جلد سیوم

مآثر الامرا

تالیف

نواب صمصام الدوله شاه نواز خان

بتصحیح

جناب مولوي مرزا اشرف علي

دام افاضته

مدرس مدرسهٔ عالیهٔ کلکته

از طرف ایشیاتک سوسایتی بنگاله

در مطبع اردو گائید

واقع

کلکته

حلیهٔ طبع پوشید

سنه ۱۳۰۹ هجري

فهرست مضامین مآثرالامرا جلد سیوم

اذکار	صفحات

اذکار	صفحات

اذکار	صفحه
م	

اذکار	صفحات
میرزا محمد هاشم	۶۷۷
محمد مراد خان	۶۸۲
میرزا شاهنواز خان صفوی	۶۹۲
مکرم خان میر اسحق	۶۹۵
میرویس غازی	۷۰۱
محمد یار خان	۷۰۶
میر جمله خانخانان	۷۱۱
مرحمت خان بهادر غضنفر جنگ	۷۱۳
مرحوم مبرور محمد کاظم خان مغفور	۷۱۵
مبارز خان عماد الملک	۷۲۹
معز الدوله حیدر قلی خان	۷۳۶
مؤتمن الملک جعفر خان	۷۵۱
مهاراجه اجیت سنگهه راتهور	۷۵۵
میر احمد خان ثانی	۷۶۰
معز الدوله حامد خان بهادر صلابت جنگ ...	۷۶۵
محمد غیاث خان بهادر	۷۶۹
محمد خان بنگش	۷۷۱
مؤتمن الدوله اسحاق خان	۷۷۴
مشهور خان بهادر خویشگی رحمت خان نام ...	۷۷۶

صفحات	اذکار
	م
۷۹۳	محتشم خان بہادر میر محمد خان ... ...
۷۹۶	مقرب خان ... ...
۸۰۱	مبارز الملک سر بلند خان بہادر دلاور جنگ ...
۸۰۷	معین الدولہ عبدالاحد خان ... ...
۸۰۹	نیابت خان عرب نام ... ...
۸۱۱	نور قلیج پسر التون قلیج خان ... ...
۸۱۲	نقیب خان میر غیاث الدین علي ... ...
۸۱۷	نور الدین قلي ... ...
۸۱۸	نظر بہادر خویشگي ... ...
۸۲۱	نجابت خان میرزا شجاع ... ...
۸۲۸	نوازش خان میرزا عبد الکافي ... ...
۸۳۰	نامدار خان ... ...
۸۳۳	ناصر خان محمد امان ... ...
۸۳۵	نصیر الدولہ صلابت جنگ ... ...
۸۳۷	نظام الملک آصف جاہ طاب ثراہ ... ...
۸۴۸	نظام الدولہ بہادر ناصر جنگ شہید رحمہ اللہ تعالی
۸۶۳	نجیب الدولہ شیخ علي خان بہادر ... ...
۸۶۵	نجیب الدولہ نجیب خان ... ...
۸۶۸	نظام الملک نظام الدولہ آصف جاہ ... ...

صفحات

اذکار

صفحات

اذكار



آغاز جلد سیوم

* حرف الفاء *

(۲)

* فرحت خان *

مهتر سکائي نام از مردم خاصهٔ خیل جنت آشیاني بود - در جنگ میرزا کامران چون اُمرای نفاق سرشت شیوهٔ تزویر بکار برده باو پیوستند و بیگ بابای کولالي (۳) از عقب آمده شمشیر بر جنت آشیاني انداخت اگرچه خطا کرد اما فرحت خان خود را رسانیده بیک حمله او را گریزانید (۴) - و در اوانیکه جنت آشیاني از لاهور بارادهٔ جنگ سکندر سور بجانب سهرند نهضت نمود او بشقداری لاهور سرفراز گردید - چون شاه ابوالمعالي بدان صوبه تعین شد او را بے حکم تغیر داده کهان خود را بران کار مقرر ساخت - پس ازانکه شاهزاده محمد اکبر بدین صوبه رخصت یافت خان مذکور خود را بخدمت ولي نعمت زاده رسانیده مورد تحسین گشت و در ایام سلطنت

(۲) نسخهٔ [ب] پانزده امیر (۳) نسخهٔ [ب] کررانی (۴) نسخهٔ [اب] از هم گذرانید ه

عرش آشیاني باقطاع داري قصبهٔ کوراه عزت اندوخت - و حین معاودت سلطاني از دیار شرقي ضیافت او منظور نظر والا گردیده خانهٔ او را بعز قدوم فیض لزوم رشک گلستان ساخت - و در جنگ محمد حسین میرزا که متصل احمدآباد رو داده مصدر نیکوخدمتي گردید - چون میرزا دستگیر شده آب برای خوردن طلبید فرحت خان از کمال دلسوختگي هر دو دست بر سر میرزا زد و گفت که در کدام آئین رواست که بچنین نادولتخواهی آب داده شود - پادشاه برو اعتراض فرموده آب خاصه طلبیده بخورد میرزا داد - و در سال نوزدهم با جمعی بتسخیر قلعهٔ رهتاس (که قلعه ایست در انضباط و استحکام بے‌نظیر - دیہے چند بر فراز آن آبادان و چشمه‌های شیرین فراوان - آنقدر آذوقه بہم رسد که بمحافظان آنجا کفایت نماید) نامزد شد (۲) - و چون بمحاصره پرداخت روزے چند گذشته بود که فرمان پادشاهي بنام مظفر خان (که درین مهم بنابر غرورشکني او تعینات فرحت خان شده بود) مشتمل بر تنبیه افغانان فتنه جو (که در صوبهٔ بهار هنگامه آرائي داشتند) سایهٔ مکرمت گسترد - و در جنگ مظفر خان با افاغنهٔ آن دیار فرحت خان سرداری جرانغار داشت - و چون کجپتي (۳) راجه بحوالی قصبهٔ آره (۴) (که

(۲) نسخهٔ [۱] نامزد شده (۳) نسخهٔ [ب] کجپتی (۴) نسخهٔ [ب] کوراه *

در جاگیر او بود) غبار شورش برداشت او ستیز را مناسب
ندانسته شیوهٔ تحصن گزید - فرهنگ خان پسر او باستماع
خبر محصوری پدر بآهنگ کمک متوجه شد - در عرصه‌گاه نبرد
شمشیر بازان چابکدست اسپ او را پی کردند - او پیاده داد
مردانگی داده پا بسرحد عدم گذاشت - فرحت خان ازین
واقعهٔ دلگداز آگاه گردیده محبت پدری در خاطرش جوش
زد - از قلعه برآمده برسم یکجهتان (۲) جان خود را در باخت -
و این واقعه در سال بست و یکم جلوس مطابق سنه (۹۸۴)
نهصد و هشتاد و چهار هجری رو داد *

* فتح خان *

پسر ملک عنبر حبشي مشهور است - در زندگی پدر
بمردانگي و شجاعت و جود و سخاوت اشتهار یافت - بعد
فوتش صاحب رتق و فتق خاندان نظام شاهیه گشته اختیارے
بمرتضی نظام شاه ثاني (۳) نگذاشت - او ناچار بامرا و تحریک
مردم غدرے بکار برده فتح خان را مقید ساخته بجنیر فرستاد -
گویند بداختیاری زن چوریگر بسوهان زنجیر پا بر آورده
بپایمردی همت برآمد - و با فوج خود پیوسته سمت احمدنگر
شتافت - نظام شاه لشکرے تعین کرد - اتفاقاً در جنگ زخم
خورده اسیر گشت - و در دولت آباد محبوس گردید - نظام شاه

(۲) نسخهٔ [ب] یکجهتیان (۳) نسخهٔ [ب] افزوده

پس از چندے دریافت که مقرب خان غلام ترک (که میر شمشیر و سر لشکر بجای او شده بود) و حمید خان حبشي وکیل السلطنة هر دو از عهدهٔ سرانجام مهام چنانچه باید بر نمي‌آیند فتح خان را بدستور سابق وکیل و سپهسالار نمود - گویند درین مرتبه فتح خان بوساطت همشیرهٔ خود که مادر نظام شاه بود رهائي یافته بوضع سپاهیانه مي‌گذرانید ه بعد فوت حمید خان مدار مهمات بوي باز گردید ؂

(۲)
بالجمله او از احوال پیشین انتباه بر گرفته بتربیت حبشیان عنبری پرداخت - و با خود یار و یار گردانید - و چون دریافت که رستگاري از قید اضطراري بنود (هرگاه خاطر آن غدار فراهم شود باز محبوس خواهد ساخت) پیشدستي نموده در (۱۰۴۱) هزار و چهل و یک خلل دماغ بنظام‌شاه شهرت داده بدستورے (که پدرش را نظر بند میداشت) مقید گردانید - و اول روز بیست و پنج امرای معتبر قدیمي را از هم گذرانید - و باعلی حضرت عرضه‌داشت نمود - که چون نظام شاه از کوتاه‌بیني و بدسگالي مخالفت ملازمان مي‌ورزید او را مقید ساخته‌ام - در جواب فرمان رفت - که اگر این گفتار فروغے از راستي دارد جهان را از وجود بے‌سود او پاک گرداند - فتح خان او را خفیه‌
(۳)
نموده آوازه انداخت که باجل طبیعي در گذشت - و همین نام

---

(۲) نسخهٔ (ج) پیشین احوال (۳) نسخهٔ [ب] طبعي ه

پسر ده سالهٔ او را جانشین ساخت - چون بار دیگر از حقیقت حال
انبا نمود اعلیحضرت افیال و نفایس جواهر و مرصع آلات نظام شاه
را طلب فرمود - او با وصف انقیاد و اطاعت در فرستادن
پیشکش تعلل ورزید - لهذا در سال پنجم از برهانپور وزیر خان
بتسخیر دولت‌آباد رخصت یافت - فتح خان بر سبیل
استعجال عبدالرسول پسر کلان خود را با جواهر و فیل (که
قیمت مجموع هشت لک روپیه مي شد) برسم پیشکش
روانه نمود - جعفر خان او را استقبال نموده بملازمت آورد -
و بدان جهت از سخط و غضب پادشاهي محفوظ ماند - و
چون فتح خان در همان مهمات حکومت بے شریک و سهیم
استقلالے بهم رسانید عادل شاه بیجاپوري خواست که او را
از میان برداشته دولت‌آباد را متصرف شود - فرهاد خان را
با لشکر سنگین تعین کرد - فتح خان بمهابت خان ناظم دکن
نوشت که وصیت پدرم اینست - که خاکروبي درگاه سلاطین
تیموریه بهتر است از دولت عظیمهٔ بیجاپور - پیش از وصول
عادل‌شاهیه خود را برسانند - چنانچه در احوال مهابت خان
مفصل بتحریر آمده - که بعد رسیدن خان مزبور از برهانپور
فتح خان (که قول و فعلش شایان اعتماد نبود) بلابه‌گري
سرداران بیجاپور از جا رفته محصور گشت - و چون آذوقه را
باسراف صرف مي‌نمود در کمتر زمانے بعجز گرائیده بعهد و پیمان

(٢)
قلعه تسلیم کرد - و با نظام الملک طفل مع توابع آن دودمان (که یکصد و چهل و پنج سال حکومت آن دیار بآنها تعلق داشت) همراه مهابت خان راهي شد - خان مزبور بے حجت ظاهر نقض عهد کرده در ظفرنگر فتح خان را محبوس ساخت - و اسباب و اشیای او را بضبط در آورد - و حسب الحکم اسلام خان (که از صوبه داری گجرات تغیر شده بود) ببرهانپور آمده آن خان و مان برباد داده‌ها را بحضور رسانید - نظام الملک در گوالیار محبوس شد - و فتح خان مورد نوازش گردید - هنوز تجویز منصب عمده درمیان بود شاید بنابر زخمے (که بر سرش رسیده خللے در دماغ پیدا شده) اداهای نامناسب بعمل آورده از نظر افتاد - اما اموالش مسترد فرموده دو لک روپیه سالیانه مقرر گردید - در لاهور منزوي گشته مدتے بفراغت و آسودگي بسر مي‌برد - تا باجل طبیعي (٣) در گذشت - گویند با مردم عرب بسیار محشور بود - و زرها میداد - برادرش چنگیز پیش ازو در سال دوم بملازمت رسیده بمنصب دو هزار و پانصدي هزار سوار و خطاب منصور خان چهرهٔ کامیابي افروخت - و از خویشان و اقربای او اکثرے بمناصب مناسب سرافرازي یافتند - چون ملک عنبر نوکري پادشاهي اختیار نکرده برأسه درینجا مذکور نشد - لیکن ازانجا که از ابطال

(٢) در [بعضے نسخه] قلعه را (٣) نسخه [ب] طبعي ٭

رجال و خوبان روزگار بود ضمناً مجملے از احوالش ناگزیر خامهٔ وقائع طراز است *

او غلام بیجاپوري ست با چند (۲) حبشي مردانهٔ شجاع در جرگهٔ ملازمان نظام شاهیه آمده بجوهر شجاعت و کارداني امتیازے بهم رسانید - چون (ملکه چاند (۳) سلطان در سنه (۱۰۰۹) هزار و نه بتیغ کین بعضے دکنیان کوتاه اندیش مقتول گردید - و قلعهٔ احمدنگر جبراً و قهراً بتصرف عرش‌آشیاني در آمد - و بهادر نظام شاه دستگیر گشته محبوس قلعهٔ گوالیار گشت) در احوال سلطنت نظام شاهیه (که از وقت برهان شاه خلل پذیرفته بود) ضعف تمام راه یافت - کسے از امراى صاحب داعیه دران دولتخانه نماند - ملک عنبر و راجو میان دکني علم استقلال افراشتند - از سرحد تلنگ تا چهار کروهي احمد نگر و هشت کروهي دولت‌آباد بتصرف نخستین در آمد - و شمالي دولت‌آباد تا سرحد گجرات و جنوبي تا شش کروهي احمدنگر دومین بضبط خود آورد - و بمرتضى نظام شاه ثاني ولد شاه علي قلعهٔ اوسه و چند دیهے جهت اخراجات وا گذاشتند - و چون هریکے ازین دو سردار میخواست ملک دیگرے (۴) انتزاع نماید پیوسته درمیان یکدیگر نائرهٔ جدال و قتال ملتهب بود - در سال (۱۰۱۰) هزار و دهم

(۲) نسخهٔ (ا ب) بانچندے - (۳) نسخهٔ [ب] خانه (۴) نسخهٔ [ب] دیگرے

(۲)
در حوالی ناندیر میان ملک عنبر و میرزا ایرج پسر خانخانان عبدالرحیم جنگی صعب اتفاق افتاد - ملک عنبر را زخمی از معرکه برداشته بردند - خانخانان (که از عزمهای او واقف بود) فرجه دیده طرح آشتي افکند - ملک عنبر نیز مغتنم پنداشته ملاقات نمود - و عهد و پیمان یکجهتي موکد گردانید - چون اکثر غلبه جانب راجو مي‌بود دریغولا ملک عنبر باعانت خانخانان او را منهزم گردانیده مرتضی نظام‌شاه را باختیار خود آورده در جنیر نگاهداشت - و پس ازان فوجی بر سر راجو تعین کرده دستگیر ساخت - و ملک او را نیز برگرفت - و چون در هندوستان هنگامهای چند از فرورکش کردن شاهزاده سلطان سلیم و ارتحال عرش آشیانی و بغي ورزیدن سلطان خسرو باندک فاصله از هم برپا شد - ملک عنبر بخاطر آسوده در اعداد مواد شوکت و استیلا مساعی فراوان بکار برد و سپاه بسیار فراهم آورد - و بیشتر محالات پادشاهي را نیز متصرف گردید - خانخانان باقتضای وقت بخودداري مي‌گذرانید - چون سلطنت جنت مکاني استقلالی بهم رسانید مکرر افواج قاهره تعین گشت - ملک عنبر (که غالب و گاهی مغلوب بود) تقابل را از دست نمیداد - پس ازان (که شاهزاده ولیعهد شاهجهان دو مرتبه دستوری دکن یافت و جمیع دنیاداران آن مملکت سر بندگی و عقیدت در ربقهٔ انقیاد و فرمانبرداري گذاشتند) ملک عنبر

(۲) نسخهٔ (ج) نادیر •

نیز محال متغلبه را مع شی زاید بتصرف وکلای پادشاهي
گذاشته تا آخر بر جادهٔ اطاعت ثابت و راسخ بود - همیشه
با عادل شاهیه و قطب شاهیه بتنازع ملکي اشتغال داشته
مکرر علم برتري و چیرگي بر افراشت - و برسم نعلبندي زرها
میگرفت - در سنه (۱۰۳۵) هزار و سي و پنج هجري در هشتاد
سالگي باجل طبیعي درگذشت - و در روضهٔ دولت‌آباد مابین (۲)
درگاه شاه منتجب الدین زربخش و شاه راجوی قتال مدفون
گشت - گنبذ عالي و محوطه دارد - با این همه انقلابات تا حال
دیهی در انعام بحال است - که صرف روغن چراغ مزارش زر
آنجاست - در فنون سپاهگري و سرداري و قواعد درست اندیشي
و کارگذاري یگانه و یکتا بود - راه و روش قزاقي را (که باصطلاح
دکن برگي‌گري نامند) خوب فرا گرفته خیره سران و اوباشان
آن ملک را از قرار واقع سر حساب نگاه مي‌داشت - و در
رفاه رعایا و آبادی ملک جدے فراوان مي نمود - و با این
همه فساد و هنگامه (که پیوسته با فوج مغل و لشکر دکن
زد و خورد داشته) موضع کهرکي پنج کروهی دولت‌آباد را
(که الحال به خجسته‌بنیاد اورنگ‌آباد موسوم است) باحداث
تالاب و طرح باغ و عمارات عالیه معمورهٔ عظیم ساخت . گویند
در اشاعت خیرات و مبرات و بسط عدالت و دادرسی ملهوفان

(۲) نسخهٔ [ب] طبعي ٭

همتی قوي داشت - و بشعار تقوی و صلاح كما ينبغي قيام مي نمود - شاعرے در مدح او گفته * بيت *

* در خدمت رسول خدا يک بلال بود *
* بعد از هزار سال ملک عنبر آمده *

فدائي خان

مير ظريف از ملازمان خدمت گذار اعلی حضرت بود - چون صاحبقران ثاني را توجه بفراهم آوردن اسپان بيشتر بود مشاراليه را بهمراهی ايلچی ايران بابتياع اسپان عراقي رخصت فرمود - و چون اسپی (كه پسند طبع مشكل پسند افتد) نيازرد بتلافی آن التماس نمود كه اگر بصوب بر عرب و مضافات روم دستوري يابد اسپان موافق خاصه خريده خود را ازين خجالت بر آرد - لاجرم نامهٔ دوستي و ولا با كمر مرصع گران بها بقيصر مصحوب او ارسال يافت - كه اگر احياناً او را رجوعے بسلطان روم افتد بدين دست آويز كارسازی خود نمايد - در سال دهم از بندر لاهري (۲) براه دريا بحجاز شتافت - و پس از ادراک زيارت حرمين شريفين بمصر رفت - و ازانجا بموصل آمد - و سلطان مراد خان را (كه متوجه تسخير بغداد بود) ديد - سلطان باعزاز نامه (۳) گرفته بتركي زبان پرسيد كه سبب طي اين مسافت دور و دراز چيست - موصي اليه بعد اظهار سبب كمر

(۲) نسخهٔ [ب] لاري (۳) در [بعضی نسخه] نامه را گرفته *

مرصع بنظر در آورد - سلطان خوشوقت شده گفت - درین وقت رسیدن ایلچي و کمر مرصع از پادشاه عظیم الشان شگون فتح و فیروزي ست - روز دیگر میر ظریف هزار پارچه از جانب خود پیشکش کرد - سلطان از سلاح هندوستان پرسید - او سپر قیمتي همراه داشت - گفت تیر و تفنگ ازین نمي‌گذرد - قیصر تعجب نموده تیري بقوت تمام بر سپر زد که از میان نگذشت - ده هزار قروش که بیست هزار روپیه باشد باو داده گفت که بعد از مهم بغداد رخصت خواهم کرد - بالفعل بموصل رفته بخرید اشیای مطلوبه (۲) پردازد - پس ازان (که سلطان مراد جبراً و قهراً قلعهٔ بغداد را از دست قزلباش انتزاع نموده بموصل برگشت) میر ظریف را رخصت داده جواب نامه مصحوب ارسلان آقا با یک اسپ عربي خوش رفتار با زین مرصع الماس و عماني مروارید دوز طرح روم بطریق ارمغان ارسال داشت - میر ظریف باتفاق ایلچي مذکور از بصره سوار جهاز شده به تهته فرود آمد *

و چون سال هیزدهم بلاهور رسید جریده بجانب کشمیر (که مطرح الویهٔ پادشاهي بود) راهي (۳) گشته باستلام آستان خلافت چهره بر افروخت - و پنجاه و دو اسپ (که دوران دیار ابتیاع نموده) با دو اسپ (که سلهدار پادشاه از عمدهای

(۲) نسخهٔ [ب] اسپهان * (۳) نسخهٔ [ب] گشته بود *

(وم باو تکلیف کردهٔ بود) از نظر پادشاهي گذرانید
و به نیکو بندگي مورد گوناگون تحسین و آفرین شده بمنصب
هزاري دو صد سوار و خطاب فدائي خان سرافرازي یافت -
و بخدمت آخته بیگي از تغیر تربیت خان اختصاص گرفت -
و در همین ایام بحکومت لاهري (۳) بندر تعین گشت - و هنوز
باولین پایهٔ دولت برآمده بود که زمانهٔ بےمهر شوابهٔ ناکامي
بکامش فرو ریخت - سال چهاردهم آغاز سال (۱۰۵۱) هزار و
پنجاه و یک پیمانهٔ زندگانیش پر شد *

* فدائي خان *

میرزا هدایت‌الله چهار برادر بودند که هر یکے بزور قابلیت
و نیروی پردلي در (۲) زمان دولت جهانگیري صاحب ثروت
و مکنت گردیده بدرجهٔ اعتبار برآمد - نخستین میرزا
محمد تقي که در سر آغاز جلوس جنت مکاني به مرافقت
مهابت خان بمهم رانا امر سنگهه تعین گشت - چون سرش
آگندهٔ نخوت و پندار بود و زبانش آشنا بدشنام (که اشنع
ذمائم است) با اهل رساله بدسلوکیها سرکرد - آنها یکتائي
گزیده در مقام پور ماندل سر دیوان گشتند - دوم میرزا
عنایت الله که بکارداني و معامله فهمي مشهور وقت بود
و در فن سیاق بے نظیر - بدیواني سلطان پرویز فائز گشته

(۲) نسخهٔ [ب] لاري بندر (۳) نسخهٔ [ج] از زمان دولت عالمگیري *

کارها را بضبط و ربط تمام سرانجام داد (۲) و دستگاه شوکت و علو شان بهم رسانید - اما از سخت‌گیریها عالمے را از خود آزرده ساخت - و از استغنامزاجي سر بکسے فرود نمي‌آورد ‌‌٭ آخرکار ازان رتبه (۳) و خدمت افتاد - گویند چون وقت موعودش در رسید بخدمت سلطان رفته عفو تقصیر خود و سفارش اولاد نمود - چون بخانه آمد جان بسپرد - سیومین میرزا روح الله جوانے نمایان خوش صورت در چوگان بازي گوی مسابقت میربود - و در فن صید و شکار سرآمد میر شکاران توان گفت - در خدمت جنت مکاني طرفه قرب و منزلتے داشت - از غرایب اتفاقات آنکه هنگامے (که قلعهٔماندو مهبط الویهٔ جهانگیري گردید) او را با فوجے جرار بمالش مفسدان اطراف و جوانب تعین فرمود - چون بجیت‌پور رسید راجهٔ آنجا پذیره گشته بیرون شهر زیر درختے فرود آورد - و سامان ضیافتے طلبید - ناگاه مارے سیاه از حوالي آن درخت پیدا شد - از زبان میرزا بر آمد که مار مار - یکے از همراهان پنداشت که بقتل راجه امر مي‌نماید - زخمے براجه رساند - راجه از مشاهدهٔ این حالت چستي و چالاکي کرده بیک زخم میرزا را یکه و خبازه (۴) ساخت - لشکر بے سردار رو بفرار

---

(۲) نسخهٔ [ا] سرانجام دادهٔ (۳) نسخهٔ - [ب] رتبهٔ خدمت ٭
(۴) نسخهٔ [ب ج] یکدو خباره

نهان ÷ راجه اموال و اشیای او را متصرف گشته خود را بکوهستان کشید - و پسترِ[۲] ملکش نیز پی سپر عساکر پادشاهی گشته مالش بسزا یافت - چهارمین میرزا هدایت الله اسمت که خردتر از همه بود - در بدایت حال میر بحر نواره شد - و بوکالت مهابت خان مشهور گشته بدوام حضور و حاضر باشی شایستهٔ عواطف خسروانی شد - و در پیشگاه خلافت قرب و منزلتی بهم رسانید *

چون مهابت خان در مقام تربیت او بود در کمتر فرصتی درجه پیمای امارت گردید - لیکن در شورش مهابت خان باقتضای نمک خوارگی و فدویت در سر افشانی و جان نثاری تقصیر نکرد - بیانش آنکه (چون گذار آب بهت مخیم جهانگیری گردید - و امرا از غفلت و خامکاری با همگی اردو از پل گذشته جز دولتخانهٔ پادشاهی آن طرفِ[۳] آب نماند) مهابت خان که در انتهاز قابو بود از شورش طلبی بے محابا دولتخانه را فرو گرفت - فدائی خان از فتنه پردازی زمانه آگهی یافته (چون پل را آتش زده بودند) فدائیانه خود را محاذی دولتخانه بر آب زد - لختی از همراهانش بموج خیز فنا رفتند - و برخی از محاذات پایان رویه افتاده نیم جانے[۴] بساحل سلامت برسند - خود با هفت سوار بر آمده

(۲) نسخهٔ [ج] پیشتر (۳) نسخهٔ [ج] این طرف (۴) نسخهٔ [ج] نیم جان ۰

تلاشهای مردانه نمود - چهار کس از رفقایش بکار آمدند .
دید کارے پیش نمیرود - و بسبب هجوم مخالف
نمي‌تواند بخدمت جنت مکاني رسید . چون پارچهٔ سنگی
(که بدیوار آهني خورده بر گردد) بهمان چستي و
چالاکي عنان گردانیده از آب گذشت - روز دوم (که امرا
باتفاق نور جهان بیگم بارادهٔ دفع آن شور افزا خود را بآب زده
بحملهای راجپوتیهٔ او پیش نبرده پستر نشستند) فدائي خان
از روي حمیت و غیرت با جمعے یک تیر انداز پایان تر از آب
گذشته فوج مقابل را برداشت . و بخانهٔ سلطان شهریار
(که بادشاه همانجا بود) خود را رسانید - چون درون سرا پرده
ازدحام سوار و پیاده بود بر سر دروازه ایستاده بتیر اندازي
پرداخت - چنانچه نزدیک تخت پادشاهي تیرش میرسید .
مخلص خان پیش روي جنت مکاني ایستاده خود را سپر تیر
قضا ساخت . تا آنکه فدائي خان زمانے دراز تردد‌ها نموده
عطاء الله خویش را با دو سه منصبدار (۲) روشناس بکشتن داد
و نتوانست بپادشاه پیوست . بروهتاس شتافته اهل و عیال
خود را برگرفته بکرجهاک (۳) بند (که متصل کوه کالگره است)
رخت عافیت کشید . و چون بزربخش جنوعه زمیندار پرگنهٔ
مذکور ربط اخلاص داشت متعلقان را درانجا گذاشته جریده

(۲) نسخهٔ [ج] با دوسقی (۳) نسخهٔ [ا - ج] بکرجهاکسابهدنه ع

راه هندوستان سر کرد *

و چون در سال بیست و دوم مکرم‌خان حاکم بنگاله سفینه سوار بآب فرو رفت فدائي خان بایالت آن دیار سرفرازي یافت - و مقرر شد که پنج لک روپیه برسم پیشکش پادشاهي و پنج لک روپیه نذر بیگم مجموع ده لک روپیه بخزانهٔ عامره داخل سازد - و ازان وقت پیشکش حکام بنگاله معمول گردید * و پس از جلوس فردوس آشیاني بمنصب چهار هزاري سه هزار سوار سر برافراخت - و در سال پنجم بمرحمت علم و نقاره نوازش یافت - و در همین سال به تیولداري جونپور کامیاب عزت گردید - و بعتر بفوجداري گورکهپور مامور گشت - چون عبدالله خان صوبه‌دار بهار باستیصال پرتاب اُجینیه(۲) همت برگماشت فدائي خان از روی کارپژوهي بے آنکه باو حکمے رسد(۳) بکومک شتافت - و در تسخیر بهوجپور که حاکم نشین آن سر زمین است بسعي و تلاش شریک و سهیم گردید - گویند سپاه درست بود - افاغنه نوکر داشت - و از نخوت و استغنا (که لازمهٔ طینت این برادران بود) خالي نبود - گویند چون از بنگاله تغیر شده بحضور رسید عالمے نالشي شد - که ازانها زر خطیر بحق و ناحق در دنبال داشت - چون استغاثه بدرگاه پادشاهي نمودند متصدیان پیغام کردند - که بدار العداله رجوع شده

(۲) نسخهٔ [ب - ج] اُجنه - (۳) نسخهٔ [ج] برسد ٥

جواب گوید - او جمدهر بدست گرفته گفت جواب آنها بر نوک این جمدهر است - و آمدن من آنجا خیال ست محال - زنهار در خاطر نیارند (۲) - چون بعرض رسید اعلی حضرت اغماض نظر فرموده زیاده بر سابق الطاف افزود (۳) - سال سیزدهم چون ظریف بخطاب فدائي خان سربلند گردید (۴) او بخطاب جان نثار خان سرفرازي یافت - سال چهاردهم دو فیل از اقطاع خود بحضور فرستاد - و چون دران سال ظریف فدائي خان فوت شد او بخطاب قدیم خود سر افتخار بر افراخت - سال پانزدهم از جاگیر آمده ملازمت نمود - و در همین سال با دارا شکوه (که باحتمال آمدن والي ایران بر قندهار بکابل تعین شده بود) شتافت - و پس از مراجعت رخصت بجاگیر خود گورکهپور یافت - سال نوزدهم باز آمده ملازمت نمود - و چون بعد فوت راجه جگت سنگهه بمرشد قلي در باب متصرف شدن قلعهٔ تارا گدهه ایمائے شده بود فدائي خان نهر بایلغار

(۲) نسخهٔ [ج] نیارید (۳) نسخهٔ [ج] آخرالامر باجل طبیعي درگذشت - تاریخ فوتش بنظر نیامده - درعمل صالح (که مشتمل بر صوادر عهد دولت فردوس آشیاني ست) تا سال دوازدهم جابجا ذکرش ثبت گردید - در سال سیزدهم (که میر ظریف بخطاب فدائي خان نامي گشت) نوشته که هدایت الله پیش از خطاب جانباز خان باین خطاب مخاطب بود . و درسال چهاردهم (چون میر ظریف مذکور درگذشت) بقلم داده که هدایت الله بخطاب قدیم خود فدائي خان نام‌وري اندوخت ٭ (۴) نسخهٔ [ج] جانباز خان

براى انصرام اين كار تعين گرديد - اگرچه مرشد قلي پيش از رسيدن فدائي خان قلعهٔ مزبور را بتصرف آورده بود بعد از رسيدن فدائي خان باو حواله نمود - و پس از رسيدن عرضداشت فدائي خان بحضور قلعه به بهادر كنبو حواله شد - از بعد چندے در همين سال رخت هستي بر بست *

* فاضل خان *

آقا افضل اصفهاني از ولايت بديار هند وارد گرديد - و با شيخ فريد مرتضى خان مربوط گشت - شيخ بقدر دانش و فهميدهٔ او بر قدر و منزلتش افزود - و لک روپيه ساليانهٔ او مقرر نمود - بلے شيخ (كه دریاى همت و كرم و منبع قدر شناسي بود) باكثرے لک روپيه و هشتاد هزار روپيه ساليانه داد - چنانچه باميرِ بيگ برادر فاضل خان مذكور هشتاد هزار روپيه ميداد - چون نظم صوبهٔ پنجاب از پيشگاه جنت مكاني بشيخ تفويض يافت نيابت صوبه دارى لاهور (۲) بآقا افضل ارزاني داشت - مشاراليه از كارشناسي و معامله فهمي بامور نظامت مي پرداخت - پس از فوت شيخ آن صوبه در تيول اعتماد الدوله قرار گرفت - او نيز نيابت (۳) را بدستور سابق بعهدهٔ مومي اليه وا گذاشته بيش از بيش بر اعتبارش افزود - و بعد ازو بديوانيِ شاهزاده سلطان پرويز

(۲) نسخهٔ [ج] آقا فاضل افضل (۳) نسخه (ب) پيش *

چهرهٔ افتخار افروخت - و پستر از بارگاه خلافت و جهانباني بمنصب مناسب و خطاب فاضل خاني سر عزت برافراخت - و هنگامي (که سلطان پرويز باتاليقي مهابت خان بتعاقب شاهزاده ولي عهد تعين گشت) بخشيگري و واقعه نويسي آن عسکر بمشار اليه نامزد گرديد - و در سال بيستم بمنصب هزاري و پانصدي هزار و پانصد سوار و عطاي اسپ و فيل کامياب مباهات شد - و بديواني دکن نامور گشت - و از زمانه سازي با خانجهان لودي صاحب صوبهٔ (۲) آنجا خيلي محشور و مخلوط شده در مشورتهاي مالي و ملکي شريک و سهيم گرديد - چون جنت‌مکاني سفر آخرت بر گزيد (۳) اعلى حضرت (که دران هنگام در جنير دکن اقامت داشت) جان نثار خان را با فرمان بحالي صوبه‌داري دکن بخانجهان (۴) فرستاده اظهار آمدن خود ازان راه سر کرد - فاضل خان (که برادرش نوکر سلطان شهريار بود) راي خانجهان را دزديده گفت که امراي حضور داور بخش را بر تخت نشانده‌اند - و شهريار در لاهور کوس سلطنت مي نوازد - و زر بسي سپاه را ميدهد بيشتر نوئينان عظام بصاحبقران ثاني متوهم (که مبادا بعد جلوس بتلافي پردازد) شما صاحب الوس و جمعيت و خلاصهٔ

---

(۲) نسخهٔ [ب] صاحب قراني - (۳) نسخهٔ [ب] برگزيده - (۴) نسخهٔ [ج] خاندوران *

لشکر پادشاهي اید - همراه هرکه بر سریر فرمانروائی هندوستان
بر آمد نوکر او هستید - معهذا فردوس آشیانی حقوق چندین
ساله خدمت شما را کَاَنْ لَمْ یَکُنْ انکاشته دیروز که مهابت خان
بآن کوه کوه جرایم بخدمت ایشان پیوست فوراً خطاب
سپه سالاری شما را تغیر کرده بوی بخشیدند - این حرف بر خاطر
افغان (باوجود دانش و سنجیده مزاجي) خورده جان نثار خان
را بےآنکه جواب فرمان بقلم آرد رخصت نمود - اعلی حضرت
راه برهانپور موقوف نموده از راه گجرات بآگره رکضت
فرمود - بعد از استقلال سلطنت و تنفیذ احکام و تنسیق مهام
بتقدیم اهم بر مهم فرمان طلب حضور بنام خانجهان و فاضل
خان صدور یافت - فاضل خان از گذر هندیهٔ نربدا جدا شده
(۲)
پیشتر راهي گشت - دران ایام افواج پادشاهي بر سر ججهار
سنگهه بندیله تعین شده بود - و اعلی حضرت نیز تا قلعهٔ گوالیار
(۳)
بطریق سیر ارخای عنان فرمود - چون خان مذکور به نرور
رسید حسب الحکم او را محبوس نموده کارخانجات او هم
بضبط در آمده چندے در قید شدید گذرانید - دران
زمان (که خانجهان هم باریاب حضور بود) استخلاص او
بشش لک روپیه بالمقطع قرار یافت - اکثر امرا بقدر حال
اعانتے کردند - خانجهان نیز یک لک روپیه داد - مدتے معاتب

---

(۲) نسخهٔ [ب] جهار سنگهه - (۳) نسخهٔ [ا - ب] بیره

مانده و از منصب و عزت افتاده بود - پس ازان بتیولداری برده صوبهٔ گجرات سرفرازي یافت - در سال نهم هنگام معاودت اعلی حضرت از دولت آباد بدار الخلافة فرمان طلب بنام مشار الیه پیرایهٔ صدور یافت - او از صوبهٔ گجرات بر جناح استعجال روانه شده در خطهٔ برهانپور شرف تقبیل آستان خلافت دریافت - او را مجدداً مورد تفضل خسرواني ساخته بخطاب اعتماد خان و دیوانیء دکن مفتخر و مباهي گردانید - و در سال پانزدهم بدیوانیء بنگاله و سرکار شاهزاده محمد شجاع ناظم آنجا امتیاز پذیرفت - و همان جا در سال بیست و یکم باجل موعود درگذشت - هزار و پانصدي ششصد سوار منصب داشت - پسرش میرزا داراب صاحب هوش شده بود - و همواره بخدمت پادشاهي اشتغال داشت *

* فیروز خان خواجه سرا *

از معتمدان جنت مکاني بود - پس از خرامش آن پادشاه بدار آخرت چون آصف خان ابوالحسن بلاقي پسر خسرو را بسلطنت برداشته با شهریار جنگ نمود - و شهریار حواس باخته بدار السلطنته در آمده درون محل سرا خزید) او باشارهٔ خان مذبور درون محلات شتافته او را بتلاش بر آورده بآصف خان سپرد - و سال اول جلوس فردوس آشیاني بملازمت پرداخته بمنصب دو هزاري پانصد سوار که از سابق داشت

سرفرازي پذيرفت - سال چهارم باضافهٔ سه صد سوار کامیاب گشت - سال هشتم از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري هزار سوار چهرهٔ عزت برافروخت - سال دوازدهم از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدي هزار و دويست سوار ناصيهٔ بخت نورآگين گردانيد - و سال سيزدهم باضافهٔ پانصدي سررشتهٔ بلند پايگي بدست آورد - سال هژدهم در جشن صحت بيگم صاحبه صبيهٔ کلان پادشاه (که بنابر رسيدن شعلهٔ شمع بدامان اطراف بدن سوخته چندے بر بستر بيماري افتاده بود) از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري هزار و پانصد سوار درجهٔ اعتلا پيمود - سال بيست و يکم هژدهم رمضان مطابق سنه (۱۰۵۷) هزار و پنجاه و هفت هجري آن جهاني شد - نظارت مشکوي پادشاهي باو متعلق بود - و اعتماد و خصوصيت در خدمت اعلى حضرت داشت - باغ بنا نهادهٔ او در کنار درياي بهت بخوبي و آراستگي مشهور است *

* فتح جنگ خان روهيله *

پدرش زکريا خان برادر عثمان خان روهيله است - که از مدتها در کمکيان دکن انتظام داشت - و با کم منصبي رقوم اعزاز و اعتبار خويش در دلها مي نگاشت - در عشرهٔ ثالثهٔ فرمانروائي فردوس آشياني بفوجداري خانديس سر سروري افراخت - و هژاني امر باحداث ضوابط پسنديده و نگاهداشت جمعيت روهيله

زیاده از ضابطه نام، خود بر صفحهٔ روزگار روشن داشت - در
سال سي‌ام باجل طبیعي درگذشت - هزاري هشت صد سوار
منصب داشت - زکریا خان نیز بشجاعت و پردلي از ناموران
وقت بود - فتح خان از پدر و عم درگذرانیده بدستیاري جهد
و پایمردي سعي در عهد اعلي حضرت هم‌منصب عم خود
گشت - و در سال بیست و ششم بخدمت فوجداري توندا پور
مضاف خاندیس (که دهنهٔ بالاگهاٹ است) تعین شد - و
پس ازان بفوجداري چوبره از توابع صوبهٔ مذکور سرافرازي
یافت - و بمنصب هزاري هشت صد سوار درجهٔ اعتبار پیمود -
گویند مشار الیه بسیار خوش وضع و باوجود منصب قلیل
دستگاه امرائي مي چید - و ساز و سامان تورک زیاده از قدر
خود بکار مي برد - و مرد گشاده‌پیشاني بود - و دست داد و دهش
مي‌گشود - هرچند خالي از فراست و دانائي نبود اما ملایمت
و تواضع را بجائي رسانید که اگر پیاچي رجوع او مي افتاد
بخانه‌اش رفته آنقدر تملق و چاپلوسي میکرد که بدیگران حیرت
مي‌افزود - در قبیله پروري بے نظیر و در تمن‌داري مشهور
بود - بار مئونت برادر و برادر زادهای جوان (که هریکے
بمردي و مردانگي گوی سبقت مي ربود) بر دوش همت
مي‌کشید - و در جناب پادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر
ناظم دکن مراتب عقیدت و نیکو پرستاري بتقدیم میرسانید -

در یصاقی (که قلعهٔ بدزوکلیان مسخر اولیای دولت شد)
(۲)
شاهزاده او را باتفاق میر ملک حسین کوکه بر سر نیلنکه
تعین نمود - آنرا سر سواری بجبر و قهر بدست آورد -
و هنگامی (که شاهزاده بقصد انتزاع سلطنت عزیمت هندوستان
تصمیم فرمود) مشار الیه با برادران و خویشان کمر جانفشانی
بنطاق همت بسته ملتزم رکاب نصرت انتساب گردید -
و پس از عبور از برهانپور بخطاب خانی ناموری اندوخت -
و بعد از محاربهٔ مهاراجه جسونت بخطاب فتح جنگ خان
(۳)
و مرحمت علم و نقاره و منصب دو هزار و پانصدی دو هزار
و پانصد سوار سرافرازی یافت - و درین معارک و مهالک
(که با مدعیان سلطنت اتفاق افتاد) با برادران مصدر
تردداب شایان گشت - و پس از جنگ کهجوه بهمراهی
معظم خان خانخانان در تعاقب شجاع متعین شده و بهراولی
آن سپهسالار کارهای دست بسته و دستبردهای شایسته
نمود - و در آخر سال جلوس خانخانان از اکبرنگر بجانب
هولی (که چهارده کروه جهانگیرنگر واقع است) شتافت -
و زمرهٔ از دلاوران جیش منصور را با مردم نامی در کشتیها
نشانده آنطرف آب که مورچال مخالف بود روانه نمود -
برخی فرود آمده بودند که جنگ در پیوست - و چند کوسهٔ

---

(۲) نسخهٔ [ب] تلیکه (۳) نسخه (۱) مکرمت *

جنگي از نوارهٔ اعادي هجوم آورده بر روی آب آتش پیکار افروخت - بسیارے دست بکار نابرده برگشتند - برادرش حیات مخاطب بزبردست خان (که با جمعی از رفقای خود در کشتي بود) بسیارے را قتیل و جریح ساخت - و یک زخم تفنگ و دو زخم تیر برداشته جنگ کنان از کوسها اعادي را بر آورد (۲) - شهباز و شریف برادران خان موصی الیه و رستم و رسول برادر زادها با جمعی از اقربا و تابینانش در کشتی دیگر بودند - هنوز بالتمام فرود نیامده بودند که اعدا بمدافعه پرداختند - شهباز از صدمهٔ فیل از هم گذشت - و رستم و رسول با جمعی در آویخته جان در باختند - و دیگران بجراحت از تلاش باز مانده دستگیر گشتند - و پس ازان (که خانخانان مخلص خان را بفوجداری اکبرنگر مقرر نمود) او را با زبردست خان همراه خان مذکور گذاشت - بعد انصرام مهم شجاع از بنگاله بحضور آمد - چون دل ده تعیناتی دکن بود کومکی آن دیار گردید - در یساق بیجاپور بهمراهی میرزا راجه جی سنگهه بسرداری جلوه طرح چپ چهره‌افروز جلادت بود - چون به حوالی بیجاپور پیوست شرزه خان مهدوي و سیدي مسعود بولایت پادشاهي درآمده غبار شورش برانگیختند - اتفاقاً دران هنگام اسکندر مخاطب بصلابت خان برادر خان مذکور بعزم

(۲) نسخهٔ [ا - ب] برآورده ٥

لشکر راجه در چار کروهی پرینده فرود آمده بود - شرزه خان با شش هزار سوار بر سر او ریخت - موصی الیه را حفظ ناموس سپاه‌گری روی برتافتن ازان گروه تجویز نکرد - با چهل سوار تابین خویش بهره‌بازي (۲) زنبهٔ سرافرازي اندوخت - هر یک از برادرزانش با پیروزي و مهابت ظاهري و دلیري و دلاوري یکتا بوده - پرگنهٔ (۳) جامیزهٔ خاندیس در جاگیر داشت - و مقدمی اکثر دیهات آنجا گرفته موضع پهپري را (که هشت کروهی فرداپور سر راه برهانپور است) وطن قرار داده در آبادي کوشید - اولادش (۴) دران مکان استقرار دارد - تا آخر عهد عالمگیري پسرش تاج خان زنده بود - وقارے داشت - و پس ازو امتیاز برخاست - از بی‌رشدي قریب ده سال است که آن موضع از جاگیر آنها برآمده - مگر بعنوان زمینداري دخلے دارند * خویش او الهداد خان در قصبهٔ منکلور شاه بدرالدین سکونت ورزیده دروازهٔ حویلي را بسیار بعظمت ساخته - اولادش درانجاست *

فاخر خان

پسر باقر خان نجم ثاني ست - سال سیوم جلوس فردوس آشیاني در آوانے (که دکن مضرب خیام سلطاني

---

(۲) نسخهٔ [ج] یافت - (۳) نسخهٔ [ج] جامنیاه (۴) نسخهٔ [ب - ج] کوشیده *

بود) با پردلهٔ مرصع بقدرے جواهر پیشکش پدر خود (که بحکومت اوڑیسه می‌پرداخت) آمده به آستانبوس سدهٔ سنیه فائز گشت - و بمنصب درخور مورد نوازش گردید - و پس از فوت پدر باضافه سربلند گردیده بپایهٔ دو هزاری هزار سوار مرتقی شده - چندے بنابر تقصیرے بے منصب و جاگیر بود - سال بیست و یکم به بحالی منصب سابق و خطاب خانی و میرتوزکی از تغیر نوازش خان سر بر افراخت - و بنابر صدور بعضے امور غیر مرضی چندے دیگر از کورنش محروم ماند - سال بیست و هفتم حسب التماس سلطان دارا شکوه باز بیافتن منصب قدیم آب رفته بجو آورد - سال بیست و نهم باضافهٔ پانصدی سرمایهٔ شادکامی اندوخت - در جنگ سموگر سردار میسرهٔ دارا شکوه بود - (۲) عرصه پیمای وادی گریز شده جانب لاهور رفت - پس از (۳) رونق افزا شدن رایات عالمگیری در نواح اکبرآباد خان مزبور احراز ملازمت نمود - و از منصب معزول شده بتقرر وظیفه در دار الخلافة نشست - و تا سال بیست و سیوم جلوس بقید حیات بود - پس ازان بوقت موعود بدار بقا خرامش (۴) نمود - پور او افتخار نام تا سال سی‌ام شاهجهانی هفصدی

---

(۲) نسخهٔ [ا] چون او عرصه پیمای - (۳) نسخهٔ [ب] مذکور (۴) نسخهٔ [ب] هفتصدی ۰

و هوام نادر (که از اقصای امصار و بلاد برای او مي‌آوردند) نمیساخت - گویند کم جانورے بود از وحشي و انسي و متعارف و غیر متعارف که در سرکارش فراهم نیامد - حتی کیک و پشه و سوس و شپش را در اوانی چوبي و مسي نگاهداشتي و پرورش میدادے - و با این حالت بارباب استحقاق رعایت میکرد - از اولادش کسے رشید بر نیامد *

فتح جنگ خان میانه

همین خان نام از امرای صاحب نام، و نشان عادل شاهیه است - هرچند با بهلول خان میانه مشهور قرابت قریبه ندارد - لیکن به بزرگ نژادي و والا حسبي از مشاهیر بیجاپور است - چون نوکران خانوادهٔ عادل شاهیه از پادشاه خویش حساب بر نگرفته سر خودسري برافراشتند و کمر همت بکین توزی یکدیگر چست بستند کارهای سلطنت از رونق اُفتاد و دشمن کامیها افزود - عالمگیر پادشاه (که از دیرباز بر کندن رگ و ریشهٔ قطب شاهیه و عادل شاهیه نصب العین عزیمت داشت) وقتي (که باقتضای (۲) دواعي مرز و بوم دکن مضرب خیام پادشاهي گردید) دیرین اراده بیش از بیش تصمیم یافت * مشار الیه از مآل اندیشي و عاقبت طلبي برهموني بخت و بدرقهٔ توفیق احرام آستان خلافت بسته در سال

(۲) نسخهٔ [ج] باختصاص *

بیست و ششم در ارک اورنگ آباد سعادت ملازمت دریافت - بامر پادشاهي آتش خان روز بهاني تا دروازهٔ غسلخانه پذیره شده و اشرف خان میربخشي تا چبوتره رفته آورد - و بسرافرازی منصب پنجهزاری پنج هزار سوار و علم و نقاره و خطاب فتح جنگ خان و انعام چهل هزار روپیه محسود اقران گردید - برادران (۲) و اقربایش هریک بخلعت و منصب درخور پایهٔ نوازش یافتند *

و درهمان ایام اتفاق غریب افتاد - شاهزاده محمد اعظم شاه (که بسمت بیجاپور رخصت یافته بود) از مقام کنار دریای نیرا طلب حضور شد - روزے (که بحوالی شهر رسید) اسپ سوراه مي‌آمد ناگاه فیل خان مذکور از شور مستي برسر فوج دویده نزدیک بشاه رسید - تیرے حوالهٔ او نمود - نزدیکتر آمد - اسپ سواري بیتابي کرد - شاهزاده از اسپ فرود آمده مقابل شد - و شمشیر بر خرطوم فیل رسانید - دریں اثنا مردم رکاب (که پریشان شده بودند) بزخمهای منکر فیل را کشتند - و چون شاهزادهٔ مذکور به یساق بیجاپور تعین شد موصی الیه نیز در سلک متعینه منتظم گشت - و در جنگ مورچال آنجا بذات خود مصدر تردداث شده بگلگونهٔ زخم پیرایهٔ چهرهٔ جلادت نمود - و پس ازان بقلعهداری راهیري

(۲) نسخهٔ [ج] برادرانش *

مامور شد - و مدتے درانجا ماند - و دران نواحي با اشقیا مکرر دستبرد شایان نمود - یکبار درجنگ دستگیر شد -
(۲)
سنبها باعزاز پیش آمد و او را براهیري رسانید - همانجا در گذشت - مرد صالح متعبد مشغول باوراد و وظائف بود - از پسرانش (که اکثرے در ایام حیات او رخت بملک بقا کشیدند) قدرت الله خان فوجدار تالیکوته بود - [در سال پنجاهم تالیکوته ضمیمهٔ صوبه داری بیجاپور بمحسین قلیج خان
(۳)
بهادر تفویض یافت - خان مزبور بفوجداری مهکر بالاکهات
(۴)
برار تعین یافت - و در عمل او غنیم بر سر قصبه ریخته تاراج کرد -] ز از برادرانش یسین خان تهانه‌دار کرر بود - و فوجداریها دران ضلع داشت - در عهد خلد منزل از تغیر او پردل خان افغان آمد - بر سر عمل بینهما بمنازعت کشیده بجنگ انجامید - یسین خان دران میان کشته گردید *

فاضل خان شیخ مخدوم صدر

(۵)
اصل وی از تهته است - ابتدا بمنشي‌گری محمد اعظم شاه پیرایهٔ نشو و نما پوشیده - سال بیست و سیوم جلوس خلدمکان (چون قابل خان میرمنشي برادر ابوالفتح قابل خان والا شاهي بوجهے مورد عتاب گردید) او بعطای خدمت

(۲) نسخهٔ [ب - ج] درانجا (۳) نسخهٔ [ج] مذکور (۴) نسخهٔ [ج] در عمل او - (۵) نسخهٔ [ا] تهتّه *

دار الانشای پادشاهي و منصب پانصدي سي سوار و عنایت دو دو چیره و کمربند و جامهٔ کمخاب لباس بلند طالعي در بر کرد - و پس از انتقال شریف خان سال بیست و ششم بانضمام صدارت کل نشهٔ ترقي را دوبالا ساخت - سال بیست و هشتم بخطاب فاضل خان نامور گردیده بعنایت دوات سنگ یشم از همگنان تفوق جست - سال بیست و نهم از تغیر خدمت خان خدمت داروغگی عرائض نیز ضمیمه یافت - و سال سي و دوم مطابق سنه (۱۰۹۹) هزار و نود و نه هجري باثر وبا (که در لشکر پادشاهي عالمگیر شده بود رخت از سرای فاني بربست *

فدائي خان محمد صالح

و صفدر خان محمد جمال الدین پسران اعظم خان کوکه - سال بیست و یکم جلوس خلد مکان چون اعظم خان از نظم بنگاله معزول شده بعد وصول بڈهاکه به آخرت سرا پیوست پادشاه برای هریک از پسران او خلعت تعزیت فرستاد - اولین در حین حیات پدر بمنصب درخور و خطاب خاني سربلند گردیده - سال بیست و سیوم از تغیر صلابت خان داروغهٔ فیلخانه شد - و سال بیست و ششم به بخشیگری احدیان از تغیر شهاب الدین خان مامور گردید - و سال بیست و هشتم به فوجداري و دیواني بریلي مفتخر گشت - پهتري

فوجداری گوالیار داشت - سال سي و هشتم بخطاب سابق
پدر خود فدائي خان مخاطب گشته از انتقال شایسته خان
بفوجداری اکبرآباد نامزد گردید - پس ازان چندے بنظم
صوبهٔ بهار مي‌پرداخت - سال چهل و چهارم فوجداری
ترهت و دربهنگه یافته از اصل و اضافه بمنصب سه هزاری
دو هزار و پانصد (۲) سوار چهرهٔ عزت برفروخت - درمیین (که
بدامادی خانجهان بهادر کوکلتاش اختصاص داشت) ابتدا
بمنصب شایان و خطاب خاني امتیاز برگرفته سال بیست و
هفتم بخطاب مفدر خان سرمایهٔ ناموري اندوخت - و بعد
ازان بفوجداری گوالیار دستوري پذیرفته سال سي و سیوم (که
بر کدهي (۳) ازان تعلقه تاخته بود) تیر بندوق اجل او را از
تردد باز داشت *

فاضل خان برهان الدین

برادر زادهٔ فاضل خان ملا علاءالملک توني ست - در قرب
ایام فوت عم بزرگوار خود تازه از ایران زمین آمده بود -
پس ازان (که پیمانهٔ حیات فاضل خان لبریز گردید) چون لاولد
بود خلد مکان (که قدردان گوهر اخلاص و قیمت سنج جوهر
عبودیت بود) مشارالیه را مورد نوازش ساخته بعنایت خلعت
از لباس سوگواري برآورد - و بمنصب هشتصدی صد و پنجاه

(۲) نسخهٔ [ب] دو هزار سوار - (۳) در بعضے [نسخه] گدهي *

سوار سر بلند فرمود ه او باکثر کمالات نفسانی متحلی و بسیار موقر و مهذب و مستقیم الاحوال بوده - بکاردانی و معامله فهمی اتصاف داشت - و بدیانت و امانت متصف - پادشاه پایه‌شناس در کمتر فرصتی باضافهٔ منصب و خطاب قابل خان مطرح انظار عاطفت نمود - و در سال هژدهم (چون محمد شریف منشی داروغهٔ ڈاک و دار الانشا برادر ابوالفتح قابل خان منشی قدیمی والا شاهی بلحاظ مناسبتها بقابل خانی سرفرازی یافت) برهان‌الدین مخاطب باعتماد خان گردید - و در سال بیست و دوم مرتبهٔ ثانی (که عزیمت اجمیر پیش‌نهاد همت پادشاهی گشت) او بدیوانی دار الخلافة شاهجهان آباد رخصت یافت - و پس ازان بخلعت دیوانی تن قامت قابلیت بیاراست - و در سال سی و دوم بخدمت خانسامانی سرکار والا از تغیر کامگار خان و باضافهٔ پانصدی صد سوار دوهزاری چهار صد سوار و عطای کلگی یشم ممتاز شد - و در همین سال بخطاب فاضل خانی ناموری اندوخت - پس ازان پانصدی صد سوار دیگر بر منصبش افزودند - و (۲) در سال چهل و یکم از خدمت خانسامانی مستعفی شده از تغیر ابو نصر خان پسر شایسته خان امیر الامرا بنظم صوبهٔ کشمیر لوای افتخار افراخت - و در سال چهل و چهارم از بارگاه سلطنت مامور شده که بنیابت شاهزاده محمد معظم

(۲) نسخهٔ [ب] افزوده ه

بنظم و نسق لاهور پردازد - مشار الیه قبول نکرده درخواست آمدن حضور نمود - حسب الطلب در اثنای قطع راه چون ببرهانپور رسید در سال مذکور سنه (۱۱۱۲) یکهزار و یکصد و دوازده (۲) هجري رخت زندگي بربست *

عبد الرحیم پسرش پس از فوت پدر بدار الخلافة باستلام آستان خلافت رسیده در سال چهل و هفتم بخدمت بیوتاتی حضور و مرحمت خاني و اضافهٔ منصب مورد اعزاز گشت - و بر زبان پادشاه قدرشناس گذشت که فاضل خان علاءالملک و فاضل خان برهان الدین را حقوق خدمت درجناب ما بسیار است - این خانه‌زاد را مطرح نوازش و تربیت میفرمایم (۳) - وفي الحقیقة آن جوان قابلیت و استعداد داشت - اگر حیات مستعار فرصت میداد ترقیء عظیم میکرد - اما در (۴) چند روز آن بیچاره جواني و زندگاني را وداع گفت - چون ازین سلسله بجز ضیاء الدین برادر زاده و خویش فاضل خان برهان الدین کسی نماند او را از دیوانیء الکهٔ چینا پتن طلب حضور نموده باضافهٔ منصب و افزایش خاني و خدمت بیوتاتي سرافرازي بخشیدند - حقا که نیکو خدمتیهای نیاکان در پیشگاه ولي نعمتان قدردان اخلاص گزین در حق اخلاف

(۲) نسخهٔ [ج] هزار (۳) نسخهٔ [ج] میفرمائیم - (۴) نسخهٔ [ا - ب] اما چند روز ه

کم از کیمیا نیست - خان مذکور در عهد خلد منزل نیز چندے بخدمت بیوتاتی حضور نامور بود - پس ازان بدیوانی بنگاله شتافت *

چون در عهد محمد فرخ سیر میر حسین علي خان امیرالامرا صاحب صوبهٔ دکن از پیشگاه خلافت بعزل و نصب خدمات آن مملکت مجاز و ماذون گردید و بعد از رسیدن دکن هرجا دستش رسید متوسلان خود را برپایه داشته از حضور هرکه کارے گرفته مي‌آمد دخل نمي یافت (و ازین جهت زیاده بر گرانسري پادشاه افزود) بعبدالله خان قطب الملک کلاً این معني درمیان آوردند - او در مقام اعتذار درآمده انکار نمود - آخرالامر قرار یافت که دیوان و بخشي (که عمدهٔ اهل خدمات اند) از حضور تعین شوند - بنابرین ضیاء الدین خان از تغیر دیانت خان نبیرهٔ امانت خان مرحوم دیوان دکن گشت - و بخشیگري از انتقال عبدالرحمن خان پسر عبدالرحیم خان بن اسلام خان مشهدي نامزد فضل الله خان برادر متوفای مزبور گردید - هردو باتفاق باورنگ آباد آمدند - امیرالامرا بنابر رفع بدنامي و زبان زد شهرت (که بنصب کردهای حضور عمل نمیدهد) ضیاء الدین خان را (که با قطب الملک نیز ربطے داشت و برای او بمبالغه نوشته بود) دخیل کار نمود - و بدومین (که

خالي از شوريده سري نبود ملتفت نگشت - و پس ازان خان مذکور بهمراهئ اميرالامرا بدهلي رفت - پس از خلع فرخ سير از سلطنت ظاهر شد که او هم نوشت و خواند بپادشاه داشت - از اعتبار افتاده درهمان ايام درگذشت *

فضائل خان مير هادي

پسر کلان وزير خان مير حاجي ديوان پادشاهزاده محمد اعظم شاه است - مشار اليه بلند استعداد درست حيثيت بود - فضائل و کمالات را از خدمت شيخ عبدالعزيز اکبرآبادي اکتساب نمود - و در جناب شاهزاده تقرب و منزلت از اقران و همسران برتر گذرانيد - در سر آغاز سال بيست و هفتم (چون شاهزاده محمد اعظم اولين بار بيساق بيجاپور رخصت يافت). مزاج پادشاهي از مير مذکور بنابر وجهه انحراف پذيرفت - و آتشخان روزبهاني تعين شد که بلشکر شاهزاده رفته مشار اليه را بحضور آرد - نخست حوالهٔ روح الله خان شد و ثانياً بصلابت خان سپردند - و بيست و پنجم رمضان سال مزبور برطبق حکم در قلعهٔ دولت‌آباد محبوس گرديد - و بعد ازان بروفق يرليغ پادشاهي باکبرآباد شتافته در گوشهٔ انزوا بافادهٔ تلامذه و افاضهٔ طلبه بسر مي‌برد - تا آنکه نقش مرادش از کعبتين طالع بر تختهٔ آرزو افتاد - بخت خفته بيدار گرديده - روزگار آشفته سازگاري نمود - نظر بر

قابلیت و جامعیت او طلب حضور شده به تلثیم ساحت خلافت فرق اعتبار بر افراخت - و بخلعت میر منشیگری و داروغگی کتابخانهٔ سرکار والا قامت امتیاز بیاراست - و در سال چهل و چهارم از تغیر خدا بنده خان بخدمت بیوتاتی حضور بانضمام منشیگری سرمایهٔ جمعیت اندوخت - و پس ازان ضمیمهٔ خدمات مذکوره به نیابت خانسامانی چهرهٔ بختمندی برافروخت - و ششم ذی القعده سال چهل و هفتم سنه (۱۱۱۴) هزار و یکصد و چهارده هجری زندگانی را وداع نمود *

برسائی طبع و شگرفی معلومات ذوفنون روزگار و یکتای زمانه بود - در حق خود می‌گفت - مرد حاضر کو کار - و پادشاه در حق او می‌فرمود - که نیابت خانسامانی چنان سربراه نمود که گویا خانه را روشن کرد - هنگامے (که دارالانشا بدو تفویض یافت) روزے بعرض رسانید که در زبان هندی و رسم الخط آن آخر هیچ کلمه حرف ها نیامده - و الف خود اگرچه دران حروف محسوب است (که درین زبان قطعاً متروک اند) مگر عوض آن و عین و همزه که حرفے دارند در اول کلمه می‌آرند و وسط و آخر - اما از جملهٔ دوازده اعراب (که وضع کرده‌اند) مدار ترکیب حروف بران گذاشته یکے را باسم کانا نامند و آخر لفظ آرند - آن بصورت و مخرج الف

است - ابتدای اسلام ارباب ترجمه و فارسي‌نویسان از روی سهو الف کذائي را ها کرده مثل بنگالا و مالوا مرا بنگاله مي‌نویسند - پادشاه همه‌دان (که بهندي آشنا بود) پسندیده باهل دفاتر حکم شد که امثال این الفاظ را بالف مي‌نوشته باشند *

نواسهٔ خان مزبور میر مرتضی خان جوان سنجیده سپاهي منش یادگار آن سلسله بود - چندے در رفاقت مبارز خان ناظم حیدرآباد بفوجداري (۲) میدک مضاف صوبهٔ مذکور گذرانید - پس ازان در خدمت نواب آصف جاه پیوست - و به عاملي سرکار ایلکندل مامور شده بر سر زمیندار شمسي (که مشهور بکالا پهاڑ است) فوج کشید - و خود تیزجلوي بکار برده تنها نزدیک کدهي (۳) رفت - تفنگے بسینه‌اش خورد - یکه و خبازه (۴) گردید - گویند چون زرسرکار بسیار در تصرف آورده‌بود بقصد خود را بکشتن داد *

فتح الله خان بهادر عالمگیر شاهي

محمد صادق نام از سادات خوست است (که قصبه ایست از مضافات بدخشان) مشار الیه از کهنه سپاهیان ممتحن و سرآمد بهادران شمشیرزن بود - ابتدا بهمراهی خان فیروز جنگ بمنصب پادشاهي سرافرازي یافت - و

(۲) نسخهٔ [ج] مسطور - (۳) نسخهٔ [ج] گدهي - (۴) نسخهٔ [ج] یکه و خبازه *

بدلاوري و یکه تازي (که آیهٔ بود در جسارت و جلادت) (۲)
از ناموران روزگار گردید - در سال بیست و هفتم (که خان
فیروز جنگ در جلدوي تاختهای مکرر و آویزشهای سخت
با غنیم از شهاب الدین خان به غازي الدین خان بهادر
مخاطب گشت) موما الیه (که دران معارک کارنامها
برساخت) بخطاب صادق خان نامي گردید - و مدتے
به تعیناتي خان فیروز جنگ گذرانیده مصدر ترددات شایان
گشت - و بخطاب فتح الله خان رایت اشتهار افراخت -
و پستر از رفاقت خان مذکور برآمده مطرح انظار خسرواني
گشته بسري و سرداري چهرهٔ ناموري افروخت - و همواره
بکشت ملکي و مالش اشقیا مامور میشد - در سال چهل
و سیوم پس از اقامت چهار ساله در اسلام پوري موکب
پادشاهي به تسخیر قلاع سنبها توجه نمود - خان مذکور در
تقدیم مراسم قلعه گیري از مورچال دواني و نقب زني
تیزدستیها بکار برده از اقران و امثال پیش‌قدمي مي‌نمود - در
محاصرهٔ قلعهٔ ستارا (که بر پشتهٔ کوهے واقع شده و سرش
بثریا برده و بیخش از ثری در گذشته) بباسلیقی (۳) روح الله خان (۴)
ثاني مورچالے از محاذي دروازهٔ قلعه روان نمود - و بجدکاري
و جلادت نزدیک بدر حصار رسانیده (۵) میخواست که بیک ضرب

(۲) نسخهٔ [ج] و در سال - (۳) نسخهٔ [ج] از ثریا گذشته - (۴) نسخهٔ
[ب] پاسلیقی [ج] پاشلیقی (۵) نسخهٔ [ا - ب] رسانیده

پنجهٔ آهني دروازه را برکنده از رعب و هراس مورچالهای دیگر (که قریب رسیده بودند) قلعه مفتوح گردید - و در تسخیر قلعهٔ پرلي (که در مسافت و رفعت قرین بستاراست) شریک غالب بود - چون عزم ملوکانه از کشایش ستارا واپرداخت خان مذکور را برسم منقلا بگرد گرفتن پرلي تعین فرمود - و خود نیز در سه روز آن مسافت را قطع نموده ساحت پیش روي دروازهٔ قلعه مضرب خیام ساخت - خان مذکور از رزانت و رصانت آن حصار حسابي برنداشته در مورچال بردن و توپها بر پشتهٔ سرکوبش برآوردن کارستانی بر روی کار آورد که آنچه سالها در سرانجامش سرآمدے در روزها سامان داد - تا آنکه مورچال را زیر سنگی بسیار عریض و طویل سرازیر (که محاذی دریچهٔ قلعه واقع است) رسانید - اما برآمدن برین سنگ بسیار دشوار - و اگر این سنگ بدست آید (۲) گرفتن قلعه بسیار آسان - خان جلادت نشان به دستیاری پردلي و جلادت با جمعي از جرأت منشان بر سنگ بر آمد - و اعادي را دران میدان (که تا دریچهٔ قلعه بود) زیر شمشیر گرفت - آنها تاب مصادمت نیاورده بسر دریچه دویدند - و مغلان پاشنه کوب رسیدند - چون مرکوز خاطر خان مذکور نبود که در قلعه

---

(۲) نسخهٔ [ب] بدست آمد ه

درآید میخواست که بران سنگ بر آید و مردم را قائم کند و توپ بالا برآورده دیوار براندازد - کفار دریچه را مضبوط ساخته از بالای دیوار طوفان بندوق زني و حقه ریزي برانگیختند - و برای چنین روز باروت را (۲) (که در راه درآمد قلعه تعبیه کرده بودند) آتش زدند - فقیرالله خان پسرزادهٔ خان مشارالیه با شصت و هفت کس دیگر جان داد - بسبب بے پناهي بران سنگ نتوانستند ایستاد - فرود آمده جای قدیم را قائم کردند - لیکن از دبدبهٔ این دستبرد آتش بجان کفار افتاد و دود از نهاد شان برآمد - فریاد الامان برآوردند - در عرض یک و نیم ماه سال چهل و چهارم قلعه مفتوح گردید - و هٰذَا نَصْرُ اللّٰهِ تاریخ بتحریر رسید - و بمناسبت آن (که از مستحدثات ابراهیم عادل شاهست که در سنه (۱۰۳۵) هزار و سي و پنج (۳) اساس گذاشته - و او بر هر چیز نوساخته لفظ نورس اطلاق مي‌کرد) بنورس تارا موسوم گشت - و خان مذکور بافزوني منصب امتیاز یافته برای جبر شکستهای همراهان رخصت خجسته بنیاد یافت - و در ایام محاصرهٔ پرناله بحضور رسیده مامور شد که از یک جانب تربیت خان میر آتش سرگرم مورچال دوانیست از جانب دیگر او بسرکردگی شاهزاده بیدار بخت و همدستي منعم خان سیبه دوم روان

---

(۲) نسخهٔ [ج] روزها - (۳) نسخهٔ [ا] یکهزار و سي و پنج ٥

نماید - آن فرمان‌پذیر در عرض یک ماه زمین سنگ آگین را سهل تر از خاک بریده کوچهٔ بپای دیوار رساند (که عقل کوچه بند تحیر میشد) - محصوران مغلوب رعب و هراس گشته بزنهارجوئی درآمدند - خان مومی‌الیه بخطاب بهادری گردن اعتبار برافراخت ٭

و چون موکب پادشاهی از ساحت پرناله کوچ نموده بجانب کهتاؤن (که سبز علف و بسیار آذوقه است) بارادهٔ چهاونی توجه نمود آن جلادت آئین را بگرفتن دردانگده (که در کروهی موضع مذکور است) پیشتر روانه نمود - حصاریان از دبدبهٔ دستبرد او قلعه را خالی گذاشته جان بدر بردن غنیمت دانستند - آن قلعه بمناسبت اسمی خان بهادر به صادق گده مسمی شد - و از کهتاؤن بسرکردگی بخشی الملک بهره‌مند خان بتسخیر ناندگیر و چندن و مندن دستوری یافت - درکم فرصتی محصوران هرسه حصار غیر از زنهارجوئی و گریزپائی چارهٔ نیافتند - اولین بنام گیرو دوم بمفتاح و سیوم بمفتوح (۲) نامي گردید - و در سال چهل و پنجم رایات پادشاهی از ظاهر حصار صادق گده بجانب قلعهٔ کهیلنه (۳) (که سراسر آن کوهسار و بیشهای دشوارگذار و جنگل انبوه خاردار دارد) باهتزاز آمد - و در قطع مسافت

(۲) نسخهٔ [ب] دومین [ج] و دوم (۳) نسخهٔ [ب] کهیلنا ٭

چند روزه ساحت آن نواحي مضرب خيام گرديد - بسبب هواجر و عقبات و كثرت چر و مغاك مسالكي بود عسيرالعبور - خصوص چهار كروهه مسافت (كه آوازهٔ دشواري آن معبر خلائق را در مغاك تهلكه انداخته بود) بسعي و اهتمام آن خان سراپا تلاش - و دستكاري تبرداران و سنگتراشان و خاراخراشان (۲) صعوبتها همه بآساني گرائيد - خان مزبور بعنايت تركش خاصه مورد تفضل خسرواني گشت - و بسركردگي امير الامراى جملة الملك و رفاقت حميد الدين خان و منعم خان و راجه جے سنگه بجهت محاصره تعين شد - آن خان سراپا جرأت همان روز پشتهٔ سركوب قلعه را از دست اعادي گرفته بانجار قايم ساخت - و روز دوم پشتهٔ ديگر بدست آورده توپهاى آتشين‌دم بران برآورد - و دست و بازوي سعي به پيش بردن مورچال و سينه برگشاد - و به فرهاد كاري بران كوه دهانها بسته تا كمر برج رسانيد - و كوچها از اطراف دوانيد - تمام روز زر مي‌پاشيد - و با مزدوران بدست خود كار ميكرد - و چون از قلعه بتواتر و توالي متوالهٔ صد مني و دو صد مني ميريخت ناگاه سنگي بر تختهٔ عريض ميرسد و ميشكند - خان از صدمهٔ آن (كه برسرش ميخورد) ميغلطد و بجانب غارے عميق غلطان غلطان ميرود - و به كجاوهٔ كه افتاده بود بند

---

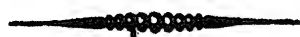
(۲) نسخهٔ [ا - ب] خاراخراش ه

می‌شود - طرفه شور و غوغا از مردم مرحله برخاست - و گرد یاس بر چهرهٔ همه نشست - بیهوش بر آوردند - بعد دیرے بافاقه آمد - سر و کمر آنقدر خسته شد که یکماه صاحب فراش بود - باز بر سر کار رفته درین فکر شد که غلط انداز از طرف برج یورش نماید - درینولا بسعی شاهزاده بیدار بخت تسخیر قلعه صورت پذیرفت - خان بهادر بانعام جیغهٔ مرصع و افزایش عالمگیر شاهي بخطابش امتیاز یافت *

هرچند کار پردازیها و نیکو خدمتیها (که در فتح قلاع و استیصال غنیم ازان خان بهادر سرزد) از دیگرے به ظهور نمیرسید - اما از پیشگاه سلطنت باقتضای مصلحت سنجي و مآل اندیشي درخور آن افزایش مرتبه و افزونی منصب نمي‌یافت - پادشاه او را با سپاهگري و پردلي و بیباکي سردار مدبر صاحب داعیهٔ میدانست - روزے بعرض رسید که او تعهد میدهد که اگر پنجهزار سوار همراه دهند نام و نشان مرهته از دکن برمیدارم - فرمودند که اول مثل او سردار دیگر با پنجهزار سوار مستعد باید نمود بعد ازان باو سرداری پنجهزار سوار باید داد - از همین جهتها (۲) خان مذکور دلدهٔ بودن حضور نبود - مگر بتعیناتی کابل (که جوار وطن است) التماسي شد - در سال چهل و هفتم از اصل و اضافه بمنصب سه هزاری

(۲) نسخهٔ [ب] ازهمین جهت ه

هزار سوار اعزاز اندوخته بجانب کابل رخصت یافت - و
در سال چهل و نهم از تغیر الهیار خان تهانه‌داری اوهگنده
مضاف صوبهٔ مذکور باضافهٔ دو صد سوار بوي مفوض گردید -
پس از سانحهٔ ناگزیر خلد مکان (چون پادشاهزاده بهادر شاه
با سائر امرای کومکی آنصوبه از پیشاور کوچ فرمود) بنام
خان مزبور (که دران وقت بوطن شتافته بود) حکم طلب
رفت - در نزدیکی لاهور بعرض رسید که فتح الله خان با وصف
صدور حکم خود را دزدیده از رفاقت پهلوتهي نمود - فرمودند
جان نثار خان (که در شجاعت کم از فتح الله خان نیست)
با جمعیت بسیار در آگره رسیده خواهد بود - گو خان
مشار الیه نیامد - در مبادی جلوس بهادر شاهي ودیعت
حیات سپرد - سپاهی بحت و بسیط بود - بے محابا و
درشت گو - روزے بنابر امرے خلاف مرضی خلد مکان برنهے پیغام
سرزنش آمیز مصحوب خواجه‌سرا بار رسید - در جواب گفت
که انسان کامل العقل چون به هشتاد میرسد عقل و هوش
مي‌بازد - من خود سپاهي صد فرسخ دور از خدا و رد خلق
شده ام - بیهوده درین مرحله جان میکنم - خواجه سرای
مذکور بقبح کلامش متنبه ساخته بجواب خضوع و عجزآمیز
در آورد ۞



* حرف القاف *

قرا بهادر خان

عمزادهٔ میرزا حیدر گورگانست (که از نسل سلاطین کاشغري بود) - پدرش محمد حسین خاله زادهٔ فردوس مکاني میشد - او از کاشغر براه بدخشان بلاهور رسید - و چون مرزا کامران جهت استخلاص قندهار (که از دست خواجه کلان بیگ بتصرف پادشاه ایران رفته بود) عزیمت نمود میرزا حیدر را بنیابت خود در لاهور گذاشت - (۲) پستر در ایامی (که مرزا کامران بآگره آمده) او نیز رسیده ملازمت جنت آستاني نمود - و پس از جنگ دوم با شیرخان سور (چون شکست بر فوج پادشاهي افتاد و جنت آستاني بمقتضای وقت متوجه لاهور شد) ازانجا (که میرزا حیدر در وقت سلطان ابو سعید خان کاشغري همراه پسر او (۳) بکشمیر رفته از احوال آنجا اطلاع و با مردم آنجا شناسائي داشت و نوشتجات سکنهٔ آن حدود متواتر در باب استدعای آمدن آنجا میرسید و او پیوسته بجنت آستاني نوشتهای مزبوره نموده ترغیب عزیمت آن دیار مي‌نمود) از لاهور او را مردمی چند همراه داده روانهٔ

---

(۲) نسخهٔ [ب] گذاشته - (۳) نسخهٔ [ا] بکاشمیر •

کشمیر ساخت - چون در دارالملک بنابر نبودن حاکم مستقل انواع هرج و مرج رو داده بود میرزا بے جنگ و جدل کشمیر را بتصرف آورد - و ده سال حکومت باستقلال کرد - و آخرها خطبه و سکه بنام جنت آستانی نمود - تا آنکه مردم آنجا بمکر و خدع (که جبلی مردم آن مرز بوم است) پیش آمده در سنه (۹۵۸) نهصد و پنجاه و هشت شبخون زده مرزا را بقتل آوردند - تاریخ رشیدی تالیف اوست - که بنام عبدالرشید پسر ابو سعید خان مزبور نوشته - و طبع موزون هم داشت - این رباعي بنام او مشهور است * رباعي *

* عــاشق شده را اسیـر غم باید بود *
* محنت کش و درد ستم باید بود *
* یا از سرکوی یار باید بر خاست *
* یا از سگ کوی یار کم باید بود *

نام پدر قرا بهادر خان مرزا محمود است - عرش آشیاني نظر برین (که خان مذکور همراه مرزا حیدر دران ضلع بوده از ولقف کاران آن حدود است) سال پنجم جلوس جمعی کثیر همراه او داده بتسخیر کشمیر تعین فرمود - چون در روانگي (۲) مکث طویل واقع شد و در شدت گرما براجوري رسید غازي (۳) خان حاکم آنجا طرق و تنگیها را مستحکم ساخت - متصل

(۲) نسخهٔ [ب] را جوري - نسخهٔ [ا] و متصل ٪ ه

راجوري بعد از محاربهٔ چند روزه خان مذکور شکست یافته برگشت - و سال نهم (که پادشاه بصوبهٔ مالوه تا مندو رفته مراجعت بدارالخلافة نمود) او را بحکومت مندو مقرر ساخت - روز موعود بمرگ طبیعي (۲) بمقر اصلي شتافت - هفصدي (۳) منصب داشت *

قاسم محمد خان نیشاپوري

از اعظم (۴) نیشاپوري ست - چون دران ضلع هنگامهٔ ازبکیه شورش افزای خواطر گردید خان مزبور از وطن چشم بردوخته برفاقت بیرام خان پیوست - و در جنگے (که با سکندر خان سور رو داده) بهمراهیٔ بیرام خان مجرای نیکو خدمتي بظهور آورد - و سال اول اکبري (۵) در جنگ هیمو بهراولي علي قلي خانزمان مامور گردیده مصدر گوناگون تردد شد - در همین سال باتفاق جمعے جهت تنبیه حاجي خان غلام شیر خان افغان (که بمزید شجاعت و هوشمندي ممتاز بود - و دران ایام با رانا اودے سنگه زمیندار میوار جنگ کرده اجمیر و ناگور را بتصرف خود آورده بود) تعین گردید - مردم حاجي خان از طنطنهٔ لشکر پادشاهي متفرق گردیده هر کدام بجائے شتافت - و حاجي خان بگجرات رفت - خان مزبور باجمیر

---

(۲) نسخهٔ [ب] طبعي - (۳) نسخهٔ [ب] هفتصدي - (۴) نسخهٔ [ج] اعاظم - (۵) نسخهٔ [بد] و در سال *

رفته متکفل انتظام آن حدود شد *

و چون سال پنجم زمانه نقش بیدولتی بیرام خان بر روي کار آورد خان مزبور از خانخانان جدا شده ملتزم رکاب پادشاهي گشت - و در همین سال بهمراهی شمس‌الدین محمد خان اتکه بمقابلهٔ بیرام خان تعین گردیده - روز جنگ سرداری برانغار تعلق باز داشت - پس از ظهور عطیهٔ فتح در ملتان جاگیر یافته رخصت آن نواحي پذیرفت - سال نهم (که تنبیه عبدالله خان اوزبک پیش نهاد خاطر پادشاهي گردید) تقریب شکار فیلان نموده متوجه مالوه شده چون بحدود سارنگپور موکب خسرواني رسید خان مذکور (که دران وقت بحکومت آن نواح سرفراز بود . پا از سر ساخته بنعمت استقبال فائز گشت - و از پادشاه التماس قدوم بمنزل خود کرده بمراسم نیاز و ایثار پرداخت - و قریب هفت صد اسپ و استر از خود و ملازمان خود بنظر معلی در آورده آنرا بامرا و ملازمان لشکر والا (که در یلغار فتح آثار بتدریج میرسیدند) قسمت نموده سر رشتهٔ نیکنامي بدست آورد - چون عبدالله خان اوزبک بدریافت توجه عرش آشیاني از ماندو راه فرار اختیار کرد پادشاه خان مذکور و چندے دیگر را پیشتر گسیل فرموده - تا جلد رفته سر راه آن بے راه برگیرند - و پس ازان [که در اثناے راه عبدالله خان بغارت

را برملا انداخته بجنگ پیش آمد و آخر بورود پادشاه (که پاشنه کوب رسید) رهسپر وادی گریز گردید] خان مزبور با چندے دیگر بتعاقب او مرخص شد - چست و چالاک رفته نزدیک گریوهٔ (که چاپانیر ازانجا نمایان بود) بر اردوی عبد الله خان ریخت - و چون عبد الله خان با پسر خود بدر رفت تمامی بنه و بار او را گرد آورده درانجا متوقف شد - تا آنکه پادشاه بدان منزل رسیده او را مشمول نوازش و مکتسب سعادت گردانید (٢) - تتمهٔ احوالش بملاحظه نیامده *

* قتلق قدم خان قراول *

ابتدا ملازم مرزا کامران بود - پستر خودرا به فتراک دولت جنت آشیانی بست - و در عهد عرش آشیانی بسمندی رسید - سال نوزدهم بهمراهی منعم بیگ خانخانان بمهم بنگاله تعین شده درانجا بکارهای پادشاهي ميپرداخت - بمنصب هزاري ترقي نموده بوقت موعود درگذشت - پسرش اسد خان همراه شاهزاده سلطان مراد بيساق دکن دستوري پذيرفته سال چهل و ششم (که شیخ ابوالفضل متصل حوض قتلغ رفته توقف نمود) او همراه بود - درین ضمن گولهٔ توپے از قلعهٔ دولت‌آباد بدو خورد - و شکمش آنچنان درید که روده بدر افتاد - او سررشتهٔ خود داري از دست نداده

---

(٢) نسخهٔ [ا] سعادت ملازمت گردانید *

نیم شب پا بگنج نیستی کشید *

* قمرخان *

پور میر عبد اللطیف قزوینی ست - در سال هجدهم جلوس (که عرش آشیانی بدیار شرقی متوجه شده) مومی الیه از منتظمان رکاب بود - و سال نوزدهم (که خانخانان منعم بیگ بتسخیر بنگاله رخصت یافت) او را در همراهیانش برنوشتند - خانخانان او را باتفاق محمد قلی خان برلاس بجانب ساتگام فرستاد - او بدان صوبه درتگ و تاز مصدر نیکو بندگی گشت - در سال بیست و دوم باعانت شهاب الدین احمد خان (که از مالوه بایالت گجرات دستوری یافته بود) رخصت پذیرفت - در سال بیست و چهارم بهمراهی راجه تودرمل (که بتادیب ناسپاسان صوبهٔ پتنه مقرر گردیده بود) متعین شد - و چون (۲) امرای پادشاهی (از فزونی سرتابان نافرجام و کمی دولتخواهان) حصاری شدند مخالفان نوارهٔ خود را دریائی ساخته بستن طریق آمد شد آذوق اندیشیدند - او را با جمعی آن طرف آب گذرانیده و جمعی از دریا و جمعی ازین طرف فرستادند - چنانچه قریب سیصد (۳) نوارهٔ ادبار پژوهان بدست مردم پادشاهی آمد - بعد ازان احوالش بنظر نیامده - کوکب پسرش

---

(۲) نسخهٔ [ب] تعین شد (۳) نسخهٔ [ج] سه صد (اما رسم الخط سیصد است) *

در عهد جهانگیري مصدر تقصیرے شده که پادشاه رو برو طیلیده شلاق رسا نموده محبوس فرمود * •

قیا خان کنک

از امرای جنت آشیاني ست - در آخر عهد آن پادشاه عالیجاه در کول جلالي و آن حدود لوازم خدمت بجا مي‌آورد - چون هنگامهٔ هیمو تفرقه پرداز دور و نزدیک گردید بدهلي رفته بتردي بیگ خان پیوست - روز جنگ در هراولي جلادتها بتقدیم رسانید - چون خامهٔ تقدیر نقش ناکامي بر لوحهٔ احوال کشیده بود گذشت آنچه گذشت - پس ازان (که آن مدبر تیره بخت بتیغ اقبال اکبري بسیاسا رسید) قیا خان از پیشگاه سلطنت بانتظام دار الخلافة آگره و آن حدود نامزد گشته بمصاعد منصب پنجهزاري ارتقا نمود - و چون پرگنات نواح گوالیار در جاگیرش بود از کارطلبي و مردانگي ساز و سرانجام که مي‌باید ازانجا فراهم آورده در سال دوم قلعهٔ گوالیار را (که از قلاع مشهورهٔ هندوستان است و سلیم شاه (۲) مستقر سلطنت خود ساخته بود) محاصره نمود - بهیل خان نامي از غلامان سلیم شاه (که بصیانت آن قلعه قیام مي‌نمود) دانست که باوجود قرب جوار پادشاه مستقل نگاهداشتن قلعه از ممتنعات است - براجه رام ساه (که از نسل راجه

(۲) نسخهٔ [ب] مقره

مانسنگه بود که در زمان قدیم حکومت این قلعه داشته (۲)
پیغام کرد که این مکان موروثي تست بعوض قایلی بتو
وا میگذارم - رام ساه لطیفهٔ غیر مترقب پنداشته رو بدین حدود
آورد - قیا خان ازین آگهي (۳) بآویزش شتافته اورا آوارهٔ دشت
فرار ساخت - و رام ساه بولایت رانا در خزید (۴) - سال سیوم سنه
(۹۶۶) نهصد و شصت و شش (که ساحت دار الخلافة آگره بقدوم
عرش آشیاني رونق تازه پذیرفت) مجدداً فوجي بکومک
تعین شد - بهبل ناچار باختیار بندگي و تسلیم قلعه ملتجي
بارباب مهمات سلطنت گردید - حاجي محمد خان سیستاني
برطبق التماس او بقلعه شتافته بهبل را بحضور آورد - و
چون در سال دهم عرش آشیاني باطفای شورش خانزمان
متوجه دیار شرقیه شد در منزل قنوج قیا خان (که در زمرهٔ
عاصیان در آمده بود) باستشفاع خانخانان منعم به بساط بوس
رسید - پادشاه جرائد جرائم او را بگرداب عفو انداخته
مورد نوازش فرمود - و بعد کشایش مملکت بنگاله بضبط
اودیسه مي‌پرداخت - چون عرصهٔ دلکشای بنگاله غبار آلود
شورش فئة باغیه گردید (اگرچه او را همت یاوري نکرد که از
اسباب تمکین شورش شود) لیکن با برخي بهادران یکجهت

(۲) نسخهٔ [ج] بوده - (۳) در [بعضي نسخه] آگهي یافته - (۴) نسخهٔ
[ب] در هزیده ٭

دران دیار روزگار گذرانیدے - و آن سرزمین را از گرد خلاف رفت و روبے میداد - چون در سنه بیست و پنجم آن ملک از افواج پادشاهي خالي شد قتلوی لوهاني سر بفساد برداشته به بسیارے آویزش نموده چیره دستي یافت - و بر اودیسه نیز تاخت برد - قیا خان مراسم کارزار بجا آورده حصاري شد - از امتداد پیگار و جدائي همراهان بے حقیقت به تنگناي ناکامي نشست - و آخر با برخے ناموس دوست در سنه (٩٨٩) نهصد و هشتاد و نهم نقد زندگاني باخته نیکنامی جاوید اندوخت *

قطب الدین خان

برادر شمس الدین خان اتگه و از امرای[2] بزرگ اکبریست بمنصب پنجهزاري اختصاص داشت - در ایام تیولداری پنجاب در بلدهٔ فاخرهٔ لاهور بقاع خیر (که از اسباب ابقا و ذکر جمیل است[3]) اساس گذاشته - و در سال نهم بطریق کمک میرزا محمد حکیم بدارالملک کابل شتافت - و بغزنین (که وطن مانوس او بود[4]) رفته بتمام اقوام و احباب دور و نزدیک تفقدات کریمانه نمود - و طرح منزل و باغ انداخته برگشت - و چون پنجاب از اتگه خیل برگرفتند سرکار مالوه

(٢) نسخهٔ [ج] از امرائے - (٣) در [بعضی نسخه] ابقاء ذکر جمیل -
(٤) نسخهٔ [ب] وطن او بوده *

بخان مذکور مکرمت شد - و بعد فتح گجرات بجاگیرداری سرکار بهرونچ (که جنوبی احمدآباد است - و قلعهٔ دارد که آب نربدا از پایان او گذشته بدریای شور در شود - و آنرا یکی از بنادر آنصوبه می‌شمرند) (۲) نامزد گردید - و پس ازان بحضور رسیده بمنصب والای پنجهزاری امتیاز یافت - و چون آثار بزرگی و کارشناسی از ناصیهٔ حالش لمعهٔ ظهور میداد در سال بیست و چهارم بخدمت اتالیقی شاهزاده سلطان سلیم سر بر افراخت - و بخلعت گرانمایهٔ واقو (که در سلسلهٔ تیموریه بس پایهٔ سترگ دارد) و خطاب بیگلربیگی (که از اعظم القاب این دودمان است) سر افتخار بچرخ برین رسانید - و او بسپاس گزاری این مهین بخشش جشنی عالی ترتیب داد - و استدعای مقدم پادشاهی نمود - عرش آشیانی دران بزم شادمانی شاهزاده را بر دوش او گذاشته قرین مجد و سعادت گردانیدند - و بعد چندے بندوبست سرکار بهرونچ تا نذربار بدو تفویض یافته دستوری تعلقه گرفت - و در سال بیست و هشتم سنه (۹۹۱) نهصد و نود و یک سلطان مظفر (۳) عرصهٔ گجرات را غبار آمای شورش ساخت او با همه درست‌اندیشی و عاقبت‌بینی از برگشته‌روزگاری بغفلت در شده به چاره‌گری نیفتاد - هرچند امرای پتن

(۲) نسخهٔ [ج] شمرند - (۳) در بعضی [نسخه] سلطان مظفره

نیشتند که کجگرایان بر سر جاگیر و منصب باهم آویزه دارند بچستي و چالاکي روانه باید شد تا هنگامهٔ آنها پراگنده گردد - گران پائي نمود و توفیق شایسته کاري نیافت - چون از حضور سرزنشها رفت فوجے بر سر غنیم روانه کرد - آنها هزیمت خورده برگشتند - درین وقت بے آن که قلعهٔ بهرونچ را گزین سامان نماید) خود برآمد - خیرسگالان گفتند که شورش بزرگ آسان برگرفتن چرا و به سپاه نپرداختن چیست - ناگزیر وقت زر دادن است و دلها بدست آوردن - گوش نکرد - چون سلطان مظفر نزدیک رسید و از هر دو سو فوج برآراستند بسیارے از مردم بمخالف پیوستند - ناچار (۲)
قطب الدین خان با خاصهٔ خیلان خود را بدیواربند بروده کشید - آنها او را فرو گرفتند - قطب الدین خان از خواسته پرستي و جان دوستي همت جانفشاني نیافته خیال آشتي در سر گرفت - زین الدین کنبو را فرستاده رخصت حجاز (ا) با اندوخته طلبگار آمد - و ندانست که خواسته اندوزي جهت پاسباني آبروست - و گزین زندگاني همانست که در سرناموس شود - جاوداني عار بر سر خود پسندیده بفراوان لابه عهدنامهٔ (۳)
بدست آورده پیش سلطان مظفر رفت - او از بدگوهري نقض عهد نموده بجان گزایان سپرد که ازهم گذرانیدند *

---

(۲) نسخهٔ [ج] نیافتن - (۳) نسخهٔ [ا] آورد ه

گویند غدر و بدعهدی سلطان بر قطب الدین خان پیدا بود اما دیدهٔ بصیرتش را اجل موعود مکفوف ساخت که به اعتماد حرف چندین سست پیمان جان خود بیجا درباخت * بیت *

* اجل چون بخونش ببازید دست *
* قضا چشم باریک بینش به بست *

پسرانش یکی نورنگ خان که چندے در حضور بوده بهتر در صوبهٔ مالوه جاگیر یافته - آخرها از اقطاع داران صوبهٔ گجرات گردید - و دران صوبه مصدر کارهای پسندیده شد - سال سي و نهم بدزد شکم رخت هستي بربست - دومين گوجر خان تیول او نیز در صوبهٔ گجرات مقرر شده باتفاق خان اعظم کوکه بخدمات آنصوبه مي‌پرداخت *

* قاسم علي خان *

در سال دهم که عرش آشیاني بر سر علي قلي خان خانزمان یلغار فرمود او بر سر غازي پور تعین گردید - و سال هفدهم (چون پادشاه بعد از فتح گجرات بتسخیر قلعهٔ سورت متوجه شده بمحاصره کار بر متحصنان تنگ تر ساخته (۲) - و آنها امان طلبیدند) پادشاه خان مذکور را (که بقرب منزلت از اقران خود ممتاز بود) روانه گردانید - و سال هیجدهم باتفاق

(۲) نسخهٔ [ب] کار متحصنان *

خان عالم وغیره به کمک منعم خان خانخانان جهت تسخیر پتنه دستوري یافت - و باز بتقریبی بحضور آمد (۲) - در همین سال شجاعت خان محمد مقیم را (که غایبانه منعم خان حرف ناشایسته در حق او گفته بود - و پاس مجلس خسرواني از دست داده) همراه خان مذکور نزد خانخانان فرستادند - او در سال دیگر هنگامی (که نزدیکی آله آباد معسکر فوج پادشاهي بود) بحضور رسیده دولت آستانبوس حاصل نمود - و سال بیست و دوم همراه صادق خان به تنبیه مدیکر بندیله (۳) رخصت پذیرفته - و سال بیست و پنجم همراه خان اعظم کوکه بشرقي دیار مامور گشت - و سال بیست و ششم برای تسلي و دلاسائی منسوبان حاجي بیگم طغای زادهٔ والدهٔ جنت آستاني (که با پادشاه مهر و شفقت بسیار داشت - و پادشاه را هم از خرد سالي با وی انس و الفت بیشتر بود - و پس از سفر حجاز آمده در مقبرهٔ جنت آستاني میگذرانید - و دران ایام بملک بقا شتافته بود) نامزد شد - و در سال سي و یکم (چون پادشاه برای حفاظت هر صوبه دو امیر را تجویز فرمود) صوبهٔ اودهه بشرکت فتح خان تعلق باو گرفت - و در سال سي و پنجم از خیرآباد بحضور آمده باستلام عتبهٔ خلافت سرمایهٔ کامیابي اندوخت - و آخر همین سال بکالپي (که در اقطاع او بود)

(۲) نسخهٔ [ب] بحضور آمده - (۳) نسخهٔ [ب] مدهکر بندیاه ٭

رخصت یافت - مآل کارش بکجا انجامید معلوم نشد *

قریش سلطان کاشغری

کاشغر ولایتے ست از اقلیم ششم در غایت نضارت - شمالی آن کوههای مغلستان است - و آن حدے به شاش دادہ و حدے از طرفان گذشته بزمین قلماق در می‌آید - و از شاش تا طرفان سه ماهه راه است - غربی (۲) او هم کوهے ست طولانی که کوههای مغلستان ازان منشعب می‌شود - و شرقی و جنوبی او صحرائے ست بیابان و پشته‌های ریگ روان * نسب مشار الیه بقاآن بزرگ میرسد - بدین طور - قریش سلطان بن عبدالرشید خان بن سلطان ابوسعید خان بن سلطان احمد خان المشتهر بالاچه خان بن یونس خان بن اویس خان بن شیر علی اغلان بن خضر خواجه خان بن تغلقمور خان بن ایسانوقا خان بن دوا (۳) خان بن براق خان بن بیسون خان توا بن مواتکان (۴) بن چغتائی خان بن چنگیز خان قاآن - نگار خانم مادر فردوس مکانی دختر یونس خان بود - چون عبدالرشید خان فوت نمود حکومت کاشغر بعبدالکریم خان برادر کلان قریش سلطان باز گردید - او با دیگر برادران برطبق وصیت پدر و بحکم نیکوگوهری شیوهٔ خیر اندیشی

---

(۲) نسخهٔ [ب] و غربي - (۳) نسخهٔ [ب] روا خان - (۴) نسخهٔ [ب] موالکان *

داشته - درین ضمن میان خدابنده پسر قریش سلطان و عم او محمد خان آویزش شد - خدابنده بفرغر (۲) شتافته بامداد آنها طرفان و نواحی آن بر گرفت - محمد خان ازو متوهم شده قریش سلطان را رخصت حجاز داد - او با زن و فرزندان خود ببدخشان آمد - ازانجا ببلخ براند - و برخصت عبدالله خان متوجه هندوستان گردیده سال سي و چهارم ملازمت عرش آشیانی دریافت - و بعنایت خسروانی کامیاب گردیده سال سي و هفتم مطابق سنه (۱۰۰۰) هزار هجري در حاجي پور بدرد شکم ودیعت حیات سپرد - بمنصب هفت صدي رسیده بود - پس ازان پسرانش بقدر حال روزگار داشتند *

قاسم خان میر بحر

براستی و کامراني و دلاوري و مهم سازي از نامبوران زمانه بود - خواهر زادهٔ دوست میرز است (که به دیرین پرستاری این عالی دودمان اختصاص داشت - چون در سنه (۹۵۴) نهصد و پنجاه و چهار میرزا کامران در قلعهٔ کابل تحصن ورزید و جنت آستاني بر کوهٔ عقابین (که بقلعه اشراقی دارد) نزول اجلال نموده توپ و ضرب زنها نصب فرمود قاسم خان با برادر خود خواجگي محمد حسین بدستیاری

(۲) در بعضی [نسخه] قرغره

بخت بیدار از برجے (که میان دروازهٔ آهنین و برج قاسم برلاس است) خود را انداخته بپابوس گرامي استسعاد یافت - و ازان روز پیوسته مطرح اشعهٔ التفات پادشاهي بود - پس از سریر آرائی عرش آشیاني بمرور و تدریج ببلند پایهٔ امارت مرتقي گشته بمنصب سه هزاري چهرهٔ کامیابي افروخت - قلعهٔ رفعت اساس آگره (که برصانت و متانت عدیل و نظیرش مساحان ربع مسکون نشان نداده‌اند) بحسن اهتمام قاسم خان در عرض هشت سال بصرف هفت کرور تنکه (٢) (٣) (که سي و پنج لک روپیه باشد) صورت اتمام و نقش اختتام گرفته - در سال دهم سنه (٩٧٢) نهصد و هفتاد و دو بر ساحل دریای جون در سمت شرقي شهر بجای قلعهٔ پیشین (که بواسطهٔ توالی نوایب زمان و تصادم حوادث روزگار ارکان آن بانحلال انجامیده) طرح این حصن حصین کشیدند - عرض جدار سي گز و ارتفاع از اساس تا کنگره شصت گز - سنگهای سرخ تراشیده چنان باهم وصل یافته که سر موئی را در درز آن راه نیست - و همه جا بنیادش را بآب رسانیده - بمزید احتیاط سنگها را با حلقهای آهنین گذرانیده بر یک دیگر نشاندند - در سال بیست و سوم قاسم خان بایالت دارالخلافهٔ آگره سرفرازي یافت - و در اوائل شعبان سال سي و دوم

(٢) نسخهٔ [ج] نداده - (٣) نسخهٔ [و ب] بیست سال ه

سنه (۹۹۵) نهصد و نود و پنج بتسخیر ملک کشمیر مامور گردید *

این ملکیست که از دشواری راه و صعوبت گریوها پیشین فرمان دهان دل بگرفتن آن ننهاده‌اند - هرچهار طرف از کوهها سر بآسمان افراخته پاسبانی کند - اگرچه شش هفت راه دارد و ازان بعضه راه لشکر گران تواند شتافت لیکن در هریکی ازینها اگر پیر زالی چند بلغشاندن سنگها نشیند مردان ازان گذاره نتوانند کرد - قاسم خان از کارشناسی و پردلی بکشاده پیشانی پذیرای این خدمت گشت - یعقوب خان ولد یوسف خان چک (که دران ایام بحکومت کشمیر سر نخوت می‌افراخت) با جمعیت تمام بآهنگ نبرد پذیره شد - در کتل کم‌زیل تنگی دره را استحکام داده نشست - چون مردم آن دیار از سرداری او دل‌تنگ و ملول بودند لختی جدا شده بقاسم خان پیوستند - و برخی در سری‌نگر لوای مخالفت افراشتند - ناگزیر یعقوب خان باطفای نائرهٔ (که در خانه سرکشیده بود) متوجه شد - قاسم خان بی مانع و مزاحم بدان مملکت در آمد - او تاب مقاومت در خود ندیده بکوهستان درخزید - پس ازان مکرر جمعیت فراهم آورده بکارزار پیوست - اما طرفی نبست - ناگزیر راه ایلی و اطاعت پیمود - وداخل بندهای پادشاهی گردید - ازانجا

(که طینت قطان آن مرز و بوم قاطبهٔ بشرارت و بدخوئي سرشته اند) روزے نبود که فتنهٔ سر نمیزد - و ماهے نه که فسادے بر نمي خاست *

قاسم خان از بسیاري آویز و ستیز بستوه آمده استعفای حکومت آنجا نمود - و در سال سي و چهارم بمرزباني دارالملک کابل تعین شد - و مدتے فراهم آورِ اشتات آن دیار بود - اندجاني بهرے در بدخشان خود را پور شاهرخ میرزا نامیده چندے بکامراني کام فراخ بر زد - پس ازان (که توران شاه برو چیره دستي یافت) برابلي هزاره طرح دوستي انداخت - در هنگامے (که قاسم خان بحضور شتافت) او بآهنگ آن (که بدان الوس پیوندد) با معدودے بدان دیار درآمد - و براه داران چنان را نمود که بدربار بادشاهي میروم - هاشم بیگ پسر قاسم خان (که بنیابت پدر راتق و فاتق مهمات آنصوبه بود) جمعے پیش روانه کرد که بدرقه شده اورا آورند - آن (۲) تبه سگال چون از پنجشیر گذشت به بنگاه هزاره شتاب آورد - هاشم بیگ نیز به تیزروي درآمد - بلختي آویزش او را بهاینده بکابل آورد - پس ازان (که قاسم خان معاودت نمود) از ساده‌لوحي او را نزد خود جا داده پاسباني را آسان برشمرد - و همراهان او را بنوکري برگزید - هرچند هوا خواهان خیر اندیش

(۲) در بعضي [نسخه] پنجهیر *

عذر سنجي برگزاردند سودمند نیامد - آن بدسرشت با پانصد بدخشي هم داستان شده بهمین جان شکري نشست - دران هنگام (که او را بحکم پادشاهي روانهٔ حضور میکردند) نیم روزے با تنے چند سر زده به خوابگاه قاسم خان (که جز پرستارے چند نزدیک نبود) در آمد - او مردانه نقد زندگي سپرده - سرش بر نیزه کردند - هاشم بیگ ازین خبر رو بارک نهاده در و بند بر شکست - و هنگامهٔ تیر و بندوق برآراسته بسیارے را به نیستي سرا فرستاد - و دران میان فتنه آرا نیز بپاداش کردار رسید - این واقعه در سال سي و نهم سنه (۱۰۰۲) هزار و دو هجري رو داد •

قطب الدین خان شیخ خوبن

دختر زادهٔ شیخ سلیم فتحپوریست - پدرش از شیخزادهای بداون است - نسبت کوکلتاشي بجنت مکاني داشت - هنگامے (که ایشان در ایام شاهزادگي باله‌آباد شتافته از خود سري و بیراه روي بضبط ملک پرداختند) او را بخطاب قطب الدین خان برنواخته بصوبه داري بهار نامزد کردند - و پس از سریر آرائي بمنصب پنجهزاري و صاحب صوبگي بنگاله بلند رتبه گشت • چون شورش طلبي و فتنه جوئي شیر افکن خان استجلو (که بجاگیر بنگاله در تیول داشت) مکرر بعرض

رسیده بود یا بسبب زوجهٔ او مهرنسا بیگم (٢) (که ذخیرهٔ خاطر پادشاهي بود* - چنانچه در احوال شیر افکن خان بتفصیل مرقوم خامه گردیده) وقت رخصت بقطب الدین خان اشاره رفت که اگر او را بر جادهٔ اطاعت و سداد ثابت قدم یابد واگذارد و الا روانهٔ حضور نماید - و اگر در آمدن تعلل ورزد بسزا رساند - چون قطب الدین خان بدان دیار رسید از طرز سلوک و معاش او نیز بدمظنه گشته هرچند نزد خود طلبداشت شیر افکن خان (که از نوشتهٔ وکیل بر سرگذشت آگهي یافته بود) عذرهای دور از کار پیش آورد - قطب الدین خان بر سبیل ایلغار متوجه بردوان شد - و شیخ غیاثا خواهرزادهٔ خود را پیشتر فرستاد که ما في الضمیر او دریابد و بگوید که ما بتحصیل پیشکش زمینداران این ضلع آمده‌ایم - شما هم رفیق باشید - غیاثا چندان لابگي و چاپلوسي نمود که شیر افکن خان را یقین شد که غدرے درمیان نیست - جریده برسم استقبال راهي گشت - چون از آمدنش قطب الدین خان مطلع شد به جماعه داران معتبر گفت که هرگاه من تازیانه بردارم شما او را از هم بگذرانید - شیر افکن خان با دو کس آمده بتواضع ملاقات نمود - مردم از اطراف هجوم کردند - او گفت که این چه روش توزک است - قطب الدین خان مردم را مانع گشته تنها با او چند قدمي

---

(٢) نسخهٔ [ج] مهرالنسا بیگم *

همراه شده گرم سخن گردید - شیر افگن خان از چهرهٔ حال نقش غدرے استنباط نموده پیشدستي نمود - گویند قطب الدین خان ازین ملاقات بوضع آدمیانهٔ او ارادهٔ غدر از خاطر برآورده بود - چون دست بمنع هجوم برداشت آنها اشارهٔ معین پنداشته گرم و گیرا شدند - ناچار شیر افگن خان شمشیرے (۲) کشیده بر شکم قطب الدین خان (که بسیار مرطوبي بود) چنان زد که امعا و احشا بیرون افتاد - قطب الدین خان بهر دو دست شکم را گرفته باواز بلند گفت که این حرام نمک را نگذارند که بدر رود - ابیه خان کشمیري (که از عمدها بود و از شجاعت و جلادت بهرهٔ تمام داشت) اسپ برانگیخته زخم شمشیر بر فرق او زد - شیر افگن خان شمشیرے (۳) بسختي به ابیه خان زده کارش تمام ساخت - درینولا ملازمان قطب الدین خان از هر جانب غلو کرده بتیغ انتقام در گذرانیدند - قطب الدین خان اسپ سواره چندان ایستاد که خبر کشته شدن او رسید - احوالش متغیر شد - و غیاثا را بضبط اموال و آوردن قبائل او ببردوان رخصت کرد - و خود پالکي سوازه روانه گردید - لختي راه نوردیده بود که درگذشت - نعش او را به فتحپور سیکري نقل کردند - در سنه (۱۰۱۶) یکهزار و شانزده هجري سال دوم جهانگیري این سانحه واقع شد *

(۲) نسخهٔ [ب] شمشیرہ (۳) نسخهٔ [ا] سیکي

قليج خان اندجاني

از طائفهٔ جانی قربانی ست - اباً عن جدٍ در خدمت سلاطین چغتا صاحب نسبت بود - خصوص جدش نزد سلطان حسین میرزای بایقرا رتبهٔ عمده داشت - و او در خدمت عرش آشیانی بمزید قرب و اعتبار اختصاص گرفت - عرش آشیانی در سال هفدهم سنه (۹۸۰) نهصد و هشتاد بتسخیر قلعهٔ آهني (۲) بنیاد سورت توجه صرف نمود - [این قلعه بر ساحل دریای تپتي سمت قریب بدریای شور - دو طرف آن آب محیط گشته و از دو جانب دیگر خندقی عمیق بآب رسیده - صفر آقا مخاطب بخداوند خان غلام ترک سلطان محمود گجراتي در سنه (۹۴۷) نهصد و چهل و هفت بنا نمود * ع *

* سد بود برسینه و جان فرنگي این بنای *

تاریخ است -] عرش آشیانی در محاصرهٔ یکماه و هفده روز بدست آورد - و قلیج خان بحراست و صیانت آن دژ عالي اساس نامزد گردید - و در انجام سال بیست و سیوم از حضور بصوبهٔ گجرات دستوري یافت که بیاوری کارپردازان (۲) آن ناحیه همت گماشته بآبادی اقطاع خود بیفزاید - و در سال بیست و پنجم پس از کشته شدن شاه منصور دیوان انتظام مهم وزارت بدو مفوض گشت - و در سال بیست و هشتم (چون شورش

(۲) نسخهٔ [ج] آهنون بنیاد (۳) نسخهٔ [ج] در سال ه

سلطان مظفر گجراتي در ديار گجرات برخاست - و شکست فاحش بر شهاب الدين احمد خان و اعتماد خان افتاد) از پيشگاه خلافت ميرزا خان و قليچ خان تعين گشتند - بقرار آن که نخستين از راه راست رفته بمالش فتنه پردازان پردازند - و دومين تيولداران مالوه را گرفته درآن مملکت فسيحه درآيد - چنانچه قليچ خان مدتها در بندوبست آن الکهٔ وسيع بهره برد - و در سال سي و چهارم سرکار سنبهل بجاگير او مقرر گشت - و هنگام نهضت کشمير بهمراهي راجه بهگونت داس و راجه تودرمل دستوري اقامت دار السلطنهٔ لاهور يافت که باستصواب همديگر مهمات ملکي سرانجام دهند - و پس از درگذشتن راجه تودرمل مدتے بسرانجام ديواني علم استقلال مي‌افراشت - و در سال سي و نهم سنه (۱۰۰۲) هزار و دو هجري (که قاسم خان مرزبان کابل کشته گرديد) قليچ خان بايالت آن ملک سر برافراخت - و چون روشانيان از ممر کشته شدن صوبه دار سرتابي پيش گرفته بودند قليچ خان به تيراه در آمد - اما از کم آزوقگي زود بکابل برگرديد - و ازين جهت (که زابلي ملک را بشايستگي روبراه نکرد) معزول شد - و در سال چهل و دوم سنه (۱۰۰۵) هزار و پنج شاهزاده سلطان دانيال را بمنصب هفت هزاري هفت هزار سوار بر نواخته باقطاع صوبهٔ الهآباد رخصت کردند - قليچ خان (که دخت

او بشرف ازدواج شاهزاده سعادت اندوخت) بمنصب چهار هزار و پانصدي سر بر افراخته باتاليقي شاهزاده چهرهٔ افتخار افروخت - و در سال چهل و سیوم از خدمت شاهزاده سرگران شده بحضور رسید *

و در سال چهل و چهارم چون رایات پادشاهي بعزیمت خاندیس باهتزاز آمد پاسباني دار الخلافة آگره بدو تفویض یافت - و پس از مراجعت عرش آشیاني از آسیر سال چهل و ششم (چون در پنجاب بزرگ امیرے نبود) قلیج خان بدارائي آن دیار رخصت یافت - او مرزباني کابل نیز درخواست - پذیرفته آمد - و در سر آغاز جلوس جهانگیري بصوبه‌داري گجرات مامور گشت - و در سال دوم سنه (۱۰۱۶) هزار و شانزده باز بصوبه داري پنجاب اختصاص گرفت - و در سال ششم چون لاهور بتیول مرتضی خان شیخ فرید قرار یافت قلیج خان بحضور رسید - و از تغیر خاندوران بنظم کابل و استیصال احداد روشاني و ضبط افغانستان تعین گردید - سنه فوتش از تعداد حروف الموتُ جسْرٌ یُوصِلُ الحَبِیْبَ اِلَی الحَبِیْبِ ظاهر مي‌شود - قلیج خان صلاح و تقوی بسیار داشت و در تسنن متعصب بود - و همیشه بدرس علوم و افادهٔ طلاب اشتغال مي‌نمود - گویند در صوبه داري لاهور یکپاس بدرس فقه و تفسیر و حدیث در مدرسه قیام مي‌ورزید - و باقصی غایت در

ترویج علوم شرعیه می‌کوشید - مردم آنجا بامید روشناسی و انجاح مطالب غلوی تام بتحصیل علم کردند - قلیج خان طبع موزون داشت - الفتی تخلص می‌کرد - این رباعی ازوست

* رباعی *

* عاشق هوس وصال در سر دارد *

* صوفی زرقی ز خرقه در بر دارد *

* من بندهٔ آنکسم که فارغ ز همه *

* دائم دل گرم دیـــدهٔ تر دارد * (۲)

گویند آخرها (که حسب الطلب عرش آشیانی در شش روز از لاهور باگره رسید) دران هنگام ابتدای پیش‌آمدن خواجه ابوالحسن تربتی بود - روزے خواجه عرض کرد که دامن جامهٔ حضرت از دو سو یصاف می‌شود و دامن جامهٔ من از یکے و چه قدر گشاد و کلان است - قلیج خان گفت خواجه زیر دامن تو چند کل و کور اند و زیر دامن حضرت عالمے ست - دامن دولت ایشان گشاد باد - سهل کفایتے ست *

در ذخیرة الخوانین آورده که از محمد سعید پسر میرم قلیج برادر زادهٔ قلیج خان (که در صدق و صلاح و راستی و درستی بےهمتای روزگار بود - و از قصوی اتقا و نهایت اهتمام بترویج دین متین مجتهد وقتش می شمردند) شنیدم که

---

(۲) نسخهٔ [ج] و دیدهٔ تر *

میگفت در سال هزارم (که جونپور درجاگیر قلیج خان مقرر
شد) خان مذکور عمارتے طرح انداخت - اتفاقاً در حفر بنیاد
کاسهٔ گنبذے از کہ ظاهر شد - بحضور من قلیج خان تا ده
روز از صبح تا شام با جمیع اشراف و اعیان آن بلده درانجا
مي‌گذرانید تا گنبذ درست نمایان گردید - قفل یک منی
(که بر دروازهٔ آهنی او زده بودند) قلیج خان شکسته با جم
غفیر بگنبذ در آمد - شخصے چال ریش گندم گون مستقبل
قبله بطور جوگیان آسن زده نشسته - از صداي فتح الباب
و شور مردم سر برداشته بزبان هندي پرسید - که اوتار
راجه رامچند شد - گفتند شد - گفت سیتا را (که راون برده)
بدست رامچند افتاد - گفتند افتاد - گفت اوتار کشن در متهرا
واقع شد - گفتند چهار هزار سال است که آمد و گذشت - گفت
ظهور محمد خاتم انبیا در عرب شد - گفتند هزار سال است
که از عالم رحلت کرده و بدین او جمیع ادیان باطل گشته -
گفت آب گنگ جاري ست - گفتند آبروبخش عالم است -
گفت مرا بر آرید - قلیج خان هفت خرگاه متصل هم برپا کرد
و هر روز دریکے نقل مکان مي‌نمود - روز هشتم بیرون بر آمد -
بروش اهل اسلام نماز مي‌گذارد - و در خواب و خور برنگ
مردم دیگر بود - شش ماه زیست - تکلم با کسے نکرد - اگرچه
در قدرت آباد الٓهي امثال این حکایات و زیاده ازان مستبعد

نیست - بلکه او سبحانه بر ایقاع نوادر قادر است اما این نقل نه از محالات عادي ست که کسی آن را نسبت بندرت دهد بل از ممتنعات عقلي ست - اما چون راوي خالي از وثوق نبود ثبت افتاد - قلیچ خان صاحب قبیله بود - اکثری بمرتبهٔ امارت رسیدند - از پسرانش میرزا سیف الله و میرزا چین قلیچ در عهد عرش آشیاني بمناصب مناسب امتیاز داشتند - احوال میرزا چین قلیچ علیحده بقلم آمد *

* قاسم خان میر ابو القاسم نمکین *

از سادات حسینی هرویست - ابتدا نوکر میرزا محمد حکیم بود - بیاوری طالع در ملازمان عرش آشیاني انسلاک گرفت - چون در بهیره و خوشاب جاگیر یافت بنابر قرب نمکسار رکابي و پیاله از نمک طیار کرده پیشکش فرستاد - به نمکین ملقب گردید - [نمکسار کوهی ست بدرازی بیست کروه مضاف صوبهٔ پنجاب در دوآبهٔ سنده ساگر (که مابین بهت و سنده بدین نام موسوم است) - ازان پارچهاے نمک بریده جدا سازند و برداشته ببازار آرند - و آنچه حاصل شود سه حصه از کنندگان و یک حصه دستمزد برآرندگان - سوداگر از نیم دام تا دو دام منی خریده بدور دستها برد - و در هفده من یک روپیه بسرکار دهد -] هنرپیشگان ازان سنگ طبق و سرپوش و اقسام ظروف بوتراشند - میر در پیشگاه اکبري قرب و منزلتی داشت (۲) - در جنگ داود

(۲) نسخهٔ [ج] داشتی *

خان کوراني زنجير طلاي فيل از خانه‌اش برآمد - در رتبهٔ انحطاطي واقع شد *

سال سي و دوم (که افغانان سواد و بجور و تيراه با اهل و عيال خود بحضور آمدند عرش آشياني مير را کروري و فوجدار آنجا کرده نصف سرداران (۲) آن قوم را در رکاب نگاهداشته ديگران را بهمراهي مير رخصت فرمود - تا سال چهلم بمنصب هفصدي رسيده - سال چهل و سيوم سنه (۱۰۰۷) هزار و هفت بحکومت بهکر سر برافراخته دستوري تعلقه يافت - مسجد عالي قصبهٔ سکهر (۳) اساس گذاشتهٔ اوست - چون با رعايا و سکنهٔ آنجا بدسلوکي و ناهنجاري پيش گرفت باستغاثهٔ آنها معزول گرديد - گويند چون بحضور رسيد ستم کشان بقاضي عبدالحي قاضي اردو بيداد بردند - او طلب بعدالتخانه نمود - مير حاضر نشد - قاضي بعرش آشياني وا نمود که مير اطاعت حکم شرع و فرمانبرداري حضرت نکرد - حکم شد که بپاي فيل بسته تشهير نمايند - مير آگهي يافته باستصواب شيخ معروف صدر بهکر (که حاضر بود) جميع داد خواهان را بزر راضي ساخته همان روز روانهٔ بهکر نمود - و پگاه بدربار شتافته بعرض رسانيد که قاضي خلاف واقع ظاهر کرد - نه کسي از مردم بهکر فرياديست و نه مرا بعدالتخانه طلب کرده اند - چون از قاضي استفسار شد او هرچند باحضار

---

(۲) نسخهٔ [ا] سروران - (۳) نسخهٔ [ج] سکهرا *

ستم رسیدگان دست و پائی زد کسی پیدا نگشت - ازان روز قرار یافت که قاضي چهرهٔ مستغیث نوشته به پیشگاه پادشاهي ایستاده نماید - و پس ازان میر باضافهٔ منصب و خطاب خاني سرفرازي یافته به تیولداري گجرات مامور شد *

چون سال اول جهانگیري سلطان خسرو بغي ورزیده از شیخ فرید بخاري شکست خورد بحال تباه سرگردان بادیهٔ حیرت و هیمان شد که بکدام جانب رخت ادبار کشد - جمعی از افغانان (که رفیق طریق عصیان شده بودند) گفتند که از ولایت میان دوآب تاخت و تاراج کنان سرے بدارالخلافة باید کشید اگر کارے از پیش رفت بهتر و الاّ بدیار شرقیه باید شتافت که ملکی وسیع است - حسن بیگ بدخشي گفت که این کنکاش غلط است - شما را بجانب کابل باید رفت - چون خسرو عنان اختیار بدست او داده بود صوابدید او مرجح پنداشته یکران عزیمت بدان طرف راند - ازانجا (که فرامین به ممالک رفته بود که تیولداران و کروریان از حدود متعلقهٔ خویش خبردار باشند - هرجا او ظاهر شود درگرفتن او سعي بکار برند - لاجرم در گذرها احتیاط بسیار میشد - خسرو با حسن بیگ و چند کس دیگر خواست از دریای چناب بگذرد - بگذر سودهره (٢) رفته وقت شب بتفحص کشتي

(٢) در بعضي [نسخه] سرودهیرة *

مي‌گذشت - یک کشتي بے ملاح بدست افتاد - ناگاه کشتي دیگر پر هیمه و کاه هم رسید - حسن بیگ ملاحان آن کشتي را خواست بزور کشیده بر کشتي خالي آرد - شور و غوغا برخاست - چودهري سودهره مطلع شده بکنار آب رفت - و ملاحان را از گذرانیدن مانع آمد تا آنکه سپیدهٔ صبح دمید - میر ابوالقاسم نمکین از گجرات با منصبدارانے (که درانحدود بودند) رفته آن غریق بحر بے راهه روي را بقصبه آورده نظربند نمود - و این حسن خدمت (۲) در پیشگاه خلافت باعث مجرئي گشته از اصل و اضافه به منصب سه هزاري ترقي نمود - و بار دیگر بایالت بهکر نامزد شد - میر آنرا وطن قرار داده بر کوهچهٔ (که مشرف قلعهٔ بهکر است جنوب رویه جانب قصبهٔ لوهري متصل دریای پنجاب مشهور به چهارصانري گور خانهٔ خود ساخته صفهٔ صفا نام گذاشت - (در شبهاي ماهتاب بے نظیر عالم است) و همانجا مدفون گشت - گویند اشتها بسیار داشت (هزار انبه و هزار سیب شکري و دو خربزهٔ یک یک مني مي‌خورد - کثیرالاولاد بود - بیست و دو پسر داشت - ازان جمله میر ابوالبقای امیر خان جدا مذکور گشته - و میرزا کشمیري در مقربات سلطان خسرو آلت رجولیت او را حسب الحکم بریدند - و میرزا حسام الدین

---

(۲) نسخهٔ [ب] واین خدمت ٭

ترقي كرده در جواني در گذشت - و ميرزا يدالله منصب نداشت - نوكر خانجهان لودي بود *

* قاسم خان *

پسر مير مراد جويني ست - در سوالف ايام جوين داخل ولايت بيهق بود (كه بلدهٔ آن سبزوار است) و اكنون الكهٔ ايست سر خود بكثرت اشجار و انهار ممتاز - و مردم نيك ازانجا بسيار بر خاسته اند - مثل شيخ سعدالدين حموي و امام الحرمين ابو المعالي و خواجه شمس الدين صاحب ديوان - مير مراد نيز از اكابر سادات آنجا است - در دكن بسيار مانده بدكني شهرت گرفت - بمزيت شجاعت و پردلي امتياز داشته - در فنون تير اندازي او را صاحب قبضه مي‌دانستند - (٢) عرش آشياني بجهت تعليم سلطان خرم مقرر فرمود - سال چهل و ششم اكبري در بخشيگري لاهور در گذشت *

قاسم خان شعر را متين مي‌گفت - و عبارت مربوط مي‌نوشت - ابتدا در بنگاله در صوبه داري اسلام خان چشتي فاروقي خزانچي (٣) آنصوبه بود - اسلام خان در تربيت او و برادرش هاشم خان توجه تام مبذول داشته - بيمن دستگيري امير كريم الشيم (٤) رشدے بهم رسانيد - پس ازان كه منيجه بيگم

(٢) نسخهٔ [ب] ميداشتند - (٣) نسخهٔ [ب] شد (٤) نسخهٔ [ب ج] منيجه بيگم

همشیرهٔ نور جهان بگم منسوب شد ترقي کرده بوالا پایهٔ امارت بر آمد - و صاحب طبل و علم گردید - ظرفای دربار قاسم خان منیجه مي‌گفتند - در خدمت جنت مکاني طرف مصاحبت نیز پیدا کرد - روزے پادشاه آب خاصه طلبید بسکه پیالهٔ گلي نازک بود - تاب حرکت آب نیاورده (۳) شکست - پادشاه بقاسم خان نگاهے کرده فرمود

* ع *

* کاسه نازک بود آب آرام نتوانست کرد *

او فوراً پیش مصرع رساند

* ع *

* دید حالم را و چشمش ضبط اشک خود نکرد *

در اواخر عهد آن پادشاه عالیجاه بنظم صوبهٔ آگره و صیانت قلعه و خزاین آنجا مي‌پرداخت - هنگامے [که جنت مکاني شنقار شد و شاهجهان براي جلوس از جنیر دکن عازم دار الخلافة گشت و ساحت باغ دهره (که بانتساب نور الدین محمد جهانگیر بنور منزل موسوم است) مخیم اقبال گردید] قاسم خان احراز ملازمت نموده مطرح عنایات پادشاهي شد - و در سال اول بمنصب پنجهزاري پنجهزار سوار اختصاص یافته از تغییر فدائي خان بناظم صوبهٔ بنگاله سر افتخار بر افراخت - اعلی حضرت قبل از جلوس بدان دیار نهضت فرموده از شقاوت پژوهي فرنگیان بندر هوگلي آگهي یافته بود که پرگنات

---

(۳) نسخهٔ [ج] نیاورد و شکست ه

اطراف را اجاره گرفته رعایای آن موضع را بعنف و ستم و جمعی را بتطمیع نصرانی ساخته بفرنگ می‌فرستند - بلکه در پرگنات غیر اجاره نیز این عمل شنیع می‌نمایند [و آن بندرے است نو احداث - خورے از دریای شور جدا شده قریب بیست کروه براج محل آمده - و آب گنگ از راج محل پیش گذشته بآن می پیوندد - و از مکان اتصال جانب راست بمسافت ربع کروه بر کنار خلیج گنگ بندر ساتگانون واقع است - در زمان سلاطین سابق بنگاله جمعی از سوداگران فرنگ (که سکان سرندیپ بودند) بدانجا آمد و شد داشته بیک کروهی بندر مذکور بر کنار خور ببهانهٔ آن (که جائی جهت بیع و شرا ضرور است) بدستور بنگالیان خانهٔ چند ساختند - و بمرور ایام از بے پروائی حکام آن ولایت فرنگی بسیار فراهم آمده معمورهٔ عظیم بروی کار آمد - یک جانب دریای شور و سه طرف دیگر را خندق کنده آب خور انداختند و بتوپ و تفنگ استحکام داده به بندر هوگلی نامزد کردند - و آمد و شد جهازات فرنگ بدانجا قرار یافت - و بندر ساتگانون رو بکساد نهاد] لهذا وقت رخصت بقاسم خان اشاره رفت که از دیرباز هدم معابد ضلالت معاهد نصارای این بندر مکنون ضمیر است - پس از نظم مهام ضروریهٔ آن صوبه در بر انکندن بنیان این طائفهٔ تباه کیش مساعی جمیله بکار برد - قاسم خان در سال چهارم عنایت الله

پسر خود را با الله یار خان (که در حقیقت سردار او بود)
(۲)
و جمعی از منصبداران بدان صوب رخصت نمود - مبادا آن
گروه خبر یافته و بکشتی در آمده ازین مهلکه بدر زنند - شهرت
داد که بتاخت و تاراج هجلی میروند - و برخی را با نواره
تعین کرد که سر راه آنها را به بندند - فرستادها یک دفعه
(۳)
بیلغار شتافته هوگلی را محاصره نمودند - و قریب سه و نیم
ماه کشید - فرنگیان گاهی بجنگ و جدال میپرداختند و گاهی
بانتظار کمک فرنگ در صلح زده بلیت و لعل می‌گذرانیدند -
(۴)
مجاهدان در پیش خندق کلیسیا (که عرض و عمق کم داشته)
چرها زده آب دزدیدند - و نقب ببارت انپاشته آتش زدند -
آن عمارت با بسیارے از ضلالت کیشان بآسمان پرید - بهادران
(۵)
یورش نموده مفتوح ساختند - از آغاز تا انجام ده هزار مرد
و زن فرنگی بقتل رسید - و چهار هزار و چهار صد کس اسیر
(۶)
گردید - و قریب ده هزار کس از رعایا (که در قید آنها بودند)
(۷)
رهائی یافتند - و هزار کس از اهل اسلام بدرجهٔ شهادت رسیدند -
و پس ازین فتح سه روز گذشته بود که قاسم خان در سنهٔ
(۱۰۴۱) یکهزار و چهل و یک هجری باجل طبیعی بساط

(۲) نسخهٔ (ب) که مبادا بران گروه - (۳) نسخهٔ [ج] قریب سه و نیم ماه
(۴) نسخهٔ [ب] کلیان - (۵) نسخهٔ [ج] دو هزار - (۶) نسخهٔ [ج]
ده هزار از رعایا - (۷) نسخهٔ [ب] رسید *

هستي در نوردید - صاحب دیوان و منشآت است - کریم الطبع و شعرا دوست بود - این دو بیت مشهور ازوست * قطعه *

* بعد ازین در عوض اشک دل آید بیرون *
* آب چون کم شود از چشمه گل آید بیرون *
* عشقت آمد پی دل بردن و در سینه نیافت *
* دزد از خانهٔ مفلس خجل آید بیرون *

مسجد جامع آگره در بازار اتگه خان بنای آن مرحوم است *

* قبچاق خان امان بیگ شغاول *

ریش سفید الوس قبچاق حوالی بلخ بوده - چون سال بیستم شاهجهانی آن بلده مضرب عساکر هندوستان گردید و والی آنجا نذر محمد خان از کم فکری و کوتاه نظری (۲) توهم بخود راه داده آوارگی دشت غربت برگزید مشار الیه ازو جدا شده میان (۳) چیچکتو و مارچاق رحل اقامت انداخته روزگار می‌گذرانید - بهادر خان روهیله و اصالت خان میر بخشي (که کار فرمائی آن ناحیه از پیشگاه سلطنت برای رزین آنها تفویض یافته بود) بارشاد پادشاهي استمالت نامهٔ بمشار الیه فرستاده در اختیار دولت خواهي ترغیب نمودند - او به اقتضای درست اندیشي و سعادت منشي پذیرای انقیاد گردیده خود را ببلخ رسانید - کارپردازان بعطای شصت هزار شاهي از سرکار

(۲) نسخهٔ [ب] کوتاه اندیشي * (۳) نسخهٔ [ج] چیچکتو و ماردها

والا و تجویز منصب دو هزاری هزار سوار خوشدل و خورسند ساختند - موصی الیه متعلقان را در بلخ گذاشته برخصت سرداران (۲) بصوب گذروان شتافت - تا ازیماق خود را فراهم آورده بعضی احشام دیگر را (که سر بفساد برداشته اند) امیدوار عواطف خسروانی نموده با خود متفق گرداند - از حضور نیز بنوازش منصب تجویزی مورد التفات گشته خطاب قبچاق خانی ضمیمهٔ آن گردید - و الخته از محال جیجکتو و میمنه و غرجستان و گذروان و خاریاب (۳) و خیراب در تیول او تن شد - پس ازان (که ولایات بلخ و بدخشان بنذر محمد خان وا گذاشتند) رستم خان صاحب صوبهٔ اندخود براه درساج (که از توابع گذروان است) روانهٔ هندوستان شد - او با خان مذکور پیوسته براه یکه اولنگ چون چند منزلی نوردید کدخدایان ایماق او از عقب رسیده ظاهر ساختند که ما همه دل از اوزبکیه برداشته کمر همت بهوا خواهی و خدمت گذاری این دولت بسته‌ایم - اما چندے توقف بجهت سامان سفر ضرور است - چون بر رستم خان ظاهر شد که الوس خان مذکور را سامان آن نیست که در زمستان همراهی نماید و توقف او تا اوائل بهار لازم است پنجهزار* روپیه بطریق مدد خرج از سرکار والا بوی داده مرخص ساخت - او زمستان را در چارحد که بحدود قندهار اصـ

(۲) نسخهٔ [ا] سروران ۰ (۳) نسخهٔ [ج] فاریاب و چیراب -

پیوسته است گذرانیده بعد از انقضای آن در سال بیست و دوم براه خواجه اوجین (۲) بقندهار رسید - و از بارگاه خلافت بارسال منشور طلب و انعام پنجاه هزار روپیه نقد از خزانهٔ قندهار مفتخر و مباهي گردید - چون دران ایام خبر آمدن شاه عباس ثاني بر سر قندهار محقق بود او از کار طلبي بقلعه‌دار ظاهر ساخت که تا انجام این کار شریک اولیای دولت قاهره باشم - او مغتنم دانسته بصد دل منت پذیر گردید - هنوز یک ماه نگذشته بود که شاه ایران بقندهار آمده محاصره نمود - از (۳) طرفین آتش قتال مشتعل گردید - تا آنکه شادي خان اوزبک (که از تعیناتیان قلعه بود و درین هنگامه محافظت دروازهٔ ویس قرن بعهده اش واگذاشته بودند) از غرولي و بیجگري با غنیم همداستان شده قبچاق خان را (که امارت (۴) اخلاص او پیدا بود و خواهش دریافت سعادت آستان بوس پادشاهي بسیار داشت) از راه برد - اگرچه بطیب خاطر دل نهاد این کار نکوهیده نبود - اما رفقای او (که عیال همراه داشتند) از بیم تلف مال و جان و ناموس اظهار آسیمه سري نموده او را بوضع او نگذاشتند - ناگزیر بآن نمک حرام اتفاق نمود - چنانچه در احوال شادیخان رتمزدهٔ خامهٔ سوانح طراز شده که دروازهٔ ویس قرن را

(۲) نسخهٔ [ج] اوجین * (۳) نسخهٔ [ا ب] و از طرفین - (۴) نسخهٔ [ب ج] امارت *

بقزلباش بازگذاشته با قبچاق خان نزد شاه ایران رفته ملازمت نمود - چون روی بازگشت بهندوستان نداشت همانجا ماند - مآل حال او معلوم نیست که بکجا انجامید *

قزلباش خان افشار

پور طهماسپ بیگ بن قادر آقاست که چندے وکالت شاه اسمعیل صفوي دارای ایران داشت - او براه دریا عزیمت هندوستان نموده وارد بیجاپور گردید - ابراهیم عادل خان او را باعتماد خان مخاطب گردانیده سردار فوج ساخت - سال پنجم جلوس فردوس آشیاني دولت ملازمت دریافته بمنصب دو هزاري هزار سوار و خطاب قزلباش خان و انعام بیست هزار روپیه نقد سر عزت بر افراخت - و سال ششم همراه شاهزاده شجاع بتسخیر پرندا مضاف دکن دستوري پذیرفت - و پس از وصول بنواحي برهانپور (چون شاهزاده خانزمان را بطریق منقلا روانه ساخته خود نیز نهضت بسمت مقصود نمود) او را با هزار سوار در شاه‌گدهه بنابر حفاظت راه گذاشت - و پس ازان (که سال نهم ملک دکن مضرب خیام خسروي شد و سه فوج بسرکردگي سه عمده بنابر گوشمال ساهو بهونسله و تخریب ملک عادلخانیه تعین یافت) او از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدي هزار و پانصد سوار سر مباهات افراشته به همراهي خاندوران مخصوص گشت - و سال دهم از اصل

و اضافه بمنصب سه هزاري دو هزار سوار کام دل بر گرفته به تهانه داري پاتهري مضاف برار افتخار پذيرفت . و سال سيزدهم باضافهٔ هزار سوار و حراست قلعهٔ احمدنگر از تغير سيد مرتضی خان اختصاص گرفت . و سال پانزدهم بعنايت نقاره بلند آوازه گشت . و سال هجدهم بالتماس خان دوران پانصد سوار از تابينان او دو اسپه سه اسپه مقرر شد . و سال بيست و دوم مطابق سنه (۱۰۵۸) هزار و پنجاه و هشت هجري در احمدنگر لباس زندگي را بر کند . صاحب ملايمت ظاهري بود . با ستوده منشي و نيکو باطني از رسائي دانش بامور دنيا بسيار ميرسيد . بے رهنموني ديگرے کارها را حسن انجام ميداد . در اوضاع معاش تکلف بکار مي‌برد . وفور طعام بسيار داشت . بيشتر نوکرانش اهل ايران بودند . همه بيش‌قرار . ازينجهت مداخلش بخرج او وفا نمي‌کرد . مديون مي‌بود . پس از فوت او خلف ارشدش ايرج خان دوش ذمهٔ پدر را از گرانبار قرض سبک گردانيد . پسر کلانش ميرزا نجف علي ولايت زا بود تازه از ايران رسيده . چون پدر در گذشت از اصل و اضافه بمنصب هزاري ذات و سوار و فوجداري بالاپور برار سر برافراخت و در سال بيست و دهم در قلعه‌داري ظفرنگر بالا گهاٹ برار ايام زندگاني بانجام رسانيد . و ايرج خان (که سرآمد اخلاف قزلباش خان است) با چهار برادر ديگر هندوستان زا اند . از

یک بطن خان مذکور - پس از فوت پدر بمنصب هزار و پانصدي ذات و خطاب خاني سر برافراخته بحفاظت احمد نگر بجای پدر مقرر گشت - و میرزا رستم بفوجداری سنگمنیر (۲) فائز شد - در عهد عالمگیري بخطاب غضنفر خان سرفراز شد - و میرزا بهرام بتهانه داری دیولگانون مضاف بالاگهات برار مقرر بود - بیمن رفاقت عالمگیري بخطاب پدر سر برافراخت - دیگر میرزا هاشم که از علم و حسن خط بهره داشت - و دیگر محمد رضا است که خرد سال بود - و از خویشان قزلباش خان یکی میرزا سکندر بیگ است ولد سلطان بایسنقر (که پسر عم خان مذکور میشد) - از جانب شاه عباس صفوی قلعه دار مقازیرو بود (که در سرحد ایران واقع شده) - در عهد شاه صفي بساخت با رومیان تهمت زده گردید - و ناحق خونش ریخته شد - پسر کلانش (که باشیوی روم رفته بود) در سلک ملازمان خوندکار منسلک گشت - و سکندر بیگ بدیار دکن افتاده بمنصب پادشاهي رسید - دیگرے مرزا ویس بیگ است که در تعیناتیان دکن منتظم بود - چون این خانواده مدتها در دیار دکن صاحب نام و نشان بوده اند لختے حالات بجای خویش نیز تحریر یافته *

---

(۲) نسخهٔ [ب] سنگمیزه

* قزاق خان باقي بيگ اوزبک *

برادر خسرو ولي اوزبک است که از امرای جهانگیري بود -
چون او در مهم رانا باجل طبیعي درگذشت باقي بیگ
ترک نوکري و منصب نموده عزیمت حجاز وجه همت
ساخت - جنت مکاني بر منصب و اعتبارش افزوده بالطاف
پادشاهانه ازان غم و اندوه بر آورد - و مدتها در تیولداري
جالور گذرانید - و دران ناحیه بمردانگي و جرأت نام بر آورد -
و در آبادکاري و عمل گذاري صاحب سلیقه بود - در سال ۱۰۴۳
(۲)
شاه جهاني بهمراهي خان دوران بهادر در تعاقب جهجار سنگهه
بندیله نیکو پرستاریها بتقدیم رسانید - و از پیشگاه خلافت و
جهانباني بخطاب قزاق خان و از اصل و اضافه بمنصب هزار و
پانصدي ذات هشتصد سوار نوازش یافت - و پستر بفوجداري
(۳)
سیوستان شتافته دران‌جا با قوم هیمچه وغیره سرکشان
آویزشهاي شگرف و نبردهاي سترگ نموده دران سرزمین علم
تسلط و استیلا بر افراشت - و بمنصب دو هزاري دو هزار سوار
رسید - و در صاحب صوبگي محمد اورنگ زیب بهادر تعین
گجرات گردید - چون اخراجاتش بسیار افزوده بود و حاصل
جاگیر کمتر از دست سپاه تعبها کشید - و در حکومت
اسلام خان مشهدي تعین دکن شد - و به تهانه‌داري و

(۲) نسخهٔ [ب] جهار - (۳) سیمچه *

جاگیرداری پتهري مامور گشت - و آن پرگنه را از قرار واقع آباد ساخت - و بقدرے رفاه و آسودگي بحالش رو آورد - همواره آرزوی حج برگذاردے - در سال بیست و چهارم سنه (۱۰۶۱) هزار و شصت و یکم هجري باجل موعود در گذشت - و در پتهري (۲) مدفون گشت - گویند بسیار خوش نقل بود و اهلیت و مروتے هم داشت - دو پسر خرد سال گذاشته - از سرکار پادشاهي یومیه بآنها مقرر شده بود - گویند والده او بسن صد و بیست سالگي ایستاده نماز مي‌خواند - و خوراکش یخني بود - بمرتبهٔ بپسر محبت داشت که هرگاه پدربار میرفت بے تاب و بے شعور مي‌گشت - پس از فوتش از سخت جاني چند سال دیگر زنده ماند *

قاضي محمد اسلم

از اولاد مولانا خواجه کوهي ست - مولدش بلدهٔ فاخرهٔ هرات و در دار الملک کابل توطن گزید - در مبادی سلطنت جنت مکاني بدار السلطنت لاهور آمده در خدمت شیخ بهلول (که از مشاهیر علمای آنجاست) تلمذ نمود - و پس از اکتساب علوم رسمي باکبرآباد رفته بارباب ملازمت جنت مکاني گردید - و نسبت قرابتے (که بمولانا میرکلان محدث داشت) مطرح عواطف خسرواني گشته بمنصب قضای کابل امتیاز یافت -

---

(۲) نسخهٔ [ب] در پتهري *

مولانای مذکور نواسهٔ مولانا خواجه کوهی ست - علم حدیث را از خدمت سید میرک شاه ولد میر جمال الدین محدث سند نمود - چون وارد هندوستان گشت عرش آشیانی را با او اعتقاد و اخلاصے بهم رسید - بتعلیم جنت مکانی اختیار فرمود - و مردم (۲) بسیارے ازو علم حدیث فرا گرفتند - در آگره برحمت حق پیوست ٭

و چون قاضی محمد (۳) اسلم مدتها بخدمت ماموره قیام نمود و بتدین و تورع اشتهار یافت بطلب جهانگیری بحضور رسیده بقضای اردوی معلی مامور گشت - و اعلی حضرت پس از جلوس خویش آن کار عظیم القدر را برو بحال داشته از کمال الطاف بمنصب هزاری برنواخت - و در سال شانزدهم او را بزر کشیده ششهزار و پانصد روپیه همسنگش بوی مرحمت گردید - و از قریب سی سال بدین امر پرداخت - و در سال بیست و چهارم سنه (۱۰۶۰) هزار و شصت هجری روزے در اثنای گذشتن اسپان معتاد از نظر پادشاهی رایضی اسپ بجولان در آورد - چون بقاضی نزدیک رسید از استیلای واهمه پایش بدر رفت و بر زمین افتاد - چنانچه قریب چهار ماه صاحب فراش بود - پس ازان (که آزارش تخفیف یافت از

---

(۲) نسخهٔ [ب] اخلاص - (۳) نسخهٔ [ج] قاضی اسلم و نسخهٔ [ب] قاضی محمد سلیم ٭

پیشگاه خلافت برفتن مکه و بردن متاع باب عرب و قسمت آن در حرمین شریفین مکلف گردید - توفیق احراز این سعادت نیافت و بعد از لنگ تمسک جهته التماس رخصت کابل نمود - دستوری یافت - و سیورغال کابل و جز آن (که زیاده بر ده هزار روپیه حاصل دارد و باوجود منصب بطریق انعام داشت) بدستور سابق بروی مسلم ماند - و درانجا در آغاز سنه (۱۰۶۱) هزار و شصت و یک درگذشت *

گویند در مذهب خود سخت تعصب و تصلب داشت (۲) چنین شهرت دارد که او در کابل نسخهٔ کلیني را (که از کتب اربعهٔ حدیث مذهب امامیه است در آتش انداخته‌بود - خلف ارشد او میر محمد زاهد - مشهور است که در اکثر علوم سیما در کلام و حکمت از همسران گذرانیده سرآمد علمای وقت گردید - حواشی مفیده بر شرح مواقف و دیگر کتب درسیه تحریر نموده - افکار صحیح و خیالات بلندش ازان نسخ بر اهل فطرت و ذکا ظاهر می‌گردد - و بسیاری از طلبه بمیامن صحبت و تربیت او از حضیض شاگردی باوج استادی صعود نمودند - در سال بیستم و هشتم شاهجهانی بخدمت واقعه نویسی کابل نوازش یافت - و در سال هشتم عالمگیری از انتقال قادر خان بخدمت احتساب اردوی پادشاهی امتیاز

(۲) نسخهٔ [ب] سخت تعصب بود و تصلب داشت *

اندوخت - و پس ازان بخدمت صدارت کابل (که وطن مالوف اوست) مرخص گردید - پسرش محمد اسلم خان است که پایهٔ دولت از پدر و جد برتر افراخته صاحب امارت گردید - احوالش علیحده مرقوم خامهٔ اخبار طراز شده *

قلیج خان تورانی

در عنفوان حال ملازم عبد الله خان زخمی و داخل دنگل نشینان او بود - پس ازان بیاوری طالع در ایام شاهزادگی ملازم پادشاهزاده ولی عهد شاهجهان گردید - و هنگام انتهاضه الویهٔ شاهی بقصد بنگاله در مرز و بوم (۲) تلنگانه برادر کلانش خان قلی بهادر (که در منصب و رتبه عمده تر ازو بود) در جنگ میرزا محمد پسر افضل خان (که از رکاب شاهی جدائی گزیده به بیجاپور میرفت) مراتب جانفشانی و جانستانی بجا آورد (۳) - و خود را با حریف بشهرستان (۴) عدم رسانید - قلیج خان در جمیع یساق و معارک متمسک فتراک دولت بود - در سر آغاز جلوس بمنصب دو هزار و پانصدی دو هزار سوار امتیاز یافت - و از تغیر مختار خان بصوبه داری دهلی مامور گشت - و سال دوم بحکومت الهآباد رخصت یافت - و در سال پنجم بنظم صوبهٔ ملتان اختصاص گرفت -

(۲) نسخه [ج] مرز و بوم - (۳) نسخه [ج] بجا آورده - (۴) نسخه [ب] بشهر عدم *

چون در سال یازدهم علي مردان خان زیک با شاه ایران راه کور نمکي سپرده قلعهٔ قندهار را پیشکش اعلی حضرت نمود قلیج خان از پیشگاه سلطنت بمنصب عمدهٔ پنجهزاري سر (۲) بر افراخته بایالت آن الکهٔ سرحدي نامزد گردید . و مدتها برتق و فتق مهمات آن ولایت پرداخته نظم و نسق شایسته داد . و قلاع و حصون آن دیار را بدست آورده در قلع و قمع سرکشان و مخالفان دقیقهٔ فرونگذاشت *

آورده اند که چون قلیج خان بعد از تسخیر زمین داور بتسخیر قلعهٔ بست توجه گماشت محراب خان (که از غلامان شاه و بجسارت و جلادت سرآمد آنها بود) لوازم قلعه داري کما ینبغي مرعي داشته باندلختن توپ و تفنگ و استعمال آلات آتشبازي مجال درنگ نمیداد قلیج خان بزور بازوی پردلي و داد مردي یورش نموده پیش از همه (۳) خود بقلعه درآمد . و هرکس از قزلباش پای حمیت بجنگ افشرده بقتل رسید . محراب خان با معدودے بارک رفته متحصن گشت . و چون نقبها بشیوحاجي زده راهے پیدا شد محراب خان امان خواسته برآمد . قلیج خان از مروت و مردمي بر وفق خواهش او رخصت ایران ارزاني داشت . و در سال سیزدهم (که ملک حمزه حاکم سیستان باغوا و افرای میلیل

(۲) نسخهٔ [ج] صدقي . (۳) نسخهٔ [ب] جمعیت *

زمیندار قندهار جوقی فرستاده ساحت آن دیار را غبار آمای شورش ساخت) قلیج خان جمعی را تعین نمود که بتعاقب آنها شتافته بدسه (که مدار آبادی ولایت سیستان بود) شکسته برگشتند - و عیدل را بچنگ آورده بیاسا رسانید (۳) - و چون سال چهاردهم از قندهار بحضور رسید مجدداً حکومت ملتان یافت - و در سال هفدهم از تغیر سعید خان ظفر جنگ بصاحب صوبگی پنجاب چهرهٔ بلند رتبگی افروخت - و در مهم بلخ و بدخشان مصدر نیکو خدمتیها گشت - و چون شاهزاده مراد بخش بکابل برگشت حراست ولایت بدخشان بتجویز مدار المهامی سعدالله خان باو نامزد گردید - مکرر در تنبیه آلمانان ترددهای نمایان بکار برد - و در سال بیستم و سیوم بهمراهی شاهزادهٔ محمد اورنگ زیب بهادر بیساق قندهار تعین شد (۴) - و باتفاق رستم خان دکنی در نبرد قزلباشیه از شجاعت و شهامت کارنامها بر عالمیان ظاهر ساخت - و از بارگاه خلافت از اصل و اضافه بمنصب پنجهزاری پنجهزار سوار دو اسپه سه اسپه و نظم دار الملک کابل لوای بلند نامی برافراخت - و در سال بیست و هفتم سنه (۱۰۶۴) یکهزار و شصت و چهار هجری در تیول خود بهرهٔ متعلقهٔ دوآبهٔ سنده ساگر بساط هستی در پیچید - پسر نداشت - غضنفر خان دامادش را از اصل

(۳) نسخهٔ [ب] رسانیدند - (۴) نسخهٔ [ج] شده

و اضافه بمنصب هزار و پانصدي ذات و سوار سرافراز ساختند - و بباز ماندها درخور حال یومیه مقرر شد - گویند هزار سوار اوزبک قُم قرقره دار همیشه نوکرش بوده - و چنانچه نماز و روزه در لشکرش بسیار بود قمار و لواطت و شرب و زنا نیز بافراط - لولیها در اردوی او مدامي بودند - از لاهور تا ملتان سراها بنا کرد - و روضهٔ منورهٔ شیخ الاسلام شیخ بهاء الدین زکریا را (که بسیار تنگ بود) خانهای اطراف از مردم خریده جای وسیع و مطبوع ساخت - گویند در بیش منصبي و دولت همچنانچه باید ادب عبدالله خان را مراعات میکرد - و بے مد عرضداشت نمي نوشت *

قاسم خان

محمد قاسم نام نبیرهٔ قاسم خان میر بحر است - او بمیر آبي مشهور و این بمیر آتشي معروف - پدرش هاشم خان نیز در زمان جنت مکاني صاحب صوبهٔ کشمیر بود - مشار الیه باعتبار خانه‌زادي بدولت روشناسي اعلی حضرت فایز گردید - و در سال هژدهم از اصل و اضافه بمنصب هزاری پانصد سوار و داروغگي توپخانه و کوتوالي اردوی پادشاهي چهرهٔ عزت برافروخت - و در یساق بلخ (که آثار کار طلبي از رجحانات احوالش پرتو ظهور داد) بتجویز سعدالله خان بهمراهی رستم خان فیروز جنگ بالدخود شتافت - و بتقدیم

خدمت سرگرمیها نموده بخطاب معتمد خان مخاطب شد - و چون بتقبیل آستان سلطنت ناصیهٔ بخت نورآگین ساخت در سال بیست و یکم بمنصب دو هزاری هزار سوار سرفرازی یافته آخته بیگی گردید - و در سال بیست و دوم باضافهٔ پانصدی بمنصب سه هزاری و خطاب قاسم خانی بلند پایه گشت - و در رکاب شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر با توپخانهٔ رعب افزا بمحاصرهٔ قندهار نامزد گردید - و در سال بیست و پنجم باضافهٔ سواران منصب و عطای نقاره امتیاز گرفت - و در سال بیست و هشتم باضافهٔ پانصدی بمنصب چار هزاری دو هزار و پانصد سوار نوازش یافت - و درسال بیست و نهم بانتزاع قلعهٔ سانتور (که مرزبان سری نگر بدازگی بترمیم آن پرداخته و جمعی از اهل فساد درانجا نگاهداشته بنهب و غارت مواضع مضافات آن می پرداخت) با چهار هزار سوار جلادت آثار تعین گشت - و بسرعت هرچه تمامتر خود را بدانجا رسانیده در صدد محاصره بود که مخاذیل ثبات نورزیده باسیمه سری خانها را آتش زده ره سپر فرار شدند - قاسم خان قلعه را خراب گردانیده رهگرای معاودت گشت *

چون در اواخر زمان فردوس آشیانی بالکلیه کارفرمائی حکمرانی سلطنت بدارا شکوه بازگردید برادران دیگر را فکر خودسری بدست آمده هریکی بترویج امر خود پرداختند

مراد بخش عجول از شتاب زدگي خود را تهمت زدهٔ سلطنت ساخته در گجرات سرير آرائي فرمود - اعلی حضرت بتجويز دارا شکوه قاسم خان را در مبادی سي و دوم سنه (۱۰۶۸) هزار و شصت و هشت هجري به منصب پنجهزاری پنج هزار سوار دو اسپه سه اسپه و عطای يک لک روپيه نقد و صوبه‌داری احمدآباد گجرات بر نواخته باتفاق مهاراجه جسونت (که در همان ايام بصوبه داری مالوه تعين شده بود) رخصت نمود - و قرار يافت که هر دو سردار در حوالی اوجين اقامت ورزيده بترهيب و اندرز (۲) مراد بخش پردازند - بر تقديرے (که او بعذرهای ناممسوع متمسک گشته بر وفق حکم حضور دست از گجرات بر نداشته بتيولداری برار سر فرود نيارد و در مقام استبداد و سرکشي ايستد) خان مزبور بے اهمال و درنگ با مهاراجه بر سرش شتافته در اخراج او و استخلاص آن ولايت سعی موفور بجا آرد - و اگر مصلحت وقت اقتضا نمايد کومکی مهاراجه بوده بهر مهمے (که رو دهد) قيام ورزد - پس از وصول بقرارگاه معهود و استماع روانه شدن مراد بخش از گجرات بصوبهٔ مالوه قاسم خان با مهاراجه بآهنگ محاربه براه بانس برله راهي گشت - چون سه کروه کهاچرود (۳) رسيد شاهزاده از هژده کروهي راه

(۲) نسخهٔ [ج] ايذای - (۳) نسخهٔ [ج] کانچرو در رسيد ه

بر گردانده در هفت کروهی اوجین به برادر کلان خود محمد اورنگ زیب بهادر (که از دکن عازم حضور گشته) پیوست - مهاراجه ازین آگهي (که اصلا گمان آمدن محمد اورنگ زیب نداشت) بحیرت در شده ناچار صف آرائی بخود قرار داد - قاسم خان با ده هزار سوار بهراولي میدان رزم پیمود - و پس ازان (که کار کشش و کوشش بالا گرفت) جمعی از متهوران راجپوتیه یکبار جلو انداخته بجنگ و ستیز از توپخانهٔ عالمگیري گذشته بر هراولش تاختند - ازان جانب قول اول بهراول پیوسته با طرح و التمش حمله آور گشت - نبرد عظیم اتفاق افتاد - سرداران معتبر لشکر پادشاهي سر در جیب عدم کشیدند - راجه جسونت ننگ گریز بر خود پسندیده راه وطن پیش گرفت - قاسم خان و سایر سپاه برآوردن نقد حیات ازان مهلکه غنیمت شمرده بکام ناکامي (۴) راه فرار سپردند - و در نخستین جنگ دارا شکوه خان مذکور در فوج جرنغار او انتظام داشت *

و (چون بوارق فتح و فیروزي از پرچم لوای ظفرپیرای عالمگیري لمعان داد - و باغ نور منزل مطرح خیام ظفر ارتسام گشت) قاسم خان بادراک ملازمت مباهات اندوخته از یاوری

(۲) نسخهٔ [ج] ببرادر کلان محمد اورنگ زیب - (۳) نسخهٔ [ج] بکام و ناکامي *

طالع مسعود بتیولداری سنبهل و مرادآباد [که محال عمده و زرطلب مفسد خیز است - و قبل ازین باقطاع رستم خان دکني (که درین جنگ نقد هستي درباخته) تعلق داشت] اختصاص گرفته بدان صوب رخصت یافت - در همان ایام سلیمان شکوه بکوهستان سري نگر در خزیده بود - خان مذکور مامور شد که آئین حزم و هوشیاري مرعي داشته اگر او سرے بیرون کوهسار کشد با فوجداران قریب مستعد گشته اورا بدست آورد - و در سال سیوم بنظم مهمات چکلهٔ متهرا تعین یافت - (۲)
در اثنای ره نوردي مقصد سنه (۱۰۷۱) هزار و هفتاد و یکم هجري یکے از برادرانش (که مجهولے شوریده دماغ بود - و همانا غبار نقاضے ازو در خاطر داشت) بجهالت ذاتي و نشهٔ جنون عارضي او را بزخم جمدهر از هم گذرانید - و آن بدکیش نیز بحکم پادشاهي بیاسا رسید *

قباد خان میر آخور

(۳)
میر آخور نذر محمد خان والي بلخ و بدخشانست - و در اواخر دولت خاني بهراست و حکومت قلعهٔ غوري میپرداخت - (چون سال نوزدهم شاهجهاني شاهزاده مراد بخش بقصد تسخیر بدخشانات و بلخ از کابل رهگرای عزیمت گشته دران ولایت درآمد)

---

(۲) نسخهٔ [ج] یک - (۳) نسخهٔ [ب] در اواخره

قلیچ خان و خلیل‌الله خان را بگشایش قلعهٔ کهمرد (۲) و غوری (که پیوسته بحدود کابل است) تعین فرمود - مشارالیهما جمعی را پیش از خود بر سر غوری فرستادند - قباد این مردم را فوجی از هزارجات دانسته با سیصد سوار از قلعه برآمده صف آرا گردید - و باندک آویزه خود را بحصار رسانیده بمدافعه پرداخت - چون سرداران بحوالی قلعه پیوستند و زیاده بر پانصد کس همراه قباد نبود - و امید کمک از طرفی نداشت پناه بارک برد - و آخرالامر امان خواسته برآمد - قلیچ خان او را با چهار پسر و سایر اهل و عیال مصحوب ابراهیم حسین ترکمان روانهٔ درگاه پادشاهی نمود - در کابل بسعادت زمین بوس فایز گشت - و بمنصب هزاری پانصد سوار و انعام بیست هزار روپیه ابواب بهبود بر روی روزگار خود گشود - و در سال بیست و یکم از تیول خود بحضور آمده بخدمت قوش بیگی و اضافهٔ پانصدی سرفرازی یافت - و در سال بیست و دوم ارادهٔ شکار سفیدون بر مرآة خاطر پادشاهی پرتو افکند - نخست بشکارگاه کانوده موسوم بخاص شکار (که از دارالخلافه شش و نیم کروه است و در حوالی آن عمارات دلنشین ساخته شده) تشریف آورده بشکارگاه نیله کار (۳) مسرت اندوخت - و ازانجا براه کذار نهر بهشت متوجه سفیدون گشته همه جا نشاط کنان شکار افکنان برابر موضع

---

(۲) نسخهٔ [ج] کهمرو ودر [بعضی نسخه] کهمرد - (۳) نسخهٔ [ج] بهست *

(۲)
جهجرانه (که ۵ کروهی سفیدون است) رسیده عنان معاودت منعطف ساخت - قباد خان را بعلاقهٔ خدمت مذکور باضافهٔ پانصدي بر نواختند - و در جنگ رستم خان دکني و قلیچ خان (که با قزلباشیه در حوالی قندهار اتفاق افتاد) مصدر تردد نمایان گردید - و بافزونی پانصدي مورد التفات خسروانه گشت - تا آخر سال دهم از دور سیوم سلطنت اعلی حضرت بمنصب دو هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار رسیده بود - و در نخستین جنگ دارا شکوه باتفاق طاهر خان و سایر تورانیان بهمراهی
(۳)
خلیل خان در فوج برانغار منتظم بود - و بعد هزیمت دارا شکوه کامیاب دولت آستان بوس عالمگیري گردید *

و (چون الویهٔ ظفر طراز پادشاهي در تعاقب دارا شکوه بحوالی ملتان پرتو ورود افگند) خان مذکور بهمراهی شیخ میر بنگامشی دارا شکوه رخصت یافت - و پس ازان (که آن بادیه نورد بے دولتي از دریای تهته عبور کرده بصوب گجرات
(۴)
روانه گشت) شیخ میر خان مذکور را (که از حضور صوبه داری تهته نامزد او شده بود) آنجا گذاشته خود عنان
(۵)
معاودت برتافت - و منصب خان مزبور چار هزاری سه هزار سوار قرار یافت - و از مرآة العالم ظاهر میشود در سال

---

(۲) نسخه [ا] چهجرانه (۳) نسخهٔ [ب - ج] بعد هزیمت - (۴) نسخهٔ [ب] میر خان مذکور را (۵) نسخهٔ [ج] مذکور *

سیوم تغیر شده لشکر خان بجایش تعیین گشت - و در عالمگیر نامه آورده که در سال هفتم از حکومت تهته معزول شده غضنفر خان منصوب گردید - ظاهرا دو مرتبه بنظم آن دیار مامور شده باشد - پس از رسیدن حضور تعین یساق دکن گردید *

چون مرزا راجه جی سنگه خود متوجه تسخیر قلاع سیوا بود او را از انتقال احتشام خان با برخی از منصب داران متعین بتهانه داری پونه برگماشت - و او از کارطلبی ابوالقاسم و عبدالله پسران خود را بمالش اشقیای اطراف گسیل می نمود و سالم و غانم معاودت میکردند - و پس از رجوع سیوا و اختیار دولت خواهی پادشاهی راجه ازان مهم وا پرداخته تاخت و تاراج ولایت بیجاپور را وجه همت گردانید - و خان مذکور را با مغلان بقراولی نامزد ساخت - مکرر کارهای نمایان بظهور آورد - در سال نهم حسب الطلب بحضور رسید - و در سال دهم (که محمد امین خان میربخشی بتادیب افغانان یوسف زئی مرخص گشت) خان مذکور نیز در کومکیها انسلاک یافت - و چنین مسموع افتاده که بعد تر بحکومت اردیسه شتافته درانجا ودیعت حیات سپرد *

قطب الدین خان خویشگی

پسر دوم نظر بهادر است - چون در فوجداری جوناگده (۲)

(۲) نسخه [ج] چوناگده - ودر [بعضی نسخه] جونه‌گده *

سورتهه (که بمشارکت برادر کلان خود شمس الدین خان داشت) باهم منازعت نمودند اعلی حضرت شمس الدین خان را تعین دکن فرمود - و او را بفوجداري و تیولداری پتن گجرات سرفرازي بخشید - (چون در مبادی سنوح عارضهٔ اعلی حضرت شاهزاده مراد بخش صاحب صوبهٔ گجرات از تنگ ظرفي و بیحوصلگي رایت استقلال برافراخته بر تخت شاهي برآمد) تیولداران و اقطاع داران آن صوبه کام نا کام بربقهٔ اطاعت و بندگی او سر در آوردند - مشار الیه نیز بملازمت او گرائیده مرافقت او برگزید - و در جنگ جسونت و رزم دارا شکوه بهمراهئ او مصدر تردد گردید - و پس ازان (که آن آشفته دماغ نابخرد بفریب کاریهاے عالمگیري چهارم شوال در منزل متهرا اسیر و دستگیر گردید) روز دوم این واقعه خان مذکور احراز دولت ملازمت پادشاهي نموده (۲) خلعت سرفرازي یافته بفوجداری سورتهه دستوري یافت - و بهنگامي [که آوارهٔ دشت فرار دارا شکوه سرے به تهته کشید و ازانجا بعزیمت ولایت گجرات [که از وجود لشکر و سردارے (که با او مقاومت و مدافعت تواند نمود) خالي دانسته] قدم در راه چول و بیابان گذاشت - و برهنمائی برخے از راه کنار دریای

---

(۲) نسخهٔ (ج) خلعت سرفرازي پوشیده و باضافهٔ ده بست بمنصب سه هزاری سه هزار سوار دو اسپه سه اسپه سرافرازي یافته ٭

شور (که طریقے است غیر مسلوک و راهے ست صعب و دشوارگذار)
بدان دیار در آمد - و دیگر باره هواے خود سري نموده
شورش انگیخت] متصدیان و سایر کمکیان آن ناحیه بدو
گرائیدند - خان مذکور بمقتضای پیش بیني و کارآگهي
سررشتهٔ بندگي و دولت خواهیِ عالمگیري را دران آشوب
از کف نگذاشته بدارا شکوه نگروید - پس از جنگ اجمیر (که
بار دیگر دارا شکوه پی سپر دشت فرار گردید) مشار الیه باضافهٔ
منصب و خطاب خاني موردِ عنایت خسرواني گشت *

و [چون رای سنگهه متغلب برادر ریمل (۲) زمیندار ولایت
جام (که باج گذار و فرمان پذیر پادشاهي بود - و پس از
فوتش زمینداریِ آن ناحیه از پیشگاه خلافت بپسر او ستّرسال
تفویض یافت) رایت خود سري بر افراخته برادر زاده را
مقید ساخت و ولایتش را متصرف شده بجای او نشست
و به معاونت یتماجي زمیندار کچهه مستظهر گشته کسان
قطب الدین خان را (که جهت تحصیل پیشکش آن ولایت
معین شده بودند) از همه جا برخیزانید] خان مذکور با قریب
هشت هزار سوار و پیادهٔ بسیار در سال پنجم از جونا گڈهه (۳)
روانه گشت - چون بحوالیِ شهر جام رسید آن نافرجام نیز چار (۴)
کروهي استقبال نموده مورچالے پیش رو بر بست - تا دو ماه

(۲) نسخهٔ [ب] ایمل - (۳) نسخهٔ [ج] چونا گڈه و [در بعضی نسخه]
چونه گڈه - (۴) نسخهٔ [ج] ده ماه ه

جنگ توپ و تفنگ درمیان بود - تا آنکه روزے خان مزبور
ترتیب افواج داده بر کفار حمله برد - و دست کشش و کوشش
برگشاد - رای سنگهه (که در برودی (۲) خان مذکور بود) با یک پسر
و عم و اقربا و خواص و عمدها (که همگي سیصد تن بودند) یکجا
سر بگریبان عدم فرو برد - و هر طرف کفار علف تیغ گشته
بقیة السیف راه گریز سپردند - شهر جام باسلام نگر موسوم
گشت - و خان مذکور مشمول عواطف پادشاهانه گردید - و پس
ازان مومی الیه بیساق دکن تعین شد - و بهمراهی میرزا راجه
جي سنگهه بسرداري هفت هزار سوار در تاخت و تاراج ولایت
سیوا فراوان سعي بکار برد - و بعد از فرمان پذیري سیوا
(چون میرزا راجه متوجه ولایت عادل شاهیه گردید) خان
مذکور را بچنداولي برگزید - مکرر در آویز و ستیز با اعادي
دست بردهای نمایان نمود - و در سال نهم طلب حضور گشته
بتقبیل سدهٔ خلافت استسعاد یافت - و باضافهٔ پانصدي
تارک افتخار برافراخت - و در سال دهم بهمراهي محمد امین
خان میر بخشي بمالش افغانان یوسف زئي متعین گشت -
و بعد ازان بار دیگر رخصت یساق دکن یافت - و تا آخر
عمر خویش دران دیار گذرانید *
و (چون کهنه عملهٔ ان ولایت شده بود) با صوبه‌داران آنجا

(۲) نسخه [ج] مزبور ه

به کم دار و مریز بسر می برد - خصوص خان جهان بهادر
که نهایت ازو کبیدگی داشت و هرکدام شکوهٔ دیگر بحضور
می نوشت - و در سال بیستم سنه (۱۰۸۸) هزار و هشتاد و
هشتم هجري (که در همان ایام تمشیت مهام صوبه داري دکن
از عزل خان جهان بصوابدید دلیرخان تفویض یافته بود - و
خان مذکور باتفاق ناظم جدید با بیجاپوریه مشغول زد و خورد
بود) که اجل موعود در رسید - برهنموني آن بادیهٔ فنا
پیمود - نعش او را بقصبهٔ قصور پنجاب (که وطن اوست)
نقل کردند - سردارے بود مدبر دانا - تدبیرش با تزویر
آمیخته - خان جهان بهادر ازو حساب برمیداشت *

گویند آخرها ضعف بصارتي طاري شده بود - خان جهان
بنابر ناخوشیها بحضور نوشت که قطب الدین خان را پیري
دریافته و عمي عارض گشته - خان مذکور از حزم و هوشیاري
(که داشت)۰ همان وقت آگاه شده فوراً با فیلبان دخترے تعشق
بهم رسانیده بنکاح خود درآورد - و نوعے باعلان آن پرداخت
که داخل سوانح شده نوشتهٔ (۲) خان جهان محمول بر عداوت
گردید - چهار پسر و دو دختر داشت - پسر کلانش محمد خان
رشیدتر بود - بعد از فوت پدر در همان ایام در جنگ مل کهیر (۳)

---

(۲) نسخهٔ [ج] نوشتهٔ خان محمول بر - (۳) نسخهٔ [ب] بل کهیر ۰ و در
[بعضی نسخه] مکهیر *

بکار آمد - و دیگر مصطفی خان که ترک منصب نموده درویشي بر گزید - ازین هر دو اولاد مانده - و دوی دیگر نظام الدین و فتح الدین - ازینها اعقاب نماند *

قطب پوره (که از پورهای مشاهیر اورنگ آباد است) بنام اوست - گویند این پوره را کیرت سنگهه پسر راجه جی سنگهه داشت - عمارت و حوض کلانے که دارد ساختهٔ اوست - قطب خان در زمان اقتدار خود بدعوی ارث (که نظر بهادر پدرش در ایام محاصرهٔ دولت آباد درین سر زمین فرود آمده و احداث پوره نموده) مدعي شد(۲) - و خواست که از راجهٔ مذکور انتزاع نماید - بمنازعت کشید - مرافعه بپادشاه رفت - از حضور فرمان انعام آن زمین بنام قطب خان صادر شد - خان مذکور زر عمارت براجه حواله نمود - تا امروز (که هیچ کدام از اولادش رشدے بهم نرسانید) بمحصول پوره معیشت دارند - مگر نواسهایش بتلاش معاش کوشیده فی الجمله نامے برآورده اند - ازانها دوست محمد نام نواسهٔ او (که مرد راست و فقیر مشرب و فقیر دوست بود(۳)) - مدتها تانکلی برار در جاگیر داشت - چنانچه آن پرگنه بنام او زبانزد خلق است - پس ازو پسرش خطاب پدر یافته آن پرگنه را داشت - از صاحب همتان روزگار بود - سالے چند پیش ازین در گذشت *

---

(۲) نسخهٔ [ج] شده - (۳) نسخهٔ [ج] مرد راست و درست *

دریغولا برادر زاده اش خویشگي خان نام آن محال را بطریق ارث یافته - و اکثرے قطب پوره هم با عمارت قدیم ارثاً و ابتیاعاً در تصرف اوست - نظر بر احوال ورثه مي بایست که این پوره از درجهٔ اشتهار ساقط مي شد - اما بسبب اینکه مرحومي مغفوري متهور خان بهادر خویشگي (که از امرای عمدهٔ ذیشان و بحسن اخلاق و خوبیها شهره و یکتای روزگار بود) چون بهمراهیٔ امیر الامرا حسین علي خان وارد دکن گردید باعتبار هم قومي و رشتهٔ دور و درازي بطریق خوشباش دریغجا فرود آمد - و قریب سي سال گذرانید - ازین جهت هر روز بر آبادیش افزوده انجام او حسن آغاز گرفت - رحلت متهور خان مرحوم غرهٔ ربیع الآخر سنه (۱۱۵٦) هزار و صد و پنجاه و شش واقع (۲) شد - و در همین قطب پوره قریب خانهٔ خود مدفون گردید - (چون نام اصلی او رحمت خان است) میر (۳) غلام علی آزاد بلگرامي باستدعای راقم تاریخ انتقال او بمناسبت نام چنین در سلک نظم کشید *

* قطعه *

وعده آمد متهور خان را * گشت بستان (۴) بقا منزل او
گفت تاریخ وفاتش هاتف * رحمت ایزد حق شامل او

---

(۲) نسخهٔ [ج] واقع شده در همین - (۳) نسخهٔ [ا] میر غلام آزاد - (۴) نسخه [ج] سرا *

قوام الدین خان اصفهاني

برادر خلیفه سلطان مشهور وزیر اعظم ایران - این سلسله مازندراني الاصل است از نژاد میر قوام الدین مشهور به میر بزرگ از سادات مرعشیه (که در (۷۶۰) هفتصد و شصت بحکومت مازندران و طبرستان رسیده -) پس از تصاریف ایام یکی از احفاد میر مذکور امیر نظام‌الدین نامي از حوادث دوران بصفاهان آمده در محلهٔ گلبار (۳) سکونت اختیار کرد - و بتدریج صاحب ملک و رقبه گردید - و پس ازان [چون نوبت بخلیفه سید علي (که از نبائر امیر مذکور است) رسید] (و او را خلیفه سلطان مي‌گفتند) ازین جهت بین‌الجمهور این طبقه بسادات خلیفه مشهور گشت - و برخي برانند که شاه طهماسپ صفوي او را بخطاب خلیفه سلطاني مخاطب ساخته صاحب طبل و علم گردانید - بعد ازو خلف ارشدش میر شجاع الدین محمد نبیرهٔ خلیفه اسدالله است - از مشاهیر سادات صفاهان صاحب این رباعي مشهور *

* رباعي *

* شمعي که بسوخت جان غم پرورم *

* تا گفت که پروانهٔ خویشت کردم *

---

(۲) نسخهٔ [ج] ازنژاد قوام الدین - (۳) نسخهٔ [ج] گلنار - و نسخهٔ [ب] کلبار ه

* مي ميرم اگر نميروم نزديكش *

* مي سوزم اگر بگرد او ميگردم *

مير شجاع الدين محمد بفضل و دانش و عظم قدر اشتهار يافته - و بسبب املاكے (كه اَبًا عَنْ جَدٍّ باو رسيده بود) بزرگانه روزگار ميگذرانيد - پسرش مير رفيع الدين محمد (كه از علوم معقول و منقول بهرة داشت) (۲) منظور نظر شاه عباس ماضي گرديد - و در (۱۰۲۶) هزار و بيست و شش هجري سال سي و يكم جلوس شاهي از انتقال قاضي سلطان موسوي تربتي (كه از تغير قاضي خان سيفي حسيني (۳) هشت روز صدر ايران شده به بيماري در گذشت) بمنصب صدارت فائز شد - و او دران امر كمال ديانت ورزيد - و در سنه (۱۰۳۴) هزار و سي و چهار بجوار رحمت پيوست - خلف ارجمندش خليفه سلطان نعش او را بكربلاى معلى نقل نموده در روضهٔ مقدسهٔ سيد الشهدا خامس آل عبا عليهم السلام مدفون گردانيد - (و چون خليفه سلطان بشرف مصاهرت شاه عباس ماضي و وزارت قلمرو ايران دركان دستگاه بزرگي فراتر برچيد) برادرش مير قوام الدين بمنصب صدارت ايران (كه عمده ترين خدمات آن ديارست) چهرهٔ افتخار بر افروخت - و پس از فوت برادر و انقلاب سلطنت و بے استقلالى پادشاه

(۲) نسخهٔ [ج] از علوم معقول بهرة داشت = (۳) نسخهٔ [ج] حسني ٭

وقت دل از مسکن و ماوا برکنده روانهٔ هندوستان گردید -
و در سر آغاز سال هفدهم عالمگیري جبهٔ اماني (٢) بر آستان
خلافت سوده باشراقات الطاف سلطاني نوراني ساخت - و
بمرحمت خلعت خاصه و جمدهر مرصع با پهولکتاره و علاقهٔ
مروارید و شمشیر با ساز طلا و سپر با گل مرصع و عطاي
کلگي یشم و ده هزار روپیهٔ نقد و بمنصب سه هزاري هزار و
پانصد سوار و خطاب خاني سرمایه اندوز مباهات گشت -
سابق هم ازین سلسله بنام خویشي خلیفه سلطان درین دولت
خداداد روی ارادت آورده بقدر رتبه کامیاب گشته اند -
مثل میر جعفر همشیره زادهٔ او در سال بیست و هشتم
شاه جهاني (که هنوز خلیفه سلطان در قید حیات بود - و در
همان سال درگذشت) وارد بندر سورت گردید - و بانعام
شش هزار روپیه نقد از خزانهٔ آنجا سرافراز گشت - و پس
از تقبیل سده پادشاهي بمنصب هزار و پانصدي پانصد
سوار و عطاي ده هزار روپیه نقد بر نواخته شد - و در سال
سي و یکم اضافهٔ پانصدي پانصد سوار و فوجداري و تیولداري
حسین پور مضاف صوبهٔ بهار یافت - و در سال سیوم
عالمگیري میر عمادالدین خویش مشار الیه سعادت ملازمت
دریافت - و بتدریج بخطاب رحمت خان و دیواني بیوتات

(٢) نسخهٔ [ج] آمال *

فرق مباهات برافراخت - و در سال ششم سید صدر جهان از خویشان مومی الیه بعزم بندگي آمد - و بمنصب درخور سرافراز شد *

اکنون خامه به تتمیم بیان قوام‌الدین خان مي‌پردازد خان مذکور در همان ایام اضافهٔ پانصدي (۲) یافته در سال نوزدهم بعد مراجعت پادشاهي از حسن ابدال (۳) بدارالسلطنة لاهور بنظم کشمیر دستوري یافت - و در سال بیست و یکم ازانجا تغیر شده بحضور رشید - و بصاحب صوبگی لاهور اختصاص گرفت - و پس ازان فوجداري جمو نیز ضمیمه گردید - اتفاقاً دران ایام قضات بلاد و قصبات را (که بنابر صرف همت پادشاهي باجرای احکام شرعیه پاس این مردم باقصي الغاية مرعي مي شد) کار بجائی رسیده بود که با حکام و صوبه داران دم مساوات میزدند - خصوص سید علي اکبر الهٔآبادي قاضي لاهور که بنابر دیانت و حدت و صلابت (که در طبع او مخمر بود) سر نیاز بکسی فرو نمي آورد - قوام الدین خان (که با فضل و کمال و بزرگی حسب و نسب دماغ عمدگی ولایت در سر داشت - اندازهٔ رعونت او که تواند گرفت) بمجرد وصول لاهور اهوال قاضي دریافت - و در اول وهله (۴) صحبت برهم زد - و رفته رفته

(۲) نسخهٔ [ج] یافت - (۳) در[بعضی نسخه] بابا حسن ابدال -
(۴) نسخهٔ [ج] اوایل *

بناخوشیها کشید - قضا را سید فاضل نام همشیره زادهٔ قاضی (که مرد دست‌دراز و بدزبان بود) و کوتوال از دست و زبان او بجان آمده در پی جان او افتاد - و کار بجائی رسید که ناظم کوتوال را (که نظام الدین نام عرف میرزا بیگ بود) با جمعی فرستاد که قاضی را گرفته بیارند - قاضی باستحکام در و دیوار خانهٔ خود پرداخته صدای زد و خورد بلند ساخت - دران دار و گیر قاضی و همشیره زاده اش بخفت و رسوائی جان سپردند - و پسر او زخمی شد - ازان (که مردم لاهور در امثال این مقدمات باظهار دینداری و حمیت اسلام بهانه طلب اند) اهل سوق و ارباب حرف (که حرفی چند خوانده خود را علما نامند - و از جهلا کمتر اند) هزاران هزار باهم یکتائی ورزیده بلوای عام نمودند - ناظم و کوتوال در خانها بسته مستعد جنگ نشستند - و مدتے این هنگامه در شهر برپا بود - مردم نمی توانستند در رستهٔ بازار تردد نمود - تا آنکه از حضور هر دو از منصب و خدمت برطرف گشته صوبه داری بنام بادشاهزاده محمد اعظم شاه قرار یافت - و نیابت بلطف الله خان مقرر شد - و تا رسیدن خان مذکور ببرادرش حفظ الله خان (که فوجدار چنوت پنجاب بود) حکم رسید که خود را بر جناح استعجال بلاهور رسانیده کوتوال را حوالهٔ ورثهٔ قاضی نماید - و صوبه‌دار را روانهٔ حضور

سازد - مشار الیه کاربند حکم گردید - نظام‌الدین در لاهور بیاسا
رسید - و بسبب هجوم و انبوه اهل عناد بسلامت آمدن
قوام‌الدین خان متعذر مینمود - ناچار باخفا در پالکی پرده دار
نشانده تا سر دریا (که پایان شهر است) آورده ازان جا
کشتي‌سواره روانه نمودند - در سال بیست و سیوم در اجمیر
بحضور رسید - پسر قاضي با جم غفیر نیز حاضر شده مدعی
خون پدر گردید - پادشاه فرمود که بشرع رجوع نماید - خان
مذکور در محکمهٔ شرعیه خفتها کشید - (چون قاضي شیخ الاسلام
از نیک نفسي حکم باثبات خون نمي‌نمود) مدتی این
مقدمه در کشاکش بود - خان مذکور از غم و غصه گرفتار
امراض جسماني و روحاني گردید - مدعیان نمي گذاشتند
و جد داشتند که وکیل او برای جواب در محکمه بیاید - بلکه
خودش هم پالکي‌سواره بیاید - و چون ازین قسم رسوائي
زیاده بحالش عائد شد بشفاعت و ضعیف نالي اعزهٔ
دربار پسر سید علي اکبر بر پیرانه سرش بخشوده از سر
قصاص طلبي در گذشت - خان مشار الیه هم در همان نزدیکي
رحمی بحال تباه خود نموده جهان فاني را وا گذاشت -
دو پسر داشت - یکی صدرالدین (که همراه پدر از ولایت
آمده بود) احوال او جدا بقلم آمده - دیگرے محمد شجاع (که
(۲)
در سال نوزدهم از ایران رسیده بمنصب هزاري سرافرازي

(۲) نسخهٔ [ب] همراه پدر رسیده *

یافت - و (۲) چون برادرش از شجاعت خاني به صف شکن خاني مورد عنایت پادشاه زمان گشت او بدان خطاب سر عزت بر افراخت - و بهمراهی برادر در محاصرهٔ گولکنده زخمی بر داشته بنوازش پادشاهي بهي یافت *

قلعه‌دار خان مرحوم

نامش میرزا علي عرب خلف ارجمند عرب خان مغفور است - در ادب کدهٔ تربیت والد بزرگوار خویش نشو و نما یافته نخل فطرتش بسجیات حمیده و شیم پسندیده بالید و نهال رشادت او در چارچمن روزگار ریشهٔ ترقي دوانید - از پیشگاه اعلی حضرت صاحب قران ثاني بمنصب پانصدی دو صد و پنجاه سوار چهرهٔ ناموري بر افروخت - و در سال بیست و چهارم باجازت والد خود از دکن بدارالخلافة شتافته بتلثیم ساحت خلافت فرق طالع بر افراخت - و در خور رتبه مشمول اعطاف خسرواني گشت - و مصحوب او خلعت و نقاره بپدرش از روی عنایت ارسال یافت - و پس از سانحهٔ ناگزیر عرب خان منزوي در سال بیست و نهم حسب الالتماس پادشاهزادهٔ فتح نصیب محمد اورنگ زیب صاحب صوبهٔ دکن بتهانه‌داری تربنگ و هریس (که هردو قلعهٔ ایست متصل هم واقع - و از معظم حصون و قلاع (۳) سنگمنیر است) امتیاز گرفت - و پس

(۲) نسخهٔ [ج] صف شکن خان - (۳) نسخهٔ [ب - ج] سنگمیزه

از نخستین جلوس عالمگیري طریق عقیدت بپای اخلاص پیموده خود را برکاب نصرت انتساب شاهنشاهي رسانید - و در جنگ شجاع در مورچال اجمیر کمر جانفشاني بر میان همت بسته در سلک بهادران جلادت منش طرح دست چپ منتظم گردید - پس ازان (چون مشار الیه باوضاع ملکی دکن شناسا و برسم و رویهٔ آنجا آشنا بود) کومکی آن دیار گشته تا انجام حیات مستعار دران مملکت گذرانید - و بافزایش منصب و خطاب قلعدارخاني (۲) مرتقی مدارج اعتبار گشت - و چندے بحراست و فوجداري اورنگ آباد پرداخت - پستر قلعه داري فتح آباد دهارور بوی تفویض یافت - و در سال بیست و پنجم ایامے (که رایات ظفر آیات عالمگیري از دار الخیر اجمیر بدار السرور برهانپور پرتو نزول افکند - و سه چهار ماهی تا آخر صفر سنه (۱۰۹۳) هزار و نود و سیوم (۳) هجري باقامت اپادشاهي رونق آگین بود) خان مزبور در دهارور بجوار رحمت ایزدي پیوست - و بقرب مرقد والد خویش آسود (۴) *

والدهٔ ماجده اش سیدهٔ ایمت صبیهٔ میر سید شریف ولد میر سید ابراهیم ساکن یزد - (چون آن عفیفه داعی حق

(۲) نسخهٔ [ج] قلعهدار خان - (۳) نسخهٔ [ب] نود و سه هجري -
(۴) نسخهٔ [ب - ج] آسوده *

را لبیک اجابت گفت) عرب خان مرحوم دختر میرزا جمشید بیگ یزدی قزلباش را بعقد ازدواج خویش در آورد - [این میرزا جمشید بیگ داماد میر معصوم بدسگالي ست - مادرش یکی از بنات شاهزادگان صفویه است - و پدرش میر معین پسر میر ملا ست (که در زمان شاه طهماسپ صفوي وزارت استرآباد داشت) و والد او خلیفه میر (که از جناب شاه اسمعیل ماضي بخلیفه مخاطب شده) فرزند بلا واسطهٔ ملا معین مشهور واعظ خراسان صاحب معارج النبوة است -] صبیهٔ دوم میرزا جمشید بیگ مرحوم را به پسر خویش قلعدار خان مرحوم عقد بیوگاني بست - آن عفت سرشت چهار دختر ستوده سیر (که یکی ازان عفائف گرامي نژاد جدهٔ حقیقی راقم این سطور است غفرالله لها (۲)) و یک پسر میرزا داراب آورد - مشار الیه بمیامن ادب آموزی پدر والا گهر بفنون قابلیت و مردانگي سرآمد همسران گردید - و در نوبت خویش بمنصب مناسب امتیاز یافته سرگرم تقدیم خدمات پادشاهي بود - چندے بخشیگری فوج شاهزاده محمد اعظم شاه و بعد ازان بخشیگری کرناٹک و بخشیگری فوج ذوالفقار خان نصرت جنگ پرداخت - و بقلعداری دهارور و کالنه و قندهار مرةً بعد اولی نامور شد - و نخست بخطاب

---

(۲) نسخهٔ [ج] لهما ه

عرب خان و ثانیاً بنور محمد خان مخاطب گردید - و در هنگام قلعه‌داری قندهار موسوي خان میرزا معز (که دران وقت دیوان دکن بود) خطی متضمن فرمایشی نوشته از سهل انگاري یا مراتب نشناسي بالقاب دفتري معنون ساخت - خان مذکور از غیرت و حمیت عرب (که نور پیشانی اصالتش بود) همان القاب را در جواب نوشت - موسوي خان آنرا دستاویز جنون خان مومی الیه ساخته بپادشاه عرض نمود - و پای عزل بمیان آمد - خان مسطور بحضور رفته خواست با موسوي خان سر سواري خانه جنگي نماید - از مردم عمده را واسطه ساخت - و در پیشگاه خلافت هم اصل کیفیت پیرایهٔ انکشاف یافت - بتازگي مشمول عنایت خسرواني گردید *

بعد واقعهٔ حضرت خلد مکان در اورنگ آباد طرح سکونت ریخته روزگاري مهنا داشت که ناگاه فلک شیشه باز بر شیشه خانهٔ جمعیتش سنگ تفرقه انداخت - دران وقت نواب آصف جاه باتفاق محمد امین خان بهادر از همراهی محمد اعظم شاه تقاعد جسته سرے بدان بلده کشیده فرورکش نمودند - و باقتضای ایام هرج و مرج بهرکه گمان زر داري بهم رسید بشکنجهٔ مواخذه در آوردند - خان مذکور را (که بتمول و اندوختهای پدر و جد شهرت داشت) از خانه آورده

مبلغے مصادره نمودند - ازان روز خان مذکور ترک روزگار نموده بگوشهٔ انزوا درساخت - و ازین بے اندامي (که عبرت سرشتانرا کشنده تر از مرگ است) سودائے بر دماغش ریخته جوهر خود را تیره گردانید - اما جنون غریبے بهم رسانیده بود که یک روز بخواب و خاموشي مي‌گذشت و نمي گذاشت که کسے بحضور او بیاید - و روز دوم با مردم مي‌جوشید و سرگرم انواع صحبت مي‌شد - مدتے ممتد بدین حالت بسر برد - تا باجل موعود در گذشت - پسرش میرزا رضا علي بشعر و انشا کمال مماس دارد *

عبرت

هر دورے از ادوار فلکي مقتضي توفیر و ترویج شیئے هست و موجب کمي و فقدان شي دیگر - گویا ایام سابقه زمان دولت و ثروت بود - آنچه از وفور مکنت و قدرت و کثرت ساز و سامان عرب خان مرحوم و قلعه دار خان مغفور با منصبهاي معلوم بگوش خورده باستعداد پنجهزاري و هفت هزاري (۲) آوان خویش مي‌سنجیم عقل از قبول آن مي ابعدن - و افسانه مي شمارد *

موسوي خان میر هاشم جرأت تخلص قلعه دار خانے است - موسوي خان از شش سال در رکاب نواب آصف جاه

(۲) نسخهٔ [ج] مي‌سنجم *

اسمش - عنوان ظاهرش میر منشیگري - رتبهٔ قرب که مافوق ندارد - و آن امیر کبیر درحق مشار الیه در ابتدای تفویض وزارت بخسرو زمان عرض کرد که سرآمد نعمای الهي (که شامل حال شده) رفاقت این مرد است که سید و فاضل و حکیم و منشي و شاعر و مصاحب و مشیر رازدار است - اگرچه هنوز سپاهگري پامتحان نیامده - اما جرأت از نامش پیدا - الحاصل اصل نشو و نمای او از قلعه دار خان است - جدش سید علی گیلاني مدتها در نوکري آن خان مغفرت نشان گذرانید - حقا که خان مزبور مجموعهٔ کمالات است - باین جامعیت درین وقت بدیار دکن نظیر خویش ندارد - این شعر دلچسپ ازوست

* بیت *

* لذت همه در مناسبتها ست *

* از شیر دل شکر گشاید *

اما از اخلاق بهره ندارد - خداش روزي کند *

قلیج خان خواجه عابد

پور عالم شیخ که از اعظم افاضل و اکابر سمرقند بهر (۲) الهداد بن عبدالرحمن شیخ عزیزان است - که در معمورهٔ مذکور بر وسادهٔ ارشاد تکیه زده بتربیت اهل ارادت مي پرداخت - (۳) گویند نسبش بشیخ شهاب الدین سهروردي رحمة الله علیه

(۲) نسخهٔ [ب] عبدالرحیم - (۳) نسخهٔ [ا] رحمه الله ه

میرسد - خان مذکور در سمرقند تحصیل علوم نموده به بخارا شتافت - و ابتدا منصب قضائی آنجا و پستر شیخ الاسلامي یافت سال بیست و نهم جلوس فردوس آشیاني عزیمت زیارت حرمین شرفین نموده بکابل و ازانجا بهندوستان وارد شده نعمت ملازمت پادشاهي اندوخت - و بعنایت خلعت و شش هزار روپیه نقد نوازش پذیرفته مرخص گشت - و پس از طواف ازانجا بر گردید (۲) *

در ایامی (که خلد مکان بعیادت پدر والا منزلت از دکن عازم هندوستان شد) بمنصب سه هزاری پانصد سوار و خطاب خاني چهرهٔ عزت بر افروخت - و پس از جنگ مهاراجه جسونت سنگهه از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاری هفت صد سوار سر مباهات بر افراخت - سال چهارم بتفویض خدمت صدارت کل کام دل بر گرفت - سال هفتم از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاری هزار و پانصد سوار تکیه بر چار بالش امارت زد - سال دهم از خدمت مذکور معزول شده بصوبه داری اجمیر و عطای خلعت و فیل رایت سربلندي بر افراشت - و سال چهاردهم بتقرر نظم صوبهٔ ملتان سرمایهٔ کامیابي اندوخت - سال هژدهم ازانجا تغیر شده بحضور آمد - و میرحاج قافلهٔ مکهٔ معظمه مقرر شده

---

(۲) نسخهٔ [ب] بر گردیده *

بدان صوبه شتافت - و سال بیست و سوم غائبانه بخطاب قلیچ خان ناموری پذیرفت - پستر بحضور رسیده سال بیست و چهارم همراه شاه عالم بهادر بتعاقب سلطان محمد اکبر (که آثار بغی بظهور آورده فرار گردیده بود) کمر همت بست - (چون بی رخصت پادشاهزاده برخاسته بحضور آمد) چندے مورد عتاب بود - پس از صفح جریمه در همان سال بخدمت صدارت کل از انتقال رضوی خان بار دوم اوج پیما گردید - سال بیست و پنجم بیساق دکن مامور شده وقت رخصت بعطای نقاره بلند آوازه گشت - پستر (که ورود موکب پادشاهي در الکهٔ دکن صورت بست) او سال بیست و نهم بصوبه داری ظفرآباد بیدر مامور گردید *

و در ایامے (که خلد مکان از شولاپور باراده تسخیر بیجاپور عنان عزیمت بدان صوب تافت) نامبرده بحضور رسیده نغمت بار اندوخت - و پس از وصول بنواحی بیجاپور بعنایت ترکش و کمان افتخار یافته تعین مورچال گشت و قلعهٔ مذکور بصلح مفتوح شد - سال سی ام مطابق سنه (۱۰۹۷) هزار و نود و هفت هجري [که خلد مکان جانب حیدرآباد لوای توجه برافراشته بعد رسیدن متصل قلعهٔ گولکنده بمردم حکم شد توابع محصورین را (که بیرون دیوار قلعه فرود آمده اند) بردارند] خان مذکور از غایت

کار طلبي دران دیار و گیر یورش نموده قریب قلعه رسیده •
درین ضمن گولهٔ زنبورک قضا بر شانه اش خورده دست را جدا
ساخت - او ازانجا اسپ سواره باستقلال تمام بدائرهٔ خود
آمد - جملة الملک اسد خان (که نظر بدلجوئي بعیادت
مامور شده) رفت دران وقت جراحان از شانهٔ او ریزهای
استخوان مي‌چیدند - و او باستقامت زانو زده بے چین جبین
با حاضران سرگرم سخن بود - و از دست دوم قهوه مي‌خورد
و مي گفت که بخیه دوز خوبے بدست آمده - هرچند در
معالجه سعي بکار رفت اما بسر پنجهٔ اجل دست از کارگاه
دنیا بر داشت - پسر کلانش غازي‌الدین خان بهادر
فیروز جنگ است (که احوالش و ترجمهٔ دو برادرش معزالدوله
حمید خان بهادر و نصیرالدوله عبدالرحیم خان بهادر جدا
جدا سمت ترقیم پذیرفته) - و یکے از پسرانش مجاهد خان
خواجه محمد عارف است (که با فیروز جنگ مذکور مي‌بود)
بمنصب مناسب مرتقي گشته - و یکے محامد خان است که
چندان ترقي نکرده - هر دو زود در گذشتند •

قاسم خان کرماني

مرد ولایت زا بود - بطالع یاري و بختوري در ملک
بندهای خلد مکاني (۲) منتظم گشت - و (چون خالي از جلادت

---

(۲) نسخهٔ [ب] خلدمکان •

و کارطلبي نبود) پای پیش آمد در عرصهٔ روزگار گذاشت -
و بتفویض خدمات حضور پادشاهي مورد التفات شد - و در
سال سي‌ام بعد فتح بیجاپور از تغیر کامگار خان بمیرتوزکی
اول سر عزت بر افراخت - و در همین سال بجانب
بیجاپتن بمالش مفسدان خیره سر تعین یافت - و پس ازان
بفوجداری سرا (که الکهٔ ایست وسیع و کرناتک بیجاپوري
عبارت ازانست) لوای حکومت افراشت - و دران ناحیه
بجدکاري و تلاش مذنی (که ناشي از حسن جرأت و جسارت
بود) رعب افزای سرکشان و سرتابان گردیده - حتی که
بومي چیتل درک و راے درک (که هریکی از دیگرے در
سرشخي و تبه رائي یکسر و گردن مي‌افزود) از دست قاسم
خان خس بدندان بودند - و خان مذکور از کار پژوهي
دمے نمي آسود - و چوبک زنان دائر و سائر مي‌بود - در سال
(۲)
سي و نهم سنه (۱۱۰۷) هزار و یکصد و هفت هجري بتقریبے
(۳)
قریب بادونی رسیده بود که حکم پادشاهي عزصدور یافت که
باتفاق خانه زاد خان وغیره امرای حضور (که دران نواهي
رسیدند) بگوشمال سنتای شقي (که بگشت و واگشت آن
بوم سرشت ملک پادشاهي پی سپر نهب و تاراج گشته -
و هرکه از افواج پادشاهي بمقابلش شتافت دستخوش غارت

(۲) نسخهٔ [ا] هفتم - (۳) نسخهٔ [ب] قریب ادوني *

گردید) پردازد - (۲) آن مذکور در شش کروهي از راه (که معبر غنیم بود) بفوج حضور پیوست - خواست که امرا را ضیافت خاطر خواه کند - (چون اسباب نما نما از خیم کرناتکي به استعمال درنیامده - و ظروف طلا و نقره و چینی هر نوع در ادوني گذاشته بود) ازانجا برآورده روز دوم پیش خانهٔ خود را بفاصلهٔ سه کروه فرستاد - غنیم ازان آگهي یافته جمعیت خود را بر سه توپ قسمت کرده جوقی را بر پیش خانه فرستاد - و گروهی را بمقابلهٔ لشکر و جمعی علیحده مرتب داشت - آن جماعه بیخبر بر پیشخانه ریخته بسیارے را کشتند و خستند - و آنچه بود بردند - ناگاه این خبر بقاسم خان رسید - خانه زاد خان را از خواب بیدار نکرده بمقابله تاخت - یک کروه نرفته بود که فوج غنیم نمودار گردید - خانه زاد خان (که از خواب بیدار مي‌گردد و این خبر مي شنود) بهیر و بنگاه و احمال و اثقال همانجا گذاشته جلد مي‌شتابد - محاربهٔ عظیم درپیوست - و دستبردهای مردانه در میان آمد - پای ثبات طرفین از جا نمیرفت - در عین گرمی قتال خبر رسید که جوقی (که غنیم علیحده داشته بود) بر بنگاه ریخته همه بتاراج داد - بهمتها لغزشي راه یافت - جنگ کنان بیک کروهي (که (۳) قلعچهٔ دندیري بود) خود را رسانیدند - و بر سر تالابے

---

(۲) نسخهٔ [ج] بر (۳) نسخهٔ [ج] وندیري ٭

(که درانجا بود) فرود آمدند - غنیم گرد ایشان را در گرفت - تا سه روز نمودار می شد و جنگ نمي‌کرد - و اینجا جز بآب تالاب خوردن کسے نام خوردن نمي شنید - روز چهارم کاله پیاده چون مور و ملخ هجوم آورد - تفنگ چون تگرگ بارش داشت - مصالح توپخانهٔ این طرف بتاراج رفت - ناچار ساعتے چند تگتگ پا نموده (چون از چار طرف راه بیرون شدن بر خود بسته دیدند) بارجود ممانعت مردم قلعچه بزور داخل آن شدند - غنیم از اطراف محاصره کرده نشست - روز اول نان جوار و باجره از ذخیرهٔ آن قلعچه بمحصوران رسید - و کاه چهپر نو و کهنه بدواب - و روز دوم ازین چیزها نام و نشان نیافتند - (چون خان مذکور تریاکی مفرط بود و زندگیش بدان متعلق) فقدان تریاک موجب هلاک او گردید - روز سوم جان بسپرد و از دست غنیم جانے بدر برد - و برخے برآنند که خود را مسموم ساخت *

قطب الدین خان خویشگي

عرف بازید[(۲)] - پدرش سلطان احمد خلف زئي نواسهٔ نظر بهادر مشهور و خویش جانباز خان خویشگي ست - در نوکري پادشاهزاده محمد اعظم شاه شهرتے و اعتبارے داشت - بتقریبے دست از روزگار برداشته رخت اقامت بوطن مالوف کشید -

(۲) در [بعضے نسخهٔ] بایزید *

و آخرها طالب حضور شده نطاق همت بامتثال امر لازم الانقیاد پادشاهي بر بست - در عرض راه سپاه جنون بر جمعیت آباد مزاجش تاخت - و دران میان متاع زندگی او بدست برد اجل بغارت رفت - چهار پسر داشت - حسین خان که احوالش بشرح و بسط تحریر یافت - و بازید خان و پیر خان و علي خان - سیومین ترقي نکرد - و دومین در عهد بهادر شاه منصبی عمده یافته زود درگذشت - پسرش (۲) نور خان بشمس خان مخاطب گشته بفوجداری دوآبهٔ بهته جالندهر مامور شد *

دران هنگام (که گروه ضلالت پژوه سکهان از لاهور تا قریب دهلي معمورها بباد نهب و تالان داده رطب و یابس را بآتش بیداد سوختند - و مثل وزیر خان فوجدار صاحب جمعیت سرهند را از پا درآورده قصبه را متصرف گشتند) چون نوبت بمشار الیه رسید خان مزبور باپنجهزار سوار و انبوهی از شرفا و اصناف محترفهٔ اهل اسلام (که بنیت جهاد و غزا و آرزوی شهادت فراهم آمده در جنگ کفار بر یکدیگر سبقت مي جستند) استقبال نمود - و نزدیک راهون (که هفت کروهی سلطان پور است) معرکهٔ کارزار بیاراست - و پس از شلکهای متوالیه و سنگ باران فلاخن اندازان کفار بهیئت مجموعي بر قلب آنها تاخته بسیارے را علف تیغ گردانیدند -

(۲) نسخهٔ [ب] پگنه ٭

اشقیا مرهوب و مرعوب بحصار راهون در آمده و بتحصن چند روزه دست و پای لاینفع زده آوارهٔ دشت فرار گشتند - و پسر بفرط جلادت و جسارت بل بعون اقبال خدا داد در بیست و دو جنگ لوای فیروزي بر افراخت - و دران وقت (که محمد امین خان چین بهادر بطریق منقلا از حضور تعین گردیده) چون بسرهند رسید خان مذکور از نخوت و خود داري اعتنا بشان او ناکرده بخود سري مراسم تنبیه اشقیا و تسخیر قلعهٔ سرهند بکار مي‌برد - بهادر مزبور بحضور نوشت که شمس خان با نقش جمعیتے (۲) که دارد سرش بداعیه های دور از کار آگنده شده ایمن نتوان بود - کار پردازان سلطنت حق شناسي بر طاق نسیان گذاشته او را (که درخور ترده چشم روی التفات داشت) بپاے عزل در آوردند *

اما بازید خان مرد دنیا تلاش زمانه ساز بود - در قلیل منصبي هم فوجداري را براه مي‌کرد - زمانے (که بهادر شاه متوجه جنگ محمد اعظم شاه شد) بملازمت استسعاد یافته رفاقت برگزید - بعد از فتح بمنصب عمده و خطاب قطب الدین خان اختصاص گرفت - و پس ازان بشاهزاده عظیم الشان توسل پیدا کرده کامروای فوجداري جمو گردید *

[چون گرو (که مقتدا و سرغنهٔ سکهان بوده) از لوه‌گده

---

(۲) نسخهٔ [ب] باین نقش *

بکوه برفي در آمده از ترس فوج پادشاهي نتوانست اقامت ورزید] گریوه و مغاک بسیار پیموده سر از نواحی راي پور و بهرام پور بر آورد - قطب الدین خان شانزده کروهی رایپور غربي مائل بشمال بوده - و از نوادر اتفاقات برادر زاده‌اش شمس خان از دوآبه تغیر شده بجهت رخصت بخدمت عم خویش رسیده - ازین آگهي شهداد خان بزنهٔ شمس خان را با هزار و پانصد سوار بسرعت هرچه تمامتر بحفاظت رایپور گسیل نمود - و خود باتفاق شمس خان با نهصد سوار بر آمده نیمهٔ راه قطع کرده بشکار اشتغال داشت که خبر قرب آن سرگروه شقاوت کیشان رسید - صواب دید خان مذکور آنکه برایپور شتافته با تمام فوج بر سرش بتازد - شمس خان (که آنها را بسرچنگ مستوفي بکرات مالش بسزا داده بود) حسابے بر نگرفته بدان سو عطف عنان نمود - و مفید بتوپخانه نشده جلوریز تاخت - همین که دوچار شد و نام او بگوش آنها رسید غیر از جان بدر بردن سود خود (۲) نه پنداشته رو بفرار گذاشتند - شمس خان بدنبال افتاد - هرچند قطب الدین خان گفت که این فتح غیبي را مغتنم دانسته جمعیتے (۳) فراهم باید آورد و باستیصال پرداخت - او از مستی جواني و غرور تهور عنان باز نکشید - آن بدطینتان بکمی

(۲) نسخهٔ [ا] نه پنداشتند - (۳) نسخهٔ [ب] جمعی ٭

مردم پی برده برگشتند - و بکوته یراق پیوستند - زد و خورده سخت و کارزارے قوي بمیان آمد - و آخرکار کار بجائی رسید که دست از کارها باز ماند - و از طرفین شمشیر از دست انداخته باهم بتلاش در افتادند - و یکدیگر را بدندان میگرفتند تا آنکه شمس خان بشهادت رسید - و قطب الدین خان بزخمهای گران از هوش رفت - افغانی چند با فیلان هردو سوار مانده بودند - کفار هر دو فیل را گاهی کشیده مي‌بردند و باز افغانان حمله کرده از دست آنها بر مي‌آوردند - درین اثنا شهداد خان (که از رایپور برسم استقبال در آمده بود و این هنگامه شنیده) سبک عنان گشت - و بسر وقت بقیة السیف در رسید - آن تباه سگالان خیال کردند که شمس خان الحال آمده - چون بنات النعش منتشر گشتند - و سر خود گرفته بدر زدند - شهداد خان صلاح وقت در معاودت دانسته برایپور برگشت - بعد از سه روز قطب‌الدین خان هم در گذشت - نعش هردو را بوطن برده مدفون ساختند - این شهداد خان درین عهد ترقیی عظیم کرده - احوال او بتحریر در آمده - قطب الدین خان پسر نداشت *

قطب الملک سید عبدالله خان

حسن علي نام داشت - وزیر اعظم محمد فرخ سیر پادشاه بود - و برادرش سید حسین علي خان منصب

امیرالامرائي داشت - و ترجمهٔ او گذشت - قطب الملک در عهد خلد مکان بخطاب خاني و فوجداري ندربار (۲) و سلطانپور (از توابع بگلانه) سرافرازي یافت - بعد ازان به حراست اورنگه آباد سر بلند گردید *

و (چون شاهزاده محمد معز الدین بن شاه عالم از پیشگاه خلد مکان بصوبه داري ملتان مامور شد) حسن علي خان بهمراهي رکاب شاهزاده دستوري یافت - صحبت او با شاهزاده کوک نشد - و آزرده خاطر (۳) بلاهور برگشت - وقتي (که خلد مکان علم بملک جاوداني زد - و رایات شاه عالم از پشاور بلاهور خرامید) حسن علي خان را بمنصب سه هزاري و عطای نقاره و بخشیگري فوج جدید سرفراز ساخت - و در جنگ محمد اعظم شاه بهراولي فوج محمد معز الدین (۴) (که هراول مجموع عساکر شاه عالمي (۵) بود) مقرر گردید - وقتي (که جنگ ترازو شد) حسن علي خان و حسین علي خان و نور الدین علي خان برادر سیوم برسم تهور پیشگان هند خود را از فیل انداختند و با جمعیت سادات بارهه پای جلادت افشرده بجنگ کوته یراق پیوستند - نور الدین علي خان نقد زندگاني در باخت - و دیگر برادران زخمهای نمایان بر داشتند - و سرخروئي فتح

---

(۲) نسخهٔ [ا - ج] نذر بار - (۳) نسخهٔ [ج] آزرده خاطر - (۴) نسخهٔ [ج] فوج معز الدین - (۵) نسخهٔ [ج] شاه عالم *

و ظفر حاصل کردند - حسن علي خان بمنصب چار هزاري و صوبه داری اجمیر مباهي گشت - و بعد ازان بصوبه داری الهآباد امتیاز پذیرفت *

(چون نوبت سلطنت به محمد معزالدین رسید) حکومت الهآباد از عزل او بنام راجي خان مقرر شد - و سید عبدالغفار از احفاد سید صدر جهان صدر الصدور پهانوي بنیابت راجي خان متوجه اله آباد شد - سید حسن علي خان فوج بتقابل بر آورد - و (۲) در سواد الهآباد جنگ افتاد - سید عبدالغفار بعد غالب شدن مغلوب گردیده عنان عطف ساخت محمد معزالدین باقتضای غفلت و عیاشي دست از تدارک بر داشته باستمالت سید حسن علي خان افتاد - و بارسال فرمان بحالی اله آباد و اضافهٔ منصب سرفراز نمود - اما برادرش سید حسین علي خان ناظم عظیم آباد پتنه (که بمزید شجاعت و وقار و متانت نامور روزگار بود) با محمد فرخ سیر پیمان رفاقت موکد ساخت - چنانچه در ترجمهٔ او نگارش یافت - و (۳) بحسن علي خان برادر کلان نیز ترغیب رفاقت نمود - حسن علي خان بچاپلوسی محمد معزالدین (که از (۴) وقت صوبه داری ملتان کم التفاتی او میدانست) اعتنا

(۲) نسخهٔ [ب] در سواد - (۳) نسخهٔ [ا - ب] رفت - (۴) نسخهٔ [ب] اعتبار *

نکرده از ته دل به محمد فرخ سیر گروید - و درخواست قدوم الهٰ آباد نمود - محمد فرخ سیر درچنین هنگام اتفاق این دو برادر بهادر صاحب فوج از امارات اقبال خود دانسته از بلدهٔ پتنه باله‌آباد در رسید (۲) - و با حسن علي خان مشافههٔ بتجدید عهد پرداخته امیدوار مزید عنایات ساخت - و بهراولی فوج مقرر فرمود - و عازم پیش گشت *

عزالدین پسر کلان محمد معزالدین باتالیقی خواجه حسین مخاطب به خان دوران از دار الخلافهٔ شاهجهان آباد بتقابل محمد فرخ سیر مرخص گردید - و در حوالی کهجوه (از توابع الهٰ‌آباد) در رسیده انتظار حریف می‌کشید - بمجرد تقارب فوج محمد فرخ سیر عزالدین بے استعمال ادوات حرب نیم شبی راه گریز گرفت - فوج محمد فرخ سیر (که در کمال عسرت و بے سامانی بود) از غارت بنگاه عزالدین تقویتے بهم رسانید - و روانهٔ پیشتر شده در نواحی اکبرآباد خرامش نمود - محمد معزالدین نیز از دارالخلافة کوچ کرده باکبرآباد آمد - و در فکر عبور دریای جون (۳) بود که حسن علي خان پیشقدمی نموده از متصل سرای روزبهانی چهار کروهی اکبرآباد دریای جون (۳) را عبور کرد - و در عقب او محمد فرخ سیر نیز از دریا گذشت . اکثر مردم محمد فرخ سیر

(۲) نسخهٔ [ج] رسید - (۳) نسخهٔ [ج] دریای جمن *

از عسرت و کم مایگي رو بپراگندگي آورده بودند - معدودے همراه رکاب رسیدند - سیزدهم ذی الحجه سنه (۱۱۲۳) ثلث و عشرین و مائة و الف تلاقي فریقین دست داد - نسیم فیروزي بر الویهٔ محمد فرخ سیر وزید - و محمد معزالدین بتغیر وضع راه دهلي گرفت - درین کارزار از هردو برادر ترددات نمایان بظهور رسید - حسین علي خان (۲) برادر خورد زخمهای کاري برداشته در میدان افتاد - بعد جلوه افروزی شاهد فتح حسن علي خان برادر کلان بر جناح استعجال روانهٔ دارالخلافة گشت - و پادشاه نیز بتفاوت یک هفته سایهٔ وصول بر ساحت دهلي انداخت - حسن علي خان بمنصب هفت هزاری هفت هزار سوار و خطاب سید عبدالله خان قطب الملک بهادر یار وفادار ظفرجنگ و تفویض وزارت اعلی بلند پایه گشت *

چون عروج رتبهٔ این هردو برادر از حد گذشت ناتوان بینان در صدد شکست افتادند - و بتسویلات واهي مزاج پادشاه را شورانیدند - نوبت بجائی رسید که هردو برادر خانه نشین گشتند - و بترتیب مورچال و استعداد اسباب پرخاش پرداختند - والدهٔ پادشاه (که با هردو اظهار دوستي مي‌نمود - و از قدیم واسطهٔ اصلاح بود) بخانهٔ قطب الملک آمده مجددًا عهد و

(۲) نسخهٔ [ج] سید حسین علي خان *

پیمان استوار ساخت - هردو برادر بملازمت رسیده شکوهای صحبت آمیز درمیان آمد - و چند روز زمانه بآرامش گرائید . غرض گویان باز مزاج پادشاه را برهم زدند - هر روز صحبت بیمزه تر می گشت - و مادهٔ نفاق (که خانه برانداز کهنه دولتها ست) می افزود - تا آنکه امیرالامرا بصوبه داری دکن مرخص گشت - و قطب الملک بعیش و عشرت مشغول گشته عنان وزارت بدست راجه رتن چند سپرد - اعتقاد خان کشمیری همراز و دمساز پادشاه گردید - و کنکایش قلع و قمع سادات اعلان گرفت - قطب الملک بامیرالامرا نوشت که کار از دست رفته است - پیش ازان (که چشم زخمی بآبرو و جان رسد) خود را باید رسانید - امیرالامرا با کمال تسلط و جبروت از دکن روانه شده سواد دهلی را معسکر ساخت - و پادشاه را پیغام کرد که تا بندوبست قلعه باختیار ما نباشد در ملازمت وسواس دارم (۲) - پادشاه خدمات قلعه را بمتوسلان امیرالامرا سپرد - بعد استحکام قلعه امیرالامرا بملازمت پادشاه رسید - و هشتم ربیع الآخر (۳) باراده ملاقات ثانی فوجها آراسته داخل شهر شد - و در حویلی شایسته خان فرود آمد - قطب الملک و مهاراجه اجیت سنگهه در قلعه رفته بدستور روز اول به بندوبست قلعه پرداختند - و کلید دروازه بدست آوردند - آن

(۲) نسخهٔ [ج] داریم - (۳) نسخهٔ [ب] ربیع الاول و

روز و شب بهمین منوال گذشت - مردم شهر واقف نشدند که شب در قلعه چه واقع شد - چون صبح دمید قتل قطب‌الملک شهرت داده افواج پادشاهي از هرجانب مرتب شده برسر امیرالامرا خواستند هجوم آرند - امیرالامرا بقطب‌الملک گفته فرستاد که چه جای توقف است - زود از میان باید برداشت لاعلاج قطب‌الملک نهم ربیع‌الآخر سنه (۱۱۳۱) احدی و ثلثین و مائة و الف پادشاه را مقید ساخت - و رفیع‌الدرجات بن رفیع‌الشان بن شاه عالم را از حبس برآورده بر تخت نشاند - و صدای نقارهٔ جلوس او آشوبی را (که در شهر برپا شده بود) فرونشاند - رفیع‌الدرجات در حالت حبس بمرض تپ دق مبتلا بود - چون سلطنت میسر شد لوازم احتیاط مزاج از دست داد - و بعد سه ماه و چند روز روزگار او سپری گشت - مطابق وصیت او برادر کلانش رفیع‌الدوله را بر سریر سلطنت جا دادند - و به شاهجهان ثاني ملقب ساختند - بعد ایامی نیکو سیر در قلعهٔ آگره خروج کرد - امیرالامرا با پادشاه بسرعت خود را رسانده قلعه را مفتوح ساخت - ناگاه فتنهٔ دیگر گل کرد و جی سنگهه سوائي طبل مخالفت کوفت - قطب‌الملک در رکاب شاه جهان ثاني برای دفع جی سنگهه بفتح پور سیکري شتافت - و با جی سنگهه صورت مصالحه درمیان آمد - شاهجهان ثاني نیز بعد سه ماه و

چند روز بمرض اسهال در گذشت - ناگزیر روشن اختر بن جهانشاه بن شاه عالم را از دار الخلافة طلبیده پانزدهم ذیقعده سنة (۱۱۳۱) احدی و ثلثین و مائة و الف بر اورنگ فرمانروائي اجلاس دادند - و به محمد شاه ملقب ساختند *

سبحان الله هر چند سادات خود دعوی سلطنت نکردند و اولاد تیموریه را بر تخت نشاندند - اما حرکتي (که با محمد فرخ سیر کردند) - مبارک نیامد - دمی به آسایش نگذرانیدند و نفسی بطمانینت نکشیدند - دریاهای فتنه از هر چهار طرف بتلاطم در آمد - و اسباب زوال دولت آماده گشت - خبر رسید که غرهٔ رجب سنة (۱۱۳۲) اثنین و ثلثین و مائة و الف نواب نظام الملک ناظم مالوه از دریای نربدا گذشته قلعهٔ آسیر و شهر برهانپور را متصرف گشت - امیر الامرا سید دلاور خان بخشي خود را با فوج سنگین جانب نواب نظام الملک فرستاد - دلاور خان بعد محاربه بقتل رسید - سید عالم علي خان نائب صوبه داري دکن (که نوجوان تهور منش بود)(۲) کارزار نموده مردانه نقد هستي باخت - امیر الامرا با پادشاه قصد دکن کرد - و قطب الملک با چندی از امرا نوزدهم ذي القعده(۳) از چهار کروهی اکبرآباد فتح پور زیه رخصت دار الخلافة دهلي شد - و هنوز نرسیده بود که هفتم ذي حجه

(۲) نسخهٔ [ج] نائب صوبه‌دار - (۳) نسخهٔ [ج] ذیقعده ٥

خبر کشته شدن امیرالامرا طاقت ربا گشت - قطب الملک برادر مغیر اعیانی خود سید نجم الدین علي خان را (که بحراست دهلي قیام داشت) نوشت که یکی از شاهزادها را بر آورده بر تخت نشاند - پانزدهم ذي الحجه سنة (۱۱۳۲) اثنین و ثلثین و مائة و الف سلطان ابراهیم بن رفیع الشان بن شاه عالم را بر تخت دهلي اجلاس دادند - بتفاوت دو روز قطب الملک نیز رسید - و باستمالت امرای قدیم و جدید پرداخت - و فوج علی العموم نگاهداشت - و آنچه در ایام وزارت اندوخته بود از نقد و جنس (که احصای آن جز علم الهي مقدور کسی نیست) همه را صرف سپاه و یاران و دوستان کرد - و گفت اگر زنده ایم باز بهم مي رسانیم - و اگر خواهش حق نوعی دیگر است چرا در دست غیر افتد - هفدهم ماه مذکور بعزم مقابله از دار الخلافة بر آمده سیزدهم محرم سنة (۱۱۳۳) ثلث و ثلثین و مائة و الف بموضع حسن پور رسید - چهاردهم جنگ واقع شد - توپخانهٔ محمد شاهي باهتمام حیدر قلي خان میر آتش بهم درکار بود - مردم بارهه سینه را سپر ساخته در مقابل توپخانه مکرر حملها نمودند - از برگشتگی ایام فائده نه بخشید - چون شب شد از بارش گولهای توپ وزنبورک و شتر نال (که آنی فرصت نمیداد) فوج قطب الملک پراگنده گشت - و تا دمیدن صبح

معدودے همراه قطب الملک ماندند - همین که آفتاب از دریچهٔ مشرق سر برآورد فوج محمد شاهي یورش کرد - و جنگے صعب واقع گشت - بسیارے از سادات بعمل شدند - و سید نجم الدین علي خان زخمهای کاري برداشت - قطب الملک خود را از فیل انداخت (۲) - زخم تیر بر پیشاني و زخم شمشیر بر دست رسید - حیدر قلي خان با جمعی بر سر وقت قطب الملک رسیده او را بر فیل خود گرفت - و نزد پادشاه آورد - پادشاه جان بخشي نموده حوالهٔ حیدر قلي خان فرمود - قطب الملک در قید پادشاهي روزے بشب و شبی بروز سیاه مي آورد - آخر مسمومش کردند - اول مرتبه خدمتکار او زهرمهره را سائیده خوراند (۳) - باستفراغ بسیار سمیت دفع شد - روز دوم باز خواجه سرای پادشاهي حب زهر هلاهل آورد - قطب الملک تجدید وضو کرده مستقبل قبله نشست - و گفت الٰهي تو میداني که این شی حرام را باختیار خود نمي خورم - همین که از حلق فرو رفت حالت متغیر گشت (۴) - و جان بجهان آفرین سپرد (۵) - و این واقعه سلخ ذي الحجه سنهٔ (۱۱۳۵) خمس و ثلاثین و مائة و الف واقع شد - قبرش در شاه جهان آباد زیارتگاه

---

(۲) نسخهٔ [ب] انداخته - (۳) نسخهٔ [ب] خورانید - (۴) نسخهٔ [ب] بجان آفرین - (۵) نسخهٔ [ج] سنه (۱۱۵۳) هزار و یکصد و پنجاه و سه هجري ٭

خلائق است - از آثار اوست نهر پت پرگنه واقع شاه جهان آباد (که از بے آبي حکم کربلا داشت) قطب الملک در سنه (۱۱۲۷) سبع و عشرين و مائة و الف نهرے از اصل نهر شاه جهاني بريده آورد - و آن خطه را بوفور آب احيا نمود - علامهٔ مرحوم مير عبدالجليل بلگرامي گويد *

• قطعه •

• بحر جود و فيض قطب الملک عبد الله خان *
• نهــر خيرے کرد جاري آن وزير محتشم *
• بهــر آن عبدالجليــل واسطي تاريخ گفت *
• نهــر قطب الملک مد بحــر احسان و کرم *

و نيز علامهٔ مرحوم در مثنويئ بمدح او مي پردازد

• بيت *

• ارسطــو فطرتے کآصف نشان است •
• يمين الدولــه عبدالله خان است •
• بديوان چون نشيند نو بهار است •
• بميدان چون در آيد ذوالفقار است *

قادر داد خان بهادر

• شيخ نورالله نام پور قادر داد خان بن رشيد خان انصاري شاه جهاني ست (که احوالش علىحده نوکريز خامهٔ وقائع نگار گشته) - نامبرده در عهد خلد مکان بمنصب چار صدي و قلعداري

یکی از قلاع دکن سرفرازي داشت - و در عهد خلد منزل از اصل و اضافه بمنصب یکهزاري و خطاب پدر خود نامور گشته بفوجداری جامود صوبهٔ خاندیس امتیاز اندوخت - و در وقت محمد فرخ سیر (چون نظام‌الملک آصف جاه صوبه‌دار دکن مقرر شده) وارد آن الکه گردید - او (که از جانب والدهٔ آن امیر قرابت قریبه داشت) بملاقات آمده مرافقت گزید - و در جنگ سید دلاور علي خان و عالم علي خان ترددات نمایان بظهور رسانیده از اصل و اضافه بمنصب سه هزاری دو هزار سوار و خطاب بهادر و عطای علم و نقاره کوس شادماني بر نواخت - و در مصاف مبارز خان سرکردگی فوج هراول تعلق باو داشت - پس از انصرام جنگ (که نسیم فتح بر رایات آصف جاهي وزید) او از اصل و اضافه بمنصب پنجهزاری چهار هزار سوار درجهٔ بلندرتبگي پیمود - پس ازان بدغا بر دست نوکرے مقتول گردید - چون لاولد بود آصف جاه قصبهٔ جالني کانون صوبهٔ خجسته بنیاد و موضع انباره صوبهٔ خاندیس منجمله محال اقطاعش بطریق انعام بنام متعلقان او مقرر ساخت - تا حالت تحریر هم پارهٔ ازان بتصرف آنها ست *

قطب‌الدوله محمد انور خان بهادر

از نبیره هاي شاه عیسی جندالله است (که مرید شاه لشکر

(۲) نسخهٔ [ب] جالني گادرن ه

محمد عارف بود - و درون بلدهٔ برهانپور مقبره (۲) دارد) و شاه لشکر محمد دست ارادت بشاه محمد غوث گوالیاري داده - و بیرون بلدهٔ مزبور مرقد دارد - موصی الیه ابتدا منظور نظر شاه نور الله درویش (که قطب الملک و حسین علي خان را باوی اخلاص و اتحاد متحقق بود) گردید - و بسفارش درویش مزبور سادات مذکور دستگیري نموده در عهد محمد فرخ سیر پادشاه بنوکری پادشاهي (۲) رسانیدند - او بمنصب شایسته و خطاب خاني سربلند گردید - در ایامی (که عالم علي خان به نیابت اورنگ آباد قیام داشت) او به بخشیگری دکن و بنایب صوبه داری (۳) برهانپور مي پرداخت - پسر خاله‌اش محمد انورالله خان (که دیوان آنصوبه بود) از جانب او حراست بلدهٔ مزبور نیز سرانجام مي‌کرد *

چون خبر عبور نظام الملک فتح جنگ بهادر از نربدا بر زبانها افتاد عالم علي خان او را باتفاق سنکرا ملهار نامي برهمنی برای خبرداری برهانپو فرستاد - او پس از وصول بهادر مزبور بنواحی بلدهٔ مزبور بر آمده ملاقات نمود - ازان بعد بهمراهی بهادر مسطور مي‌گذرانید - در عمل ناصر جنگ شهید به بخشیگری دکن سرمایهٔ عزت اندوخت - و در عمل صلابت

(۲) نسخهٔ [ب] - مقبرهٔ اوست - (۳) نسخهٔ [ب] پادشاه - (۴) نسخهٔ [ج] و نیابت صوبه‌داری برهانپور *

جنگ بخطاب قطب‌الدوله باذن رتبه گردید - پستر در بلدهٔ مزبور مطابق سنه (۱۱۷۱) یکهزار و یکصد و هفتاد و یک هجری بعالم اخروي شتافت - خلیق بود و بعبادات یومیه موظف - اما در زمانه سازي یکتائي داشت - ازو اولاد نمانده - خاله زاده اش محمد انورالله خان مدتي بدیوانيِ نواب آصف جاه مي پرداخت - خالي از راستي نبود - و بوضع تدین شهرت گرفته - از دیگر برادرانش اولاد باقیست ●

---

* حرف الکاف *

کمال خان ککهر

پهر سلطان سارنگ است. (که برادر خرد سلطان آدم بود) - ککهران را طوایف بسیار است - در مابین بهت و سنده در شعاب جبال و اطلال و اغوار توطن دارند - در زمان سلطان زین الدین کشمیري ملک کد نامي از امرای غزنین (که بحاکم کابل نسبتی داشت) آمده بزور این جا را از تصرف کشمیریان گرفت - و از کنار نیلاب تا دامن کوه سوالک و حد کشمیر تمام این عرصه بمرور ایام در حیز تصرف در آورد - اگرچه فرق دیگر مانند کهتر و جانوتهه (۲) و ایوان و چترنیه (۳) و بهوکیان و جهیه و باریه (۴) و میکرال نیز متوطن درین ناحیه اند اما مطیع و منقاد ککهران بوده اند - چون ملک کد در گذشت پسرش ملک کلان جانشین شد - و پس ازو نبیر (۵) نام پسر او بکلانی الوس خود یافت - و بعد ازو

(۲) نسخهٔ [ب - ج] جانونهه - (۳) نسخهٔ [ج] جهترنیه - (۴) نسخهٔ [ج] بادیه - (۵) نسخهٔ [ج] پیرا -

تتار ناظم قبيلهٔ خود گرديد - و در زمان تسخير هندوستان در ملازمت فردوس مكاني خدمات شايسته بتقديم رسانيد - على الخصوص در جنگ رانا سانكا (۲) جانفشانيها نمود - او را دو پسر بود - سلطان سارنگ و سلطان آدم - رياست به نخستين باز گرديد - او را با شير شاه و سليم شاه منازعت عظيم رو داد - نبردهاي مردانه كرد - و افغانان بسيار را به بندي گرفته بفروخت آورد - شير شاه باراده تنبيه اين قوم قلعهٔ روهتاس را متصل ولايت اين طائفه اساس نهاد - و آخر بمقتضاي سرنوشت آسماني او را بدست آورده بقتل رسانيد - و پسرش كمال خان را بقلعهٔ گواليار محبوس ساخت - و با وجود چنين فترت ملك اينها را بدست نتوانست آورد - حكومت الوس گكهران بسلطان آدم برادر سلطان سارنگ رسيد - سليم شاه نيز در گرفتن اين ملك سعيهاي بليغ نمود - سودمند نيامد *

گويند نوبتي سليم شاه زندانيان قلعهٔ گواليار را حكم سياست عام كرد - كه زندانخانه را كاواك كرده (۳) و پر از داروي تفنگ ساخته (۴) آتش زدند - قوت آتش و باروت زور آورده خانه را از جاي كنده با زندانيان بهوا برد - جزو جزو عضو عضو آنها را پراگنده ساخت - كمال خان درانميان بود - قادر پر كمال او را ازين

(۲) در [بعضي نسخه] رانا سانگا - (۳) نسخهٔ [ج] كرده - (۴) نسخهٔ [ب] كه زندان خانه را *

آسیب محفوظ داشت - و در گوشهٔ خانهٔ (که او بود) دودے
ازان آتش نرسید - و چون سلیم شاه برین حراست ایزدي
آگاه شد عهد گرفته او را رهائي داد. کمال خان بوطن رفت -
و چون عم او سلطان آدم استیلای مطلق یافته بود با برادر
خود سعید خان روزگارے بناکامي مي گذرانید - و متابعتے
بنفاق میکرد - در سر آغاز جلوس عرش آشیاني در منزل
جالندهر بوسیلهٔ دولت خواهيء قدیم آمده ملازمت دریافت -
و در جرگهٔ امرا منسلک گشت - و در جنگ هیمو و مانکوت
خدمات شایسته نموده مشمول عواطف سلطاني گردید - و در
سال سیوم بتنبیه افغانان میانه (که در حدود سرونج مضاف
صوبهٔ مالوه سر بفساد و فتنه برداشته آهنگ آشوب و شورش
داشتند) تعین شد - او بجمعیت لائق بر سر آنها رفته نبرد
مرد آزما نمود - و مظفر و منصور برگشت - عرش آشیاني
قصبهٔ کره و فتح پور هنسوه و بعضے محال دیگر بجاگیر او
مکرمت فرمود - و در سال ششم هنگام محاربهٔ پسر مبارز
خان عدلي (که او را افغانان بعدي برداشته بودند) کمال
خان جمعیت شایسته برده با خان زمان شیباني شریک خدمت
شد - و دران جنگ مردآزما ازو کارنامها بظهور آمد - عرش آشیاني
از استماع رادمردي و فدویت او فرمود - که کمال خان خدمت

(۲) نسخهٔ [ا - ب] دادہ - (۳) نسخهٔ [ب] و در منزل جنگ *

خود بجا آورد - اکنون وقت عاطفت ماست - بهر مطلبی (که داشته باشد) کامیاب خواهد شد - چون بحضور رسید در سال هشتم سنه (۹۷۰) نهصد و هفتاد هجري بوسائل باریابان خلافت معروض داشت که بمقتضای حب وطن امید ولایت پدر خود دارم - تا قضیهٔ ناکامي مرا درپیش آمد ملک موروثي عم من متصرف است - عرش آشیاني بخان کلان و دیگر امرای پنجاب برنوشت که ولایت گکهران (آنچه سلطان سارنگ در تصرف خود داشته - و اکنون سلطان آدم دارد) دو بخش ساخته یکی باو مسلم دارند - و بر دیگرے کمال خان متصرف گردد - و اگر سلطان آدم ازین حکم وا ایستد سزای نافرماني در کنارش نهند - چون گزارش این حکم به سلطان آدم نمودند او و پسرش لشکري نام (که راتق و فاتق مهمات پدر بود) سر از اطاعت پیچیدند - افواج پنجاب با کمال خان بولایت گکهران در آمده در حوالیٔ قصبهٔ هیلان (۲) جنگ عظیم در پیوست - و قتالی سخت دست داد - سلطان آدم دست گیر شد - و لشکري پسرش گریخته بکوهستان کشمیر رفت - او را نیز اسیر ساخته آوردند - و تمامیٔ ولایت گکهران (که بتسخیر هیچ یکی از فرمانروایان هندوستان نیامده بود) مسخر نموده کمال خان را باستقلال

---

(۲) نسخهٔ [ب] بهیلان *

متمکن ساخته سلطان آدم و پسرش را باو سپردند - کمال خان لشکري را رهگرای فنا ساخت - و سلطان آدم را مقید نگاه مي‌داشت - تا حیات طبیعي (۲) سپري کرد *

در طبقات اکبري آورده که کمال خان در سلک امرای پنجهزاري انتظام داشته - و بشیوهٔ مرضیهٔ شجاعت و پردلي و بصفت ستودهٔ سخاوت و کرم گستري ممتاز ابنای (۳) روزگار بود - و گفته که در سنه (۹۷۰) نهصد و هفتاد پیمانهٔ هستی او لبریز گردید - و این همان سال کامیابی اوست (۴) - والله اعلم *

کاکر علي خان

از یکه های همایون پادشاه است - سالے (که جنت آشیاني بگشایش هندوستان رایت عزیمت افراشت) او در رکاب پادشاهي وارد هندوستان گردیده - در عهد عرش (۵) آشیاني بمنصب دو هزاري رسیده - سال یازدهم (چون مهدي قاسم خان تعلقه دار گدهه (۶) بے اجازت پادشاهي عازم حجاز گردید) عرش آشیاني او را با جمعے دیگر بآن حدود تعین فرمود - و در جنگ ابراهیم حسین میرزا (که متصل قصبهٔ سرنال از مضافات صوبهٔ احمد آباد واقع شد) از ملتزمان

---

(۲) نسخهٔ [ب] طبعي - (۳) نسخهٔ [ج] بصنعت - (۴) نسخهٔ [ج] و الله اعلم بالصواب - (۵) نسخهٔ [ب] فردوس آشیاني - (۶) نسخهٔ [ب] گدهي *

رکاب پادشاهي بود - پستر همراه منعم بیگ خان خانان بمهم شرقي دیار تعین یافته - در ایامے (که فوج پادشاهي بمحاصرۂ پتنه اشتغال داشت) روزے باتفاق پسر خود بر سر غنیم تاخته کارنامۂ رستمي بظهور رسانید - و کار جمعے بشمشیر جلادت تمام ساخته مطابق سنه (۹۸۰) نهصد و هشتاد هجري خود نیز پیمانۂ هستي لبریز گردانید *

کنور جگت سنگهه

پسر کلان و خلف الصدق راجه مانسنگهه کچهواهه است در عهد عرش‌آشیاني بهري و سرکردگي ناموري داشت - و گزین خدمات بجا آورد - و در سال چهل و دوم بکومک میرزا جعفر آصف خان (که بمالش راجه باسو زمیندار مؤ و پتهان مامور بود - و از ناسازي امرا کار پیش نمیرفت) تعین شد - و نیکو پرستاریها بتقدیم رسانید - و در سال چهل و چهارم سنه (۱۰۰۸) هزار و هشت هجري رایات پادشاهي بعزیمت دکن جانب مالوه بر افراخته شد - و شاهزاده سلطان سلیم باستیصال رانا امر سنگهه رخصت یافت - راجه مانسنگهه (که از نظم و نسق بنگاله خاطر وا پرداخته بحضور دولت بار اندوخته بود) بهمراهي شاهزاده تعین گشت - و پاسباني آن مملکت وسیع بنیابت پدر بنام جگت سنگهه قرار گرفته دستوري یافت - هنوز نزد دارالخلافۂ آگره در تهیۂ سامان راه

بود که بافراط می گساري در عین شباب ناگهاني واپسین خواب در ربود - و الوس کچهواهه را بدراز ناي غم انداخت - عرش آشیاني از خسرواني نوازش مها سنگهه پور خرد سال او را بر نواخته بجایش فرستاد - و چمن زار امید جهانے شاداب گردید - فتنه سگالان آشفته راي آندیار و برخے افغانان (که پیوسته پرستاري نمودندے) ازان خرد سال حسابے بر نگرفته سر بشورش بر داشتند - مها سنگه از ناتجربگي چارهٔ آن آسان برشمرده بآهنگ آویزش برآمد - در قصبهٔ بهدرک سال چهل و پنجم هنگامهٔ نبرد گرمي پذیرفت - و چشم زخمے بفوج پادشاهي رسید - اهل خلاف برخے جاها برگرفتند - راجه مانسنگه از شاهزاده جدائي گزیده به بنگاله گام سرعت برگرفت - و در تلافیِ آن شکست کارنامها برساخت - مها سنگهه در سر آغاز شباب بطریقهٔ شنیعهٔ پدر شیفتهٔ شراب خان ومان خراب گشت - و جان شیرین بدان تلخ آبهٔ جگرسوز در باخت ٭

کشن سنگهه راتهور (۲)

برادر علاتي راجه سورج سنگهه مشهور و برادر اعیاني والدهٔ قدسیهٔ فردوس آشیاني ست - بیمن این گرامي نسبت در عهد جنت مکاني بمدارج قرب و دولت مرتقي گشت - و

---

(۲) نسخهٔ [ج] راتهور ٭

با برادر کلان (که از اعیان سلطنت و سردار با سامان و جمعیت
(۲)
بود) بنفاق و کینه مي گذرانید - اتفاقاً گوبند داس بهاتي
(که وکیل مطلق و مدار دولت راجه سورج سنگهه بود)
گوپال داس برادرزادهٔ راجه را بجهت نزاعی بقتل آورد -
چون راجه او را بسیار مي خواست به باز خواست خون
نپرداخت - کشن سنگهه مذکور ازین اغماض بر آشفته بانتقام
برادر زاده در کمین فرصت نشست - و انتهاز قابو مي جست -
در سال دهم جهانگیري سنه (۱۰۲۴) هزار و بیست و چهار
هجري (که سواد دار الخیر اجمیر معسکر پادشاهي بود)
دران روز (که جنت مکاني بسیر تالاب پهکر نهضت فرمود)
کشن سنگهه پیش از صبح بعزم قصاص سوار شده در فضائی
(که راجه سورج سنگهه فرود آمده بود) رسید - و برخی
مردم آزموده‌کار دلاور خود را پیاده ساخته بر سر خانهٔ گوبند
(۳)
داس فرستاد - آنها جمعی را (که برسم حراست و حفاظت
اطراف خانه اش بودند) بشمشیر گرفتند - درین زد و خورد
و شور شغب گوبند داس بیدار شده بی سابقهٔ خبر
از یکطرف خانه بر آمد - تا بر کیفیت حال آگهي یابد -
مردم کشن سنگهه (که بجست وجوی او سراسیمه بودند) همین
که دیدند بقتلش پرداختند - کشن سنگهه (چون هنوز

(۲) نسخهٔ [ا] بهاني - (۳) نسخهٔ [ا - ب] محافظت *

ازین ماجرا آگهي نداشت) بشدت خشم و اضطراب خود نیز پیاده شده درون حویلي در آمد (۲) - هر چند مردم مانع آمدند ملتفت نشد - درین وقت راجه سورج سنگهه نیز بیدار شده شمشیر در دست از خانه بر آمد - و مردم خود را بمدافعه برگماشت - دران هجوم کشن سنگهه با لختی همرهان کشته شد - و بقیة السیف خود را باسبان رسانیده برآمدند - مردم راجه دنبال گرفتند - پیش جهروکهٔ پادشاهي هنگامهٔ سر ربائي و جان ستاني گرمي پذیرفت - شمشیرهای آبدار بفرق هرکه مي‌نشست تا کمر مي رسید و تیغهای فولاد هندي نژاد بکمر هرکه مي‌خورد دو حصهٔ عدل مي ساخت - شصت و هشت راجپوت از طرفین دران معرکهٔ مرد آزما چهرهٔ مردانگي را بگلگونهٔ جانفشاني برآراستند - گویند ازان روز شمشیر سروهي اعتبار بهم رسانید - و مردم دیگر نیز خواهش نمودند - جنت مکاني بعد ازین سانحه منصبش را به پسران تقسیم نموده کشن گڈه وطن او را بآنها بحال داشت *

کاکر خان عرف خان جهان کاکر

از والا شاهیان فردوس آشیاني ست - پس ازان (که تخت سلطنت بوجود فایض الجود آن پادشاه رونق تازه پذیرفت) او بمنصب هزاری چهار صد سوار و انعام شش

---

(۲) نسخهٔ [ب] در آمده *

هزار روپیه مالامال نشاط گشت - و سال سیوم هنگامی (که الکهٔ (۲)
دکن مخیم سرادق پادشاهي بود) در افواج متعینه جهت
تنبیه خانجهان لودي و تخریب تعلقهٔ نظام الملک دکني
بهمراهی راجه گج سنگهه اختصاص یافت - سال هشتم با سید (۳)
خان جهان بارهه برای مالش جهجار سنگهه بندیله تعین
شد - سال دهم باضافهٔ پانصدی شش صد سوار ارج ترقي
پیمود - سال سیزدهم از اصل و اضافه بمنصب دو هزاری
هزار سوار و خطاب کاکر خان عز ناموري اندوخت - بعد
تعینات قلعهٔ قندهار گردید - مدتها درانجا ماند - (چون
سال بیست و دوم شاه ایران آمده قلعه را بزور بر گرفت) او
باتفاق خواص خان قلعهدار آنجا رفته شاه را دید - و رخصت
هندوستان حاصل نموده برگردید - همراه سلطان اورنگ زیب
بهادر (که نوبت دوم بیساق آنجا نامزد شده بود) تعینات
گشت - و سال بیست و ششم برکاب سلطان دارا شکوه بدان (۴)
مهم شتافت - پس ازان احوالش بنظر نرسیده *

کار طلب خان

اصلش از قوم مرهته است - بسونت راو نام داشت - در عهد
جنت مکاني در سلک ملازمان پادشاهي و تعیناتیان دکن

---

(۲) نسخهٔ [ب] متعینهٔ پادشاهي　(۳) نسخهٔ [ب] ججهار سنگهه -
(۴) نسخهٔ [ا] نرسیده *

انتظام یافته - و بمنصب دو هزاري هزار سوار فائز گردیده - پس
ازان (که بربقهٔ اسلام در آمد) بخطاب کار طلب خان مخاطب
گشت - و سال سیوم جلوس فردوس آشیاني هنگامی (که حدود
دکن مطرح الویهٔ فیروزي اثر بود) از اصل و اضافه بمنصب
سه هزاري دو هزار سوار امتیاز اندوخت - سال نهم (که
پادشاه بار دوم بدکن رسیده افواج به تنبیه ساهو بهونسله
و پامال ساختن ملک متعلقهٔ عادل خان تعین فرمود) او
بهمراهي خان زمان اختصاص گرفت - پس ازان همواره
با ناظمان دکن بوده - سال سي ام در رکاب پادشاهزاده
محمد اورنگ زیب بهادر بر سر تطب الملک شتافت - و
پس از انفصال مقدمهٔ او همراه کیسر سنگهه (۲) زمیندار دیوگده
جهت تحصیل زرے (که ذمهٔ (۳) موميالیه قرار یافته بود)
از پادشاه زاده مرخص گردید - و پس ازان (که کارفرمایان
قضا توطیهٔ دیگر بر انگیختند و پادشاه زاده بتقریب عیادت
پدر والاقدر از دکن عازم هندوستان گردید) او را مستمال
ساخته همراه گرفت - و در محاربه با مهاراجه جسونت سنگهه
و مقابلهٔ دارا شکوه ملتزم رکاب بود - در ایام موعود روزگار
زندگیش بسر آمد *

---

(۲) نسخهٔ [ب] کیسل سنگهه - (۳) نسخهٔ [ا] تحصل *

کنج علي خان عبد الله بيگ

پسر کلان علي مردان خان اميرالامراست - سال بيست و ششم جلوس فردوس آشياني به منصب هزاري پانصد سوار و سال بيست و هشتم باضافهٔ پانصدي ذات و سال بيست و نهم باضافهٔ يکصد سوار کام دل برگرفت - سال سي ام از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي هشت صد سوار طبل شادماني برنواخت - و (چون سال سي و يکم پدرش بعالم بقا خراميد) از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدي هزار و پانصد سوار مرتقي گشته گرد ملال از چهرهٔ تألم زده برافشاند - بعدتر همراه سليمان شکوه برسر محمد شجاع تعين شده - (چون زمانهٔ نيرنگ‌کار رنگ ديگر ريخت - و فلک شعبده‌باز نقش عالمگيري بر روی کار آورد) او خود را ببارگاه سلطنت رسانيده بحصول ملازمت پرداخت - و سال اول بعطای نقاره کوس شادماني زده همراه خليل‌الله خان بتعاقب دارا شکوه مامور گرديد - بعدتر بخطاب کنج علي خان مخاطب گشته در جنگ شجاع و نبرد دوم دارا شکوه همراه بود - سال نهم از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري دو هزار سوار سرفراز گشته در سلک کومکيان دار الملک کابل انتظام يافت - و در جنگ افاغنهٔ خيبر شريک ترده مبارزان گرديده - بعدتر حالات او بنظر نرسيده *

کیرت سنگهه

پسر دوم میرزا راجه جی سنگهه - (چون میوان (٢) فساد پیشهٔ کاما پهاری و کهوه مجاهد مابین مستقرالخلافهٔ اکبرآباد و دارالخلافهٔ شاهجهان‌آباد خار راه گشته مترددین و سکان آن نواحی را ایذا و آزار می رسانیدند - و پرگنات از دست انداز ایشان رو بویرانی نهاد - و تیولداران آن محال ازین رهگذر خسارت می کشیدند) در آخر سال بیست و سیوم شاه جهانی از پیشگاه خلافت و جهان بانی کیرت سنگهه بمنصب هشتصدی هشت صد سوار سرافرازی یافته محال مذکور بطریق وطن در تیولش مرحمت گردید - و بمیرزا راجه حکم شد که آن گروه واجب الدفع لازم‌الاستیصال را از بیخ و بن برکنده در قلع و قمع آنها دقیقهٔ نامرعی نگذارد - و آن سر زمین را از خار و خس مفسدان تبه‌کار به پیراید - و بجای ایشان مردم خود را آورده آباد سازد - راجه بوطن شتافته با چهار هزار سوار و شش هزار تفنگچی و تیر دار بمحال مذکور آمده بقطع جنگل پرداخت - و بسیارے از فتنه پژوهان را علف تیغ گردانید - و گروهے را ماسور ساخت - و فراوان مواشی بدست آورد - و بقیة‌السیف را مستاصل نمود - هزار سوار از منصب راجه دو اسپه سه اسپه گشته پرگنهٔ حال کلیان (که

---

(٢) نسخهٔ [ج] میواتیان *

جمعش هشتاد لک دام است) در طلب این اضافه مرحمت شد - و کیرت سنگهه هم باضافهٔ منصب و فوجداری میوات سر بر افراخت *

و (چون سرو فطرتش برستهٔ جویبار میرزا راجه بود - و نهال شعورش تربیت یافتهٔ بوستان سرای دانش آن بلند فکرت) در کمتر زمانے معاملهٔ فهمي و کاردانی خود را خاطرنشین بادشاه ساخت - و در سال بیست و هشتم هنگامے (که الویهٔ جهانباني بجانب دار الخیر اجمیر باهتزاز آمد) او را از سابق و لاحق بمنصب هزاری نهصد سوار ممتاز نموده بحراست شهر دار الخلافة رخصت فرمود - و [چون آخر سال سیوم عمارات فیض آباد معروف به مخلص پور از مضافات پرگنهٔ مظفر آباد سرکار سهارن پور (۲) بر کنار دریای جون متصل کوه دامان شمالي (که بکوه سرمور نزدیک است) قریب باختتام رسید - و نهضت پادشاهي بسیر آن مکان دل نشین (که از دار الخلافة چهل و هفت کروه جریبي سمت) اتفاق افتاد] (۳) کیرت سنگهه بحفاظت بیرون شاهجهان آباد دستوری یافت - و (چون پدرش از مرافقت سلیمان شکوه جدائي اختیار نموده عازم آستان عالمگیري گردید) کیرت سنگهه (که بعد از جنگ دارشکوه بوطن رفته بود) بپدر ملحق شده همراه

(۲) نسخهٔ [ج] سارنگ پور - (۳) نسخهٔ [ب] افتاده *

او استسعاد ملازمت نمود - و بعطای علم مشمول نوازش گشت - و بجهت تنبیه مفسدان میوات مرخص گردید - و چندے بفوجداری نواح دارالخلافة پرداخت - پستر بهمراهی پدر در تسخیر ولایت سیوا تودهای نمایان نمود - و با سه هزار کس روبروی قلعهٔ بورندهر (۲) ملچار بوساخت *

(چون سیوا رهگرای اطاعت و انقیاد گردید و جمیع عمدهای آن جیش بالطاف پادشاهانه کامیاب گشتند) کیرت سنگهه بمنصب دو هزار و پانصدی دو هزار سوار سربلندی یافت - بعد ازان (چون میرزا راجه بتاخت ولایت بیجاپور لوای عزیمت برافراخت و فوج التمش را بشهامت کیرت سنگهه انتظام بخشید) او دران معارک هیجا با مبارزان عساکر بیجاپور نبردهای مردآزما نمود - و (چون میرزا راجه در برهانپور باجل طبیعي (۳) در گذشت) او دولت اندوز حضور گشته بعنایت نقاره و از اصل و اضافه بمنصب سه هزاری دو هزار و پانصد سوار پایهٔ اعتبار برتر افراخت - و باز کومکی دکن گشته مدتے دران ولایت بسر برد - در سال شانزدهم (۴) سنه (۱۰۸۴) یکهزار و هشتاد و چهار هجري بنهان خانهٔ نیستي فرو رفت *

---

(۲) نسخهٔ [ج] بورندهر - (۳) نسخهٔ [ب] طبعي - (۴) نسخهٔ [ب] و در سال *

کامگار خان

پسر دوم جعفر خان است - در ابتدای سلطنت خلدمکان بمنصب در خور سربلندي یافته - سال هفتم از اصل و اضافه بمنصب هزاري دو صد سوار و خطاب خاني کامیاب گشته - سال دهم از تغیر لطف‌الله خان بخدمت بخشیگري احدیان اعتبار بر گرفت - سال دوازدهم بداروغگي جواهر بازار تفاخر جست - سال نوزدهم بوجهي از منصب برطرف گشت - سال بیست و یکم مورد عاطفت گشته از تغیر رحمت خان بخدمت بیوتاتي مباهات اندوخت - سال بیست و دوم (که پادشاه از دار الخلافة عزیمت اجمیر فرمود) او بقلعه داري دارالخلافة مامور شد - سال بیست و چهارم از تغیر اشرف خان واقعه خواني و سال بیست و پنجم از انتقال عبد الرحیم خان بخشي سیوم و سال بیست و هفتم بعزل مغل خان آخته بیگي و سال بیست و هشتم داروغگي جلو و سال سي ام عوض بهره مند خان داروغهٔ غسل خانه و آخر همین سال پس از انتقال محمد علي خان خانسامان شد - پستر از تعلقهٔ مذکور معزول شده سال سي و سیوم با جماعهٔ مامور گردید که مردم محل محمد معظم را بشاه جهان آباد برساند - سال چهل و سیوم از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري رایت بلند پایي افراخت - چندے قلعه داري اکبر آباد

هم داشت - سادہ لوحیهای او زبان زد است - و با بےکمالي نظر بعلو خاندان بسیار بر خود مي پيچيد - و سر بهيچ كس فرو نمي آورد *

گويند روزے پادشاه پيغامے بامير خان تهتهٔ فرمود كه بكامگار خان برساند - او مصحوب معتمدے ازين ماجرا خان مذكور را مطلع ساخته استدعاے آمدنش بخانهٔ خود كرد - خان مذكور بدر تجاهل زده پرسيد كه كدام امير خان - امير خان خود بني عم ما بود - واسطه گفت كه امير خان عبدالكريم تهتهٔ - گفت يعني عبدالكريم فراش - بگوئيد كه ما بخانهٔ فراشان نمي آئيم - و باين حرف تلميح بدان كرد كه مير عبد الكريم مدتے داروغگي جا نماز خانهٔ پادشاهي داشت - چون امير خان اين نقل پيش پادشاه كرد فرمود كه آخر پسر جعفر خانست در خانه نبايستي طلبداشت - قطعهٔ نعمت خان عالي كه بيت اولش اينست * بيت *

* كتخدا شد بار ديگر خان عالي منزلت *
* با كمال عزو تمكين و وقار و زيب و زين *

در حق اوست *



حرف اللام

لشکر خان

محمد حسین نام خراساني در عهد عرش‌آشیاني بمنصب دو هزاري و خدمت والای میر بخشیگري و میرعرضي اختصاص داشت - در سال یازدهم بسعایت مظفر خان تربتي معزول گردید - و در سال شانزدهم از بے خردي و دولت نخوتي روز روشن مست شراب بدربار آمده عربده ناکي نمود - چون بعرض پادشاهي رسید با وصف عمدگي و تفویض مناصب عظیم‌الشان او را بدم اسپ بسته گردانیدند - و چندے محبوس داشته وا گذاشتند - و در تسخیر بهار و بنگاله بهمراهی (۲) خان خانان منعم خان تعین بود - در جنگ داؤد کرانی (۳) (که دعوی وراثت آن مملکت مي نمود) در فوج قول برفاقت سپه‌سالار پای ثبات افشرده زخمهای عنیف برداشت - اگرچه زخمها به شد لیکن از بے پروائي و سهل انگاري

(۲) نسخهٔ [ا - ب] خان خانان منعم تعین بود (۳) نسخهٔ [ج] کرراني *

ایام نقاهت در نهصد و هشتاد و دو در بنگاله قالب تهي کرد - صاحب جمعیت بود - هزار سوار نوکر خود داشت *

(۲)
اگرچه این افراط تعذیب (که از جانب پادشاه در بارهٔ او سر زد) بظاهر استیلای قوت غضبي ظاهر مي‌کند - چه در عرف و عادت سلاطین دانش‌آئین (که سیاست و تهدید را ناگزیر انتظام نشأه ظاهر دانند) تعزیر بشخص بر مي گیرد - یکے را بزهر چشم و چین پیشاني و دیگرے را بدرشتي و سخت زباني بعضے را سیلي و مشت کوب و برخے را بکره و چوب سزا دهند - خوش گفت کسے که گفت * رباعي *

* تادیبي اگر ضرورت افتد بهوس *
(۳)
* یکدست خطا ست گوشمال همه کس *
* ای مطرب قانون بساط انصاف *
* دف را بطپانچه کوب ونی را بنفس *

اما نظر بر شخصیت این مرد جاه پرست بموقع واقع شد - که با وصف این همه عمدگي متحمل چندین خواري و خفت گشته از رذالت نفس و دناءت همت دست از نوکري و ملازم پیشگي بر نداشت - و الا بسا کم رتبگان که بکجي ابرو و حرف پهلو دار جان بپاس آبرو سپرده اند - و عزت و نیکنامیء جاوید اندوخته *

(۲) نسخهٔ [ج] این اسراز تعذیب - (۳) نسخهٔ [بد] هرکس ٭

تنبيـــه

چون شخصيت هر كس قطع نظر ازان شخص بمفهوم غير مختلف است احكام شرعي (كه اشمل و انفع وارد شده) بشخص برنمي‌گردد بل بر فعل مترتب است - و بقدر آن مزد و اخذ قرار يافته * ع *

* هر عمل اجرے و هر كرده جزائے دارد *

لشكرخان ابوالحسن مشهدي

ابتدا ديوان شاهزاده سلطان مراد بود - پس از فوتش از دكن آمده در خدمت شاهزاده سلطان سليم بندگي اندوخت و حسن پرستاري را سرماية دولت ساخت - بعد فرمانروائي بخطاب لشكر خاني و منصب عمده سر بر افراخت - و مدتے بديواني و بخشيگري صوبهٔ كابل مي پرداخت - چون خان دوران ناظم آنجا نرد مخالفت مي باخت طلب حضور شد - و پس ازان به تنبيه افغانانے (كه سنگ راه مترددين هندوستان و كابل بودند) مامور گشت - و مهما امكن در زدن و بستن رهزنان و قطاع الطريق سعي بليغ بكار برد - تا بروجه نيك امن طريق (٢) صورت گرفت - و در سال چهاردهم (كه اول مرتبه سير گلگشت كشمير منظور جنت مكاني گرديد) او را بعنايت علم و نقاره مفتخر ساخته بحراست دار الخلافهٔ

---

(٢) نسخهٔ [ج] امن بطريق ٥

آگره گذاشتند - و (چون افواج پادشاهي بهمراهي شاهزاده پرویز بسپه سالاري مهابت خان در تعاقب شاهزاده شاهجهان تعین شد) لشکرخان نیز کمکي گردید - بعد رسیدن برهانپور (چون عادل شاه والي بیجاپور بر رغم ملک عنبر با مهابت خان طرح دوستي انداخته ملا محمد لاري سپه سالار خود را با پنج هزار سوار گزیده به برهانپور فرستاد) مهابت خان راو رتن سربلند رای را بحراست بلده گذاشته لشکرخان را با جمعي از امرا همراه ساخت - و تمشیت مهام آنجا بملا محمد تفویض نمود - و خود با شاهزاده پرویز بجانب الهآباد شتافت - ملک عنبر (که منتهز فرصت بود) به بیجاپور رفته محاصره نمود - عادل شاه باستحکام برج و باره پرداخته مسرعان بطلب ملا محمد روانه کرد - و بمهابت خان نوشت که در ازای هواخواهي پادشاهي چشم اعانت دارم - و سه لک هون (که قریب دوازده لک روپیه باشد) برسم مدد خرج سپاه نیز حواله نمود - چنانچه حسب الرقم مهابت خان سربلند رای با معدودے در شهر اقامت گزیده لشکر خان را با فوج دکن در رفاقت ملا محمد باستیصال ملک عنبر راهي ساخت - ملک عنبر آگهي یافته بلشکر خان نوشت که نسبت بملازمان پادشاهي گستاخي سر نزده - بچه تقریب واجب التخریب شده ام - چون با عادل شاه از قدیم الایام بر سر حدود ملکي

نزاع اسمت مرا با مدعي بگذارید - تا هرچه مقدر است بظهور آید - اصلا التفات بحرف او نکرده بحوالی بیجاپور رسیدند - ناگزیر ملک عنبر دست از محاصره برداشته راه دیار خود گرفت - ملا محمد سر در دنبالش گذاشت - هرچند او سپراندازي و مدارا مي نمود ملا محمد حمل بر عجز و زبوني کرده شدت و غلظت مي‌افزود - چون کار برو تنگ شد - و اضطرار (۲) دامن‌گیر گشت) ناگزیر در منزل بهاتوري پنج کروهی احمدنگر قرار بجنگ داده رزم طلب گردید - اتفاقاً ملا محمد اداري کشته شد - و سررشتهٔ انتظام فوج عادل شاهیه گسیخت - جادو رای و اودا رام از امرای پادشاهي دست بکار جنگ نابرده راه فرار سپردند - اخلاص خان و غیره بیست و پنج نفر از سرداران بیجاپور (که مدار دولت عادل شاهیه بر (۳) اینها بود) گرفتار شدند - ازان میان فرهاد خان را (که تشنهٔ خون او بود) از سرچشمهٔ تیغ سیراب ساخت - و از امرای پادشاهي لشکر خان با میرزا منوچهر و عقیدت خان وغیره چهل منصبدار بقید ملک عنبر درآمدند - و چندے بمقتضای سرنوشت آسماني در قلعهٔ دولت آباد محبوس و مسلسل بودند - پس از فوت سلطان پرویز (که مهمات دکن بخان جهان لودي بالاصالة باز گردید) لشکر خان با دیگر امرا رهائي یافته

---

(۲) نسخهٔ [ب] اضطراب - (۳) نسخهٔ [ج] برآنها ه

ببرهانپور آمد - پس از سریر آرائی فردوس آشیانی نظر بر
سوابق خدمات او (که در ایام شاهزادگی بضرورت وقت ده
لک روپیه بطریق قرض داده بود) مبلغ مذکور باز مرحمت
فرمودند - و باضافهٔ دو هزاری ذات و سوار بمنصب پنجهزاری
چهار هزار سوار بلند پایه گردید - و بصوبه‌داری کابل از تغیر
خواجه ابوالحسن تربتي اختصاص گرفت - اتفاقاً پیش از
وصول منصوب نذر محمد خان والی بلخ و بدخشان از
کوتاه بیني و قابو طلبي وقوع حادثهٔ جنت‌مکاني را موجب فوز
مطلب پنداشته بهوس تسخیر کابل گران لشکرے کشیده
بحوالی آن بلده شورش‌افزا گشت - لشکر خان بانتظار
کومک حضور (که مهابت خان سپه سالار مامور شده بود)
در راه متوقف نگشته بلا اهمال گام سرعت برداشت - چون
به باریک آب (که دوازده کروهی شهر است) رسید نذر محمد
خان از گرد قلعه برخاسته بارادهٔ دستبرد پیش آمد - لشکر
خان از ناموس‌جوئي و کارطلبي بقصد پیکار باستعجال روان
شد - نذر محمد خان دید که لشکر خان به نهایت دلیري
و چیرگي مي‌آید و نوکران ماهواره خوارش (که در روز
بد همپائي نمایند) قلیل - سود این تجارت نارائج دانسته
نهم محرم‌الحرام سنه هزار و سي و هشت هجري عطف عنان
نمود - و نشیب و فراز مسافتي (که در یکماه قطع کرده بود)

بچهار روز نوردیده ببلخ رسید - لشکر خان داخل نزهتگاه کابل گشته باستمالت و ترفیهٔ سکنهٔ شهر و رعایای نواحي (که غارت زده و ستم رسیدهٔ اوزبکان تهیدست بودند) پرداخت و هرجا مناسب دید فوجی فرستاده متمردان را براندخت - اما [چون قطان صوبهٔ کابل (که از طائفهٔ سنیهٔ سنیهٔ حنفیه اند) از سلوک لشکر خان بسبب مخالفت مذهب راضي نبودند] در سال چهارم معزول گشت - و در سال پنجم از تغیر مهابت خان بحراست دهلي نامزد گردید - و (چون از کبر سن خدمات مرجوعه ازو متمشي نمي‌شد) در سال ششم داخل لشکر دعا گردانیدند - او با پسران بآستان‌بوس سر برافراخت *

اگرچه در پادشاه‌نامه علت انزوا غیر از پیري بیان نکرده - اما بقرائن حال تفرس میرود که پیري چندان در نیافته بود که از نوکري معاف دارند - مگر بوجهی از جانب او انحراف بمزاج پادشاهي رو داده باشد - گویند پس از استعفای نوکري عازم حج گشت - و بعد تحصیل زیارت عتبات عالیات و صرف زرهای گران دران مشاهد قدسیه بوطن مالوف رفت - و بجاروب‌کشي آستان ملائک پاسبان رضویه (علي ساکنها الثناء والتحیة) فائز گردید - و دران بلده سرا و رباط اساس نهاد - و املاک بسیار خرید - و

همان جا رخت هستي بر بست - اولاد او در هندوستان ماندند - خلف رشیدش سزاوار خان است (که احوال او درین اوراق سمت تحریر یافته - و پسر دیگر میرزا لطف الله است - مذهب سنت و جماعت اختیار کرده بخشی دکن شده بود - شبی وقت کوچ در پالکي نشسته بود که ناگاه شخصی بر سرش رسیده بخنجر بیداد هلاک ساخت - و بدر رفت - و هیچ ظاهر نشد که بود - و بابا میرک خویش او در عهد جنت مکاني ترقي کرده کارهای نمایان در دامن کوه کانگره نمود - هنگامی (که شاهزاده شاهجهان محاصرهٔ برهانپور فرمود) همراه راو رتن بود - روزی (که شاه قلي خان بشهر در آمد) او جنگ کرده کشته گردید - پسرش لطیف میرک در قلعه داري انکي تنکي دکن بسر مي برد - بیرون باري باغچهٔ طرح انداخته گور خانهٔ خود ساخته بود - همانجا مدفون گردید *

لشکر خان عرف جان نثار خان

یادگار بیگ نام پسر زبردست خان والا شاهي اعلى حضرت است - در حیات پدر بدولت روشناسي و تقدیم خدمات عمدهٔ پادشاهي فایز گردید - و در سال نوزدهم از اصل و اضافه بمنصب هزاري ذات دو صد سوار و داروغگي گرز برداران و (۲) منصبداران

---

(۲) نسخهٔ [ج] و بداروغگي *

نقدي مفاخرت اندوخت - و در همین سال باضافهٔ پانصدی
(۲)
سیصد سوار فرق عزت بر افراخت - و بخطاب جان نثار خان
چهرهٔ ناموري افروخت - و (چون همواره فیما بین سلاطین
والا دودمان تیموریه و خواقین عالیشان صفویه ابواب اتحاد و
یگانگي مفتوح و از جانبین ارسال نامه و پیام و اهدای هدایا
مسلوک بود) شاه صفي در آخر فرمانروائی خود بر سر مقدمهٔ
قندهار برخی اندیشها (که مورث رنجش بود) بخود راه داده
سلسله گسل محبتهای دیرین گردید - چون او ازین جهان
گذران درگذشت فردوس آشیاني نپسندید که موالات قدیم
یکباره انقطاع پذیرد - در همین سال جان نثار خان را (که
شایان سفارت بود) بعطای طلب در سالهٔ او و همراهانش نقد از
خزانه برنواخته بارمغان ده لک و پنجاه هزار روپیه و نامهٔ
معنون بتعزیت شاه صفي و تهنیت جلوس شاه عباس ثاني (که
پسر جانشین اوست) و مشعر بر معذرت آمدن علي مردان
خان بهادر بهند (که نه بحسب جاه و آرزوی نوکري بوده
بل بشرارت حسد پیشگان کناره گزیده) روانهٔ ایران دیار فرمود -
و خان مذکور در آخر سال بیست و یکم از حجابت برگشته
تقبیل سدهٔ خلافت نمود - و بمنصب دو هزاری هفصد سوار
و خدمت آخته بیگي سرافرازي یافت - و در سال بیست و

(۲) نسخهٔ [ج] شش صد -

هیوم بمیر توزکی درجهٔ اعزاز پیمود - و در سال بیست و چهارم بخدمت بخشیگری دوم از تغیر سیادت خان پایهٔ اعتبارش افزود - و سال بیست و پنجم اضافهٔ پانصدی (۲) میصد سوار یافته بخطاب لشکر خان نامور گردید - و سال بیست و ششم بمنصب سه هزاری هزار سوار فایز شده به بخشیگری فوج متعین شاهزاده دارا شکوه بیساق تندهار مامور گشت - و در سال بیست و هفتم از ملتان حسب الحکم بدرگاه پادشاهی سعادت تلثیم عتبهٔ اقبال اندوخته بدستور پیش بخدمت بخشیگری دوم از تغیر ارادت خان سر بلند گردید - و در سال بیست و نهم امرے چند (که دلالت بر عدم تدین داشت) بر روی روز افتاد - و ظاهر شد که در بخشیگری دست طمع گشوده و ذیل دیانت خود بلوث خیانت آلوده - او را از خدمت باز داشته بکمی پانصدی معاتب کردند - و پس ازان بمالش فتنه پژوهان حوالی حصار و بیکانیر تعین شد - و در سال سی و یکم از انتقال علی مردان خان امیر الامرا بصوبه داری کشمیر و اضافهٔ پانصد سوار سر افرازی یافت - و بعد از نخستین جلوس عالمگیری بارسال خلعت و اضافهٔ پانصدی پانصد سوار بمنصب سه هزاری دو هزار و پانصد سوار مورد عنایت گشت - و بتفویض صوبه داری

---

(۲) نسخهٔ [ج] اضافهٔ پانصدی یافته ه

ملتان معزز شد - و در سال سیوم از تغیر قباد خان بصوبه داری تهته مامور گشت - و پس ازان بنظم صوبهٔ بهار رخش عزیمت راند - و در سال یازدهم از بهار معزول شده بخدمت صوبه داری ملتان از تغیر طاهرخان سرفراز گردید - و در سال سیزدهم از ملتان بحضور رسیده از انتقال دانشمند خان میربخشي بخدمت بخشیگری اول و بافزایش هزاری هزار سوار بمنصب پنجهزاری سه هزار سوار بلند مرتبه گشت - و در آخر همین سال سنه (۱۰۸۱) یکهزار و هشتاد و یکم هجري رخت هستي بربست - از پسرانش کسے ترقي نکرد - صبیهٔ او بحبالهٔ نکاح لطف‌الله خان بن سعدالله خان مرحوم بود *

لطف الله خان

مهین خلف جملة الملک سعد الله خان است که نقوش فضائل و رقوم کمالات او بر صفائح السنه تا مرور دهور جلوه‌گر خواهد بود - (چون آن مربع نشین مسند وزارت در مبادی سال سي ام جلوس اعلی حضرت ازین سپنجي سرا انتقال نمود) لطف الله خان در سن یازده سالگي بود - بمنصب دهصدی (۳) صد سوار مشمول نوازش خسرواني گشت - پس ازان (که عنان فرمانروائی هندوستان بدست اقتدار عالمگیري

(۲) نسخهٔ [ج] در آخر همین سال سنه هزار و هشتاد و یک هجري -

(۳) نسخهٔ [ج] هفت‌صدي *

در آمد) ازانجا (که پدر مرحومش نسبت بسایر شاهزادگان
در خدمت پادشاه زاده محمد اورنگ زیب بهادر ربط دلي
و اخلاص از صمیم قلب داشت) او را مورد گوناگون التفات
فرموده بمنصب هزاري چهار صد سوار سربلند گردانید -
و همواره مورد تربیت داشته بافزایش منصب و تفویض
خدمات حضور بر نواختند - کمتر داروغگي بود از داروغگیهای
عمدهٔ حضور که خان مذکور سرانجام نکرد - و در سال دوازدهم
از تغیر عاقل خان بخدمت ڈاک چوکي مباهي شد - و سال
سیزدهم از تغیر حاجي احمد سعید خان داروغگي عرض مکرر
یافت - و در سال چهاردهم بخلعت کتخدائي با صبیهٔ لشکرخان
میر بخشي (که پیش ازان در گذشته بود) مخلع گردید - و
در نوزدهم سال بعد مراجعت از حسن ابدال بلاهور از تغیر
فیض الله خان بداروغگي فیل خانه اختصاص گرفت - و در سال
بیست و یکم از انتقال شیخ عبدالعزیز اکبرآبادي بتازگي
قامت امتیاز بخلعت عرض مکرر بر آراست - و در همین سال
باعزاز خسرواني (که خان مشار الیه در قلعه پالکي سوار
مي آمده باشد) در سائر همچشمان معزز گشت - و در سال بیست
و سیوم صوبه داري لاهور از تغیر قوام الدین خان بپادشاهزاده
محمد اعظم مفوض گردید - خان مزبور بنیابت شاهزاده اعتبار
اندوخته رخصت یافت - و سال دیگر بحضور رسیده از

تغیر عبد الرحیم خان به داروغگی غسلخانه فرق عزت برافراخت -
و در سال بیست و پنجم از تغیر کامگار خان بواقعه خوانی
فایز شد - و سال دیگر بداروغگی جلو خاص و چوکی خاص
مخصوص الطاف گشت *

(چون قابلیت و کمال خان مذکور شهرهٔ آفاق بود و جودت
طبع و صفائی ذهن و رسائی فکر بکمال داشت) در محاصرهٔ
گولکنده جوهر شجاعت و مردانگی خود را (۲) دل نشین همگنان
ساخته مصدر ترددات نمایان گردید - خصوص دران نیم
شبی [که محصوران بر دمدمهٔ پادشاهي (که بکنگرهٔ قلعه
رسیده بود) ریخته توپ را بیکار کردند - و سید عزت خان
میر آتش را با سربراه خان چیلهٔ جلال نام بسته بردند]
لطف الله خان که با جماعهٔ چوکی خاص بمحافظت آن تعین
شده بود تا سه روز درمیان دریا (که پای قلعه است) بپردلي
و دلاوري استقامت ورزید - تا جمعیت دیگر رسیده غنیم را
بر داشتند - و دمدمه قائم کردند - خان مذکور باضافهٔ
پانصدي مفتخر شد - و (چون نقد بهادری او بدار العیار
امتحان سره برآمد) در سال سي و چهارم سمت تهانهٔ
کهداون بمالش اشقیا رخصت یافت - و در سال دیگر از
تغیر صلابت خان مجدداً بداروغگی چوکی خاص مورد لطف

(۲) نسخهٔ [ج] خود را نیز *

گردید - و در همین سال بصدور زلتی بسلب منصب معاتب شد - و پس از چند روزے بحالی نوکري آب رفته بجویش باز آمد - و در سال سي و نهم از تغیر صف شکن خان بخدمت آخته بیگي و از تغیر خانه زاد خان بداروغگی خاص چوکي سرافرازي یافت - و در سال چهل و سیوم از اصل و اضافه بمنصب سه هزاری دو هزار سوار و بعطای نقاره بلند آوازه گشت - و بصوبه داری بیجاپور مامور شد - و سال چهل و پنجم ازانجا معزول گشته باوزنی پانصد سوار بحراست اورنگ آباد تعین گردید - و در سال چهل ششم پس از فتح قلعهٔ کهیلنا صوبه داری مذکور به شاهزاده بیدار بخت مفوض شد - و خان فیروز جنگ از برار بمحافظت بنگاه پادشاه مامور گشت - و صوبه داری آنجا بنیابت بلطف الله خان (۲) (که خسرپورهٔ خان فیروز جنگ میشد) قرار یافت (۳) - خان مذکور بتعلقه نرسیدہ در سنه (۱۱۱۴) یکهزار و یکصد و چهارده رخت هستي بربست - با فضل و کمال بشجاعت و کارطلبي اتصاف داشت - و مکرر مصدر کارهای نمایان شده بایستی بیش ازین ترقي مي‌کرد و پایهٔ دولت را به منتهای مراتب امارت مي‌افراشت شاید لختی سبکیهای وضع و برخی تکلفهای بیجا (که در مزاجش بود) مانع شده ٭

---

(۲) نسخهٔ [ج] بنیابت لطف الله خان - (۳) نسخهٔ [ج] بقلعه نارسیده ٭

(۲)
مشهور است که روزے پادشاه عرضی کسے (که بعض مقدمات مخفیه مندرج بود) مي خواند - اتفاقاً هنوز آن مقدمات بر زبان پادشاه نگذشته که از جانبے بعرض رسید - و تفحص شد که چگونه افشای این امور شد - آخرالامر پادشاه بحدت درست فرمود که سواے لطف‌الله خان کار دیگرے نیست - پستر معلوم شد (که خان مذکور از پشت آن عرضي همه مطلب دریافته بمردم اظهار نمود - لهذا روزے چند از باریابی خلوت ممنوع گردید - محاوره و مکالمه بالفاظ غیر مانوس (که محتاج بفرهنگ و قاموس بودے - و آن دور از سلاست و رواني ست) بسیار داشت - عبارتهاے ساخته و تراکیب به تکلف تراشیدهٔ وی زبان زد مردم است - پسرش محمد خلیل عنایت خان (که چندے بحراست برهانپور قیام داشت)· سپاهي وضع میرزا منش بود · در نغمات هندي خالي از کمال نبود - در جنگ جاجو (که میان شاه عالم و محمد اعظم شاه بر سر سلطنت هندوستان صف آرائي بمیان آمد) خان مذکور در فوج جهاندار شاه معزالدین بود - چون سادات بارهه (که هراول بودند) با معدودے گرم عنان گشته بجنگ در پیوستند عنایت خان نیز خود را بکمک رسانید - چون غلبهٔ مخالف مشاهده

---

(۲) نسخهٔ [ج] بعضے ه

نمود از فیل فرود آمد - و نورالدین علي خان برادر حسن
علي خان و حسین علي خان آنرا دیده به برادران خود گفت
که حیف این شیخزاده گوي از میدان برد - بمجرد این
حرف آنها نیز از فیلان فرود آمدند - و در مقابل امان‌الله خان
و سید اوتاد محمد و ابراهیم بیگ بسري و دیگر نوکران قدیم
محمد اعظم شاه بودند (که از سالها بشجاعت و مردانگي نام
بر آوردند) باهم در آویختند - و طرفه گیرو دارے و غریب کارزارے
واقع شد - که ترک خون‌آشام بهرام را از نظارهٔ آن کندآوري
دود حیرت بسر بر آمد - عنایت خان زخمهای کاري بر داشته در
میدان افتاد - رمقے از جان داشت - بعد از ساعتے درگذشت
خلد منزل او را ملقب بعنایت خان شهید فرمود - و به
پسرانش (که خرد سال بودند) رعایتے نمود - در عهد
فردوس آرامگاه هنگامے (که نواب آصف جاه نظام‌الملک از
دکن بدارالخلافة شتافته) از انتقال محمد امین خان وزیرالملک
مسند آرای وزارت گردید - دختر خان شهید را (که
طغای زاده آن نوئین بلند اقبال بود) بعقد ازدواج در آورده
موسوم بصاحب بیگم نمود - و بدین انتساب جدید پسران
او را امتیاز و اعتبار دیگر بهم رسید - حفیظ الدین و محمد سعید
خان (که برادر اعیاني بودند) برفاقت آصف جاه بدکن
آمدند - و بعد جنگ مبارز خان هر یکے فوجداري عمده

یافته صاحب طبل و حشم گردید - و پس از حفیظ الدین
خان بهادر بنیابت صوبه داری برهانپور سرفرازي یافت - و
چون در سال (۱۱۵۰) هزار و صد و پنجاهم (۲) هجري بار دیگر
آصف جاه لوای عزیمت دار الخلافة بر افراخت هر دو برادر
با قامت دکن نگرانیده همراهي گزیدند - و اینها را (که سکونت
شاه جهان آباد مرغوب طبع بود) با آصف جاه معاودت
دکن ننموده در رکاب پادشاهي ماندند - و بشرف این قرابت
در پیشگاه خلافت عزت و احترامی دارند - و هر دو بخوش وضعي
و رنگیني موصوف اند - خصوص محمد سعید خان بهادر
امیر زادهٔ واقعي ست - اگرچه در بیش منصبي از پدر و جد
درگذرانیدند (۳) اما آن حالت و دستگاه بالفعل ندارند - دو
برادر دیگر یکی محي الدین قلي خان و دوم معین الدین قلي
خان (که در دهلي بودند) در قتل عام نادر شاه کشته (۴) شدند #

لطف الله خان صادق

از شیخ زادهای انصاري - وطنش (۵) پاني پت است - وقت
خلد منزل در دربار پادشاهي آمد و رفت نموده از کم رتبگي
بپایهٔ عمدگي رسید - و در عهد جهاندار شاه بپایهٔ عتاب
درآمده خانه اش ضبط شد - ازین جهت با محمد فرخ سیر

(۲) نسخهٔ [ج] پنجاه هجري - (۳) نسخهٔ [ج] و برادر دیگر محي الدین
قلي خان - (۴) نسخهٔ [ج] کشته شد - (۵) نسخهٔ [ب] و وطنش ه

توسل جسته پس ازان (که شاهد سلطنت هندوستان بهشت نشان در آغوش او در آمد) بعد فتح یافتن بر جهاندار شاه باتفاق سید عبد الله خان به بخدوبهمت دار الخلافه تعین شده - قطب الملک دیوانی خالصه بنام او تجویز نمود - و پادشاه این تعلقه بنام جهیله (۲) رام ناگر مقرر کرده بود - بدین تقریب مابین پادشاه و وزیر کدورت واقع شد - قطب الملک گفت که هرگاه تجویز اول وزیر پذیرا نشود استقلال او معلوم - آخر تعلقهٔ مزبور بنام خان مسطور قرار یافت - و در عهد فردوس آرامگاه بخدمت خانسامانی و منصب شش هزاری و خطاب شمس الدوله بهادر متهور (۳) جنگ کامیاب گردید - بعد آمدن نادر شاه (چون ازو حرکات خلاف مرضي بظهور آمد) بپایهٔ عتاب در آمد - در عهد احمد شاه در گذشت - در لقب او (که لفظ صادق افزون شده) وجه آن زبان زد عوام است دلیر دل خان برادر اوست - که همراه امیر الامرا مي بود - و بمنصب سه هزاري رسیده - و برادر سیوم او شیر افکن خان است - که بفوجداری کره مضاف اله آباد سرفراز شده - از پسرانش عنایت خان راسخ و شاکر خان بقدر ترقي کردند *

---

(۲) نسخهٔ [ج] چیله رام - (۳) نسخهٔ [ب] تهور جنگ *

حرف المیم

* مصاحب بیگ *

ولد خواجه کلان بیگ که پدرش مولانا محمد صدرا از اعاظم ارکان دولت میرزا عمرشیخ بود - و شش پسر او در فیکو خدمتیِ فردوس مکانی خود را نثار کردند - خواجه با این همه حقوق بفرط رشادت و فراست و سنجیدگیِ اطوار و شایستگیِ فضائل منظور نظر بابري شده سرآمد امرای بزرگ گردید - برادر دیگرش کچک خواجه مهردار و معتمد خاص بود - پس از فتح هندوستان (که روز جمعه بیهتم رجب سنه (۹۳۲) نهصد و سي و دوم هجري واقع شد - و آگره مخیم سرادقات فردوس مکاني گردید) سپاه چغتا را قلت مجانست علت عدم موافقت با اهل هند شد - و افراط گرمیِ هوا و شائبهٔ سموم و وبا ضمیمه گشت - درین اثنا از ناروائیِ راهها و دیررسیِ سودا (که تنگیِ معیشت و فقدان اجناس پدید آمد) امرا قاطبةً قرار بر معاودت داده بسیارے یکه جوانان

بے رخصت بکابل رفتند - خواجه کلان بیگ را (که در جمیع معارک و مواتب خصوص درین یورش سخنان مردانه عالي همتانه میگفت) نیز رای برگشت - فردوس مکاني (که دل نهاد اقامت این دیار بود) فرمود که این چنین ملکی (که بچندین سعي و اهتمام بدست آمده) باندک تعبی و کلفتی (که رو دهد) از دست دادن رسم جهانگیران هوشمند نیست - اما بپاس خاطر خواجه (که در بازگشت اصرار داشت) تیولداری غزنین و گردیز (۲) بنام وي مقرر فرموده بدان جانب رخصت فرمود - در واقعات بابري مرقوم خامهٔ راستي رقم آن پادشاه است که تسخیر هندوستان بمساعيِ جمیلهٔ خواجه میسر شده - و در نصائح جنت آشیاني بحسن سلوک با خواجه و صفح گستاخیهای او وصیت فرموده - پس از ارتحال (۳) فردوس مکاني خواجه رفاقت میرزا کامران اختیار نموده از جانب او بحکومت قندهار مي پرداخت - در (۹۴۲) نهصد و چهل و دو سام میرزا برادر شاه طهماسپ صفوي بر سر قندهار آمده آنرا محاصره نمود - تا هشت ماه نگاهداشت - چون مرتبهٔ دوم شاه خود آمد ناچار قلعه سپرده در لاهور بمیرزا کامران پیوست - و بعد سنوح قضیهٔ چوسا (۴) خواجه همراهیِ جنت آشیاني (۵)

(۲) نسخهٔ [ا] گردیر - (۳) نسخهٔ [ب] پس ارتحال - (۴) در [بعضی نسخه] جوسا - (۵) نسخهٔ [ب] جنت آسماني *

قرار داد • چون آن پادشاه از ناسازگاری(۲) زمانه متوجه سنده شد خواجه از سیالکوت رفته باز بمیرزا کامران ملحق گشت *

و چون خواجه درگذشت پسر او مصاحب بیگ بوسیلهٔ شایسته خدمتیهای نیاگان خود بقرب و اعتبار اختصاص گرفت - اما (۳)(چون سرشت او بخبث و خباثت آماده بود - و مزاج او بشرارت و بدکاري مجبول) مکرر حرکات ناپسندیده ازو بظهور مي آمد - چنانچه جنت‌آشیاني او را مصاحب منافق مي گفت - پس ازان (که نوبت سلطنت بعرش آشیاني رسید) او از تبه رائي و بیخردي شطرے اوقات خود را در صحبت شاه ابو المعالي ترمذي گذرانید - و لختي بحدود شرقیه بسر برده از مصاحبان خان زمان بود - در سال سیوم باندیشهٔ ناصواب بدهلي آمد - بیرام خان او را مقید ساخته راهٔ حجاز نمود - ناصر الملک باهتمام تمام بیرام خان را بران داشت که در قرعهٔ قرطاس بریکے اسم قتل و بر دیگرے نقش نجات نوشته انداخته شود - تا هر نقشے (که از پردهٔ غیب بر رو افتد) آنرا بکار برند - اتفاقاً تقدیر موافق تدبیر آمد - همان ساعت مردم فرستاده او را بیاسا رسانیدند - گویند ازین واقعه همه امرا و امرا زادهای چغتائي از بیرام خان هراسان گشته سر حساب شدند *

(۲) نسخهٔ [ج] ناسازئ - (۳) نسخهٔ [ب] چون سرشت او •

ملا پیر محمد خان شروانی

از امرای پنج هزاری اکبری ست - صاحب فضل و کمال بود - ابتدا در قندهار ملازم بیرام خان شده - بعد سریر آرائی عرش آشیانی بوسیلهٔ خان مزبور برتبهٔ امارت و سرداری رسیده بوکالت از جانب خان مشار الیه مقرر شد - و بعد فتح هیمو (که در جنگ مصدر ترددات گردید) بخطاب ناصر الملکی سرافرازی یافت - و رفته رفته قسمی استقلالش افزود (که جمیع مهمات مالی و ملکی را بالاصالة انفصال میداد - گویا خود وکیل سلطنت بود - و جبروت و شوکت او بجائی رسید (که اعیان سلطنت و امرای الوس چغتا بدر خانهٔ او رفته اکثر بار نیافته بر میگشتند - و او از راستی و درستی خود حساب کسی بر نمیداشت - بل از درشتی و تشدد او دیگران در حساب بودند - و (چون اعتنا بشان هیچ یکی نمیکرد) حسد آلودگان نا توان بین بستوه آمده خاطر بیرام خان را بحرفهای نا مناسب ازو متنفر ساختند - اتفاقاً سال چهارم ناصرالملک روزی چند بیمار شد - خان خانان بعیادت رفت - غلام ترک (که دربان بود) از نا دانستگی گفت باشید - خبر کنیم - خان خانان متغیر شد - ملا پیر محمد ازین واقعه واقف شده از خانه برآمده بهزاران تواضع و خجالت در مقام معذرت استاد - و گفت این غلام نواب را نشناخت -

خان خانان گفت که شما چه قدر مارا شناخته‌اید که او بشناسد.
باوصف این بیرام خان (که اندرون رفت) بسبب شدت اهتمام
از همراهان کمتر توانستند رفت - خان خانان زمانی چین
در ابرو بود - غرض گویان واقعه طلب فرصت یافته زیاده از
سابق او را بشورش آوردند - چنانچه پیغام فرستاد که ما ترا
از ملائي بامارت آوردیم - چون تنگ حوصله بودي بیک ساغر
از دست رفتي - الحال مصلحت اینست که منزوي شوي -
ملا (چون آزاده مرد بود) ازین بشارت بشگفتگی خاطر گوشه
گرفت - بعد چند روز بسعی شیخ گدائي کنبو و دیگر بداندیشان
بیرام خان ملا را بقلعهٔ بیانه فرستاده محبوس ساخت -
و باز رخصت سفر حجاز داد - ملا روانهٔ گجرات بود که در راه
نوشتهٔ ادهم خان وغیره امرا رسید - که هر جا که رسیده باشند
توقف نموده انتظار لطیفهٔ غیبي برند - مشار الیه در نواحی
رنتنبهور اقامت برگزید - چون به بیرام خان آگهي شد جمعی
را فرستاد که او را دستگیر کرده بیارند - ملا بعد ازان (که
زد و خوردے درمیان آمد) اسباب و اشیا گذاشته با معدودے
بدر رفت - فی الحقیقة بیرام خان باغوای کوته اندیشان
حسدپیشه چنین مخلص کاردان را از خود دور ساخت - و
بدست خود تیشه بپای اقبال خود زد - سنوح این قضیه
در خاطر عرش آشیاني بسیار نا پسند آمد - و هنوز ملا

به گجرات نه رسیده بود که برهم زدگی دولت بیرام خان شنید - و برسم استعجال بزمین بوس رسیده بخطاب خانی و عنایت علم و نقاره بلند پایه گشت - و پس ازان باتفاق ادهم خان به تسخیر مالوه تعین شد - چون سال ششم ادهم خان کوکه حضور طلب شد حکومت مالوه باستقلال بملا قرار گرفت - باز بهادر حسابے ازو بر نداشته در سال هفتم در حدود اواس جمعیتی فراهم آورده عرصهٔ خودسری آراست - پیر محمد خان فوجے ترتیب داده بر سرش شتافت - و باندک تلاشے او را آوارهٔ دشت هزیمت ساخت - و بتسخیر قلعهٔ بیجاگده همت گماشته آنرا بجبر و قهر از دست اعتماد خان (که از جانب باز بهادر باستحکام آن مي پرداخت) گرفته داخل ممالک محروسه ساخت - و (چون والی خاندیس میران محمد شاه فاروقي در اعانت باز بهادر جدے داشت) بنا برین پیر محمد خان هزار جوان کار طلب همراه گرفته بطریق ایلغار چهل کروه در یک شب رانده (چون او در قلعهٔ آسیر بود) ببرهان پور درآمده به نهب و غارت پرداخت - و حکم قتل عام نموده بسیارے از سادات و علما را بحضور خود گردن زد - و با فراوان غنائم معاودت کرده شنید که باز بهادر از راه قریب تر است - مستعد پیکار گردید - ارباب خبرت صلاح جنگ نداده رفتن بهندیه اولی شمردند - پیر محمد

خان (که تهور بر عقل و تدبير غالب داشت) گوش برين حرفها نکرده دل در جنگ بست - همراهان لوازم رفاقت بجا نياورده باندک تلاشي از جا رفتند - بعضي هواخواهان جلو اسپ او گرفته از جنگ برآوردند - چون بگذار نربدا رسيد شام بود - مردم گفتند که غنيم دور است - امشب اينجا توقف بايد کرد - نشنيده سواره خود را بآب انداخت - اتفاقاً قطار اشترے نيز درميان آب مي‌گذشت - باسپ خان پهلو زد - او از اسپ جدا شد - همراهان تربيت از بد دروني ببر آوردن دست و پائے نزدند - غريق گشت * بيت *

(۲)
* چو رو آورد روز در تيرگي *
* دو چشم جهان بين کند خيرگي *

(۳)
خون ناحق بيگناهان برهانپور کار خود کرد * بيت *

* خون ناحق مکن چو يابي دست *
* کز مکافات آن نشايد رست *

(۴)
اين سانحه در سنه (۹۶۹) نهصد و شصت و نه واقع شد عرش‌آشياني از رفتن چنين نوکر درست اخلاص کاردان جوانمرد عالي همت قرين تاسف بسيار گشت - گويند پير محمد خان ثروت و سر انجام بمرتبهٔ بهم رسانيده بود (که هر روز

(۲) نسخهٔ [ج] چو روز آورد - (۳) نسخهٔ [ج] کردهٔ - (۴) نسخهٔ [ا ب] در نهصد و شصت و نه *

هزار قاب طعام مي‌کشیدند) - و با تجبر و نخوت کریم وضع بود - مکرر در یک روز پانصد اسپ بمردم بخشیده - اما هرچه بود آیهٔ قهر بود - غرور سپاهگري بعصبیت ملائي فراهم آمده دولت و جاه سرداري شد - دیگر چه توان گفت - در هنگامي (که مدار المهام خلافت بود) از پیشگاه سلطنت بخان زمان شیباني تهدیدے رفت - که شاهم ساربان پسر را (که بمعشوقي برگزیده) بادشاهم بادشاهم (۲) مي‌گرید - بحضور فرستد یا از پیش خود دور سازد - خان زمان برج علي نوکر معتمد خود را بجهت تسکین غضب سلطاني و مهم سازي دربار روانه نمود - او بمنزل پیر محمد خان آمده گذارش لختي پیغام کرد - ملا بغضب رفته اورا ته چوب گرفت - و از برج قلعه انداخت (۳) - و قهقهه زنان گفت اکنون این شخص مظهر اسم خود گردید ٭

میر شاه ابوالمعالي

از سادات ترمذ است - در آوان شباب سنه (۹۵۸) نهصد و پنجاه و هشت در کابل بوسیلهٔ خواجه محمد سمیع بمجلس جنت آشیاني راه یافت - (چون بحسن صورت و زیبائي منظر خالي از قبول (۴) نبود) منظور نظر پادشاهي گردیده

---

(۲) نسخهٔ [ب] پادشاهم میگوید (۳) نسخهٔ [ج] گفت این شخص - (۴) نسخهٔ [ج] قبول ٭

بشمول تربيت و عنايت بدرجهٔ امارت رسيد - و بخطاب فرزندي اختصاص گرفت - و در يساق هندوستان مصدر تردداتِ و مردانگيها شده بعد فتح با برخے امرا و عمدها بصوبهٔ پنجاب دستوري يافت - تا سکندر خان سور والي هند (که از جنگ بدر رفته و خود را بدامن کوهستان کشيده) اگر برآمده دست اندازي نمايد بتدارک آن پردازد - و جميع مهمات آن ولايت براي او مفوض شد - اما بے‌اعتدالي و نخوت او با امرا باعث آن گرديد (که شاهزاده اکبر را باتاليقي بيرام خان بدان مملکت مرخص فرموده حکومت سرکار حصار بنام او قرار گرفت - (چون بر کنار آب بياه ملازمت شاهزاده نمود) نظر بر الطاف جنت‌آشياني اشاره به نشستن در مجلس فرموده مورد مراحم بيکران ساخت - آن مرتبه‌نشناس بمنزل خود رفته پيغام بشاهزاده فرستاد که نسبت من بپادشاه برهمه روشن است خصوص بر ايشان - که فلان روز با پادشاه در يک ظرف خوردم - و بشما الوش عنايت کردند - پس با اين نسبت من (که بخانهٔ شما آمدم چرا تکيه (۲) و نمد براے من جدا انداختند - شاهزاده باوجود حداثت سن جواب داد که تورهٔ سلطنت ديگر است و قانون عشق ديگر - آن نسبت (که پادشاه را با شما بود) مرا نيست - عجب که درميان

(۲) نسخهٔ [ا - ج] تکيه نمد *

این هردو نسبت تفرقه نکرده گله کردند - پس ازان (که عرش آشیانی سریر آرای هندوستان شد) بیرام خان نقوش فتنه و فساد از سیمای احوال او بر خوانده روز سیوم جلوس در محفل حضور مقید ساخته بلاهور فرستاد - و به پهلوان گل‌گر عسس آنجا سپردند - روزے از بے‌پروائی محافظان از زندان فرار نموده بولایت گکهران در آمد - کمال خان گکهر مقید ساخت - ازانجا هم گریخته مي خواست بکابل سرے کشد (۲) [چون منعم خان حاکم آنجا باستماع فرار او میر هاشم برادرش را (که غوربند وغیره جاگیر داشت) بلطائف الحیل مقید ساخته بود] بدان جانب هم نشتافته در نوشهره بکشمیریان (که از حاکم خود غازي خان ستم‌رسیده بودند) پیوست - و بلابه و مکر آنها را با خود متفق ساخته بحاکم کشمیر جنگ نمود - و هزیمت خورد - و بعضے نوشته اند که چون بکمال خان پیوست دران وقت آن ولایت بدست عم او آدم گکهر بود - کمال خان میر را اعتبار نموده فوجے فراهم آورد - و باتفاق یکدیگر متوجه کشمیر شد - و پس از شکست عذرخواهي نمود - میر بپرگنهٔ دیبال پور (۳) (که در جاگیر بهادر شیباني بود) مخفي رفته درخانهٔ میرزا تولک ملازم خان مزبور (که سابق نوکر میر بود) پنهان شد - اتفاقاً روزے تولک بزوجهٔ خود جنگ کرده

(۲) نسخهٔ [ج] بکشد - (۳) نسخهٔ [ج] دیبالپور ٭

اذیت بسیار بدو رسانید - او نزد بهادر خان رفته صورت واقعه ظاهر نمود - و گفت قتل خان مصمم کرده اند - بهادر خان همان ساعت سوار شده تولک را بقتل رسانید و میر ابوالمعالی را محبوس ساخته نزد بیرام خان فرستاد - او حوالهٔ ولی بیگ نمود که به بهکر راهی سازد - او روانهٔ گجرات کرد - که ازانجا بحجاز رود - در گجرات خونے ناحق ریخته نزد خان زمان گریخت - او باز حسب الطلب نزد بیرام خان فرستاد - درین نوبت خان چند روز او را باعزاز نگاهداشته آخرالامر در قلعهٔ بیانه زندانی گردانید - و در ایام تنزل خود از ایلور شاه ابوالمعالی را بندگسل ساخته با امرای دیگر روانهٔ حضور نمود - در قصبهٔ جهجر همه امرا ملازمت یافتند - شاه نیز رسیده سواره سلام کرد - بادشاه را بد آمد - باز زنجیر فرموده بشهاب الدین احمد خان سپردند - که بسفر حجاز راهی سازد - و پس از دو سال در سال هشتم از اماکن شریفه برگشته بخیال فساد انگیزی از گجرات در جالور به میرزا شرف الدین حسین احراری (که بغي ورزیده بود) ملاقات کرد - او جمعی را همراهش ساخت که رفته در حوالی آگره و دهلي غبار فساد بر انگیزد - آن بے باک اول بخارنول شتافته قلیلی خزانهٔ پادشاهي متصرف گشت - و به جهنجهنون آمده ازانجا بحصار فیروزه رفت - دید که کار پیش رفت نمي شود - و افواج

پادشاهي از اطراف و جوانب در تعاقب است - روانهٔ کابل گشت - و بماه جوجک بیگم والدهٔ میرزا محمد حکیم (که رتق و فتق کابل برای زرین او تمشیت مي یافت) احوال خود نوشته باین بیت معنون نمود *

* بیت *

* ما بدین در نه پی حشمت و جاه آمده‌ایم *
* از بد حادثه اینجـــا به پناه آمده‌ایم *

بیگم بهمخنان مردم (که شاه ابوالمعالي جوانے ست بنجابت و شجاعت متصف - جنت آشیاني (۲) صبیهٔ کلان شما را نامزد او فرموده - اگر او را تربیت فرمایند - مفید کارها ست) فریب خورده در جواب نوشت *

* ع *

* کرم نما و فرود آ که خانه خانهٔ تست *

و باعزاز بکابل آورده فخرالنسا بیگم همشیرهٔ میرزا محمد حکیم را بازدواج او در آورد - (چون في الجمله بوسیلهٔ این نسبت صاحب اختیار گشت) از بدسرشتی خود و زشت‌آموزی لختی فتنه پژوهان (که تا بیگم زنده است استقلال تو صورت نخواهد بست) - اواسط شعبان سال نهم سنه (۹۷۱) نهصد و هفتاد و یک با دو کس از بےسعادتان بخانهٔ بیگم در آمده آن مظلومه را بشهادت رسانید (۳) - و اکثر عمدها را که ازانجمله حیدر قاسم کوه‌بر است (که پدر بر پدر درین دودمان عالي از امرای

(۲) نسخهٔ [ا] جنت آسقاني - (۳) نسخهٔ [ب] رسانیده *

بزرگ بوده - و درین ولا منصب وکالت داشت) بقتل در آورده در کار مستقل گردید - میرزا سلیمان (که همواره در آرزوی کابل بود) باستدعاي پنهانی میرزا محمد حکیم و درخواست برخی اهل کابل از بدخشان رانه شد - شاه ابوالمعالي میرزا محمد حکیم را همراه گرفته بمقابله بر آمد نزدیک آب غوربند تلاقی فریقین رو داد - چون جنگ ترازو شد برخی دولتخواهان میرزا را جلو ریز نزد میرزا سلیمان آوردند - و کابلیان تمام پراگنده گشتند - شاه ابوالمعالي سراسیمه رو بفرار آورد - بدخشیان تعاقب کرده در موضع چاري‌کاران دستگیر ساختند - و در کابل روز عید فطر این سال بحکم میرزا از حلق برکشیده بقصاص رسانیدند *

* ابیات *

* بچشم خویش دیدم در گذرگاه *
* که زد مرغی بجان موركي راه *
* هنوز از صید منقارش نپرداخت *
* که مرغ دیگر آمد کار او ساخت *
* چو بد کردي مباش ایمن ز آفات *
* که واجب شد طبیعت را مکافات *

شاه ابوالمعالي خوش طبع و سلیقه بشعر موافق داشت شهیدي تخلص مي‌کرد *

محمد سلطان میرزا

پسر ویس میرزا ست بن بایقرا بن منصور بن بایقرا - در زمان دولت سلطان حسین میرزای بایقرا که جد مادری او میشد مکرم و معزز بوده - بعد واقعهٔ ناگزیر آن پادشاه (که تفرقهٔ عظیم بخراسان رو داد) بملازمت بابر پادشاه پیوسته منظور عنایت و رعایت شد - و بدستور در زمان جنت‌آشیانی مشمول مراحم بود - با آن (که مکرر آثار عصیان بظهور آمد) جنت‌آشیانی از کمال مروت بعد از قدرت انتقام هم در مقام عفو شد - دو پسر داشت - الغ میرزا و شاه میرزا - اینها نیز مکرر با جنت‌آشیانی مصدر خلاف و طغیان گشته در ظل عاطفت در می‌آمدند تا آنکه الغ میرزا در تاخت هزاره کشته شد و. شاه میرزا باجل طبیعی درگذشت - از الغ میرزا دو پسر ماند - سکندر و محمود سلطان - جنت‌آشیانی اول را الغ میرزا و دوم را شاه میرزا خطاب دادند - چون نوبت بعرش‌آشیانی رسید محمد سلطان میرزا را با نبائر و عشائر بعنایات مخصوص ساخت - و بنابر کبر سن از تکلیف نوکری معاف داشته پرگنهٔ اعظم‌پور سرکار سنبهل جهت خرج عنایت فرمود - درانجا میرزا را در پیری چند پسر شد - ابراهیم حسین میرزا محمد حسین میرزا مسعود حسین میرزا عاقل حسین میرزا - و همهٔ اینها منظور نظر پادشاهي بوده در سرکار سنبهل جاگیرهای خوب داشتند

سال یازدهم عرش آشیانی بنابر دفع میرزا محمد حکیم (که از کابل آمده لاهور را محاصره داشت) متوجه شدند - الغ میرزا و شاه میرزا باتفاق ابراهیم حسین و محمد حسین علم بغی افراشته دست بغارت و تاراج برآوردند - و ازانجا نزد خان زمان بجونپور شتافتند - چون صحبت با او در نگرفت تاراج کنان بحدود دهلی رسیدند - و ازانجا بمالوه (که به محمد قلی خان برلاس تعلق داشت - و او در حضور میبود) رفته متصرف گشتند - بنابرین محمد سلطان در قلعهٔ بیانه محبوس شده دران محبس فوت کرد - و در سال دوازدهم عرش آشیانی پس از استیصال خان زمان بتسخیر قلعهٔ چتور متوجه شدند - و شهاب الدین احمد خان را بریاست مالوه و مالش میرزایان تعین فرمودند - درین وقت الغ میرزا در ماندو زندگی بسپرد - دیگران تاب مقاومت نیاورده نزد چنگیز خان غلام سلطان محمود گجراتی (که بعد ازو بر بعضی بلاد آن ملک استیلا یافته بود) شتافتند - او درین هنگام بجنگ اعتماد خان گجراتی (که احمد آباد در تصرف داشت) متوجه بود - مقدم میرزایان مغتنم دانست - و (چون دران جنگ کارهای نمایان بظهور آوردند) چنگیز خان بروچ را بجاگیر میرزایان مقرر کرد - اما (چون ناف آنها بفتنه بریده بودند) دران ضلع هم رفته بانواع ظلم و تعدی کار بجائی رسانیدند که ناچار چنگیز

خان قوچ تعین کرد - اگرچه آن مردم را بر شکستند لیکن مقابلهٔ چنگیز خان را فوق طاقت خودها دیده به خاندیس شتافتند - و ازانجا باز بمالوه آمده غبار شورش برانگیختند - اشرف خان و صادق خان وغیره امرا (که بتسخیر رنتنبهور تعین شده بودند) سال سیزدهم بموجب حکم تعاقب کردند - میرزایان سراسیمه فرار نموده خود را بآب نربدا زدند - اکثر از همراهان فرو رفتند - و (چون معلوم کردند (۲) که چنگیز خان بغدر جهجار خان حبشي کشته شد - و ملک گجرات از حاکم مستقل خالي ست) باز بدان دیار (۳) شتافته قلعهٔ جانپانیر و بهرونچ و سورت بے جنگ و بجنگ متصرف شدند *

و (چون در سال هفدهم احمدآباد ضمیمهٔ ملک پادشاهي شد - و الویهٔ عرش آشیاني ظلال افگن آن مملکت گشت) در جمعیت میرزایان سنگ تفرقه افتاد - ابراهیم حسین از بهرونچ برآمده از هشت کروهي اردوي پادشاهي میگذشت - (چون امرا یک روز پیشتر بدفع محمد حسین میرزا به جانب سورت رخصت یافته بودند) ازین خبر عرش آشیاني شهباز خان را به بر گردانیدن امرا فرستاده خود ایلغار (۴) نمود - چون بکنار مهندري (که متصل قصبهٔ سرنال است) رسید - مجموع چهل سوار بود (که اکثر جیبه نداشت) - آنقدر توقف شد که

(۲) نسخهٔ [ج] معلوم شد * (۳) نسخهٔ [ب - ج] اترونچ - (۴) نسخهٔ [ج] یلغار *

چند جيبهٔ خاصه تقسيم يافت - درين اثنا امرا نيز رسيدند (كه مجموع دويست كس بود) . و بران قصبه محاربهٔ سخت رو داد - ابراهيم حسين گريخته آگره سو بدر رفت - و زنش گلرخ بيگم دختر ميرزا كامران با مظفر حسين پسر خود از سورت بدكن شتافت - عرش آشياني دران سال متوجه تسخير سورت شده ميرزا عزيز كوكه را در احمد آباد گذاشت - و قطب الدين خان وغيره امرا را از مالوه طلب داشته كومكي گردانيد - محمد حسين ميرزا و شاه ميرزا (كه در نواحي پٽن بودند) با شير خان فولادي اتفاق كرده آن قصبه را گرد گرفتند - ميرزا كوكه بعزم پيكار روانه شد - جنگي بكمال صعوبت رو داد . (چون مآل كار ناسپاسان ناكامي ست) صورت فتح ميرزايان نمودار شده بود كه شكست افتاد - محمد حسين ميرزا بدكن گريخت - و ابراهيم حسين ميرزا با مسعود حسين ميرزا (كه در ناگور شورش افزا گشته مالشي بسزا يافته بود) رو به پنجاب گذاشت . دران هنگام حسين قلي خان حاكم آنجا محاصرهٔ نگركوت داشت - صلح گونهٔ با راجه كرده بتعاقب او شتاب آورد - مسعود حسين ميرزا در جنگ دستگير شد - و ابراهيم حسين بملتان بدر زده بدست بلوچان زخمي گشته گرفتار گرديد - سعيد خان چغته صوبه دار ملتان آگهي يافته بدست آورد . بهمان

زخم در گذشت - و محمد حسين ميرزا (پس از معاودت پادشاهي از گجرات باگره) از حدود دولت آباد دکن برگشته برخي محالات گجرات را مجدداً متصرف شد - و متصل
(٢)
کنبهايت از نورنگ خان پسر قطب الدين وغيره امراي پادشاهي شکست خورده باختيار الملک و پسران شير خان فولادي (که سر بفساد برداشته بودند) پيوست - و بهيئت مجموعي در احمدآباد ميرزا عزيز کوکه را محاصره نمود - عرش آشياني باستماع اين خبر از آگره در نه روز (که اکثر بجمازهاي تيزرو سوار مي شدند) ايلغار نموده پنجم جمادي الاولی سال (٩٨١) نهصد و هشتاد و يک سه کروهي احمدآباد با کمتر از هزار سوار رسيد - و با محمد حسين ميرزا (که اختيار الملک را گرد شهر گذاشته خود مستعد جنگ شد) محاربهٔ سخت نمود - پادشاه خود با صد سوار طرح شده بنفس نفيس ترددها مي فرمود - محمد حسين ميرزا زخمي راه گريز پيش گرفت - ناگاه پاي اسپش بخار بست زقوم رسيده بر زمين
(٣)
آمد - دو کس از مردم پادشاهي بسر وقتش رسيده سوار اسپ کرده بحضور آوردند - و هر يک بتلاش جلدو نسبت
(٤)
اين خدمت بخود مي کرد - راجه بيربر بموجب حکم

---

(٢) نسخهٔ [ج] کنبهايت - و در [بعضي نسخه] کهنبايت - (٣) نسخهٔ [ج] افتاد - (٤) نسخهٔ [ج] بيربل ٠

از میرزا پرسید که کدام کس گرفته - گفت مرا نمک پادشاه گرفت - و الا اینها چه قدرت دارند - پس ازین هنگامه مردم بتاراج متفرق شدند - با پادشاه اقبالمند چند کس همراه مانده بود که اختیارالملک با پنج هزار کس دستگیر شدن میرزا شنیده گریزان میرفت - (چون قیاس مقتضی مقابله بود) شورش غریب برخاست - از دهشت نقارچیان را دست از کار رفته گاهی بعنف و گاهی بلطف بنقاره نواختن باز میداشتند - لیکن مخالفان نوعی سراسیمه می رفتند که بهادران لشکر پادشاهي رفته تیرهای ترکش آنها بیرون آورده بسیارے را طعمهٔ تیغ ساختند - اختیارالملک از فوج جدا شده بزقوم زارے رسید - خواست اسپ بجهاند - بزمین افتاد - سهراب ترکمان (که دنبالش داشت) سرش بریده آورد - دران وقت هیص و بیص محمد حسین میرزا را رای سنگهه (که محافظ او بود) از هم گذرانید - و شاه میرزا از مبادی جنگ گریخته آواره شد *

پس ازین در سال بیست و دوم مظفر حسین (که والده اش بدکن برده بود) بمعی جوقی بد نهادان بگجرات رسیده شورش افزا گشت - چون راجه تودرمل پیش ازان بیاوری وزیر خان بانتظام مهمات آن دیار رسیده بود باتفاق خان مذکور بر سرش شتافته شکست فاحش داد - میرزا

روزے در مجلس شراب از روی مستي بر زبان راند که ما پادشاه و ظل الله ایم - غضنفر آهسته گفت که مستي و با خویشتن نیستي - همنشینان خنده کردند - میرزا در غضب رفته غضنفر را مقید ساخت - چون رهائي یافت پیش سلطان بهادر والی گجرات (که به بندر دیپ خزیده بود) رفته گفت که من از منصوبهٔ مغل واقفم (که مستعد فرار اند) - و چندان ترغیب رفتن به احمدآباد نمود که سلطان جمعیت فراهم آورده مجدداً آن دیار را متصرف گردید (۲) *

مجملاً مهدي قاسم خان پس ازان (که بملازمت جنت آستاني (۳) اختصاص گرفته) مصدر خدمات شایسته گشته (۴) - و در زمان (۵) عرش آشیاني بمراتب عمدهٔ امارت تصاعد نموده بمنصب چهار هزاري سر افتخار بر افراخت - و در سال دهم آصف خان عبدالمجید (که بتعاقب خان زمان مامور بود) توهم بخود راه داده وقت کار سالک مسالک بے حقیقتي شد - و بولایت گذهه و کتکه (۶) (که ایالت آنجا داشت) فرار نمود - عرش آشیاني در مبادی سال یازدهم سنه (۹۷۳) نهصد و هفتاد و سه هجري پس از معاودت جونپور باگره مهدي قاسم خان را بحکومت آن ولایت تعین

(۲) نسخهٔ [ج] گشت - (۳) نسخهٔ [ب - ج] جنت آشیاني - (۴) نسخهٔ [ج] گردید - (۵) نسخهٔ [ج] در زمان - (۶) نسخهٔ [ج] کتنگه *

فرمود - که بانتظام آن ملک پرداخته آصف خان را (که مرتکب چنین تقصیر عظیم گشته) بدست آرد - خان مذکور کمر عزیمت چست بسته بآئین شایسته قدم همت در راه اطاعت نهاد - آصف خان پیش از وصول عساکر پادشاهي بهزاران تحسر و تاسف دل ازان ولایت بر کنده آوارهٔ صحرای بے دولتي شد - مهدي قاسم خان بدان ملک در آمده بدنبال آصف خان تکاپو نمود - چون او از تباه‌رائي بخان زمان پیوست خان مذکور عنان باز کشیده ناظم اشتات آن ملک گردید - با وصف آن (که بے ارتکاب تعب و منت سعي آن ولایت بدست افتاده (۲)) از وسعت مملکت و خرابی آن نتوانست سامان نمود - بملالت و ستوه درشده در اواسط همین سال وحشتے بر مزاجش غالب آمد و شورش دماغي (۳) بهم رسید - بے استرضای پادشاهي برخاسته از سرحد دکن متوجه سفر حجاز گشت - و ازانجا از راه عراق بقندهار آمد و آخر سال سیزدهم در ایام محاصرهٔ قلعهٔ رنتنبهور تشویر زده و ندامت کشیده بر آستان خلافت جبهه سا گردید - و اسبان عراقي و نفائس امتعه بنظر در آورد - (چون طغرای دیرین خدمت و قدم بندگي زیب صفحهٔ اعتبارش بود) عرش آشیاني از راه مروت بتفقدات فراوان برنواخته بتفویض همان مرتبهٔ

(۲) نسخهٔ [ا] افتاده ۰ (۳) نسخهٔ [ج] آمده شورش دماغي *

امارت و تیولداری سرکار لکهنو و آن حدود سر مباهاتش بفلک برین رسانید - بهتر احوالش بنظر نیامده *

محمد قاسم خان بدخشي

موجي تخلص خویش میر محمد جاله بان اسـت - در بدخشان خدمت جاله باني داشته - دران ایام (که جنت آستاني (۲) حسب الامر پدر جليل القدر از هندوستان ببدخشان شتافته روزے چند گذرانید) پرتو عنایت بر وجنات احوالش تافت - او پرستاری دایمی آن عالي جاه را سرمایهٔ سود و بهبود خود دانسته همواره بخدمتگاري قیام مي نمود - و برخے آورده‌اند که او در صغر سن در بندگي فردوس‌مکاني رسیده از آوان صبی تا زمان نشو و نما (۳) در ملازمت جنت آستاني بسر برده - بالجمله در سفر عراق هم (که از بیمهري روزگار و بدمددي سپهر دوار با کمال ناکامي و بے سرانجامي پیش آمد - و امتحان درست عیاران اخلاص بود) ملتزم فتراک دولت بوده از رکاب پادشاهي تخلف نورزید - و پس از معاودت عراق و تسخیر کابل در سنه (۹۵۴) نهصد و پنجاه و چهارم جنت آستاني باقتضای مصالح ملکي ببدخشان متوقف گردید - میرزا کامران (که منتهز فرصت بود) غیبت همایوني را مغتنم دانسته بفتنه بکابل در آمده

(۲) نسخهٔ (ب ـ ج] جنت آشیاني - (۳) نسخهٔ [ا ـ ب] نشو نما *

متصرف گشت . جنت (۲) آشياني بعجلت برگشته محاصره نمود .
ميرزا از كوتاه خردي همت ناقص خود را بتعذيب طفلان
بے گناه و آلودگي پاک دامنان مصروف نموده از غايت
بيرحمي و سخت دلي شاهزاده محمد اكبر را (كه در سن چهار
سالگي در قلعهٔ كابل بود) در برابر توپ نگاه ميداشت - و
از صيانت ايزدي (كه متكفل حراست او بود) محفوظ
ماندے - روزے زن قاسم خان موجي را پستان بسته آويخت .
خاطر فدويت مآثر او از فرط يكجهتي و يكروئي ازين حركت
شنيعه هم بتذبذب نگرائيد . و پايهٔ درست اخلاصي خود را
بلند تر افراشت . و پس ازان در عهد عرش آشياني بمناسبت
كار قديمش جاله باني بمير بحري هندوستان سر بر افراشت .
و در دارالخلافة بر كنار آب جون منزلے دلكشا ترتيب
داده - در (۳) آخرها استعفاى ملازم پيشگي نمود . و همانجا انزوا
برگزيد . و در آخر شهور سنه (۹۷۹) نهصد و هفتاد و نه
سفينهٔ عمر بساحل فنا رسانيد - نسخهٔ در تتبع يوسف زليخا
بشش هزار بيت درست ساخته - اين دو بيت ازانجا ست

* بيت *

* نمـوده دست صنعش از تفنن *
* هـلال و بدر دريک روى نـاخن *

---

(۲) نسخهٔ [ب] جنت اشياني - (۳) نسخهٔ [ب] در آخر استعفاى ه

* ميانش برتر از حد بيان است *
* كه اينجا نازكيها در ميان است *

و اين نيز شعر اوست * * بيت *

* ساقيا تا كے ز دوران شرح بد حالي كنم *
* شيشه پر كن (۲) تا كه يك ساعت دلے خالي كنم *

(۳) محمد قلي خان توقبائي

از امراى هزارى عهد عرش آشياني ست - اواخر سال پنجم همراه ادهم خان كوكه بتسخير مالوه تعين شد - و سال هشتم بكمك حسين قلي خان (كه بعد گريختن ميرزا اشرف الدين حسين بجاگيرش سرفرازي يافته بود) نامزد گرديد - سال هفدهم همراه مير محمد خان كلان با فوج منقلا جانب گجرات رخصت يافته - و در سفر ايلغار (۴) گجرات از پيش فرستاده بود - پستر همراه خان خانان منعم بيگ به يساق صوبۀ بنگاله راهي شد - مآل احوالش بملاحظه در نيامده *

محمد قلي خان برلاس

از نژاد برلاس است - طبقۀ جليلۀ او هميشه در سلاطين چغتا

---

(۲) در [اكثر نسخه] شيشۀ پر كن كه يك ساعت - (۳) نسخۀ [ا - ب] محمد قلي ترقبائي - (۴) نسخۀ [ج] يلغار *

صاحب اعتبار و عالیشان بوده اند - جد کلان او امیر جاکوي برلاس از اعاظم امرای امیر تیمور صاحبقران بود - خان مذکور فاضل نیکو رای پسندیده اطوار و در شجاعت و سرداري سرآمد امرای روزگار بود - و بقدم خدمت و دیرین پرستاري در عهد جنت آستاني ترقي نموده بپایهٔ امارت عمده بر آمد و ملتان جاگیر یافت - و در آغاز جلوس عرش آشیاني باتفاق شمس الدین خان انکه بآوردن بیگمات و اهل و عیال امرا و سائر ملازمان (که از بے خانماني و مفارقت اهل و عیال بےدلیها داشتند - شاید بدان سبب دل نهاد اقامت هندوستان گشته از اندیشهٔ رفتن کابل باز مانند) روانهٔ آن دیار شد - پس ازان بتیولداری ناگور و آن حدود اختصاص گرفت - و روزے چند بحکومت مالوه نیز نامزد گردید * (چون خود در حضور سعادت بار مي اندوخت) خواجه هادي مشهور بخواجه کلان دامادش بنیابت سر براه کار آن ولایت بود - میرزایان باغیه بر سرش ریخته (اگرچه بملاحظهٔ بزرگ زادگي بخواجه زحمت جاني نرسانیدند) اما از قرار واقع تاراج کردند - و در سال دوازدهم بر سر اسکندر خان اوزبک (که در اوده بنخوت آرائي علم خود سري مي افراشت) تعین گشت - چون در همان ایام خان زمان و بهادر خان شیباني (که سر گروه ارباب طغیان بودند) بمکافات اعمال

گرفتار آمدند اسکندر خان فرار اختیار نموده سرگردان تیه ادبار شد - سرکار اوده بجاگیر محمد قلي خان مقرر گردید - و در تسخیر بهار و بنگاله بهمراهی خان خانان منعم مساعی جمیله بتقدیم رسانید - چون بتائید سماوي در سال نوزدهم معمورهٔ بنگاله مفتوح گشت و داؤد کراني بجانب ساتگانون و اڑیسه روان شد خان خانان باتفاق راجه تودرمل در ټانده (که دار الملک آن ناحیت است) رحل اقامت انداخته بنظام مهام ملکي و مالي پرداختن گرفت - و جمیع امرا را بسرکردگی محمد قلي خان برلاس بجانب ساتگانون فرستاد - که داؤد را فرصت سامان نداده بدست آرد - چون خان مذکور بیمت کروهی ساتگانون رسید او را پای ثبات بلغزش درآمده بسوی اڑیسه بے سپر راه گریز گشت - اعیان این لشکر خواستند که بانتظام پراکندگیهای این حدود پردازند که راجه تودرمل به محمد قلي خان پیوست و در راهي شدن بصوب اڑیسه و استیصال داؤد مرغبات انگیخته رهنمون گردید - در قصبهٔ منڈل پور در شهر رمضان سنه (۹۸۲) نهصد و هشتاد و دو هجري محمد قلي خان را روزگار سپري گردید - غیر آن (که زمان افطار نان خورده حرارتے بر وی غلبه کرد) سببی دیگر ظاهر نشد - برخے از دوربینان عرصهٔ آگهي این را از نتائج بد اندیشگي از

غلامان خواجه سرا فرا گرفتند - محمد قلي خان از امرای پنجهزاري صاحب جاه و جمعیت آن عهد بود - متانت و سنجیده روزگاری او شهرهٔ آفاق - پسرش فریدون خان برلاس است که احوال او رقم پذیر خامه گردیده *

مجنون خان قاقشال

از امرای عمده و تمن دار بود - در عهد جنت آستاني بتیولداری نارنول اختصاص گرفت - چون واقعهٔ ناگزیر آن پادشاه درمیان آمد حاجي خان (که از غلامان عمدهٔ شیرشاهي بود) با جمعیتی فراوان قلعه را محاصره نموده کار بر مجنون خان تنگ ساخت - راجه بهارامل کچهواهه (که دران وقت همراه حاجي خان بود) مروت و مردمي بکار برده بصلح مجنون خان را باعزاز از قلعه برآورده بدهلي گسیل نمود - چون نوبت فرمانروائي به عرش آشیاني رسید مانکپور در جاگیر یافت - و در هنگامی (که خان زمان و برادرش علم مخالفت و خود سري بر افراشتند) او در مقابلهٔ آنها ثبات قدم ورزیده سرچشمهٔ اخلاص را بغبار و خس هواداری مخالفان انباشته ساخت - و در جنگی (که خان زمان با برادر خود بقتل رسید) مجنون خان در رکاب پادشاهي مصدر ترددات شایسته گردید - و در سال چهاردهم بموجب حکم بمحاصرهٔ قلعهٔ کالنجر (که از مشاهیر قلاع هندوستان

است) پرداخت - این قلعه را راجه رامچند مرزبان تهته در زمان ادبار افغانان بنقدے گرانمند از بجلی خان پسر خواندهٔ بهار خان بدست آورده در تصرف داشت - چون هیبت تسخیر چتور و رنتنبهور باطراف پیچید راجه قلعه را بمجنون خان سپرده کلید آنرا بیست و نهم صفر سنه (۹۷۷) نهصد و هفتاد و هفت ارسال حضور نمود - حراست آن حصن حصین نیز از پیشگاه خلافت و جهانبانی بخان مشار الیه قرار گرفت - و در سال هفدهم بهمراهی خان خانان منعم باستخلاص گورکهپور رو آورد *

اتفاقاً دران سال در آغاز یورش گجرات بابا خان قاقشال در رکاب پادشاهی با شهباز خان میر توزک بسبب اهتمام گفتگو کرده ادبے یافته بود - ژاژخایان دروغ ساز در لشکر خان خانان ارجوفه انداختند که بابا خان و جباری و میرزا محمد و دیگر قاقشالان شهباز خان را کشته بمیرزایان باغیه پیوستند - و پادشاه نوشته که مجنون خان را مقید نمایند - خان مذکور در اثنای راه با سایر قاقشلان از لشکر خان خانان جدا شد - هرچند سپه سالار بدلاسا پرداخت (که این خبر فروغے از راستی ندارد) سودمند نیفتاد - بعد ازان (که نوشتها از حضور رسید که بابا خان و جباری بپاداش نیکو خدمتیها مشمول الطاف عرش آشیانی اند) مجنون خان

از کار خود خجلت زده وقتے (که خان خانان فتح گورکهپور کرده معاودت نموده بود) پیوست - و پس ازان بهمراهی سپه سالار در تسخیر بنگ و بهار خدمات پسندیده بتقدیم رسانید - و در سنه (۹۸۲) نهصد و هشتاد و دو (۲) بحسن سعی خان خانان معمورۀ بنگاله مفتوح گشت - و داود خان کرانی بجانب اڑیسه و کالاپهار و سلیمان و بابوی منکلی بجانب گهوڑه گهاٹ شتافتند - خان خانان بتانده (که دارالملک آن ناحیه بود) رحل اقامت انداخته افواج نصرت قرین را در اطراف و حواشی تعین نمود - تا یکبارگی ساحت آن ولایت از خس و خاشاک مخالف رفت و روبے پذیرد - مجنون خان با جمعے دیگر بجانب گهوڑه گهاٹ رخصت یافت - قاقشالان دران حدود کارزارے کرده جوهر مردانگي بعیار رسانیدند - و غنائم فراوان اندوختند - سلیمان منکلي (که دم حکومت گهوڑه گهاٹ میزد) بعدم آباد شتافت - و زن و زاد افغانان اسیر و دستگیر گشته آن ملک آباد بتصرف در آمد *

مجنون خان دختر سلیمان خان منکلي را با پور خود جباري بیگ پیوند بیوگاني بست - و آن ولایت را میان قاقشالان تقسیم نمود - و در همین سال (که بیستم سال الهي بود) خان خانان بمالش داود بجانب گنگ شتافت -

(۲) نسخهٔ [ب] نهصد و هشتاد *

(۲)
باهوي منكلي و كالا پهاژ (كه بجانب كوچ فرار نموده بودند) وباتفاق اولاد جلال الدین سور بتازگي گرد شورش بر انگیخته بر سر قاقشالان ریختند - آنها آبروی حمیت و حیا را بخاک بے ناموسي انباشته هیچ جا پای همت نیفشرده بحوالی تانڈه عنان کشیدند - مجنون خان بمرافقت معین خان در تانڈه بانتظار خان خانان چندے گذرانید - سپه سالار پس از مصالحهٔ داؤد کراني بسرعت معاودت نمود - و دیگر بار فوجے بسرکردگی مجنون خان بگهوڑه گهاٹ فرستاد - او از سر نو آن ولایت را مستخلص ساخته انتظام شایسته داد - و در همان ایام درگذشت - سه هزاري منصب داشت - صاحب طبقات پنجهزاري بقلم داده و گفته که پنج هزار سوار نوکر خود داشته - پس از فوت وی جباري پسرش سالے چند بمراسم نوکري و کارگذاري سرگرم بود - تا آن (که هنگامهٔ داغ بمیان آمد و گروه قاقشالیه متوحش شده آثار بغي بظهور آوردند) او نیز شریک این کار بوده - پس از قتل مظفر خان تربتي (که چندے ایام بکام شد - و برای هر یک لقبے تعین یافت) خطاب خان جهاني بنام او بستند - چون این گروه از معصوم خان کابلي جدائي گزیده زنهاري شدند (پس از ملازمت) عرش آشیاني نامبرده را مدتے بزندان ادب

(۲) نسخهٔ [ب] كونچ - و در [بعضی نسخه] كورچ *

برنشاند - سال سي و نهم نقوش ندامت از سیمای او
خوانده بر حال او بخشود *

مير محمد خان مشهور بخان كلان

برادر بزرگ شمس الدین محمد خان انگه است - در شهامت و پردلي یگانهٔ وقت بود - بهمراهي ميرزا كامران و در ركاب جنت آشياني (۲) كارهاى نمايان كرده در دور اكبري مصدر خدمات عمده گرديد - مدتها صاحب صوبهٔ مملكت پنجاب بود - و اكثر محالات آن صوبه بجاگير انگه خيل (كه عبارت از برادران و پسران و اقرباى انگه خان مذكور است) اختصاص داشت - در تسخير (۳) ولايت گكهر و استيصال سلطان آدم و برنشاندن كمال خان بحكومت آن ديار خان كلان مساعي جميله بكار برد - و باتفاق برادران آثار مردانگي و شجاعت بظهور آورد - و چنين فتحي (كه سلاطين سابقهٔ دهلي را در آرزوى آن بسر آمد) باقبال اكبري نصيب او گشت - و در سال نهم ميرزا محمد حكيم برادر علاتي عرش آشياني مرزبان كابل از ستم شريكي و بے انصافي ميرزا سليمان حاكم بدخشان بستوه آمده روى التجا بعرش آشياني آورده بدرخواست كمك از نيلاب گذشت - بادشاه خان كلان را با امراى پنجاب بهمراهي ميرزا نامزد فرمود - و مقرر ساخت كه امرا دست

(۲) نسخهٔ [ب - ج] جنت آشياني - (۳) نسخهٔ [ا] و در تصفيه

تصرف میرزا سلیمان را از پیرامون مملکت کابل کوتاه ساخته میرزا محمد حکیم را باتالیقی قطب الدین خان برادر خرد خان کلان درآن دیار مستقل کرده بمکانهای خود معاودت نمایند - پس ازان (که خان کلان با عساکر پنجاب برفاقت میرزا قریب کابل رسید) میرزا سلیمان دست از محاصره برداشته راه بدخشان پیش گرفت - میرزا محمد حکیم قرین کامیابي و مقصودوري با امرای پادشاهي داخل کابل گردید - خان کلان وکالت میرزا و سرانجام مهمات آن ولایت بخود مناسب تر دیده توقف گزید - و قطب الدین خان را با دیگر امرا روانهٔ هندوستان نمود - و چون میرزا بسبب حداثت سن از عقل معامله رس بهرهٔ وافر نداشت همواره کلمات واهي مفتنان کابل را (که بمقتضای بدخوئي در مقام فتنه اندوزي بودند) گوش میداشت - خان کلان (که بدرستی اخلاص بحدت مزاج بموصوف بود) براه مدارا نمیرفت - و باندک چیزے طبیعتش متغیر میشد - و کار بشدت میرسانید - بنابران او را با میرزا و کابلیان نقش سازگاري نه نشست - اگرچه میرزا محمد حکیم اظهار تبعیت گونهٔ مي کرد اما بسیارے از مهمات بزرگ بے استصواب خان کلان سرانجام میداد - تا آنکه بخواجه حسن نقشبندي (که در کابل بسر مي برد) همشیرهٔ خود را (که سابقاً در عقد ازدواج شاه ابوالمعالي بود)

بے مصلحت خان کلان نسبت کرد - و او بچنین نسبت عالي افتخار اندوخته مهمات میرزا را از پیش خود سرانجام نمودن گرفت - خان کلان که با وجود شورش طبع مردے مزاجدان دقیقه سنج و باریک غور بود) دانست که عاقبت بناخوشي خواهد کشید - از پیش بینیها شبے بے آن (که کسے وقوف یابد) از کابل کوچ کرده شاهراه هندوستان سپرد - و بلاهور رسیده دم آسایش و استقلال برکشید *

چون نخل بندان معني و دانشوران باستاني پادشاهي را بباغباني نسبت داده اند - چنانکه باغبان آرایش باغ را به پیرایش درخت بر داشتن از جائے و نشاندن بجای دیگر و ناپسندیدن انبوه و شاداب داشتن بقدر اعتدال و کوشیدن بنشو و نما بمقدار صالح و استیصال اشجار بد سرشت و قطع اغصان ناراست و تفریق درختان عظیمه و پیوند کردن بعضے به بعضے و تمتع گرفتن بمیوهای گوناگون و گلهای رنگارنگ و استظلال نمودن در ایام حاجت و امثال آنها (که در علم فلاحت مقرر شده) انتظام مي بخشد - همچنان پادشاهان دور بین بتهذیب و تادیب و سیاست مراعات احوال ملازمان فرموده چراغ حکمت مي افروزند - و لوای هدایت مي افرازند - هرگاه جمعے باهم یکدل و یک زبان بوده فراهم آیند و کثرت هجوم و وفور ازدحام ظاهر شود اولاً

بجهت اصلاح احوال خود شان و ثانیاً بجهت رفاهیت عموم سکنهٔ ملک آن اجتماع را متفرق مي سازند هرچند امرے نا ملائم ازان کثرت معلوم و مظنون نباشد - و این تفرقه را سرمایهٔ جمعیت پندارند - چه از آشوب بادهٔ مرد افکن دنیا و بد مستی تنگ شرابان این خمخانهٔ هوش را ایمن نتوان نشست - خصوصاً وقتے (که فتنه اندوزان و سخن سازان و تبه کاران فراوان باشند - و غفلت در نهاد بشریت مرکوز - بنابرین امرای اخلاص منش اتکه خیل را (که مدتی مدید در پنجاب فراهم آمده انتظام بخش آن حدود بودند) در سال سیزدهم معزول فرموده طلب حضور نمودند - و در سنه (٩٧٦) نهصد و هفتاد و شش در دار الخلافهٔ آگره بسعادت زمین بوس کامیاب شدند - و هر یکے بجاگیر سیر حاصل چید بهره مند گشت - سرکار سنبهل (که بهترین ممالک هندوستان است) بجاگیر میر محمد خان اختصاص گرفت و حسین قلي خان ذوالقدر تیولدار سرکار ناگور بایالت پنجاب امتیاز یافت - و آن الکهٔ وسیع بخان کلان قرار گرفت - و در سال هفدهم دار الخیر اجمیر مضرب خیام فلک احتشام پادشاهي گردید - و عزیمت تسخیر گجرات تصمیم یافت - خان کلان با بسیارے از امرای عمده برسم منقلا بدان صوب رخصت یافت - وقتے (که خان مزبور بقصبهٔ بهادراجن (که

نزدیک سروهي سمت) رسید رای مانسنگهه دیوهره (که کلان تر آنجا بود) در مقام گریزي درآمده چندے از راجپوتان را برسم رسالت فرستاده در اطاعت زد - چون این آمدها خان کلان را دریافتند هنگام وداع خان برسم رسالت هندوستان هریکے را طلب داشته پان میداد و رخصت مي کرد - یکے ازان متهوران پائین ترقوه خان کلان چنان جمدهر زد که مقدار سه انگشت زیر شانه سر بیرون کرد - مردم دیگر آن راجپوت را با رفقای او ازهم گذرانیدند - هرچند زخم سخت بود اما بمحض فضل ایزدي در عرض پانزده روز بهي گرفت *

چون مملکت گجرات در همین سال بعزیز تسخیر عرش آشیانی درآمد خان کلان بمرزبانیِ سرکار پتن (که شهریست قدیم به نهرواله موسوم - و نخست پای تخت این ولایت بوده) سر برافراخت - و در سال بیستم سنه (۹۸۳) نهصد و هشتاد و سه تعلق روح از کالبد خاکي گسیخت - مرد صاحب کمال بود - بترکي و فارسي شعر مي گفت - دیوانے مرتب دارد مشتمل بر قصائد و غزلیات غزنوي تخلص میکرد - و در موسیقي نیز مهارت داشت - گویند هیچگاه مجلس او خالي از فضلا و شعرا نبودے - پیوسته بسخنان رنگین و نغمات دلنشین حلاوت بخش و طرب افزای اهل ذوق بود - ازوست *

* بیت *

* در جواني حاصل عمرم بناداني گذشت *

* آنچه باقي بود آن هم در پشيماني گذشت *

* فرد *

* کس آب بجز مردم چشم ندهد *

* جز آه سحر هم نفسے نيست مرا *

فاضل خان پسرش کوکه هزاري منصب داشته - در ايام محصور شدن ميرزا عزيز [که در احمد آباد (که هر روز جوانان کارطلب بيرون برآمده داد مبارزت ميدادند) مراتب جانفشاني بجا آورده] درگذشت - پسر دوم فرخ خان است که تا سال چهلم اکبري بمنصب پانصدي رسيده *

معين الدين احمد خان فرنخودي

سالے (که جنت آستاني از کابل متوجه تسخير هندوستان گرديد) او در سايهٔ عنايت سلطاني همراه رکاب بود - سال ششم جلوس اکبري (چون پادشاه بجانب ممالک شرقي لواي نهضت بر افراشت) او را بحراست آگره گذاشت - سال هفتم (که عبدالله خان ازبک بتسخير مالوه مامور گرديد) او را (که برشد و کارداني در وزراي بيوتات امتياز داشت) بخطاب خاني برنواخته رخصت داد که بعد فتح بدلاساي وضيع و شريف آنجا پرداخته و محال خالصه و اقطاع امرا (که دران مهم تعين شده بودند) مناسب

حال هريک قرار داده بحضور بيايد - او رفته بآئين شايسته کاربند گرديده معاودت نمود - و مورد مزيد عنايت گشت - سال هجدهم پيش منعم خان (که برطبق حکم محکم قاصد گرفتن پتنه بود) دستوري يافت - و پس ازان همراه خان مذکور بيساق بنگاله رفته سال بيستم (که در بلدهٔ جنت‌آباد کور چهاوني شد و بنابر زبوني هوا وباي عام رو داد) او نيز مطابق سنه (۹۸۳) نهصد و هشتاد و سه هجري داعي حق را لبيک اجابت گفت *

* مهر علي خان سلدوز *

از امراي هزاري ست - اواخر سال پنجم اکبري همراه ادهم خان بتسخير مالوه تعين شده در جنگ باز بهادر مصدر ترددات گرديد - سال هفدهم باتفاق مير محمد خان کلان در فوج منقلا بجانب گجرات گام همت برزد - در جنگ محمد حسين ميرزا از سرداران هراولي بود - پس ازان با قطب الدين محمد خان بتعاقب ميرزاي مذکور شتافت - سال بيست و دوم (که عرش آشياني بعزيمت شکار متوجه هواي حصار شده بران معمورهٔ ساية اقبال گسترد) منزل او را بورود قدوم ميمنت لزوم رشک افزاي گلستان ارم ساخت - سال بيست و سيوم همراه سليمه بانو بيگم (که پاندرز گوئي ميرزا حکيم رخصت کابل يافته بود) شرف دستوري

پذیرفت - سال بیست و چهارم باتفاق راجه تودرمل بنابر
تنبیه عرب (که جانب شرقي دیار مصدر هنگامه بود)
کمر خدمت بر بست - و بتقدیم مراسم نیکو بندگي چهرهٔ
عزت افروخت - مآل حالش معلوم نیست *

* میرزا میرک رضوي *

از سادات رضوی مشهدي ست - ابتدا در رفاقت علي قلي
خان زمان بود - سال دهم جلوس عرش آشیاني از جانب
او بمعذرت گزاري بموکب پادشاهي پیوست - و عفو جرائم
خان زمان صورت گرفت - سال دوازدهم (چون خبر بغی
خان زمان بعرض والا رسید) میرزا را گرفته بخان باقي خان
سپرده - میرزا در کمین غفلت بوده از حبس فرار نمود - و
پس از کشته شدن خان زمان گرفتار گشت - بحکم پادشاه
او را هر روز پیش فیل مست مي انداختند - اما به فیلبان
اشاره بود بقدر مالشي بدهد - روز پنجم بشفاعت مقربان نوید
جان بخشي یافت - و پس از چندے مورد عواطف خسرواني
گشته بعطای منصب شایان و خطاب رضوي خان چهرهٔ ناموري
افروخت - سال نوزدهم بدیوانی جونپور تعین گردید - سال
بیست و چهارم بخشیگری بنگاله نیز ضمیمه شد - سال بیست
و پنجم (که شورش جاگیرداران بنگاله برپا شد - و آنطرف دریای
گنگ مجمعے ساختند) او همراه مظفر خان صوبه دار آنجا

این طرف آب گنگ بود - چون جواب و سوال آنها بصلح گرائید خان مذکور و راج پتر داس را با یک دو کس برای فهمایش آنها فرستاد - کسان همراهي راى مزبور سگالش کشتن براجگیان باز گفتند - او از ساده لوحي این راز را با خان مذکور ظاهر نمود - ازانجا (که دو روئي و شتر دلي مجبول طبع خان مزبور بود) اندیشهٔ این مردم را برمز و اشارت خاطر نشین اهل بغي ساخت - آنها ازان انجمن کناره گزیده غبار فتنه را بلند ساختند - و او را در پناه خود گرفتند - بعد ازین احوالش معلوم نیست که بکجا انجامید *

* محمد مراد خان *

پسر امیر بیگ مغل از امرای سه هزاري اکبري ست - سال نهم باتفاق آصف خان عبدالمجید به تسخیر ملک گڈه کتنکه تعین گردیده - سال دوازدهم در صوبهٔ مالوه جاگیر یافته باتفاق شهاب الدین احمد خان بدفع فتنهٔ ابراهیم حسین میرزا و محمد حسین میرزا رخصت یافت - و پس ازان (که مرزایان از هیبت فوج پادشاهي هوش و حواس باخته راه گجرات گرفتند - و امرای متعینه هریک بجاگیر خود متوقف گردید) خان مزبور نیز در اوجین (که در جاگیر او متعلق بود) سکونت ورزید - سال سیزدهم (چون باز میرزایان از جانب خاندیس بملک مالوه درآمد نموده در حوالي اوجین بساط

شورش گستردند) خان مزبور باتفاق میر عزیز الله دیوان صوبهٔ مالوه دو روز پیش ازان بر فساد اندیشیهای (۲) ارباب فتنه مطلع شده در تعمیر و تاسیس قلعهٔ اوجین اهتمام بکار برده قدم ثبات را محکم کرد - تا آنکه این خبر بعرض خسروانی رسید و فوجی بسرداری قلیچ خان شرف ارتخاص پذیرفت - میرزایان از طنطنهٔ لشکر فیروزی سراسیمه شده متدو رویه شتافتند - خان مزبور نیز باتفاق امرا بتعاقب شتافت - میرزایان از نربده عبور نموده سال هفدهم (که فتنهٔ میرزایان در صوبهٔ گجرات رو داد - و جاگیرداران مالوه حسب الحکم نزد خان اعظم میرزا عزیز کوکه رسیدند) او نیز آمده روز جنگ در فوج جرانغار بود - پس ازان (که فوج مخالف غلبه نموده افواج هردو بازو را متفرق ساختند) او یک طرف شده تماشا میکرد - پستر بر طبق حکم همراه قطب الدین محمد خان اتکه بتعاقب مظفر روانه شد - بعد ازان بهمراهی منعم خان خان خانان بتسخیر بنگاله مامور گردیده - در سال نوزدهم خان خانان او را بجانب فتح آباد و بکلانه فرستاد که آن ضلع امن پذیرد - و (چون خانخانان رخت هستی بست و داؤد وغیره فتنه اندوزان آن ملک بر سر هنگامه آمدند) خان مزبور از شهر جلیسر بالعزیمت (۳) گردیده بتانده آمد - سال بیست و پنجم مطابق

(۲) نسخهٔ [ا] بر فساد اندیشه هاي - (۳) نسخهٔ [ج] پا بعزیمت

سنه (۹۸۸) نهصد و هشتاد و هشت هجري بهمان ضلع باجل طبيعي در گذشت *

* مظفر خان تربتي *

خواجه مظفر علي نام ديوان بيرام خان بود - هنگام تفرقه (چون خان از بيكانير متوجه پنجاب شد) ميرزا عبدالرحيم را (كه سه ساله بود) با عيال و اموال در قلعهٔ ترهنده محال جاگير شير محمد ديوانه (كه نوكر قديم و تربيت كردهٔ او بود) گذاشته پيش راهي گشت - آن ناحق شناس اموال را متصرف گشته انواع اهانت بمتعلقان خان رسانيد - بيرام خان خواجه را از ديبالپور بدلاسا و استمالت او فرستاد - آن بے آزرم مروت دشمن خواجه را مقيد ساخته روانهٔ حضور نمود - هرچند بعضے (۲) اعيان سلطنت در نابود ساختن او بدلائل و وجوه شتي اهتمام داشتند عرش آشياني از مجرم نوازي و جوهر شناسي جان بخشي فرمودند - چند گاه بعملداري پرگنهٔ پرسرور مامور بود - از حسن كفايت بديوانيء بيوتات امتياز يافت *

چون كار داني و بلند استعدادي وي ذهن نشين پادشاه شد به والا منصب ديواني و خطاب مظفر خاني سربلند گرديد - سال يازدهم خان مشار اليه جمع رقميء تلمرو را (كه

---

(۲) نسخهٔ [ب] هرچند اعيان سلطنت *

در زمان بیرام خان بواسطهٔ کثرت مردم و قلت ولایت بدام افزوده برای مزید اعتبار تنخواه میدادند) از دفتر برآورده حال حاصلی بزعم خود و اظهار قانونگویان ممالک محروسه تخمین کرده جمعی دیگر قرار داد - اگرچه نفس‌الامر حاصل نبود . اما نسبت بجمع پیش اگر حال حاصل نامند دور نیست - و (چون هنوز آئین داغ اسپان قرار نیافته بود) مظفر خان بامرا و ملازمان پادشاهی تعین نوکر مقرر گردانید (۲) که هرکدام چند کس نگاه دارد - و عوام سپاهی (که بامرا مقرر شده) سه قسم بود - اول را سالی چهل و هشت هزار دام دوم را سی و دو سیوم را بیست و چهار - و در سال دوازدهم بپادشاه ظاهر شد که مظفر خان بساده روئی قطب خان نام علاقهٔ خاطر بهمرسانیده - (چون این حرکت شنیع نهایت بمزاج عرش آشیانی ناپسند بود) فرمودند او را از مظفر خان جدا ساخته نگاهدارند - خان از کوته حوصلگی لباس فقر پوشیده راه صحرا پیش گرفت - پادشاه از کمال التفات و تفقد (که بحال او مبذول بود) مطاوبش بدو باز گردانیدند (۳) - و در سال هفدهم روزے در حضور پادشاهی بازی چوپر درمیان بود (۴) - مظفر خان از بسیار بای دادن تنگ حوصلگی کرده مصدر حرکات

---

(۲) نسخهٔ [ب] گردانیده - (۳) نسخهٔ [ب] بازگردانید - (۴) نسخهٔ [ا - ب] و مظفر خان ه

روستایانه شد - عرش آشیاني از پایهٔ اعتبار انداخته رخصت کعبه فرمود - چه سلاطین دانش آئین در لباس لعب و هزل کار جد کرده شناسای جوهر طبقات مردم میگردند - و بظاهر بازار بازي گرم داشته در معنیٔ عیار طوایف انام مي گیرند - شایان باریابان قرب آنست که در جد و هزل سر رشتهٔ ادب و بندگي از دست خدمت پرست نهلند - و مراعات مزاج این طبقهٔ عالي نهاد را (که بسلامی برنجند) بر همه مقدم شناسند *

بالجمله عرش آشیاني نظر به نیکو خدمتیهای او داشته از عرض راه طلب فرمود - در وقتی (که پادشاه بمحاصرهٔ قلعهٔ سورت اشتغال داشت) ملازمت نمود - و سال هزدهم از حویلی احمدآباد بحکومت سارنگپور مالوه رخصت یافت - و در همین سال سنه (۹۸۱) نهصد و هشتاد و یک بطلب سلطاني شرف اندوز حضور گشته بمنصب والای وکالت و خطاب جملة الملکي اعتبارش افزود - و زمام حل و عقد امور چهار دانگ هندوستان بید اقتدارش تفویض یافت - اما باز در بعضی کارها مخالفت مزاج پادشاهي ورزید - لهذا از مرتبه افتاد - هنگام مراجعت ظل الٰهي از پتنه (که فوجی به تسخیر رهتاس تعیین یافته بود) بی آن (که او باریاب مجرا شود) بطریق کمک مامور شد - دران دیار بهوش افزائي

و دل‌دهی خواجه شمس الدین خان خوافي (که نیز تعین بود) کارهای نمایان بظهور آورد - و سرتابان و فتنه سازان آن ناحیه را بکرات و مرات مالش داده حاجي‌پور را (که افغانان متصرف شده بودند) بتازگي استخلاص نمود - نظر برین خدمات پسندیده در سال بیستم از پیشگاه خلافت حراست آن ملک از گذر چوسا (۲) تا گدهي بدو تفویض یافت *

گویند بعد فتح حاجي‌پور (که حالش بلندي گرفت) خبر آوردند که آن طرف نوبده گندهک (۳) افغانان سرکش فراهم آمده اندیشهٔ شورش دارند - مظفر خان بدفع آن گروه همت بسته حوالی آن رود معسکر ساخت - و خود با تنی چند جهت تشخیص عمق آب و جای گذر برآمد که ناگاه آنطرف قریب چهل سوار مخالف نمودار گشت - خواجه شمس الدین و عرب بهادر را اشاره نمود که دورتر از آب عبره نموده این غفلت اندوزان را سزا دهند - آنها ازین خبر آگاهي یافته در طلب کومک شدند - اما بمجرد مشاهدهٔ خواجه عنان تاب به یورت خود گشتند - مظفر خان از شتاب زدگي خود هم از آب گذشته بخواجه ملحق شد - که ناگاه کومک آنها رسید - و یکباره برگشتند - مردمی معدود (که همراه خان بودند) پراگنده شده خود را بآب زده بگرداب

(۲) نسخهٔ [ب - ج] چوسه - (۳) نسخهٔ [ب] گندک *

فنا درآمدند - نزدیک بود که مظفر خان هم دران موج خیز
درآید که خواجه شمس الدین عنان گرفته بجانب کوهستان
روان شد - و تیزروے بارد و فرستاد که شاید کسے بفریاد
رسد - و خواجه و عرب بهادر به تیرهای بازگشت در
تعجیل غنیم (که دنبال نمي گذاشتند) فتورے مي انداختند
تا آنکه کار بر مظفر خان تنگ شد *

چون در لشکر کشته شدن مظفر خان شهرت یافت هر یکے
بفکر بدر زدن بود که درین اثنا آن تیزرو بطلب کومک
رسید - خدا داد برلاس وغیره با سیصد جوان بهادر دریا
نوردیده رسیدند - چون مخالف را هم از بسیاری تردد طاقت
طاق شده بود از آمد آمد این مردم دل پای داده رو بگریز
نهادند - مظفر خان جان تازه یافته بتعاقب پرداخت - و روز
دیگر به بنگاه آنها ریخته غنائم موفور بدست آورد - و در سال
بیست و دوم ناصیه سای حضور گشته در مهمات سلطنت
دخیل گردید - راجه تودرمل و خواجه شاه منصور وزیر
باستصواب او سرانجام امور مالي و ملکي میدادند - چون
خان جهان صوبه دار بنگاله درگذشت مظفر خان بایالت آن
مملکت وسیع دستوري یافت - و در سال بیست و پنجم
خواجه شاه منصور از سخت گیري و کفایت اندوزي باز یافتهای
شاقه بر ذمهٔ امرای بهار و بنگاله برآورده در پی تحصیل

آن شد - معصوم خان کابلي وغیره اقطاع‌داران بهار بدان سبب لوای طغیان برافراختند - مظفر خان (که سرداري را با عملداري ضم کرده بود) با آن (که شورش افزائی بهار مي شنید) در بنگاله نیز آن زواید بے حساب را از جاگیر مردم باز یافت نمود - و محصلان گماشته کار تنگ گرفت - امرا ازین سخت‌گیري و نا تیمارداري او متنفر شدند - بابا خان قاقشال با دیگر جاگیرداران بنگاله اتفاق کرده سر شورش برداشتند - و مکرر بکارزار برخاسته هر مرتبه هزیمت و ناکامي نصیب آنها بود - آخر هرچند بعجز و زنهار گرائیدند مظفر خان باستکبار میزد - تا آنکه ناسپاسان بهار نیز پیوسته بهیأت مجموعي از سر نو گرد فساد برانگیختند - و در مقابلهٔ مظفر خان آمده نشستند - هر روز جنگ و جدال مي شد و مردم پادشاهي لوای فتح و فیروزي مي افراشتند - ناچار تنگ آمده خواستند که جانب اوڈیسه رخت ادبار کشند - درین اثنا بعضی اوباشان بیوفا از فوج پادشاهي جدا شده بآنها پیوستند - ازین حرکت سر رشته تدبیر مظفر خان گسیخته (۲) گردید - هرچند گفتند که ازین جمع پریشان حساب برنداشته رده آرا باید گشت که غلبهٔ ما ست (چون دل پای داده بود) گوش نکرد - هرگاه کارفرما را دل از جا رود بر فرمانپذیران

(۲) نسخهٔ [ج] برداشته نبرد آراء

چه گرفت و گیر - مردم جدا شدن گرفتند - و غریب تر آنکه غنیم را پای همت از جا رفته (که آیا با مظفر خان نبرد چگونه رود) که ناگاه خان سپه سالار زندگانی تباه را بر فروشدن مردانه گزیده بشهر بند تانده در آمد - آنها دلیر گشته پیغام جان بخشي و دستوری جهاز بوا گذاشتن سیوم بخش اموال درمیان آوردند - درین (۲) میانه میرزا شرف الدین حسین از قید گریخته از سراسیمگی مظفر خان بمخالفان آگهي داد - آنها خیره تر شده بر فراز قلعه برآمدند - و مظفر خان را (که با غلامان خود آمادهٔ جان‌سپاري بود) بدست آورده در شهر ربیع الاول سال مذکور سنه (۹۸۸) نهصد و هشتاد و هشت هجري از هم گذرانیدند - مسجد جامع آگره نزدیک کترهٔ میان رفیق بنای مظفرخان است *

* میر معزالملک اکبری *

از سادات موسوي و از اکابر مشهد مقدس است - در عهد عرش آشیاني در سلک امرای سه هزاري انتظام داشته بسربراهیِ خدمات پادشاهي بین الاقران (۳) لوای امتیاز مي‌افراشت در سال دهم سنه (۹۷۳) نهصد و هفتاد و سه عرش آشیاني به تنبیه خان زمان متوجه جونپور شد - او برادر خویش بهادرخان را با سکندر خان اوزبک از خود جدا ساخته بولایت

(۲) نسخهٔ [ج] میان - (۳) نسخهٔ [ب] بسربراهیِ خدمات بین الاقران *

سردار فرستاد که بتاخت و تاراج آن حدود غبار انگیز فساد گردند - از پیشگاه سلطنت جمعی امرا بسرداری میر معز الملک بمالش آنها تعین یافت - فتنه گرایان از آمد آمد این فوج (۲) دست و پا گم کرده در مکر و تزویر زدند - و پیغام کردند که چه صورت دارد که در مقابل عساکر پادشاهي آمادهٔ جنگ شویم - استدعا آنست که واسطهٔ صفح زلات شوند - فیلان نامي (که بدست آورده ایم) روانهٔ حضور میکنیم - هرگاه (۳) از دریای مکرمت جرائم ما بزلال عفو پاک شود بدربار شتافته سجده ریز عذر خواهي خواهیم شد - میر در جواب نوشت که رقایم آثام شما ازان قبیل نیست که جز بآب شمشیر از (۴) جریدهٔ روزگار محو توان ساخت - بهادر خان با وصف این همه سماجت بکار برد که اگر تجویز نمایند یک دیگر را دریافته حرفی چند مناسب وقت بمشافهه گفته شود - میر با معدودے از اردو بر آمد - بهادر خان ازان جانب با چندے پیش آمد - و مقدمات بسیار از جانبین مذکور شد * (۵)

چون آثار ناراستي در پیشانیٔ معاندان ظاهر بود صورت صلح قرار نگرفت - عرش آشیاني از اصغای این ماجرا لشکر خان و راجه تودرمل را نیز ضمیمهٔ عساکر فرمود که آنچه

(۲) نسخهٔ [ب] از آمد آمد فوج - (۳) نسخهٔ [ب - ج] مي کنم -
(۴) نسخهٔ [ج] جز آب شمشیر - (۵) نسخهٔ [ب] مقدمات بسیاره

از صلح و جنگ مصلحت وقت دانند بعمل آرند - آنها به میر معز الملک پیوسته بشورش‌پژوهان پیغام فرستادند که آنچه از حرف عقیدت و اخلاص بر زبان شما می رود اگر از لوامع صدق ضیائی دارد بخاطر مطمئن متوجه آستان بوس شوند - و الا جنگ را آماده باشند - چون اطمینان نداشتند براه نیامدند - میر (که در جنگ مبالغهٔ ابرام داشت و از غایت غرور تهور نعلش در آتش بود) با آن (که میشنید که خان زمان وسائل انگیخته مجدداً عفو جرائم او میشود) بترتیب صفوف پرداخته در نواحی خیرآباد با مخالفان در آویخت - محمد یار برادر زادهٔ سکندر خان اوزبک (که مقدمة الجیش فئة باغیه بود) بحملهٔ عساکر پادشاهی بر خاک هلاک افتاد - سکندر خان (که با فوجی گزیده از دنبال او آمادهٔ جنگ بود) پشت بمعرکه داده رو بهزیمت آورد - سپاه ظفر مآثر فرار اسکندر را انفصال کارزار دانسته بقصد غارت و تاراج پراگنده شدند - بهادر خان (که با جمعی در کمین بود) درین زد وگیر بفوج جرانغار رسیده - جنگ در پیوست - شاه بداغ خان از اسپ جدا شده بقید مخالف در آمد - و جوقی خاک بی‌حقیقتی بر فرق روزگار خود ریخته بغنیم پیوستند - بهادر خان این فوج را بر داشته بجانب غول توجه گماشت - آنها

(۲) نسخهٔ [ب] سکندر در جنگ مبالغه و ابرام داشت ۰

بے جنگ سر رشتۂ نبرد را از دست دادہ عار فرار اختیار نمودند - و برخے از روی نفاق و حرام نمکی خود را بکنار کشیدند - بشومی اهل نفاق بل بشامت ابرام و غرور سردار لشکر فتح کردہ را شکست افتاد - هرچند راجه تودرمل با دیگر امرا جمع شدہ در میدان استاد اما (چون لشکر برهم خوردہ بود) کارے سر انجام نشد - پس ازان (چون صوبۂ بهار بتصرف پادشاهي در آمد) پرگنۂ آرب (۲) و حوالی آن در جاگیر میر مقرر گشت * و در سال بیست و چهارم امراے بهار (که سر فتنۂ (۳) آنها معصوم خان کابلي تیولدار پتنه بود) از تباه سرشتي و تیره خردي گردن مخالفت بر افراشتند و میر معز الملک را با میر علي اکبر برادر خردش بچرب زباني و حرف سرائي از راه بردہ شورش افزا گشتند - اما هر دو برادر چندے راه مرافقت با آن سرتابان بیهودہ جدا شدند - میر معز الملک بجونپور شتافته علم خود سري بر افراخت - و بسیارے واقعه جویان کوتاه بین را فراهم آورد - بنابرین در سال بیست و پنجم سنه (۹۸۸) نهصد و هشتاد و هشت از پیشگاه سلطنت باس خان ترکمان جاگیر دار مانکپور اشاره رفت که بدان حدود شتافته آن تباه رای را با دیگر بدگوهران (که با او یکتائي گزیده اند) بحضور آرد - او

(۲) نسخهٔ [ب ۰ ج] ارب ۰ (۳) نسخهٔ [ب - ج] فتنه ٭

کاربند فرمان گشته آنها را بدست آورده براه دریا روانهٔ حضور ساخت - در حدود قصبهٔ اتاوه کشتیء میر در موج خیز دریاے جون فرو شد *

* میر علي اکبر موسوی *

برادر خرد میر معز الملک مشهدي ست - او نیز در عهد عرش آشیاني بمنصب سه هزاري اختصاص داشته در تقدیم خدمات پادشاهي با برادر بزرگ خود شریک و سهیم بود - در سال بیست و دوم میر مولود نامهٔ عرش آشیاني بخط قاضي غیاث الدین جامي (که بفضائل و مکارم متحلي بود و چندے بمنصب صدارت جنت آشیاني امتیاز داشت) بنظر پادشاه در آورد - متضمن آن (که در شب تولد آن پادشاه جم جاه جنت آشیاني در عالم رؤیا معاینه نمود) که ایزد یگانه او را فرزندے کرامت فرموده - به جلال الدین محمد اکبر موسوم فرمودند - عرش آشیاني بمشاهدهٔ آن بشاشت عظیم ظاهر کرده بصله و جائزهٔ آن مولود نامه میرزا را مشمول عواطف خسروانه گردانیده پرگنهٔ ندیه در وجه انعام مرحمت فرمود - و چون برادرش در صوبهٔ بهار جاگیر یافت او را نیز با برادر شریک گردانیدند - و در سال بیست و چهارم (که اکثر امرای بهار از بدگوهري راه عصیان و کافر نعمتي سپردند) نخست این دو برادر با آن شورش گرایان یکتائي گزیدند - لیکن از دوراندیشي

زود افتراق جسته میر معز الملک به جونپور رفت ۔ و او در زمانیه (که شش کروهی غازي پور است) فرو کش نمود ۔ معهذا همواره به پیغام گزاري و هرزه سرائي افروزندهٔ آتش فتنه مي شد ۔ چون در سال بیست و پنجم کشتئ برادرش در دریای جون بگرداب فنا فرو رفت حکمی از درگاه پادشاهي بنام خان اعظم (که بانتظام صوبهٔ بنگ و بهار مامور شده بود) پیرایهٔ صدور یافت که او را مقید و مسلسل روانه نماید ۔ وی با کوکلتاش در مقام لابه و حیله اندوزي در آمد ۔ ازانجا (که معامل دیده ور بود) دستان فروشی او سودمند نیامد مخصلان حضور بپارگاه خلافت حاضر ساختند ۔ رأفت پادشاهي دست از سیاست باز کشیده در دبستان زندان فرستاد (۲) ٭

٭ میرزا شرف الدین حسین احراري ٭

پسر خواجه معین ولد خواجه خاوند محمود است ۔ و او پسر خواجه کلان مشهور به خواجگان خواجه پسر بزرگ خواجه ناصرالدین عبیدالله احرار ست (قدس سره) ۔ خواجه کلان آراسته بود بعلوم ظاهر و باطن ۔ بحکم پدر بزرگوار در موضع درسپن (یک محلهٔ ایست از سمرقند) طرح اقامت ریخت ۔ و در ایام تسلط شاهي بیگ خان (۳) به اندجان هجرت نمود ۔ در سنه (۹۰۵) نهصد و پنج درگذشت ۔ نعش او را بتاشکند

---

(۲) نسخهٔ [ج] فرستادند ۔ (۳) نسخهٔ [ب ۔ ج] شاه بیگ ٭

نقل کرده بپهلوی مرقد والدهاش مدفون ساختند - او را
از صبیۀ سید نقي‌الدين محمد کرماني سه پسر متولد شد -
خواجه نظام الدين عبدالهادي و خواجه خاوند محمود و خواجه
عبدالخالق - و بعد از فوت آن عفیفه دختر خواجه محمد
نظام برادر شیخ الاسلام خواجه عصام‌الدين را (که بچهار واسطه
بمولانا برهان الدين علي صاحب هدایۀ فقه مي رسد) بعقد
(۲)
خود در آورد - ازو نيز سه پسر بهم رسيد - خواجه عبد العليم
و خواجه عبد الشهيد و خواجه ابو الفيض - و از ترکيۀ خاصه نيز
پسرے داشت خواجه محمد يوسف نام - بالجمله خواجه
(۳)
خاوند محمود پس از سلوک طريقۀ درويشي بسعادت حج
فائز شد - و بعراق و فارس شتافت - و مدتے نزد مولانا
جلال الدين محمد استفاده نمود - و از مولانا عماد الدين
محمود طبيب علم طب ياد گرفت - و بنابر استعداد ذاتي
(۴)
باقصی مراتب کمال رسيد - و بسمرقند مراجعت کرد - و بافاده
مشغول گشت - چون به هند آمد جنت‌آشياني تبجيل و
تعظيم بسيار بجا آورد - و ارادت بهم رسانيد - و باز بنابر
وجهه بکابل شتافته فوت کرد - خواجه معين در حيات پدر
بکاشغر رفته نزد عبدالله خان والي آنجا اعتبار تمام پيدا کرد

(۲) نسخۀ [ب] خواجه عبد الحليم - (۳) نسخۀ [ب] طريق - (۴) نسخۀ [ا ؛ ب] باقصای

و حاصل رود خانهٔ یشب بدو تفویض یافت - خواجه زاده (چون علم معاش نیکو می دانست) ضبط آن نوعی کرد که کسی یشب در خواب نمی‌دید - مردم بگران ارز میگرفتند - ازین جهت تمول تمام بهم رسانید - اما بر طبع او بخل و امساک غالب بود - میرزا شرف‌الدین از پدر آزرده خاطر میزیست *

چون جنت آشیانی هنگام یورش هندوستان خواجه عبدالباری نبیرهٔ خواجه عبدالهادی را نزد عبد الرشید خان والی کاشغر (که همیشه سلسله جنبان قرب و قرابت صوری و معنوی بود) فرستاده بودند باین مناسبت خان کاشغر میرزا را همراه (۲) داد که مراسم تعزیت جنت آشیانی و لوازم تهنیت جلوس عرش آشیانی بتقدیم رساند - در سال اول اکبری ادراک ملازمت نموده بسعی ماهم انگه و ادهم خان در اندک مدتی برتبهٔ امارت و منصب پنج هزاری متصاعد گشته به تیولداری اجمیر و ناگور لوای اعتبار برافراخت - و به نیروی شجاعت و کاردانی مصدر ترددات شده سرتابان و متمردان آن ضلع را برانداخت *

چون والدهٔ میرزا کچک بیگم (۳) دختر میر علاء الملک ترمذی ست از بطن فخر جهان بیگم صبیهٔ سلطان ابو سعید

---

(۲) نسخهٔ [ج] فرستاد - و باین مناسبت خان کاشغری که میرزا را همراه داد * (۳) نسخهٔ [ج] کیچک بیگم *

ميرزا لهذا عرش آشياني در سال پنجم بخشي بانو بيگم همشيرهٔ خود را بازدواج او در آورده پايه‌اش بلندتر ساخت - و در سال هفتم سنه (۹۶۹) نهصد و شصت و نه الويهٔ پادشاهي انتهاض به اجمير نمود - ميرزا شرف ملازمت دريافت - و بتسخير قلعهٔ ميرتهه (كه به راى مالديو راتهور تعلق داشت - و او از رايان و راجها باسم و رسم هندوستان به مزيت اعتبار و وفور اقتدار ممتاز بود) تعين گشت - جگمال و ديوداس از امراى راجه (كه باستحكام آن قلعه مي‌پرداختند) تحصن جستند - پس از طول محاصره آشتي قرار يافت - بشرط آنكه سپاهي سواى اسپ چيزے از قلعه بر نيارد - جگمال بهمان روش بيرون آمد - و ديوداس جميع اسباب خود را سوخته با پانصد سوار بر آمد - ميرزا آگهي يافته بجنگ او سوار شد - پيكارے بغايت صعوبت رو داد - ديوداس كشته شد - و بعضي گويند زخمي بدر رفت (چنانچه شخصي بعد چندے خود را ديوداس مي‌گفت - برخے تكذيب كردند - و جوقے بر گزيدند - تا آنكه در يكي از معارك جان سپرد) - و در سال هشتم خواجه معين اعتبار و فر دولت پدر شنيده بتقريب حج از ابو الخير خان رخصت گرفته از كاشغر بهند آمد - ميرزا از ناگور باستقبال پدر شتافته بدرگاه پادشاهي آورد - عرش آشياني خود استقبال كرده خواجه را باعزاز تمام بآگره آورد *

ديرين رسمي ست (که چون کسي را بخت تيرگي پذيرد و زمانه بکين توزي بر خيزد) چراغ دانائي او فرو ميرد - زيان را سود انگارد و نکوهيده را سزاوار بر شمرد * بيت *

* چو تيره شود مرد را روزگار *
* همان مي (۲) کند کش نيايد بکار *

چنانچه احوال (۳) ميرزا باز گويد که قدر اين همه عنايات پادشاهي نشناخته در همين سال بجهتي (۴) يا توهمي بيجا يا از بد سرشتي که داشت بخيال فتنه انگيزي از آگره بجانب اجمير فرار نمود - (شش صفر (۵) تاريخ يافته اند) - پادشاه از کوتاه خردي و توهم زدگي او استبعاد تمام نموده حسين قلي خان را با جمعي امرا بتعاقب نامزد کرد - ميرزا هيچ جا ثبات نورزيده از ممالک محروسه بدر رفت - خواجه معين از حرکت نکوهيدهٔ پسر (اگرچه هيچ از تعظيم و تکريم او نکاهيد) چند گاه بانفعال و تشوير بسر برده روانهٔ حجاز شد - و به بندر کنبهايت (۶) رسيده بعالم بقا خراميد - صندوق نعش او را در جهاز فتحي (۷) روان کردند - در دريا کشتي بغرق نشست *

---

(۲) نسخهٔ [ا - ب] همه آن کند - (۳) نسخهٔ [ج] در احوال - (۴) نسخهٔ [ج] بي جهتي يا بدوهمي - (۵) يعني بحساب جمل که (۹۷۰) ميشود - (۶) نسخهٔ [ج] کهنبايت - (۷) نسخهٔ [ج] قبچي *

ميرزا شرف الدين چندے آوارهٔ دشت ادبار بوده پناه به چنگيز خان گجراتي برد - و پس ازو بمرزبان باغيه پيوست - و باز بمرزبان خانديس همراه شد - و ازانجا باز خسران زده نزد محمد حسين ميرزا مراجعت كرد - چون زمانه بر سر ناسازي بود هيچ جا ناخنش بند نگرديد - بعد ازان (كه ولايت گجرات بحيطهٔ تسخير پادشاهي در آمد) بدكن گريخته عبورش بسر زمين بگلانه افتاد - بهرجي زميندار آنجا مقيد ساخته هنگامے (كه قلعهٔ سورت مفتوح شد) بحضور آورده از نظر گذرانيد - عرش آشياني قدرے ميرزا را بفيلي (كه آدمكش نبود) رسانيده بزندان فرستادند - و پس از چندے نزد مظفر خان صوبه دار بنگاله فرستادند كه اگر ندامت از ناصيهٔ حال ميرزا دريابد جاگيرے دران صوبه تنخواه دهد - و الّا روانهٔ سفر حجاز نمايد - چون اثرے از ندامت نداشت مظفر خان بانتظار موسم جهاز محبوس نگهداشت - درين ضمن معصوم خان كابلي در صوبهٔ بهار بغي ورزيده ببابا خان قاقشال وغيره (كه در بنگاله شورش افزا بودند) پيوست - و مظفر خان را در تانده محاصره نمود - ميرزا از قلعه گريخته بآنها رفيق گشت - چون بر مظفر خان چيره دست آمدند ميرزا (كه از بعضے دفائن او مطلع شده بود) بتصرف آورده سرمايهٔ دستگاه ساخت -

اگرچه کارها بمعصوم خان باز گردید اما سرداري بمیرزا قرار یافت - چون در امرای ناسپاس بنگاله تفرقه افتاد معصوم خان سوے به بهار کشید - لیکن از آمد آمد میرزا عزیز کوکه و شهباز خان کنبو با فوج شایستهٔ حضور راه گریز سپرده به بنگاله برگشت - و میان میرزا و معصوم خان گرد خلاف برخاست - هر یکی بکمین دیگرے (۲) بر نشست - تا آنکه معصوم خان محمود پسرے را (که منظور میرزا بود) بزر فریفت - و بگفتهٔ او آب خشخاش زهر آمیز بخوردن میرزا (۳) داد - در سال بیست و پنجم سنه (۹۸۸) نهصد و هشتاد و هشت درگذشت *

* محب علي خان *

پسر میر نظام الدین علي خلیفه است که رکن السلطنة بابر پادشاه بود - و بقدم خدمت و فرط محرمیت و رزانت عقل و استقامت تدبیر و وفور شجاعت و کارداني در نظر آن پادشاه والا همت مرتبهٔ عالي داشت - و از فضائل و کمالات کسبي خصوصاً طب بهره مند بود - چون بواسطهٔ لختي امور (که در معاملات دنیوي ناگزیر واقع مي شود) از جنت آشیاني بیم و هراسے داشته راضي بسلطنت ایشان نبود در ایام ارتحال پادشاه (با وصف تصریح بنصب

(۲) نسخهٔ [ب] دیگر برنشست - (۳) نسخهٔ [ب] بفریفت *

جناب همایوني بجانشینی خود) میر خلیفه مي خواست
مهدي خواجه داماد فردوس مکاني را (که مرد بادل سخي
بود و با وي اظهار محبت مي‌کرد) بفرمانروائي (۲) بر دارد -
چنانچه این قرارداد در مردم شائع گشته - خواجه نیز
اوضاع شاهانه پیش گرفت - اتفاقاً روزے دران هنگام میر
خلیفه با مهدي خواجه در خرگاه بود - چون میر بیرون آمد
خواجه (که خالي از جنون نبود) غافل ازان (که دیگرے
هم حاضر است) بے اختیار دستي بر ریش کشیده گفت
انشاء الله تعالی ترا پوست مي کنم - ناگاه نگاهش بر محمد
مقیم هروي پدر خواجه نظام الدین بخشي افتاد (که دران
وقت دیوان بیوتات بود و در کنج خرگاه استاده) - خواجه
متغیر شد و گوش او تافته گفت اي تاجیک　＊ ع ＊

＊ زبان سرخ سر سبز میدهد بر باد ＊

محمد مقیم همان وقت این حرف بمیر خلیفه رسانید که
این نتیجهٔ بد اندیشي ست (که میخواهید (۳) دولت بخاندان
بیگانه نقل کنند) - میر خلیفه ازان اندیشهٔ ناصواب باز آمده
بمردم منع کرد که هیچ کس بخانهٔ خواجه نرود - پس
از فوت فردوس مکاني جنت آشیاني را بر سریر خلافت
متمکن ساخت ＊

---

(۲) نسخهٔ [ب] پردازد - (۳) نسخهٔ [ب] مي خواهند ＊

محب علي خان نیز در زمان بابري و همایوني در معارک صاحب ترددات بود - زوجهٔ او ناهید بیگم است - و این ناهید بیگم دختر قاسم کوکه است [که از درست اخلاصي در محاربهٔ عبدالله خان اوزبک (چون گیتي ستاني بدست غنیم در آمد پیش آمده) گفت پادشاه منم - این نوکر مرا بچه تقریب گرفته اید] - مخالفان او را از هم گذرانیدند - پادشاه ازان خطرگاه (۲) جانکاه خلاص شده اهل عیال او را همواره مشمول عاطفت میداشت - در سال (۹۷۵) نهصد و هفتاد و پنج ناهید بیگم بملاقات والدهٔ خود حاجي بیگم (که دختر میرزا مقیم پسر امیر ذو النون است - و بعد فوت قاسم کوکه بمیرزا حسن پیوست - و پس ازو بازدواج میرزا عیسی ترخان حاکم تهته در آمد) روانهٔ تهته شد - از قضا پیش از وصول بیگم میرزا رخت هستي بربست - و محمد باقي پسرش انتظام ده آن دیار گردید - او مدارائی با بیگم نکرده - و با حاجي بیگم نیز بد سلوکیها پیش گرفت - حاجي بیگم باتفاق برخی بدگوهران در مقام گرفتن محمد باقي شد - او آگهي یافته حاجي بیگم را محبوس نمود - تا در گذشت - ناهید بیگم بدلاوري و تدبیر ازان ولایت بر آمده (چون به بهکر رسید) سلطان محمود والي

---

(۲) نسخهٔ [ب] از خطرگاه *

آنجا سخنان یک جهتي درمیان آورده گفت که اگر محب علي خان بااین حدود (۲) بیاید من تهته را گرفته میدهم - بیگم مدارای دفع الوقت (۳) او را راست انگاشته (چون بهندوستان آمد) بعرض آشیاني درین باب مبالغه از حد برد - پادشاه در سال شانزدهم سنه (۹۷۸) نهصد و هفتاد و هشت بمحب علي خان (که از مدتے ترک روزگار کرده نشسته بود) علم و نقاره مرحمت فرموده پنجاه لک تنکه جهت خرج از ملتان و جاگیردار آن صوبه تنخواه کرد - و مجاهد خان نبیرهٔ دختری او را (که جوان مردانهٔ شجاع بود) (۴) همراه ساخته بدان سمت دستوري داد - و به سعید خان حاکم ملتان بر نوشت که کومکی او باشد - خان مذکور پس از رسیدن ملتان باعتماد وعدهای سلطان محمود مقید بکمک نگشته با جمعی (که فراهم آورده بود) روانهٔ بهکر شد - چون قریب رسید سلطان محمود پیغام فرستاد که حرفے بود بر زبان رفته - درین کار من همراهي نمي‌توانم کرد - معاودت نمایند یا از راه جیسلمیر بدان مملکت در آیند *

چون محب علي خان روي برگشتن نداشت ناچار با معدودے همراهان (که زیاده بر دویست کس نبود) دل

---

(۲) نسخهٔ [ب] مابین حدود نیامده - (۳) نسخهٔ [ب] دفع آنوقت *

(۴) نسخهٔ [ب] نبیرهٔ دختر او *

به تسخیر بهکر بر بست - سلطان محمود (۲) تا ده هزار کس آراسته در حدود قلعهٔ ماتهیله (۳) پیش فرستاد - بعون تائید آلهي این گروه اندک آنها را بشکست - هزیمت یافته ها بقلعهٔ مذکور تحصن جستند - بعد محاصره آن قلعه گشایش یافت - و لختی اسباب جمعیت منتظم گشت - پس متوجه بهکر شد - کیف ما اتفق تفرقه در جمعیت مخالفان افتاد - ازان جمله مبارک خان خاصهٔ خیل سلطان محمود (که مدار معامله برو بود) با هزار و پانصد سپاهي محب علي خان را دید - و باعث (۴) صوري آن بود که بدنژادان (۵) آن دیار بیگ اوغلي (۶) پسرش را بیکی از خلوتیان سلطان متهم گردانیدند - آن ساده لوح بے تشخیص معامله در مقام استیصال خاندان او شد - او را (که اخلاص درست نبود) از عرض ناموس اندیشیده مفارقت جست - محب علي خان بطمع مال و منال او را از هم گذرانید - و قوتے دیگر بر افزوده بمحاصرهٔ بهکر پرداخت - و آن مهم بسه سال کشید - در قلعه قحط و غلا پدید آمد - و وبا شیوع یافت - از غرائب اتفاقات اینکه دران ناحیه عارضهٔ ورم بهم رسید - هرکس پوست درخت سرس

---

(۲) نسخهٔ [ب] پانزده هزار کس - (۳) در [بعضي نسخه] ماتیله - (۴) نسخهٔ [ج] باعث صوري - (۵) نسخهٔ [ب] مدبران (۶) نسخهٔ [ب] بیگ اوعلي ٥

جوشانيده ميخورد صحت مي يافت - آنرا بوزن طلا ميخريدند -
آخر كار سلطان محمود بعرش آشياني ملتجي گشت كه قلعه
پيشكش شاهزاده سلطان سليم ميكنم - اما (چون ميان من و
محب علي خان غبارے برخاسته) از حضرت او ايمن نيستم
ديگرے تعين شود كه بار سپرده روانهٔ درگاه شوم - هنوز
مير گيسوى بكاول بيگي (كه عرش آشياني بر طبق التماس
سلطان بحكومت آن ديار نامزد فرموده) نرسيده بود كه سلطان
بيمار شده زندگي بسپرد - گويند محب علي خان
باستماع بيماري سلطان محمود رقعه نوشت كه طبيب حاذق
همراه است - اگر بفرمايند جهت معالجه بفرستم - سلطان بر
همان رقعه برنگاشت *　　　　* فرد *

* دردم نهفته به ز طبيبان مدعي *
* باشد كه از خزانهٔ غيبش دوا كنند *

چون مير گيسو بدان حدود پيوست مجاهد خان در
محاصرهٔ قلعهٔ كنجابه (۲) مشغول بود - مادرش سامعه بيگم (دختر
محب علي خان) آمدن ميرزا شنيده برآشفت و كشتي
چند به پيكار فرستاده كار تنگ ساخت - نزديك بود كه مير
گرفتار شود - خواجه مقيم هروي (كه بامينى آن ناحيه
رفته بود) محب علي خان را از پرخاش بيجا باز داشت -

(۲) نسخهٔ [ب] كنجهانه - و در [بعضى نسخه] كنجهايه *

مير گيسو در سنه (۹۸۱) نهصد و هشتاد و يک به قلعه
شتافته - مردم آنجا (که منتظر بودند) کليد قلعه سپردند -
اما محب علي خان و مجاهد خان از خام طمعي دل
ازان مملکت برنمي‌کندند - و بودن هم بے حکم مشکل -
محب علي خان براه مصلحت شتافت - تا مير گيسو قرار
داد که مجاهد خان بجانب تهته رود - و محب علي خان
با زه و زاد در قصبهٔ لوهري سکونت گزيند - چون بدين قرار
عمل رفت مير جمعے کثير را بر کشتيها نشانده بر سر محب
علي خان فرستاد - او تاب مقاومت نياورده بجانب ماتهيله
شتافت - سامعه بيگم حويلي را مستحکم کرده يک شبانه
روز بمدافعه پرداخت - دران هنگام مجاهد خان بيلغار رسيد -
و مردم را شکست داده سه ماه ديگر اين طرف آب را
متصرف بود *

چون بهکر به ترسون خان قرار يافت محب علي خان
بحضور آمد - و در سال بيست و يکم عرش آشياني بمحب
علي خان (که آثار تجربه و شناسائي از ناصيهٔ حال او
پيدا بود) خلعت فاخره مرحمت فرموده اجازت داد که
همواره حاجات خلائق و آنچه در پيشگاه تامل بشايستگي
گرايد بموقف عرض رساند - و چون محب علي خان مصاحب
شعور بود و کاردانئ درستے داشت عرش آشياني سال

بیست و سیوم در گزیدن یکی از چهار کار بزرگ دستوری فرمود - منصب میر عرضی بارگاه خدمت گذاری دور باش شبستان امارت ولایات درو دست حکومت شهر دهلي - چون نیروی تکاپو در استخواني کالبد کمتر دید از راه انصاف گزیني و فرمان پذیري به شغل همین خرسندي گرفت - و در سنه (۹۸۹) نهصد و هشتاد و نه در ایالت دهلي بدار بقا پیوست - اگرچه صاحب طبقات اکبري او را چار هزاري نوشته اما شیخ علامي در ذیل هزاریها مذکور ساخته *

بهکر نام قلعه ایست از ابنیهٔ قدیم - در کهن نامه ها منصوره نویسند - رهر شش دریاي شمالي یکتائي گزیده ازو گذرد - دو حصه از جانب جنوب و یک بخش از شمال قصبهٔ آن موسوم بسکهر بر کنار آباد و بر ساحل - دوم معمورهٔ دیگر است به لوهري زبان زد - و پیوسته داخل سنده بود - میرزا شاه حسین ارغون والی تهته قلعه را از سرنو در کمال استحکام ساخته بسلطان محمود کوکلتاش خود حکومت آنجا تفویض نمود - پس از فوتش سلطان محمود (که مردے سفاک دیوانه بود) در بهکر و میرزا عیسی ترخان در تهته خطبه و سکه بنام خود کرده گاهے بآشتي و گاهے بمخالفت مي گذرانیدند - چون بهکر پیش از تهته تسخیر عرش آشیاني گشت داخل ملتان گردید *

* معصوم خان فرنخودي *

پسر معین‌الدین خان اکبري ست - بعد فوت پدر بمزید عنایت پادشاهي بپایهٔ هزاري منصب بر آمد - و بتیولداري سرکار غازیپور مباهي گردید - هنگامی (که در ولایت بهار و بنگاله غبار بغي و فساد معصوم کابلي و بابای قاقشال تهیج نمود) او (اگرچه در ظاهر بهمراهی راجه تودرمل دل نهاد تعاقب فتنه پژوهان گشت و. بخود سري و خود رائي کارها بتقدیم رسانید اما آمدن میرزا محمد حکیم به پنجاب و توجه عرش آشیاني بدانصو باعث بروز خبث باطن او شده) منهج نافرماني پیمود - و جونپور را از مردم ترسون خان بتغلب و تعدي متصرف شد - ازانجا (که از طفلي تربیت یافتهٔ عواطف پادشاهي بود) عرش آشیاني از فرط مهرباني بشرط وا گذاشتن جونپور (۲) اودهه بجاگیر او مقرر فرمود - او بظاهر فرمان پذیرفته باودهه شتافت - اما در باطن بآماده ساختن اسباب شورش مي پرداخت - از حضور شاه قلي خان محرم و راجه بیربر به اصلاح او رخصت یافتند - آن آشفته دماغ از پردهٔ حیا برآمده حرفهای ناشایسته درمیان آورد - ناچار کار از اصلاح بیرون دانسته باز گردیدند - شهباز خان (که بمالش سرکشان بهار قطره زن بود) از احوال او آگهي یافته در سال

(۲) نسخهٔ [ج] را گذاشت *

بیست و پنجم بگوشمالش رو آورد - و نزدیک سلطان پور
بلهري عرصهٔ نبرد آراسته گردید - معصوم خان خود برغول
تافته گرد پیکار برانگیخت - شهباز خان دل از جای داده
راه گریز سپرد - و بجونپور (که سي کروه ناوردگاه بود) عنان
باز کشید - ناگاه موید غیبي آوازهٔ کشته شدن معصوم خان
بر زبانها انداخت - مردمش رو بپراگندگي آوردند - او
بمیدان رسیده بحیرت در شد - درین اثنا فوج جرانغار
(۲)
پادشاهي (که از هزیمت سردار آگهي نداشت) نمودار گشت
ناگزیر بسراسیمگي در آویخت و زخم برداشته ببنگاه شتافت *

چون منزل گاه بتاراج فوج پادشاهي رفته بود به قصبهٔ
اوده شتاب آورد - شهباز خان در جونپور خود را جمع
ساخته بار دیگر هنگامه آرا گردید - هفت کروهی اوده
صف آرائي رو داد - آن مدبر بتازگي شکست خورده
باوده متحصن گردید - عرب بهادر و نیابت خان (که سرمایهٔ
مدهوشي او بودند) مفارقت گزیدند - معصوم خان زن و زاد و
اندوختهٔ خود را را گذاشته راه آوارگي گرفت - و چار ضرب
(۳)
شده رو بخمول نهاد - زمیندار کوارج به پیشین آشنائي به بنگاه
خود آورده نقد و جنس او را برگرفت - بحال تباه از آب
سرو گذشته به راجه مان بومی آن سر زمین پیوست - و او

(۲) نسخهٔ [ج] سرداران - (۳) نسخهٔ [ج] کورج *

چندے را بدرقه گویان همراه داد - و بگمان جواهرے (که با او داشت) اشارهٔ جان شکري نمود - معصوم خان دریافته آن فرومایگان را بزر فریفت - و خود را بزاویهٔ گمنامي کشید *

درین هنگام مقصود نامي از ملازمانش بدو پیوست و اندوختهٔ روزگاران از خود نثار گردانید - آن شوریده سر باندیشهٔ سري باز بشور افزائي بر خاست - در کمتر زمانے زربندها فراهم آمدند - شهر بهرایچ را دست فرسود تاراج نمود - وزیر خان از حاجي پور با دیگر اقطاع داران آن ناحیه به پیکار او کمر بست - مدتے بتوپ و بندرق آویزش بود - شبے معصوم خان بنه و بار گذاشته بدر زد - و باز بجلوباره (۲) سر کشیده مردم فراهم نمود - و قصبهٔ محمدپور را یغمائی ساخت - و در فکر غارت جونپور بود که اقطاع داران آن ضلع مجتمع گشتند - آن کج گرای (چون دید که خام خیالي او پیشرفت نیست) به خان اعظم کوکه نیایشمند گردید - او از پیشگاه خلافت التماس عفو جرائمش نموده ولایت مهستي بجاگیر او تنخواه کرد - نزدیک بود که باز سر شورش بردارد میرزا کوکه بچارهگري بنشست - او دریافته (چون در خود قوتے نمي یافت) رخصت حضور گرفته روانه شد - در سال بیست و هفتم بدارالخلافهٔ آگره رسید - باستشفاع مریم مکاني بتازگي

(۲) در [بعضي نسخه] جلوباره *

(۲)
صفع جرائم او گردید - در همان ایام سنة (۹۹۰) نهصد و نود نیم شبی از دربار بخانهٔ خود میرفت - چندے برو ریخته از هم گذرانیدند - هر چند تفحص رفت بجائے نرسید - لختے مردم آن وقت این واقعه را محمول بر اشارهٔ پادشاهي میکردند - و الله اعلم *

* میر گیسو خراساني *

از سادات آن دیار است - در بارگاه اکبري بقدم خدمت و خصوصیت محرمیت شایان فراوان اعتماد گشته بمنصب بکاول بیگي (که جز به معتمدان درست اخلاص تفویض نیابد) اختصاص گرفت - و چون محب علي خان میر خلیفه بمساعی همت بمحاصرهٔ قلعهٔ بهکر پرداخته عرصهٔ زندگي بر متحصنان تنگتر ساخت (چنانچه در احوالش بزبان قلم گذشت) سلطان محمود والی آنجا بدرگاه اکبري معروض داشت
(۳)
که گذشت آنچه گذشت اکنون قلعه را پیشکش مي‌کنم لیکن (چون میان من و محب علي خان جنگ و جدال رو داده) از غدر او ایمن نیستم - یکے از بندگان حضور تعین شود - عرش‌آشیاني میرگیسو را (که بفرط کارداني و معامله شناسي اتصاف داشت) روانه فرمود - چون میر بآن حدود پیوست

---

(۲) نسخهٔ [ج] صفع جرائم گردید - (۳) نسخهٔ [ج] لیکن میان من *

مردم محب علي خان سر راه او را گرفتند (۲) - نزدیک بود که گرفتار شود خواجه مقیم هروي پدر خواجه نظام‌الدین بخشي (که به امیني آن ناحیه رفته بود) محب علي خان را بنصائح هوش افزا از پرخاش بیجا باز داشت - اهل قلعه (که در انتظار میر مي گذرانیدند) بموجب قرار داد سلطان محمود (که پیش از وصول میر رخت هستي بر بسته بود) کلید قلعه در سال نوزدهم سنه (۹۸۲) نهصد و هشتاد و دو سپردند - اینچنین ملکي آباد بدست او در آمد (۳) - لیکن محب علي خان از خام طمعي دل ازان ملک بر نمیکند - کار فیما بین بنزاع و کارزار انجامید *

عرش آشاني برین سوانح اطلاع یافته ایالت آن دیار را بنام ترسون خان نامزد ساخت - و چون برادرانش بآن صوب شتافتند میر گیسو (که لذت چش حکومت شده بود) بر سر سرکشي و خود فروشي آمده خواست قلعه را محکم سازد - برهموني انجام اندیشي ازان خیال فاسد باز آمد - و دست ازان ولایت برداشته بعتبه بوسي رو آورد - و پس ازان بفوجداري میرتهه و محالات اطراف (۴) و مضاف دهلي (که از عمده‌ترین (۵) محالات درآمدست) (که عبارت از مابین دریای گنگ و جون باشد)

(۲) نسخهٔ [ج] سر راه او گرفتند - (۳) نسخهٔ [ب] خام طمع - (۴) نسخهٔ [ا] اطراف او - (۵) نسخهٔ [ج] که عمدهٔ ترین ه

اختصاص گرفت - و (چون همواره از حرص اندوزي و آزوري با نوکران بر سر علوفه بر شوریدے - و هریکے از آقا و سپاهي جانب کفایت خویش فرو نگذاشتے) در سال بیست و هشتم سنه (۹۹۱) نهصد و نود و یک در قصبهٔ میرتهه در همین داد و ستد با سپاهیان فرومایه گفتگو واقع شد - برخے را از رسوائي و سرزنش از خانه بیرون کرد - بامدادان (که عید شوال بود) سر خوش بادہ بعیدگاه رفت - برخے ازان دو رویان فتنه اندوز به نیایشگري درآمدند - او از بد مستي مدارا از دست فرو هشته بنکوهش پیش آمد - آن ناحق شناسان پا از جادهٔ اطاعت پیشترک گذاشتند - میر از غضب رفتگي بر سر بنگاه آنان شتافت - و آتش در زد - آنها بآویزه برخاستند - همراهان راه بیدلي سپردند - روزگار میر سپري شد - آنها از بدگوهري کالبد را خاکستر گردانیدند - همرش آشیاني ازین آگهي برآشفته بسیارے ازان تباه کاران را بیاسا رسانید - پسرش میر جلال الدین مسعود (که در اهل مناصب محسوب بود) در سال سیوم جهانگیري نهال زندگیش از تند باد اجل در افتاد - مادرش در حالت احتضار (چون آثار یاس از چهرهٔ احوال او مشاهده نمود) از فرط (۲) محبت و غایت دلبستگي افیون خورد - پس از فوت پسر یک دو ساعت

(۲) نسخهٔ [ا - ج] از افراط محبت ه

جان سپرد - زنده بآتش در آمدن زن بمردن شوهر در هندوستان بسیار روائي (۲) دارد اما جان باختن مادر نسبت بفرزند خالي از غرائب نیست - اما حقیقةً آنرا با این نسبتي نیست - چه در صورت اول بها مي‌باشد که بے تحقق محبت و شیفتگي اداى رسم لازم مي افتد - ازین است که بمرگ راجها ده کس و بیست کس از زن (۳) و مرد خود را بآتش مي اندازند *

* مخدوم الملک ملا عبد الله انصاري *

ولد شیخ شمس الدین سلطانپوري ست - آباى او از جانب ملتان بسلطانپور رسیده توطن اختیار کردند - ملا عبدالله نزد مولانا عبدالقادر سرهندي تلمذ نمود - و در علوم شرعیه مهارت تمام بهم رسانید - آوازهٔ فضلیت او عالمے را فرو گرفت - حاشیه بر شرح ملا و منهاج الدین در سیر نبوي (صلی الله علیه و آله و سلم) از تصانیف اوست - سلاطین وقت غایت احترام او بجا مي‌آوردند - جنت آشیاني کمال توجه بحال او بذل مي نمود - چون نوبت بشیر شاه رسید بخطاب صدر الاسلامي (۴) امتیاز بخشید - گویند روزے سلیم شاه در ایام سلطنت خود ملا را از دور دیده گفت بابر

---

(۲) نسخهٔ [ا - ب] بسیارے - (۳) نسخهٔ [ا - ب] زنان و مردان *
(۴) نسخهٔ [ب] صدر الاسلام *

پادشاه را پنج پسر بود - چهار رفتند یکی ماند - سرهمهی خان گفت نگاهداشتن چنین مفتی چرا - جواب داد که بهتر ازو نمي‌یابم - چون ملا نزدیک آمد بر تخت نشانده تسبیح مروارید (که بقیمت بیست هزار روپیه همان زمان پیشکش آمده بود) باو تواضع نمود *

چون ملا را عصبیت (که آنرا حمیت دین نامند) بیشتر بود در پردهٔ دین داري استیفای قوت غضبي بر وجه اتم مي نمود - چنانچه قتل شیخ علائي بحسن سعی ملا واقع شد - او ارشد اولاد شیخ حسن است (که از کبار مشائخ بنگاله بود) - تحصیل علوم ظاهر و باطن از پدر بزرگوار نمود - و پس از زیارت بیت الله در خطهٔ بیانه رحل اقامت انداخته به امر معروف و نهی منکر قیام مي نمود - دران اثنا شیخ عبدالله نیازي [که از خلفای شیخ سلیم چشتي بود - و بعد معاودت سفر حجاز بمیر سید محمد جونپوري (که خود را مهدی (۲) موعود میگرفت) گرویده] در بیانه مسکن گزید - شیخ علائي روش او را خوش کرد (۳) - و طریقهٔ پاس انفاس را (که میان طائفهٔ مهدویه مقرر است) ازو فرا گرفته بکشف و کرامات شهرت یافت - و با جمعی کثیر بتوکل بسر مي برد - و شب ظروف خانه

(۲) نسخهٔ [ج] مهدیٔ وقت موعود - (۳) نسخهٔ [ب] خوش کرده *

حتی اوانی آب هم (۲) خالی میگذاشت - روز نو روزی نو - ملا عبد الله او را بابتداع و خروج مهتم ساخته سلیم شاه را بران داشت که از بیانه طلبیده با علما مذاکره فرمود - شیخ علائی غالب آمد - چون دران مجلس شیخ مبارک ممد او بود نیز بمهدوی شهرت گرفت - سلیم شاه از بیان شیخ متاثر شده آهسته بدو گفت که انکار مهدویت کن تا ترا بر ممالک محروسه محتسب الٰهی نمایم - و الا ازین قلمرو بدر رو که علما فتوای قتل تو نوشته‌اند - شیخ بدکن شتافت - چون سلیم شاه بدفع فتنهٔ نیازیان متوجه پنجاب گشت ملا عبدالله ظاهر کرد که شیخ عبدالله پیر نیازیان است - سلیم شاه در (۹۵۵) نهصد و پنجاه و پنج او را طلبیده چندان تازیانه و چوب و لگد زد که از هوش رفت - گویند تا زمانیکه شعور داشت (رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا) میگفت - بعد مدتی بسیاحت بر آمد و از مهدویت ابا نمود - و در سنه (۹۹۳) نهصد و نود و سه در خدمت عرش آشیانی (که متوجه اتک بنارس بود) رسید - لختی زمین مدد معاش بنام فرزندانش در سهرند انعام شد - در سن نود سالگی سنه (۱۰۰۰) (۳) هزارم هجری در گذشت *

چون سلیم شاه از مهم نیازیان برگشت ملا عبد الله باز

(۲) در نسخهٔ [ج] لفظ هم نیست - (۳) نسخهٔ [ب] یکهزار هجری *

تحريک نموده شيخ علائي را از هنديه طلبيد - سليم شاه همان
کلام سابق را اعاده کرد - شيخ ملتفت نشد - سليم شاه بملا
گفت تو داني و او - ملا فرمود تازيانه زنند - در تازيانهٔ سيوم
روح او بعالم علوي پرواز نمود - جسدش را بپاي فيل بسته
تشهير کرد - گويند آن روز چنان باد عظيم وزيد که مردم
گمان قيامت بردند - بر قالب شاخ چندان گل ريخته شد
که حکم قبر پيدا کرد - پس ازين واقعه دولت سليم شاه
هم بدو سال نکشيد - هنگامي (که حضرت آشياني بار ديگر
هندوستان بقبضهٔ اقتدار در آورد) ملا را بشيخ الاسلامي
مخاطب نمود - پس ازان (که سلطنت هندوستان بجلوس
عرش آشياني رونق ديگر يافت) ملا بخطاب مخدوم الملک
اختصاص گرفت - و بيرام خان پرگنهٔ تانکواله بجمع يک لک
روپيه تنخواه داده پايهٔ عزت او را از همه اکابر گذرانيد - و
از اعاظم ارکان دولت ساخت - بعد از مرور سنين و شهور
مزاج سلطنت ببعض حوادث از فضلاي عصر منحرف شد - در
سال نهصد و هشتاد و هفت (۹۸۷) نهصد و هشتاد و هفت او را
با شيخ عبد النبي صدر (که هر دو مدتها باهم منازع و
مخالف بودند) بصورت رفيق يکديگر بجانب حجاز روان کردند
با وصف آن هرگز ميان ايشان (نه در اثناء طريق و نه دران
مقامات منيف) اتفاق و التيام و رفع کدورت صورت نبست ٭

چون مخدوم الملک از زمان افغانان تا عهد اکبري معزز و معتبر بود و بعزم و متانت رای و تجارب امور و جمع اموال موصوف و صیت دانشمندی او بهمه جا رسیده شیخ ابن حجر مشهور مفتی مکه باستقبال آمده احترام بسیار بجا آورد - و در غیر موسم در کعبه برای او وا کرد - چون هنگامهٔ میرزا محمد حکیم برادر عرش آشیاني مسموع نموده هرج و مرج غیر واقعهٔ هندوستان را بیقین پنداشته بطمع ریاست و حب جاه برگشته باتفاق شیخ عبد النبي صدر به احمدآباد گجرات آمد - چون بپادشاه ظاهر شد (که آنها بنابر خبث سریرت در مجالس و محافل حرفهای ناشایسته بجناب پادشاهي نسبت میدهند) برخی را باخفا بنابر آن (که بیگمان محل ذر صدد سفارش و استشفاع او بودند) تعین کرد - مخدوم الملک در (۹۹۱) نهصد و نود و یک از کمال ترس قالب تهي کرد - گویند باشارهٔ عرش آشیاني مسموم کردند - مردم بطریق اخفا در جالندهر آورده مدفون ساختند قاضي علي بضبط اموالش مامور گشت - خزائن و دفائن بسیار در لاهور برآمد - ازان جمله چندین صندوق خشت طلا از گورخانهٔ او ظاهر شد (که ببهانهٔ اموات دفن کرده بود) - ازین جهت پسرانش بعلت تحقیق اموال چندے در شکنجه بودند ؛ سه کرور روپیه ازو برآمد ؛

شیخ عبد القادر بداؤنی در تاریخ خود نوشته که
مخدوم الملک فتوی میداد که درین ایام حج بر مردم هندوستان
فرض نیست - چه امن طریق شرط است ، و طریق یا دریا
است [و آن بدون قول فرنگی و [illegible] آنها (که
صورت مریم و عیسی دارد) جاری نیست و این خالی
از ذلت دین نباشد و حکم بت پرستی دارد] و یا راه
عراق است (و درانجا ناسزای صحابه شائع گشته) . گویند
مخدوم الملک از تعصب و تشدد (که در مذهب داشت)
جلد ثالث روضة الاحباب را (که اختتی افراط و تفریط در احوال
سلف واقع شده) احراق نمود . ازین جهت این جلد
کمیاب است ٭

٭ میرزاده علی خان ٭

پسر محترم بیگ . از امرای عهد عرش آشیانی است .
بمنصب هزاری رسیده سال نهم جلوس باتفاق دیگر امرا
بتعاقب عبدالله خان ازبک (که از مالوه بطرف گجرات
رخت ادبار کشیده) دستوری یافته سنه دهم (که نیابت
بادشاهی جانب گجرات تعلق داشت و [illegible]
علاقه دستوری پذیرفت) نامبرده بهمراهی او مرخص گشت .
سال نوزدهم (که بادشاه طرف شرقی دیار عزیمت فرمود)
مشارالیه از حاشیه نشینان بساط قرب بود . پسر بتادیب

(۲)
قاسم خان عرف کاسو (که با جمعی از افاغنه سرشورش در حدود بهار برداشته بود) با جمعی نامزد شد - و کردن پسندیده (۳)
بظهور آورد - ازان بعد همراه مظفر خان سرگرم کارها بوده - سال بیست و یکم بحضور آمده بدولت بساط بوس سرمایهٔ افتخار اندوخت - سال بیست و سیوم (که شهباز خان (۴)
بمالش رانا پرتاب عرف کیکا دستوری یافت) او را در همراهیانش بر نوشتند - سال بیست و پنجم بهمراهی خان اعظم کوکه بشرقی دیار معین گردید - چون دران دیار کار نمایان ازو صورت نه بست سال سی و یکم نزد قاسم خان حاکم کشمیر روانه ساختند - در جنگ کشمیریان سال سی و دوم روزے (که نوبت سید عبد الله خان بود و شکست بر فوج پادشاهی افتاد) مطابق سنه (۹۹۵) نهصد و نود و پنج هجری روزگار او بسر آمد *

* میرزا فولاد *

پسر خداداد برلاس است - معنی لفظ برلاس شجاع (۵)
با نسب است - و نسب تمام الوس برلاس بایرومجی (که (۶)
اول کسی ست که بلقب برلاس اختصاص یافت) می رسد - و او پسر قاچولی بهادر است جد هشتم امیر تیمور صاحبقران

---

(۲) نسخهٔ [ب] سر بشورش - (۳) نسخهٔ [ب - ج] بود - (۴) نسخهٔ [ب] کنکار - (۵) نسخهٔ [ج] ایرد مجی - (۶) نسخهٔ [ب] داشت *

و برادر توام قبل خان بود که جد سیوم چنگیز خان است *

میرزا فولاد ابا عن جد درین دودمان دیرین بندگی و قدیم الخدمة است - چون عبدالله خان والی توران مکرر با عرش آشیانی باتحاف هدایا سلسله جنبان (۲) دوستی شده گرم تر حرف مصادقت را بر دیباچهٔ ظهور آورد - و استدعای یورش ایران دیار نمود که به نیروی یک جهتی عراق و خراسان و فارس از اورنگ نشینان آن مرز بوم مستخلص گردانند - عرش آشیانی بمقتضای فتوت و مروت در سال بیست و دوم میرزا فولاد را (که جوانی متحلی بآداب والای و مراتب شناسی بود) با برخی از نفائس هندوستان با ایلچی توران رخصت فرمود - و در جواب رقم پذیر ساخت که سلسلهٔ صفویه را انتساب به خاندان نبوت (۳) متحقق است - پاس آن لازم - اختلاف آئین و کیش را سرمایهٔ ازارش ملک ستانی نمی‌سازیم - و گزیده اختلافهای پیشین نیز ازین داعیه باز میدارد - و چون او شاه ایران را باحترام یاد نکرده بود در نکوهش آن هم باندرزهای هوش افزا بر نوشت * بیت *

* بزرگش نخوانند اهل خرد *

* که نام بزرگان بزشتی برد *

---

(۲) نسخهٔ [ج] سلسله جنبان شده - (۳) نسخهٔ [ب] ساخته *

میرزا بعد از ادای مراسم سفارت بهندوستان (۲) معاودت نمود - و در رکاب (۳) پادشاهي بخدمت گذاري و نیکو پرستاري چهرهٔ کامیابی مي افروخت - چون درین قوم جهالت و شرارت ترکانه (که اصل طینت آنها بدان سرشته اند) بعد انتساب رسوم معاشرت و تربیت هم مي باشد خصوص در امور مذهب و ملت (که عصبیت (۴) و تشدد را حمیت دین نامند)

در سال سي و دوم مبادئ سنه (۹۹۶) نهصد و نود و شش هجري میرزا فولاد از شورش جواني و نخوت مردانگي ملا احمد تتوي را (که از مشاهیر فضلای وقت بود) بزخم جانکاه بواپسین نفس رسانید - و خود بدارو (۵) اکبري بپاسا رسید ٭

تفصیل این اجمال آنکه (چون عرش آشیاني بر فراز صلح کل آمده وسعت مشرب را صلای عام داده بود) هر گروهی قرار داد خویش را بے اندیشه بر سرائیدے - و هر یکے بآئین خود بے وسواس ایزد پرستي نمودے - ملا احمد با فراوان دانش در امامي روش استوار پا و زبان دراز داشت - پیوسته گفتگوی سني و شیعه بر گزاردے - و از طبیعت گرفتي گذارش را به بے هنجاري رسانیدے - میرزا

(۲) نسخهٔ [ج] بهند - (۳) نسخهٔ [ب] او در رکاب - (۴) نسخهٔ [ب] غضب - (۵) نسخهٔ [ج] باردوي اکبري ٭

فولاد (که در تسنن بدان نمط راه بے اعتدالي مي سپرد) کینهٔ او در دل گرفته به جان گزائي برنشست - تا آنکه نیم شبے با یکے از همسران بتاریک کوچهٔ بکمین در آمد - و یکے را بعنوان چاوشان شاهي بطلب او روانه گردانید - درمیان راه قابو طلبان بن چنگال بشمشیر گرفتند - دست او از میان ساعد قلم شد - از فراز زین بزمین افتاد - دلهران بیباک جدائی سر پنداشته پی کم کذان به پیغولهٔ در شدند - زهے خنجر فولاد تاریخ (۲) این سانحه است - ملا با چنین زخم کاري دست بر داشته خود را بخانهٔ حکیم حسن انداخت - بجست جوی عسس بدان در خود سر سراغ گرفتند - با آن (که از برخی نشانهای خون حال پیدائي داشت) آنها نمي گرویدند - عرش آشیاني خانخانان و آصف خان و شیخ ابوالفضل را بپرسش پیش ملا فرستاد - او با دل خون چکان سرگذشت را باز گزارد - عرش آشیاني میرزا فولاد را با همدستش از کموت هستي عریان ساخت - و بپای فیل بسته در تمام شهر لاهور گردانید - هرچند عمدهای سلطنت در رهائي آن خون گرفته ها سعي نمودند سودمند نیامد - ملا نیز بعد از سه چهار روز بساط هستي در پیچید - گویند شیخ فیضي و شیخ ابوالفضل بر قبر ملا محافظی چند

---

(۲) یعني سنه نهصد و نود و شش هجري ٭

را گذاشته بودند - چون همای اقبال اکبری بادشاهی بعزم کشمیر انتهاض نمود عوام و جهلای شهر جسد او را بر آورده سوختند *

چون احوال ملا خالي از غرائب نیست مجملی ازان نیز رقم پذیر مي‌گردد - اسلاف ملا فاروقی حنفي مذهب بوده اند * و پدرش قاضی تته رئیس سنده بود - در ایام صبا عربی سیاح صالح از عراق به تته رسیده روزے چند در قرب جوار ملا اقامت گزید - بملاقات او بر اصول مذهب امامیه آگهي یافته رغبتی بدان طریقه پیدا کرد - و بر زبانها افتاد - هرچند در عنفوان شباب از رسمي دانش وا پرداخته باوان تلامذه همت مي‌گماشت اما (چون تحصیل بعضی علوم و تحقیق برخی مقدمات علمي دران بلده میسر نبود) در سن بیست و دو سالگي قلندرانه سفر برگزید - چون وارد مشهد مقدس گردید از خدمت مولانا افضل قاینی علم کلام و حدیث امامیه را با فنون ریاضي برگرفت - و بجانب یزد و شیراز رفته از ملا کمال الدین حسین طبیب و ملا میرزا جان کلیات قانون و شرح تجرید با حواشي گذرانید - و در قزوین بملازمت شاه طهماسپ صفوي استسعاد یافت * و چون شاه اسمعیل ثاني فرمان روای ایران گردید و بتسنن شهرت یافت ملا بعراق عرب و حرمین شتافت - و بعبارت

فضلای وقت را دریافت و استفاده نمود - پس ازان از
راه دریا بدکن رسیده به خدمت قطب شاه والی گلکنده
پیوست - و در سال بست و هفتم در فتح پور سیکری بدرگاه
اکبری دولت بار اندوخته بقرب و اعتبار امتیاز یافت - و
بتالیف تاریخ الفي (که متضمن احوال هزار سالۂ اسلام
باشد) مامور گردید - و او وقائع هر ساله را بدقت تمام تا
زمان چنگیز خان در سلک تحریر کشیده در دو جلد مرتب
ساخت - چون او کشته شد بقیۂ احوال را آصف خان
جعفر تا سال (۹۹۷) نهصد و نود و هفت نوشته ضمیمه
گردانید - گویند ملا احمد آنچه از تاریخ الفي مي نوشت
بحضور پادشاه مي خواند - چون بذکر خلافت خلیفۂ ثالث
رسید در بواعث قتل و شرح آن اطناب و بسط بکار برد -
عرش آشیاني ازان طول مقال بملال در آمده فرمود که مولوي
قضیه را (۲) چرا بدور و دراز انداختی - بے محابا بحضور امرا
و اکابر توران عرض کرد که این قضیۂ روضة الشهدای اهل
سنت و جماعت است - بکمتر ازین اکتفا نمي توان (۳) کرد - ازین
قسم حرفها ازو در مذهب تشیع شهرت تمام داشت - شیخ
عبد القادر بداؤني در منتخب التواریخ آورده که روزے در
بازار او را دیدم - بعضی اهل عراق تعریف من کردند - گفت

(۲) نسخۂ [ج] قصه را - (۳) نسخۂ [ب] نمي توانم کرد ه

نور ترفض در جبين ايشان عيان مي نمايد - گفتم چنانچه نور تسنن در چهرهٔ شما *

* ميرزا سليمان حاكم بدخشان *

به پنج واسطه به امير صاحب قران امير تيمور گوركان مي رسد - اين آنكه از ديرباز به داوري (٢) جمعي (كه خود را از نسل سكندر رومي مي شمردند) سمت معموري داشت - و از سلاطين اطراف كسي مزاحم احوال آنها نمي شد - و بقليلي (٣) باج ازانها اكتفا مي نمودند - چون نوبت بسلطان ابوسعيد گوركان رسيد سلطان محمد را (كه آخرين آن طبقه است) بدست آورده مع اولاد و اقربا بقتل رسانيد - و بدخشان (٤) متصرف شد - پس ازان (كه سلطان محمد ميرزا پسر سلطان ابو سعيد بسمرقند حاكم شده در گذشت) امير خسرو شاه (كه بيمن تربيت او بمرتبهٔ امارت رسيده بود) چندے نام سلطنت بنام ميرزا بايسنقر و ميرزا مسعود پسران آن مرحوم كرده بعد مشغول ساختن اول و كشتن ثاني در (٩٠٥) نهصد و پنج بسلطنت بدخشان برنشست - تا آنكه در (٩١٠) نهصد و ده فردوس مكاني گيتي ستاني (كه در ماوراء النهر با سلاطين جغتا و اوزبك

---

(٢) نسخهٔ [ب] بداوري * (٣) نسخهٔ [ج] بقليلك * (٤) در [بعضي نسخهٔ] بدخشان را *

نبردهای عظیم کرده دید که از ناسازی روزگار نقش درست نمي نشيند) دل از مواطن اصلي برداشته با معدودے متوجه بدخشان شد - مردم خسرو شاه بالتمام راه بیوفائي سپرده پیش شتافتند - ناگزیر او هم به ملازمت پیوست - پادشاه با آن همه (۲) بے اعتدالی وی (که با دو عمزادهٔ ایشان کرده بود) رخصت خراسان داد که با قدرے اموال بدر رفت و بدخشان را تنصیق نموده بکابل آمد *

چون در (۹۱۲) نهصد و دوازده قندهار بمحاربه از شاه بیگ ارغون برگرفت خان میرزا پسر سلطان محمود میرزا را (که پدر میرزا سلیمان باشد) ببدخشان فرستاد - او بعد از سرگذشت بسیار استقلال تمام دران ملک بهم رسانید - و در سنه (۹۱۷) نهصد و هفده رخت ارتحال ازین عالم بر بست - گیتي ستاني بدخشان را به شاهزاده همایون مکرمت نمود - مدتها ملازمان ایشان بدان خدمت اشتغال داشتند - بعد فتح هندوستان و (۳) محاربهٔ رانا سانکا نهم رجب سنه (۹۳۲) نهصد و سي و سه شاهزاده جهت بندوبست کابل و بدخشان رخصت یافت - تا یک سال در بدخشان مشرت پیرا بوده بیکباره شوق والد ماجد گرامي گریبان گیر وقت شد - بے اختیار عنان تماسک از دست داده بدخشان را بسلطان

(۲) نسخهٔ [ج] با این همه - (۳) نسخهٔ [ج] در محاربهٔ *

اویس (که میرزا سلیمان بدامادی او انتظام داشت) سپرده بجانب هندوستان رهگرا گردید - اتفاقاً در غیبت ایشان سلطان سعید خان (که از خوانین کاشغر است) بطلب سلطان اویس و دیگر امرا متوجه بدخشان شد - میرزا هندال پیش او رسیده قلعهٔ ظفر را مستحکم ساخت - سعید خان بعد محاصرهٔ سه ماه بے بهره بکاشغر مراجعت کرد - لیکن در هند اشتهار گرفت که کاشغریان بدخشان را متصرف شدند - گیتی ستانی بشاهزادهٔ همایون تکلیف رفتن فرمود - عرض کرد که نذر کرده ام که باختیار حرمان ملازمت بر خود نپسندم - و امتثال حکم را چارهٔ نیست - بنابران میرزا سلیمان را رخصت بدخشان کرده بسلطان سعید خان نگارش یافت که با وجود چندین حقوق صدور این امر عجب نمود - اکنون میرزا هندال را طلبیدیم و میرزا سلیمان را فرستادیم اگر حقوق منظور داشته بدخشان را باو (که نسبت فرزندي دارد) بدهند بموقع خواهد بود - و الا ما از ذمهٔ خود ساقط کرده میراث را بوارث سپردیم - دیگر ایشان دانند - میرزا سلیمان پیش ازان (که بکابل رسد (۲)) بدخشان از آسیب بد اندیشان مصئون بوده محل امن و امان شده بود - میرزا تمام آلولایت را در حیطهٔ اقتدار خود آورده کامروا باستقلال گشت - و

(۲) نسخهٔ [ب] رسید ٭

بعد استیلاي شیر خان در هندوستان (که میرزا کامران خطبه و سکهٔ کابل بنام خود کرد) بمیرزا پیغام فرستاد که در بدخشان نیز خطبه و سکهٔ او باشد . میرزا از قبول سر باز زده بلشکرکشي انجامید - پس از تلاقي میرزا در خود ضعف مشاهده کرده بدر آشتي زد - و ناچار خطبه و سکه بنام او ساخت - میرزا کامران بعضی محال بدخشان جدا کرده بمردم خود سپرده مراجعت نمود . میرزا نقض عهد کرده آن محالات را متصرف شد - میرزا کامران دیگر بار لشکر بدان صوب برده در حدود اندراب جنگ واقع شد - شکست بر میرزا سلیمان افتاده بقلعهٔ ظفر متحصن گردید . و از طول محاصره و بیوفائی مردم خود ملول گشته ناچار و بے اختیار بر آمده میرزا کامران را دید - او میرزا را با پسرش میرزا ابراهیم مقید ساخته بکابل آورد - جمعه هفدهم ماه جمادي الثاني تاریخ (۲) این واقعه یافته اند ٭

چون بیست و پنجم جمادی الآخر سنه (۳) (۹۵۲) نهصد و پنجاه و دو همایون پادشاه از عراق معاودت نموده قلعهٔ قندهار از میرزا عسکري جبراً و قهراً بر گرفت - و آمد آمد بکابل شهرت یافت . میرزا کامران در فکر استخلاص میرزا

---

(۲) یعني اسقاط جمل که (۱۴۸) ظهورش میشود - (۳) در نسخهٔ [ا و ج] لفظ [سنه] نیست ٭

شد که شاید وقتی بکار آید - درین ضمن جمعی از هوا خواهان میرزا اتفاق کرده قلعهٔ ظفر گرفته و کسان میرزا کامران را مقید ساخته پیغام نمودند که اگر میرزا سلیمان را وا گذارند این ملک سپرده خواهد شد - و الا مردم شما را بقتل رسانیده ملک باوزبک می سپاریم - علاج تدبیر سابق گشته میرزا را با میرزا ابراهیم دلاسا داده رخصت بدخشان نمود - و هنوز مسافت طی نشده بود که ازین رخصت پیشمان گشته کس بطلب فرستاد - میرزا معذرتی نوشته بسرعت متوجه بدخشان شد - چون جنت آشیانی کابل را بے جنگ از میرزا کامران بر گرفت میرزا سلیمان در مخالفت زده خطبه بنام خود ساخت - جنت آشیانی در سنه (۹۵۳) نهصد و پنجاه و سه عنان عزیمت بصوب بدخشان منعطف فرمود - میرزا تاب مقاومت نیاورده آوارهٔ دشت هزیمت گشت - و آن ملک بالتمام در تصرف پادشاهی آمده قلعهٔ ظفر مستقر دولت شد - تا آنکه میرزا کامران (که هسنده فرار نموده بود) کابل را خالی دیده بسرعت رسیده متصرف گردید - ناگزیر جنت آشیانی میرزا سلیمان را طلب داشته مجدداً آن ولایت بدو سپرد - و پس ازان (که جنت آشیانی بعزیمت هندوستان عبور نیلاب کرد) میرزا بعضی محال قریب را هم بتصرف در آورد - و بعد از ارتحال

آن پادشاه بدر رفاهیت زده باتفاق میرزا ابراهیم و کوچ خود خرم بیگم مشهور بولي نعمت (که مدار مهمات برو بود) بر سر کابل آمده محاصره کرد *

چون منعم خان از قرار واقع بمحافظت قلعه و شهر پرداخت بستوه آمده ناچار بصلح گونهٔ راضي شده برگشت - و در (٩٦٧) نهصد و شصت و هفت فوجي فراهم آورده متوجه بلخ شد - هرچند خیراندیشان دوربین ظاهر کردند که باین مردم مقابله با پیر محمد خان (که چندین سلاطین نژادان با خود دارد - و هجوم اوزبکیه بمرتبهٔ اتم) از حساب دور است - چه مبارزان کارآگاه در صورت مقابلهٔ فوج قلیل با کثیر تجویز کرده اند که در لشکر کم سردار بسیار باشند - دریغا در سردار بیش نیست - یکی شما و دیگر میرزا ابراهیم - باین حرفها ملتفت نشده بمحاربه در آمد - چون دید کار پیشرفت نمي شود بدخشان رویه روانه شد - بمیرزا ابراهیم (که گرم کارزار بود) گفتند چه وقت تلاش است - پدر شما بر آمده رفت - گفت بر آمدن دشوار است - همین جا جنگ کنیم تا چه پیش آید - محمد قلي خان شغالي درشتي کرد که مقرر سپاهیان است که هرگاه سپاهي از غنیم یک کمان جدا شود دیگر بدست آمدن او دشوار - لاعلاج میرزا بصد صعوبت بر آمده با

معدودے پیادہ پا چار ضرب زدہ بموضعی رسید - مردم آنجا شناختہ مقید نزد پیر محمد خان بردند - او چند روز نگاہ داشته بقتل آورد - میرزا سلیمان کو نخل امید پدر (تاریخ (۲) یافته است) پیش ازین واقعهٔ میرزا ابراهیم قصیدهٔ گفته که مطلع اش این است * * بیت *

* رفتم بخاک حسرت چون لاله داغ بر دل *

* آرم بحشر بیرون با داغ دل سر از گل *

و یکی از فضلا این رباعی گفته * * رباعي *

* ای لعل بدخشان ز بدخشان رفتي *

* از سایهٔ خورشیـد درخشان رفتي *

* در دهر چو خاتم سلیمان بودي *

(۳)
* افسوس که از دست سلیمان رفتي *

چون در سال هشتم اکبري بمخفي درخواست میرزا محمد حکیم (که مادرش بدست شاہ ابوالمعالی نا حق شناس کشته شده) میرزا سلیمان باتفاق زوجهٔ خود بکابل در آمد و ابو المعالي را به انتقام بحلق کشید و صبیهٔ خود را به ازدواج میرزا محمد حکیم در آورد دو حصهٔ ملک کابل بمردم خود تقسیم کرد - و اُمید علي را (که از اعیان امرای بدخشان بود) بوکالت میرزا محمد حکیم تعین

(۲) یعنی [سنهٔ نهصد و شصت و هفت] (۳) در [بعضی نسخه] از شهر سلیمان ٭

نمود و خود ببدخشان شتافت - چون میرزا محمد حکیم از تسلط بدخشیان بستوه آمد آنها را از کابل بر آورده ملک را بمردم خود سپرد - میرزا سلیمان بتدارک این حرکت در (۹۷۱) نهصد و هفتاد و یک روانهٔ کابل شد - میرزا محمد حکیم باستماع این خبر شهر را به باقي قاقشال و معصوم کوکه سپرده بر آمد - و از نیلاب گذشته ملتجی کومک بعرش آشیاني شد - میرزا سلیمان از بر آمدن میرزا آگهي
(۲)
یافته جلوریز تعاقب شده معلوم کرد که میرزا رفته است - برگشته جلال آباد را متصرف شده بمحاصرهٔ کابل پرداخت - چون شنید [که میرزا محمد حکیم با پیر محمد خان وغیره اتگه خیل امرای پنجاب (که بامر عرش آشیاني بکومک مامور شده اند) قریب رسیده] ببدخشان بر گشت - و باز در
(۳)
سنه (۹۷۳) نهصد و هفتاد و سه عرصهٔ کابل از امرای اکبری خالي یافته با خرم بیگم متوجه گردید - حکیم میرزا شهر را استحکام داده بغوربند شتافت - میرزا سلیمان لدبیرسه چند بکار برد - نزدیک بود که صید مقصود بدام افتد - میرزا محمد حکیم آگاه شده راه هندوستان گرفت - ناچار میرزا کابل را محاصره کرد - آخر سعي بجائی نرسید - بمختصر پیشکش اکتفا کرده ببدخشان مراجعت نمود ٭

---

(۲) نسخهٔ [ب] معلوم گردید - (۳) در نسخهٔ [ب] الثالث [سنه] افتاده ٭

اسباب (۲) (که لائق چنان مهمان باشد) ارسال داشت - میرزا (که حاصل چند سالهٔ بدخشان را دفعةً مشاهده نمود) طرب آمود گردید *

چون بحواشئ دار الخلافه رسید نوئینان دارا شکوه و اعیان مملکت جوق جوق آراسته پذیره شدند - و چون سه کروهئ دار الخلافه منزل کرد عرش آشیانی از بزرگ منشي باستقبال سوار شده آن مصر جامع را آئین بستند - و از در دولتخانه تا سر منزل فیلان کوه تمثال را بسلاسل طلا و نقره و پوششهای زرین آراسته در رده داشته و درمیان هر دو زنجیر فیل یک قلادهٔ چیته بجواهر و جل نفیس پرکار بر گردون مزین بسقرلاط و گاوان با زرین افسارها نظرفریب تماشائیان ساختند - پادشاه از اسپ فرود آمده معانقه فرمود - جشنها ترتیب یافت - و در مهمان نوازي و خاطر جوئي دقیقهٔ فرو گذاشت نشد - و بخانجهان صوبه دار پنجاب حکم رفت که بهمراهئ میرزا تهیهٔ یورش بدخشان نماید - اتفاقاً در همین سال منعم خان خانخانان صوبه دار بنگاله رخت هستي بربست - بمیرزا تکلیف حکومت آن دیار بمیان آمد - از وطن دوستي بدان ولایت وسیع (۳) نپرداخت - ناگزیر خانجهان بصوبه داری بنگاله تعین شد - میرزا دانست که درکمک تاخیر است - رخصت سفر

(۲) نسخهٔ [ا] اسبانے - (۳) نسخهٔ [ج] وسیع معمور نپرداخت *

حجاز گرفت که شاید ازان راه ببدخشان شتافته کارے بگربزي سر انجام دهد - چنانچه ازان قدسي مطاف بعراق عجم نزد شاه اسمعيل ثاني رفت - او احترام نموده جمعي بكومک همراه کرد - بهرات رسيده بود که پيمانهٔ زندگي شاه پر شد - مايوس بقندهار آمد و بمظفر حسين ميرزا خويشي کرد - و چون کارے بر نيامد بکابل بميرزا محمد حکيم پيوست - مي خواست بنواح پنجاب آمده شورش افزايد - ميرزا ازين اراده او را باز داشته باتفاق همت بدخشان رو آورد - ميرزا شاهرخ مستعد پيکار گشته باندک زد و خورد برخے بدخشيان راه بيوفائي سپرده بميرزا پيوستند - ميرزا شاهرخ از ديگران نيز متوهم شده بکولاب رفت - و آخر (۲) بآشتي گرائيده از طالقان تا هندوكوه (که در اقطاع ميرزا ابراهيم بود) بميرزا سليمان قرار گرفت - زمانے باتفاق و دوستي مي گذرانيدند و گاهے بتحريک فتنه اندوزان نفاقي در ميان مي آمد - تا والده ميرزا شاهرخ زنده بود مقدمات رنجش زود اصلاح پذيرفتي - پس از واقعهٔ خانم ميرزا شاهرخ بخويشتن بيني (۳) افتاد - ميرزا سليمان پيش عبدالله خان اوزبک والي توران رفت که به امداد او کامياب خواهش گردد - چون او بمهم تاشكند رفته بود باسكندر خان پدرش صحبت ميرزا در گرفت - ليکن پس ازان (که معلوم

(۲) نسخهٔ [ج] و آخرها - (۳) نسخهٔ [ب] افتاده ٭

(۲)

کرد که عبدالله خان بر سر غدر است) بسرعت بر آمد ۰ چون بنواح بدخشان رسید میرزا شاهرخ بنیاز و گری پیش آمده خواست همان تقسیم ولایت بمیان آرد ۰ میرزا به کشم اکتفا کرده نشست - عبدالله خان بے اتفاقی میرزایان و خلل آن دیار شنیده در سنه (۹۹۲) نهصد و نود و دو به بدخشان آمد - میرزایان ملک از دست داده بے جنگ بر آمدند - میرزا شاهرخ روانهٔ هند گردید - و میرزا (چون ندامت سابق عائد حال داشت) برفتن هندوستان راضي نشد - میرزا محمد حکیم چند ده در لمغانات بجهت خرج مقرر نموده بدان ناحیه کسیل کرد - پس از چندے جمعی همراه داده ببدخشان فرستاد - باز شکست خورده مراجعت نمود - چون میرزا محمد حکیم درگذشت ناچار میرزا عازم هندوستان شد - کنور مانسنگه صوبه دار کابل بدرقه شده تا پیشاور رسانید - در آخر سال سي و یکم قریب دار الخلافة رسید - شاهزاده سلطان مراد پذیره گشته بملازمت عرش آشیاني آورد - و بمنصب پنجهزاري اختصاص گرفته باعزاز و آسودگي مي گذرانید - در سنه (۹۹۷) نهصد و نود و هفت وقتے (که پادشاه بسیر کشمیر متوجه شدند) میرزا را بنابر کبر سن (که بهفتاد و هفت رسیده - و بخشي آاریخ ولادت

(۲) نسخهٔ [ب - ج] معلوم گردید ۰

اوست) در لاهور گذاشتند - در همان ایام زندگي بسپرد *
در مردانگي و رزم شناسي يگانهٔ روزگار بود *

محب علي خان رهتاسي

از امرای چهار هزاري اکبر شاهي ست - به بردلي و تهور متصف و به سپه کشي و سپه داري نامور بود - چون مدتها حکومت رهتاس داشت برهتاسي شهرت گرفت - آن قلعه ایست در صوبهٔ بهار از قلاع والا ارتفاع هندوستان - از بدائع صنائع آفریدگار - مصئون از وهم اختلال - فراز کوه آسمان ساي دشوار گذار - دور آن چهارده کروه و عرض و طول آن زیاده بر پنج کروه است - و از زمین هموار تا سطح آن قلعه یک کروه بیشتر ارتفاع باشد - و بران کشت و کار مي شود - و فراوان چشمه بر جوشد - و غریب تر آنکه بالای قلعه با آن بلندي هر جا سه چهار گز برکنند آب شیرین پدید آید - از مبادي بنای این قلعه هیچ فردے از فرمانروایان بران استیلا نیافته - در نوبت حکومت راجه چنتامن برهمن در سال (۹۴۵) نهصد و چهل و پنج (چون ولایت بنگاله بجنت آشیاني مفتوح شد) شیر شاه سور با سائر افغانان و خلاصهٔ خزینه بنگاله را گرفته از راه جهارکهند (۲) بحدود رهتاس آمد - و براجه احسانهای قدیم

(۲) نسخهٔ [ب - ج] جهار کند - و در [بعضي نسخه] جهارکهند *

را ... داده طرح يکجهتي انداخت . و التماس نمود که امروز مرا کار افتاده است مي خواهم که مردمي بجا آري و اهل و عيال مرا و همراهان مرا بقلعه جا دهي . و مرا رهين احسان خود سازي . بصد زبان چاپلوسي و نيرنگ سازي راجۀ ساده لوح بفريب آن شعبده باز قبول کرد . اين بيگانۀ ملک آشنا ششصد ڈولي سرانجام داد . و در هر ڈولي دو جوان مسلح را در آورد . و در اطراف ڈولي کنيزان را گماشت . و باين حيله سپاهي را در آورده قلعه را گرفت و عيال خود و سپاه را دران گذاشته دست فتنه دراز کرد و راه بنگاله مسدود ساخت . و ازان باز بدست فتح خان پتني (۲) (که از سرداران بزرگ او و پدرش سليم شاه بوده) افتاد . و به پشت گرمي آن قلعه با سليمان خان کراني (که حکومت بنگاله يافته بود) دم مساهمت و منازعت ميزد . و پس از چندے جنيد کراني بتصرف آورده بسيد محمد نام از معتمدان خود سپرد . چون کارش سپري شد آن سيد چند گاه باندیشۀ حراست آن اهتمام مي نمود . ليکن از فقدان استظهار شايسته با خويشتن برسگاليد که بذريعۀ يکي از معتمدان بارگاه سلطنت بدست آويز پيشکش اين قلعه خود را از منتسبان اين دولت گرداند . درين اثنا مظفر

(۲) نسخۀ [ا] نيني . و [ج] تبنهي . و در بعضي نسخه [پني] هم آمده .

خان با عساکر صوبهٔ بهار رو بتسخیر نهاد . او بمقتضاے جنسیت شهباز خان کنبو (که دران هنگام راجه گجپتي را بانواع مالش پامال آوارگي ساخته پسرش سري رام را در قلعهٔ شیرگدهه محصور داشت) ملتجي گردید . و وی گرم و گیرا شتافته در سال بیست و یکم سنه (۹۸۴) نهصد و هشتاد و چهار قلعه را بدست آورد - و در همین سال بموجب حکم حراست آنجا را بمحب علي خان باز گذاشته خود رزانهٔ حضور گردید . ازان آوان سالها حال آن ناحیه بکارداني و داد دهی آن امیر معامله فهم شجاع منتظم بود . و همواره با جمعیت شایسته کومکی بنگاله بود . و در برکندن خار و بن فساد آن دیار مساعی جمیله بتقدیم مي رسانید . و پسرش حبیب علي خان (که جوان مردانه بود) بنیابت پدر بنظم رهتاس و آن حوالي مي پرداخت . چون بیشتر تیولداران صوبهٔ بهار بخدمتگذاری بنگاله شتافتند یوسف متی نام در سال سي ام افغانی چند فراهم آورده دست بتاراج برگشود . حبیب علي از شورش جواني بجوش آمده ساز پیکار ناکرده نبرد آرا شد . و کارنامهٔ دلیري و داوري بجا آورده نقد زندگي در باخت . محب علي خان ازین خبر جانکاه کاهیده شد . و هر چند بیتابي نمود امرای بنگاله نگذاشتند . چون شاه قلي خان محرم عازم حضور بود تنبیه

آن فرومایه را متعهد گشته در کمتر فرصتی گرد آن شورش فرو نشست - و چون در سال سي و یکم بحکومت هر صوبه دو امیر عمده نامزد گردید که اگر یکی بدرگاه آید یا رنجور شود دیگرے بکار او پردازد بنگاله بنام وزیر خان باتفاق محب علي خان قرار یافت - و چون در سال سي و سیوم صوبهٔ بهار باقطاع راجه بهگونت داس مقرر شد جاگیر او نیز بکچواهه تنخواه گشت - و ملتان در تیولش خیال کرده منشور طلب بنام او رقم یافت - و آغاز سال سي و چهارم بآستان بوس رسیده کام دل برگرفت - و بانواع عاطفت و عزت شادمانی اندوخت - و در نخستین نهضت کشمیر (که در همین سال مطابق (۹۹۷) نهصد و نود و هفت واقع شد - ملتزم رکاب بود - دران شهر مزاج عنصری او از حیز اعتدال انحراف نمود - و وقت مراجعت نزدیک کوه سلیمان او را واپسین سفر پیش آمد - یک روز پیشتر عرش آشیانی بمنزلش رفته پرسش نمود - گویند دران حالت (که جان مي سپرد و از دیر سخن باز گرفته بود) یکی گفت لا اله الا الله بگوئید - پاسخ داد که هنگام لا اله گفتن نیست - وقت آنست که همگي دل به الله پردازد *

* میر ابو تراب گجراتي *

از سادات سلامی شیراز است - جدش میر عطا یمن الدین

(۲)
سر الله (که او را هبة الله نیز گویند . و مشهور بود بحمید شاه میر) در علوم مکتسبی بهرهٔ فراوان داشت . و با امیر صدرالدین شیرازی همدرس بود . در زمان سلطان قطب الدین نبیرهٔ سلطان احمد (که احمد آباد بنام او اساس یافته) وارد گجرات گشت . و بعد چندے بوطن مالوف معاودت نمود . و بار دیگر در شورش شاه اسمعیل صفوی بعهد حکومت سلطان محمود بیگره با فرزند خود میر کمال الدین (که پدر میر ابو تراب باشد) بدان دیار آمده در جانپانیر محمد آباد (که قدیم دار الخلافهٔ سلاطین آنجا ست) رخت اقامت انداخت . و در افاضه و افاده بر روی طلبه مفتوح ساخت و کتب مفیده در رشتهٔ تالیف کشید . و فرزندان ارجمند
(۳)　　　　(۴)
گذاشت . ارشد ایشان میر کمال الدین است که بکمالات صوری و معنوی بهره مند بود . چون روزگارش به نیکنامی و ستوده کاری سپری شد بزرگترین برادران و بنی اعمام میر ابو تراب ماند . و جمیع این سادات بسلسلهٔ مغربیه ارادت دارند (که چراغ آن خانواده مخدوم شیخ احمد کهتو ست) و اینها را سلامی ازان گویند که غالباً یکی از اجداد ایشان

---

(۲) نسخهٔ [ج] و مشهور بود که حمید شاه الخ . (۳) نسخهٔ [ج] بر شتهٔ
(۴) در نسخهٔ [ب] کاف نیست .

از روضهٔ مقدسهٔ حضرت رسالت پناه (۲) صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهٖ وَ سَلَّمَ آواز جواب سلام شنیده بود *

بالجمله میر ابو تراب برشادت و کاردانی دران ولایت اعتبارے بهم رسانید - سالے (که رایات اکبري بران مملکت ظلال افکن گردید) میر (که عمدهٔ اصحاب مشورت آن دیار بود) پیش از سایر امرای گجرات متوجه درگاه پادشاهي شد ۰ و در منزل جوتانه خواجه محمد هروي و خان عالم پذیره گشته میر را بعزت و احترام آوردند - و بزمین بوس عتبهٔ خلافت سربلندي یافت - چون پیش از نزول رایات پادشاهي ببلدهٔ احمد آباد حکم شد که هریکے از امرای گجرات (که در موکب شاهي فراهم آمده اند) ضامنے دهد تا در مراسم حزم و دور اندیشي فتورے نرفته باشد اعتماد خان (که تسلط تمام دران دیار یافته بود) غیر از طبقهٔ حبشیه همه را کفیل گردید - و ضامنیت اعتماد خان را میر ابو تراب تعهد نمود - پس ازان (که قریب نصف آن مملکت به اعتماد خان (۳) و دیگر امرای آنجا تفویض یافته موکب پادشاهي بسیر دریای شور بصوب بندر کنبایت (۴) نهضت نمود) اختیار الملک گجراتي از کوتاه اندیشي و شورش طلبي از

(۲) در نسخهٔ [ا - ج] لفظ [پناه] نیست - (۳) نسخهٔ [ب] اعتقاد خان
(۴) نسخهٔ [ج] کنبهایت و نسخهٔ [ب] کهنبایت ۰

احمدآباد راه گریز پیش گرفت - اعتماد خان و جمعی (که با او پیمان یکجهتی داشتند) در مقام رفتن بودند که میر ابو تراب خود را رسانیده بعرض و حکایت گرفت - نزدیک بود که او را زیر مقید ساخته همراه برند که درین اثنا شهباز خان از پیش پادشاه رسید - و اندیشهٔ تباه آنها از قوة بفعل نیامد - و جوهر عقیدت میر بتازگی فروغ دیگر بخشیده مورد (۲) عواطف پادشاهی گشت - و ازان وقت همواره مورد عنایات سلطانی بود *

(۳)

در سال بیست و دوم سنه (۹۸۹) نهصد و هشتاد و نه بوالا منصب قافله سالاری حاج اختصاص یافت - و پنج لک روپیه نقد و ده هزار خلعت بمیر حواله شد که بدیدهٔ وری خود ارباب استحقاق آن بقاع شریفه را بقدرے شایسته ازین موائد افضال بهره ور گرداند - در سال بیست و چهارم آگهی رسید که آن سفرگزین بادیهٔ حجاز خدمت مامورهٔ بتقدیم رسانیده نقش پای جناب نبوی (عَلَیهِ التَّحِیَّاتُ الزَّاکِیَةُ) همراه آورده - چنانچه برگویند که این همدستی انست که سید جلال بخاری در زمان فیروز شاه بدهلی آورد - عرش آشیانی فرمود که میر بچهار کروهی دار الخلافهٔ آگره یا ذاواه توقف گزینند - و حسب الامر کارفرمایان بارگاه

(۲) نسخهٔ [ب] منابعه (۳) - نسخهٔ [ب ۰ ج] سنه نهصد و هشتاد و هم ه

سلطنت نزهتگاهی بر آراستند - پس ازان پادشاه با نوئینان عظام و دانشوران کرام پذیره شده قدمی چند آن پارچهٔ سنگ را (که عزیزتر از جان بود) بر دوش نهاده خرامش نمود - و بترتیب منزلت اعیان دولت بر تارک ادب گرفته بشهر آوردند - و باشارهٔ پادشاهی بخانهٔ میر برگذاشتند - خیر الاقدام (۲) تاریخ آنست *

از مطاوی فحاوی اخبار متتبعان اقوال و احوال چنین تفرس نمایند که دران آوان زبان زد خاص و عام و شائع ادانی و اقاصی گردیده بود که پادشاه وقت دعوی نبوت دارد و مدعی رسالت است - و دین محمدی را (که تا انقراض عالم از تطرق حدثان مصئون است) نا ستوده میداند - و در استخفاف آن میکوشد - معاذ الله - بنا برین باقتضای مصلحت وقت برسم پوزبند خلائق این بزرگداشت و اکرام بتکلف و ساختگی بجا آورد - چنانچه کلام شیخ علامی درین مقام موید همین معنی ست که هر چند حضرت شاهنشاهی می دانست که اصلی ندارد و صیرفیان دیده ور ناسرگی را نمودند اما از وفور پرده داری همان انتساب سترگ را پاس داشته حق گذار تبجیل آمد - و از فروغ شناسائی و آزرم دوستی و قدردانی و فراخی حوصله

(۲) یعنی سنه نهصد و هشتاد و هفت *

باندیشهٔ آن (که آبروی این سید ساده لوح بخاک نادانی ریخته نیاید . و شناسندگان شوخ طبع آبریز خنده نگردند) چنین احترامی بزرگ بجا آمد . و بانقد کاسهٔ خیال کوته اندیشان روزگار خاک آمود گشت . و بسیارے بدگوهر (که از تباه سرشتی پیغارهٔ بیدینی زدے در کوی خجالت فروشد . انتهی *

و در سال بیست و نهم [چون ایالت گجرات باعتماد خان (که سالها حاکم انجا بود . و طریق آبادی آن ناحیه بهتر از دیگران مي دانست) قرار یافت] میر ابو تراب بامینی آن صوبه اختصاص یافته با دو برادر زادهٔ خود میر محب الله و میر شرف الدین تعین آن دیار گردید . و تا سنه (۱۰۰۵) هزار و پنج هجري چراغ زندگي روشن داشت . در احمدآباد مدفون است . پسرش میر گدائي در منصب داران اکبري انسلاک داشته . و در لباس نوکري مراعات شیوهٔ سیادت و مشیخت از دست نمیداد *

* میر شریف آملی *

مماس عملي داشت[۲] . و کتب درسیهٔ متداوله در ایران دیار گذرانید . تصوف و حقائق بسیار ورزیده و الحاد و زندقه را بدان خلط داده دعوی همه اوست میکرد . و همه را الله مي گفت . چون در زمان عرش آشیاني وارد هندوستان

---

(۲) نسخهٔ [ب ۰ ج] علمی - ز (۳) در نسخهٔ [ج] حرف [واو] نیست .

گرديد صلح کل و وسعت مشرب را (۲) روز بازار ديد - مزاج پادشاه وقت مصروف آنکه سلطنت ظلال ربوبيت است - فيض را خاصهٔ گروهي نبايد داشت - بل خلائق مختلف المشارب متلون الاحوال را ازان بهره مند بايد ساخت - دگرگونگي کيش خلل انداز آن نباشد - مير برهنموني شوق و قائد تمنا به تقبيل پيشگاه خلافت مقصود ياب گشته بتجويز منصب و جاگير مطرح انظار عواطف سلطاني شد - در دبستان (۳) موبدي آورده که مير در منزل ديبالپور بملازمت عرش آشياني رسيد - و علانيه از طرف محمود بها خواني با علما بحث کرده الزامها داد - چون با حکما در افتاد پيش پا خورد - عاطفت عامهٔ اکبري نظر عنايت ازو نيز بر نگرفته متفقد احوالش گرديد - و ازين منزل ديبالپور ظاهر مي شود که همان مقامات ديبالپور مالوه است که در سال بيست و دوم سنه (۹۸۴) نهصد و هشتاد و چهار هجري بجهت مصالح ملکي روزے چند آن سر زمين مخيم عساکر پادشاهي بود *

هرچند در اکبرنامه تاريخ ملازمت مير بنظر مولف اين اوراق نرسيده اما تاريخ تفويض خدمات بمير مثبت است - اما تباين بيّن دارد بدانچه سکندر بيگ منشي

(۲) نسخهٔ [ج] زور بازار - (۳) نسخهٔ [ب ج] مريدي *

در عالم آرای عباسي نوشته است که چون در سنه (۱۰۰۲) هزار و دوم هجري سال هفتم جلوس شاه عباس ماضي ارباب تنجيم اتفاق کردند که آثار قران کواکب علوي و سفلي بر افنا و انعدام شخصی بلند مرتبه از سلاطین روزگار دلالت دارد - و آن بظن غالب محتمل ایران زمین است - زایچهٔ طالع شاهي (که استخراج نمودند) تربیع نخستین در خانهٔ طالع واقع شده - لهذا مولانا جلال الدین محمد منجم تبریزي (که دران فن سرآمد وقت بود) در دفع آن تدبیرے بر انگیخت که در دو سه روز (که معظم تاثیر قران است) شاه خود را از فرمانروائي خلع نموده واجب القتلے را بسلطنت بر دارد - و دران مدت جمیع شریف و وضیع مطیع حکم او باشند که تا صدق امر پادشاهي ازو بفعل آید - و بعد از سه روز او را رهگرای فنا سازند - همگنان این رای را صائب شمرده قرعهٔ اختیار بنام یوسف ترکش دوز افتاد (که از زمرهٔ ملاحده و اتباع درویش خسرو قزوینی بود - و در شیوهٔ الحاد از رفقا پا پیشترک مي نهاد -) شاه خود را از فرمان روائي خلع نموده تاج شاهي بر سرش نهاد - و در رکوب و نزول امرا و مقربان بآئین مقرر در ملازمتش کمر خدمت بسته مراسم اطاعت بجا مي آوردند - آن ملحد

بحکم

* سلطنت گر همه یکروزه بود مغتنم است *

سه روز را بفراغت گذرانیده از لباس مستعار حیات عریان گردید - و پس ازین درین سال بر هرکه مظنهٔ الحاد بود بقتل رسید - درویش خسرو (که نیاکانش بحسب چاه کنی اشتغال داشتند و او بکسوت قلندري در آمده با جماعت نقطویان آمیزش کرده سرغنهٔ آنها گشت) با آن (که از نهایت احتیاط حرفی بیجا کهی ازو نشنیده بود) بمحض اشتهار نقطویت بحلق آویختند - و میر سید احمد کاشي را (که بسیارے ازین ضلالت پژوهان بدو گرویده بودند) شاه خود بشمشیر دو پارهٔ عدل نمود - از کتب او رساله ها در علم نقطه بر آمد - و منشورے (که شیخ ابو الفضل از جانب عرش آشیاني بنام او انشا نموده بود) دران رسائل ظاهر شد - و میر شریف آملي (که شاعر تازه گوی شیرین کلام است و از اکابر این طائفه بود) از مشاهدهٔ این واقعه از استرآباد فرار نموده روانهٔ هند گردید - انتهی *

(۲)
بر متفحصان کلام ظاهر است که این اختلاف تاریخ (که در صدر گذشت) صورت تطابق بهیچ وجه ندارد - مگر روایت عالم آرا محمول بر مسامحه داشته شود - آمدن میر بهند پیش از ملحد کشی ایران باشد - و انتساب شاعري بدو در نسخهٔ

(۲) نسخهٔ [ب] متصفحان *

ديگر ديده نشد و شعرے ازوی بگوش نخورده - بالجمله نقش
خدمت مير در درگاه اکبري درست نشسته هر روز بقرب
و اعتبار اختصاص مي يافت - چون در سال سي ام سنه
(۹۹۳) نهصد و نود و سه ميرزا محمد حکيم برادر علاتي
عرش آشياني (که بمرزباني کابل سر خود سري مي افراشت)
باجل طبيعي درگذشت و آن ولايت ضميمهٔ ممالک
محروسه گشت مير بمنصب اميني و صدارت آن صوبه
سربلندي يافت - و در سال سي و ششم دستوري بنگ
و بهار شد و بچهار خدمت آنجا بلند پايگي گرفت - خيلگي
و اميني و صدارت و قضا - و در سال چهل و سيوم اجمير
باقطاع مير قرار گرفت - و موهان (که پرگنه ايست متصل
(۲)
لکهنؤ) تيول مقرري او بود - در محاصرهٔ اسير خانديس از
محال جاگير بركاب پادشاهي شتافته مورد تحسين شد - گويند
آخرها بپايهٔ سه هزاري برآمده بود که کارکنان قضا طومار
املش بدست اجل سپردند - و در قصبهٔ موهان مدفون
(۳)
گشت - گويند دفتر و سررشتهٔ کاغذ در سرکارش نبود - نام
سوار و پيادهٔ ملازم خود را فهرس کرده نگاه ميداشت - و شاملهه
علوفهٔ هرکس در خريطه نموده بخانهٔ او ميفرستاد *

مخفي نماند که نقطويه (که امنا و محدوديه نيز نامند)

---

(۲) نسخهٔ [ع] در محاصرهٔ اسير از محال - (۳) نسخهٔ [ع] کشته *

تابع و پیرو محمود نامی بساخوانی اند - و بساخوان دیهے ست از گیلان - او در سنه (۸۰۰) هشتصد هجري ظهور نموده (۲) - عالم و متورع بود - او را رسائل و نسخ است - گویند چون جسد کاملتر شد ازان محمود سر برزد - یبعثک مقاما محمودا ازان آگهي دهد - و او از نقطه خاک مراد دارد و مبدأ اول داند - و ایجاد دیگر عناصر ازو برشمارد - و افلاک را بیرون از عناصر نهندارد - و بتجرد نفس ناطقه نگراید - و برجعت و تناسخ قائل باشد - و این طائفه مجرد را واحد و متاهل را امین خوانند - و سلام ایشان الله الله بود - و محمود خود را شخص واحد نامد و مهدی موعود داند - و گوید دین محمد منسوخ شد - دین محمود است در ممالک ایران این قوم بسیارے بهم رسیده بودند - چون شاه عباس ماضی صفوي اکثرے ازین شرذمه ضاله را بقتل آورد (۳) و در هر شهر بهر که گمان این اعتقاد بود بخاک هلاک افگند بیشترے جلای وطن گزیده باطراف و جوانب منتشر شدند - و کمترے (که دل نهاد توطن بودند) در اخفا و استتار کوشیدند *

* میر مرتضی سبزواری *

از سادات آن دیار و از امرای دکن است - ابتدا ملازم

(۲) نسخهٔ [ج] نمود - (۳) نسخهٔ [ج] آورده *

عادل شاه مرزبان بیجاپور بود - حسب الطلب مرتضی نظام
شاه باحمدنگر آمده سرلشکر برار گردید - و چون وکالت
نظام شاه بشاه قلي صلابت خان چرکس باز گردید سید
مرتضی امیر الامرا گشته بتخریب ملک عادل شاهیه مامور
شد - و دران تاخت و باخت نامے بشجاعت و مردانگي
بر آورد - و پس ازان (که نظام شاه بسودا مزاجي گوشه نشین
گشت و آمیزش بنامه نویسي قرار یافت) صلابت خان در
امور سلطنت استیلاي تمام گرفت - میان او و میر غبار
خصومت بر خاست - صلابت خان در برانداختن تیولداران
برار شد - میر باتفاق خداوند خان حبشي و جمشید خان
شیرازي و دیگر جاگیرداران برار در سنه (۹۹۲) نهصد و
نود و دو بتورک تمام بنواح احمدنگر شتافته معسکر ساخت -
صلابت خان بمرتضی نظام شاه قسمے دیگر را نموده در رکاب
شاهزاده میران حسین بکارزار پرداخت - ناگاه هزیمت بر لشکر
برار افتاد - میر فراوان مال و اسباب از دست داده یاراي
بودن آن دیار هم نماند - با همراهیان رجوع بعرش آشیاني
آورد - و پس از ملازمت بمنصب هزاري و جاگیر آباد
سرافرازي یافت - و در یورش دکن بهمراهي شاهزاده سلطان
مراد مصدر ترددات گشت - و چون از احمدنگر بمصالحه
و آشتي مراجعت شد شاهزاده مجلس کنکاش منعقد ساخته -

بسیارے از امرای عظیم الشان از نگاهداری ولایت مفتوحه سر باز زدند - محمد صادق پاسبانی سرحد بر ذمهٔ خود گرفته در مهکر اقامت گزید - و میر مرتضی ضمان آبادی ملک گشته در ایلچپور استقرار گرفت - و بنابر قرب بنگاه قلعهٔ گاویل [که ازان گزین تر دژے در برار نباشد و همواره نشیمن گاه مرزبانان این ولایت بوده و در کوهی ایلچپور است و ازان باز (که این دیار بر قلمرو پادشاهي افزود) سران سپاه دست چیرگي بران نیافتند] بافسونسرائی خود برگرفت - و بحسن تدبیر لختے داستان بیم و امید برخواند - وجیه الدین و بسواس رای حارسان از کم آذرقي پذیرفته در سال چهل و سیوم سنه (۱۰۰۷) هزار و هفت کلید قلعه سپردند - و منصب و اقطاع یافته به پرستاري در آمدند - پس ازان میر در فتح قلعهٔ احمد نگر در رکاب شاهزاده سلطان دانیال خدمات شایسته بتقدیم رسانید - و بعد از کشایش آن حصار در برهانپور بملازمت عرش آشیاني سعادت اندوخت - و در پاداش نیکو پرستاري باضافهٔ منصب و مرحمت علم و نقاره و تنخواه آباد جاگیر کام دل برگرفت *

* معصوم خان کابلي *

از سادات تربت خراسان است - عمش میرزا عزیز در عهد جنت آشیاني بمرتبهٔ وزارت رسیده - و مشار الیه با

میرزا محمد حکیم نسبت کوکلتاشي داشت - بشجاعت و کارکردگي نام برآورد - چون خواجه حسن نقشبندیه (که رائق و فائق مهمات میرزا بود) از غبار خاطري (که دنیا پرستان را باندک توهمي (۲) میرسد) در استیصال وي شد او از عاقبت بیني در سال بیستم بدرگاه عرش آشیاني پناه آورد - و بمنصب پانصدي اختصاص گرفته باقطاع صوبهٔ بهار دستوري یافت - دران دیار با کالاپهار (که از امرای کبار افاغنه بود - و بجلادت و مردانگي اشتهار داشت) کارزار نموده غالب آمد و زخمي چند برداشت - در جلدوي آن بمنصب هزاري لوای کامیابي افراخت - و در سال بیست و چهارم اردیسه در تیولش (۳) مقرر شد - اما (چون امرای آن نواح از سخت گیریهاي متصدیان پادشاهي در اجرای آئین داغ تابین آشوب عصیان برانگیختند) معصوم خان از ناسپاسي و تباه سري پیش آهنگ آنها گردیده علم شورش برافراشت - و کار بجائي رسانید (که بمعصوم عاصي ملقب گشت - و چون آمد آمد فوج حضور شکیب ربا شده رنگ رویه شکافته با قاقشالان و باغیان آن دیار پیوست و بهیأت مجموعي مظفر خان حاکم آن ولایت را در تانده محاصره نمود - او با وصف نیروی مبارزت دل بای داده از

(۲) نسخهٔ [ب] باندکي توهم بهم مي رسد - (۳) نسخهٔ [ب] از و

زر دوستي و جان پرستي به معصوم خان بیست هزار اشرفي فرستاده بپاسباني عز و ناموس خود پیمان گرفت - ازین سراسیمگي قاقشالان و دیگر فتنه گرایان (۲) از هر جانب بفراز قلعه برآمدند - معصوم خان بقرار داد آن (که بیشتر اموال در دست او باشد) هوالي بنگاه مظفر خان آرامش گزیده تنها نزد او [که با چندے از غلامان خود سلاح پوشیده (نه راي پیکار نه رای گریز) استاده بود] رسیده گرم جوشي پیش گرفت - چون حواس آن برگشته روزگار رفته بود چنین قابو را از دست داده نکرد که آن عاصي تباه اندیش را به نیستي سرا فرستد - بغوغای ناگهانی محل بدان طرف رو آورد - معصوم خان ازین جرأت خود متنبه گشته بیرون برآمد - و همیشه ازین حرکت خود را ملامت میکرد - و پس از اتمام کار مظفر خان خطابهاي عمده و جاگیر تقسیم نموده سکه و خطبه بنام میرزا محمد حکیم کردند - و این بیت غزاي مشهدي را [که شاید در ایام رفاقت خان زمان شیباني (که او هم خطبه بنام میرزا کرده بود) گفته باشد] شهرت دادند * بیت *

* بسم الله الرحمن الرحیم *
* وارث ملک اسمت محمد حکیم *

---

(۲) نسخهٔ [ج] فتنه گران *

چون خان اعظم میرزا کوکه بمالش آنها تعین شد معصوم خان با قتلوي لوهاني (که درین فرصت بر ولایت اردیسه چیره دستي یافته برخی از بنگاله نیز در تصرف آورده بود) عهد یکجهتي بسته مقابل فوج پادشاهي معسکر آراست - پس ازان (که قاقشالان باو مالمخالفت کرده بمیرزا کوکه پیغام موافقت برگزاردند) آوارهٔ هزیمت گشت - و در سال بیست و هشتم بتازگي شورش افزا شد - چون شهباز خان بفوج بنگاله پیوست هنگامهٔ نبرد با او گرم ساخت - تا آنکه شکست فاحش خورده جباري و دیگر بد نهادان ازو جدا گشته (۲) معصوم خان پناه بولایت بهاتي برد - و بحمایت عیسی زمیندار آن دیار بر ملک پادشاهي دست تالان بر میگشاد - و هر بار از عساکر فیروزي مالشی یافته بناکامي بر مي گشت - تا آنکه در سال چهل و چهارم سنه (۱۰۰۷) هزار و هفت هجري در همان مملکت به نیستي سرا شتافت - پس از فوت او شجاع پسرش باتفاق قلماق زرخرید (۳) مظفر خان (که بشمشیر زني نامی بر آورده بازبهادر خود را نامیده بود) تورانی سپاه را با خود متفق ساخته دران حدود چندے هنگامه پردازي داشت - سال چهل و ششم بزینهار در آمده راجه مان سنگهه کچهواهه حاکم آن دیار را دید

(۲) نسخهٔ [ج] گشتند - (۳) نسخهٔ [ب] زرخریدهٔ

و تعهد نيكوئي يافت - و در عهد جنت مكاني بتهانه داري غزنين سر عزت بر افراخته در دور فردوس آشياني بمنصب هزار و پانصدي هزار سوار و خطاب اسد خان كامياب شد - سال دوازدهم رخت از سه پنجي سرا بر بست - پسرش قباد بمنصب پانصدي سيصد سوار رسيده *

* ميرزا مظفر حسين صفوي *

پسر سلطان حسين ولد بهرام ميرزا بن شاه اسمعيل ماضويست - چون در (۹۶۵) نهصد و شصت و پنج قلعهٔ قندهار بتصرف شاه طهماسپ صفوي در آمد آن الكه را با زمين داور و گرم سير تا آب هيرمند (۲) ببرادر زادهٔ خود سلطان حسين ميرزا سپرد - او قريب بيست سال بدين تربيت هم بزرگوار گذرانيده در (۹۸۴) نهصد و هفتاد و چهار زمان فرمانروائي شاه اسمعيل ثاني در گذشت - شاه (كه از جانب او متوهم و وسوسه ناک بود) قتل بني اعمام (كه مركوز خاطر داشت) از قوة بفعل نمي آورد - پس از فوتش همت بجانستاني خويشان گماشت - از پنج پسر سلطان حسين مرحوم محمد حسين ميرزا (كه بايران رفته بود) دران واقعه مقتول گشت - و بجان گزائي چهار برادر ديگر شاه قلي سلطان را (كه حاكم قندهار (۳) كرده بود) مامور

---

(۲) نسخهٔ [ج] هيرمند - (۳) نسخهٔ [ب] نامزد ه

ساخت - و او پیش از خود بداغ بیگ را بگسیختن تار و پود هستی این بیگناهان فرستاد - او خواست بامدادان از هم گذراند که ناگاه آوازهٔ فرو شدن شاه آنها را رهائي بخشید *

چون نوبت دارائی ایران بسلطان محمد خدا بنده رسید او قندهار را بمظفر حسین میرزا برادر بزرگتر داد - و زمین داور را تا کنار هیرمند برستم میرزا تفویض نمود - و دو برادر دیگر ابو سعید میرزا و سنجر میرزا را نیز با او همراه ساخت - و حمزه بیگ ذو القدر مشهور به کور حمزه را (که وکیل سلطان حسین میرزا بود) للهٔ میرزایان نمود - حمزه بیگ آنچنان استیلا گرفت که جز نامی از حکومت بمیرزایان نماند - مظفر حسین میرزا تنگ آمده قصد حمزه بیگ نمود - او باین معني مستشعر گردیده بزمین داور شتافت - و رستم میرزا را همراه گرفته بجنگ برگشت - چون اکثر سپاه با او یکتائي داشتند شکست بر میرزا افتاده در قندهار محصور شد - جمعی از اعیان اویماقات قزلباش درمیان آمده باهم صلح دادند - و باز(۲) بعد از سه سال میرزا در پی جان شکری حمزه بیگ شد - او بپنهاني رستم میرزا را بقندهار طلبیده میرزا را بجانب قلعهٔ تلات (که درمیانهٔ هزارجات است) فرستاد - و محمد بیگ را (که داماد او و ریش سفید

---

(۲) در نسخهٔ [ج] لفظ [باز] نیست *

بیات بود) با پانصد کس بپاسبانی (۲) تعین کرد - میرزا با وی درساخته بعد چندے عازم سیستان شد - ملک محمود حاکم آنجا (که پدر زن میرزا می شد) بعد نزاع و جدالی (که فیمابین او و میرزا واقع گشت) میانجی شده بحمزه بیگ آشتی داده بر مسند قندهار متمکن گردانید - درین مرتبه باعانت محمد بیگ (که او را امیدوار وکالت ساخته بود) حمزه بیگ را از هم گذرانید - ازین جهت رستم میرزا بر سر قندهار لشکر کشید - اما بنابر کومک ملک محمود سیستانی (۳) کارے نکرده بزمین داور برگشت - چون مظفر حسین میرزا متلون مزاج بود از محمد بیگ هم ملول خاطر شده بسیستان شتافت - و با ملک محمود در آویخته شکست خورد - ملک مذکور آدمیت بکار برده میرزا را بخانه آورد - تا آنکه محمد بیگ عذر خواهی نموده بقندهار طلبید - میرزا انتهاز فرصت جسته محمد بیگ را از میان بر داشته مستقل گشت - اما امرای اوزبکیهٔ خراسان خصوص دین محمد سلطان و باقی سلطان خواهرزادهٔ عبد الله خان والی توران (که بتسخیر خراسان مامور بودند) مکرر افواج بحدود قندهار فرستاده با میرزا آویزشها رو داد - اگرچه جنود اوزبک منهزم گشت لیکن از نهب و غارت آن قوم هیچگاه امنی نبود - و چون

(۲) نسخهٔ [ب] سوار - (۳) نسخهٔ [ب] شیبانی ٭

اکثر اعیان و عمدهٔ قزلباش در معارک ازبکیه کشته شدند و
از شاه ایران هرگز کومکی و اعانتی متصور نبود که یکدفعه شهرت
آمد آمد فوج هندوستان سراسیمگی آورد - و رفتن رستم میرزا
بهند و تفویض صوبهٔ ملتان باو بهراس دیگر افکنده بیم افزود -
ناگزیر میرزا را داعیهٔ هند تصمیم یافت - هرچند عبد الله
خان استمالت نامهٔ بقلم آورد که عداوت ایرانی و تورانی
رسمی ست قدیم - الحال از جانب ما ایمن بوده زنهار ولایت
موروثی را بدست چغتا ندهند - میرزا معمول بر خدع (۲) داشت -
درین وقت قرا بیگ کورجائی (که نوکر قدیم سلطان حسین
میرزا بود - و از نزد مظفر حسین (۳) گریخته بهند آمده در
سرکار عرش آشیانی منصب فراش بیگی یافته) متعهد آوردن
میرزا شده بقندهار شتافت - و در پردهٔ دولتخواهی (۴) در آمده
چندان وسوسه کرد که میرزا والده و پور بزرگ خود بهرام
میرزا را به پورش گری فرستاده استدعای طلب نمود - پادشاه
بشاه بیگ خان ارغون حاکم بنگش نوشت که بایلغار شتافته
قلعه را متصرف شود - و میرزا را راهی سازد - (۵) چون
شاه بیگ خان داخل قندهار گشت میرزا با اتباع و اشباع
بیرون آمد و با آن (که سران و معتبران قزلباش نمانده بودند)

---

(۲) نسخهٔ [ب] خدعه - (۳) نسخهٔ [ب - ج] میرزا مظفر حسین - (۴) نسخهٔ [ب] در پردهٔ دولتخواهی چندان الخ - (۵) نسخهٔ [ا] و چون ٭

باز هم لشکر آراسته بنظر در آمد - میرزا ازین حرکت
پشیمان گشته بشاه بیگ خان گفته فرستاد که بیرون بر آمده
یک روز مهمان ما باشید - که برخی حرفهای ضروري بمواجهه
گفته شود - غرض آنکه بهر نوع خود را در قلعه خزانده با او
عذر خواهي نماید - شاه بیگ خان (که مرد کهنه سپاهی
کاردان بود) مهمی را (که بآساني ساخته) در عقدهٔ دشواري
نینداخت - عذر خواست که چون بساعت نیک داخل
شده ام بیرون آمدن مناسب نیست - هرچه ضروري باشد
بمراسلات حواله نمایند - ناچار میرزا کوچ کرده در سال چهلم
آخر سنه (۱۰۰۳) هزار و سه هجري با چهار پسر بهرام
میرزا و حیدر میرزا و القاس میرزا و طهماس میرزا و با هزار (۲)
قزلباش (چون سه منزلی رسید) میرزا جاني بیگ و شیخ (۳)
فرید بخشي باستقبال تعین شده و از سه کروهي میرزا (۴)
عزیز کوکه و زین خان کوکلتاش پذیره گشته بملازمت آوردند -
عرش آشیاني میرزا را بخطاب فرزندي اعتبار افزود - و
بمنصب پنجهزاري و اقطاع سنبل (که افزون از قندهار است) (۵)
سرفراز ساخت - لیکن میرزا (که بمزاج زمانه کم آشنا و
معامله نا فهم بود) از تن آساني و بے پروائي کارها به

---

(۲) در نسخهٔ [ب] لفظ [با] نیست - (۳) نسخهٔ [ج] هزار سوار قزلباش - (۴) نسخهٔ [ب] گشته - (۵) نسخهٔ [ج] سنبهل ه

آزمندان ستمگر وا گذاشت - مکرر رعایای اقطاع او و برخی بازرگان داد خواه آمدند - پند گزاري سودمند نيامد - آخرکار از داد دهي (۲) دل تنگ گشته رخصت حجاز خواست - پذيرش يافت - پس از چندے پشيمان شده بآسيمه سري بر نشست - عرش آشياني از حجاب برآورده به بحالی منصب و اقطاع بر نواختند - و در سال چهل و دوم باز مردم ميرزا دست ستمگري برگشادند - جاگير موقوف شده نقدي قرار يافت - ميرزا روانهٔ حجاز گشته از نخستين منزل باز گرديده ملازمت نمود - اما (چون نقش او بد نشست) چيزها ازو به پادشاه رسانيدند - از پايهٔ اعتبار افتاد - هر روز خفيف تر مي گشت - گويند ميرزا از ناسازي روزگار بهيچ چيز هندوستان خورسند نبود - از ساده لوحي گاهے ارادهٔ ايران ميکرد و گاهے عزيمت حجاز - از غم و غصه بامراض جسماني گرفتار شده در سنه (۱۰۰۸) هزار و هشت هجري وديعت حيات سپرد - و در سال چهارم جهانگيري صبيهٔ ميرزا جهت شاهزاده سلطان خرم مخاطب به شاه جهان خواستگاري کردند - از بطن آن عفت سرشت (که مشهور به قندهاري محل بود) در سنه (۱۰۲۰) يکهزار و بيست هجري نواب پرهيز بانو بيگم بوجود آمد - از پسران ميرزاي مغفور بهرام ميرزا و حيدر ميرزا و

---

(۲) نسخهٔ [ب] از دولي دلتنگ گشته ٭

(۲)
اسمعیل میرزا در هند ماندند - ازانجمله احوال میرزا حیدر در ترجمهٔ پسرش میرزا نودر ترقیم یافته *

* میرزا جانی بیگ ارغون حاکم تهته *

از نژاد شنکل (۳) بیگ ترخان است - چون پدر او ایکوتمر (۴) در آویزهٔ تقتمش (۵) خان مردانه جان بر افشاند صاحبقرانی در خرد سالی او را بر نواخته بپایهٔ ترخانی بر آورد - بچهار پشت به ارغون خان بن اباغا خان بن هلاکو خان می رسد - سلاطین دادگر از چندے ملازمان سعادت سرشت را برخے کن مکن برگرفته بدان نام روشناس گرداندند - ترخان صاحبقرانی را از هیچ جا چارشان باز نداشتی - و تا نه گناه ازو و فرزندان او نپرسیدے - چنگیز خان قشلیق (۶) و باتا را بپاداش آن (که از غنیم آگهي داده بودند) بدان پایه نوازش فرمود - و از بار فرمایش سبک دوش گردانید - از یغمای او شاهنشاهي بخش بدو باز گذاشتند - و برخے ترخان را بهفت چیز سربلند گردانند (۷) طبل و تومان توغ و نقاره و در کس از گزیدگان خود را قشون توغ دهد یعني چتر توغ

(۲) نسخهٔ [ج] جدا ترقیم یافته - (۳) در [بعضی نسخه] شکل - و در [دیگرے] سنکل بیگ - (۴) در [بعضی نسخه] ایکوتمر - و در [دیگرے] ایکوتیمور - (۵) نسخهٔ [ج] تقتمش و در [بعضی نسخه] تقمش - (۶) در [بعضی نسخه] قشلق و بانا - (۷) نسخهٔ [پ] گردانید *

قور[5] او نيز بردازند . (آئين مغل آنست كه جز فرمانروا تركش هيچكس بر روي دست نگيرد) . شكارگاه[6] نيز قرق باشد - و هركه بدان جا در شود تن در نوكري دهد - بزرگ[7] الوس خود باشد - در سر ديوان امرا از هر دو سو كمان وارے دورتر نشينند *

چون توغلقتمور[2] امير اولاجي[3] را بدين نوازش برنواخت داد و ستد تا هزاري نيز براى او باز گردانيد - و از فرزندان او تا نه شكم باز خواست نباشد - و چون گناه از نه برگذرد به باز پرس در آيد - و در پاداش خون بر اسپ نقرة دو ساله بر نشانند - ته پاى اسپ سفيد نمد اندازند - گذارش او را يكے از بزرگان برلاس عرضه دارد - و پاسخ را يكے از سران اركيوت بدو باز رساند - هپس شهرگ او را بگشانيد - و آن دو بزرگ از دو سو نگاه دارند تا كار او بانجام رسد - آنگاه از پيشگاه حضور بر آورده بسوگواري بر نشينند - خضر خواجه[4] امير خدا داد را بدين پايه بر آورد - و سه ديگر بر افزود - روز[1] توي (كه همگي بزرگان پياده باشند و يك يساول فرمانروا سواره مردم را بنهي پردازد) همچنان ازو نيز سواري هنگامه بيارايد - و[2]

---

(۲) در [بعضى نسخة] تغلق تيمور - (۳) نسخة [ب - ج] بولاجي و در [بعضى نسخه] دولاجي [بغير نقطة حرف اول و خامس] - (۴) نسخة [ج] برنشينند *

چنانچه دران بزم شادکامی (۲) به راستای کارگیا یکی پیالهٔ قمص (۳) داشته از دست چپ آن نیز ساغرے بدین‌سان دارند - مهر او نیز بر روی مناشیر باشد - لیکن سکهٔ فرمانروا بر هر آخرین سطر بود - و ازو در پایان آن - شیخ ابو الفضل گوید این همه نوازش اگر از روی فهمیدگی بود رضامندی جهان آفرین را همدوش - آنکه تا نه گناه هرگونهٔ که باشد نپرسند همانا بشایستگی پیوندے ندارد - و اگر بزرگان دور بین به آزمون فرا گرفته باشند (که ازو نکوهیده کارے (۴) سر بر نزند و برای سرافرازی چنین حکم رفته باشد) لختے گنجائی دارد لیکن آنکه از نه شکم باز پرس نرود همانا ایزد توانا او را آئینده دانی کرامت فرموده باشد *

بالجمله میرزا عبد العلي بن عبد الخالق جد چهارم میرزا نزد سلطان محمود بن میرزا ابو سعید به والا پایگي برآمده حکومت بخارا یافت - شیباني خان (۵) اوزبک پیش او مي‌بود - چون بسلطنت رسید از تبه رائي خداوند را با پنج پسر از هم گذرانید - ششمین میرزا عیسی ششماهه بود - الوس ارغون از بے مهري ما وراء النهر گذاشته بخراسان بمیر ذوالنون

---

(۲) نسخهٔ [ب] شادي - (۳) در [بعضے نسخه] خمر و در [دیگرے] قمر
(۴) نسخهٔ [ج] از نکوهیده کاري سر زند - (۵) در [بعضے نسخهٔ] شهبک خان *

بيگ ارغون (كه امير الامرا و سپه سالار سلطان حسين ميرزا و اتاليق پسرش بديع الزمان ميرزا بود و قندهار باقطاع داشت) پيوستند - چون بديع الزمان ميرزا به بدگوهري از سلطان حسين ميرزا رو برتافت مير ذوالنون يار همراه شده دخت خود باو داد - پس ازان (كه روزگار ميرزا سپري شد) هردو پور او بديع الزمان و مظفر ميرزا سرير آراستند - پراگندگي بخراسان راه يافت - شيبك خان(٢) بآويزه آمد - امير ذوالنون در پيكار او فرو شد - شجاع بيگ مشهور بشاه بيگ پور او قندهار را نگاهداشت - و در سنه (٨٩٠) هشت صد و نود قلعهٔ سيوي از تصرف حاكم سنده جام نظام الدين مشهور به جام نندا بر آورد - در سوالف ايام حكومت سنده بطايفهٔ سومره تعلق داشت - بعد از انقضاي پانصد سال (كه سي و شش تن فرمانروائي كردند) در آخر عهد سلطان محمد تغلق بفرقهٔ سمه از الوس جادون منتقل شد - خود را جمشيدي نژاد شمرند - و هر يكي خود را جام نامد - بسلاطين دهلي باج گذارده گاهي تمرد مي ورزيدند(٣) - چنانچه سلطان فيروز شاه در زمان پيان بهته سه بار لشكر بسنده(٤) كشيده او را بدهلي آورد - و

---

(٢) نسخهٔ [ا] شيباك خان - (٣) نسخهٔ [ب] مي ورزيد - (٤) نسخهٔ [ج] سه بار لشكر كشيده *

آن دیار بملازمان سپرد - و پس ازان آثار نیک ذاتي از پیشانئ او بر خوانده بایالت آن دیار فرستاد *

چون سلطنت دهلي ضعیف شد بحکام گجرات توسل جسته پیوند خویشي کردند - اما چون ناخن شاه بیگ دران دیار بند شده بود بآساني دستے دراز ساخته بهکر و سیوستان برگرفت - و چون جام نندا در گذشت میان جام فیروز پسرش و جام صلاح الدین (که از خویشان او بود) بدعوئ ملک گرد دوئي برخاست - دومین باعانت سلطان محمود گجراتي غالب آمد - ناچار جام فیروز بشاه بیگ ملتجي گشت - او فوجے همراه کرد - از قضا جام صلاح الدین کشته شد - جام فیروز بتازگي چیرگي یافت - چون بابر پادشاه * از کابل آمده قندهار را گرد گرفت شاه بیگ مراتب سعي بقدر میسور بجا آورد - سودمند ندید - ناگزیر دل از قندهار برداشته تهته را مع مضافات بدست آورد - خرابئ سنده (۲) تاریخ است جام فیروز طاقت مقاومت نداشت - بگجرات شتافته در سلک امرای سلطان بهادر انتظام یافت - شاه بیگ دران دیار سکه و خطبه بنام خود کرد - مرد شجاع و صاحب فضل و کمال بود - شرح عقائد نسفي و شرح کافیه و شرح مطالع ازوست - و ملتان را از لنگاهان بدست آورد *

(۲) یعني سنه نهصد و سي و دو *

و چون در (۹۳۰) نهصد و سي رخت هستي بر بست (۲)
پور او ميرزا شاه حسين جانشين شد - قلعهٔ بهکر را (که بر پشتهٔ ميان دریای پنجاب واقع شده) از سر نو درست کرده عمارات عالي ساخت - و عزيمت ملتان نمود - سلطان محمود لنگاه حاکم آنجا دران هنگام بموت فجاة درگذشت - پور او سلطان حسين جانشين گشت - ميرزا شاه حسين محاصره کرده در سنه (۹۳۲) نهصد و سي و دو بدست آورده حاکمي از طرف خود تعين نمود - جنت آشياني در زمان ناکامي بسر وقت او رسيدند - چندے بلطائف الحيل در بهکر نگاه داشت - پس ازان [که ناصر ميرزا را (که عم پادشاه مي‌شد) بوعدهٔ دامادي از خود ساخت] بستيزه در آمد - ناچار جنت آشياني روانهٔ عراق شد - با ناصر ميرزا هم ايفا ننمود - گويند حرارتے باو عارض شده بود که بدون نسيمکے (که ميان دريا مي باشد) آرام نداشت - ازين جهت کشتي هواره پيوسته شش ماه پايان آب شدے و شش ماه بالا رويه شتافتے - دران هنگام (که بهکر رويه رفته بود) برخے ناموران ارغون ازو برگشته ميرزا عيسى بن عبد العلي را (که جد سيوم ميرزا ست - و پيشين زمان بزرگي الوس در نياگان او بود) بسري برداشتند -

(۲) نسخهٔ [ع] در سنه نهصد و سي رخت هستي بر بست ٥

میرزا شاه حسین بیاوری سلطان محمود کوکلتاش خود (که ایالت بهکر داشت) بآویزش آمد - آشتي گونه رو داد - سه حصه بمیرزا عیسی و دو حصه باو قرار گرفت - چون در گذشت سال (۹۶۳) نهصد و شصت و سه همگی آن ملک بمیرزا عیسی باز گردید - و در (۹۷۵) نهصد و هفتاد و پنج پیمانهٔ هستی میرزا پر شد - میان پسرانش محمد باقي و جان بابا نزاعی پدید آمد - محمد باقي برادر کلان غالب آمده متصدی ایالت شد (۲) - و در سنه (۹۹۳) نهصد و نود و سه از چیرگی سودائی بر مزاج (۳) قبضهٔ شمشیر بدیوار بند کرده نوک آن را بشکم خود خلانده فرو شد - ارغونیه بر پسر او میرزا پاینده محمد (که گوشه درست و دیوانه وش بود) نام سري نهادند - و کار ملک بخلف او میرزا جاني بیگ گرائید *

هنگامی (که ولایت پنجاب چهارده سال اقامتگاه عرش‌آشیاني گشت) با قرب و جوار (۴) میرزا بملازمت نوسید - آخر سال سي و پنجم سنه (۹۹۹) نهصد و نود و نه بخان خانان (که از لاهور بگشایش قندهار دستوري یافته بود) حکم شد که کسی را پیش میرزا فرستاده هوشیار سازد - و الا وقت

---

(۲) نسخهٔ [ج] شده در نهصد الخ - (۳) نسخهٔ [ج م] سودائیُ مزاج و نسخهٔ [ب] سودا بر مزاج - (۴) نسخهٔ [ا] قرب جوار *

مراجعت بمالش پردازد - خانخانان ملتان و بهکر در تیول داشت - راه نزدیک غزنین و بنگش گذاشته باندیشهٔ سر براهی جاگیر راه دراز اختیار کرد - دران میان از بندگان خواسته فزونی تهانه باز نمودند - سپه سالار بتسخیر سنده اجازت گرفت - میرزا جاني بیگ با جمعیت فراوان صد و پنجاه کروه پیشتر بسرحد سیوستان استقبال کرده جنگهای مردانه نمود - در محرم سنه (۱۰۰۰) هزار هجري بر میرزا شکست افتاد - ناچار بآشتي گرائید - و در سال سي و هشتم سنه (۱۰۰۱) هزار و یکم هجري برفاقت خانخانان در لاهور ملازمت عرش آشیاني دریافت - و بمنصب سه هزاري و تیولداري صوبهٔ ملتان اختصاص گرفت - و سنده بنام شاهرخ میرزا مقرر شد - لیکن دران ایام خبر رسید که الوس ارغونیه تا ده هزار مرد و زن بکشتي بالا رویه مي آیند - از ملک رفتگي کشتي بانان و خدمت گذاران باز مانده اند - خودها بدست و دندان مي کشند - عرش آشیاني از فرط ترحم و مروت میرزا را بحکومت ملک سنده بر نواخته بقدر لاهري در خالصه و سرکار سیوستان (که سابق پیشکش کرده بود) بمردم دیگر تنخواه شد - و در سال چهل و دوم بمنصب سه هزار و پانصدي امتیاز گرفت - میرزا بفراست و دانائي آراسته و درستي و راستي از گفتار و

کردار او نمایان و شناسائي و آهستگي از نشست و برخاست او پیدا بود - از صغر سن شیفتهٔ باده شده - اما ناهنجار ازو سر بر نزدے - و در کار کرد و گفت پاسبان خود بودے - از مي فزوني رنجور شد - و رعشه به سرسام کشید - و در سنه (۱۰۰۸) هزار و هشت سال چهل و پنجم در برهانپور بعد فتح آسیر در گذشت - گویند روزے در مجلسے گفت که اگر چنین قلعه یعنی آسیر من میداشتم تا صد سال نمیدادم - معاندان بپادشاه برسانیدند - غبار بر حاشیهٔ خاطر پادشاهي نشسته بود که در همان ایام در گذشت - طبع موزون داشت - حلیمي تخلص مي کرد - ازوست * قطعه *

* خوش آن وقتے که عشق غمخوارم بود *
* آه شب و گریهٔ سحر کارم بود *
* بد گردئ چرخ بین که با من نگذاشت *
* کالای غمے که زیب بازارم بود *

ولایت سنده دراز از بهکر تا کیچ و مکران دویست و پنجاه و هفت کروه - پهنا از قصبهٔ بدین تا بندر لاهري صد - دیگر از قصبهٔ چاندور (از توابع بهکر) تا بیکانیر شصت - شرقي گجرات شمال بهکر و سیوي جنوب شور دریا غربي کیچ - و مکران از اقلیم دوم طول هند و دو درجه و سي دقیقه

عرض بیست و چهار درجه و ده دقیقه - نخست برهمن آباد پای تخت بود - الحال تهته و دبیل آنرا گویند - بخوش آب و هوائي و کثرت میوه مزیتی دارد - حسن سبز رنگ بسیار - و عیش و نشاط بر مردم آنجا غالب - در هر خانه شراب و نغمه مهیا - پوشش همه از پیر و جوان رنگین معصفر - اگرچه رواج علم بیشتر و اهل فضل و کمال افزون اما فسق و فجور را نهایتی نیست - در هر هفته وضیع و شریف بر مزار پیر پتهه میروند (که صاحب ولایت آن ولایت است) یک فرسخی شهر واقع شده - بر موضع بلند - او مرید و خلیفهٔ شیخ بهاء الدین زکریا ست - نامش ابراهیم و لقب او شاه عالم - شمالی کوه چند شاخ شده - یکی تا قندهار کشیده و دیگرے از دریای شهر تا قصبهٔ کوه مار (و این را رام کر نامند) بسیوستان انجامد - و آنجا را لکهي نامند - الوس بزرگ بلوچ آنجا ست - و ایشان را کلماتي (٢) گویند - بیست هزار خانه دارد - ازینجا شتر گزیده بر خیزد - و دیگر از سیوستان تا سیوي ان را کهر نام بود - گروه تهوردي (٣) را بهنگام سیصد سوار و هفت هزار پیاده - در پایان این گروهے دیگر از بلوچ اند (بظهوري زبان زد روزگار) هزار کس - گزین اسپ ازینجا بر آید - دیگر کوهے ست (که یک

---

(٢) نسخهٔ [ج] کلماني - (٣) نسخهٔ [ج] نهمردي *

سر او پیوسته بکنج دیگر بمردم کلماتي) آنرا کاره گویند - چهار هزار بلوچ را بنگاه - از حدود ملتان و اچهه تا تهته شمال رویه کوههاے بلند خارا و اندران الوس بلوچ گروها گروه - در جانب جنوب از اچهه تا گجرات کوههای ریگ از احشام تهي و بجز آن گوناگون - و از بهکر تا نصرپور و امرکوت - مردم سود و چاریجه (۳) و دیگران را بنگاه - زمستانش محتاج پوستین نیست - تابستانش بجز سیوستان معتدل - گوناگون میوه - خاصه انبه که بس خوب باشد - در صحرا خربزهٔ خودرو بهم رسد - و گل فراوان - شالي بسیار و گزین - کان نمک و آهن درو جغرات گزیده شود - تا چهار ماه بپاید - قسمی ست از ماهي (که پلوه گویند) به نیکوئي و خوش مزگي کم همتا - این ولایت غله بخش است - سیوم حصه از کشاورز برگیرند - پنج سرکار پنجاه و سه پرگنه بدو گرایند - جمع شش کرور و شصت لک و پنجاه و دو هزار و ششصد و نود و سه دام - درین ایام تمام ولایت سنده بدست خدا یار خان لتي ست - از مدتے صوبهٔ تهته با سرکار سیوستان و بهکر بطریق اجاره از سرکار پادشاهي گرفته بود - پس ازان (که مملکت آنطرف دریاي سنده بشهنشاه زمان

---

(۲) نسخهٔ [ج] پیوسته بکنج دیگر - مردم کلماتي آنرا الخ - (۳) نسخهٔ [ج] چار بچه *

نادر شاه بر طبق عهد نامه متعلق گشت) حکومت آنجا از جانب شاهي هم بخان مزبور بحال ماند *

از شگرف سوانح این ملک حال جگر خوار است (که آنرا ڈائنین گویند) - او آدمی ست بنظر و افسون جگر رباید - برخی گویند گاه گاه او را حالتی رو دهد بر هر کس نظر اندازد بیخود شود - دران هنگام مانند انار دانه چیزے از آدمي برباید - لختی درون ساق پا نگاهدارد - و درین ایام جگر ربوده بیهوش باشد - و چون از چاره نا امید شوند آن چیز بر بالای آتش اندازد - طبق وارے پهن شود - با هم پیشگان بخش کرده بخورد - و پیمانهٔ زندگی آن بیخود لبریز گردد - و هر کرا خواهد مانند خود سازد پارهٔ ازین بخوردش دهد - و افسونے بر آموزد - و چون گرفتار آید ساق پای ار شگافته آن انار دانه آسا را بر آورند - و بخورد آفت رسیده دهند - بهي پذیرد - و بیشتر زنان باشند - اگر سنگها بسته بدریا اندازند فرو نشوند - و چون خواهند که ازین روش بر آرند هر دو شقیقه و بندهای او داغ نهند و چشم بنمک انباشته در خانه بر زمین چهل روز معلق آویخته دارند و طعام بے نمک بخوردش دهند و برخی افسون بر خوانند - درین هنگام اورا ڈهجره نامند - اگرچه آن نیرو نماند لیکن شناسا مي باشد و به دیده وری او آن

جان‌گزا گرفتار آید - و بخواندن افسون یا خوراندن چیزے تندرستی بخشد *

* میرزا یوسف خان رضوی *

از سادات صحیح النسب مشهد مقدس است - در خدمت عرش آشیانی شگرف ترقئ و بزرگ اعتبارے بهم رسانید - و سال سی ام بمنصب دو هزار و پانصدی سرافراز گشت - و چون شهباز خان از بهار به بنگاله شتافت میرزا از اوده بپاسبانئ آن دیار نامزد گردید - در سال سی و دوم سنه (۹۹۵) نهصد و نود و پنج چون قاسم خان حاکم کشمیر از شورش و آشوب متوالیهٔ آنجا بستوه در شده استعفا نوشت میرزا بمرزبانئ آن مملکت تعین گشته بحسن تدبیر دلهای مردم بدست آورد - و شمس چک را (که دعوی ریاست آن دیار داشت) مستمال ساخته بحضور گسیل کرد - و در سال سی و چهارم سنه (۹۹۷) نهصد و نود و هفت عرش آشیانی بگلگشت کشمیر (که مثل آن سیرگاه (۲) سیاحان ربع مسکون هیچ جا نشانے نداده اند) خرامش نمودند - به ژرف نگاهان کاردان حکم شد که بمرراج و کامراج یعنی بالا و پائین رویهٔ آب بهت رفته ربع بگیرند - دران مرزبوم هر لخت زمینی را پته خوانند - و آن یک

(۲) نسخهٔ [ج] که سیاحان ربع مسکون مثل آن سیرگاه *

بیگهه و یک بسوه است به الهي گز - کشمیریان در نیم بیگه و کسرے را یک بیگهه دانند - و بدیوان از قرار سه توده جنس بر گذارند - و بشمارهٔ آن هر دیه را چند خروار شالي اندازه گیرند - هر خروار سه من و هشت سیر اکبر شاهي است - و چندے را بترک بر سنجند - و آن هشت سیر است - در ربیع از یک پته گندم و عدس در ترک دست مزد جهانباني باشد - این وقت منشیان جزرس کاربند گشته تفاوتها بر آوردند - لیکن از ابرام زمینداران که راستي بر روي روز نیفتد - و بزرگر بیشتر سپاهي - و تماشا دوستي و بے پروائی کشور خدیو و هم نظر برین که جمع افزوني برهمزدگی کشاورز آورد - خاصه در ملک نوکشوده - لهذا جمع از روي واقع قرار نیافت - بر بیست لک خروار شالي در لک افزوده هر خروارے را بنرخ شانزده دام به میرزا یوسف خان تن نمودند *

و در سال سي و ششم کَیْفَ مَا اتَّفَقَ یکے از متصدیان میرزا گریخته بحضور رسید - و چنان بر گزارد که خروار ده پانزده افزودگي دارد - و هریک بیست و هشت دام - چون از میرزا استفسار رفت این جمع افزوني قبول نکرد - بنابرین قاضي نور الله و قاضي علي به وا رسي تعین شدند - مردم میرزا از خیانت وري تباه سگالي پیش گرفتند - قاضي

نور الله برگشته بعرض رسانید - حسین بیگ شیخ عمری را بیاوری فرستادند - نخستین بعنوان دیوانی و دومی بتحصیل داری خرج گرم کار گشتند - چندے از نوکران میرزا با یکدیگر همداستان شده باغوای برخے فتنه سرشتان آنجا یادگار عم زادهٔ میرزا (۲) را دستاویز آشوب گردانیدند - یک دو دفعه آویزش بمیان آمد - بآشتي گرائید - اما از سهل انگاری این هر دو عزیز در کمتر فرصتے هنگامهٔ فتنه پژوهان اوج گرا گشت - ناچار قاضي علي و حسین بیگ از شهر بر آمده راه هندوستان گرفتند - و چون مخالفان پیش ازان گریوه و کتل سر راه مسدود ساخته بودند باندک زد و خورد قاضي علي دستگیر شده بقتل رسید - و حسین بیگ بتگ و پا نیم جانے بدر برد - گویند (چون یادگار کلی خیالی سوي بصر آورد - و مهرکن را طلبید که نگین بنام او درست نماید) وقت کندن فولاد ریزهٔ برجسته بچشم وی در شد - و وقت خواندن خطبه تب لرزه در گرفت - و چون مجلسے ترتیب داده بر تخت نشست فراش مروحه در دست ایستاده بود فوراً این بیت برخواند * بیت *

* تکیه بر جای بزرگان نتوان زد بگزاف *
* مگر اسباب بزرگي همه آماده کني *

---

(۲) در [نسخهٔ - ج] لفظ [میرزا] نیست ٭

یادگار را حیرت افزود - ازو پرسید چیزے خواندہ - گفت نه - پس این بیت از کجا یاد داري - گفت مرا معلوم نیست - شگفت تر آنکه هنوز بعرش آشیانی ازین شورش آگهي نرسیده بود (چون سلاطین و ارباب دول ملهم اند) سال سي و هفتم سنه (١٠٠٠) هزار هجري بغتةً از لاهور آهنگ کشمیر فرمودند - هرچند مردم از راه دشواري باز میداشتند [و برخے بر آنکه پادشاهی را (که از هر سو یک ساله راه قلمرو باشد) کناره شدن و بدان کهسار در آمدن شایان نیست] پادشاه در عین بارش جریده راهي گشت - اتفاقاً این همان روز است که یادگار کل در کشمیر بغي ورزیده است - و غریب تر آنکه پادشاه وقتے (که از دریاي راوي مي گذشت) فرمود این شعر در بارۂ کیست * بیت *

* کلاه خسروي و تاج شاهي *
* بهر کل کی رسد حاشا و کلا *

و چند منزلے پی سپر یکران عزیمت نگشته بود که فصاد کشمیر پیدائي گرفت - و نهفته دانيء دیهیم خدیو ظاهر گردید - شیخ فرید بخشي بیگي را با جمعے پیش روانه ساخته خود هم تیز تر راندند - و میرزا یوسف خان حوالۂ شیخ ابو الفضل شد - اما (چون میرزا لشکري پسرش بر داعیۂ

آن باغي واقف گشته عيال و اطفال را (۲) باراده لاهور بر آورده بود) - آن بد سگال هم زنداني شدن ميرزا شنوده زه و زادش زود گسيل كرد - و سبب حفظ آبروی ميرزا گرديده رهائي يافت - و يادگار باستماع آوازهٔ نهضت پادشاهي بسيارے را روانهٔ گريوه ساخته در استواري آن كوشش نمود - بهادران كندآور بكمتر آويزه مخالفان را برداشته بدان مملكت درآمدند - يادگار از سري نگر (كه دار الملک كشمير است) بر آمده به هيراپور شتافت - جوقے از نوكران ميرزا (كه در كمين بودند) نيم شبے رسيدن پادشاه را بلند آوازه ساخته بر اردوي او فرو ريختند - و دست غارت بر گشادند - او هراسيمه از سراپرده بر آمده راه صحرا بگرفت - و جز يوسف پرستار (۳) ديگرے همراهي نگزيد - او را به آوردن اسپ فرستاد - مردم (كه از ناپيدائيش حيرت داشتند يوسف را در شكنجه كشيدند - آخر الامر برهنموني او گرفتار آمد - و درش او را از بار سر سبک گردانيدند *　* قطعه *

* سر كشد با سرو در بستـــان كدو *

* يعني اين سر بر كشيدن سروري ست *

---

(۲) در [نسخهٔ - ج] لفظ [را] نيست - (۳) نسخهٔ [ج] جز يوسف پرستارے ديگر *

* آسمان داند كه از سرو و كدو *

* خود كدامين سر سزاي سروري ست *

گويند روزے (كه بشورش اين فرومايه آگهي رسيد چون مادرش نقره نام ببدكاري در لوليان همتا نداشت) عرش آشياني اين بيت بر خواندند * بيت *

* ولد الزنا ست حاسد منم آن كه طالع من *

* ولد الزنا كش آمد چو ستارۀ يماني *

و فرمودند كه بخاطر ميرسد كه فرو شدن اين نافرجام و بر آمدن سهيل نزديك بهم باشد - اختر شناسان بر گذاردند از دو ماه تا سه ماه بجزا ميرسد - فرمودند كه از چهل روز كم و دو ماه زياده نمي كشد - چنانچه همگي پنجاه و يك روز بود - و همان روز (كه فرو شد) ستارۀ يماني (۲) بر آمد - پادشاه چون بكشمير در آمد ميرزا يوسف خان ولايت را بجمعي (كه افزوده بودند) قبول نكرد - لهذا خالصه مقرر كرده خواجه شمس الدين خافي (۳) را با سه هزار سوار بحكومت آن ديار نامزد ساختند - ليكن باز بالتماس شاهزاده سلطان سليم مجدداً باقطاع ميرزا يوسف خان قرار گرفت - و سال سي و نهم ميرزا بداروغگي توپ خانه سر بر افراخت - و درهمين سال سنه (۱۰۰۳) هزار و دو هجري

---

(۲) نسخهٔ [ج] يماني ستاره - (۳) در [بعض نسخه] خواجه شمس الدين خان خوافي *

از تغیر قلیچ خان بتیولداری جونپور دستوری یافت - و در سال چهل و یکم در صوبهٔ گجرات جاگیر تن گشته کومکی دکن مقرر گردید - و چون صادق خان هروي در سال چهل و دوم فوت کرد میرزا باتالیقی شاهزاده سلطان مراد افتخار اندوخته بسرعت از محال جاگیر خویش به بالاپور برار شتافته بملازمت شاهزاده چهرهٔ مراد افروخت - و پس از فوت سلطان بهمراهی علامي شیخ ابو الفضل در بست و گشاد دکن خدمات شایسته بتقدیم رسانید - و در محاصره و گشایش احمدنگر در رکاب شاهزاده سلطان دانیال زیاده بر دیگران تلاش و تردد بکار برد - و چون همواره دل افسردگي از دکن گزارش مي‌نمود در آغاز سال چهل و ششم حسب الطلب در برهانپور بملازمت عرش آشیاني استسعاد یافت - و چون بازگشت رایات پادشاهي باگره واقع شد شاهزاده دانیال با امرای عظیم الشان از نوبدا مرخص شد - میرزا نیز بهمراهي دستوري یافت - و در همین سال (که سنه (۱۰۱۰) هزار و ده هجري بود) شاهزاده میرزا را باتفاق میرزا رستم صفوي بکومک شیخ ابو الفضل و خانخانان به بالاگهات تعین کرد - میرزا در جمادي الآخر (۲) در جالناپور بدرد دنبل فوت نمود - نعش او را به مشهد بردند - سلطان پور بطریق وطن

---

(۲) نسخهٔ [ج] جمادی الاخری *

داشت - اكثر پيادهاى روهيله نوكر مي گرفت - درماهه ماه بماه ميداد - هرگاه اضافه مي كرد يكماهه و نيم ماهه مي گفت - آنرا سراسري بر ماهوار تمام سال كرده ميداد - پسرانش ميرزا صف شكن خان لشكري ست (كه احوالش جداگانه سمت ترقيم يافته) - ديگرے ميرزا عوض (كه نثر را خوب مي نوشت) - تاريخے متضمن احوال عالم تاليف كرده - موسوم به چمن - و ديگر ميرزا افلاطون (كه با برادر مي گذرانيد) - در آخر عمر توليت بهشت آباد سكندره يافته در گذشت - اما خويش او مير عبد الله در عهد فردوس‌آشياني بمنصب هزار و پانصدي هشت صد سوار كام اندوز گرديده - چندے قلعه داري دهارور داشت - سال هشتم بساط زندگي در نورديد *

* مادهو سنگهه كچهواهه *

پسر راجه بهگونداس است - در سال هفدهم (كه عرش‌آشياني (۲) به تنبيه ابراهيم حسين ميرزا ايلغار نموده متصل قصبه سرنال (۳) از مضافات صوبه احمد نگر جنگ روداد) از ملازم ركاب پادشاهي بود - و پيوسته بخدمت پادشاهي مامور ميشد - در سال سي ام (كه موجب بسرداري ميرزا شاهرخ بتسخير

(۲) در [بعضي نسخه] بهگوانداس - (۳) در [بعضي نسخه] سرتال *

کشمیر تعین شده - و با یعقوب زمیندار آنجا جنگ رو داد)
مشار الیه آثار جلادت بظهور آورده مورد تحسین گردید - در
سال سي و یکم (چون سید حامد بخاري در پشاور کشته شد)
مشار الیه بر طبق حکم پادشاهي فوج پدر را همراه گرفته از
تهانهٔ لنگر (که تعلق بوی داشت) خود را به علي مسجد
(که کنور مان سنگهه درانجا بود) رسانید - تا سال چهلم
اکبري بمنصب هزار و پانصدي رسیده - در سال چهل و هشتم
بمنصب سه هزاري دو هزار سوار سر بلند گردید - پسرش
(۲)
ستر سال در آخر عهد جهانگیري بمنصب هزار و پانصدي
هزار سوار رسیده سال اول جلوس اعلی حضرت به بحالی
منصب مزبور کامیابي اندوخته همراه خانجهان لودي صوبه دار
مالوه بمالش جهجار سنگهه بوندیله (که سر بے مغز بطغیان
بر داشته بود) تعین یافت - و سال سیوم (که دکن مخیم
سرادق اقبال شد) او باتفاق راجه گج سنگهه بتخریب تعلقهٔ
نظام الملک دکن متعین گردید - روز نبرد (چون در مثل
چنداولي جا داشت و مشاهیر یکدارگي فرو ریختند) او بجلادت
با دو پسر بهیم سنگهه و انند سنگهه داد مردانگي داده جان
فدای کار ولي نعمت ساخت - پسر دیگرش اگر سین بمنصب
درخور سرفرازي پذیرفت *

---

(۲) در [بعضے] چتر سال ه

* مير حسام الدين *

اصل گوهر اصلش از معدن بدخشان و مولد و منشايش از خاک پاک هندوستان - پدرش قاضي نظام بدخشي مشهور (که در عهد عرش‌آشياني بدرجهٔ امارت ترقي نموده) بخطاب قاضي خان سرافرازي يافته - و پس ازان (که در معارک هيجا و غزوات کفار شقاوت انتما مصدر تلاش و تردد نمايان گرديد) بخطاب غازي خان فائز گشت - چنانچه احوالش بجاي خويش رقم پذير کلک سوانح سلک شده - مير نيز از اکتساب علوم رسمي بهرهٔ وافر برداشته در زمرهٔ ارباب مناصب والا فرق اعتبار افراخته - گويند هزاري اکبري بود - و همشيرهٔ علامي فهامي شيخ ابو الفضل مشهور در خانه داشت - دران هنگام (که بتعيناتي دکن شتافت) ساز صحبتش با خانخانان ميرزا عبدالرحيم کوک گرديد - و ترانهٔ مصاحبتش بر نوا برآمد - دران حالت بختش از گران خواب غفلت به بيداري گرائيد - و دولت پاينده از در درآمد - ناگاه جذبهٔ الهي محبت در ربود - در ريعان جواني سکالش قطع علاقهٔ علائق و ترک هوا و هوس از گريبان جانش سر برزده بخانخانان وا گذارد - که چنين شگرف خواهش سراپاي دل گرفته - به آساني دست از من برنخواهند داشت - مگر بدر ديوانگي زنم (که شايد مرا بمن وا گذارند) - بعد ازان بدهلي رفته بر سر

من در سلطان المشائخ بقيهٔ عمر مي گذرانم (۲) - خانخانان هرچند از در عجز و الحاح درآمد و داستان داستان نصيحت و اندرز بر خواند - هيچ در نگرفت - روز ديگر خود را بكوچه و بازار كشيد - و عريان شده گل و لای بر بدن ماليد - خانخانان با ديگر امرا رفته باعزاز بمنزل خويش آورده از سر نو زبان بموعظه گشودند - و استمالت و تسلي مي نمودند - بجواب نمي پرداخت - چون از عريضهٔ خانخانان بسمع پادشاهي رسيد به انزوای دهلي مأذون گرديد - زوجه اش نيز ترک اختلاط برادران و خويشان نموده هرچه نقد و جنس داشت بفرمودهٔ شوهر بدرويشان داد - گويند سي سال بگوشه نشيني بسر برد - و دوازده هزار روپيه خرچ خانقاهش هر سال از جانب خانخانان مي رسيد - بعد از اختيار درويشي هرگز متوجه كتاب نشد - بيشتر اوقاتش بعبادت و تلاوت كلام الله مي گذشت - هر ماه پانزده ختم قرآن ميكرد - در اواخر نسبت ارادت بقدوهٔ اهل سعادت خواجه باقي بالله سمرقندي الاصل كابلي المولد درست كرده باجازت ارشاد سالكان و اهتدای طالبان اشتغال داشت تا بعالم بقا شتافت *

* مخصوص خان *

برادر خورد سعيد خان (۳) چغته است - در ايامی (كه

---

(۲) نسخهٔ [ب] ميگذارم - (۳) نسخهٔ [ب] برادر خواجه سعيد خان *

عرش آشیاني بایلغار متوجه دیار گجرات شد) سعید خان
را (که صوبه دار ملتان بود) بدان ناحیه رخصت کرده او را
همراه رکاب گرفت - و سال بیست و یکم او بهمراهی شهباز
خان بمهم گجپتي تعین گردید - و چون در سال بیست و
ششم شاهزاده سلطان مراد را با فوج مرتب بجانب کابل
بنابر متنبه ساختن مرزا محمد حکیم رخصت نمودند خان
مذکور در جرانغار جا داشت - پس ازان [که پادشاه خود
بکابل رفته عفو جرائم مرزا محمد حکیم نموده بایلغار جانب
جلال آباد (که لشکر کلان درانجا بود) متوجه گردید] خان
مذکور را همراه گرفت - و در مهم اودیسه (که بسرداري راجه
مانسنگهه بمنصهٔ ظهور آمد) مصدر ترددات شایان گردید - پستر
(۲)
همراه شاهزاده سلطان سلیم تعین گشته سال چهل و نهم
همراه ایشان ادراک ملازمت نموده به منصب سه هزاري
سربلندي یافت - در اوائل عهد جنت مکاني زنده بود - تاریخ
فوتش بنظر نیامده - پسرش مقصود نام (که پدر ازو
گران‌خاطر بود) پس از جلوس جنت مکاني (چون سعید خان
(۳)
برادر کلانش برای منصب او عرض کرد) پادشاه در جواب فرمود
هرگاه پدر از کسی ناخوش باشد چگونه قابل عنایت الهي
و مرحمت پادشاهي تواند شد *

---

(۲) نسخهٔ (ب) چهل و ششم - (۳) نسخهٔ (ب) عرض کرده

* مير معصوم بهكري *

نامي تخلص - نياكانش از سادات ترمذ اند - از دو سه پشت سكونت قندهار اختيار كرده - آباى او تولیت مقبرهٔ بابا شير قلندر را (كه از معنوي بزرگان وقت بوده و درانجا آسوده) بشركت بعضے سادات ديگر داشتند - پدرش مير (۲) سيد صفائي نام داشت - بدان جهت مير را سيد صفائي گويند - به بهكر آمده باعزاز و بزرگداشت سلطان محمود حاكم آنجا دل نهاده توطن گرديد - و به سادات كهابررت (۳) سيوستان نسبت نمود - مير معصوم و دو برادرش درانجا متولد شدند - مير پس از فوت پدر در خدمت ملا محمد ساكن كنكري (كه از توابع بهكر است) بتحصيل علوم اشتغال نمود - و بكمالات حميده آشنا گشت - چون بشكار نهايت مولع بود اكثر اوقاتش بتصيد مي گذشت - ناگاه افلاس سنگ تفرقه به جمعيت آباد احوالش انداخت - پا پياده عازم گجرات گرديد - شيخ اسحق فاروقي بهكري (كه در سركار خواجه نظام الدين احمد هروي ديوان آن ديار صاحب اختيار بوده) بنابر قدم معرفت (كه در وطن يكجا بكسب علوم مي پرداختند) مير را بخواجه ملاقات داد - اتفاقاً دران ايام تاليف طبقات اكبري

---

(۲) نسخهٔ [ج] مير سيد صفاى - (۳) نسخهٔ [ج] و بسادات كهابررت نسبت نمود *

درميان بود - صحبت مير (كه در تاريخ داني يگانهٔ روزگار بود)
در گرفت - چنانچه خواجه هم اشعارے (۲) بمصاحبت و همدمی
مير دران نسخه نموده - پس ازان بملازمت شهاب الدين
احمد خان صاحب صوبهٔ آنجا فائز گشته بتجويز منصب امتياز
گرفت - و بمرور ايام نامے بشجاعت و مردانگي بر آورده
در خدمت عرش آشياني دولت روشناسي اندوخت - تا
سال چهلم بمنصب دو صد و پنجاهي اوج پيمای عزت بود -
و بتدريج بقرب و اعتبار پادشاهي امتياز يافته بحجابت
ايران مامور گرديد - و بفرط فراست و کارداني مورد
الطاف شاه عباس صفوي گشت - چون از ايران ديار مراجعت
نمود در سنه (۱۰۱۵) يک هزار و پانزده از بارگاه جنت مکاني
بعنوان امين الملکي به بهکر (۳) رفته بود که وديعت حيات
سپرد - گويند بمنصب هزار اکبري رسيده بود - شعر را خوب
مي گفت - اين بيت ازوست *　　　　* بيت *

* چه خوش است آنکه از خود روم و تو حال پرسي *
* بتو شرح حال گويم بزبان بيزباني *

ديوان نامي مثنوی معدن الافکار در جواب مخزن الاسرار تاريخ
هند و مختصرے در طب (که بمفردات معصومي موسوم است)
تاليف اوست - و کتابه نويس خوشخط بالادست بود - از هند

---

(۲) در [نسخهٔ ج] لفظ [هم] نيست * (۳) به بهکر رفته رحمت الخ *

ن تبریز و اصفهان همه جا در راه و منازل اشعار خود را بر سنگهاي مساجد و عمارات کنده - کتابهٔ دروازهٔ قلعهٔ آگره و مسجد جامع فتحپور بخط اوست - بقاع خیر بسیار اساس گذاشته خصوص در بلدهٔ سکهر (که مسقط الراس اوست) - و درمیان دریای پنجاب (که گرد بهکر است) عمارتی ستیاسر نام بنا نهاده که از نوادر روی زمین است - گنبذ دریایي تاریخ (۲) آنست - زهد و تقوی بکمال داشت - و همت و سخاوت (۳) را بجائی رسانید که تا بمردم اجلاف بهکر سوغات از هندوستان مي فرستاد - و به اکابر و اصاغر مسانهه و مشاهره و میاومه و فصلانه و جمعگي مقرر کرده بود - اما آخرها (که بوطن رفت) آن حسن سلوک نماند - بل بنابر وجهی مردم آنجا متاذي گشتند - گویند آبادکار بنوعی بود (که تقید مي کرد که در محال جاگیر پارهٔ جنگل برای شکار نگاه دارند - پسرش میر بزرگ است - در فترات سلطان خسرو او را مسلح از میان راه گرفته آوردند - کوتوال ظاهر کرد که این هم رفیق سلطان بود - او انکار کرد - جنت مکاني پرسید پس درین وقت سلاح برای چه پوشیدي - گفت وصیت پدر من است که شب چوکي با سلاح باشي - و چوکي نویس هم گواهي داد که امشب چوکی او بود - سلامت ماند - پادشاه

---

(۲) یعنی سنه هزار و هفت هجري - (۳) نسخهٔ [ا] شجاعت *

از نوازش خانه زاد پروري احوال پدرش بار بخشیده بود -
در بخشیگري قندهار مدتها بسر برده - زرهای پدر را (که
به سي چهل لک (۲) روپیه بود) باسراف خرج کرده دماغی
بهم رسانید که سر تواضع بکسی فرود نمي آورد) - و با هیچ
صاحب صوبهٔ آنجا نساخت - و نوکرانی بیش قرار وضع پاکیزه
داشت - در نظم و ... سرش ... -
اما باقسام معیوبات خو ... در ...
برکاب جنت مکاني رسیده تعین دکن ... درانجا
گذرانید - چون حاصل جاگیرش کفاف معاشت او نمي کرد
ترک روزگار کرده در وطن طرح اقامت ریخت - و باصفات
و باغات پدر قناعت ورزید - در سنه (۱۰۴۴) هزار
و چهل و چهار در گذشت - اولادش مانده - بارهٔ ازانها
بپایهٔ ماتان نقل نموده اند *

* میرزا شاهرخ *

پسر میرزا ابراهیم بن میرزا سلیمان والی بدخشان است ·
... پدر در کنار تربیت جد بزرگوار پرورش یافت ·
... ازانجا (که مابین والدهٔ میرزا معصوم
... بیگم (که میرزا سلیمان باختیار او
بود) از ابتدا مخالفت و ناسازگاري بود] بحرفهای خانه بر انداز

(۲) نسخهٔ [ب] که بسي لک روپیه - و نسخهٔ [ج] که سي چهل لک روپیه

بدخشیان بے حقیقت با جد روکش شده در مقام منازعت
در آمد - و کار بجائے رسانید که میرزا سلیمان دست از وطن
بر داشته به هندوستان آمد - چنانچه شطرے ازان در ضمن
احوال او تحریر یافت - و ازان باز (که میرزا سلیمان بهند
آمده رخصت حجاز گرفت) شاهرخ میرزا و والده اش بارسال
عرائض و تحائف در خدمت عرش آشیاني پیوند عقیدت
استحکام دادند - میرزا سلیمان از حجاز براه عراق معاودت
کرده باعانت میرزا محمد حکیم فوجے به بدخشان کشید - و
بتفویض ولایتے (که در حوزهٔ تصرف میرزا ابراهیم بود) بمیرزا
سلیمان آشتي قرار گرفت - لکن در هر چند گاهے فیما بین
گرد دوئي بر مي خاست - اما تا والدهٔ میرزا در حیات بود
زود رنجشها باصلاح گرائیده مهمات فی الجمله نسقے درست
مي یافت - بعد فوتش میرزا بخود بیني و خود کامي افتاد -
حال سپاه پراگندگي گرفت - امرا بر سر تیول باهم در آویختند -
عبد الله خان والی توران (که وقت جو بود) این خبرها
شنیده بر سر بدخشان آمد - ملازمان راه بے حقیقتي سپردند -
ناچار میرزایان خیرباد ملک موروثي گفته بهزار دشواري
بر آمدند - چون بسرحد کابل رسیدند میرزا سلیمان بشرمساری
سابق ارادهٔ هند نکرد - میرزا با سه پسر حسن و حسین
توامان و بدیع الزمان بعزم هندوستان راهي شد - در ملک

هزارجات خبر رسيد که عبدالله خان از کولابيان شکست خورده - ميرزا باميد تصرف بصوب بدخشان عنان تافت - پس ازان ظاهر شد که والي توران بر کولاب استيلا يافت - ميرزا بحال تباه‌تر از پيش برگشت - و در راه ميرزا سليمان (که بهمين خبر از کابل برآمده بود) دو چار شده براه سپري افتادند - درين اثنا فوج اوزبک در رسيده بتاراج پرداخت - دران سراسيمگي پاي اسپ ميرزا سليمان از جاي رفته بر زمين آمد - ميرزا شاهرخ فرود آمده اسپ خود را پيش کشيد - آن هم صحرائي شد - يکي از همراهان ميرزا سليمان را بر اسپ خود سوار ساخت - و ميرزا شاهرخ بچابکدستي بران گريز پا برآمده تيزپوئي بکار بردند - درين زا د حسن پسرش جدا شده زمانه تازه داغي بر دل پدر نهاد - چون ميرزا راه هندوستان گرفته از تنگنائي ها بدر آمد پسر جدا شده پيوست - کنور مانسنگهه در حوالي درياي سنده و راجه بهگوانداس در لاهور مهمانداريها بجا آوردند - سال بيست و نهم در دار الخلافة شاهزاده دانيال استقبال نموده بملازمت آورد - بجلوس محفل پادشاهي اختصاص يافت - و بانعام يک لک روپيه نقد و اسباب فراش خانه و پنج زنجير فيل و نه راس اسپ و چند قطار شتر و چند خدمتگار مورد عاطفت گرديد - سال سي و هشتم آخر سنه (۱۰۰۱) هزار و يکم

عرش آشیاني شکر نسا (۲) بیگم دختر خود را بعقد ازدواج او در آورد - و بایالت مالوه و منصب والای پنجهزاري بلند پایه ساخته باتالیقی شهباز خان کنبو دستوری تعلقه ارزاني داشت - و در سال چهلم با شاهزاده سلطان مراد بمهم دکن تعین شده *

چون شهباز خان از احمدنگر بر خاسته بمالوه آمد اوجین و گزین جاهای آن صوبه از شهباز خان بر گرفته باقطاع میرزا تنخواه شد - و شاهزاده در بالاپور برار طرح اقامت انداخت - و فوج پادشاهي بسرداری میرزا شاهرخ و سپه سالاری خانخانان در سال چهل و یکم مقابل افواج هر سه دنیاداران دکن (که بسری خواجه سهیل خان بیجاپوري صف آرا بود) به پیکار در آریخته آویزش سخت نمود - راجه علي خان (۳) مرزبان خاندیس (که سردار جرانغار عساکر پادشاهي بود) با بسیارے فرو شد - اکثرے را پای همت از جا رفت - سران راجپوتیه دور تر رفته ایستادند - میرزا شاهرخ و خانخانان فوج برابر خود را برداشته شب تار بر فراز اسپ گذرانیدند - بامدادان بیشتر سران مخالف را علف تیغ ساخته بقیة السیف رو بفرار آوردند - و در سال چهل سیوم (۱۰۰۷) هزار و هفت هجري حضور طلب

---

(۲) در [بعض نسخه] شکر النسا بیگم - (۳) نسخهٔ [ج] راجي علي خان *

گشته بوالا درگاه رسید - و در همین سال شیخ ابو الفضل بدکن رخصت یافت - و بمیرزا علم و نقاره عنایت فرموده دستوری مالوه شد که رفته سامان سپاه نماید - چون بدکن باز خوانند خود را زود رساند - میرزا در تقدیم خدمات پادشاهي بهیچ وجه خود را معاف نمي داشت - چون شاهزاده سلطان دانیال پس از گشایش احمدنگر به برهانپور نزد پدر عالي قدر شتافت میرزا را بپاسبانی آن ناحیه گذاشت - هنگامی (که خان خانان از حضور باحمد نگر رسید) میرزا احرام ملازمت بست - و پس ازان از گذار نربدا بهمراهی شاهزاده باز تعین دکن گردید - و در آخر عهد عرش آشیاني بمنصب عمدهٔ هفت هزاري اختصاص یافت - و در سال دوم جهانگیري سنه (۱۰۱۶) یکهزار و شانزده هجري در بلدهٔ اوجین ودیعت حیات سپرد - و بیرون شهر مدفون گشت - گویند کابلي بیگم دختر میرزا محمد حکیم (که نیز در حبالهٔ نکاح میرزا بود) نعش او را برداشته بقصد آنکه در مدینهٔ مشرفه دفن نماید سفر حجاز اختیار کرد - از آسیب اعراب بادیه نعش را بجماعهٔ مکاری داده روانه نمود و خود ببصره آمد - و ازان جا بشیراز رسید - الله وردي خان حاکم فارس اعزاز و احترام بجا آورده باصفهان فرستاد - در سنه (۱۰۲۲) هزار و بیست و دو شاه عباس ماضي دارای ایران اورا با میرزا

سلطان علي مكحول عم خود مناكحه نمود - ليكن ميانهٔ او و بيگم الفتي رو نداد - القصه ميرزا شاهرخ بشجاعت و نيک طينتي اتصاف داشت - جهانگير پادشاه در پادشاه نامهٔ خود مي نويسد (كه اگرچه در عالم بے حقيقت ترے از بدخشي نخواهد بود اما شاهرخ گويا بدخشي نيست - بيست سال است كه بهند آمده اصلا زبان هندي نميداند - از پسرانش ميرزا محمد زمان در بدخشان حاكم جائي بود - در شورش اوزبكيه روزگارش بسر آمد - مدتها محمد زمان جعلي دست آويز شورش اوباش بوده - و ميرزا شاه محمد را ميرزا محمد حكيم نزد خود نگاهداشت - و در حين رحلت ميرزا شش پسر بود - حسن و حسين توامان - حسن همراه خسرو فرار نمود - روز دوم دستگير گشته زنداني شد - ميرزا سلطان از خرد سالي در خدمت جنت مكاني تربيت يافته بود - مي خواستند پادشاه صبيهٔ خود بدهند - از محل بعرض رسيد كه او زنان بسيار در خانه دارد - چون ازو استفسار شد قسم بقدم پادشاه خورد - خواجه سرايان بخانهٔ او رفته زنان را بحبس آوردند - از نظر افتاد - غازيپور جاگير يافته درانجا درگذشت - ميرزا بديع الزمان مشهور بميرزاى فتحپوري در عهد جنت مكاني بخشي دكن بود - بعد ازان پتن گجرات جاگير يافت - مشت استخوان مملو

بشرارت و فتنه بود - حتى برادران تنگ آمده در پتن بقتل رسانيدند - مادرش بحضور آمده دادخواه شد - اما چنانچه بايد مدعى خون نشد - برادران چندے محبوس بودند - ميرزا مغل ترقي نكرد - دختر داراب خان در خانه داشت - بجاگير پرگنهٔ نيم كهار بيجواره مي‌گذرانيد - ديگر ميرزا شجاع نجابت خان است كه جداگانه مذكور شده *

* مير خليل الله يزدي *

از احفاد قدسي نژاد اسوة العرفا سيد نور الدين شاه نعمت الله ولي ست كه بكشف و كرامات معروف آفاق بود - نسب شريفش بامام المتقين امام موسى كاظم (صلوات الله عليه و على آبائه الكرام) ميرسد - هرچند مولد و منشاى سيد بتحقيق نه پيوست اما پس از اتصاف بكمالات صوري و معنوي استفاضه از بسيارے اكابر زمان برگرفته بكرمان طرح حكومت ريخت - علماى آنجا تكفيرش كردند - فرمود - يَعْرِفُونَ نِعْمَةَ اللهِ ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا وَ أَكْثَرُهُمُ الْكَافِرُونَ - چون سيد مريد عبد الله يمنى شافعي ست برخے او را شافعي مذهب پندارند - اما ازين قطعه‌اش خلاف آن ظاهر گردد *

* قطعه *

* گويند مرا چه كيش داري *

* اى بيخبران چه كيش دارم *

* از شافعي و ابو حنيفه *

* آئينهٔ خويش پيش دارم *

* اينها همه تابعان جد اند *

* من مذهب جد خويش دارم *

مولفاتش از نسخ و رسائل قريب به پانصد رسيده - صيت فضائلش چون باقطار عالم انتشار يافت ملوک روزگار حلقهٔ ارادت او در گوش کردند - در سنه (۷۲۸) هفصد و بيست و هشت يا سي و چهار بجوار رحمت حق منزل گزيد - و در قصبهٔ ماهان (۲) از توابع کرمان مزارش مطاف اقاصي و اداني ست *

اهل خبر را يک گونه اختلافي در اولاد سيد بزرگوار افتاده - آنچه ازين سلسله ابًا عَن جَدٍّ در بلدهٔ يزد بر وسادهٔ نياکان عالي شان تا الآن اتکا دارند خود را از نسل امير غياث الدين مي گيرند که فرزند بلا واسطهٔ سيد است - و برخي برانند که آن عالي قدر را غير از شاه خليل الله پسرے نبوده - چون سلطان احمد شاه بهمني دکن (که شهر بدر (۳) احداث کردهٔ اوست) غائبانه معتقد سيد گرديده التماس قدوم يکي از اولاد امجادش نمود سيد بجدائي فرزند (که غير ازو در باغ حيات ثمرے نداشت) راضي نشده

(۲) نسخهٔ [ج] باهان - (۳) در [بعضي نسخه] بيدر ه

پسر زادهٔ میر نور الله را روانه نمود - درین صورت نظر بر تطابق غیاث الدین شاید لقب شاه خلیل الله باشد - و نیز احتمال است که ولادت امیر غیاث الدین بعد ازین حکایت واقع شده باشد *

آورده اند که سلطان احمد مقدم مخدوم زادهٔ را گرامي داشته با امرا و شاهزادها تا حوالیٔ شهر لوازم استقبال بجا آورد - و در موضع ملاقات قریهٔ آباد کرده به نعمت آباد موسوم نمود - و در تبجیل و تکریم باقصی الغایة کوشیده مخاطب به ملک المشائخ ساخت - و بر اولاد سید محمد گیسو دراز تقدیم (۲) فرمود - و دختر خویش بحبالهٔ نکاحش در آورد - شاه خلیل الله هم بعد از ارتحال والد ماجد خود با دو پسر شاه حبیب الله و شاه محب الله محمدآباد بدر را بورود خویش سعادت آمود گردانید - و مقضی المرام بوطن مالوف معاودت نمود - و گروهی برانند که در دکن فوت کرد - و چون شاه حبیب الله و شاه محب الله نیز بمصاهرت سلطان احمد شاه و پسرش شاهزادهٔ علاء الدین اختصاص یافتند شاه حبیب الله در سلطنت سلطان علاء الدین بهمني در گذشت - میر نور الله امر سجادهٔ نشیني ببرادر کوچک شاه محب الله تفویض نمود - و خود کر و فر امارت

(۲) نسخهٔ [ب] سید محمد گیسودراز قدس الله سرهٔ العزیز *

چیده صاحب طبل و حشم گردید - و قصبهٔ بیر اقطاع یافت - و چون نوبت سلطنت بپسر سلطان علاء الدین مشهور بهمایون شاه ظالم رسید شاه حبیب الله را (که مخالفت ورزیده بود) مقید ساخت - چون دود سرداري بدماغش پیچیده بود از زندان گریخته آخر کار کشته گردید * ع *

* بر آمد روح پاک نعمت الله *

تاریخ است - و فرزندان ایشان تا حال در دکن هستند - و لختي در بدخشانات و توران نیز خود را بسید نسبت دهند - یحتمل که بتصاریف ایام یکے از اولادش بدان ولایت افتاده باشد - غریب آنکه هرکدام معتقد علاحده دارد - و آنرا منسوب بسید میکنند - و چون ازین سلسله بحال آنها (که در یزد و کرمان بجانشیني جد بزرگوار اختصاص دارند) تفرقه و اختلال راه نیافته بصحت نسب و التزام طریقهٔ آباے گرامي اقرب اند - و آن (که ازین دودمان در فارس و عراق بر مسند دولت و حشمت بر آمد) (۲) میر نظام الدین عبد خلف شاه صفي الدین پسر امیر غیاث الدین مذکور است - پس از احراز فضائل صوري بمنصب صدارت شاه اسمعیل صفوي امتیاز یافت - و چون وکیل السلطنة امیر نجم ثاني را بدین خاندان عالیه اعتقاد موفور بود هنگام رفتن او ببلخ نیابتش

---

(۲) نسخهٔ [ب] میر نظام عبد *

نیز بمیر باز گردید - و پس از کشته شدن امیر نجم در امور وکالت شاهي علم استقلال بر افراخت - و در سنه (۹۲۰) نهصد و بیست در جنگ چالدران بدست رومیه شربت ممات چشید - پسرش سید نعیم الدین مشهور به نعمت الله ثاني (که بتقوی و پرهیزگاري مرجع خلائق بود - و اوقاتش باذکار مثوبات مصروف) شاه طهماسپ صفوي همشیرهٔ خود خانش خانم را به عقد ازدواجش درآورد - و او در همدان برحمت حق پیوست - متروکاتش زیاده بر جهل لک روپیه بود - که بولد ارجمندش امیر غیاث الدین محمد میر میران و صبیه اش پري پیکر خانم تقسیم یافت - میر میران مورد اکرام و اجلال شاهي گشته بلقب مرتضی ممالک اسلام فایز گردید - و پسرانش میر نعمت الله و میر خلیل الله نیز بمصاهرت دودمان صفویه سر عزت بر افراختند - عقیدت کیشان سلسلهٔ شاه نعمت الله بار مریدانه سلوک کرده اقتباس انوار سعادت مي‌نمودند - در رفعت شان و علو مکان و کثرت اسباب ثروت و مکنت و منازل و حدائق و غایت تکلفات در مآکل و ملابس نظیر خود نداشت - حاصل ادرارات و محصولات و معاملات آن سلسله پنج هزار تومان مي شد - و چون مزاج میر خالي از واقعه طلبي و شورش‌اندازي نبود در سال سیوم جلوس شاه عباس ماضي سنه (۹۹۸) نهصد

و نود و هشت یکتاش خان افشار پسر ولي خان قورچي باشی حاکم کرمان و یزد را (که مرد محیل صاحب داعیهٔ بلند پرواز بود - و دامادش مي شد) بران داشت که در تمام ولایت فارس لوای اقتدار بر افراخته فرمانروا شد - و انجام کار با یعقوب خان امیر الامرای آن دیار در حوالیٔ یزد زد و خورد نموده بشهر در آمد - یعقوب خان بمیر میران گفته فرستاد که او دشمن دولت شاهست - بشما سپردیم - میر برای رفع مظنهٔ (۲) اتفاق و عدم مواخذهٔ خود او را بلطائف الحیل نگاه داشت (۳) - تا آن که او خود بخود کشته شد - معهذا یعقوب خان بحال میر و سایر اولادش غیر از استخفاف روا نداشته مبلغها برسم پیشکش و ترجمان باز یافت نمود - اما بر اعزاز و احترام میر خلیل الله (که همیشه با پدر و یکتاش خان مخالف بود) افزود - و زوجهٔ یکتاش خان را (که دختر میر میران بود) بعد انقضای عدت بنکاح خود آورد - پس ازان (که بنشهٔ پر زور کامروائي از جا رفته سر خود سري بر افراخت) شاه در سال چهارم متوجه فارس شد - میر میران در ادراک ملازمت بود - در خلال این حال شهر بانو بیگم زوجهٔ میر نعمت الله پسرش (که شوهر دختر شاه طهماسپ بود) در اصفهان باجل طبیعي در گذشت -

---

(۲) نسخهٔ [ا] دفع - (۳) نسخهٔ [ج] نگاه میداشته *

شاه خود رفته تعزیة و تسلیة فرمود - اما زیاده احترامی
نیافته منظور نظر عاطفت گشت - و چون شاه به یزد تشریف
آورد در باغ گلشن (که مقام و مسکن میر خلیل الله است)
نزول فرمود - حرم محترمش (که دختر اسمعیل میرزا پسر
شاه طهماسپ بود) بلوازم مهمانداري پرداخت - شاه میر
خلیل را بشفقتهای گوناگون بر نواخته مهمات یزد باو ارزاني
داشت - و پستر میر خلیل الله نیز بظاهر جهتی مورد عتاب
شاهي گشته از بیم جان با دو پسر خود میر میران و میر
ظهیر الدین فرار اختیار نموده به تباه حالي و بے سرانجامي
رخت غربت بدار الامن هندوستان کشید - و در سال دوم
جهانگیري (۱۰۱۶) هزار و شانزدهم هجري به دار السلطنة
لاهور بآستانبوس جنت مکاني شرف اندوز گشت - و منصب
هزاري دو صد سوار و تنخواه تیول جید و عطای دوازده
هزار روپیه برسم مدد خرچ چهرهٔ کامیابي برافروخت - و
هنوز سال تمام نگذشته بود که بمرض اسهال ودیعت حیات
سپرد - پسر کلانش میر میران مشمول عنایت پادشاهانه گشته
به صالح بانو بیگم صبیهٔ آصف خان یمین الدوله منسوب گردید -
و دو پسرش میر عبد الهادي و میر خلیل الله (که بنابر
صغر سن در ولایت مانده بودند) جنت مکاني از فرط
تفضل و مهرباني بشاه عباس نوشته بهند طلبید - چنانچه در

احوال آنها (که هر یکی رکن رکین سلطنت هندوستان شده اند) بزبان خامه گزارش یافته - میر ظهیرالدین از ملازم پیشکي استعفا جسته برسم گوشه نشیني مي گذرانید - و اعلی حضرت از قدر شناسي بهژده هزار روپیه سالیانه موظف فرمود - و در جشن عید و نوروز بانعام خاص مخصوص مي‌گردانید - پسرش میر نعمت‌الله بمنصب هزاري سرافرازي یافت - در سال بیست و پنجم بنسبت دامادی میرزا مراد کام صفوي نبیرهٔ میرزا رستم قندهاري (که بفوجداری جونپور سرافرازي یافت) بنیابت مشار الیه مرخص گردید - و در مبادی سلطنت عالمگیري بخطاب خاني و افزونی منصب چهرهٔ طالع افروخته با خسرو مي بود *

* محمد قلي ترکمان *

از امرای عهد عرش آشیاني ست - ابتدا بتعیناتي صوبهٔ بنگاله شرف اندوخت - چون مقدمهٔ مظفر خان در فساد باغیان بنگاله از انتظام برافتاد او چندے با اهل بغي هم پائي کرد - پس ازان بصفح جرائم معزز شده سال سي ام همراه کنور مانسنگهه بصوبهٔ کابل رخصت پذیرفت - و در مهم افاغنه مصدر ترددات نمایان گردید - سال سي و نهم (که پاسبانی کابل به قلیچ خان باز گردید) کشمیر از تغیر میرزا یوسف خان در اقطاع او و حمزه بیگ ترکمان برادرش و چند کس دیگر قرار یافت - سال چهل و پنجم (که

پادشاه بجنوبي ديار نهضت فرمود) بعضی از مردم کشمیر
ابیاچک (۲) پور حسین را بسرداري برداشته غبار فتنه برانگیختند ۔
علي قلي پسر نامبرده با جمعی آویزش نموده چهرهٔ فیروزي
بر افروخت ۔ و سال چهل و هفتم بمنصب هزار و پانصدي ذات
و ششصد سوار و عنایت فیل و حمزه بیگ به هفت صدي
ذات و سیصد و پنجاه سوار سرفراز گردیدند ۔ و سال
چهل و هشتم (چون علي رای زمیندار تبت خرد پا از
حد ادب بیرون نهاده بحوالیء کشمیر آمد) مشار الیه با
جمعیت خود بمقابله شتافت ۔ زمیندار مذکور از غایت رعب
بے جنگ عرصهٔ فرار پیمود ۔ مقارن آن سیف الله پسر قلیچ
خان از لاهور برطبق حکم محکم بکومک رسید ۔ تا جائے
(که گذر سوار میسر بود) تعاقب بعمل آمد ۔ و سال
چهل و نهم اکبري در مالش ایدر زمیندار ۔مرو و تنبیه
ابیا چک پاي همت افشرده با آن (که مخالفان به پناه
گریوها سر راه گرفته بسنگ و تیر کارزار مي‌کردند) بر
کوه بر آمد ۔ و هنگامهٔ مخالفان را پراگنده ساخت ۔ سال
دوم جهانگیري از حکومت کشمیر معزول شد ۔ پایان
احوالش معلوم نیست ۔ حمزه بیگ سال چهل و نهم اکبري
بمنصب هزاري رسیده *

---

(۲) در [بعضی نسخه] ابیاچک پور حسین چک ٥

* مهتر خان *

انيس نام غلام جنت آشياني ست از كرة مانكپور باسيري آمده بخدمت دربانيء خادمان محل بسر مي برد - در اوان عزيمت عراق بهمراهيء ركاب و خدمت خزينه داري شرف امتياز داشت - و چون سال چهاردهم جلوس عرش آشياني قلعهٔ رنتنبهور مسخر اوليای دولت گرديد سپرد او شد - و سال بيست و يكم (كه كنور مانسنگه جهت تنبيه رانا پرتاب زميندار ميوار تعين گرديد) نام مهتر خان نيز داخل همراهيان او گشت - و روز جنگ رانا موميء اليه چنداول فوج ظفرموج بود - پستر بكومك امرای ديار شرقي مامور بوده مصدر نيكوخدمتي گشت - و پس از چندے او را در دار الخلافهٔ آگره گذاشتند - بمنصب سه هزاري ذات و سوار مرتقي شده سال سيوم جهانگيري مطابق سنه (١٠١٧) هزار و هفده هجري از دار فنا بصر منزل بقا پيوست - هشتاد و چهار سال عمر يافته بود - سادہ لوحيء او بسيار زبان زد است - گويند در حكومت اكبر آباد قافلهٔ سوداگران بيرون شهر فرود آمده بود - شتران آنها دزدان بردند - چون اين معني بسمع خان مشار اليه رسيد دران سر زمين آمده چپ و راست نگاه كرد - و گفت من يافتم - بفاصلهٔ روزے چند كسے پرسيد كه چه يافتند -

گفت این کار دزدان است - پس مردم همسایه را جمع کرده بعد سرزنش گفت که امشب شما را مهلت دادم - درین کنج خانه خاک اندازی نمائید - فردا اگر شترها ظاهر نشد مورد عتاب خواهید شد - با سادگی نیک ذاتی فراهم داشت - علوفهٔ سپاه را ماه بماه میداد - و از جرأت و مردانگی خالی نبود - چون اصلش از قوم کایتهه بود رعایت این قوم بسیار می کرد - پسرش مونس خان در عهد جهانگیری منصب پانصدی ذات و یکصد و سی سوار داشت - ابو طالب نبیرهٔ مهتر خان دران عهد خزانچی صوبهٔ بنگاله بود - گویند نزد قاسم خان صوبه‌دار آنجا روزے سر دربار ابو طالب آمده بتقریبی گفت که بر نواب احوال تعلقهٔ من معلوم است - چون ابتدا قاسم خان خزانچی آن صوبه بود ازین حرف سرگران شده از دربار برخاست - مردم به ابو طالب گفتند که این حرف چرا گفتی - نمیدانی که سابق نواب هم این تعلقه داشت - روز دوم آمده سر دربار بعرض رسانید که به بنده اصلا اطلاع نبود که سابق نواب باین تعلقه سرفراز بودند - قاسم خان زهرخندے کرده گفت که این همه از آثار جد شما مهتر خان است *

* میرزا غازی بیگ *

پسر میرزا جانی بیگ ترخان است حاکم تهته - چون

ميرزا در رکاب پادشاهي در برهانپور زندگي سپرده و
عرش آشياني غائبانه ميرزا غازي را مشمول عواطف داشته
آن ولايت را بدو بازگذاشتند ميرزا بر مسند آبامي گرامي (٢)
برآمده جمعيت بسيار فراهم آورد - خسرو خان چرکس (که
وکيل صد سالهٔ آن سلسله و مدبر صاحب نقش بود) بفکر
ديگر افتاد - عرش آشياني سعيد خان را با پسرش سعد الله
خان بانتزاع آن مملکت مامور فرمود - ميرزا برهنموني سعادت
در بهکر آمده سعيد خان را ديد - و برفاقت او در سن
هفده سالگي شرف اندوز ملازمت گرديد - تهته بحال ماند -
چون نوبت سرير آرائي هندوستان بجنت مکاني رسيد نقش
طالع او خوب نشست - صوبهٔ ملتان هم ضميمه گشته
بخطاب فرزندي و منصب هفت هزاري بلند رتبه گرديد - و
چون حسين خان شاملو حاکم هرات قلعهٔ قندهار را محاصره
نمود ميرزا با فوجي شايسته تعين شد - پس ازان حکومت
قندهار بميرزا تفويض يافت - درانجا بهمت و حسن سلوک
با مترددين عراق نامي بر آورد - و با شاه عباس طريقهٔ
مراسلات مسلوک نمود - گويند شاه مکرر خلعت فرستاد - و در
سنه (١٠١٨) يکهزار و هژده ميرزا سه چهار روز بيماري (٣)

---

(٢) نسخهٔ [ج] بمسندآرائي بر آمد - (٣) نسخهٔ [ج] هزار و هفده

(۲)
قصیدهٔ در بیست و پنج سالگي فوت کرد - غازي تاریخ
است - مردم تهمت آن را بر لطف الله بهائي خان (که
مصاحب و وکیل میرزا بود و بنابر آنکه با پدرش خسرو خان
چرکس میرزا بے عنایتي داشت) بستند - میرزا غازي بیگ
بسیار مستعد و بصحبت اهل سخن مشغوف بود - خود هم
شعر مي‌گفت - وقاري تخلص مي نمود - گویند در قندهار
شاعرے بود باین تخلص - میرزا بیگ هزار روپیه و خلعت
و اسپ ازو این تخلص خرید کرد به مناسبت تخلص پدر
(که حلیمي بود) - میرزا در نغمه پردازي و طنبور نوازي
بے نظیر بود - همه ساز را خوب مي نواخت - ملا
مرشد گفته * قطعه *

* گر نغمـهٔ سازت بسکون مي‌آید *
* رمزے ست بگویمت که چون مي‌آید *
* از بسکه بگرد زخمهات مي گردد *
* پیچیـده ز طنبور برون مي‌آید *

گویند در قندهار مجلس میرزا مجمع صاحب کمالان بود -
مثل ملا مرشد یزدجردي و طالب آملي و میر نعمت الله
واصلي و ملا اسد قصه خوان - گویند چون فغفوری گیلاني
از ایران عازم هند گشت و به قندهار رسید میرزا بالتفا

(۲) یعني سنه هزار و هزده هجري *

تمام نگاه داشت - اعزهٔ دیگر خصوص ملا مرشد و اسدي تخلّها در شعرش مي کردند - رنجیده بے رخصت روانهٔ لاهور شد - میرزا متاسف گشته رقعهٔ نوشت - و از ملا مرشد و اسدي نیز معذرتے نویسانید - شاید (۲) که معاودت نماید - غفور در جواب اعزه نوشت * * قطعه *

* آن جیفه که در جنگ دو کرکس باشد *
* حیف است که لوث دامن کس باشد *
* خر را طلب شاخ زیادت طلبي ست *
* با یک سر خر دو گوش خر بس باشد *

میرزا بدستور پدر شیفتگی تمام بشراب داشت - روز و شب درین کار مي گذرانید - و اعتیاد بازالهٔ بکارت کرده بود که هر شبی یکی را از هرجا بهم رسانیده مي‌آوردند - باز روی او نمي دید - ازین بود که مدتها در شهر تهته هر زنے بدکار خود را بمیرزا منسوب مي نمود *

* میران صدر جهان پهاني *

پهاني دیهی ست از توابع لکهنؤ - میران مرد فاضل خوش طبع بود - در عهد عرش آشیاني بوساطت شیخ عبد النبي صدر انتای ممالک محروسه بدو قرار گرفت - و چون عبدالله خان اوزبک والی توران به بادشاه بر نوشت که

---

(۲) نسخهٔ [ع] که شاید *

که اجل موانع در ارسال رسل بعضی انحرافات دینی بود که بر السنه شائع گردیده - عرش آشیانی در سال سی و یکم میران را باتفاق حکیم همام به یلچی‌گری روانهٔ توران دیار فرمود - و در نامهٔ (که باو رقم پذیر گشت) درین مقدمه باین دو بیت اکتفا رفت * شعر *

* قِیلَ اِنَّ الاِلٰهَ ذُو وَلَدٍ *
* قِیلَ اِنَّ الرَّسُولَ قَدْ کَهَنَا *
* مَا نَجَا اللّٰهُ وَ الرَّسُولُ مَعًا *
* مِنْ لِسَانِ الوَرَیٰ فَکَیْفَ اَنَا *

میران در سال سی و چهارم از توران معاودت نموده در خطهٔ کابل بملازمت استسعاد یافت - و در سال سی و پنجم در جشن آبان ماه به پیشگاه خلافت مجلس باده پیمائی بود - میر صدر جهان مفتی و میر عبدالحی میر عدل هردو نیز ساغرے درکشیدند - پادشاه این بیت بر خواند * بیت *

* در دور پادشـــاه خطابخش جرم پوش *
* حافظ قرابه کش شد و مفتی پیاله نوش *

تا سال چهلم بمنصب هفصدی رسیده بخدمت صدارت کل اختصاص گرفت - پس ازان گویند ترقی کرده بپایهٔ امارت و منصب دو هزاری متصاعد گشت - هنگامے (که جنت مکانی در ایام شاهزادگی نزد شیخ عبد النبی صدر چهل حدیث

می خواند سید بطور خلیفه می بود - شاهزاده بسیار دوست
میداشت - روزے بسید وعده فرمود که اگر نوبت سلطنت بما
میرسد قرض ذمهٔ شما ادا میکنم - با هر منصبی که میخواهید
می دهم - پس از جلوس میران را مختار کردند - او
ادای قرض بر خود گرفته منصب چهار هزاری درخواست -
جنت مکانی بمنصب مذکور بر نواخته با بحالی صدارت بر
قرب و اعتبارش افزود - و قنوج بجاگیرش تنخواه گردید -
سید محسن نافع الخلق بود - در صدارت زمان جنت مکانی
چندان مدد معاش بمردم داد که آصف خان جعفر بپادشاه
عرض نمود که آنچه عرش آشیانی در مدت پنجاه سال
بخشیده اند میران در پنج سال داده - صد و بیست سال عمر
داشت - اصلا در عقل و حواس فتورے راه نیافت - گویند
مشت استخوانے مانده بود در خانه پیوسته بر بستر ضعف
افتاده - همین که بحضور پادشاه می آمد بنیروی حب جاه
دیر تر می استاد - و بے استعانت غیر براه زینه آمد و رفت
می کرد * فرد *

* نیستت گاه نماز از ضعف قدرت بر قیام *
* لیک پیش پادشاه استاده تا شب بے عصا *

در سنه (۱۰۲۰) هزار و بیست ودیعت حیات سپرد -
گویند سید طبع موزون هم داشت - در مبادی حال لب باشعار

مي گشود - پس ازان (كه قامت قابليت او بخلعت افتا
مخلع گرديد) بپاس شريعت غرا خود را ازان باز داشت -
پسر كلانش مير بدر عالم منزوي بود - و پسر دوم سيد
نظام مرتضى خان (كه بمصاعد امارت (۲) ارتقا نموده) ذكرش عليحده
صحت (۳) ترقيم يافته -

* ميرزا چين قليج *

خلف ارشد ميرزا قليج محمد خان اكبري ست - از ارباب
فضل و كمال بود - نزد ملا مصطفى (۴) جونپوري تلمذ نموده
كتب درسيه را گذرانيد - و باكثر صفات حميده متحلي
گرديد - و در جود و سخا دستي بلند داشت - و خالي
از شجاعت و پردلي نبود - و بتدابير ملكي بسيار ميرسيد
و مدتهاى مديد در فوجداري جونپور و بنارس گذرانيد -
و گويند در مجلس آرائي سليقه داشت - محفلش قصے
باسباب عيش و طرب آراسته و پيراسته مي گرديد كه
مشاهدهٔ آن زاهد صد ساله را بحسرت مي انداخت - چون
پدرش در عهد جهانگيري وديعت حيات سپرد برادر خورد
او ميرزا لاهوري (كه نزد پدر محبوب ترين اولاد و با
هزاران ناز و نعمت پرورش يافتهٔ كنار پدر بوده - اما

---

(۲) نسخهٔ [ب] امارت و فضل و كمال - (۳) نسخهٔ [ج] تحرير -
(۴) نسخهٔ [ج] نزد ملا مصطفى تلمذ نمود -

طینتش خمیر مایهٔ یک جهان فتنت و آشوب و نالش بمفسده و شیطنت بریده بودند) بمیرزای مذکور پیوست - چندے نگذشته بود از خلل دماغی (که داشت) دست تصرف بملک پادشاهي دراز ساخت - و در حوالی جونپور سر خود سري افراخته خود را مطعون و زبان زد به بغي و طغیان کرد - تا آنکه بشومیٔ او میرزا چین قلیچ دران هنگامه کشته شد (۲) - و اموالش بضبط سرکار پادشاهي در آمد - گویند یک سال سالم نویسندها عرض اجناس را مي نوشتند *

در سنه (۱۰۲۲) هزار و بیست و دوم هجري هنگامی (که در دار الخیر اجمیر رایات جهانگیري نزول داشت) ملا مصطفی را (که از مشاهیر علمای جونپور بود) بسبب استادیٔ میرزا طلب حضور کرده مي خواستند آن بیچاره را بعتاب و خطاب در آرند - ملا محمد تهته (که بسمت آخوندیٔ آصف جاه (۳) شهرت داشت - و با تبحر علوم و از مقربان آن خان ذي شان بود) با ملا بمباحثهٔ علمي در آمد - و تا یک هفته لاینقطع صحبت مناظره منعقد بود - چون بمبلغ علمش را رسید خود شفیع گشته ازان بلیه نجات بخشید - ملا عازم مکهٔ معظمه گردید - و بوطن اصلي معاودت نموده بجوار رحمت پیوست - میرزا لاهوري آیئے بود از

---

(۲) نسخهٔ [ج] بشوخي - (۳) در [بعضی نسخه] آصف خان ه

جلال بل آفتی بود مالامال از وبال و نکال - هیچ حیثیتی نداشت - پارچهٔ گوشتی کریه منظر بد خصال - و عیش و نشاط او منحصر بآواز تازیانه بود - تمام روز بایستی صدای تازیانه بگوش او برسد - یک لحظه از سیاست خلق خدا نمي آسود - خدمتکاران را زنده در زمین دفن میکرد که خبر منکر و نکیر بیارند - و بعد ازان (که قبر را وا مي کرد) (۲) آن مظلوم را مرده مي یافت - در کوچه و بازار بر درش نفران سواره میرفت - و فریادش بسبب عمدگی پدر هیچ جا نمي رسید - دران وقتی (که پدرش صوبه دار لاهور بود) گاهیکه مي شنید بخانهٔ هندوئی عروسي ست خود آنجا رفته عروس را جبراً بر داشته مي آورد - هرگاه ورثهٔ او پیش پدرش فریاد میرفتند با آن همه علم و تقوی (که خود را مجتهد وقت مي دانست) آنقدر مغلوب محبت پسر بود که جواب میداد که گویا شما با ما نسبت قرابت درست مي کرده باشید - و چون میرزا چین قلیچ بشامت آن تبه کار گرفتار گشت میرزا لاهوري را گرفته بحضور آوردند - مدتے محبوس بود - آخر رهائي یافته یومیه مقرر شد - به پای درسن اکبرآباد بکنار جون خانهٔ ساخته کبوتر بسیار بهم رسانید - وجه معیشتش بسوال بود - بتلخي زندگاني مي نمود - و مکافات اعمال زشتش

(۲) نسخهٔ [ا] تهر را میکرد ٭

خود مي كشيد - تا در گذشت - از پسر و قرابتيان قليج محمد خان مثل ميرزا چين قليج و قليج الله و بالجو قليج (٢) و بيرم قليج و جان قليج - بيشترے در خور حال مناصب داشتند - در گذشتند *

* ميرزا فريدون خان برلاس *

پسر ميرزا محمد قلي خان برلاس است - بعد فوت پدر مشمول عواطف عرش آشياني گرديده بمنصب مناسب سرفرازي يافت - سال سي و پنجم جلوس همراه خانخانان عبدالرحيم بمهم تهته دستوري پذيرفته مصدر ترددات شايان گشته - چون ملك تهته گشايش يافت سال سي و هشتم بايماى سرگروه همراه جاني بيگ روانهٔ بارگاه سلطنت شده شرف ملازمت اندوخت - تا سال چهلم بمنصب پانصدي رسيده - پس (ازان كه تخت سلطنت بجلوس جهانگيري زيب و زينت پذيرفت) سال دوم نامبرده در صوبهٔ الهآباد جاگير يافته بمنصب هزاري ذات و سوار مفتخر گرديد - سال سيوم از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي و يكهزار و سيصد سوار و بستر بمنصب دو هزار سوار تصاعد نمود - سال هشتم بتعيناتي سلطان خرم بمهم رانا امرسنگهه شتافته - و بستر (٣) برحمت حق واصل گشت - پادشاه حق شناس مهرعلي

(٢) نسخهٔ [ج] بالو قليج - (٣) در [بعضي نسخه] مهر علي برلاس *

پسر او را به منصب هزاري ذات و سوار کامیاب گردانید *

* معتشم خان شیخ قاسم فتحپوری *

برادر اسلام خان شیخ علاء الدین - سال سیوم جلوس جنت مکاني بمنصب هزاری پانصد سوار فائز شده - سال پنجم باضافهٔ دویست و پنجاه سوار اختصاص گرفت - بعد فوت اسلام خان در منصبش افزوده - سال هشتم بنظم صوبهٔ بنگاله مامور گردید - سال نهم از اصل و اضافه بمنصب چار هزاری چهار هزار سوار سر افتخار بر افراخت - چون از لوازم سرداري بل از مراسم سازداري بهرهٔ نداشت مردم آنجا ازو رنجیده خاطر بودند - فوجی با کمال بے تدبیري بتسخیر ملک آشام تعین نمود - همین که سه چهار منزل ازان ملک طی گردید آشامیان شبخون زدند - و چشم زخمے عظیم بفوج مذکور رسید - چون این معني بعرض پادشاه در آمد او را از تعلقهٔ مذکور تغیر کرده از نظر افکند - او در همان ایام سفر ملک بقا گزید *

* میرزا علیّ بیگ اکبر شاهي *

مولد و منشای او بدخشان است - بمکارم خصال و محاسن صفات آراستگي داشت - چون وارد هند گشت نقد اخلاصش در ضمیر عرش آشیاني تمام عیار نمود - بخطاب اکبر شاهي سرافراز فرمود - در معارک و مغازي پردلي و مردانگی ها

سهي و سرداري بكار مي برد - در يساق دكن كمكي شاهزاده
سلطان مراد گرديد - چون شاهزاده از احمدنگر بمصالحه و آشتي
برگشت صادق خان باقتضاى مصلحت سال چهل و يكم
در مهكر بنگاه ساخت - آژدر خان و عين خان با ديگر
دكنيان بشورش آرائي برخاستند - صادق خان گزين فوجه
بسركردگي ميرزا تعين نمود - او ناگهاني بر اُردوي آنها
ريخته برشكست - و فراوان غنيمت و فيلان و زنان اكهاره
بدست آورد - آزين چيره دستي خداوند خان و غيره امراى
نظام شاهيه با ده هزار سوار پسيچ پيكار در سرگرفتند - صادق
محمد خان بهراولي ميرزا علي بيگ هشت كروهي پتهري (٢)
بر ساحل گنگ در آويخت - ميرزا آن روز كارنامهٔ مردانگي
بجا آورده خداوند خان را (كه با پنج هزار سوار بدو
آويخته بود) درهم شكست - و در سال چهل و سيوم قلعهٔ
راهوتره از مضافات دولت آباد را (٣) بمحاصرهٔ يك ماهه برگرفت -
و در همين سال بكوشش او قصبهٔ پتن (كه باستان شهره
است بر ساحل گوداوري) گشوده گشت - و در آخر اين سال
قلعهٔ لوهگده دولت آباد نيز بسعي ميرزا مفتوح گرديد - و
اين هردو قلعه از كم آبي مسمار شده تا امروز بر همان
نهج است - ميرزا در هنگام سپه سالارى شيخ ابو الفضل هم

---

(٢) در [بعضي نسخه] پاتهري - (٣) در نسخهٔ [ج] لفظ [را] نيست ه

آبرهای نمایان نموده کارهای شایسته سرکرد - و در کشایش
قلعهٔ احمد نگر گزین یارر ملازمان شاهزاده دانیال بود - در
(۲)
سال چهل و ششم عرش آشیانی در جلدوي حسن خدمات
میرزا را بمرحمت علم و نقاره بلند آوازه ساخت - پس ازان
مدتے کومکی خانخانان بوده در دکن بسر برد - در عهد
جنت مکاني بمنصب چهار هزاري سر افرازي یافته بحکومت
کشمیر مامور شد - و بعد ازان بتیولداری صوبهٔ اوده شتافت -
و هنگامی (که دار الخیر اجمیر مهبط الویهٔ جهانگیري گردید)
بحضور رسیده روزے بزیارت روضهٔ معینیه رفته بود - قبر شهباز
خان کنبو را (که درون محوطه است) دیده در بغل گرفت
و گفت دوست قدیمی ما بود - و جان داد - همانجا مدفون
گشت - و این واقعه سال یازدهم جلوس بیست و دوم
ربیع الاول سنه (۱۰۲۵) هزار و بیست و پنج هجري بمنصهٔ
ظهور رسید - اگرچه نوکر کم نگاه مي داشت اما همه
(۳)
عمده و بیش علوفه بودند - و بسیارے فضلا و ملحا دوست
بود - چون اعتیاد بکوکنار داشت کارخانهٔ شیریني در سرکار او
بسیار بترک بود - و اقسام مربی و اشربه و انواع شیریني در
مجلس او مي آوردند - طبع موزون داشت - شعر میگفت *

---

(۲) نسخهٔ [ب] چهل و سیوم - (۳) نسخهٔ [ج] بسیار *

* مير جمال الدين انجو *

انجویه از اعیان سادات شیراز اند - نسب ایشان بقاسم الراسي (۲) بن حسن بن ابراهیم طباطبای حسیني میرسد - میر شاه محمود و میر شاه ابو تراب از اکابر متاخرین این طبقه بوساطت میر شمس الدین اسد الله شوستري صدر ایران در زمان شاه طهماسپ صفوي اولین به شیخ الاسلامی فارس و دومین به اقضی القضاتی آنجا اختصاص یافتند - میر جمال الدین از بني اعمام ایشان است - بولایت دکن وارد شد - حکام آنجا مراسم احترام و بزرگداشت بجا آورده نسبتی هم درمیان آوردند - و پس ازان بملازمت عرش آشیاني رسیده سال سي ام بمنصب ششصدي امتیاز یافت - و تا سال چهلم بپایهٔ هزاري برآمد - گویند تا آخر زمان اکبري بسه هزاري منصب رسیده بود - چون در آخر سال پنجم قلعهٔ آسیر مفتوح گردید عادل شاه بیجاپوري خواهش نمود که دختر خود را بعقد شاهزاده دانیال در آرد - عرش آشیاني میرزا را با ساز خواستگاري روانهٔ آن دیار ساخت - میر در سنه (۱۰۱۳) یکهزار و سیزده برکنار گنگ نزدیک پتن جشن طوي آراسته عروس را بشاهزاده سپرد - و خود بآگره رسید - پیشکشی (۳) (که تا این زمان بدین خوبي از دکن

---

(۲) نسخهٔ [ا - ج] الرشي - (۳) نسخهٔ [ج] رسیده ؟

نيامده بود) از نظر پادشاهي گذرانيد - چون با شاهزاده سلطان
سليم خصوصيت تام داشت پس از جلوس بمنصب چهار هزاري
و مرحمت نقاره و علم پايه برتر افراخت - هنگامي (كه
سلطان خسرو از اكبرآباد بغي ورزيد) مير باصلاح دستوري
يافت كه آنچه از ملك بميرزا محمد حكيم متعلق بود سلطان
متصرف شود - او از كم خردي و تيره بختي راضي نشد - چون
دستگير گشته با رفقا بحضور رسيد حسن بيگ بدخشي (كه
مدار عليه مهمات او شده بود) بحضور جنت مكاني زبان
دراز ساخته گفت كه نه من تنها رفيق بودم همه امرا كه
ايستاده اند درين كار شريك اند - ديروز مير جمال الدين
انجو (كه بمصالحت آمده (۲)) قول منصب پنج هزاري از ما
گرفته - مير رنگ رو باخته دست پاچه گشت - خان اعظم
بيباكانه عرض كرد كه عجب حضرت (كه گوش بر سخن اين
فضول دارند) او ميداند كه مرا مي كشند - جمعي ديگر را
هم بجانب خود مي كشد - شريك غايت درين امر منم -
بهر عقوبتي (كه سزاوار باشم) بايد رسانيد - پادشاه ازين
حرفها اعراض كرده بمير دلاسا فرمود - پس ازان بحكومت
صوبهٔ بهار نامزد گرديد - و در سال يازدهم بخطاب عضد الدوله
بلند نامي يافت - مير خنجر مرصعي (كه خود در بيجاپور

(۲) نسخهٔ [ج] آمده بود -

سرکاري نموده بالای دسته یاقوت زرد در کمال صفا با اندام
(٢)
نصف بيضهٔ مرغ نشاند - و بیاقوتهای فرنگ پسند و زمردهای
کهنهٔ خوش آب و رنگ بطرح نظرفریب زینت افزوده بود)
از نظر گذرانید - پنجاه هزار روپیه قیمت آن مشخص
شد - مدتے در پرگنهٔ بهرایچ محال تیول خود گذرانید *
ازانجا بحضور آمده باجل طبیعي درگذشت - میر بکمالات
ظاهري آراستگي داشت - نسخهٔ فرهنگ جهانگیري (که درین
فن بسیار معتبر و نزد همه سند است) ازوست - الحق در
تحقیق الفاظ و تعین اعراب مساعئ شگرف بکار برده - پسر
کلانش میر امین الدین با پدر تعین دکن بود - بصبیهٔ
خانخانان عبد الرحیم منسوب گشته - لختے ترقي کرد - و در
عین جواني در گذشت - و میر حسام الدین مرتضی خان
پسر دومش جداگانه درین اوراق مذکور شده *

* میرزا راجه بهادر سنگهه *

پسر راجه مانسنگهه است - در عهد اکبري بمنصب هزاري
رسیده سال اول جلوس جهانگیري هزار و پانصدي گردید -
سال سیوم بمنصب دو هزاري دو هزار سوار لوای ترقي
بر افراخت - چون خبر فوت راجه مانسنگهه بعرض رسید
اگرچه جانشیني او موافق ضابطهٔ راجپوتیه به مها سنگهه ولد

---

٠ (٢) نسخهٔ [ج] نشانده *

جگت سنگهه (که پسر کلان راجهٔ مزبور بود) میرسید - اما پادشاه بنابر توجه (که بحال بهادر سنگهه داشت) او را بحضور طلبیده بخطاب میرزا راجه و از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاري و سه هزار سوار بر نواخته کلان تري آن قوم باو تعلق گرفت - سال دهم باز بوطن مرخص گردید - سال یازدهم بعنایت طره کله گوشهٔ دستار کج نهاد - و سال دوازدهم باضافهٔ هزاري ذات سرافراز شده تعینات مهم دکن گردیده - سال شازدهم جهانگیري مطابق سنه (١٠٣٠) هزار و سي هجري گرفتار چنگ اجل گردید - با آنکه جگت سنگهه برادر کلان و مها سنگهه برادر زاده هردو در افراط شراب نقد حیات در باخته بودند عبرت از احوال آنها نگرفته جان شیرین را بآب تلخ فروخت - جوان رجیه و سنجیده و نیک ذات بود *

* میر فضل الله بخاري *

از سادات بخاراست - پس از ورود هندوستان باسعاد بخت بمنصب مناسب امتیاز یافته بشمول عاطفت جنت مکاني مرتقي بلند پایهٔ امارت گردید - و در نوئینان جهانگیري صاحب ثروت و جمعیت گشته بقرب و اعتبار پادشاهي اختصاص گرفت - و شوقي بعلم صناعت بهم رسانید - و هواي کیمیاگري در سرش افتاد - در هندوستان هر جا

مهوسی شنید و جویای این امر شگرف دید گرد او گردیده زرهای بسیار صرف کرد - گویند عمل قمري بدستش افتاده بود - بقدر حاجت نقره مي ساخت - و در خانهٔ خود سکه مي زد - و بطلب سپاه و خرج بیوتات صرف میکرد - از کد و جدے که داشت درین کار نزدیک بود که عمل شمسي هم نصیب او شود اما اجل نگذاشت - رخت هستي بربست - معهذا در ضمن این دست کاریها بعضے اعمال غریبه بدست او افتاد - چنانچه سیماب را نوعے راست مي نمود که یکدانهٔ برنجي ازان ده حصه اشتها و باه مي افزود - پسرش میر اسد الله عرف میر میران داماد تربیت خان بخشي ست - دران هنگام که شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر مرتبهٔ اول بنظم صوبجات دکن مامور شد مشار الیه حسب الحکم اعلی حضرت به بخشیگری سرکار شاهزاده مي پرداخت - و دران ایام که پادشاهزاده بمهم بلخ رخصت یافت موی الیه بنابر وجهے از ملازمت شاهي باز ماند - پستر بفوجداري و تیولداري هرنگانون و چوپره مضاف صوبهٔ خاندیس تعین گشته مدتها گذرانید - ششصدی ششصد سوار منصب داشت *

چون شاهزادهٔ مسطور در صوبه داري بار دوم سال سي ام بر سر عبد الله قطب شاه والی حیدرآباد فوج گران

کشیده قلعهٔ گلکنده را (که پای تخت سلاطین تلنگ است)
محاصره نمود میر مذکور نیز در ملچار جنوبی متعین بود -
پس ازان (که مصالحه بتقبل پیشکش یک کرور روپیه و
ازدواج صبیهٔ والی مزبور به سلطان محمد نخستین خلف
شاهزاده درمیان آمد) اهل ملچار از پیش بردن نقب و
ستیز و آویز ممنوع گشتند - میر اسد الله از ملچار خود
بخاطر جمع بر آمده می گشت ناگاه از قلعه زنبورکی بدو
رسید - کارش بانصرام انجامید - چون از قدیم مورد عنایت
شاهی بود دریغولا بمیر اسد الله شهید ملقب فرمود - و بعد
از سریر آرائی اولادش از صغیر و کبیر همه در خور حال
مشمول عنایت پادشاهی گشتند - از اخلافش جلال الدین خان
به بخشیگری فوج شاهزاده محمد اعظم شاه و قلعه داری بیدر
در پیشگاه خلافت اعتبارے بهم رسانیده در عرصهٔ پیش آمده
خرامیده بود - اجل مهلت نداد - رخت زندگی ته کرد -
دیگرے میر یحیی ست که با دختر سر بلند خان میر
بخشی منسوب گشته - پسر میر یحیی میر عیسی خان است که
مدتی بقلعه داری چاندر (۲) و سنگمنیر (۳) گذرانید - پس از فوتش
نواسهٔ او قلعه دار آنجا ست - و دیگر از پسران میر اسد الله
(که از بطن صبیهٔ تربیت خان بودند) میر نور الله شهود

(۲) نسخهٔ [ب] چاندور - (۳) نسخهٔ [ج] سنگمهز ه

نور خان مشهور به باگهه مار است که همیشه بفوجداری تهالنیر
و دیگر پرگنات خاندیس و قلعه داریها مي پرداخت - و با
(۲)
منصبی قابل صاحب اسباب و اقبال و جمعیت و حشم بود -
لیکن از بے باکي و بے اعتدالي اکثر بکمی منصب معاتب
مي شد - و با وصف این باعتبار خانه زادي آنچه از احوال
ملکي مي نوشت منظور مي شد - چنانچه هنگامی (که
شاهزاده محمد اکبر فرار اختیار نموده از نزدیکی ملک اوس
گذشته بخاندیس آمد) خان جهان بهادر (که بقصد
دستگیر ساختن او ایلغار نموده بود) نزدیک رسیده فروکش
کرد - تا او خود را بکوهستان بگلانه کشید - هیچ کس
را جرأت تحریر این مقدمه نشد - او بپادشاه نوشته خان
جهان را در معرض خطاب و عتاب در آورد - و برادر
حقیقی او میر رحمت الله بود که با دختر زادهٔ خان دوران
لنگ منسوب گشته - و پدرش میر نعمت الله با صبیهٔ خان
غفران پناه امانت خان میرک معین الدین خان کد خدا
(۳)　　　　　　　　(۴)
گردید - دیگر پسر و پسر زادها بسیار داشت - پرگنهٔ بیر
سرکار کالنه گویا بطریق سیورغال بجاگیر اولادش از مدتهای
ممتد مقرر بود - بود و باش همهٔ آنها درانجا بود - از

---

(۲) نسخهٔ [ج] اقبال - (۳) نسخه [ج] دیگر پسر زادها - (۴) نسخهٔ [۱ ، ج] بیره

مبادی عمل نواب آصف جاه آن محال بسرکار ایشان ضبط شده آنها نیز ببلاد و قصبات دیگر نقل کردند . و اگر احیاناً کسی مانده بود بطور آحاد الناس بسر مي برد *

* معظم خان شیخ بایزید *

از نبائر شیخ سلیم فتحپوري ست . والده اش مرضعهٔ جنت مکاني بود . اواخر عهد عرش آشیاني بمنصب دو هزاري فائز شده . پس ازان (که مسند خلافت بجلوس جنت مکاني زیبایش گرفت) باضافهٔ هزاري و خطاب معظم خان سر بلند گردید . و سال سیوم از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاري دو هزار سوار رایت بلند پایگي بر افراشت . پستر بصوبه داري دهلي بر فراز امارت پای نهاد . مکرم خان پسر اوست و داماد اسلام خان شیخ علاء الدین که بعنایت منصب علیه و عطای علم کام دل بر گرفته . مدتها در صوبه داري خسر در بنگاله ماند . و در مهم کوچ هاجو قدم ثبات محکم ساخته ترده بلیغ نمود . و بریچهت زمیندار آنجا را پیش ناظم آورد . و چون دران ایام خسر او پای در زاویهٔ عدم در کشید و کار آن صوبه به محتشم خان شیخ قاسم برادر اسلام خان مفوض شد تا یک سال بفوجداري کوچ هاجو مي پرداخت . آخر بید مزاجي قاسم خان رنجیده خاطر شده روانهٔ حضور گشت . و سال بیست و یکم جهانگیري صوبه داري بنگاله

ز تغير خانه زاد خان باو تفويض پذيرفت - و فرماني بنام او صدور يافت - او كشتي سواره باستقبال بر آمد - درين اثنا بملاحان گفت كه سفينه را زماني در كنار باز دارند - تا نماز عصر گزارد - درين ضمن بادے بهم رسيد - و كشتي از شورش تلاطم غرق شد - مكرم خان با همراهان غريق بحر فنا گرديد *

* محمد تقي سيم ساز مخاطب بشاه قلي خان *

از عنفوان شباب در سلك ملازمان شاهزاده شاهجهان انسلاك يافت - و بمساعد دولت و اعتبار برآمد - و از ياوري بخت بخشي سركار شاهي شده از عمدهاي دولت آن عالي جاه گرديد - چون مهم كانگره بعهدهٔ وكلاى شاهزاده تفويض يافت او را باتفاق راجه سورجمل بتسخير آن مامور ساختند - چون هردو بمقصد پيوستند راجه (كه از بد نهادي و شوره پشتي همواره ارادهٔ فاسد مركوز خاطر داشت - و در صورت بودن محمد تقي چهرهٔ مطلوب در آئينهٔ خيالش صورت نمي بست) از گريز نكري با وى خصومت آغاز نموده بكرات شكايت او بشاهزاده نوشت - آخر پوست كنده و آشكار عرض داشت كه صحبت من با شاه قلي خان كوك نيست - و هم اين خدمت ازو متمشي نميشود - بجاى او سردارے ديگر تعين شود تا عهدهٔ اين كار بآساني كشوده

آيد - ناگزير محمد تقي طلب حضور گشت - و پيشتر
بفوجداري مالوه و حراست حصار ماندو (که در تيول شاهزاده
بود) سر افرازي يافت - و در هنگامی (که شاهزاده از راه
(٢)　(٣)
تلنگ باوديسه در آمد) احمد بيگ خان نائب صوبه داري
آنجا در خود سر پنچگي ملازمان شاهي توانائي در خود
نديده پيش عم خود ابراهيم خان فتح جنگ باکبرنگر شتافت -
شاهزاده حراست آن صوبه بشاه قلي خان مقرر فرموده او را
همانجا گذاشت - و پس از وقوع حوادثي [که جناب شاهي
(٤)
را پيش آمد - و از بنگاله بدکن برگشته سواد ديويگانون (که
بالای کتل روهن کهره است) معسکر گرديد] بترغيب و تحريک
ملک عنبر حبشي (که از جانب او ياقوت خان حبشي
در حوالي برهانپور اقامت ورزيده بتاخت و تاراج اطراف
مي پرداخت) شاهزاده نيز عبد الله خان را با شاه قلي
خان روانه نمود که چون آن بلده از فوج عمدۀ پادشاهي
خالي ست يحتمل که بتگ تک پا بدست افتد *

چون راو رتن هادا حارس آنجا باستحکام برج و بارۀ
شهر پرداخته در لوازم کار آگهي دقيقۀ مهمل نمي گذاشت
اينها التماس قدوم شاهزاده نمودند - پس ازان (که لعل

---

(٢) نسخۀ [ب] تلنگانه - (٣) نسخۀ [ج] نائب صوبه دار - (٤) نسخۀ
[ج] ديولگانون *

بلغ برهانپور مخيم شاهي گشت هر دو سردار مامور شدند که از دو جانب یورش نمایند - ازانجا که هجوم مخالف جانب عبد الله خان بیشتر بود و یکه جوانان طرفین در معرکه مشغول زد و خورد بودند شاه قلي خان فرصت دیده دیوار حصار شکست - و گرم و گیرا بشهر در آمد - و بر چبوترهٔ کوتوالي نشسته منادي گردانید که دور دور شاهجهان غازي ست *

چون پسر راو رتن در مقابل او بجنگ پیوسته هزیمت یافت راو رتن جمع کثیر را بتقابل عبد الله خان گذاشته خود عطف عنان نموده در چوک گرم کارزار گردید - شاه قلي خان (که مردم او بنهب و غارت متفرق شده بودند) با معدودے پای همت افشرده بمدافعه پرداخت - و چون بیشتر همراهان او جان نثار گشتند (و امید کمک منقطع بود) ناگزیر خود را بقلعهٔ ارک انداخته متحصن گردید - گویند عبد الله خان نفاق صریح مي ورزید - و الا اگر کمک مي نمود کار پیش برده بود - و همین خود داری او باعث کپیدگی خاطر شاهي شده سبب جدائی عبد الله خان گشت - بالجمله کار بکرسي نشسته واژونه گردید - معامله فزوني شد - راو رتن از سر نو باستواری مورچال و بند و بست اضلاع و اطراف حصار پرداخته شاه قلي خان را

بعهد و پیمان پیش خود آورده مقید ساخت - و بعد ازان رفقایش را در برهانپور مقید نگاهداشته او را روانهٔ حضور نمود - وقتیکه مهابت خان از جنگ تونس (۲) ببرهانپور رسیده برخی یکه جوانان را بقتل آورد - و بعضی را مقطوع الید ساخت - چون از نیرنگی فلک شعبده باز در سنه (۱۰۳۵) هزار و سي و پنج برگذار آب بهت زمانه بکام خان مذکور گردید در ایام استیلای خود روزے (که خواجه عبد الخالق خوافي (۳) را بقتل آورد) آن جوان جلادت منش را نیز ته تیغ بیدریغ کشید *

* ملا محمد تهته *

پدرش ملا محمد یوسف بدرویشي و فقر مي گذرانید - خالي از کمال معنوي و حق آگهي نبود - خلف ارشدش ملا محمد در مبادی جواني در موطن مالوف خویش علوم دینیه را بدلائل عقلي و نقلي خاطرنشین خود ساخته بتحصیل معقولات توجه مصروف گردانید - در کمتر فرصتے ماهر هر فن گردیده بجامعیت علم اشتهار افراشت - در علم جفر و تکثیر و اعداد نیز دستگاهے بکمال داشت - با وصف فضائل رسمي به پیرایهٔ ثقاوت و دینداري و زیور صلاح و پرهیزگاري متحلي بود - پس ازان (که ابواب افاضه و

(۲) نسخهٔ [ج] پونس - (۳) نسخهٔ [ج] خان *

افادة بر روی طلبه باز نمود - و بتعليم و تدريس طلاب
درآمد - ازانجا که قدر مرد بعلم است و قدر علم بمال تلمذ
يمين الدوله آصف جاهي (که شاگرد رشيد ملا ست) اتفاق
افتاد - و باستادی آن نوئين بلند مرتبت شهرهٔ آفاق گشته
بجمعيت و دولت عظيم رسيد *

چون اين سلسله را در زمان جنت مکاني قرب و
امتياز ما فوق حاصل شده و ترقيهای سترگ پيش آمده
خويشان و منتسبان اين دودمان به معارج کامراني برآمدند -
و غلامان و نوکران اين خانواده خطاب خاني و ترخاني
يافتند - آصف جاهي (چنانچه اکتساب فضائل صوري را
از يمن انفاس آن بزرگ مي دانست شگرفیٔ اقبال و
مساعدت روزگار را نيز بميامن دعای ملا انگاشته) بر احترام
و اکرام بيش از بيش افزوده - و بوسادهٔ خدمت صدارت
کل ممالک محروسهٔ هندوستان کوکب مراد برآمد - و اختر
بخت طلوع کرد - سعادت رو آورد - و دولت باستقبال
شتافت - همگي املاک و باغات و تمامیٔ منزل و محالات
ارغونيه و ترخانيه را (که سلاطين تهته بودند) از روی
تملق به بيع يا هبه از سرکار پادشاهي مالک و متصرف
گرديد - بلکه صاحب تمام تهته گشته مناصب شرعيه از قضا
و افتا و احتساب ببرادران ملا تفويض يافته - و آنها بذابر

تسلط و اعتبار ملا اعتنا بشان حکام نکرده حکم رانی میکردند - و هرچه می خواستند بعمل می آوردند *

چنانچه هنگامی (که بشاه بیگ خان صوبه داری تتهه مقرر شد برخصت آصف جاهی شتافت - ایشان سفارش برادران ملا محمد کردند - آن ترک ساده لوح احوال آنها شنیده بود (که به پشت گرمی ملا وقعی بحاکم نمی گذارند) گفت اگر باندازه خواهند بود بعزت خواهند ماند - و الا پوست خواهیم کند (۲) - و همین معنی سبب برهم زدگی مهمات او گشته از منصب و جاگیر افتاد - در هنگامهٔ استیلای مهابت خان اگر ملا میخواست بدر رود هیچ کس راه برو نگرفته بود - لیکن چون مدت زندگیش بر آمد بنابر آشنائی موای و معنوی بقانی و میر عدل توسل جسته برفاقت ایشان نزد مهابت خان شتافت - هرچند از فضائل و خصائل و ورع و صلاح او شرح دادند اثرے بران مترتب نگشت *

چون پیش ازان ملا عبد الصمد نواسهٔ شیخ جائد منعم و میرزا عبد الخالق برادر زادهٔ خواجه شمس الدین محمد خوافی را بعلت مصاحبت و خصوصیت آصف خان (۳) از هم گذرانیده بود گفت این هر سه محرک سلسلهٔ فساد

---

(۲) نسخهٔ [ب] خواهم کند - (۳) در [بعضی نسخه] آصف جاهی *

بودند - ملا را براجپوتان سپرده و روزے چند محبوس داشته (با آنکه ملا درین قضایا هیچ دخلے نداشت) بے جرم و خیانت ته تیغ ستم (۲) شهید یافت - اگرچه عمده سبب قتلش استادی (۳) آصف خان بود - اتفاقاً وقتیکه زنجیر در پایش می کردند چنانچه باید استحکام ندادند باندک حرکتے سست شده از پای او برآمد - این را حمل بر سحر و افسون نموده - و چون ملا در آخر عمر موفق بحفظ قرآن شریف شده بود و پیوسته بتلاوت اشتغال داشتے و لبهای او متحرک بودے ازین حرکت لب یقین کرد که مرا دعای بد می کند - از غایهٔ وسواس زود بهلاک او پرداخت - و چنین مرد عزیز الوجود را قدر نشناخته ضائع ساخت - گویند آصف جاهي را از فوت این سه مصاحب بے نظیر حزنے و اندوهے طاري شد که اکثر شبها از روی دل پردرد یاد می کرد - وا محمدا وا خالقا وا صمدا *

* محمد خان نیازي *

از امرای زمان اکبري ست - و بقدم بندگی این درگاه والا در زمرهٔ افغانان امارت نشان امتیاز و اعتبار داشت - صاحب طبقات نوشته که بپایهٔ دو هزاري رسیده بود - لیکن شیخ علامي تا سال چهلم الهي زیاده از پانصدي نشمرده - اما در

---

(۲) نسخهٔ [ب] به تیغ ستم شهید ساخت - (۳) در [بعضے نسخه] آصف جاهي *

عهد جنت مکانی بمنصب عمده فائز گشت - و بمزید شان و شوکت ناموری اندوخت - گویند از پیشگاه جهانگیری بسه کس تکلیف خطاب شد - قبول نکردند - میرزا رستم صفوی و خواجه ابوالحسن تربتی و محمد خان نیازی - او گفت زیاده بر نام من که محمد است کدام اسم است که بر گزینم - در مبادی حال بهمراهی شهباز خان کنبو در بنگاله کارهای مردانه نمود - خصوص در جنگ برهم‌پوتر (۲) نامی بشجاعت و راه مردی بر آورد - گویند شهباز خان بپاس همان موافقت و حسن کردن او یک لک روپیه سالی از جانب خود تواضع می کرد - و در مهم تهته کومکی خانخانان بود *

چون در سال (۱۰۰۰) هزار هجری (۳) میرزا جانی بیگ حاکم سنده از قلعهٔ (که دران محصور بود) بیرون شده بپوستان ریه شتاب آورد تا بکشتیهای لشکر فیروزی دست در بازد - خانخانان جمعی را (که محمد خان نیازی ازانها بود) بدان سو روانه کرده خود نیز از پی رهگرا شد - چون فرستادگان بکشتیها پیوستند جوقی را اندیشهٔ آنکه لکهی استوار کرده انتظار کمک رود - به تحریک راد مردان آویزش قرار یافت - بسرداری محمد خان نیازی از لکهی گذشته با مخالف

(۲) نسخهٔ [ج] برم پوتر - (۳) نسخهٔ [ج] هزارم *

(۲)　(۳)
جنگ در پیوست - غنیم جرانغار و برانغار عساکر پادشاهي را
با هراول از جا بر داشته از چیره دستي نخوت فروش بود -
(۴)
محمد خان با فوج قول رسیده بسخت آویزه بر شکست با آنکه
غنیم از پنج هزار افزون و سپاه پادشاهي از هزار و دویست
زیاده نبود - میرزا جاني در عین گریز چند بار برگشته
در آویخت - سودے نکرد - گویند ازان روز خانخانان را
بر سري و سرداري او اعتماد تمام بهم رسید - در عهد
(۵)
جنت مکاني در جنگ کهرکي (که از کارزارهای مشهور دکن
است) خانخانان عنان اختیار شاه نواز خان پسر خود را
بدست او و یعقوب خان بدخشي (که هردو از کهنه سپاهیان
روزگار بودند) داد - دران روز محمد خان طرفه حسن تدبیرے
بکار برد - نالهٔ آبے (که دران میدان واقع شده) درمیان
داده رهگذرهای آن را مسدود ساخت - و سر ناله خود
پای ثبات افشرده نگذاشت که شاه نواز خان تیز جلوي
(۶)
نماید - ملک عنبر با آن همه ساز و سرانجامے که داشت
هرگاه مي خواست از طرفے سر بر آرد - ریزش تیر و تفنگ
دود از نهاد آنها بر مي آورد - ناگزیر ملک عنبر بسیارے را

---

(۲) نسخهٔ [ج] برانغا و جرانغار - (۳) نسخهٔ [ب] عسکر - (۴) نسخهٔ [ا - ب] غول - (۵) نسخهٔ [ج] از کارزارهای دکن مشهور است - (۶) نسخهٔ [ج] سرانجام ٭

بگشتن داده رو بهزیمت گذاشت - و از تعاقب بهادران تا مفر خودش هیچ جا بند نتوانست شد *

و چون شاهزاده شاهجهان بیساق دکن انتهاض فرمود محمد خان نیازي در قطره و پویه خود را دریغ نداشته مساعی جمیله بکار برد - الحق (۲) محمد خان امیر متین پے بر کرده بسیارے مزاج گرفته بود - گویند در تقسیم اوقات شبانروزي (۳) (که قرار داده بود) در هشتاد و پنج سال عمر خود تخلف ننمود - مگر گاهے بنابر سواري و ایلغار دران فتور راه مي یافت - و از پاس شب مانده تا اشراق باوراد مي گذرانید - و تا دو پاس روز بمطالعهٔ کتب تفسیر و سیر اشتغال داشته از انساب افغانان آگهي تمام داشت - پس ازان بطعام و استراحت پرداخته آخر روز بمهمات و معاملات متوجه میشد - و اول شب با سپاه و علما و فقرا صحبت بود - دو پاس وسط در محل بسر مي برد - در طعام هم تکلف مي کرد - و چوکي مخصص براي طعام قرار داده بود - اکثر سپاه از قوم خودش بوده - اگر یکے ازانها مي مرد درماههٔ او سالم به پسرش مقرر مي کرد - و اگر لاولد بودے نصف درماهه بورثه مي رسید - صلاح و تقوی و دینداري در کمال مرتبه مي ورزید - دمے بے وضو

(۲) نسخهٔ [ا] آورد - (۳) نسخه [ب - ج] شبانروزي *

نمي ماند - مردم خوارق ازو نقل کنند - در سنه (۱۰۳۷) هزار و سي و هفت ازین جهان گذران انتقال نموده - بمرد اولیا محمد خان تاریخ است (۲) *

چون در دکن بسیار گذرانید و پرگنهٔ آشتئ براز (که آنطرف دریای ورده است) در جاگیرش بود - آن قصبه را وطن قرار داده بتعمیر و آبادي همت گماشته معمورهٔ عظیم بروی کار آمد - در همان قصبه مدفون گشت - احمد خان خلف رشید مقبره و مسجد و باغی طرح انداخته - زیارت گاه خلائق بود - درین ایام آن قصبه و پرگنه بلکه همهٔ آن ناحیه و الکه ویران و خراب افتاده - از صد خانه یک خانه چراغی دارد و از ده ده یک ده خراجی - ازین سلسله هم کسی نماند که رشدی داشته باشد *

* مظفر خان میر عبد الرزاق معموري *

از سادات صحیح النسب معمور آباد است که موضعی ست از نجف اشرف - نیاکان او بهند آمدند - میر بدانش و قابلیت از یکتایان روزگار بود - در عهد عرش آشیاني جولانی عرصهٔ روزگار گشته به بخشیگری سپاه بنگاله تعین گشت - چون راجه مانسنگهه کچهواهه (که ناظم آنجا (۳) بود)

---

(۲) یعنی سنه هزار و سي و هفت - و در بعضی نسخه [محمد خان اولیا بمرد] واقع شده - (۳) نسخهٔ [ج] ناظم انجا *

بهمراهی شاهزاده سلطان سلیم بمهم رانا سیهودیه دستوری یافت و کار آن ولایت را از نا شناسي به نبابر خرد سال خود وا گذاشت در سال چهل و پنجم فتنه اندوزان آن مملکت پسر قتلوی لوهاني را (که از سران آن دیار بوده) دستاویز شورش گردانیده سرفساد بر داشتند (۲) - چند بار مردم راجه لشکر کشیدند - و شکست یافتند - میر دران میانه دستگیر شد - در همان ایام اتفاقاً شاهزاده از خود سري به الهٰ آباد شتافته فرورکش نمود - راجه رخصت بنگاله گرفته بمالش شورش افزایان رو آورد - نزدیک شیرپور آویزشی (۳) بسزا رفت - هزیمت بر غنیم افتاد - و دران معرکه میر مذکور طوق درگردن و زنجیر در پا بدست افتاد - او را بدین روش بر فیل داشتند - و یکی را برگماشته بودند که بهنگام شکست ازهم گذراند - ناگاه دران زد و خورد آن شخص بآسیب بندوق درگذشت - و میر از جاني گزند رهائي یافت - پس ازان بحضور رسیده بخسرواني نوازش چهرهٔ اعتبار بر افروخت *

چون سابق میر از تعیناتی شاهزادهٔ مذکور بے رخصت برخاسته بحضور شتافت و مشمول الطاف پادشاهي گشته به بخشیگری بنگاله سرافرازي یافته بود جذاب شاهي از جانب میر سرگراني و ذخیرهٔ خاطر داشت - پس از سریر آرائي

(۲) نسخهٔ [ج] برافراشتند - (۳) نسخهٔ [ج] آویزش *

از کمال بنده نوازي بصفح جرائمش بر نواخته ببحالئ منصب سابق مورد مراحم فرمود - و بخطاب مظفر خان نامور گردانیده بهمراهئ خواجه جهان سرگرم مهمات بخشیگرئ دوم بر ساخت - درین کار میر نامے بنیکي و بزرگي بر آورد *

و چون بعد فوت میرزا غازي بیگ ترخان صوبهٔ تتهه بضبط پادشاهي در آمده میرزا رستم صفوي به ایالت آنجا (۲) معین گشت مظفر خان بجهت تشخیص جمع دامئ آن صوبه (۳) مرخص گردید - و از روی کارشناسي و معامله داني از قرار (۴) هست و بود جمعے معین نموده بجاگیر میرزا و متعینهٔ او (۵) تنخواه داده معاودت کرد - و در اواخر عهد جهانگیري بصاحب صوبگئ مالوه بلند پایه گردید - و پس از ارتحال جنت مکاني اعلیحضرت بمظنهٔ بد اخلاصي و نا دولت خواهئ خانجهان لودي ناظم دکن از جنیر براه احمد آباد متوجه دار الخلافه گردید - بر زبانها افتاد که صاحب قران ثاني از گجرات بر سر ماندو (که خزانه و بیشتر محل خانجهان (۶) درانجا بودند) مي آید - خان جهان فرزندان خویش را با (۷) سکندر دوتاني در برهانپور گذاشته خود با جمعے از بندهای

(۲) نسخهٔ [ج] در آمد و میرزا الخ - (۳) نسخهٔ [ب] جمعبندي - (۴) نسخهٔ [ب] معامله فهمي - (۵) نسخهٔ [ج] فرموده ‌- (۶) نسخهٔ [ب] بود - (۷) در [بعضے نسخه] دوماني و [در دیگرے] دوباني *

پادشاهي بماندو آمده مالوه را از مظفر خان گرفته متصرف شد *

و چون سرير فرمانروائي هندوستان بجلوس اعلی حضرت زينت پذيرفت حكومت مالوه از تغير مظفر خان بخانزمان ولد مهابت خان تفويض يافت - و اصلا پرتو التفات خسرواني بحالش نتافت - آن در دار الخلافه منزوي داخل لشكر دعا گرديد - بعد مدتے باجل موعود رخت هستي بر بست *

* مقرب خان شيخ حسن معروف به حسو *

(۲)

پسر شيخ پهنيا ولد شيخ حسن پاني پتي - مشهور است كه در ملازمت عرش آشياني بخدمت طبابت خاصه جراحي (كه دران فن بے نظير روزگار بود) قيام مي نمود - معالجهٔ فيل از غرايب مخترعات اوست - و شهرت تمام دارد - مقرب خان نيز درين صنعت عديل و سهيم نداشت - با پدر در دست كاريها شريك و با معالجات دست يار بود - در سال چهل و يكم سنه (۱۰۰۴) هزار و چهار در تماشاي آويزهٔ آهوان آهوئي بجانب پادشاه دويده شاخ بند گردانيد - خراشے به بيضه رسيد - و آماس نمود - هفت روز بخلا جا نرفت - سخت شورش در مملكت افتاد - اگرچه چاره بحكيم مصري و حكيم علي باز گرديد اما در گذاشتن مرهم و بند و گشاد آن اين پدر و پسر طرفه نيك انديشيها بجا آوردند - شيخ

(۲) در [بعضے نسخه] پهنيا و در [ديگرے] بينا *

حسو از صغر سن در خدمت جنت مکاني تربیت یافته شگرف پرستاریها بتقدیم (۲) رسانید - چنانچه جهانگیر پادشاه مي گفت که مثل حسو خدمتگارے کم پادشاهے داشته باشد - و در ایام شاهزادگي هرچند شاهزاده مبالغه مي کرد چیزے از سرکار شاهي نمیگرفت - پس (۳) ازان که بمنصب شاهزاده افزوده شد) اول کسے را (که بمنصب امتیاز بخشید) او بود - و نظر برین مراتب بعد جلوس بخطاب مقرب خاني و منصب پنج هزاري بلند مرتبه گردید - دران عهد از بے پروا مزاجئ پادشاه در کارسازي و معامله پردازي مرد هر کار و کار هر مرد منظور نبود - بهمین که مقرب خان بجواهرشناسي وقوف تمام داشت صوبهٔ عمدهٔ گجرات که [مثل سورت و (۴) کنبایت (که هر یکے معدن نفائس و منبع رغائب است) بنادر دارد] باو دادند - نتوانست از عهدهٔ کارگذاریٔ ملک و سرداریٔ سپاه بر آمد - تغیر گشته آن ولایت در تیول شاهزاده شاه جهان مقرر شد - و در سال سیزدهم سنه (۱۰۲۷) هزار و بیست و هفت به صاحب صوبگیٔ ولایت بهار اختصاص یافت - و در سال شانزدهم آن ملک بشاهزاده سلطان پرویز قرار گرفت - و او بحضور رسیده بنظم صوبهٔ آگره افتخار اندوخت -

---

(۲) نسخهٔ [ج] رسانیده - (۳) نسخهٔ [ج] منصب شاهزاده - (۴) نسخهٔ [ج] کنبهایت ٭

و پس ازان به بخشگیری دوم و مزید قرب و مصاحبت لوای برتري مي افراخت - و در سر آغاز جلوس شاهجهاني بنابر پیري او را از خدمت معاف داشته قصبهٔ کیرانه (که وطن اوست - و پیوسته در تلاش بود) مرحمت فرمودند که بفراغ بال روزگار بسر برد - گویند زمانه با وی طرفه موافقتی کرد - هرگز سیلی روزگار نخورد - بعد ازان (که منزوي شد) با هزار سپاهي (که کارخانه دار هم انها بودند) در کمال خرمي و بے غمي مي گذرانید - گویند دولتمندے با همه اشتها و کثرت باه بکمال شگفتگي و بے فکري دران وقت دیگرے نبود - چون تولیت روضهٔ شاه شرف پاني پتي بدو تعلق داشت درانجا گورخانهٔ خود ترتیب داده در عمر نود سالگي در وطن خویش بموطن اصلي شتافت *

کیرانه پرگنه ایست از مضافات سهارنپور صوبهٔ دهلي که به خوش آب و هوائي و شایستگي زمین شهرت تمام دارد - درانجا عمارت عالیه طرح انداخت - و باغي یکصد و چهل بیگهه را دیوار پخته کشید - و حوض بذرع دو صد و بیست در دو صد بوسط پرداخت - و اشجار گرم سیر و سرد سیر هر دو نشاند - گویند نهال پسته آنجا سبز شد - و انبهٔ خوب هر جا شنید از گجرات و دکن تخم آن آورده کاشت - چنانچه تا حال در شاه جهان آباد بخوبي انبهٔ

کیرانه انبهٔ هیچ جا نمي رسد - رزق الله پسرش در عهد اعلی حضرت بمنصب هشتصدي رسید - در جراحي و طبابت مهارتے وافي داشت - در زمان عالمگیري بخطاب خاني و افزونئ منصب امتیاز یافت - و در سال دهم در گذشت - مسیحای کیرانوي سعد الله نام پسر خواندهٔ مقرب خان است که در شاعري شهرتے گرفته - و قصهٔ سیتا زن راجه رامچند مشهور را منظوم ساخته - این سه بیت ازانجاست * مثنوي *

* چو آب انداخت بر فرق آن بت مست *
* ز دستش آب هم میرفت از دست *
* قدم چون بعد غسل از آب برزد *
* نهال آتشین از آب سر زد *
* قوي شد قول اهل هند گویا *
* که ماه آمد برون بے شک ز دریا *

* مرتضی خان میر حسام الدین انجو *

پسر میر جمال الدین عضد الدوله است - برادرش میر امین الدین بخویشئ میرزا عبد الرحیم خان خانخانان رشادتے بهم رسانید (۲) - و در جواني در گذشت - میر حسام الدین همیشرهٔ احمد بیگ خان برادر زادهٔ ابراهیم خان فتح جنگ (۳) بعقد

(۲) نسخهٔ [ب] همشیر زادهٔ - (۳) در [بعضی نسخه] فتح جنگ برادر نورجهان بیگم ٭

ازدواج آورد - و بدان وسيلهٔ جليله اوج پيماى عزت و اعتلا گرديد - و بسيار در فرمانبرداري و استرضاى آن عفيفه مي كوشيد - هرگاه در نوروز و اعياد بيگم بدولت سراى پادشاهي مي رفت صبر قدرت نداشت كه بے اجازت بمحل در آيد - در عهد جهانگيري بصيانت و حراست حصار استوار آسير (كه در متانت و ارتفاع و آنچه شايستهٔ قلعگي بود بے همتا و از نامور قلاع ممالك محروسه است) مي پرداخت *

و چون شاهزادهٔ ولي عهد شاه جهان به سبك عنانى تعاقب گران عساكر پادشاهي اقامت ماندو از مقتضيات (۲) وقت بيرون ديده سال هفدهم بعزم برهانپور از آب نربدا عبور فرمود و جمعے را بمحافظت گذر و حبس سفاين بركماشته نزديك قلعهٔ مذكور رسيد شريفا نام ملازم خود را با منشورے مشتمل بر ترهيب و تخويف بنام مير فرستاد - و مير اعتماد خانه زادي و نام آوري پدر و استحسان عقيدت و جانفشاني در كار خداوند مجازي را بنظر نياورده با آنكه سامان توپ و تفنگ و ذخيره و آذوقه آنقدر بود (كه در قلاع ديگر عشر عشير آن نباشد) و صعوبت گذر بمرتبهٔ (كه زالے سر راه بر رستم تواند گرفت) بمجرد وصول منشور شاهي

(۲) نسخهٔ [ب] مقتضاي ٭

برهنمونی عروج (که در طالع او مودع دست مشیت بود)
بے مضایقه قلعه را بشریفا سپرده خود با زن و فرزند فرود
آمده ادراک ملازمت شاهي نمود - شاهزاده بر تبجیل و تکریم
او افزوده بعواطف گوناگون برنواخت - پس از سریر آرائي
و فرمانروائي اعلی حضرت نظر بر حسن سابقه بمنصب چار هزاری
سه هزار سوار بلند پایه گردانیدند - و در همین سال
بخطاب مرتضی خان و عطای پنجاه هزار روپیه نقد برنواخته
بجای شیر خواجه (۲) (که در اثنای راه تتهه رهگرای ملک بقا
گشت) بصوبه داری آن ولایت سرافراز گردید *

چون فلک حسدپیشه دیرین دشمن کامیابی ارباب مقاصد (۳)
است هنوز جا گرم نکرده بود که در آخر سال دوم سنه
(۱۰۳۹) یکهزار و سي و نه هجري بار سفر دائمي بربست -
از پسرانش میر صمصام الدوله رشادت بهم رسانید - و در سال
بیست و یکم بدیواني شاهزاده شجاع فائز گردید - و در سال
بیست و هشتم بنیابت شاهزاده بحراست صوبهٔ اوڈیسه و
منصب هزار و پانصدی پانصد سوار سر برافراخت - و آخر
همین سال درگذشت *

* مصطفی بیگ ترکمان خان *

از امرای عهد جنت مکاني ست - تا آخر آن عهد بپایهٔ

---

(۲) نسخهٔ [ب] شیر راجه - (۳) نسخهٔ [ب] مقصد *

دو هزاري هزار و چهار صد سوار مرتقي گشته - پس از سرير آرائي فردوس آشياني سال اول از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري دو هزار سوار و عطای خلعت و خنجر مرصع و علم و اسپ با زين نقره لوای مباهات افراشت - و سال سيوم بعنايت نقاره بلند آوازه شد - پستر تعينات يساق دکن گرديده سال ششم (که مهابت خان بمحاصرهٔ قلعهٔ دولت‌آباد قيام داشت) او به تهانه داري ظفرنگر معين بود - چون مردم بسيار از تابينان منصب‌داران متعينهٔ اين مهم با گاوان غله درانجا فراهم شده بنابر گشت و واگشت افواج دکن نمي‌توانستند ملحق بلشکر خانخانان شد نامبرده اين کيفيت بخانخانان نوشت - او خان زمان را با فوجے تعين نمود که غله و مردم را آمده بردند - سال هفتم مطابق سنه (۱۰۴۳) هزار و چهل و سه هجري برحمت حق پيوست - حسن خان پسر او بمنصب هشت صدي سيصد سوار سرفرازي داشت - و علي قلي برادر او بمنصب نهصدي چهارصد و پنجاه سوار (۲) ارتفاع پذيرفته سال پانزدهم جلوس اعلی‌حضرت در نوا را گذاشت ٭

٭ مهابت خان خانخانان سپه سالار ٭

زمانه بيگ نام پسر غيور بيگ کابلي ست - اصلها از سادات صحيح النسب رضويه اند - چنانچه خان زمان پسرش

(۲) بنسخهٔ [ب] ارتقاء

آبا و اجداد خود را در تاریخ مولفهٔ خویش تا حضرت امام موسي الرضا علیه التحیة و الثنا ذکر کرده - و همه را بزرگ و صاحب ثروت شمرده - غیور بیگ از شیراز بکابل آمده در یکی از بلوکات آنجا طرح اقامت انداخت - و در یکه جوانان میرزا محمد حکیم انسلاک یافت - پس از فوت میرزا بملازمت عرش آشیاني کامیاب گردید - و در جنگ چتور مصدر تردد نمایان شد - زمانه بیگ در خرد سالي در سرکار شاهزاده سلیم داخل احدیان گشته چندان خدمات پسندیده کرد که در کمتر فرصتي بمنصب مناسب رسیده بخشي شاگرد پیشه شد *

چون راجه اوجینیه (۲) در اله آباد بعهد و پیمان معظم خان فتحپوري با جمعي کثیر (که شهر و صحرا در گرفته بودند) ملازمت شاهزاده نمود (و هرگاه مي آمد خاص و عام از مردم او پر مي شد) این امر بر مزاج شاهي شاق آمد - شبي در خلوت فرمودند فکر این گوار چیست - زمانه بیگ عرض کرد که اگر حکم شود امشب کارش باتمام مي رسانم - و حسب الاشاره با یک خدمتگار روانه شد - پس از نیم شب بخانهٔ راجه (که مست و بے خود در راوتي خوابیده بود) رسیده خدمتگار را بر در ایستاده کرد - و مردم راجه را بدر نمود که شاهزاده پیغام مخفي گفته اند -

(۲) نسخهٔ [ا] او چینیه [ج] ار جنیه *

خود براوتي درآمده سر او برید - و بشال پیچیده برآمد - و بمردم گفت که کسی نرود که باز جواب مي‌آرم - سر را پیش شاهزاده انداخت - همان وقت حکم شد که لشکر راجه را یغمائي سازند - مردم او آگهي یافته منتشر و بنات النعش گشتند - خزانه و اموالش ضبط سرکار گردید - زمانه بیگ بخطاب مهابت خان امتیاز یافت - و در سر آغاز جلوس جهانگیري بمنصب سه هزاري سر بر افراخته بمهم رانا تعین گشت - و هنوز آن مهم تمشیت نپذیرفته (۲) بود و از تهانه‌بندي بیرون کوه را پرداخته مي خواست درون کوه در آید که طلب حضور گردید - پس ازان بهمرهي شاهزاده شاه‌جهان بمهم دکن نامزد شد - و در سال دوازدهم از تغیر شاه بیگ خان خان دوران بصوبه داري کابل بلند مرتبه گشت - لیکن از تسلط و پیش آمد سلسلهٔ اعتماد الدوله (که عداوت و خصومت دلي بآنها داشت) خواست از کابل بعراق شتابد چنانچه شاه عباس صفوي بانزاز رقم طلب نامي نمود - اما خانه زاد خان خان زمان بحسن تدبیر مردم همراهي را متفرق ساخت - ناچار فسخ عزیمت کرد *

چون در سال هفدهم بفحواي نور جهان بیگم میان جنت مکاني و پادشاهزاده ولي عهد شاه جهان غبار کدورت

---

(۲) نسخهٔ [ا - ب] نپذیرفته *

برخاست و بنزاع و جدال انجامید مدار مهمات برهم زنی دولت شاهزاده بر مهابت خان قرار یافته از کابل طلبیدند - هرچند ابتدا بتوهمی (که از جانب بیگم داشت) تن در نداد - اما پس از طمانینت خاطر بحضور رسید - چون عبدالله خان از هراولی عساکر پادشاهي بفوج شاهي پیوست جنت مکاني از بدگماني آصف خان را (که سر فوج بود) با خواجه ابوالحسن پیش خود طلبید - سخت شورشی در لشکر افتاد - مهابت خان از مشاهدهٔ آثار غلبهٔ شاهي بوساطت عبدالرحیم خان خانخانان بشاهزاده اظهار دولت خوهي نموده - بر نوشت که اگر بعفو تقصیر مرا مطمئن فرمایند خدمات شایسته بجا مي آرم - بالفعل صلاح آنست که افواج خود را طلب داشته بساط منازعت در پیچند - و خود بماندو تشریف برند که اسناد بحالی تیول قدیم بمهر اقدس مي فرستم - شاهزاده (که همواره جویان رضامندی پدر بزرگوار بود) بترغیب و تحریک خانخانان معاودت فرمود - و پس ازان (که سلطان پرویز از آله آباد برکاب رسید) مهابت خان باتفاق دیگر واقعه طلبان بآتش افروزي درآمده پادشاه را بران داشت که تا اجمیر نهضت نموده سلطان پرویز را باتالیقی مهابت خان بر سر شاهزاده تعین باید فرمود - شاهزاده از ماندو ببرهانپور (۲)

(۲) نسخهٔ [ج] ببرهانپور آمده ازانجا ه

و ازانجا براه تلنگانه عازم بنگاله گردید - مهابت خان بهمراهی سلطان پرویز ببرهانپور آمده بتنسیق مهمات دکن همت گماشت - درین اثنا حکم رسید که زود خاطر از نظم دکن وا پرداخته متوجه الهآباد شوند - که اگر صوبه‌دار بنگاله سد راه شاهزاده نتواند شد شما بمقابله پردازید *

مهابت خان در کمتر فرصتی بنیروی تدبیر سلاطین دکن را بحلقهٔ اختیار بندگي و دولت خواهی پادشاهي در آورد - اگرچه ملک عنبر مکرر وکیل فرستاد که پسر خود را در نوکران پادشاهي منتظم ساخته در دیونگانون (۲) ملاقات مي نمایم - مهمات این صوبه بعهدهٔ من وا گذارند - لیکن چون عادل خان بیجاپوري (که همواره با او عناد و جدال داشت) ملا محمد لاري وکیل السلطنه خود را با پنجهزار سوار کسیل کرد که همیشه کومکی ملک پادشاهي بوده در کارها جهدے فراوان بکار برد مهابت خان جانب ملک عنبر فروگذاشته ملا محمد لاري را با زر زن هادا مخاطب بسر بلند رای در برهانپور نگاه داشته خود با شاهزاده پرویز در عین برشکال گل و لای مالوه طی کرده بصوبهٔ الهآباد رسید - و در مقام تونس چند روز تقابل فئتین اتفاق افتاد - شاهزاده شاهجهان بنابر قلت جمعیت خود جنگ صف صلاح نمي دید - اما بمبالغه و الزام

(۲) نسخهٔ [ج] دیولگانون ٭

راجه بهيم (كه از رفقاى شاهي بود) واقع شد آنچه شد ـ و چون كار بآخر رسيد عبد الله خان زخمي بسماجت تمام جلو شاهي گرفته از معركه بر آورد *

اتفاقاً در دكن ملك عنبر بسبب يكجهتي عادل شاهيه با عساكر پادشاهي متوهم گشته از قصبهٔ كهركي با نظام الملك برآمد ـ و بقندهار عيال و اسباب گذاشته سرے بسرحد ولايت قطب الملك كشيد ـ و مقررى هر سال بعنوان خرچ سپاه ازو برگرفت ـ و بيخبر بر بلدهٔ بيدر ريخته تاراج نموده بر سر بيجاپور رفت ـ عادل شاه متحصن گشته مسرعان بطلب ملا محمد لاري فرستاد ـ و بمهابت خان نوشت كه درين وقت مردم پادشاهي نيز كومك نمايند ـ مهابت خان (كه متوجه اله آباد بود) به سر بلند راى بر نگاشت كه لشكر خان را با جادو راى و اودا جي رام با جميع امراى بالاگهات تعين نمايد ـ ملك عنبر ازين قضيه آگهي يافته هرچند ضعيف نالي كرد كه من هم غلام پادشاهي ام تقصيرے سر نزده كه شما بر من كمر بسته ايد ـ مرا با مدعي من وا گذاريد ـ كسى نشنيد ـ ناچار بكارزار پيوست ـ از قضا ملا محمد كشته شد ـ و جادو راى و اودا جي رام دست بكار نبرده بدر زدند ـ بيست و پنج نفر از سران عادل شاهيه و از لشكر پادشاهي سواى خنجر خان قلعه دار احمدنگر و

جانسپار خان فوجدار بیر (که با تنی چند ازان ورطه برآمده بمکانهای خود رسیدند) چهل و دو منصبدار با لشکرخان و میرزا منوچهر گرفتار گشته مدتها در دولت آباد بحبس گذرانیدند *

عنبر فتح کرد (۲) تاریخ این واقعه است - گویند ملک عنبر (که ربطی بسخن نداشت) این تاریخ شنیده گفت چه لطف دارد - طفل هم میداند که عنبر فتح کرد - مکرر او و عادل شاه هردو عرائض مشعر بر التماس قدوم بدکن بجناب شاهي ارسال داشتند - شاهزده از بنگاله عطف عنان نموده با فوج ملک عنبر و یاقوت خان حبشي برهانپور را محاصره کرد - از سنوح این هرج و مرج دکن برطبق حکم مهابت خان با سلطان پرویز بسرعت از بنگاله برگشت - چون بسارنگپور مالوه رسید فدائي خان فرمان آورد که خان جهان از گجرات بجاي مهابت خان منصوب شد - مهابت خان بصوبه داري بنگاله قیام نماید - سلطان پرویز باین وصل و فصل راضي نمي شد - حکم دیگر رسید که اگر رفتن بنگاله مرغوب مهابت خان نیست بحضور آید - و خانه زاد خان را (که تا حال به نیابت پدر بنظم کابل مي پرداخت) طلبیده به بنگاله رخصت کردند که بمهمات آنجا را رسد - و آصف

(۲) یعني سنه هزار و سي و چهار *

خان بعداوتے که داشت عرب دست غیب را با هزار سوار احدي تعین کرد که او را زود بحضور بیارند - لاعلاج مهابت خان از برهانپور روانه گشت - سلطان تا سرای بهاري بمشایعت آمد - مهابت خان میخواست بعضے منصب داران را همراه بگیرد - فاضل خان دیوان دکن فرمان حضور نمود که او معاتب است کسے رفاقت نکند - مهابت خان گفت متصدیان حضور در کنگاش غلط کردهاند - سلطان (خواهند شنید که) آخر ازین طلب ندامت خواهند کشید - چون به رنتنبهور رسید شروع به نگهداشت نمود - و رانا نیز یکهزار سوار خوب همراهش داد - گویند درین جا عرب دست غیب رسید - مهابت خان بدو گفت بکارے که آمدۀ مرا آگهي ست - من میروم - تو حرف مغل بخواهي زد - (۲) با شش هزار سوار (که چهار هزار راجپوت و دو هزار مغل و سید و شیخ و افغان بود) روانه شد *

در هنگامے (که پادشاه عزیمت سیر کابل داشتند) آمدنش بعرض رسید - (۳) پیغام شد که تا ادای مطالبۀ پادشاهي و جواب جاگیرداران بنگاله (که ازانها متصرف گشته) ننماید ملازمت میسر نیست - و شنید که آصف خان برای قید او فکرے برانگیخته که کنار بهت روزے (که منزل

(۲) نسخۀ [ج] نخواهي زد ؟ (۳) نسخۀ [ج] معلوم شد ه

شود) اژدر و همه فوج از دريا بگذرد و پادشاه با مردم چوكي همان طرف آب باشند - چون مهابت خان بملازمت آيد پادشاه دستش گرفته بكشتي نشانده همراه بيارند - و پل را بشكنند تا مردم او نتوانند گذشت - و در منزل شاه آباد كجهت خان داروغهٔ فيل خانه بخانه اش رفته حكم رسانيد فيلاني (كه درين مدت بدست آورديد (۲)) داخل سركار كنيد - مهابت خان چند فيل نامي نگاه داشته باقي حواله كرد - كجهت خان گفت كه خان جيو (۳) براى كدام روز مي گذاريد كشتي حيات شما تباهي شده - اگر پسران زنده بمانند محتاج نان جوار خواهند بود - مهابت خان تبسم كرده گفت (۴) كه آن رتبت شما اعانت نخواهيد كرد - اين فيلان را من خواهم گذرانيد - الحال زود برويد كه اين راجپوتان گوار اند مبادا از حرف فضول شما از جا در آيند - بالجمله مهابت خان را ازين قسم حرفها دلنشين شد كه از شر اعدا جان بر نيست - دل بمرگ نهاده بسپاه پيشكي داده عهد و پيمان موكد ساخت *

چون گذار آب بهت مخيم عساكر پادشاهي شد آصف خان بقرارداد خود با تمام لشكر حتى خدمتگاران حضور هم

---

(۲) نسخهٔ [ب] آوردند - (۳) نسخهٔ [ب] خانجيو - (۴) نسخهٔ [ج] گفت شما اعانت نخواهيد كرد *

از راه پل رفته آن روی آب در کمال غفلت و بے پروائی منزل نمود - مهابت خان (که منتظر لطیفهٔ غیبی بود) چنین فرصتے را مغتنم دانسته یک هزار سوار را باهتمام سر پل فرستاد - و خود گرم و گیرا بخانهٔ شهریار و داور بخش سوارهٔ در آمده آنها را همراه گرفت - و دروازهٔ کلان باز شکسته بدولت خانهٔ پادشاهي سر زده رسید - و بر دروازه مردم خود نشانده ملازمت پادشاه نمود - و گفت که چون دیدم از عداوت آصف خان رهائي ممکن نیست مرتکب چنین جسارت گشتم - شایستهٔ هر سیاستے که باشم بدست خود باید کرد - گویند چون راجپوتان بے باکانه بغسل خانه در آمدند مقرب خان بروش قدیم با مهابت خان گفت که کوزهي یعنی مبروص این چه بے ادبي ست - او گفت که هرگاه زن و دختر فلانے را قسمت مي کردند نتوانستي حرف زد - کلهٔ چوبے (که در دست داشت) بر پیشانیِ وی زد که (۲) قشقه وار زخم شده خون روان گشت - درین وقت پادشاه از غلبهٔ خشم دو مرتبه دست بقبضهٔ شمشیر کردند - میر منصور بدخشي بترکي گفت که وقت حوصله آزمائي ست - پس (۳) ازان مهابت خان عرض کرد که آشوبے برخاسته سواري بشکار صلاح دولت است - بمبالغه بر فیل خود سوار ساخت -

---

(۲) نسخهٔ [ب] شد - (۳) نسخهٔ [ج] سواریٔ شکاره

کچهمت خان مادهٔ فیل سواری خاصه (که خود بجای مهارت و پسرش در خواصی بود) پیش آورد - مهابت خان گفت خان جیو همان روز است که پسران من محتاج بنان جوار شوند - و به راجپوتان اشاره کرد که هر دو را علف تیغ بیدریغ ساختند - و از عرض راه پادشاه را بخانهٔ خود فرود آورده با فرزندان بلاگردان گشته نثار و ایثار بسیار نمود - و چون از نورجهان غفلت ورزیده بود پادشاه را باز سوار ساخته بخانهٔ سلطان شهریار آورد - درین فرصت بیگم بدر زده بود ندامت و افسوس از بیخبری خود می کرد - (۲) بیگم دران حیص و بیص از دریا گذشته امرا را سرزنش و ملامت بسیار نمود - و بترتیب افواج باراده کارزار پرداخت - چون پل را آتش زده بودند روز دوم بی شگرف پژوهشی از معبر و گذر راهی گشته خود را بآب زد - چون سه چهار جا ژرفی داشت و مخالف فیلان پیش رو داشته حمله آور گشت تزک فوج برهم خورد - اکثری را پای ثبات از جا رفت - و هرکدام بطرفی افتاده باسیمه سری جان بدر برد - بیگم برگشته بخیمهٔ خود فرود آمد - و آصف خان بقلعهٔ اتک (که در تیولش بود) شتافته تحصن جست - و دیگر امرا قول گرفته (۳) مهابت خان را دیدند - و هرزه گوئیهای او را بتن برداشتند -

---

(۲) نسخهٔ [ا] المذویه ، (۳) در نسخهٔ ا - ج [لفظ] [را] نیست ،

مهابت خان خود باتک رفته بعهد و سوگند آصف خان را
با ابوطالب پسرش و خلیل‌الله ولد میر میران بدست آورد -
و مهمات ملکي و مالي پيش خود گرفته صاحب معامله را
نيز بے دخل ساخت - و راجپوتيه در کشک مقرر کرده بهيچ
کس يارای حرف و عرض نگذاشت *

چون خطهٔ کابل مهبط رايات پادشاهي گرديد باشارهٔ جنت
مکاني جمعے از احديان را با راجپوتيه بر سر چراگاه گفتگوئے
واقع شد - قضا را دران ميان يکے کشته گشت - آنها بهيئت
مجموعي بر دائرهٔ راجپوتان رفته جنگے سخت در پيوست - و
ازان فرقهٔ ضلالت پژوه بسيارے با عمدهای آن طائفه بقتل
رسيد - و هر که از راجپوتيه به چراگاههای اطراف و جوانب
شتافته بود مفت بدست احشام هر موضع جان در باخت - و
برخے دستگير گشته بفروخت رفتند - اگرچه مهابت خان
بکومک آنها خود سوار شد اما نتوانست دران هجوم پايداري
(۲)
ورزيد - بر گشته به پناه پادشاهي خزيد - هرچند جنت مکانی
باطفای آن نائره کوتوال را تعيين فرمود - و بپاس خاطرش
(۳)
چندے از احديان را بوی گرانيد - ليکن آن همه رعب و
تسلط او نماند - و او نيز توهم بخود راه داده ايام بسر
مي برد - تا آنکه وقت مراجعت از کابل در حوالی رهتاس

(۲) نسخهٔ [ج] پادشاه - (۳) نسخهٔ [ب]بوی گرانيده - آن رعب الخ *

هوشيار خان خواجه سراى نور جهان بيگم در هزار سوار بفرموده بيگم از لاهور همراه آورده ملازمت نمود - تقريب محلاى فوج درميان آورده حكم شد كه از نوكران قديم و جديد مسلح و جيبه پوش شوند *

چون كنار درياى بهت (كه سر آغاز استيلاى او بود) منزل شد بمهابت خان پيغام شد كه فردا محلاى فوج بيگم قرار يافته - شما پيش شتابيد كه مبادا در قلقچيان گفتگوئے واقع شود و بنزاع و پرخاش انجامد - او از غلبهٔ واهمه يك منزل پيش رفته فرود آمد - قضا را درين هنگام شاهزاده شاهجهان بخبر تسلط مهابت خان نزديك بودن خود اصلح انگاشته از ناسك باجمير رسيد و چون فراهم آمدن مردم (كه مظنون خاطر شاهي بود) اتفاق نيفتاد عازم تتهه گرديد - لهذا بآن مغلوب بيم و هراس حكم رفت كه بتعاقب شاهزاده شاهجهان (كه از دكن بمالوه و ازانجا باجمير شده) از راه جيسلمير عزيمت تتهه نموده گام سرعت بر دارد - مهابت خان آصف خان را بعهد و قسم وا گذاشته روانهٔ مقصود شد - اتفاقاً (۲) شاهزاده بعد هژده روز (كه ظاهر بلدهٔ تتهه مخيم سرادقات بود) بوصول خط نور جهان بيگم (كه از صيت موكب شاهي يحتمل كه مهابت خان ناعاقبت بين از شورش مزاجي آسيبي باخلاف گرامي قدر (كه

(۲) نسخهٔ [ع] شاهزاده شاهجها بعهد و پيمان هيجده روز *

در خدمت جد ماجد بودند) رساند] معاودت بدکن اصوب می نماید - و خبر فوت سلطان نیز رسید - و شیوع بیماری علاوه گشت - هژدهم صفر سنه (۱۰۳۶) هزار و سی و شش رخصت فرموده در چهل و دو روز براه گجرات دو صد و شصت کروه مسافت پیموده ناسک را مطرح انوار نزول ساخت - ناچار مهابت خان در پوکرن چهل کروهی این طرف جیسلمیر چهاؤنی کرد - و پس از آوارگی او (چون از حضور فوجی نیز بر سرش تعین شده بود اما نتوانست باو مقابل شد) عقب تر توقف گزید - مهابت خان دل از همه بر داشته به رانا پناه برد - او باخلاص پیش نیامد - ناگزیر با دو هزار سوار راجپوت (که دست از رفاقتش بر نمی داشتند) بملک بهیلان (که مابین گجرات و مملکت رانا ست) در آمد - و اظهار ندامت و عذر گستاخی بخدمت پادشاهزاده شاهجهان [که دران ایام بر طبق التماس نظام شاه از ناسک بجنیر بنا گذاشته ملک عنبر (که بگواری آب و هوا و عمارات امتیاز داشت (رفته طرح اقامت (۲) انداخته بود] نمود - و حسب الطلب شاهی بیست و یکم صفر سنه (۱۰۳۷) هزار و سی و هفت از راه راج پیپله و بگلانه بسجود آستان سعادت اندوخته مشمول عواطف گشت *

(۲) در نسخهٔ [ب] واو [نیست] *

در همين ايام واقعهٔ ناگزير جنت مكاني بميان آمد - اعلى حضرت بارادهٔ سلطنت از راه گجرات باجمير رسيدند * گويند چون بزيارت روضهٔ مقدسهٔ معينيه رفتند مهابت خان حمائل مصحف بر تعويذ قبر شريف گذاشت - و عرض كرد كه مراد فدوي همين بود كه حضرت پادشاه شوند - اَلحمدُ لِله بمراد رسيدم - اگر بموجب قول تقصيرات مرا عفو كنند قسم بمصحف خورده خواجهٔ بزرگ را درميان دهند يا همين وقت رخصت كعبه فرمايند - و الّا فردا آصف جاهي مي رسد - فتواي خون من خواهد بود - (۲) صاحب قران ثاني تشفي خاطر خواه او فرموده پس از جلوس بخطاب خان خانان سپه سالار و بمنصب هفت هزاري هفت هزار سوار و انعام چهار لك روپيه نقد و صاحب صوبگي اجمير ارتقا بخشيدند - و در همين سال جلوس مهابت خان بصوبه داري دكن چهرهٔ عزت برافروخت - و پسرش خان زمان (كه بتازگي صوبه دار مالوه شده بود به نيابت او مقرر گشت - و در سال دوم (كه رايات پادشاهي به تعاقب خان جهان لودي عزيمت دكن نمود) مهابت خان بصاحب صوبگي دارالملك دهلي نامزد گرديد - و در سال پنجم از تغير اعظم خان مجدداً بصوبه داري دكن دستوري يافت *

---

(۲) نسخهٔ [ج] و فتواي خون من خواهد داد *

گویند دران مي چهل سال (که صوبه داران بدکن مي آمدند تا بر آمدن بالاگهات بے جنگ و جدال از عسرت غله بتنگ (۲) آمده بر مي گشتند - هیچ کس بفکر آن نمي افتاد - اول تدبیرے (که مهابت خان درین صوبه داري کرد) آن بود که بنجارهای هندوستان را بفیل و اسپ و خلعت مستمال ساخته آن قدر گرویده کرد که یک سر بنجاره باگره و گجرات بود و سر دیگر به بالاگهات - و مشخص نمود که روپیه را ده سیر گران باشد یا ارزان بگیرند *

چون ساهو بپوسله بعادل شاهیه پیوسته بانتزاع قلعهٔ دولت آباد از تصرف فتح خان پسر ملک عنبر کمر سعي بر بست فتح خان امراے نظام شاهي را با خود در مقام کین توزي دیده به مهابت خان نوشت که در قلعه آذوقه نمانده - اگر بسرعت برسند قلعه سپرده در سلک بندهای پادشاهي منسلک مي گردم - مهابت خان برجناح استعجال خان زمان را با فوجے بمنقلا روانه کرده خود نیز بیست و نهم جمادي الآخره سال ششم از برهانپور راهي شد - خان زمان از کتل کهرکي فرود آمده با ساهو و رندوله خان معرکهٔ نبرد آراست - و پس از زد و خورد بسیار تا شش کروه تعاقب آنها نموده علف تیغ گردانید -

(۲) نسخهٔ [ب ج] تنگ آمده *

بیجاپوریان خائف گشته با فتح خان طرح صلح افکندند - او هم نقض عهد نموده بآنها متفق گشت - مهابت خان (که به ظفرنگر اقامت داشت) ناچار سلخ شعبان از کهرکی گذشته بخان زمان پیوسته بمدامرا قلعه همت گماشت - و غرهٔ رمضان تقسیم ملچار نموده توب و ضرب زن (۲) را بعهدهٔ لهراسپ پسر دوم خود وا گذاشته مقرر کرد که از سرکوب حصار (که کوهی سمت رفیع و کاغذی واره بران آباد) بجانب قلعه سر دهند - همواره به نیروی شهامت و پردلی خان زمان و به بهادری و جدکاری خان دوران بر کهی و رسد با ساهو و رندوله خان و بهلول خان بیجاپوری نبردهای مردانه و چپقلشهای گردانه رو می داد - ظفر و فیروزی هر مرتبه نصیب بهادران پادشاهی میگردید *

پس از فتح عنبرکوت چون گشایش مهاکوت را وجه همت ساختند قلعه نشینان از فقدان غله و عدم قوت (که اکثرے بگوشت حیوانات مرده سد رمق می کردند) (۳) بستوه آمده از مشاهدهٔ غلبهٔ هر روزهٔ فوج پادشاهی خیریت خان عم رندوله خان و برخی عادل شاهیه (که در قلعه بودند) امان طلبیده شبی پنهانی بکمند فرود آمدند - و خانخانان را دیده راه بیجاپور گرفتند *

---

(۲) نسخهٔ [ب] ضرب زنان - (۳) نسخهٔ [ا - ج] بستوه *

و چون نقب بپای مهاکوت رسید فتح خان زه و زاد خود را بکالاکوت فرستاد - و مراري پندت (که راتق و فاتق سلطنت بیجاپور بود) با همهٔ عادل شاهیه و نظام شاهیه در ایلوره آمده رندوله و ساهو را برابر خانزمان (که در کاغذي واره بود) گذاشته (۲) خود با یاقوت خان حبشي بر سر خان خانان رسید - جنگی عظیم و نبرد قوي رو داد - مخالف عنان تماسک از دست داده بادیه دورد فرار گردید - در اثناے گریز یاقوت خان حبشي کشته شد - و درین وقت غریب زد و خوردے به میان آمد - گویند در دکن چنین جنگ قیامت آشوب کمتر واقع گشته - مهابت خان قرین فتح و نصرت معاودت نموده نزدیک نقب شیر حاجی مهاکوت رفته خواست آتش در زند - فتح خان آگهي یافته پیغام فرستاد که چون با عادل شاهیه پیمان وایمان موکد کرده ام که بے صواب دید آنها حرف صلح بمیان نیارم امروز موقوف کنید - مهابت خان گفت که اگر حرفت از راستي فروغے دارد پسر خود را بفرست - چون پسرش نیامد آتش زدند - یک برج و قریب پانزده ذرع دیوار پرید - تهور منشان جان سپار بقلعه در آمده اندرون ملچارها ساختند - فتح خان از دید شگرف کاري بهادران دست و پا باخته برای پاس عرض

(۲) نسخهٔ [ب] گذاشته با یاقوت خان *

و ناموس عبد الرسول پسر کلان خود را فرستاده اظهار ندامت و التماس عفو جرایم کرد - و استدعای خرج و مهلت یک هفته به بر آوردن بنه و بار خود نمود - سپه سالار دو لک و پنجاه هزار روپیه داده فیلان و شتران خود را جهت بار بردار فرستاد - و فتح خان کلید قلعه ارسال داشته نوزدهم ذی الحجه سال (۱۰۴۲) یکهزار و چهل دو در محاصرهٔ سه ماه و چند روز چنین قلعهٔ رصینهٔ فلک شکوه * بیت *

* حصارے که مثلش ندیدست کس *
* بود قلعـهٔ دولت آباد و بس *

مفتوح گشت - نواب بفتح دولت آباد آمد تاریخ اسپ (۲) - مهابت خان خان دوران را با مرتضی خان سید نظام پسر میران صدر جهان پهانوي در قلعه گذاشته خود فتح خان را با نظام الملک (که خرد سال بود) همراه گرفته روانهٔ برهانپور شد - و چون بظفر نگر رسید عهد و سوگند بر طاق بلند گذاشته فتح خان را با نظام الملک مقید ساخته اشیا و اسباب او را در سرکار پادشاهي ضبط نمود - گویند فتح خان از بے خردي به بیجاپوریه پیغام کرد که فوج با مهابت خان کم است - شما هجوم آورده مرا خلاص کنید - بنابر نخوت او که نقارا کوچ مي شد و مهابت خان سواره مي ایستاد

(۲) یعني سنه یکهزار و چهل و دو *

فتح خان هنوز در خواب است - یا بنابر مصلحت ملکي بهر صورت بے وجه پسندیده مهابت خان نقض عهد کرد *

چون به برهانپور رسید اعلی حضرت پنج لک روپیه نقد در جلدوی این حسن خدمت بمهابت خان انعام فرمود - او از متصدیان پادشاهي استفسار نمود که برین مهم چه قدر زر سرکار خرج شده - گفتند بیست لک روپیه - مهابت خان بیست و پنج لک روپیه داخل خزانه کرده گفت سه سال است که من پیشکش بپادشاه نگذرانیده ام - دولت آباد را پیشکش کردم - و از جناب خلافت استدعای قدوم یکي شاهزادها نمود که بخیروی فوج تازه تسخیر بیجاپور نماید - اعلی حضرت پادشاهزاده محمد شجاع درمي خلف سلطنت را رخصت کردند - سپه سالار تسخیر قلعهٔ پرینده را (که از قلاع حصینهٔ ضابطهٔ دکن است - و از نظام شاهیه بتصرف عادلشاهیه در آمده بود) نصب العین همت ساخته خانزمان را پیشتر فرستاد - او بلوازم و مراسم محاصره و تقسیم ملچارها پرداخته هر روز آویز و ستیز مي شد - چون مهابت خان با شاهزاده بسه کروهي رسیده اقامت نمود عادل شاهیه و ساهو با جمعے از نظام الملکیه نمودار شده گاهي بر کهي و گاهي بر مورچال جنگ مي انداختند - روزے در کهي (که نوبت خانخانان بود) راجپوتیه بمجرد نمود مخالف تیز جلوي

کرده پيش رفتند . هر چند مهابت خان طلبيد که پستر آئيد از جهالت پا افشرده بسيارے کشته شدند - مهابت خان در جای خود ثبات ورزيده تلاش و تردد مي کرد - گويند چنين صف جنگ در صد سال در دکن نشده - نزديک بود که کار خانخانان باتمام رسد که خان دوران از بنگاه رسيده غنيم را پراگنده ساخت *

چون ميان خان دوران و خانخانان نفاق و ناخوشي بود خان دوران مکرر در مجالس ميگفت من او را از کشته شدن رهائي بخشيدم - و مهابت خان آنرا شنيده بر خود مي پيچيد - اتفاقا روزے خان دوران با سيد شجاعت خان و سيد خان جهان بارهه بکهي رفته چون کاه پر کرده روانه شدند غنيم درهٔ کوه را گرفته شروع بتبان کاري کرد - ازان آتش بکاه در گرفت - فيلان و شتر و گاو بسيارے سوخته آتش تمام صحرا را فرو گرفت - جای بدر شدن نماند - گويند شمار سوختها سي هزار دواب و ده هزار آدم بود - و نيم سوخته از حساب بيرون - امرا بر پشتهٔ بلند ايستاده حيران نيرنگي فلک بودند - بعد اطفای آتش غنيم از طرفي هجوم آورده عرصه تنگ ساخت - مهابت خان بکمک رسيد - آنها منتشر گشتند - ازان روز خان دوران زبان طعن بکام کشيد - گويند اين هنگامه باشارهٔ مهابت خان شده - با وصف آنکه سيدي مرجان قلعه دار و پس ازو غالب نامي (که بجايش از قبل عادل

شاه آمده) هر دو بزخم تفنگ در گذشتند صورت فتح در آئینهٔ خیال منطبع نمي شد - و جهد و کوششی اثر نمیداد - معهذا برشگال بر سر رسید - امرا برغم مهابت خان اتفاق کرده مزاج پادشاهزاده را بمراجعت آوردند - مهابت خان هرچند ممانعت نمود پادشاهزاده کوچ کرد *

چون بار بردار در لشکر نمانده بود گاوان بنجاره را مردم بقیمت گران خریدند - گویند روز کوچ بنجاره سر راه گرفته بمهابت خان عرض کرد که باعتماد قول شما جنس آورده بودیم بار بردار نیست که بر دارم - گفت مال چه مبلغ است - گفتند دو لک روپیه - همان وقت از خزانهٔ خود داد و گفت هرکه خواهد بر دارد باقي را آتش زنند - اعلی حضرت ازین معاودت بخان خانان عتابی نوشته شاهزاده را طلب حضور کردند - مهابت خان ببرهانپور رسیده چون از راجپوتان (که روز جنگ کاهي خود را بیجا بکشتن دادند بے اعتقاد شده مي گفت اینها همین مردن میدانند - کاکا پندت دیوان خود را به اکبر آباد فرستاد که ده هزار سوار از سید و شیخ و مغل و افغان نوکر کرده بیارد که سال آینده محتاج بکمکیان نشوم - بگشایش پرینده فوج من کافي باشد *

در همین ایام مرض بهکندر (که ناسور خاص سمت - و دیرین رفیق او بود) شدت کرد - و ازین مراجعت بے نیل

مقصود و برخاسته رفتن خان زمان از بدسلوکی او بحضور دق بهم رسانیده حالتش بصعوبت انجامید - اصلا پرهیز نمی کرد - می گفت که من از علم تنجیم دریافتم که درین مرض جان بر نیستم و بآن احوال دیوان میکرد - و بعزیمت تسخیر پرینده از شهر برهانپور بر آمده بر موهن ناله ديره کرد تا بر صفحهٔ ایام باقي ماند که درین وقت هم در کار پادشاهي مساهله ننمود - و همگي چهار هزار اشرفي بدرون و بیرون تقسیم کرده آنچه داشت همه را داخل طومار ساخت - و بخانم اهلیهٔ خود (که بعد از مادر خان زمان بعقد آورده بود) گفت که سنگریزهٔ هندوستان هم دشمن من است - مال یک روپیه هم پنهان نکنند - و طومار را ملفوف عرضداشت روانهٔ حضور کرد - و سرداران راجپوتیه را طلبیده گفت که بامانت شما نامی بر آوردم - آنچه بود طومار کرده بحضور فرستادم - جای مواخذه نماند - بعد مردن من متصدیان پادشاهي ضبط اموال نکنند - و عمله فعله را زیر محاسبه نیارند - و تابوت مرا بدهلي برده زیر قدمگاه شاه مردان دفن نمانید - و تمامی اموال را از ناطق و صامت بسرکار والا رسانند - در سنه (۱۰۴۴) یکهزار و چهل و چهار بساط زندگاني در نوردید - زمانه آرام گرفت و سپاه سالار رفته هردر تاریخ فوت اوست *

راجپوتیه حسب الوصیت او از برهانپور تا دهلي بدستور زندگي آداب مجرا و سلام بجا مي آوردند - اعلی حضرت سوای فیلان همه را بپسران بخشیدند - گویند نقد کم داشت - کرور روپیه سالی مداخل بود - همه را خرج مي کرد (۲) - صاحب همت بود - روزے گفت که خان جهان لودي بخشش نداشت - یکی گفت در سرکار او فروغی نبود - گفت این چه حرف است - مرد آن ست که بهر وجه زر پیدا کند و صرف نماید - لیکن پوشاک خاصهٔ او همگي به پنج روپیه نمي کشید - طعام هم کم داشته - چون بفیل شوقش بسیار بود برنج کمود و خربزهٔ ولایتي بخورد آنها مي داد - و اصلا بتکلف آشنا نبود - نوبت در سواري نمي نواخت - مگر وقت کوچ نقاره و کرنا مي شد - از علم بهرهٔ نداشت - در جوتک و نجوم مهارتي بود - اما احوال و انساب پیشینیان از هر قوم و طایفه سر زبان داشته - شیفتهٔ صحبت ایراني بود - مي گفت خلاصهٔ آفرینش اند *

گویند در بدایت حال مذهبی نداشت - آخرها مذهب امامیه اختیار کرده - نامهای ائمهٔ معصومین علیهم السلام بر جواهر ثمینه کنده در گلوی خود مي بست - و بروزه و نماز مقید نبود - سفاکي و سبعیت او مشهور عالم است - در کارهای

---

(۲) نسخهٔ [ب] همه خرج میکرد *

پادشاهي دقت و جزرسی بسیار مي کرد - و بکارهای خود بیخبر محض بود - و پهلوی چرب داشت - هرکس را که نواخت اگر هزار تقصیر مي کرد در عزت و قرب او نقصان نمي آورد - گاهے شعر هم مي گفت - اما اظهارش مکروه مي دانست - ازو ست * فرد *

* ننگ دلم بود که بهشت آرزو کند *

* دوزخ نصیب من بود و آرزو مباد *

از پسرانش احوال خان زمان امانی و لهراسپ مهابت خان جداگانه سمت تحریر یافته - اما میرزا دلیر همت (که ظالم طبیعت و کاهل خدمت بود) و میرزا گرشاسپ (که داماد آله وردي خان شد) و میرزا بهروز و میرزا افراسیاب هیچ کدام ترقي نکرده بدیار خاموشان منزل گزیدند *

* مختار خان سبزواري *

سید محمد نام از سادات بني مختار است که از خیار ذریت رسول مختار اند - سلسلهٔ نسب این سادات عالي درجات به ابو المختار النقیب امیر الحاج منتهي مي شود - نقابت مشهد منور مرتضویه علیه السلام و امارت حج اسلام مدتے به اکابر این خاندان علیه مفوض بود - امیر شمس الدین علی ثاني نقیب النقبای ممالک عراق و خراسان [که بسه واسطه بامیر شمس الدین علي ماضي (که آخر نقبای زمان شاه

(۲)
عباس بود) میرسد] در زمان سلطنت شاهرخ میرزا از نجف اشرف بخراسان آمده در بلدهٔ سبزوار متوطن گردید - و دیگرے مثل او بکثرت خیل و حشم از عراق بر نیامد - چون نوبت بامیر شمس الدین ثالث (که از اکابر متاخرین این سلسله است) رسید در علو قدر و رفعت شان از جمیع اعیان خراسان در گذرانید - و اکثر ولایت سبزوار را خریده ملکی خود ساخت - هنگامے (که عبد الله خان اوزبک والی توران بر هرات و توابع آن استیلا یافت) رؤسا و اهالی خراسان سر به ربقهٔ اطاعت او در آوردند - مگر امیر شمس الدین (که در سبزوار فروکش نموده) به ایلي نگرائید - عبد الله خان استمالت نامهٔ باین بیت رقم فرمود
(۳)

* بیت *

* درخت دوستي بنشان که کام دل ببار آرد *
* نهال دشمني بر کن که رنج بے شمار آرد *

میر اصلا حساب ازو بر نداشته بے محابا در جواب نوشت *

* بیت *

* چو مهمان خراباتي بعزت باش با رندان *
* که درد سر کشي جانان گر این مستي خمار آرد *

و این جرأت و خود داري باعث افزایش الطاف شاه طهماسب

---

(۲) نسخهٔ [ا - ج] زمان بن العباس - (۳) نسخهٔ [ج] رقم نموده *

صفوي داراي ایران گردید - میر را بخطاب سلطاني برنواخته صاحب طبل و علم گردانیده تمام آن ولایت را مع شیء ازآن باقطاعش تفویض فرمود - و سید فاضل میر محمد قاسم نسابه نیز از مشاهیر متاخرین این طبقه است - و همچنین میر شرف‌الدین ازین سلساه است که در عهد فرمانروائی سلطان حسین میرزا [چون آستانهٔ بلخ (که بحضرت امیرالمؤمنین علیه السلام منسوب است) ظاهر شد] بتکلیف آن پادشاه مرحوم از سبزوار ببلخ شتافته به نقیب النقبائی آن دیار نامزد گشت - و پس ازان (که پادشاه مذکور درگذشت و حوادث و فتن سرکشید) او ازانجا برآمده بهند بار غربت گشود - اولادش (۲) درین ملک اقامت ورزیدند *

بالجمله سید محمد مذکور در سلطنت جنت مکاني بخطاب مختار خان و منصب دو هزاری هزار و دویست سوار پایهٔ افتخار برتر افراخت - و در آخر عهد آن پادشاه بنظم صوبهٔ دهلي مي پرداخت - و در سر آغاز جلوس اعلی حضرت به تیولداری سرکار مونگیر مضاف صوبهٔ پتنه (که پیوسته بسرحد بنگاله است) تعین گشت - و مدتها دران ألکه بسر برد - و در سال دهم عبد الله خان فیروز جنگ ناظم صوبهٔ بهار با سایر کمکیان آنجا بقصد استیصال پرتاب (۳) أجینیه

(۲) نسخهٔ [ج] گشود - و اولادش (۳) نسخهٔ [ج] اجنیه ه

(كه از زميندارانِ مفسدپيشهٔ آن ولايت بود) راهي گرديد - و مختار خان را بهراولیِ فوج برگزيد - چون قلعهٔ بهوجپور حاكم‌نشين آن سر زمين (كه آن بومیِ شورش‌گرا درانجا متحصن بود) بعد محاصرهٔ شش ماه مفتوح شد پرتاب حويلیِ خود را مستحكم ساخته آويز و ستيز گرم كرد - تا درضمن آن راه گريز بدست آورده بدر رود - و مختار خان (كه مقدمهٔ لشكر بود) محاذیِ دروازه ملچار خود نموده لوازم سعی بهادرانه بكار برد - و زياده بر يک شبانه روز نكشيد كه او مغلوب رعب گشته زينهار جويان برآمد - و پس از انجام اين مهم كمابيش يک ماه نگذشته بود كه در همين سال آغاز سنه (۱۰۴۷) هزار و چهل و هفت هجري افغاني (كه متعهد ضبط تيولش بود) هنگام تنقيح محاسبه شمشير كين آخته برو انداخت - اگرچه مختار خان هم جمدهرے بآن زياده سر رسانيد اما كارگر نيايد - حضار آن نابكار را از هم گذرانيدند - و خان مزبور نيز بهمان زخم جهان را پدرود نمود - گويند بازخواست محاسبه را بمصادره رسانيده از عمل ياد داشت بسته - و باز محال طلبي مي كرد - هرچند او ضعيف ناليها نمود رحم نا كرده تهديد بحبس و شكنجه كرد - چون برخاست كه درون رود صد راه گرديد - و بيخبر زخم منكر رسانيد - در اجمير در احاطهٔ ديوار بيرون نزديک

قبر خواجگي حاجي محمد مدفون گشت - احوال سه پسرش
شمس الدين خان مختار خان و داراب خان و جان سپار خان
جدا جدا تحرير يافته *

* مير محمد امين مير جملهٔ شهرستاني *

از اعيان سادات اصفهان است مشهور بسادات شهرستان - برادر كلانش مير جلال الدين حسين صلائي تخلص (كه فاضل مستعد بود) منظور نظر شاه عباس ماضي صفوي گشته بمنصب صدارت (كه از اعاظم مناصب ايران است) امتياز يافت - چون او در گذشت برادر زادهٔ او ميرزا رضي پسر ميرزا تقي بجاي عم خود بدان رتبهٔ گرامي فائز گرديد - و از وفور قابليت و طالع مندي بمصاهرت شاهي بلند رتبگي يافت - و برشد كارداني توليت اوقاف خاصهٔ آن پادشاه عالي جاه بر حضرات ائمهٔ معصومين عليهم السلام و منصب مهر داري توقيعات علاوهٔ منصب صدارت گشت - و در سنه (۱۰۲۶) هزار و بيست و شش بساط هستي در نورديد - صدارت ايران به پسرش صدر الدين محمد (كه دختر زادهٔ شاه و طفل رضيع بود) مقرر شده نيابت بميرزا رفيع عم زادهٔ آن مرحوم قرار گرفت - و بالآخره او نيز مستقلاً بامر صدارت مي پرداخت *

بالجمله میر محمد امین در سنه (۱۰۱۳) هزار و سیزده
از عراق بدیار دکن وارد گشته در خدمت محمد قلي قطب
شاه والي تلنگ بوسیلهٔ مرتضی ممالک میر مؤمن استرآبادي
نوکر گردید - میر مؤمن خواهرزادهٔ میر فخر الدین سماکي
بود - و در صلاح و تقوی درجهٔ عالي داشت - و در ایران
بتعلیم سلطان حیدر میرزا پسر شاه طهماسپ صفوي قیام
مي نمود - و پس از وقوع قضیهٔ ناگزیر شاه و کشته شدن میرزا
حیدر و استیلای شاه اسمعیل ثاني تاب توقف نیاورده بدکن
آمد - و بنابر اتحاد مذهب از سایر سلاطین آن مملکت
ملازم محمد قلي قطب شاه گشته منصب پیشوائي و وکالت
یافت - و سالها مدار دولت قطب شاه برو بود - میر محمد
امین از مددگاری بخت و توافق اقبال در مزاج محمد قلي
(که از دوام ارتکاب مدام خود بمهمات ملکي و مالي
نمي پرداخت) چنان جا کرد که او بخطاب میر جملگي
برنواخته همگي حل و عقد امور بکار آگهی میر وا گذاشت - و
پس ازو (که پسر نداشت) نوبت حکومت به برادر زاده اش
سلطان محمد قطب شاه رسید - او از رشادت و هوشمندي خود
متوجه مهمات ایالت گشت - نقش میر با او خوب ننشست - اما
سلطان محمد اصلا دست تصرف و طمع باموال و اشیای میر
دراز نکرده بآئین نیک رخصت فرمود - میر از گلکنده به بیجاپور

(۲)
پیوست - با عادل شاه نیز صحبت او در نگرفت - ناگزیر
بزاه دریا بوطن مالوف شتافته در عراق بملازمت شاه عباس
صفوي استسعاد یافت - و بسبب میر رفیع صدر (که برادرزادهٔ
او مي شد) مشمول عواطف شاهي گردیده - و در خدمت
شاه پیشکشهای لائق بدفعات گذرانید - و مدت چهار سال
(۳)
بعزت و آبرو روزگار بسر برد - اما میر مي خواست که
در خدمت شاه صاحب منصب عالي باشد - و شاه را مطرح
نظر آنکه بالتفات زباني سرگرم داشته نفایسی (که درین
مدت فراهم آورده) برگیرد - چون میر دریافت که حقیقت
کار چیست بالضرور بملازمان جنت مکاني التجا آورد - جمعي
از قصور فهمیدگي احوال او چنانچه باید در نیافته بخدمت
جنت مکاني یکي را به صد معروض داشتند - آن پادشاه
عالي جاه فرماني بخط خاص خود بطلب میر بر نوشت -
او از اصفهان فرار نموده در سال سیزدهم سنه (۱۰۲۷)
هزار و بیست و هفت هجري بملازمت مستسعد گشت - و
بمنصب دو هزار و پانصدي دویست سوار و خدمت عرض مکرر
سرافراز گردید - و در سال پانزدهم از تغیر ارادتخان بمیر ساماني
سرکار والا سر بر افراخت *

چون نوبت سلطنت به اعلی حضرت رسید مدتے بوسیلهٔ

---

(۲) نسخهٔ [ب - ج] و با عادل شاه - (۳) نسخهٔ [ب] بسر مي برد ؟

دیرین بندگي بمیر ساماني اختصاص داشت - و در سال هشتم از تغیر اسلام خان بپایهٔ والای میر بخشیگري بر آمده باضافهٔ هزاري پانصد سوار بمنصب پنجهزاري دو هزار سوار چهرهٔ کامیابي برافروخت - و دهم ربیع الآخر سنه (۱۰۴۷) هزار و چهل و هفت هجري سال دهم جلوس بآزار لقوه و فالج رخت هستي بر بست - میر اگرچه در سیادت و شرافت نسب مرتبهٔ بلند داشت اما از اخلاق مرضیه و اطوار بهیه نصیبهٔ نداشت - بسیار سبک مزاج و تند خو بود - و در مذهب امامیه سخت متعصب - روزے در حضور اعلی حضرت تقویت مذهب درمیان آمد - میر بتندي حرف زد - پادشاه فرمود که میر واقعي اصفهاني ست - چه مردم آنجا بدرشتي و تندي اشتهار دارند - گویند در سال چهارم (که اعلی حضرت بخطهٔ برهانپور اقامت داشت) بنابر امساک باران گراني و غلا بجائے انجامید که جانے بنانے میدادند - کسے نمي خرید - و شریفے برغیفے مي‌فروختند - نمي ارزید - متصدیان مهمات پادشاهي و عمدها بحکم والا آش پزخانها (که بلنگر زبان زد روزگار است) در هر بلده ترتیب دادند - دران هنگام میر جمله نامے بسخاوت بر آورد - شب و روز در برهانپور لنگر طعام جاري داشت - و نقد و اجناس نیز بمردم خیرات کرد - اگرچه آن وقت هم مردم ایران مي گفتند که کرم

مير جبلي نيست اما اين طعن و سرزنش صريح ناشي از
هوء باطن است - و الّا اين امر بتكلف هم مورد تحسين و
محل جزا ست *

اصفهان از معظم بلاد ايران است - * بيت *

* اصفهان نيمهٔ جهان گفتند *
* نيمهٔ وصف اصفهان گفتند *

بقول اصح از اقاليم چهارم است اگرچه برخي بجهت طول و
عرض از اقليم سيوم شمرده اند - از كهنه شهرهاي عراق است -
در قديم يهوديه مي‌خواندند - چه بني اسرائيل از بخت نصر
گريخته گرد عالم مي گشتند - چون خاک اينجا را موازن
خاک بيت المقدس يافتند شهرے طرح انداخته به يهوديه
موسوم ساختند - و برخي بناي آنرا به اصفهان بن سام نسبت
دهند - جوقي از ابنيهٔ اسكندر بر شمرند - ابن دريد گويد
اصفهان لفظ مركب است از اصف بمعني شهر و هان بمعني
سواران - و در فرهنگ رشيدي گويد اسپاه و اسپه لشكر و سگ
و همچنين سپاه و سپه - و ازين ماخوذ است اسپاهان چه آن
شهر هميشه موضع اقامت سپاه ايران بود - و دران سگ نيز
بسيار بود - چنانچه مولف تاريخ اصفهان علي بن حمزة گفته -
و الف و نون براي نسبت است - انتهى كلام الرشيدي -
و اصفهان معرب اسپهان است - گويند ابتدا چهار ديه بود

کزاز و کوشک و جوبارة و دشت - چون کیقباد آن را پاي تخت ساخت شهرے عظیم شد - و آن دیهات هر یکي موسوم بکوچه گردید - زنده رود (که به زاینده رود شهرت دارد - و گویند ازان هزار نهر جدا شده) پایان آن شهر روان است - شاه عباس ماضي در ایام فرمانروائي خود دار السلطنة ساخت - و چندان عمارات عالیه و حدائق طرب افزا اساس گذاشته بآبادي و معموري آن بلده همت گماشت که مزیدے بران متصور نیست - و تا انقضاي دولت صفویه مستقر خلافت بود - در فترت افغانان خرابي بدان معمورة راه یافت - آب و هواي خوب دارد - مردمش بیشتر خوش صورت و لطیف طبع اند - و صاحب کمالان ظاهر و باطن بسیار ازان مکان بر خاسته اند - پیشتر مردم آنجا شافعي مذهب بودند - اما الحال همه شیعه لیکن اکثر درشت و تند خو مي باشند - و گفته اند که اصفهاني خالي از بخل و خست نباشد - از صاحب بن عباد آورده اند که مي گفت هرگاه باصفهان میرسم در خود خست مي یابم - در حق این شهر و اهل شهر جرے جنبانده اند

* بیت *

* همه چیزش نکو ست الا آنکه *

* اصفهـــاني درو نمي بایـــد *

* معلدار خان *

پسر معلدار خان چرکس است - در دولت نظام شاهیه بمزید قرب و اعتبار اختصاص داشت - چون در دکن بسیار گذرانیده بود به دکني شهرت گرفت - پس از فوتش نظام شاه پسر او را بلقب پدر ملقب نموده نامی بسرداري و سرفوجي بر آورد - و در سال ششم جلوس فردوس آشیاني هنگامی (که مهابت خان سپه سالار قلعهٔ دولت آباد را محاصر داشت) او برهنموني بخت بیدار از قصبهٔ تیالي (۲) (۳) (که دریاولا مشهور به نعمت آباد و مضاف سرکار کالنه است) بسپه سالار پیغام نمود که این مکان را بهرکه اشاره رود حواله کرده خود را پیش شما مي رسانم - هرچند صدق مقالش پرتو ظهور میداد سپهسالار بجهت اظهار هواخواهي و دولت سگالی او بر همگنان گزارش نمود (که چون بنده و بار ساهو بهونسله و رندوله خان بیجاپوري در بیجاپور است) اگر ترکتازي نموده بدان دستبردے نماید به ازین دستاویزے برای ظهور عنایات پادشاهي نخواهد بود - معلدار خان بیاوري روزگار بے محابا بر سر قصبهٔ مذکور تاخت - ازانجا که حسن اتفاق بآساني باعث نشست نقش مرادے چند مي گردد دران نزدیکي زن

---

(۲) نسخهٔ [ب - ج] محاصره داشت - (۳) نسخهٔ [ا - ج] بنالي [و در بعضی نسخه] بینالي *

و دختر ساهو (که با خزانه و اسباب کثیر از جنیر بدانجا آمده بودند)(۲) بدست او افتاد - و قریب چهار صد اسپ و یک لک و پنجاه هزار هون با فراوان اسباب و اجناس بهونسلهٔ مذکور و بقدر دوازده هزار هون از نقد و جنس رندوله خان بتاراج رفت - خان مذکور مورد هزاران تحسین و آفرین گشته عیال ساهو را بر وفق نوشتهٔ سپه سالار بجعفر بیگ قلعه دار کالنه سپرده خود باولیای دولت پیوست - و در آغاز سال هفتم از دکن بدار الخلافهٔ آگره شتافته سعادت آستانبوس اندوخت - و بمنصب چار هزاري ذات دو هزار سوار و عطای بیست هزار روپیه نقد(۳) و دیگر عنایات خسروانه سر بر افراخت - و سرکار مونگیر از توابع صوبهٔ بهار در اقطاع او مقرر گشت *

و چون مشار الیه از سایر امرای دکن بمتانت و فطانت امتیاز داشت در همین سال بمرحمت علم و نقاره فرق عزت بر افراخت - و بخدمت فوجداری سرکار گورکهپور از تغیر مخلص خان سرافراز شده رخصت تعلقه یافت - و پستر در کومکیان دکن منتظم شده در تقدیم خدمات پادشاهي مي پرداخت - با آنکه از قوم چرکس بود از وطن گزیني در ولایت دکن وصلت و خویشي بهمه مردم کرد - چنانچه

(۲) نسخهٔ [ب - ج] آمده بود - (۳) نسخهٔ [ج] عطایای *

صبيهٔ خود را بپهر دلاور خان حبشي (که پدرش نيز از امراي نظام شاهيه بود) داد *

* مرشد قلي خان ترکمان معروف بمروت خان *

در عهد جهانگيري از ايران ديار رسيده بمنصب هفصدي دو صد سوار در سلک ملازمان پادشاهي انسلاک يافت - و در سال سيوم فردوس آشياني بمنصب هزاري سر برافراخته بخدمت آخته بيگي اختصاص گرفت - و چون فروغ معامله داني و کارطلبي او پرتو ظهور داد (ازانجا که در خدمت مير تزکي مرتبه سنجي و پايه شناسي منظور مي باشد - و خليل الله خان مير تزک از فرط خشونت مزاج کار موافق مرضي پادشاهي نمي کرد) در سال ششم آن کار نيز بمروت خان ضميمهٔ خدمت سابق گشته بافزوني پانصدي منصب و خطاب عم خود مرشد قلي خان (که للهٔ شاه عباس ماضي بود) نوازش يافت - و هنگامي (که رايات پادشاهي از آگره بصير دولت آباد ارتفاع يافت * ع *

* بپادشاه جهان اين سفر مبارک باد *

ازان سال آگهي بخشد) از منزل روپباس فوجداري متهرا و مهابن و مالش شقاوت کيشان آن مرز بوم شورش لزوم بخان

(۲) يعني سنه هزار و چهل و پنج هجري *

مرتوم تفویض یافت - و چون افزونی جمعیت نا گزیر ضبط آن سرزمین بود باضافهٔ پانصدي ذات هزار و سیصد سوار بمنصب دو هزاری دو هزار سوار و مرحمت علم عز افتخار اندوخت - و پس ازان (که نقش عملداری او دران بوم فتنه خیز درست نشست و سرکشان تمرد پیشه دست خوش سرچنگهای زبردست او گشتند) مورد تفضل پادشاهي شده بافزایش پانصدی پانصد سوار و عطای نقاره مباهي گردید ۰

و در سال یازدهم سنه (۱۰۴۷) هزار و چهل و هفت هجري در اثنای تاخت بریلي از مواضع مفسدان (که همگي شورش گزینان آنجا در پناه دیوار بهت آتش افروز هنگامهٔ کین توزي بودند) بزخم تفنگ نقد زندگي در باخت - بسکه در فوجداری متهرا بند و اسیری بسیار نموده کنیزان جمیلهٔ پری چهره (که هریکی در حسن و ناز از دیگری گرو سبقت مي برد) بسیار فراهم آورد - گویند در کوردهن نگر (که محاذي متهرا آن طرف آب جون است - و آنرا مولد و منشأ کشن میدانند) در شب هشتم از ماه سانون (که باعتبار میلادکان آنرا جنم اشتمي خوانند) غریب مجمع از زن و مرد هنود واقع مي شود - اتفاقاً خان مذکور بروش آنها قشقه کشیده و (۲) دهوتي پوشیده دران هجوم عام نظارگی حسن بوده گشت

---

(۲) در نسخهٔ [ج] حرف [واو] نیست ۰

و واگشت مي‌نمود - زنے دید (که بجمال رشک ماه بود) مثل گرگے (که در رمه در آید) او را بر داشته روان شد - چون مردمش کشتي در کنار آب مهیا داشته بودند بران نشسته راه اکبر آباد گرفت - هنوز اصلا اظهار نکردند که دختر که بود - احوال مرشد قلي خان شاملو (۲) للهٔ استاجلو خالي از غرائب نیست - مجملے بر زبان قلم مي گذرد *

مشار الیه حاکم خواف و باخرز بود - چون علي قلي خان شاملو حاکم هرات و امیرالامرای خراسان متکفل للگیٔ عباس میرزا (که از زمان جد خود شاه طهماسپ صفوي ایالت خراسان داشت) گردید - و سلطان محمد خدا بندہ والد شاهزادهٔ مذکور بفرمانروائیٔ ایران دیار رسیده بسبب عدم بصارت او کار قزلباش به بےضبطي کشید - و ملک محل حوادث و فتن گشت - باقتضای عقل مصلحت اندیش امرای خراسان را با خود متفق ساخته در سنه (۹۸۹) نهصد و هشتاد و نه عباس میرزا را سریر آرا ساخت - و مخاطب بشاه عباس نمود - مرشد قلي خان از همه پیشتر درین باب کمر موافقت بسته عهد و پیمان یکجهتي استوار نمود - اما مرتضی قلي خان درناک حاکم مشهد مقدس (که خود را همسر علي قلي خان و بیگلربیگیٔ نصف خراسان مي گرفت) یکتائي نورزیده در

(۲) نسخهٔ [ج] مرشد قلي خان للهٔ استجلو *

کار نکني افتاد - سلطان محمد خدا بنده با لشکر گران متوجه خراسان گشت - علي قلي خان تاب تقابل در خود ندیده در حصار هرات متحصن گردید - و مرشد قلي خان در تربت تحصن جست - بعد از وقوع نزاع و جدال قرار بر مصالحه یافت - سلطان محمد بشرط ایلي و اطاعت بدستور سابق هرات را بشاهزاده و علي قلیخان مسلم داشته معاودت نمود - و بپاس خاطر خان مذکور مرتضی قلي خان را از مشهد مقدس تغیر ساخته بجهت تالیف قلوب مرشد قلي خان و طائفهٔ استاجلو حکومت آنجا را بسلیمان خان (که بزرگ زادهٔ آنها بود) نامزد کرد - و هنوز او استقامتي دران ملک نیافته بود که مرشد قلي خان زیارت روضهٔ مطهرهٔ حضرت امام الجن و الانس تقریب کرده بشهر در آمد - و ابواب مکر و حیله گشوده بچرب زباني و چاپلوسي اظهار اخلاص و عقیدت بسلیمان خان نمود - و پس ازان (که بتفاریق مردم او جمع آمدند) بسلیمان خان پیغام داد که شما را قشون و لشکرے آراسته (که از ضبط سرکشان این ناحیه بیرون توانند آمد) نیست بعهدهٔ من واگذاشته خود بجانب خواف و باخرز رفته بفراغت بگذرانید - او کام نا کام رضا جو گشته روانه شد - و از اثنای راه احمال و اثقال انداخته بعراق بدر زد - و مرشد قلي خان بر مشهد مقدس مستولي گشته

سرکشان اکثر محال خراسان را برفق و ملایمت مطیع و منقاد خود ساخت . و بمرتبهٔ در تالیف دلها کوشید که حکمش در انحای خراسان نافذ گشته شوکت و اقتدارش متزاید گردید . پستر بعلي قليخان اظهار محبت و اخلاص نموده برادر خود ابراهیم خان را نزد او فرستاد (که ترغیب ملک گیري کرده خان را با جناب شاهي بجانب مشهد مقدس بیارد) تا مراسم فدویت و عقیدت بتقدیم رساند *

چون بسا مهمات دنیا ازان قبیل است که در آغاز بمصادقت و دوستي فرا گیرند و در انجام بمخالفت و دشمني بر خیزند ریش سفیدان شاملو اقتدارش مکروه پنداشته بسعایت در آمده (۲) فیما بین آن دو سردار اسباب وحشت سرانجام دادند . و رفته رفته کار بجائی رسید که علي قلي خان شاه را بر داشته فوج بمشهد کشید . مرشد قلي خان سر جنگ نداشت و میخواست مهم هر گونه باصلاح گراید . در سوسفید ترشیز برابر هم فرود آمدند . علي قلي خان بهیچ وجه سر بمصالحه انجنبانیده عنان حزم و هوشیاري از دست داده خود مباشر حرب گردید . و بر جماعتی تاخته پراگنده ساخت و بتعاقب آنها پرداخت . مرشد قلي خان با معدودے در جانبي ایستاده بود . نظرش بر لوای شاهي افتاد . ممنون طالع

(۲) در نسخهٔ [ا] حرف [واو] نیست *

خود گشته همت بران مقصور ساخته آن شهریار بلند اقبال را بدست آورد - و بهمان مردم کمے (۲) بر اعادي حمله برده شکست فاحش داد - پس ازان (که علي قلي خان از تعاقب آن گروه باز آمد) از لشکر قول و علامت چتر شاهي اثرے ندید - متحیر گشته در کمال یاس و ناکامي راه هرات پیش گرفت - مرشد قلي خان با سعادت ابدي توامان گشته ازین عطیهٔ غیر مترقب کلاه شادمانیش بر تارک گردون سائید - و بعلي قلي خان نامهٔ محبت آمیز بطریق معهود چاکرانه نوشته گله مندیهای دوستانه نمود - و این سانحه را باقتضای سر نوشت آسماني حواله نمود *

بالجمله مرشد قلي خان اسباب سلطنت شاه عباس را ترتیب داده خود من حیث الاستقلال بر مسند وکالت و للگي تکیه زد - و چون عرصهٔ عراق را غبار آشوب و بد نسقي درگرفته بود بدار السلطنة قزوین (که مقر خلافت شاهان صفویه بود) خالي شنیده مرشد قلي خان شاهزاده را بر داشته بسرعت هرچه تمامتر از راه دامغان بقزوین در آمد - اقسقالان طوائف قزلباش از هر جانب بتهنیت قدوم رو آوردند - و چون این خبر باردوی سلطان محمد خدا بنده رسید از متجنده و اراسط الناس تا اعیان و روشناس دربار (۳) (که همه خانهٔ

(۲) نسخهٔ [ا] مردم وی - (۳) نسخهٔ [ج] با *

کوچ در قزوین داشتند) بے رخصت شروع در رفتن کردند *

چون قضا رسیده بود امراے عمده (که راتق و فاتق سلطنت بودند) نیز عنان مصلحت از دست داده قرار برفتن قزوین دادند - و عهد و پیمان از مرشد قلي خان گرفته خاطر خود جمع ساختند - و چون بآن بلده در آمدند سلطان محمد خدا بنده (که از اوضاع ناهموار روزگار و گیر و دار جهان ناپایدار دلگیر گشته گوشهٔ عافیت و فرغت میطلبید) بملاقات فرزند ارجمند شاه عباس اظهار مسرت و شادماني کرده خود را از پادشاهي خلع نمود و فرق پسر را بتاج شاهي بیاراست - روز دیگر مرشد قلي خان ایوان چهل ستون را آراسته شاه را بر تخت فرماندهي برآورد - و امرا را بمواخذهٔ خون سلطان حمزه میرزا در آورد - و چند نفر عمده را (که رکن رکین سلطنت بودند) بد (۲) تیغ کشیده تقصیر سایر امرا و ارباب مناصب بعفو مقرون ساخت - ازانجا که اکثریه چنین جاري شده [که هرکه از شجعان روزگار و بلند همتان نامدار در اعتلای لوای دولت پادشاهي و ارتفاع علم سلطنت صاحب اقبالی (۳) سعي و جانفشاني بکار برده عرق ریز تردد نمایان گردد هرگز بر بستر کامراني نیاسوده از ساقي دوران غیر از جرعهٔ تلخ کامي ننوشد - و آن همه اعانت و موافقت بمخالفت و عداوت کشد

(۲) نسخهٔ [ب] ته تیغ کشیده - (۳) نسخهٔ [ا] شاهي -

و حقوق بعقوق سر بر مي آرد - و آخر الامر سر در سر آن مي بازند (شايد وجهش آنست که سلاطين ذوي الاقتدار دور انديش از مشاهدهٔ آثار عزم بلند و افتخار در امور عظيمه ابقاى او را منافي مصلحت خود تصور نموده بتضييع او مي کوشند) اگرچه ظاهر آنست (که بيشتر امزجه مجبول خدمت فروشي و کار آرائي ست) بقدر صدور نخوت رعونتي راه مي يابد و آنرا غيرت سلطنت بر نمي تابد] چون پايهٔ قدر و منزلت مرشد قلي خان بايوان کيوان رسيد و رتق و فتق امور کلي و جزئي سلطنت بدو باز گرديد آتش حقد و حسد در کانون سينهٔ همسران و همچشمانش اشتعال يافت - چون شاه (که نشو و نما در طائفه شاملو يافته بود و لاگيي مرشد قلي خان و درميانهٔ (۲) استاجلو بودن مرغوب طبعش نبود و درين وقت سلوکي که مي کرد نيز نا دلخواه بود) در سال دوم جلوس خود سنهٔ (۹۹۷) نهصد و نود و هفت هجري هنگامے (که جانب خراسان برآمده بود) بجمعے اشاره نمود که ناگاه بکشک خانهٔ او در آمده در خواب کارش تمام ساختند *

* مخلص خان *

برادر کلان آلهٔ وردي خان مشهور است - در مبادي حال ملازم سلطان پرويز بود - از رشادت و کارداني بپايهٔ ديواني

(۲) نسخهٔ [ج] درميان *

شاهزاده برآمده بحکومت و حراست صوبهٔ پتنه (که در تیول سلطان مقرر بود) می پرداخت - در سال نوزدهم جهانگیری (چون شاهزاده ولی عهد شاهجهان بعد کشته شدن ابراهیم خان فتح جنگ حاکم بنگاله فوجی برسم منقلا بسرداری راجه بهیم پسر رانا امر سنگهه بر سر پتنه فرستاد) مخلص خان را پای همت از جا رفته با آن (که الهیار خان پسر افتخار خان و شیر خان افغان کمکی بودند) توفیق یاری نکرد که حصار پتنه را استحکام داده روزی چند تا رسیدن عساکر پادشاهی بگذراند - بجانب الهآباد شتافت - و پس ازان در ملازمان جنت مکانی انتظام یافته بقرب و اعتبار فائز گردید - در هنگامهٔ شهریار بهمراهی خواجه ابو الحسن در هراولی یمین الدوله بود - پس از جلوس اعلی حضرت بمنصب دو هزاری ذات و سوار و عنایت علم سر در افراخته بفوجداری نرور دستوری یافت - و بعد ازان باضافهٔ منصب و عطای نقاره کامیابی اندوخته بخدمت فوجداری سرکار گورکهپور مفتخر و مباهی گشت - و در سال هفتم بمنصب سه هزاری و صوبه داری تلنگانه (که دران وقت عبارت از ناندیر وغیره محالات صوبهٔ محمدآباد بود) سربلند گردیده بدان صوب مرخص گشت - و در سال دهم سفر آخرت بر گزید - گویند سواری جمیله

---

(۲) نسخهٔ [ب] الله یار خان - (۳) نسخهٔ [ج] نرروار - (۴) نسخهٔ [ج] شده ه

بسيار جمع كرده بود - و در مرض موت پانصد اسامي آزاد كرد *

پسرش ميرزا لشكري (كه علامهٔ روزگار بود - و در بے صرفه گوئي و هرزه خائي مشهور) به پشت گرمئ التفات مهابت خان در درگاه پادشاهي دولت رو شناسي (۲) اندوخت - گويند اول باعث كارشكنئ خانجهان لودي آن بو الفضول گشت - شبے در غسل خانه بر سر اهتمام با حسين خان و عظمت خان پسران خان مذكور خارج آهنگي نمود - آنها بر در تشدد زدند - او گفت مردانگئ شما فردا ظاهر خواهد شد كه پدرت را زنجير در پا كرده يك كرور روپيه مي گيرند - چون شب چوكئ خان جهان بود پسران به تيش خانه آمده بپدر اين حرف رسانيدند - چون ايام دولتش بانتها رسيده بود اينحرف پوچ بے اصل علاوهٔ واهمهاى او گرديده خانه نشين شد - اسلام خان بحكم پادشاهي آمده استفسار وجه انزوا نمود - دران وقت حرف ميرزا لشكري گل كرد - اعلى حضرت او را مقيد و مسلسل بقلعهٔ گواليار فرستاد - و بعد رسيدن كار خان جهان بجائے كه رسيد از زندان رهائي يافته در ديار غربت مي زيست - تا باجل طبيعي در گذشت - و پسر ديگرش زوالي ست كه تا سال بيستم اعلى حضرت بمنصب هفصدي صد و پنجاه سوار سرفراز بود *

---

(۲) نسخهٔ [ج] روشناس ٥

* معتمد خان محمد شريف *

از مردم غير مشاهير ايران است - چون بهندوستان وارد شد بدستياري بخت بيدار بدولت روشناسي جنت مكاني فائز گشت - و در سال سيوم بخطاب معتمد خان سرافرازي يافت - در حق او ظرفاي مغايۀ آن وقت اين بيت گفتند

* بيت *

* بدور شـاه جهـانگير خاني ارزان شد *

* شريفه بانوي ما رفت و معتمد خان شد *

مدتے بخشيگري احديان داشت - در سال نهم سليمان بيگ فدائي خان بخشي لشكر شاهزاده شاهجهان (كه بمهم رانا مامور بود) فوت كرد - و معتمد خان به بخشيگري عساكر شاهي تعين گشت - و در سال يازدهم (چون شاهزاده بتنسيق مملكت دكن دستوري يافت) معتمد خان باز ببخشيگري فوج امتياز گرفت - و در هنگامے (كه جنت مكاني مرتبۀ اول بگلگشت كشمير خرامش فرمود - و مركوز خاطر محض سير بهار آن ديار بود) ازانجا (كه درين موسم كتل پيرپنجال از برف مالامال مي باشد - و عبور لشكر ازان راه دشوار بلكه محال) براه پكهلي و دمتور (۲) نهضت اتفاق افتاد - و بر رودخانۀ

(۲) نسخۀ [ب] پكلي و دهمتور ه

کشن گنگا جشن سال پانزدهم مطابق سنه (۱۰۲۹) هزار و بیست و نهم هجري آراستگي یافت *

و چون ازین منزل تا کشمیر همه جا راه بر کنار بهت است و از دو جانب کوه بلند دارد و اکثر کتلها بغایت تنگ و دشوار واقع شده (که مرور بصعوبت میسر مي‌آید) لهذا میر اهتمامی آن بعهدهٔ معتمد خان تفویض یافت که غیر از معدودے در رکاب پادشاهي کسے را از امرای عظام وغیره نگذارد - خان مذکور در پای کتل بهلباس فرود آمد - و حسب اتفاق (چون سواری جنت مکاني متصل خیمهٔ او رسید) برف و باران بمرتبهٔ هجوم کرد که مزاج پادشاهي بتشویش گرائیده با اهل حرم در خیمهٔ او فرود آمد - و از آشوب آن طوفان محفوظ گشتند - و شب بآسودگي بسر بردند - پادشاه لباسے (که در بر داشت) بمعتمد خان مرحمت فرمود - و از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی پانصد سوار سرش را بارج برین رسانید - غریب تر آنکه با وصف جریدگي (که لازمهٔ سفر کشمیر است) آن قدر خیمهای متعدد و فرش و جامهٔ خواب و مصالح باورچي خانه و اسباب و آلات ضروري (که آنچه سرکار اهل دولت را در خور باشد) همراه داشت که حاجت بعاریت طلبي نشد - و چندان شیلان کشید که بهمه مردم اندرون و بیرون کفاف نمود *

سبحان الله آن وقت چه خير و برکت بوده که در قليل منصبي‌هاى (۲) چنين هنگام اين همه اسباب و سامان بود که بيگاه و بيخبر از عهدهٔ مهماندارى پادشاه هندوستان بر آمد - در همين مراجعت کشمير از تغير مير جمله بخدمت عرض مکرر چهرهٔ کاميابي افروخت - و چون بدولتخواهى شاهزاده شاه جهان مشهور بود بعد از جلوس باضافهٔ منصب و بمزيد قرب و اعتبار اختصاص گرفت - و در سال دوم از تغير اسلام خان به بخشيگرى دوم سر برافراخت - و در سال دهم از انتقال مير جمله بتفويض خدمت والاى مير بخشيگري و از اصل و اضافه بمنصب چارهزارى دو هزار سوار بلند مرتبه گرديد - و در همين سال باعانت سيو رام کور برادر زادهٔ راجه بتهل داس (۳) باتفاق راجهٔ مذکور بولايت دهنديره تعين گشت - معتمد خان اندرمن زميندار آنجا را گرفته بحضور آورد - و در سال سيزدهم سنه (۱۰۴۹) هزار و چهل و نهم هجري از سپنجي سرا در گذشت - اگرچه در تاريخ دانى شهرهٔ داشت اما از اقبالنامهٔ جهانگيري (که بعبارت سليس و مربوط نوشتهٔ کلک اخبار طراز اوست) معلوم ميشود که سليقهٔ تاريخ نويسي نداشت - چه باوصف عهدهٔ عهد نويسي اصلا بجزئيات ضروري نپرداخته - بلکه معظم وقائع را هم با حذف و اسقاط

(۲) نسخهٔ [ج] قليل منصبىٔ چنين هنگام - (۳) نسخهٔ [ب] بيتهل داس

بسیار بقید تحریر کشیده - دوستکام پسرش تا سال سی‌ام بپایهٔ هشتصدی دو صد سوار رسیده بدفعات ببخشیگری گجرات و کابل و بنگاله تعین یافته - سال هفتم جلوس عالمگیری در بنگاله فوت نموده - محمد اشرف برادر (۲) معتمد خان در تیولداری لکهنؤ عمارات عالیه درانجا بنا کرده - و سرا و پورهٔ اشرف آباد اساس نهاده - و باغی نیز طرح انداخته که سیرگاه عالم بود - تاریخ آنرا بر دروازه بخط کتبه کنده - بوستان دوستان (۳) - دران باغ منزوی بود تا بسرا بستان بقا شتافت *

* میرزا رستم صفوی *

برادر خرد میرزا مظفرحسین قندهاری ست - در احوال او گذشت که سلطان محمد خدا بنده دارای ایران قندهار را به مظفر حسین میرزا و زمین داور را به رستم میرزا با دو برادر خردش ابوسعید میرزا و سنجر میرزا تفویض فرمود - چون این اُلکه نسبت بقندهار بسیار محقر بود وفا بمعاش میرزا و برادران نمیکرد - خواست که سیستان را از دست ملک محمود (که از نژاد والیان قدیم آنجا بود - و بعد فوت شاه اسمعیل ثانی بران ولایت استیلا یافت) بر آورده به اُلکهٔ خود افزاید - مظفر حسین میرزا بر سر ملک محمود فوج

---

(۲) نسخهٔ [ج] برادرش محمد اشرف در تیولداری - (۳) یعنی سنهٔ هزار و چهل هجری *

کشیده پس از آویز و ستیز دختر او بازدواج خود آورده آن ناحیه را بدو مسلم داشت - این معني موجب کلفت هر دو برادر گشت - رستم میرزا مکرر باعانت حمزه بیگ لله بر قندهار لشکر کشیده طرفي نبست *

چون اکثر بلاد خراسان لکدکوب حوادث اوزبک گشت و سر و سردارے مشخص نداشت میرزا از زمین داور به فراه شتافته متصرف شد - و بهرات با اوزبک عرصهٔ پیکار آراسته لوای مردانگي و شجاعت برافراخت - و پس ازان هوای تسخیر سیستان در سر گرفته بران دیار یلغار برد - ملک محمود بعد تحصن و رعایت لوازم قلعه داري ملاقات کرده بمراسم خدمت پرداخت - میرزا در عالم مستي باغوای کوته خردان مغرور ملک را محبوس ساخت - پسرش جلال الدین جمعی فراهم آورده بصبح آویزش پیش گرفت - میرزا ملک محمود را از هم گذرانید - چون تاب مقابله نداشت راه زمین داور سپرد - او بتعاقب افتاد - ناچار برگشته بجنگ پیوست - شکست بر میرزا افتاد - پس ازان در نظرها وقعی نماند - بزرگ برادر (که منتهز فرصت بود) دست چیرگي برگشاده زمین داور نیز برگرفت - رستم میرزا بتبریزي آمده قلات بستد - روزے بشکار رفته بود - طایفهٔ بیات خواستند آن را متصرف شوند - والدهٔ میرزا بقلعهٔ داري پرداخت - و بتفنگ یکے از حرام نمکان

(که بجانب آن ضعیفه سر داد) در گذشت - اگرچه میرزا بسیارے را بتیغ انتقام گذرانید اما (چون اوضاع زمانه حسب دلخواه ندید - و آوازهٔ آمد آمد جنود هندوستان بگرفتن آن دیار بے جمعیتی دیگر می افزود) بشریف خان اتکه حاکم غزنین دوستی داستان بر خوانده آهنگ بندگی پادشاهی وا نمود - حسب درخواست منشور طلب ارسال یافت - سال (۲) سی و هشتم اکبری سنه (۱۰۰۱) هزار و یک میرزا بکنار آب چناب رسید - سرا پرده و بارگاه و قالینها و دیگر رخت فراش‌خانه مصحوب قرا بیگ ترکمان از سرکار پادشاهی فرستادند - و متصل آن کمر خنجر مرصع بدست حکیم الملک ارسال یافت - چون نزدیک رسید شریف خان و آصف خان و شاه بیگ خان و برخے امرا باستقبال دستوری یافتند - بچهار کروهی لاهور روز جشن دسهرا خانخانان و زین خان کوکه پذیره گشته با سنجر میرزا برادر خرد و چهار پسر مراد شاهرخ حسن ابراهیم و با چهار صد ترکمان دولت ملازمت دریافت - چون تالیف برادر کلانش منظور بود بمنصب والای پنجهزاری و انعام یک کرور تنکهٔ مرادی و اقطاع ملتان و بسیارے پرگنات بلوچستان (که افزون از قندهار است) بر نواختند - و پس از چندے بعنایت علم و نقاره اعتبار بر افزودند - میرزا

---

(۲) در [نسخهٔ - ج] لفظ [اکبری] نیست ه

ابو سعید (که در قندهار مانده بود) نیز رسیده بنوکری
پادشاهي امتیاز یافت *

چون مردم میرزا در ملتان داد و ستد را از اعتدال
بر گذرانیدند سال چهلم سرکار چیتور باقطاع میرزا مقرر شده بدان
سو دستوري یافت - اما بنابر رجهی از سرهند بر گردانیدند -
چون راجه باسو و برخے بوم نشینان شمالی کوهسار سر از
فرمان‌پذیري بر تافتند سال چهل و یکم پتهان و آن نواحي
در تیول میرزا تنخواه گشته بدان حدود مرخص شد - و آصف
خان را بیاوري همراه دادند - میان میرزا و خان مزبور ناسازي
افتاد - راجه باسو مؤ را استوار کرده نخوت فروشي پیش
گرفت - پادشاه جگت سنگهه پور راجه مانسنگهه را نامزد فرموده
میرزا را بحضور خواند - سال چهل و سیوم رایسین و آن حوالي
بجاگیر میرزا قرار یافته بدان جانب شتافت *

چون گشایش احمدنگر به درنگ افتاد و سپاه از گران ارزي
بستوه آمد و بد گوهران سر بفساد بر داشتند شاهزاده سلطان
دانیال التماس کمک نمود - پادشاه از برهانپور فوجے تازه
بهمرکردگی میرزا و یک لک اشرفي روانه کرد - ازان باز
میرزا کمکی دکن بود - دختر خان خانان برای پسر خود
میرزا مراد خواستگاري نموده بحسن یاوري آن سپه سالار
مدتے در قصبهٔ تمرني (که الحال به ظفرنگر زبان زد است)

گذرانید - و در سال هفتم جهانگیری سنهٔ (۱۰۲۱) هزار و بیست و یک از انتقال میرزا غازي ترخان بحکومت تتهه و عنایت دو لک روپیه برسم مدد خرج سرافرازي یافت - جنت مکاني نصایح ارجمند در مراعات قانون عدالت و نصفت فرموده در روانه ساختن ارغونیه (که از چند (۲) سال آن دیار بآنها متعلق است) با خسرو خان چرگس وکیل چهار پشتهٔ آن سلسله (که مبادا غدرے اندیشد) تاکید رفت - و میر عبد الرزاق معموري بهمراهي نامزد شد که جمع آن محروسه را از قرار هست و بود جمع بسته بمیرزا و توابع او تنخواه دهد - میرزا با ارغونیه بدسلوکیها نموده بخلاف چشم‌داشت با متوطنان آنجا نیز طریقهٔ پیش گرفت (که منافي آئین مروت و مردمي بود) - ناچار معزول شد - چون بحضور پیوست عالمے بداد خواهي همراه آمد - لهذا میرزا حوالهٔ اني راي سنگدلن (۳) شد تا جواب مدعیان گوید - پس از چندے جنت مکاني نزد خود طلب داشته مشمول عواطف ساخت - و دختر میرزا را بسلطان پرویز پیوند بیوگاني دادند - پس ازان بمنصب شش هزاري امتیاز یافته به صاحب صوبگي اله آباد اختصاص گرفت *

چون شاهزاده شاهجهان از بنگاله گذشته پتنه و بهار

---

(۲) نسخهٔ [ج] که از صد سال - (۳) نسخهٔ [ب] دلهن *

بتصرف در آورد عبد الله خان بطريق منقلا گرم و گيرا رسيده در قصبهٔ جهوسي مقابل الهٓ آباد آنطرف آب گنگ معسکر آراست - ميرزا در قلعه متحصن گشت - چون خان مذکور نوارهٔ مستعد همراه داشت بضرب توپ و تفنگ از آب گذشته در شهر در آمد - هرچند رمي خان مير آتش شاهي تعهد مي‌نمود که در اندک فرصت قلعه مفتوح مي‌شود عبدالله خان اضطراب (۲) بيجا نموده باز به جهوسي برگشت - روزے چند نگذشته بود که آوازهٔ آمد آمد پادشاهي بلند شد - ميرزا ازان محنت برآمده راحت و آسايش از سر گرفت - و در سال بيست و يکم بصوبه داري بهار تعين گرديد - و در سال اول جلوس شاهجهاني از حکومت بهار معزول گشته بحضور رسيد - چون عارضهٔ نقرس مزمن علاوهٔ کبر سن شده از حرکت باز داشت از تکاليف نوکري معاف فرموده به ساليانهٔ يک لک و بيست (۳) هزار روپيه موظف ساختند - تا بفراغ بال در دار الخلافهٔ آگره بگذراند - و در سال ششم جشن کتخدائي شاهزاده محمد شجاع با صبيهٔ ميرزا انعقاد يافت * ع *

* مهد بلقيس بسر منزل جمشيد آمد *

تاريخ (۴) است - و در عمر هفتاد و دو (۵) سالگي سال پانزدهم

---

(۲) در نسخهٔ [ج] لفظ [بيجا] نيست - (۳) نسخهٔ [ب] يک لک و هشت هزار روپيه - (۴) يعني سنهٔ هزار و چهل و دو - (۵) نسخهٔ [ج] هشتاد و دو

سنة (۱۰۵۱) هزار و پنجاه و یک جهان را پدرود نمود -
گویند چون میرزا در گذشت متصدیان آگره خواستند که ضبط
اموال نمایند - حلیلهٔ جلیلهٔ میرزا کنیزان را لباس مردانه
پوشانده تفنگها در دست آمادهٔ جنگ شد که با ما مثل سایر
امرا نتوان راه سپرد - آنها بنابر احتیاط دست کشیده بحضور
نوشتند - اعلی حضرت محفوظ شده سوای فیلان همه را
معاف فرموده *

میرزا مرد دنیا بود - بمزاج روزگار آشنا - و نسبت ببرادر
کلان بسیار آرمیده و ضابطه دان - روزے در شکارگاه باشهٔ پور
رای سال درباري بدرختے نشست - همراهان میرزا بر گرفتند -
برخے راجپوت بآویزه برخاستند - میرزا بآهنگ آرامش آن
آشوب گاه رفت - ناگهانے شمشیر بدست رسید - از کار آگهي
آن بے راهه رو را بسته نزد رای سال فرستاد - عرش آشیاني
بر مردمي و بردباری میرزا آفرین کردند - طبع موزون هم داشت -
فدائي تخلص میکرد - ازوست * 　　　* قطعه *

* هرچند دلم بساط ایماني را *
* کبح باختهام نرد خدا داني را *
* ابروی بتے قبلهٔ خود ساخته ام *
* بر طاق نهادهام مسلماني را *

و هزل میرزا برتبه بود - هنگامے [که برادر کلانش مظفر حسین

ميرزا (كه باهم نفاق و عداوت بوده) از قندهار مي آمد]
اين رباعي گفت * * رباعي *

* آن كور كه در راه حسد پامال است *
* دجال نگويمش خر دجال است *
* گويند ز ايران خنكي مي آيد *
* اي باد سموم وقت استقبال است *

اين قطعهٔ مشهور ازوست

* قطعه *

* مرا زين پيشتر بود اي عزيزان *
* ذكر چون جرّه بازے تيز چنگے *
* بهر صيدے كه مي افگندم او را *
* نمي دادے مجالے و درنگے *
* كنون پريده است آن باز و مانده *
* بدستم تسمهٔ و جفت زنگے *

احوال پسران ميرزا (كه هريك صاحب نام و نشان بود) بجاي خود مثبت است - برادرانش ابو سعيد ميرزا و سنجر ميرزا هر دو در سنهٔ (۱۰۰۵) هزار و پنج باجل طبيعي در گذشتند *

* موسوي خان صدر *

گويند از سادات مشهد مقدس است - و با سيد يوسف خان رضوي قرابت قريبه داشت - در عهد جهانگيري به روشنائي

بادشاهي كامياب گشته سال پانزدهم به داروغگی آبدار خانه سر بلند گردید - و رفته رفته بپایهٔ صدارت کل و منصب دو هزاری پانصد سوار مرتقي شد - پس از فوت جهانگیري (۲) چون با یمین‌الدوله یکزبان بود سال اول جلوس فردوس‌آشیاني (که سعادت بار اندوخت) به بحالی صدارت کل و از اصل و اضافه بمنصب سه هزاری هفت صد و پنجاه سوار درجهٔ اعتلا پیمود - سال پنجم بمنصب چهار هزاری هفتصد و پنجاه سوار افتخار یافت - سال شانزدهم چون بعرض پادشاه رسید که او (چنانکه باید) عهده برای تعلقهٔ ماموره نیست - لهذا پای عزل درمیان آمد - سال هفدهم هژدهم صفر سنهٔ (۱۰۵۴) هزار و پنجاه و چهار هجري بمعمورهٔ بقا شتافت - دو پسر او بعنایت درخور سرفرازي یافتند - گویند چندان کسب علم نکرده بود - از کثرت مصاحبت با اهل کمال علم مجلس و تقریر خوب بهم رسانیده بود *

* مبارز خان روهله *

در عهد جهانگیري به بلند پایهٔ امارت ارتقا یافته بمنصب سه هزاری سه هزار سوار اوج پیمای اعتبار گردید - از عهد آن پادشاه تا صوبه‌داری لشکر خان مبادی سلطنت اعلی حضرت بتعیناتی کابل گذرانید - و در جنگ یلنگتوش اوزبک سپه سالار نذر محمد خان والی بلخ (که با خانه‌زاد خان

خان زمان در هوای غزنین اتفاق افتاد) خان مزبور هراول فوج فیروزی بود - دران معرکه کارنامهٔ جلادت و جان سپاری بظهور رسانید - بیشتر در کمکیان دکن انتظام گرفت - و در تسخیر دولت آباد بمردانگی و بهادری کارنامها بر ساخت - خصوص روزے [که خان زمان خزانه و رسد از ظفرنگر گرفته داخل موضع کهرکی (که پنج کروهی دولت آباد و الحال موسوم به اورنگ آباد است) می شد] عادل شاهیه و نظام شاهیه یکدل گشته خود را غافل بغول زدند - سردار نبرد کار پای ثبات افشرده آویزش سترگ نمود - اعادی کارے نساخته رو بر تافتند - و بقصد تلافی بچنداول در آویختند - از جانبی بهادر جی پسر جادو رای چون ابر صاعقه ریز تاخته قلب مخالف را پراگنده گردانید - و از جانبی مبارز خان (که او نیز در چنداولی بود) خود را رسانیده از مقراض بران تیغ دو دم و بقراضهٔ پیکان دو سر جامهٔ زخم رسائی بر تن اکثر بل سر تا سر آن گروه کم فرصت زیاده سر برید - و خون آن خاکساران باد پیما را (که دست قضا گرد نحوست و ادبار بر سراپای آنها ریخته بود) با خاک عرصهٔ مصاف بر آمیخت *

پس از فوت مهابت خان خانخانان (چون صوبه داری دکن در سال هشتم دو حصه شده بالاگهات بخان زمان و

پایان گهات (۲) بخان دوران تفویض یافت) کمکیان عمده نیز تفریق شدند - و سایر متعینه برضامندیِ یکدیگر قرار یافتند - مبارز خان بهمراهیِ خانزمان تعین دولت‌آباد گشته بافزونیِ پانصدیِ پانصد سوار سرافراز گردید - پس ازان بحضور شتافته در سال یازدهم (۳) بمنصب چارهزاریِ ذات و سوار فرق افتخار برافراخت و چون مدتها در کابل گذرانیده از راه و رسم جنگ افغانان آگهي داشت و باب آن (۴) ملک و مصالح جنگ آنجا دانسته باز کمکي گردانیدند - سال هژدهم سنهٔ (۱۰۵۶) هزار و پنجاه و شش هجري در فوجداري و تیولداریِ دیبال پور خانه بر سرش فرود آمده رخت هستي بر بست - به بزرگي و دینداري شهرت عظیم داشت - اوقاتش بروزه و نماز و مطالعهٔ تفسیر و فقه مي گذشت - ملازمانش چه سوار و پیاده کلمهٔ طیبه ورد زبان داشتند - و کلمه گویان راه میرفتند - و باین وجه شناخته میشد که نوکر مبارز خان است - گویند مشار الیه در زهد و تقویٰ ثاني اثنین عمر بن عبد العزیز بود - و در تدبیر و رسائیِ فکر دوم عمرو بن عاص - تمام عمر بعزت و اعتبار بسر برد ٭

---

(۲) نسخهٔ [ب] پائین گهات - (۳) نسخهٔ [ج] پانزدهم - (۴) نسخهٔ [ب] باب الملک ٭

• مهیس داس راتهور •

پسر دلپت که برادر راجه سورج سنگهه بود - مومی الیه ابتدا در نوکری مهابت خان خانخانان نامی براده مردي بر آورد - بعد فوت خان مزبور سال هشتم جلوس بملازمت فردوس آشیاني پیوسته بمنصب پانصدی چهار صد سوار ناصیهٔ اعتبار افروخت - و بهمراهی شاهزاده اورنگ زیب (که به پشت گرمی افواج متعینه جهت استیصال ججهار سنگهه بوندیله تعین شده بود) شتافت - و سال نهم با خان دوران بجانب ناندیر تعین گردید - سال یازدهم از اصل و اضافه بمنصب هزاری شش صد سوار و سال پانزدهم باضافهٔ چهار صد سوار و عطای علم مباهات اندوخته همراه شاهزاده دارا شکوه جانب قندهار شتافت - و سال شانزدهم از اصل و اضافه بمنصب دو هزاری دو هزار سوار و عطای پرگنهٔ جالور بطریق وطن بجاگیر رایت کامراني افراشت - سال نوزدهم باضافهٔ پانصدي ذات افتخار پذیرفته همراه شاهزاده مراد بخش بتسخیر بلخ و بدخشان رفت - و بهتر از اصل و اضافه بمنصب سه هزاری دو هزار سوار و عنایت نقاره بلند آوازه گشت •

و چون (پس از رسیدن شاهزاده ببلخ و آواره شدن نذر محمد خان والی آنجا) بهادر خان و اصالت خان با جمعی

بتعاقب او مامور شدند او بوفور (۲) کار طلبي بے اجازت شاهزاده همراهئ آنها گردید - و سال بیستم حسب الطلب بحضور آمد - در همان سال مطابق سنهٔ (۱۰۵۶) هزار و پنجاه و شش هجري رخت هستي بر بست - مرد کار دیده پیکار ورزیده بود - پادشاه اعتماد بسیار برو داشت - و در دولت خانهٔ پادشاهي پس تخت پهلوی سندلي (که برای شمشیر و ترکش بفاصلهٔ دو گز مي بود) مي ایستاد - و وقت سواري بفاصلهٔ دو برابر آن مي آمد - پسر کلانش رتن (که در جالور بود - و بچهار صدئ دویست سوار سرفراز) از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدئ هزار و پانصد سوار مورد ترحم گشت - و از وطن آمده بدولت آستان بوس (۳) کام دل بر گرفته پیش شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر به بلخ دستوري یافت - و چون شاهزاده صوبهٔ مذکور را به نذر محمد خان والئ آنجا باز گذاشته مراجعت نمود او در عرض راه به زد و خورد با المانان مصدر ترددات گشت - و سال بیست و دوم با شاهزادهٔ مذکور بجانب قندهار شتافت - و در جنگ با قزلباش همراه رستم خان تعین گردید - و سال بیست و پنجم بعطای علم رایت افتخار افراشته همراه شاهزادهٔ مذکور بار دوم بمهم مزبور و بار سیوم همراه شاهزاده دارا شکوه

(۲) نسخهٔ [ب] بفور - (۳) نسخهٔ [ب] آستانبوسي ه

تعين شد - و سال بيست و هشتم با علامي سعد الله خان بانهدام چتور راهي گشته - سال سي ام نزد شاهزاده محمد اورنگ زيب بهادر بجانب دكن علم عزيمت بر افراشت - و در جنگ عادل خانيه مراسم جانفشاني بتقديم رسانيده در جلدوي آن از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري دو هزار سوار مرتقي گشت - پس ازان همراه مهاراجه جسونت سنگهه در جنگي (كه متصل اوجين رو داد) قرار گرفته وقت زد و خورد داد دليري و دلاوري داده ته تيغ مبارزان فوج عالمگيري در آمده (۲) *

* مير سيد جلال صدر *

خلف الصدق مير سيد محمد بخاري رضوي ست كه به پنج واسطه بشاه عالم (كه در مقام رسول آباد ظاهر بلدهٔ احمد آباد آسوده است) مي رسد - او بيستم جمادي الآخرهٔ سنهٔ (۸۱۷) هشتصد و هفده متولد شد (۳) - و در هشت صد و هشتاد (۸۸۰) رحلت نمود - ارادت از پدر خود قطب عالم يافته - او نبيرهٔ سيد جلال مخدوم جهانيان است - بنابر مخالفت حاكم اوچهه بفرمودهٔ پدر و مرشد خود شاه محمود در زمان سلطان محمود (كه بدو واسطه پور سلطان مظفر والي گجرات است) بدان ديار آمده در قصبهٔ تبوه سه كروهي

(۲) نسخهٔ [ب] در آمد - (۳) نسخهٔ [ج] شده ه

احمدآباد طرح اقامت ریخت - و در سنهٔ (۸۵۷) هشتصد و پنجاه و هفت درگذشت - میر سید محمد بسجاده نشینی شاه عالم بمزید فضل و بزرگی متصف بود - و در فقر و توکل ثانی نداشت - ترجمهٔ قرآن شریف بعبارت خوب ترتیب داده - هنگامی (که جنت مکانی از گجرات بسیر دریای شور لوای عزیمت بسمت کنبایت (۲) بر افراخت) میر در کمال تبجیل و تعظیم همراه بود - اعلی حضرت نیز دو مرتبه بادراک لقای آن سید جلیل القدر فیض یاب شد - نوبت اول در ایام شاهزادگی در خطهٔ احمدآباد و دوم وقتی که از جنیر متوجه قرارگاه خلافت شد - آن بزرگوار در تاریخ (۳) ولادت خود بدین مصرع مشهور　　* ع *

* من و دست و دامان آل رسول *

ملهم گشت - گویند مذهب سید و آبای ایشان امامیه است - در سنهٔ (۱۰۴۵) هزار و چهل و پنج سال هشتم شاهجهانی رحلت نمود - مدفن او گنبد متصل بدروازهٔ سمت غربی روضهٔ شاه عالم است *

میر سید جلال بحسن صورت و ستودگی سیرت آراستگی داشت - و در علم ظاهری و فنون دانش رسمی ماهر بود - طبعش موزون و بسیار مناسب بشعر - رضائی تخلص میکرد

(۲) نسخهٔ [ب] کنبهایت - (۳) یعنی سنهٔ نهصد و هشتاد و نه *

این رباعی مشهور ازوست * * رباعي *

* در نخوت و کبر لاعلاجم چه کنم *
* با آنکه اسیر احتیاجم چه کنم *
* میرم بنیاز و ناز دلبر نکشم *
* من عاشق معشوق مزاجم چه کنم *

میر پانزدهم جمادی الاخره سنهٔ (۱۰۰۳) هزار و سه هجري ولادت یافت - وارث رسول تاریخ است (۲) - پس از جلوس فرمانروائی اعلی حضرت بموجب ارشاد پدر گرامي‌قدر برای تهنیت سلطنت بدار الخلافهٔ اکبره رسیده بانواع نوازش و اکرام اعزاز تمام یافته - مقضی المرام بوطن مراجعت نمود - مرتبهٔ دوم باز بحضور رسید - چون در ازمنهٔ ماضیه نیز ازین سلسله چندے در سلک اعاظم امرای سلاطین گجرات انتظام داشتند اعلی حضرت هفتم شعبان سنهٔ (۱۰۵۲) هزار و پنجاه و دو هجري سال شانزدهم بکمال مبالغه میر را از لباس فقر برآورده بمنصب چهار هزاري و خدمت صدارت هندوستان از تغیر موسوي خان بلند مرتبه فرمود - و سید با وصف اخلاق مرضیه و انتساب چنین دودمان علیهٔ عالیه بعرض رسانید که از مساهله و بے خبری موسوي خان صدر سابق وجه مدد معاش باکثر مردم (که اصلا استحقاق نداشتند) مقرر شده - و

(۲) یعني سنهٔ هزار و سه هجري *

بیشترے باسناد جعلي اراضی بسیار متصرف اند - حکم بممالک محروسه رفت که تا تحقیق و تنقیح اسناد مدد معاش عموماً ضبط نمایند - هرچند در عالم نوکري این قسم دقتها را (که منبی از ذمه برائت خود و ادای حقوق آقا ست) عرفاً و عقلاً مستحسن داشته اند اما در خلایق سخت بدنامي بسعید عاید شد *

اتفاقاً درهمان ایام بداماں بیگم صاحبه آتشے در گرفت - و اکثر بدن سوخت - خیرات و انعام وافر بعمل آمد - زندانیان آزاد گشته - مطالبات معاف شد - این حکم نیز موقوف ماند - میر باضافهای متواتر بمنصب شش هزاری هزار سوار سر افراز گردید - اگر اجلش مي گذاشت ترقیِ عظیم مي کرد - سال بیست و یکم در لاهور غرهٔ جمادی الاولی سنهٔ (۱۰۵۷) هزار و پنجاه و هفت هجري در جواني بساط هستي در پیچید *

گویند ملا محمد صوفیِ مازندرانیِ مشهور در جواني از ایران آمده اکثر ممالک هندوستان را بقدم سیر و سیاحت پیموده در احمدآباد رنگ سکونت ریخت - و بمیر تعلق خاطر بهم رسانیده تعلیم او مي نمود - شعر ملا خالي از لطف نیست - این بیت از ساقي نامهٔ اوست * بیت *

* نمي ماند این باده اصلا بآب *

* تو گوئي كه حل كرده اند آفتاب *

ملا بياضي ترتيب داده (موسوم به بتخانه) شصت هزار بيت از دواوين شعرا برچيده - سيف خان صوبه دار گجرات اعتقادے با ملا داشت - حسب الطلب جنت مكاني لا علاج ملا را روانه نمود - در راه فوت كرد - و دران حالت اين رباعي گفت * رباعي *

* اى شاه نه تخت و نه (۲) نگين مي ماند *
* از بهر تو يک دو گز زمين مي ماند *
* صندوق خود و كاسهٔ درويشان را *
* خالي كن و پر كن كه همين مي ماند *

پادشاه شنيده رقتها نمود *

بالجمله از مير سيد جلال دو پسر ماند (۳) - اول معمي بسيد جعفر كه در صورت و سيرت مشابهتے تمام بپدر داشته - چون بمير خدمت صدارت تفويض يافت او بسجاده نشيني روضهٔ شاه عالم اختصاص گرفت - دوم سيد علي مخاطب به رضوي خان كه بصدارت هندوستان رسيد - احوالش جدا ترقيم يافته - مير سيد جلال صبيهٔ خود را بشيخ فريد پسر سيد بهوهٔ بخاري مخاطب بديندار خان نسبت كرد *

---

(۲) نسخهٔ [ج] نے (۳) نسخهٔ [ب] ماندند *

* محمد زمان طهرانی *

از منصب داران عهد جنت مکانی ست - و مدتها بتعینداتی صوبهٔ بنگاله گذرانیده - فوجدار و تیولدار سلهت بود - پس ازان (که دیهیم سلطنت بجلوس فردوس آشیانی رونق یافت) از سال اول به بحالی منصب دو هزاری هزار سوار (که از سابق داشت) ناصیهٔ مباهات بر افروخت - سال چهارم باضافهٔ دویست سوار و سال پنجم نیز باضافهٔ مذکور کامرانی اندوخت - سال هشتم بحضور آمده جبههٔ ارادت بر آستانهٔ عقیدت گذاشت - بعد چندے همراه اسلام خان (که از تغیر اعظم خان به صوبه داری بنگاله مفتخر گردیده بود) رخصت آن صوب یافت - و در هنگامهٔ مردم آشام (که بامداد بلدیو برادر پریچهت زمیندار کوچ هاجو (۲) پرداخته مصدر انواع سرشخی گردیده بودند) همراه میر زین الدین علي برادر اسلام خان (که مخاطب به سیادت خان گشته) تردداتِ نمایان و خدمات شایان بتقدیم رسانیده رسوخ و فدویت را بر روی روز افکند - بنابران سال یازدهم از اصل و اضافه بمنصب دو هزاری هزار و هشت صد سوار مورد عاطفت شد - سال پانزدهم باضافهٔ دویست سوار تابینانش مساوی ذات گردید (۳) - و چون درین سال ارتیسه بپادشاهزاده محمد شجاع

(۲) در [بعضے نسخهٔ] کوچ هاجو - (۳) نسخهٔ [ب] گردیدند *

ضميمهٔ صوبه داری بنگاله تقرر یافت او بر طبق حکم بضبط و ربط آنجا اختصاص گرفت - سال نوزدهم ازانجا معزول شده ببارگاه سلطنت رسید - سال بیستم نزد پادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر (که برای بند و بست بلخ وغیره شتافته بود) دستوري یافت - و چون پادشاهزاده بلخ را بکسان نذر محمد خان سپرده سال بیست و یکم معاودت نمود او حسب الطلب پیش از پادشاهزاده خود را بدرگاه والا رسانید - پس ازان احوال او معلوم نگردیده *

* مادهو سنگهه هادا *

پسر دوم راو رتن است - سال اول جلوس فردوس آشیاني بعالی هزاری شش صد سوار منصب سابق تارک عزت بر افراخته - سال دوم بتعاقب خان جهان لودي و سال سیوم پس از وصول موکب پادشاهي بدکن در فوجی (که سرگروه آن شایسته خان بود) و پستر باتفاق سید مظفر خان بمالش خان جهان لودي (که از دکن بر آمده جانب مالوه راهي گردیده بود) تعین شد - چون اینها بجستجوی آن سراسیمهٔ وادی فرار گام فراخ بر زده خود را بوی رسانیدند او ناچار شده از اسپ فرود آمد - در اثنای زد و خورد مادهو سنگهه (که هراول سید مظفر خان بود) برچهٔ بوی زد * و بدین حسن خدمت از اصل و اضافه بمنصب دو هزاری هزار سوار

و عنایت علم سرمایهٔ ناموري اندوخت - و چون در همین سال راو رتن پدرش درگذشت پادشاه او را باضافهٔ پانصدی پانصد سوار و عنایت پرگنهٔ کوتهه بیلاتهه در جاگیر مباهات بخشید - سال ششم همراه سلطان شجاع بصوب دکن راهي گشت - و پس از فوت مهابت خان صوبه دار دکن تعینات خان دوران صوبه دار برهانپور گردید *

درین ضمن (که شورش ساهو بهونسله در نواح دولت‌آباد رو داد و خاندوران با دیگر تعیناتیان عزیمت تنبیه او پیش‌نهاد خاطر ساخته روانه شد) او را به محافظت بلدهٔ برهانپور گذاشت - پستر سال هفتم بهمراهی خان مذکور بمالش ججهار سنگهه بندیله مقرر شده بعد رسیدن در ملک چاندا (۲) روزے (که نیکنام عم بهادر خان رهاه زد و خورد نموده زخمي در میدان افتاد) مادهو سنگهه از یمین نیکنام جلو انداخته برخے ازان گروه طغیان سرشت را بنایرهٔ قتال کالای هستي پسوخت (۳) - و بقیه را از پیش رو برداشت - پستر باتفاق سید محمد پسر کلان خان دوران بران گروه وخیم العاقبت (که در جوهر ساختن عیال خود بودند) دریده چندین کس را بر خاک هلاک انداخت - پس از رسیدن حضور مشار الیه از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري هزار و ششصد

---

(۲) نسخهٔ [ج] چانده - (۳) نسخهٔ [ب] بر سوخت *

سوار چهرهٔ مفاخرت برافروخت - سال نهم (چون بلدهٔ برهانپور بورود رايات فيروزي رونق گرفت و جهت تنبيه ساهو بهونسله و تخريب ملک عادل خانيه سه فوج بسرداري سه کس مقرر شد) او بهمراهي خان دوران بهادر دستوري يافت - بعد از معاودت ازانجا سال دهم چون بملازمت پيوست از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري دو هزار سوار نوازش يافت - سال يازدهم در رکاب سلطان محمد شجاع بصوب کابل راهي گرديد - سال سيزدهم بهمراهي سلطان مراد بخش (که بجانب کابل معين شده بود) روانه گشت - و پس از مراجعت شاهزاده سال چهاردهم (که نعمت باز اندوخت) از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري دو هزار و پانصد سوار مورد مراحم شد - سال شانزدهم باضافهٔ پانصد سوار اختصاص گرفت - سال هيجدهم بکومک اميرالامرا صوبه دار کابل (که بتسخير بدخشان مامور بود) رخصت پذيرفت - پستر در رکاب سلطان مراد بخش ببلخ شتافته (چون سلطان مزبور نعامهٔ مذکور را گذاشت - و سلطان محمد اورنگ زيب بجاى او نامزد گرديد) مشار اليه بتقديم خدمات پرداخته چندے بمحافظت قلعهٔ بلخ مامور بود - چون شاهزادهٔ مرحوم حسب الامر پدر والا قدر صوبهٔ مسطور را به نذر محمد خان والي آنجا باز گذاشته معاودت نمود (پس از وصول بکابل) مادهو سنگهه مطابق حکم از

شاهزاده رخصت شده سال بیست و یکم در پیشگاه سلطنت رسید و رخصت وطن یافت - و پس از چندے مطابق سنهٔ (۱۰۵۷) هزار و پنجاه و هفت هجري از تماشاگاه دنیا چشم بر بست - مکان سنگهه هادا پسر اوست که احوالش جداگانه تسطیر پذیرفته *

* میرزا والي *

پسر خواجه حسن نقشبندي ست نسباً[(۲)] - خواجه از دیرباز در کابل طرح سکونت انداخته روزگار مي گذرانید - چون میرزا سلیمان والیٔ بدخشان دست تغلب و استیلای شاه ابوالمعالي را از دامن احوال میرزا محمد حکیم والیٔ کابل (که هنوز بسن تمییز نرسیده بود) کوتاه ساخته او را بپاداش کردارش رسانید و صبیهٔ خود را بازدواج میرزا در آورده اکثر محال کابل را ببدخشان تنخواه نمود و در لباس دوستي اسباب دشمني ترتیب داده در مقام آن شد که کابل را بتدریج در تصرف خود آرد (پس ازان میرزا سلیمان به بدخشان معاودت نمود) جمعے (که عمدهٔ آنها خواجه حسن و باقي قاقشال بودند) حقیقت معامله را خاطر نشین میرزا کرده در اخراج بدخشیان اهتمام بکار بردند - و میرزا

---

(۲) نسخهٔ [ب] آبای خواجه از دیرباز در کابل طرح سکونت انداخته روزگار مي گذرانیدند *

سليمان ازين آگهي يافته باز متوجه کابل شد - ميرزا قلعه را بباقي قاقشال سپرده خود بجانب پشاور بدر زد - و از آب سنده گذشته بدرگاه عرش آشياني ملتجي گرديد - امراى اتكه خيل با تيولداران صوبهٔ پنجاب حسب الامر پادشاهي همراهئ ميرزا گريده بار ديگر بر مسند حکومت بر نشاندند - و باشارهٔ عرش آشياني مير محمد خان اتكه بسربراهئ مهام کابل اشتغال ورزيد - ميرزا محمد حکيم همشيرهٔ خود نجيب النسا (۲) بيگم را (که سابقاً والده‌اش در عقد ازدواج شاه ابو المعالي آورده بود) بے استصواب عرش آشياني و بے استفسار از مير محمد خان بخواجه حسن نسبت کرد - و خواجه (چون بچنين نسبتي عالي افتخار يافت) مهمات درخانهٔ ميرزا را (۳) از پيش خود سرانجام نمودن گرفت - و امورے (که باو مناسب نبود) ميساخت - و از مير محمد خان اصلا حسابے بر نميداشت - خان مذکور از حدت طبع تاب نياورده ازانجا بلاهور آمد - خواجه من حيث الاستقلال بامر وکالت پرداخته بجزرسي و سخت گيري دکان خود آرائي برگشاد - ظرفاى آنوقت ميگفتند که * بيت *

* گر خواجهٔ ما خواجه حسن خواهد بود *
* ما را نه جوال و نے رسن خواهد بود *

چون يقين ميرزا سليمان شد که از امراى پادشاهي هيچ

---

(۲) نسخهٔ [ب] فخر النسا بيگم - (۳) در نسخهٔ [ب] لفظ [را] نوشته

کس در کابل نیست در سال یازدهم الٰهي سنهٔ (۹۷۳) نهصد و هفتاد و سیوم هجري بقصد تدارک مافات لشکر بر سر کابل کشید - میرزا شهر را بمعصوم کوکهٔ خود سپرده خود باتفاق خواجه بغوربند شتافت - میرزا سلیمان چون نتوانست کابل را بزور گرفت والي نعمت بیگم زوجهٔ خود را به قرا باغ (که دوازده کروهی کابل است) فرستاده در پردهٔ غدر طرح صلح انداخت - میرزا از نیرنگ بیگم فریب خورده ملاقات قرار داد - و پیش ازان (که میرزا سلیمان باشارهٔ بیگم از حوالی کابل برسم ایلغار روانه گشته در کمین استاد) میرزا مطلع شده راه گریز پیش گرفت - چون بکتل هندو کوه رسید خواجه حسن خواست که میرزا را نزد پیر محمد خان ببلخ برده استدعای کمک نماید - باقي قاقشال نگذاشت - بدرخواست اعانت عرش آشیاني رهگرای جلال آباد گردید - و خواجه با جماعهٔ خود جدا شده ببلخ شتافت - در مرآة العالم نوشته که همانجا ضایع گشت *

* بیت *

* دل بشد جان گریخت دین گم شد *

* ای حسن زین بتر چه خواهم شد *

تفصیل این و غرض ازین ظاهر نمي شود - چه خواجه بعد ازین سانحه مدتهای مدید بامر وکالت مي پرداخت - چنانچه در اکبر نامه و طبقات اکبري مندرج است *

چون ميرزا بترغيب و تكليف باغيهٔ بنگاله باراده شورش بلاهور رسيد از آوازهٔ نهضت عرش آشياني (۲) راه كابل برگرفت و عرش آشياني بقصد تعاقب در سنهٔ (۹۹۰) نهصد و نود هجري سال بيست و ششم از درياى نيلاب عبور فرمود - و جواب عذر خواهي ميرزا نگارش يافت كه اگر گفتار فروغ راستي دارد (و از خجالت ملازمت نميتواند قرار داد) يكي از فرزندان (۳) را مصحوب همشيرهٔ خود روانه سازد - و اگر خاطر باين هم نگرايد خواجه حسن را با برخي اعيان آن سر زمين فرستاده رسوم پيمان و سوگند بجا آورد - ميرزا هر چند خواست كه همشيره بدرگاه رفته پوزش نمايد خواجه پذيراى آن نشد - و زن خود را گرفته بجانب بدخشان عزيمت گزيد - و شايد در همين (۴) ايام فوت كرد - خواجه را از بطن آن عفيفهٔ خاندان سلطنت دو پسر بود - يكي ميرزا بديع الزمان كه رشادت و كار طلبيها داشت - چون نا رشدائے خود را همايون پور ميرزا سليمان (۵) را نموده در كوهسار بدخشان سر سروري بر افراشت بديع الزمان در سال چهل و ششم (۶) آلهي با برخي از حصار شادمان رفته در آويخت - و چيره دست

(۲) نسخهٔ [ج] رسيده - (۳) در نسخهٔ [ج] لفظ [را] نيست - (۴) نسخهٔ [ج] درين ايام - (۵) نسخهٔ [ب] كوهستان - (۶) نسخهٔ [ب] سرداري ه

آمد - و آن بد گوهر در آویزه فرو شد - مشار الیه منبر و زر و سیم بنام عرش آشیاني بر آراسته عرضداشت نمود - و از پیشگاه خلافت بانواع عطایا کام دل اندوخت - دیگرے میرزا والي ست که وارد هندوستان گشته مورد مراحم خسرواني گردید - عرش آشیاني بلاقي بیگم دختر شاهزاده دانیال را بحبالهٔ نکاح او در آورد - در عهد جنت مکاني بمنصب هزار و پانصدي هفت صد و پنجاه سوار سر عزت بر افراخت - و در جشن جلوس اعلی حضرت باضافهٔ پانصدي دو صد و پنجاه سوار بمنصب دو هزاري هزار سوار مباهات اندوخت - آخرها بفوجداري سرکار ماندو مي پرداخت - در سال بیست و دوم (۲) سنهٔ (۱۰۵۸) هزار و پنجاه و هشت هجري در گذشت - پرگنهٔ انهل مضاف اوجین بطریق وطن در جاگیر داشت - بقدر قرابت ترقي نکرد - خالي از خفت طبع نبود - پسرش میرزا ابو المعالي میرزا خان جدا مذکور است *

* مکرمت خان *

ملا مرشد شیرازي ست - در مبادي حال مدتها با مهابت خان سپه سالار بسر برد - پستر در سلک بندگان جنت مکاني منسلک گشت - و در سر آغاز جلوس اعلی حضرت بخطاب

(۲) نسخهٔ [۱] هشتم *

(۲)
مکرمت خان و خدمت دیوانی بیوتات هرکار والا و منصب هزاری دو صد سوار اختصاص پذیرفت - در سال چهارم بدیوانی و بخشیگری و واقعه نویسی و بیوتاتی دار الخلافهٔ اکبرآباد مامور گردید - و در سال هشتم سرزمین بندیله (۳)
مطرح الویهٔ پادشاهی گشت و او باستخلاص قلعهٔ جهانسی (که از قلاع استوار جهار برگشته روزگار بوده) و بتفحص دفائن آن مقهور تعین گردید - نگهبانان قلعه از دست بردهای افواج قاهره (که برأی العین مشاهده نموده بودند) همت بای داده زینهاری گشتند - و چنین حصارے را (که باسباب و آلات قلعه داری استحکام تمام داشت - و بر فراز کوهچه درمیان جنگل انبوه و اشجار خاردار واقع شده) بے ارتکاب پرخاش و تلاش تسلیم نمودند - مکرمت خان ازین فتح بیست و هشت لک روپیه از دفینه های نواحی جهانسی و (۴)
دتیه بجست و جو بدست آورده بملازمت والا رسیده از نظر گذرانید - اعلی حضرت بعد سیر و گلگشت آن دیار (که بکثرت آب و وفور آبشار رشک کشمیر همیشه بهار است) در اواخر همین سال از آب نربده عبور فرمود - و مکرمت

---

(۲) نسخهٔ [ب] مکرمت خان بخدمت الخ - (۳) نسخهٔ [ب] سال هشتم (که سر زمین بوندیله مطرح الویهٔ پادشاهی گشت) او باستخلاص الخ -
(۴) نسخهٔ [ج] دیله و در [بعضی نسخهٔ] دیوه ه

خان بطریق سفارت نزد عادل شاه والی بیجاپور (که از نا عاقبت اندیشی در ارسال پیشکش تکاسل نموده بقیة السیف نظام شاهیه را در حمایت خود جا داده بود) رخصت یافت - خان مذکور بگزارش انواع ترغیب و ترهیب او را رهگرای اطاعت ساخته در سال نهم با اقسام نوادر پیشکش و فیلی (که فرد کامل نوع خود بود موسوم بگجراج) معاودت نموده تارک اعتبار بر افراخت - و پس ازان بخدمت والا رتبت خانسامانی چهرهٔ کامیابی افروخت - و در آغاز سال پانزدهم سنهٔ (۱۰۵۱) هزار و پنجاه و یک هجری بمنصب سه هزاری ذات و سوار و عنایت نقاره بلند آوازه گشته به صاحب صوبگی دهلی دستوری یافت - و سال هجدهم ضمیمهٔ آن از تغیر اعظم خان بفوجداری و تیول داری متهرا و مهابن شادکام شده باضافهٔ هزاری هزار سوار بمنصب چهار هزاری چهار هزار سوار بلند مرتبه گشت *

کیفیت بلدهٔ شاهجهان آباد

ازانجا که همم عالیه مصروف آن است که ذکر جمیل بر صفحهٔ روزگار مرتسم گردد - سیّما امزجهٔ سلاطین ذوی الاقتدار (۲) (که همواره می خواهند که عرصهٔ جهان را بآثار پایدار بیارایند) داعیهٔ اساس شهرے دل نشین بر کنار دریای جون

(۲) نسخهٔ [۱] ذو الاقتداره

(۲)
از خاطر اعلى حضرت چهره نمود - كار آگهان عمارت بعد پژوهش بسيار قطعهٔ زميني (كه در ظاهر دار الملك دهلي ميان نورگده و آغاز آن معموره واقع بود) برگزيدند - بيست و پنجم ذي الحجه سال دوازدهم سنهٔ (۱۰۴۸) هزار و چهل و هشت هجري مطابق طرحي (كه در پيشگاه خلافت مقرر گشته) بسركاري غيرت خان (۳) برادر زادهٔ عبدالله خان فيروز جنگ (كه نظم صوبهٔ دهلي بدو مفوض بود) زنگ ريخته بحفر بنيان آن پرداختند - و نهم محرم سال مذكور اساس آن بناى منيع الشان نهادند - و در ممالك محروسه هرجا صنعت گري از سنگ تراش ساده كار و پرچين كر و معمار و نجار بود بحكم پادشاهي آمده با عملهٔ بسيار مشغول كار گشتند - و هنوز تاسيس برخي از بنا و تهيأ لختي مصالح شده بود كه غيرت خان بصوبه داري تتهه نوازش يافت - و حراست صوبهٔ دهلي و اهتمام بر افراختن عمارات رفيعه به الله وردي خان مفوض شد - او دو سال و چند روز بدين امر پرداخته از جانب دريا اساس قلعه ده گز افراخته (۴) گشت - پس ازو ضبط صوبهٔ مذكور با اهتمام تاسيس عمارت و سرانجام لوازم آن بمكرمت خان (كه بوالا خدمت ميرساماني

(۲) نسخهٔ [ب] بعد از - (۳) نسخهٔ [ب] عزت خان - (۴) نسخهٔ [ج] عمارات ه

قیام می نمود) مقرر گردید - او جد و جهد بلیغ بظهور رسانید - تا آنکه در سال بیستم این حصار گردون بنا با سایر ابنیهٔ فردوس آئین [که در هر گوشهٔ آن خورنقی و سدیرے ست و در هر زاویهٔ آن گلشنی و غدیرے - و بے تکلف و اغراق نگار خانهٔ چین است - اما آن نقش پیشین و این نگار پسین * * بیت *

* دران قدر برده صنعت بکار *
* که خود نیز محو است صنعت نگار *

از غیب دانیهای امیر خسرو ست که آنچه سابق در مدح دهلي گفته بود درینولا بر روی کار آمد * * بیت *

* اگر فردوس بر روی زمین است *
* همین است و همین است و همین است] *

بصرف شصت لک روپیه در عرض نه سال و سه ماه و چند روز صورت حسن انجام گرفت (۲) *

قلعهٔ رفیعه (که مثمن بغدادي ست) درازش هزار گز پادشاهي و پهنا شش صد ذراع - جدرانش از احجار لعل فام فتح پور بر افراخته شده - ارتفاع آن با شرفات و خاکریز بیست و پنج ذراع - و زمین شش لک گز است مضاعف زمین قلعهٔ مستقر الخلافهٔ اکبرآباد - و دورش سه هزار و سیصد ذراع است

(۲) نسخهٔ [ب] در صورت احسن انجام گرفت ه

مشتمل بر بیست و یک برج - هفت مدور - چهارده مثمن - چهار دروازه و دو دریچه - و خندقی به پهنائی بیست گز و عمق ده گز از آب نهر مالامال - از دو جانب بدریای جون می ریزد - سوای ضلع شرقي (که دریای مذکور بدیوار حصار پیوسته است) - به بیست و یک لک روپیه مرتب گشته - و نشیمن‌های خاص از شاه محل با سقف سیمین و امتیاز محل با آرامگاه معروف ببرج طلا و دولت خانهٔ خاص و عام و باغ حیات بخش به بیست و هشت لک روپیه - و منازل بیگم صاحب و دیگر پردگیان حرم بهفت بهشت لک روپیه - و دیگر عمارات از بازار و چوکیهای درون قلعهٔ گردون عظمت (که بجهت کارخانجات پادشاهي ساخته شده) بچهار لک روپیه صورت اتمام گرفت *

سلطان فیروز خلجي در ایام سلطنت خود نهرے از دریای جون از نواحی پرگنهٔ خضرآباد جدا نموده به سي کروه پادشاهي آورده بحدود پرگنهٔ سفیدون (که شکارگاه او بود و آب کشت کم داشت) رسانید - آن نهر بعد از انتقال سلطان بتوالی ایام و تواتر اعوام خراب گشت - و از جریان باز ماند - و در عهد عرش آشیاني شهاب الدین احمد خان صوبه دار دهلي برای افزونی زراعت و آبادیِ محال تیول خود نهر مذکور را مرمت نموده جاري ساخت و به شهاب

نهر موسوم گردانید - چون روزگار او سپری شد بترمیم و تعمیر آن نپرداختند - و بدستور پیش از جریان باز ماند - دریندولا (که توجه اعلی حضرت به بنای این قلعه مصروف گشت) امر شد که نهر مذکور را از خضرآباد تا سفیدون (که مبدأ و منتهای آنست) مرمت کنند - و از سفیدون تا قلعه (که مسافت آن نیز سی کروه پادشاهي ست) نهرے تازه حفر نمایند - بعد تیاري به نهر بهشت مسمی شد - و نشیمنها بحوضهای ابریز و فوارهای بلند پرواز نضارتے دیگر بهم رسانید - بیست و چهارم ربیع الاول سنه (۱۰۵۸) هزار و پنجاه و هشت هجري سال بیست و یکم (که برای نزول پادشاهي مختار اهل تنجیم بود) به تهیأ اسباب جشن و تعبیهٔ مواد عشرت فرمان رفت - و تمامیٔ منازل خاصه را بگوناگون نفائس فرش (که در کشمیر و لاهور از پشم شال برای هر نشیمنی بنفاست و لطافت بر روی کار آورده بودند) برآراستند - و بر در حجرها و ایوانها پردهای طلا دوزي و ده یک دوزي و کلابتون دوزي و مخمل زربفت کار هنرمندان بدائع آثار گجرات آویختند - و در هر نشیمنی اورنگ مرصع و طلائی مینا کار و منبت و ساده نصب نمودند - و هرجا مسندے والا گسترده کارتکیهها با غلافهای لآلی متلالي گذاشته مسند پوشهای زرکش بران کشیدند - و سه جانب ایوان منیع الشان

دولت خانهٔ خاص و عام بمحجر نقره و پیش جهروکه بمحجر طلا بر آراستند - و در هر طاق آن زرین کوکبهٔ بزنجیر طلا آویخته نمودار چرخ برین بر گردانیدند - و در وسط آن ایوان مربع تختگاهی ساخته دور آنرا بمحجر طلا آرایش دادند - و بر روی آن مرصع سریر والا نظیر (که فروغ مایهٔ خورشید عالم افروز است) گذاشتند - و پیش تخت شامیانهٔ زرنگار مسلسل مروارید با ساطین مرصع بر افراختند - و بر دو جانب تختگاه دو (۲) مرصع چتر مسلسل مروارید و بر دوامین تخت مثمن منبت نصب کردند - و عقب تختگاه مندلهای مرصع و طلا نهادهٔ قور خانه (که محتوی ست بر شمشیرهای جواهر نگار با پردله های مرصع و ترکشها با یراق مرصع و نیزهای مرصع (۳) که در ترصیع آن سرمایهٔ بحر و کان بکار رفته) بترتیب نگاه داشتند - و سقف و ستون و در و دیوار آن ایوان سحر بنیان و ایوانهای اطراف چهار گانهٔ دولت خانهٔ خاص و عام را سایبان های زردوزي و پردهای زرنگار فرنگي و چیني و مخمل زربفت طلا باف و نقره باف گجراتي و مسلسلهای (۴) کلابتون و بادله آذین بستند - و پیش ایوان رفعت مکان بارگاه مخمل زربفت و بر روي ایوانهای اطراف شامیانهای مخمل

---

(۲) نسخهٔ [ج] و هر دو جانب الخ - (۳) در نسخهٔ [ج] لفظ [مرصع] نیست - (۴) نسخهٔ [ج] بامسلسلهای ٭

زر بفت بسرغه های سیمین بر افراختند - و در زیر بارگاه فرشهای رنگین گسترده بر دور آن محجر نقره نصب نمودند - و بارگاه مذکور (که در رفعت و وسعت باسمان برابري دارد) بحکم عالي در احمد آباد در کارخانهٔ سرکار والا یافتند - بمبلغ قریب یک لک روپیه در مدت مدید انجام پذیرفت - طول آن هفتاد ذرعهٔ پادشاهي و عرض چهل و پنج بر چهار ستون نقره (که دور هرکدام دو گز و ربع است - و ارتفاع بیست و دو) برپا مي شود - و سه هزار و دویست گز زمین را احاطه مي نماید - و ده هزار کس در زیر آن میتوانند ایستاد - و از فراش و غیر آن سه هزار کس بصنعت جرّ ثقیل در مدت یک ماه برافرازند - و آن بر السنهٔ خاص و عام مشهور به دلبادل است •

بالجمله چنین بارگاهے (که با فلک همسري نماید) گاهے افراخته نشده - و چنین مکانے (که نمونهٔ فردوس برین باشد) باین زیب و زینت (۲) آراسته نگشته - از روز وصول فیض موصول پادشاهي بدین منازل جنت مشاکل ده روز جشن قرار یافت - هر روز صد کس بخلاع فاخره سرافراز مي گشتند (۳) - و گروهے بفزوني منصب و نوازش خطاب و جمعے بمرحمت نقد و اسب و فیل کام دل بر گرفتند - میر

(۲) نسخهٔ [ا] باین زینت آراسته نگشته - (۳) نسخهٔ [ب] سرفراز گشتنده

يحيى كاشي تاريخ(۲) اختتام اين بناى عالي چنين يافته(۳) ه

* مصرع *

* شد شاهجهاناباد از شاه جهان آباد *

و هزار روپيه صله برگرفت *

مكرمت خان را بجايزهٔ اتمام(۴) اين عمارات هزاري ذات و سوار بر منصبش افزوده از اصل و اضافه بمنصب پنجهزاري ذات و سوار و سه هزار سوار دو اسپه سه اسپه سرافراز ساختند . و در سال بيست و سيوم مطابق سنهٔ (۱۰۵۹) هزار و پنجاه و نه هجري در شاهجهان آباد مكرمت خان رخت زندگاني بربست - مشار اليه بتمول و زرداري شهرت تمام داشت - مشهور(۵) است كه روزے فردوس آشياني فرمود كه بعد ملاحظهٔ نقشهٔ بغداد و اصفهان بازارهاى مثمن و مسقف آنجا (كه طرح برگزيدهٔ طبيعت بود) ترتيب نگرفت - و بدان نمط (كه پسند خاطر بود) اين شهر صورت نيافت - و درين باب تعرض گونهٔ به مكرمت خان كردند - ازان روز مكرمت خان گفتے كه اين شهر اگر بنام ما مسمى كنند آنچه خرج شده داخل خزانه مي نمايم - پسرے داشت محمد لطيف نام - در سال بيست و دوم بتقديم خدمت

(۲) يعني سنهٔ هزار و پنجاه و هشت هجري - (۳) نسخهٔ [ا] بافت -
(۴) نسخهٔ [ج] عمارت ه (۵) نسخهٔ [ب] فرموده ه

فوجداري میان دوآب مامور گردید - و روح الله برادر زادهٔ او منصب مناسب داشت *

چون خامهٔ تیز خرام بتقریب سخن بگزارش چگونگی قلعهٔ شاهجهان‌آباد پرداخته در عرصهٔ بیان این شهر و دهلی قدیم نیز جولاني میکرد - و چون قلعهٔ مبارک شاهجهان‌آباد صورت تاسیس پذیرفت جانب راست و چپ آن بر کنار دریا سایر شاهزادهاے عالي شان و امراي عظمت نشان بعمارات وسیع و بدیع و نشیمنهای دل نشین چندان پرداختند [که از ابنیهٔ عالیه (که بیست لک روپیه صرف آن شده باشد) و آنچه از آحاد ناس تا اکابر و اعالي در خور مراتب احوال و تفاوت کثرت و قلت اموال موافق خواهش و سلیقهٔ خود طرح ریخته اند (و از حیز احصا (۲) بیرون است) معمورهٔ عظیمے و سواد اعظمے ست] که سیاحان جهانگرد بلدے باین پایهٔ فسحت و وسعت و بدین مایهٔ جمعیت و جامعیت در هیچ اقلیمے (۳) نشان ندهند * * بیت *

* تعالی الله اگر مصر است و گر شام *
* بود یک گوشهٔ این معشر عام *

مدینة السلام بغداد (که پانصد و چند سال دار الخلافهٔ خلفای عباسیه بود) دوره از طرفین دجله دو فرسخ است که

(۲) نسخهٔ [ج] احصار - (۳) نسخهٔ [ج] اقلیم *

شش کروه رسمي باشد - و محيط اين شهر عظمت‌بهر پنج فرسخ پانزده کروه رسمي ست - و چون حصار شهر نو (که از سنگ و گل کشيده بودند) بوفور باران جا بجا ريخت در سال بيست و ششم سورے از سنگ و صاروج در کمال متانت و استحکام اساس گذاشته در آخر سال سي ام بطول شش هزار و سيصد و شصت و چهار ذراع مشتمل بر بيست و هفت برج و يازده دروازه (که دو دلان بعرض چهار و ارتفاع با شرفات نه ذراع است) بصرف چهار لک روپيه صورت انجام گرفت *

چنانچه رستهٔ سمت لاهور بعرض چهل ذراع و طول يک هزار و پانصد و بيست گز مشتمل بر هزار و پانصد و شصت حجره و ايوانهای نهايت مطبوع و دلپسند (که بحکم معلی سکان بلده آنرا ساخته اند) - از آغاز بازار (که متصل اصطبل پادشاهي ست - و آن بفاصلهٔ دو صد و پنجاه ذراع از ديوار قلعه اساس يافته) تا چوک هشتان در هشتان - کوتوالي چبوتره چهار صد و هشتاد گز است - ازانجا تا چوک ديگر صد در صد بطرز مثمن بغدادي - بازارے ست بهمين قدر طول و عرض - جانب شمالی اين چوک سرای دو سقفهٔ رفيع اساس بيگم صاحب (که يک درش جانب بازار و ديگر بطرف باغ) موسوم به صاحب‌آباد (که حقيقة سه باغ است)

بطول نهصد و هفتاد و دو ذراع - و یکی ازان مکرمت خان پیشکش نموده و اعلیحضرت بآن ملکهٔ دوران مرحمت فرموده - و جانب ضلع جنوبی بازار مذکور حمامی ست بکمال نزاهت و صفا که بفرمان آن ملکهٔ زمان صورت اتمام یافته - و ازین سرای و چوک تا سرای و چوک فتحپوري محل پانصد و شصت گز - و رستهٔ بازار جانب اکبرآباد بطول هزار و پنجاه و عرض سي ذراع در نهایت پاکیزگي و خوبي در رویه بهشت صد و هشتاد و هشت حجره و ایوان آراسته - در آغاز بازار محاذی دروازهٔ قلعه بجانب جنوب مسجدے عالي بنیان اکبرآبادي محل و مسجد جامع این شهر (که موسوم بمسجد جهان نما ست) در کمال رصانت و متانت و نهایت فراخیِ ساحت (۲) بر کوهچهٔ جانب غربیِ قلعه بفاصلهٔ هزار گز واقع است - دهم شوال سنهٔ (۱۰۶۰) هزار و شصت هجري اساس گذاشتند - در مدت شش سال بصرف ده لک روپیه باهتمام سعد الله خان و خلیل الله خان زینت افزای خطهٔ خاک گردید * ع *

* قبلهٔ حاجات آمد مسجد شاه جهان *

(۳) تاریخ اتمام آن است - و ازان وقت تا حالت تحریر (که قریب صد سال گذشته) نوئینان عظام و عمدهای والا مقام

(۲) نسخهٔ [ب] فراخیِ ساخت - (۳) یعنی سنهٔ هزار و شصت و هفت ٭

طرح امکنهٔ دل فريب و طراحئ حدائق طراوت افزا بجائی
رسانيده اند (که ادهم تيزگام خيال در مسلک بيان آن
بلنگي مي گرايد) خامهٔ بپای چوبين چگونه آن راه تواند
پيمود - خصوص مساجدست که در چوک سعدالله خان و چوک
معروف به چاندني چوک (که معمار همت عاليهٔ ظفر خان
مخاطب به روشن الدوله احداث نموده) - کاسهٔ گنبدهای
هر يک را با منارها از جانب بالا بصفايح مس مطلا در کمال
درخشاني گرفته اند - در وقت اشراق آفتاب و ماهتاب لمعانش
چشم فلک را خيره مي سازد - و ازين جهت (که از مدتے
ممتد رايات ظل اللهي سايه گستر اين مصر جامع است) بکثرت
ابنيه و هجوم قطان هر جانب بيرون حصارش معمورهٔ ايست
هر چهار ربع از مسکون - و از بسيارئ اجتماع و فراهم آمدن
مردم هفت اقاليم هر کوچه و برزنش کشوريست بامتعهٔ اقاليم
سبعه مشحون - هر خانه مالامال هرچه در خور مدن و نا گزير
امصار است - و در هر دکانش بوفور نفايس و نوادر هر
ديار صد کاروان بار - ازينهٔ است که در فترت نادر شاهي
طرفه چشم زخمے باين شهر رسيد - و در طرفة العين بصورت
اصلي باز گرديد - بل همه چيزش از اول بهتر و روز افزون
است - و تصوير نقش و نگارش از قدرت قلم بيرون -
صنايع پردازي و نزاکت کاريها را روز بازار است - و طرب انگيزي

و بزم طرازي را با دلها سروکار - چون پای خامهٔ تیزرفتار در مساحت ساحت خصوصیات این جای حیرت افزا لنگ است باین بیتی از فروغی کشمیري (که در تعریف این شهر گفته) اکتفا مي نماید * * بیت *

* جهان را گر به از خود یاد باشد *
* همین شـاه جهـان آباد باشد *

اما دهلی قدیم (که از مهین و دیرین شهرهای هند است) نخست اندرپت نام داشت - طول صد و چهارده درجه و سي و هشت دقیقه - و عرض بیست و هشت درجه و پانزده دقیقه - اگرچه برخے از اقلیم دوم انگارند اما از سیوم اقلیم است - سلطان قطب الدین و سلطان شمس الدین در قلعهٔ پتهورا بسر میبردند - سلطان غیاث الدین بلبن قلعهٔ دیگر اساس نهاد - و آنرا مرزغن اندیشید - معز الدین کیقباد بر ساحل دریای جون شهرے دیگر طرح انداخت - آنرا کیلوگرهي گویند - امیر خسرو در قران السعدین این شهر را مي ستاید *

* بیت *

* ای دهلي و ای بتان ساده *
* پگ بسته و چیره کج نهاده *

الحال مقبرهٔ جنت آشیاني درین شهر است - سلطان علاء الدین شهر دیگر بنا نهاده آن را سري گویند - پس ازان

تغلق شاه تغلق آباد بر ساخت - پسترِ پسرش سلطان محمد شهرے نو و منازل دلکشا بر روی کار آورد - و سلطان فیروز بنام خود شهرے بزرگ آباد نمود - و دریای جون را بریده نزدیک ساخت - و سه کروهی فیروز آباد کوشکے دیگر بر افراشت جهان نما نام ٭

چون نوبت بجنت آشیانی رسید قلعهٔ اندرپت را تعمیر نموده دین پناه نام گذاشت - شیر خان سور دهلی علائی را ویران کرده جدا شهرے بر آراست - آثار این شهرها نمایان و پیدا است - طول این صوبه از پلول تا لدهانه (که بر ساحل دریای ستلج است) صد و شصت کروه - و عرض از سرکار ریواری تا کوه کماؤن صد و چهل - دیگر از حصار تا خضرآباد صد و سی - شرقی آگره - میان مشرق و شمال پیوسته بخیرآباد صوبهٔ اوده - شمالی کوهستان - جنوبی آگره و اجمیر - غربی لدهانه و سرچشمهٔ گنگ - و (چون درین صوبه دیگر رودها فراوان) لختے شمالی کوه این صوبه را کماؤن نامند - کان طلا و نقره و سرب و مس و زرنیخ و تنکار دارد - و آهوی مشکین و گاو قطاس و کرم پیله و باز و شاهین و دیگر شکاری جانور و خیل و اسب کوت بس انبوه - هشت سرکار و دویست و سی و دو پرگنه بجمع شصت کرور و شازده لک و پانزده هزار و پانصد و پنج دام در عهد عرش آشیانی

بدر میگرائید - چون اعلی حضرت باحداث شاهجهان‌آباد موسوم
(۲)
بدار الخلافه گردانید محالات دیگر افزوده دوازده سرکار دو صد
و هشتاد و یک محال بجمع یک صد و بیست و دو کرور و
بیست و نه لک و پنجاه هزار و یک صد و سی و هفت دام
قرار گرفت *

این سواد اعظم (که بهترین بلاد هندوستان است)
سه فصل دارد - زمستان از غرهٔ آبان تا بهمن - آذر و
دی ایام شدت سرما ست - و در دیگر اولین و پسین اگرچه
سرد است لیکن نه بسیار - و این فصل موسم خوبیهای
هندوستان است که سیر و شکار بکام دل میتوان کرد - دوم
(۳)　(۴)
تابستان از غرهٔ اسفندار تا آخر خورداد - اسفندار آغاز بهار
هندوستان است - در کمال اعتدال - و فروردی نیز معتدل
است - درین دو ماه سواری و قطره می توان کرد -
اردی بهشت هم بد نیست - اما بے ضرورت تردد نتوان نمود -
و خورداد زمان استیلای گرما ست - سیوم برسات - از نیز
اگر بارش شود هوا بهتر است - و الّا بهمان خورداد گرم -
امرداد عین باران است - و هنگام غایت لطافت هوا ست -
گاه باشد که روزے ده پانزده مرتبه ببارد - و ابرهای رنگین

(۲) نسخهٔ [ج] دوازده سرکار و صد و هشتاد - (۳) در نسخهٔ [ج] لفظ
[آخر] نیست - (۴) نسخهٔ [ج] آغاز بهار و در کمال اعتدال است *

پدید آید - و این ایام نیز ایام خوبیهاے هندوستان است - و در شهریور اگرچه باران مي بارد اما نه بمرتبهٔ ماه گذشته - مهر آخرهای ایام برسات است - باران این وقت بخریف و ربیع نفع تمام دارد - روز بعد از یک پاس گرم مي گردد - و شبها مائل بسردي - این فصل سه هوا دارد - و اگر بارش است برسات - و گر نه هوای تابستان - لیکن در تابستان گرفتگي در هوا نمي باشد - و در برسات روزے (که باران نشود و نسیم نوزد) هوا گرفته مي شود - این فصول ثلثه در تمام بلاد هندوستان دایر است - اما هوا متفاوت است *

* میرزا حسن صفوي *

پسر سیوم میرزا رستم قندهاریست - در عهد جنت مکاني بمنصب هزار و پانصدی هفت صد سوار سرافرازي داشت - پس از جلوس اعلی حضرت همراه پدر عالي قدر خویش از صوبهٔ بهار آمده به آستان بوس خلافت جبهه آرا گشت - و در سال دوم به تعیناتی صوبهٔ بنگاله رخصت یافت - مدتها با پسر خود میرزا صف شکن در کومکیان آن ولایت انسلاک داشت - گاهے بر طبق طالب به پیشگاه سلطنت رسیده زری عقیدت بتقبیل سدهٔ جهانباني مي‌افروخت - و باز بدستوری معاودت کام دل مي اندوخت - و به افزایش منصب پایهٔ

اعتبار بلند تر مي افراخت - در سال نوزدهم بمنصب
سه هزاری دو هزار سوار امتیاز یافته بجاگیرداری فتح پور
بیانه مورد اعطاف گردید - و در سال بیستم فوجداری
جونپور از تغیر شاه نواز خان صفوي برادر خردش نامزد او
گشت - و مصحوب صف شکن پسرش نقاره مرحمت شد -
و او از اصل و اضافه بمنصب دو هزاری دو هزار سوار
تارک افتخار افراخته نزد پدر دستوري یافت - و در سال
بیست و یکم میرزا با پسر خود از جونپور آمده شرف
استلام خلافت دریافت - و باز پدر و پسر کومکی بنگاله
شده بدان صوب مرخص گشتند - و در سال بیست و دوم
حسب الالتماس شاهزاده محمد شجاع بتهانه داری کوچ متعلق
صوبهٔ مذکور مفتخر گشت - و باضافهٔ هزار سوار مباهات
اندوخت - و در سال بیست و سیوم آخر سنهٔ (۱۰۵۹)
هزار و پنجاه و نه هجري ره نورد عقبی گردید - مشار الیه
خطاب خاني قبول ننمود - میرزا صف شکن بعد فوت پدر
بخدمت تهانه داري و فوجداری حصر ولایت بنگاله چندے
بسر برد - پس ازان بگوشهٔ انزوا بوظائف دعا گوئی پادشاه
زمان اشتغال ورزید - و در سنهٔ (۱۰۷۳) هزار و هفتاد و سیوم
هجري سال پنجم عالمگیري روزگار حیاتش بسر آمد - دختر
میر میران یزدي همشیرهٔ نوازش خان عبد الکافي (که برادر

علاتي خليل الله خان است) در خانهٔ او بود - خلف او سيف الدين صفوي باعتبار دامادی خليل الله خان مطرح انظار عاطفت خسروانه گشته در سال هفتم بخطاب كامياب خان ناموري گرفت - و بنابر جهتي از منصب برطرف شده بود - در سال چهاردهم ببحالی منصب کامران گرديد - و خطاب خاني بنام خود يافت *

* مرتضی خان سيد نظام *

پسر دوم ميران صدر جهان پهانيست - از بطن برهمن زنے بوده (كه ميران كمال شيفتگي بدو داشت) - ازين جهت اين پسر را نهايت دوست داشته در صدد تربيت او شد - و در حين حيات خود بروشناسی پادشاهي و منصب عمده كامياب گردانيد - پس از فوت ميران جنت مكاني او را بمنصب دو هزار و پانصدی دو هزار سوار سرافراز فرمود - و در نخستين سال جلوس اعلى حضرت باضافهٔ پانصدي بمنصب سه هزاری دو هزار سوار و عطای نقاره بلند آوازه گشت - و پس از فوت مرتضی خان مير حسام الدين انجو سيد مذكور بخطاب مرتضی خان ناموري اندوخت - هنگامے (كه نظم صوبهٔ دكن بمهابت خان خانخانان تفويض يافت) خان مشار اليه نيز كومكي گشته رخصت دكن يافت - و پس ازان (كه حصون تسعهٔ دولت آباد بنيروی شهامت مهابت خان

سپه سالار در سال ششم سنهٔ (۱۰۴۲) هزار و چهل و دو هجري گشایش یافت) سپه سالار خواست یکی از سران فوج را با برخی از بندهای اخلاص شعار بحراست قلعه گذاشته خود به برهانپور شتابد - ازان جهت (که مدتی در محاصرهٔ قلعه انواع رنج و تعب کشیده بودند - و صبح و شام از کارزار بیجاپوریه و نظام شاهیه دمی نیاسوده - و آذوقهٔ ذخیره نیز نمانده) بهر که تکلیف نمود از تکفل آن سر برتافت - و مشهور است که (چون مرتضی خان صاحب سامان و جمعیت بود) مهابت خان با او درین امر مبالغه نمود - سید بامتناع چندین اصرار ورزید که مهابت خان خط آزادي ازو نوشته گرفت *

و چون خان دوران از اخلاص خالص و حمایت راسخ پذیرای آن خدمت گردید خانخانان حکمت عملي بکار برده سید مرتضی خان را با جماعهٔ دیگر بهمراهی خان مذکور در قلعه گذاشته طبل رحیل فرو کوفت - در همان چند روز فرمان بنام خان دوران رسید که (چون او بیش از همه تعب و صعوبت کشیده) قلعه را بمرتضی خان سپرده خود بمالوه (که صوبه داری آن باو متعلق بود) رفته چندی بیاساید - خان مذکور سید را در قلعه گذاشته و زری (که از خزانهٔ عامره با خود داشت) برای ناگزیر قلعه بمشار الیه

(۲)

داده روانه سمت مطلب شد . و پس ازان به تيولداري دلمو سرافرازي يافته بمالش متمردان آن ناحيه از بيس و غير آن مامور شد - چون وطنش در جوار دلمو ست جمعيت كثير و انبوهي فراوان فراهم آورده در جستن و بستن طايفهٔ بيس كوتاهي ننمود - مكرر بجنگ و پيكار غالب آمده نقش صولت او درست نشست - مدتها در فوجداري بيسواره و لكهنؤ بضبط و ربط تمام گذرانده - آخر الامر از غلبهٔ پيري و ضعف قوي طاقت قطره و پويه نماند - و بمهام خدمت نمي توانست پرداخت - در سال بيست و چهارم از بارگاه خلافت او را از منصب باز داشته بيست لک دام بطريق ساليانه از پرگنهٔ پهاني وطنش (كه يک كرور دام جمع دارد) مرحمت شد - چون پسرانش درگذشته بودند هر كدام از عبد المقتدر و عبدالله نبيرهاى او را باضافهٔ منصب و ديگر نباير او را فراخور حال بمناصب برنواخته هشتاد لک دام تتمهٔ اين پرگنه را در تيول آنها مقرر كرد - پس ازين سيد مذكور مدتها در زمرهٔ وظيفه خواران گذرانيده باجل موعود بساط حيات در نورديد - عبدالمقتدر در عهد اعلى حضرت بمنصب هزاري شش صد سوار و فوجداري خيرآباد رسيده *

(۲) در [بعض نسخهٔ] دلمؤ *

* معتقد خان میرزا مکی *

پسر افتخار خان است که در بنگاله سال هفتم جهانگیری در جنگ عثمان خان لوهانی داد جانفشانی و جان ستانی داده بکار آمد - میرزا نیز دران جنگ مصدر تلاشها گشته - این هر دو پدر و پسر در تیراندازی شهرهٔ آفاق بودند - پس از فوت پدر برهنمونی بخت سعادت پژوه خود را بفتراک دولت شاهزاده والی عهد شاهجهان بربست - و بحسن خدمت و دوام حضور کامیاب نوازش شاهی گردیده بقرب و اعتبار اختصاص پذیرفت - گویند بشرف نسبت رضاعت شاهی نیز افتخار داشت *

چون شاهزاده نخستین بار باصلاح مهمات دکن توجه برگماشت و افضل خان و بکرماجیت (که از عمدهای دولت شاهی بودند) بهوش افزائی و فرمان پذیری عادل شاه بیجاپوری تعین گشتند مشار الیه با جادو داس دیوان بیوتات بحیدرآباد دستوری یافت که قطب شاه والی آنجا را از خواب غفلت بر آورده بشاهراه اطاعت رهنمون شود - او (چون بسرعت سریعه بمقصد فائز گشت) قطب شاه را در کمال انقیاد و فرمان برادری دیده پیشکش پانزده لک روپیه از جواهر ثمینه و فیلان نامی تنومند و اسپان قبچاق بر گرفته معاودت نمود - و به بساط بوسی انجمن حضور و استحسان

تقديم خدمت اسباب مزيد رفعت جاه آماده گردانيد - و در ايام ناکامي شاهزاده (که از بے مهري روزگار غير از قطع فيافي سود سفر بنظر نمي آمد) او از اخلاص وافي و صفاى صافي (که سرآمد شمائل رضيه است) پرستاري و هوا داري خداوند مجازي را سرماية بهبود دانسته بهيچ رجه از رکاب شاهي جدائي نگزيد - تا آنکه زمانۀ نيرنگ ساز بفاصلۀ يک بست و گشاد مژه چمن ديگر طرح ريخت - و بهار دولت شاهي گل کرد - در سنۀ (۱۰۳۷) هزار و سي و هفت هجري جنت مکاني در گذشت - و الوية شاهي از جندر دکن باهتزاز آمده هفدهم ربيع الآخر بر تالاب کانکريه (که در خارج شهر نزهت بهر احمدآباد گجرات است) پرتو نزول افکند - و نظم آن ديار باقتضاى وقت به شير خان تونور تفويض يافت - و ازانجا که هنوز رصول بدار الخلافه واقع نشده و سلطنت استقرارے نگرفته معتقد خان را بمنصب چار هزاري دو هزار سوار بر نواخته با جمعي ديگر در احمد آباد گذاشتند - و در سال دوم بفوجداري اجمير سر بر افراخت - پس ازان به صوبه داري مالوه متعين گشت - و در سال پنجم حکومت آن ولايت نامزد نصرت خان خاندوران گرديد - و او بفوجداري اطراف دار الخلافه مامور شد - و در همين سال مکرر نالش باقر خان نجم ثاني

ناظم اوڈیسه بعرض اعلی حضرت رسید که با رعایا سلوک ناپسندیده مینماید - معتقد خان باضافهٔ سواران منصب نوازش یافته به بصاحب صوبگی اوڈیسه بلند پایه گردید *

از غرائب رو داد آنکه گویند باقر خان کارهائی چند کرده مبلغها بدست آورده که افشای (۲) هر یکی موجب رسوائی بود - خواست که آنرا خس پوش کند - زمیندارن آن ناحیه را از دیسمکهه و دیسپانڈیه و مقدم فراهم آورده بهرکه گمان شرارت داشت مقید ساخت - و ازانها یکدفعه هفت صد کس را بدم تیغ داد - ناگهان یکی ازان آشوب جان گزا بدر جسته خود را بحضور رسانید - و طومار چهل لک روپیه بنام باقر خان نوشته داد - دربغولا تحقیق آن مقدمه نیز به معتقد خان مقرر شد - اتفاقاً میرزا احمد داماد باقر خان (که بخشیگری آن صوبه یافته همراه بود) روزے (که از الهآباد در کشتي نشسته مي رفتند) میرزا احمد تقریبی از طومار مذکوره بر آورده ازان زمیندار مستفسر گردید - و ببهانهٔ دیدن طومار را از دستش گرفته بتیز دستي چنان شمشیر بسویش برتافت که سر از تن جدا شده در دریا افتاده - و طومار نیز پاره نموده بآب رها کرد - و به معتقد خان گفت که بمحض دولت خواهی شما این

(۲) نسخهٔ [ب] و افشاي هریکی الخ *

حرکت بعمل آمده که آخرکار این قسم طومار بنام شما هم درست مي کرد - معتقد خان مستحسن داشت - اما چندے معاتب پادشاهي ماند *

معتقد خان مدتے دران دیار بداد دهي و مطیع نوازي و سرکش بر اندازي بسر برده چون بحضور آمد باز در سال نوزدهم بحکومت آن دیار تعین گردید - و در سال بیست و دوم طلب حضور گشت - چون اعظم خان حاکم جونپور در همان ایام درگذشت بندوبست آن سرکار به معتقد خان قرار گرفت - خان مذکور از عرض راه عطف عنان کرده بجانب امرمر رجوع نموده - چون او را پیري دریافته بسیار از کار رفته بود در سال بیست و پنجم دوازدهم ذي القعده سال (۱۰۶۱) یک هزار و شصت و یکم بعرض اعلی حضرت رسید که او بضبط نواحي جونپور نمي تواند پرداخت - آن تعلقه بنام مراد کام صفوي تجویز شد - اتفاقاً او هم در همان تاریخ در جونپور بساط حیات در نوردید *

* میرزا عیسی ترخان *

پدرش جان بابا عم پدر میرزا جاني بیگ حاکم سنده است - چون پیمانهٔ حیات میرزا جاني لبریز گردید میرزا عیسی بهوس حکومت دست و پائے بحرکت آورد - خسرو خان چرگس (که وکیل مستقل آن سلسله بود) میرزا

غازي را جا نشین پدر ساخت - و خواست که میرزا عیسی را بادب گاه زندان بر نشاند - او بقلاوزی بخت و رهنموئی اقبال ازان دیار بدر زده بدرگاه جهانگیری استظلال عافیت نمود - جنت مکاني بمنصب عمده مطرح انظار عاطفت ساخته تعنیات دکن فرمود - و چون میرزا غازي در حکومت قندهار درگذشت خسرو خان عبد العلي نامي را ازان سلسله بر مسند ترخانیه متمکن ساخته دست مایهٔ حکم رانی اندیشید - جنت مکاني بتوهم آن (که مبادا عبد العلی به دستان سرائی خسرو خان ریشهٔ استقلال دران سرزمین فرو برد) فرمان بنام میرزا عیسی خان قلمي فرمود - و چون او جبهه سای آستان خلافت گردید بعرض برخی حساد [که میرزا از دیرباز در آرزوی ملک موروثي نعل در آتش است - اگر دریغولا مستقل شده بحاکم کچه و مکران و هرمز (که قریب واقع شده اند) اعانت جسته با شاه عباس صفوي توسل نماید مدتها باید که تدارک آن بوقوع آید] پادشاه بد گمان شده میرزا رستم قندهاري را بحکومت آن دیار مامور فرمود - و بسعي او رگ و ریشهٔ ترخانیه ازان ولایت برکنده گشت - و میرزا عیسی بجاگیرداری دهن پور گجرات سر بر نواخته تعین آن صوبه گردید - دران هنگام (که اعلی حضرت از هوای تتهه بناکامی براه زن و ولایت بهاره مضاف گجرات

معاودت بدکن فرمود) میرزا بپاداری طالع از نقد و جنس و اسپ و شتر بطریق پیشکش در جناب شاهي ارسال داشته ذخیرهٔ سود و بهبود روزگار خود اندوخت *

پس از ارتحال جنت مکاني در اثنای توجه رایات فردوس آشیاني از دکن بدار الخلافهٔ آگره هنگام جهان گشائي بسعادت زمین بوس رسیده باضافهٔ دو هزاری هزار و سیصد سوار بمنصب چار هزاري ذات و دو هزار و پانصد سوار و ایالت ملک تتهه که مرزبوم خود گردید. لیکن بعد جلوس بر سریر فرمان روائي حسب اقتضای وقت ضبط و ربط آن دیار به شاه قلي خان خواجه مخاطب بخواجه باقي خان تفویض یافت. و میرزا بی نیل مقصود از عرض راه معاودت نموده بتیولداری متهرا و آن نواحي مورد نوازش گشت. و در سال پنجم در سواران منصب افزوده بجاگیرداری ایلچپور رخصت یافت. و در سال هشتم باضافهٔ هزاری هزار سوار بمنصب والای پنجهزاری چهار هزار سوار دو اسپه سه اسپه بر نواخته بفوجداری سرکار سورتهه مباهي گردید. در سال پانزدهم بصاحب صوبگی گجرات از تغیر اعظم خان اختصاص پذیرفت. و ضبط سورتهه بپسر کلانش عنایت الله (که بمنصب دو هزاری هزار سوار سر افرازي داشت) مقرر گشت. و بعد از عزل صوبه داري مجدداً بایالت جوناگده (که حاکم نشین ولایت

سورتهٔ است) سر بر افراخت - و در سال بیست و پنجم هراست آن دیار بمحمد صالح پسر دومش مفوض گشت - و فرمان طلب میرزا بحضور صادر گردید - در محرم سنهٔ (۱۰۶۲) هزار و شصت و دوم بقصبهٔ سابهر رسیده بود که پیمانهٔ حیاتش بر آمود - با آنکه عمر میرزا از صد متجاوز بود اما قوی از درجهٔ طبیعي سقوط نیافته - باه هم جوانانه داشت - و بسیار عیش دوست و شیفتهٔ مسکرات و دل دادهٔ راگ و رنگ بود - و در نغمه خواني و ساز نوازي خالي از کمال نبود - اولاد بسیار بهم رسانید - عنایت الله خلف کلانش که عمده بود در سال بیست و یکم در گذشت - و بیشرت در حیات پدر زندگيِ مستعار سپردند - بعد فوت میرزا محمد صالح (که ارشد اولادش بود - و احوالش جدا بقلم آمده) بمنصب دو هزاري هزار و پانصد سوار و فتح الله بمنصب پانصدي و عاقل بمنصبی درخور سر افرازي یافتند *

* محمد علی خان محمد علی بیگ *

خویش قلیج خان از منصب داران داخلِ همراهیِ شاهزاده دارا شکوه است - چون سرکار حصار بضابطهٔ معمول بپادشاه زادهای والي عهد تعلق مي‌کرد [چنانچه در عهد فردوس مکاني به جنت آشیاني و در وقت جنت آشیاني بعرش آشیاني و همین قسم بجنت مکاني و فردوس آشیاني

تنخواه شده بود] لهذا در عصر سلطنت فردوس آشیانی
بپادشاهزادهٔ کلان قرار یافته او بفوجداری آنجا مامور گردید -
ازآنجا که گشاد هر کار در گرو وقت است و کار کشان قضا
بادنی وسیلهٔ جامی را بکامی می ریزند دران ایام [که جراحات
بیگم صاحب (که بنابر وصول شعلهٔ شمع بدامان و رسیدن
ببدن اضلاع سوخته بود و پس از معالجهٔ بسیار اطبای رفته)
هرچند التیام پذیرفته اما گاه گاه عود میکرد] او در پیشگاه
سلطنت ظاهر نمود که هامون نام فقیرست بے نوا در سرکار مذکور
میباشد - مرهم او برای این قسم جراحات مفید و مشهور است -
بسترر برطبق حکم اورا آورد - و مرهم او نفع تمام بخشید -
پادشاه آن فقیر را بمبلغ همسنگش و خلعت و اسپ و فیل
و دیه در وطن بطریق آلتمغا برنواخت - و مشارالیه (که
واسطهٔ این امر بود) مورد عاطفت گشته سال هژدهم بخطاب
خانی ناموری اندوخت - سال بیست و ششم (چون صوبهٔ ملتان
در عوض صوبهٔ گجرات به پادشاهزادهٔ مذکور تفویض یافت)
او بعنایت خلعت و حراست آنجا اختصاص گرفت - چون
صوبهٔ تتهه هم ضمیمهٔ صوبجات سابق به پادشاهزادهٔ مذکور
مرحمت شد او بمحافظت آنجا مامور گردید - سال سی ام
مطابق سنهٔ (۱۰۶۶) هزار و شصت و شش هجری پیمانهٔ
زندگی او برآمود *

* مغل خان *

پسر زین خان کوکه است - در عهد جنت مکاني بمنصب هزاري پانصد سوار رسیده بود - در سر آغاز (۲) جلوس اعلی حضرت بقلعه داري دار الملک کابل سر بر افراخته مرخص گردید - و چون سال نهم ساحت دولت آباد مضرب خیام پادشاهي گردید و عساکر قاهره به سرکردگی سران نامور بنهب و غارت ملک عادل شاهیه (۳) و تسخیر تتمهٔ قلاع نظام شاهیه تعین گردید مغل خان بافزوني منصب پانصدي پانصد سوار کام دل اندوخته بهمراهی خان دوران نصرت جنگ انتظام یافت - و در آخر این سال بنیروی شهامت و مردانگی سردار با وقار قلعهٔ اودگیر (که از قلاع حصینهٔ رصینهٔ بالاگهات دکن است و (۴) درین وقت مضاف صوبهٔ محمد آباد بدر) هشتم جمادی الاولی سنهٔ (۱۰۴۶) هزار و چهل و شش هجري در محاصرهٔ سه ماه و کسرے بتصرف پادشاهي در آمد - خان مذکور پانصدي ذات پانصد سوار دیگر اضافه یافته بصیانت و حفاظت آن حصن استوار معین گردید - و مشار الیه مدتے درانجا گذرانیده نامی بمروت و مردمي بر آورد *

---

(۲) نسخهٔ [ج] در آغاز جلوس - (۳) نسخهٔ [ج] عادلشاه - (۴) در نسخهٔ [ج] حرف [واو] نیست *

راقم سطور را در سنهٔ پانزدهٔ جلوس خاقان زمان (۲) گذرے
بتماشای قلعهٔ مسطور افتاد - مشاهده نمود که در دیوار
عمارتے (که اندرون قلعه واقع شده) بر سنگے تاریخ فتح
قلعه و تفویض آن بمغل خان کنده نصب کرده اند -
اغلب که بفرمایش خان مذکور باشد - پس ازان بحضور
شتافته در سال هژدهم بمنصب دو هزار و پانصدی دو هزار
سوار پایه افزای اعتبار گشت - و چون در همین ایام خان
دوران صاحب صوبهٔ دکن رخصت انصراف یافت خان مذکور
نیز بعطای نقاره بلند آوازه گشته بهمراهی صوبه دار دستوری
یافت - و در سال بیست و پنجم به صاحب صوبگی تته
سرافراز گشته از راه گجرات روانهٔ آن سمت گردید - صاحب
همت و شگفته رو بود - هرکه بسر وقتش وارد میشد در
تفقد و دلجوئي کوتاهي نمیکرد - و جویای نام نیک بود *

چون خان مذکور از تن آساني و فراغت دوستي توفیق آن
نیافت (که خود را در مهم قندهار بخدمت شاهزادهٔ بلند اقبال
محمد دارا شکوه رساند (۳)) ازین رهگذر از منصب سه هزاری دو
هزار سوار و جاگیر بر طرف شد - چندے بدین منوال
گذرانید و پریشانیها کشید - آخر در سال سي ام حسب الالتماس

---

(۲) یعنی شاه عالم پادشاه مطابق سنهٔ (۱۱۸۸) هزار و یکصد و هشتاد
و هشت هجري - (۳) نسخهٔ [۱] برساند *

دارا شکوه بسالیانهٔ پانزده هزار روپیه موظف گردید . تاریخ فوتش بنظر نیامد - گویند شکار دوست بود . و بنغمه و سرود شیفتگي داشت - سازنده و نوازندهٔ بسیار فراهم آورده بود *

* میر شمس *

از سادات حسیني ست - گویند مدتے تارک دنیا بود - و سیاحت میکرد - پس ازان ملازم رکاب شاه جهان شده - بعد ارتحال جنت مکاني (چون موکب شاهجهاني در نواح سورت ورود نمود) او بقلعه داري آنجا سرفرازي یافت - و سال هفتم از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدي دو هزار سوار چهرهٔ ناموري بر افروخت - و سال دهم باضافهٔ پانصد سوار و فوجداري و تیولداري پرگنهٔ پژوده مضاف گجرات لواي بلند پایگي بر افراشت - سال هژدهم بعنایت نقاره بلند آوازه گشت - و سال نوزدهم از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري سه هزار سوار و فوجداري و تیولداري بیرمقامت قابلیت آراست - سال بیست و پنجم بفوجداري و تیولداري پتن متعلق گجرات نخل امیدش بارور گردید - سال بیست و هشتم باز به تهانه داري و جاگیرداري پژوده از توابع احمد آباد مامور گشت - سال سي و یکم نوزدهم رمضان مطابق سنهٔ (۱۰۶۷) هزار و شصت و هفت هجري لباس هستي را برکند *

* مرشد قلي خان خراساني *

از ترکان سپاهي پيشه بود - بکارداني و معامله فهمي امتياز داشت - ابتدا نوکر علي مردان خان زيک حاکم قندهار بود - چون خان مذکور آن حصن حصين را تسليم اولياي پادشاهي نموده بندگي درگاه والا برگزيد چند کس از نوکران عمدهٔ او در سلک ملازمان درگاه انتظام يافتند - ازانجمله مرشد قلي خان (۲) از ياوري طالع بدولت روشناس فايز گشته منظور نظر التفات خسروانه گرديد - در سال نوزدهم جلوس فردوس آشياني به فوجداري دامن کوه کانگره از تغير خنجر خان فرق افتخار بر افراخت - و چون صاحب صوبگي و سرداري بلخ و بدخشان نامزد شاهزاده محمد اورنگ زيب شد او به بخشيگري فوج متعينهٔ ايشان تعين يافت - و در سال بيست و دوم از تغير جان نثار خان آخته بيگي شد - و در سال بيست و چهارم به بخشيگري لاهور اختصاص گرفت - و چون شاهزادهٔ مذکور در سال بيست و ششم بتفويض نظم صوبهٔ دکن لواي توجه بر افراخت او از سابق و لاحق بمنصب هزار و پانصدي پانصد سوار و خدمت ديواني بالاگهاٿ دکن کاميابي اندوخته بهمراهي شاهزاده دستوري يافت - و در تقديم آن خدمت مساعي جميله بکار برده جوهر رشادت و کارداني

(۲) در نسخهٔ [ج] لفظ [خان] نيست *

خود را بر روی روز آورد - و حسب الالتماس شاهزاده در سال بیست و هفتم بافزایش پانصدی و خطاب خانی چهرهٔ اعتبار برافروخت - و در سال بیست و نهم بافزونی پانصد سوار مورد نوازش گردیده خدمت دیوانی پایان گهات از تغیر ملتفت خان بانضمام کار سابق بدو مقرر شد *

و پس ازان [که همت والا نهمت پادشاهزاده فتح نصیب محمد اورنگ زیب مصروف آن گردید که به مستقر الخلافه شتافته دست استیلای دارا شکوه را (که از فرط توجه اعلی حضرت هیچ یک از برادران را بنظر همسری در نیاورده طبل خود کامی و خود آرائی می نواخت - و از امور سلطنت جز نامی به اعلی حضرت نماند) کوتاه سازد] پرتو اهتمام بصوب این مطلب افگند - و در کمتر فرصتی لشکری نمایان و توپخانهٔ شایان ترتیب داد - از ملازمان پادشاهی (که دران صوبه بودند) هرکرا بخدمت اقبالمند مساعدت نمود سر ارادت بر خط بندگی و همراهی گذاشت *

مرشد قلی خان (که آثار ارادت و جانفشانی از سیمای احوالش هویدا بود - و بر همه اخلاص مندان عقیدت کیش سبقت گرفته مراسم دولت خواهی بتقدیم می رسانید) از تغیر میر ضیاء الدین حسین اسلام خان (که در مرافقت شاهزاده محمد سلطان بوسم منقلا از اورنگ آباد روانهٔ برهانپور

گشت) بخدمت دیوانی جلیل القدر سرکار شاهی مدارج عزت پیمود - و از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري سرافرازي یافت - و چون رایات پادشاهي دهم رجب سنهٔ (۱۰۶۸) هزار و شصت و هشت هجري بگذر اکبرپور از آب نربده پایاب عبور نموده و بیست و دوم همین ماه اتفاق صف آرائي (که نخستین معارک آن شاه فیروزمند است) با مهاراجه جسونت (که از جهالت و جسارت سد راه آن شاهزاده گردیده پای اقامت در نواحی اجین افشرده بود) افتاد راجپوتان مشهور مثل مکند سنگهه هاده و رتن راتهور و دیال داس جهاله و ارجن کور (که از رؤسای آن قوم جلادت کیش بودند) دست تعلق از جان برداشته جلو انداختند - و نخست بتوپ خانهٔ شاهزاده [که اهتمام آن دران روز بعهدهٔ شجاعت و بهادری مرشد قلي خان (که از سرداران راسخ العقیدة و صاحب سیف و قلم بود) قرار یافته] بجنگ و ستیز پرداختند خان مذکور باتفاق ذوالفقار خان (که مقدمة الجیش هراول بود) با آنکه فوجی درخور کثرت و هجوم مخالفان نداشت پای ثبات و قرار در عرصهٔ کارزار استوار داشته از جا نرفت - و بعد از گیر و دار بسیار و سعي و تلاش بے شمار (که منتهای مرتبهٔ سپاه گری و جانفشاني بود) مردانه نقد جان نثار نمود - و باداى حق اخلاص سرخروئي اندوخت *

مشار اليه با وصف جوشش بهادري و نشهٔ سپاه گري فهميد متصديانه داشت - و ديانت و خدا ترسي (۲) پيرايهٔ حالش بود - در ديواني دکن باستمالت و رفاهيت رعايا کوشيده در توفير و تکثير آبادي ملک همت گماشت - و از کار شناسي و جزرسي تقسيم اراضي نموده ربع هر جنس بر گرفت - و دستور العمل قرار داد - گويند از روے احتياط (که مبادا حيف و ميلي بجانب رود) بسا اوقات خود طناب جريب بدست گرفته زمين را پيمايش مي کرد - از حسن نيت اوست که عمر جاويد يافت - يعني نامش بسبب اين دستور العمل تا انقضاي اعوام و شهور بسيار (۳) بر صفحهٔ روزگار خواهد ماند *

بايد دانست که در ممالک فسيحة المسالک سير حاصل زرخيز دکن تشخيص جمع مال بر سر بيگهه و مساحت اراضي بجريب و تفريق زمينها و تقسيم اجناس حبوب و بقول درميان نبود - کشاورز و مزارع آنچه بيک قلبه و جفت گاو مي توانست و هر جنسے که مي خواست بر سر قلبه قابلي باختلاف بلاد و پرگنات بحاکم مي داد - باز پرس کميت و کيفيت نمي شد - و پس ازان [اين ولايت بروزگار ممتد بفوج کشيهاي متواليهٔ سلاطين هندوستان

(۲) نسخهٔ [ج] خدا پرستي ٠ (۳) در نسخهٔ [ج] لفظ [بسيار] نيست ٠

بی سپر گردید - و رعایا از نام مغل و معاملت نو ترسان و لرزان گشته ترک اوطان گرفت - و امساک باران و قحط چندین ساله سرباری گردید - و ویرانی بمرتبهٔ انجامید (که اعلی حضرت با آنکه در سال چهارم سی و چهل کرور دام از اصل صوبهٔ خاندیس تخفیف دادند) بحالت اصلی نگرائید تا آنکه (۲) نوبت بمرشد قلی خان رسید] خان مذکور از کار طلبی و دقت پژوهی به رای صواب اندیش خود دستور العمل راجه تودرمل را (که از زمان عرش آشیانی احداث یافته در هندوستان مروج گردیده) بفرزگی دزن مرز بوم بر روی کار آورد - نزله در فراهم آوردن رعایای متفرق جوشش تمام بکار برد - و جابجا امنای فهمیده و عمال متدین تعین نمود که اراضی اکثر پرگنات (۳) را به پیمایش در آوردند (که آنرا رقبه خواهند) - و تفریق شایان زراعت و کوه و ناله (که بکار قابه رانی نمی آمد) نمود - و هر دهی (که مقدم نداشت و وارثان او از صدمات حوادث مفقود الاثر بودند) مقدمی آنجا بهرکه از احوالش جوهر استعداد آبادی و پرداخت رعایا دریافت نمود مقرر کرده سرگرم کشت و کار ساخت - و برای خرید گاو و دیگر مایحتاج زراعت مبلغی از سرکار داد (که آنرا تقاوی گویند) و با عمال گفت که

(۲) نسخهٔ [ج] اینکه - (۳) در نسخهٔ [ج] لفظ [را] نیست ٭

آنرا بر سر فصل بوصول در آرند - و معاملت با کشاورز سه قسم نمود - اولا تشخیص سربسته (۲) (که معمول زمان قدیم نیز بود) - دوم تقسیم غله (که آنرا تباٹي نامند) و آن نیز سه گونه است - اول هرچه از آب باران تا هنگام درو بهراد رسد بالمناصفه قرار داد - و در آنچه از آب چاه بهراد رسد اگر جنس غله است سیوم حصه از سرکار و دو حصه از رعایا - و سوای غله از انگور و نیشکر یا زیره و اسپغول مختلف است نظر بر خرج آب کشي و ایام تیاري آن - از نهم حصه تا چهارم حصه برای سرکار باقي برعیت - سیوم آنچه از آب کاریز و نهرها از دریا بریده بزراعت سر دهند و آنرا پات خوانند بخلاف چاهي بکم و زیاده مختلف قرار داد - عمل سیوم جریب یعنی ربع هر جنسے از حبوب و بقول و فواکه و بذر نظر بر نرخ و چندي و چگونگي حصول (۳) آن از هنگام زراعت تا حصاد في بیگهه چیزے معین نمود که بعد جریب آنرا بازیافت نمایند - و این عمل در سه چهار صوبهٔ دکن (که آنوقت همین قدر ازین دیار بحوضهٔ تصرف پادشاهي در آمده بود) به دهارهٔ مرشد قلي خان شهرت دارد # پسرش علي بیگ در سال چهارم جلوس خلد مکان بخطاب اهتمام خان و پسر دیگر فضل علي بیگ در سال

---

(۲) نسخهٔ [ب] سررشته - (۳) نسخهٔ [ب] کرده ٭

سي و دوم بوقایع نگاری کچهری دیوان اعلی سرفراز گردید -
وقت مرحمت خاني و خطاب بر زبان پادشاه گذشت بپرسید
که بر نام خاني مي خواهد یا خطاب پدر - مشار الیه
بلحاظ بعضی وجوه مرشد قلي خاني (۲) اختیار کرد - خلد مکان
فرمود که من و مادر قربان علي (کرم الله وجهه) باین نادان
بگوئید که علي گذاشته قلي میشود - فضل علي خان بهتر
است - و بس ازان بدیوانی شاهزاده محمد معزالدین (که
از زندان تادیب رستگاري یافته بود) اختصاص گرفت - و
در سال چهل و دوم بخدمت دیوانی صوبهٔ ملتان امتیاز
یافت - زبانی یکی از رفقای خان مذکور (که خالي از
اعتماد نبود) مسموع افتاد که چون از دکن بجانب ملتان
رخصت یافت بچه کامیابي و شغف (۳) راه مقصود پیمودن
گرفت و چه شیشهای مراد که دست امید بر طاق دل او
و همراهانش نچید - چون بلاهور پیوست برفع کوفت سفر
وقفهٔ چند روزه (۴) طرح نمود - هر صبح سیر باغی و هر شام
مجلسی تازه مي آراست - ناگهان از فلاخن خانهٔ فلک سنگ
حادثه بشیشه خانهٔ آرزویش افتاد - فرمان پادشاهي بنام حاکم
آن بلده اصدار یافت که فضل علي خان را طوق و زنجیر
کرده روانهٔ حضور سازد - و او کاربند حکم گردید - و چون

---

(۲) نسخهٔ [ب] خان - (۳) نسخهٔ [ا] شغلت (۴) نسخهٔ [ج] روزه

این سانحه از اخبار نویسان آنجا بعرض رسید ظاهر شد که فرمان جعلي بود - و آن بیچاره بے موجب در شکنجهٔ بلا گرفتار گشت - همان ساعت گرز برداران تعین شدند که بهر جا رسیده باشد از قید و بند برآورده اسباب و اشیای او (که در لاهور بضبط درآمده) باو مسترد نمایند *

* ملتفت خان *

مهین خلف ارشد اعظم خان جهانگیر شاهیست - از علوم متداوله بهرهٔ وافي داشت - و از حمايد شیم بخشے وافر - در عهد جنت مکاني به روشناسي و ناموري چهرهٔ تفوق مي افروخت - چون پدرش در آغاز سال دوم شاهجهاني بنظم دکن مامور شد او باضافهٔ چهارصدي صد و پنجاه سوار بمنصب هزاري دو صد و پنجاه سوار مفتخر گردید - و پس ازان (که همراه پدر بمالش خان جهان لودي به بالاگهات دکن رخصت یافت) بمنصب هزار و پانصدي پانصد سوار سر برافراخت - و چون خانجهان باتفاق نظام شاهیه مکرر از افواج منصوره مالشے بسزا یافت اطراف لشکر از دور سیاهے مي نمودند - و گاهے جنگے بگریز مي کردند - ازین جهت دلاوران جسارت منش هماے ازانها بر نمي گرفتند - اتفاقاً روزے (که بر چنداولي (۲) ملتفت خان با جمعے از راجپوتیهٔ

(۲) در نسخهٔ [ج] دربلجها [کاف] نیست *

با نام و نشان نامزد بود) از سهل انگاري قريب بدو كرده
از قول دور افتادند - مخالف (كه در كمين فرصت بود) بيكبار
با ده هزار سوار رسيده - بجنگ پرداختند - برخي خانه زادان
روشناس از مغل و راجپوت داد مردانگي داده راه جانفشاني
سپردند - ملتفت خان با راو دودا چندراوت ثبات قدم
نيارست ورزيد - از معركه پهلو تهي ساخت - و در سال
دهم بخدمت عرض مكرر امتياز يافت - و در سال سيزدهم
بديواني صوبهٔ بنگاله دستوري يافت - و در سال نوزدهم
ببخشيگري لشكرے (كه بسرداري شاهزاده مراد بخش بمهم
بلخ و بدخشان تعين يافته) اختصاص گرفت - و در سال
بيست و دوم (چون شاهزاده محمد اورنگ زيب با عساكر
نصرت پيرا بمهم قندهار تعين شد) بخشيگري آن فوج بخان
مذكور مفوض گرديد - و در همين سال پدرش رخت زندگي
بر بست - او در ركاب بود - باضافهٔ پانصد سوار سرافرازي
يافت - و در سال بيست و سيوم پانصدي ديگر بر منصبش
افزوده تعين دكن گشت - دران هنگام صاحب صوبگي دكن
بشايسته خان متعلق بود - بنابر ديرين ربطها و وفور كارداني
و معامله فهمي بنيابت برهانپور مامور شد - و مشار اليه
در بندوبست آنصوبه كوشيده آثار تمرد از ساحت آن زمين
برداشت - و بحسن سلوک همه را از خود راضي و خرسند

ساخت - و در سال بیست و پنجم از پیشگاه خلافت و جهانبانی دیوانی پایان گهات دکن (که عبارت از صوبهٔ خاندیس و نصف صوبهٔ برار باشد) بدو تعلق گرفت - و در سال بیست و نهم حسب الالتماس شاهزاده محمد اورنگزیب بهادر ناظم دکن بافزونی پانصدی ذات و پانصد سوار و خدمت قلعه داری احمدنگر از تغیر شاه بیگ خان سربلند گشت *

و چون مشام حسن اخلاصش از شمامهٔ التفات شاهزادهٔ مذکور معطر بود و در وقت رکضت عالمگیری بانتزاع سلطنت نطاق همت بمیان مرافقت بر بست پس ازان (که یکران عزیمت شاهی از برهانپور بسوی مقصود سبک عنان گردید) خان مذکور بعنایت نقاره بلند آوازه گشت - و بعد از محاربهٔ جسونت در ظاهر بلدهٔ اجین عشرهٔ اخیر رجب از انتقال مرشد قلی خان (که دران معرکه مردانه وار نقد جان نثار نمود) بخدمت دیوانی سرکار و خطاب اعظم خانی و عنایت طوغ مطرح انوار عاطفت گشت - و از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاری دو هزار و پانصد سوار پایهٔ اعتبار بر افراخت - ازانجا [که فلک ستمکار و روزگار نا سازگار (که شادی او غم آمود و شربت او زهرآلود است) هرچه بر افرازد بیندازد و بهرکه پردازد نه‌ازد] آن

صورت نصیب چمنستان کامیابي هنوز از بادۀ وزارت لبے تر (۲) نا کرده (۳) که پیمانۀ حیاتش لبریز گشت - یعنی یک و نیم ماه سالم نگذشته بود که روز جنگ دارا شکوه بعد از فتح از غلبۀ حدت هوا و شدت گرما و سنگینی چلقد و جوشن جان بجان آفرین سپرد - او بفهم درست و ادراک عالي مشهور و شگفته پیشاني و متواضع بود - و حسن معاشرتے داشت که هرکه باو میرسید دل بستۀ صحبتش مي گردید - و طبع موزون هم داشت - این شعر ازوست - * فرد *

* بخواب دیده ام آن طرۀ پریشان را *

* تمام عمر ذکر خواب من پریشان است *

دختر اسد الله خان معموري در خانه اش بود - احوال هوشدار خان پسر او (که از امراے عالمگیري ست) جدا بتحریر آمده *

* معمور خان میر ابوالفضل معموري *

سیدے صحیح النسب و مردے کریم الحسب بود - و بپیرایۀ فراست و کیاست آراستگي داشت - در عهد فردوس آشیاني به منصب پانصدي در صد سوار سرمایۀ عزت اندوخته از دیرباز در کومکیان صوبۀ دکن قیام مي ورزید - بمددگاري طالع قوي و دستیاري سلیقۀ درست هر صوبه دارے (که دراں

(۲) نسخۀ [ج] تازه ناکرده ۰ (۳) در نسخۀ [ب] حرف [کاف] نیست ۰

ولایت رسید) میرزا بقرب و مصاحبت خویش بر نواخته
باعزاز و احترام تلقي نمود - در اهلیت و مردمي سرآمد
روزگار و در کارروائي و آشنا پروري یکتای وقت بود - چون
نظم آن دیار به پادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر تفویض
یافت مومی الیه از کارشناسي و دیده وري دیرین خدمت
و خیرخواهی خود را دل نشین شاهي ساخته همواره مورد
التفات بود - هنگامے (که شاهزاده بارادۂ انتزاع سلطنت
بجانب مستقر الخلافه رایت عزیمت بر افراخته بکوچ متواتر
کنار دریای نربده معسکر اقبال گردید) او دران روز از اصل
و اضافه بمنصب هزاری چهار صد سوار سرافرازي یافت - و
در محاربۂ جسونت بهمراهی شاهزاده محمد سلطان در
فوج هراولي انتظام داشت - پس از ابتسام بهار نصرت
و فیروزي بخطاب معمور خان و منصب هزار و پانصدی
پانصد سوار چهرۂ امتیاز افروخت - و پس از جنگ دارا شکوه
(چون سواد باغ اعزآباد دهلي مشهور بشاله مار مضرب
خیام عالمگیري گردید) ازان جهت [که اختر شناسان بجهت

جلوس مسعود بر سریر فرمانروائي روز جمعه غرۂ ذی القعده
سال (١٠٦٨) هزار و شصت و هشت هجري بر گزیده
بودند و وقت گنجایش آن نداشت که بسرانجام لوازم این
امر بنوے (که معمول این دولت است) پردازند] لهذا

در باغ مذکور در ساعت معهود بر تخت سلطنت برآمد *

اتفاقاً در همین ایام نجابت خان سپه سالار [که درین معارک هیجا و مهالک وغا در تلاش و تردد و تدبیر و کار فرمائي شریک غالب بود - و عمده تر ازان خان شهامت نشان از امرای شاهجهاني (که در موافقت شاهي چنان بار گران بر گردن گرفته بچندین امرے سترگ اقدام نماید) دیگرے نبود با وصف تفویض منصب هفت هزاری هفت هزار سوار و انعام دو لک روپیه و خطاب خانخانان سپه سالار (که بابرام گرفته بود) از سبک سري و کم حوصلگي دست از زیاده طلبي بر نمي داشت - و عنایات پادشاهي را در جنب حسن خدمت خود وقعے نمي گذاشت] خانه نشین گردید - معمور خان (که بحسب قدم بندگي و رفور قابلیت مصدر اعطاف پادشاهي بود - و با خان مذکور نیز دم یکجهتي و مصادقت مي زد) بر طبق امر والا به تبلیغ برخے احکام و پیامهای زباني پیش خان مذکور شتافت - و هرچند بنصائح تلخ محبانه پرداخت در نگرفت - ازانجا که بر پندار و رعونت فطری از نخوت و غرور خود کامي سرباري شده بود درخواستهای بیجا و تقاضای دور از کار نموده حرفهای بے صرفه و سخنهای لغو و هرزه آغاز کرد - معمور خان (که پاس نمک و حفظ تورهٔ سلطنت زیاده بر مراعات درستي داشت)

مراراً ازان منع نمود - ممنوع نگشت - ناچار نظر بر صلاح حال او و خویش بر خاسته براه افتاد (۲) - نجابت خان بملاحظهٔ آن (که مبادا کچه گل کند) از قفایش شمشیر راند که سرش نماند - و لاش او را سر دروازه انداخت - هرچند مردم هفت چوکي وغیره بر سر او تعین شدند او هم مستعد جنگ نشست - بغیر عزل منصب و سلب خطاب پاداش خون ناحق صورت نگرفت - و آن بیچاره حسرت دولت روز افزون بخاک برد - و امیدها ناشگفته پژمرد *

پسرش میر عبدالله (که مرد صاحب نام و نشان بود - و وضع متین داشت - و در خوش نویسي علم استادي مي افراشت) چندگاه بخشيِ فوج خان فیروز جنگ بود - پسر او از بے روزگاري بدر درویشي زد - و صبیهٔ او [که اهلیهٔ جعفر علي خان خراسانیست که (ابتدا بداماديِ حاتم بیگ کفایت خان شهرت گرفته در عهد خلد مکاني دیوانیِ بیجاپور و حیدر آباد و بدر و بخشیگریِ فوج خان فیروز جنگ (۳) سرانجام داده - آخرها حالش بپریشاني انجامید) در مبادیِ عهد خسرو زمان در گذشت] تا الآن بباغ گور خانهٔ پدر و جد خود واقع بلدهٔ اورنگ آباد اوقات بسر است - و دیگر اولاد میر ابوالفضل معمور خان معلوم نشد -

---

(۲) نسخهٔ [ب] بر راه افتاد - (۳) در نسخهٔ [ب] لفظ [بدر] نیست *

مگر همشیرهٔ آن مرحوم اولادش بسیار است - که یکی از نبایرش فخرالدین علي خان معموري ست (که یک عالم همت و یک جهان عزم بوده) - اما حیف که صد یکی ازان یاوری طالع نداشت - و الّا کارهای عظیمه ازو متمشي مي شد - پدرش میر ابوالفتح از نوکری پادشاهي استعفا جسته در بلدهٔ کتک حاکم نشین صوبهٔ اوڈیسه بتجارت و سوداگری جهاز در ساخت *

خان مذکور در عهد عالمگیري به بخشیگري و واقعه نویسی سانکهنیر دکن مامور شد - و در عهد خلد منزل بقلعه داری قلعهٔ بندر مبارک سورت سرافرازي یافت - و در مبادی جلوس فرخ سیر معزول گشته بمنصوب دخل نداده مستعد جنگ گردید - و بعتاب سلطاني معاتب شده چندے در احمدآباد گجرات گذرانید - هنگامے (که حسین علي خان (۲) امیرالامرا بدکن مي آمد بسابقهٔ معرفتے (که پدرش با (۳) سید عبد الله خان بارهه داشت) با آن عالي منزلت پیوسته بفوجداری بیجاگده کنار نربدا اختصاص گرفت - و بنابر وجوه شتی طرفے از رفاه و جمعیت نبسته خسارت بر خسارت افزود - و بحال تباه از دکن بدارالخلافه و ازانجا

(۲) نسخه [ج] که با سید عبدالله الخ - (۳) نسخه [ب] بآن عالي منزلت *

ببنگاله شتافت - هرچند بسعي و تلاش قرع باب نمود درے نگشود - از راه اوڈیسه به حیدرآباد سرے کشید - مبارز خان حاکم آنجا بسوابق آشنائي نیکوداشتها بجا آورد *

چون از پیشگاه خلافت نظم صوبجات دکن بدو تفویض یافت او صوبه داری برار را نامزد خان مذکور گردانید - پس ازان (که مبارز خان عمل نیافته سر در سر این کار کرد) خان مشار الیه تفرقه زده خود را بجانب بندر سورت انداخت - و از سر نو دستگاهے بر چید - و از بد اختري دستخوش تاراج غنیم گشت - ازانجا (٢) دزد راجه ساهو بردند - هرچند باغواي راجه پرداخت و سعیها کرد (که برهم زن صلح دکن گردد) سودمند نیفتاد - دران وقت [که آصف جاه فتح جنگ پرگنات متعلقهٔ چانده را از دست تصرف ایلمه (که گروهے ست از تلنگه) انتزاع نمود] بملازمت فتح جنگ فایز گردید - نظر بر کارطلبیهاے او تجویز خدمتے درمیان بود - اجل امان نداد - در همان نواحي مدفون گردید - با راقم این سطور قرابت قریبهٔ سببي داشت - افراطے در مزاج آن مرحوم مودع دست تقدیر شده بود که در هیچ مزاجے (٣) ندیده شد *

---

(٢) نسخهٔ [ب] وازانجا - (٣) نسخهٔ [ج] دیده نشد *

* مكند سنگهه هادا *

پسر مادهو سنگهه است - پس از فوت پدر سال بيست و يكم فردوس آشياني بحضور آمده بمنصب دوهزاري هزار و پانصد سوار و عطاى وطن بجاگير چهرهٔ كاميابي برافروخت - و پيشتر باضافهٔ پانصد سوار مرتقي شد - سال بيست و دوم در ركاب سلطان محمد اورنگزيب بكومك قلعهٔ قندهار (كه در محاصرهٔ قزلباش بود) دستوري يافت - و پس از معاودت سال بيست و پنجم باضافهٔ پانصدي ذات و عنايت علم و نقاره كوس شادماني برنواخت - و در همين سال همراه سلطان محمد اورنگ زيب بار دوم بصوب قندهار شتافت - سال بيست و ششم بتعيناتي سلطان دارا شكوه امتياز حاصل كرده رو بآن صوب كرد - و پس از مراجعت ازانجا از اصل و اضافهٔ بمنصب سه هزاري دو هزار سوار درجهٔ اعتلا پيمود - سال بيست و هشتم همراه سعد الله خان بتخريب قلعهٔ چتور نامزد شد - و سال سي و يكم همراه مهاراجه جسونت سنگهه (كه جهت سد بودن بر روى سلطان محمد اورنگ زيب (٢) بصوبهٔ مالوه تعين شده بود) شرف دستوري پذيرفت - و روز جنگ باتفاق موهن (٣) سنگهه هادا برادر خود از توپخانهٔ مقابل و فوج هراول گذشته رو بروى شاهزاده آمده دست جرأت بالا كرد -

---

(٢) نسخهٔ [ا] سلطان اورنگ زيب ۰ (٣) نسخهٔ [ب] مومن سنگهه ۰

و در کشش و کوشش غفلت نورزیده مادی کارنامهٔ رستم گردید - تا آنکه جانرا نثار آبرو ساخت (٢) - هر دو برادر مطابق سنهٔ (١٠٦٨) هزار و شصت و هشت هجري راه عدم پیش گرفتند - جگت سنگهه پسر مکند سنگهه در عهد عالمگیري بمنصب دو هزاري و سرداري وطن فائز شده مدتها تعینات دکن بود - سال بیست پنجم در گذشت - مرزباني وطن بنام کشور سنگهه (که احوال او در ترجمهٔ رام سنگهه هادا اندارج یافته) مقرر گشت *

* معتمد خان محمد صالح خوافي *

ابتدا بمشرفي توپ خانهٔ پادشاهي و منصب در خور سرفراز بود - فردوس آشیاني رسائي او در کارها و حسن سرانجام ملاحظه نموده سال بیست و چهارم بانضمام کوتوالي لشکر و اضافهٔ منصب مباهي گردانید - و سال بیست و پنجم به کوتوالي لاهور کامیاب گردید - پستر همراه سلطان محمد اورنگ زیب بهادر به یساق قندهار شتافت - و سال بیست و ششم با سلطان دارا شکوه باز بهمم مسطور کمر عزیمت بست - چون دران مهم مصدر خدمات شایسته گردیده بود سال بیست و هشتم بتفویض خدمت دیواني بیوتات از تغیر راے مکند (که بنابر کبر سن چنانچه باید بآن

(٢) نسخهٔ [ب] ساخته *

نميتوانست پرداخت) و افزونی منصب و عطای خلعت و قلمدان طلا چهرهٔ عزت بر افروخت - و اواخر همین سال از اصل و اضافه بمنصب هزاری دو صد سوار و خطاب معتمد خان عز امتیاز یافته از دیوانی بیوتات معزول شده بدیوانی سلطان دارا شکوه از تغیر شیخ عبدالکریم (که بسبب ضعف قوی عهده برا نمي توانست شد) لوای اعتبار برافراخت - سال بیست و نهم از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی دو صد سوار رتبه اش ببلندي گرائید - سال سي ام از اصل و اضافه بمنصب دو هزاری دو صد سوار ناصیهٔ بخت را نور آگین ساخت - پس ازان (که زمانه رنگ دیگر بر روی کار آورد و سلطان محمد اورنگ زیب بهادر از دکن بارادهٔ عیادت پدر گرامي قدر روانهٔ حضور شد - و متصل سموکر (٢) میان او و سلطان دارا شکوه محاربه رو داد) در ابتدای زد و خورد نامبرده (که از جانب دارا شکوه بخطاب وزیر خاني نام آور شده بود) مطابق سنهٔ (١٠٦٨) هزار و شصت و هشت هجري مقتول گردید *

* مبارک خان نیازي *

پسر زادهٔ محمد خان نیازي ست - پدرش مظفر خان ترقي ناکرده رخت هستي ته کرد - مشار الیه در حداثت

(٢) نسخهٔ [ب] سموگر *

سن در سلک بندهای جهانگیري انسلاک یافت - چون سال سیوم شاهجهاني خطهٔ برهانپور مطرح الویهٔ صاحب قران ثاني گشت او از اصل و اضافه بمنصب هزاري ذات هفت صد سوار بر نواخته بهمراهی (۲) راو رتن بصوب تلنگانه رخصت یافت - و چون سپه سالاری آن ولایت به نصیري خان خاندوران باز گردید ازانجا (که شجاعت و پردلي ارثی این خاندان است - و تلاش و جانفشاني کار دست چپ این سلسله) مشار الیه از کار طلبیها بموافقت خان مذکور در تسخیر قلعهٔ قندهار تردد نمایان نموده باضافهٔ پانصدی سیصد سوار سر عزت بر افراخت - و در کمتر فرصتی باضافهای متواتر بمنصب دو هزاری دو هزار سوار نامی بامارت و بزرگي بر آورد و (چون بهمراهی (۳) خاندوران بافتتاح قلعهٔ اودگیر و اوسه مکرر مصدر کارهای شگرف گشته جدکاري و دولتخواهی او بروی روز افتاد) در سال دهم حسب الالتماس آن سردار شهامت نشان بمرحمت علم و نقاره بلند آوازه گشت - مدتهای ممتد در صوبهٔ برار گذرانید - و در آبادی قصبهٔ آشتي (که جدش بطریق وطن درار داده بود - و عمش احمد خان نیازي همت بتعمیر آن گماشته) باقصی الغایة کوشید - چنانچه

---

(۲) نسخهٔ [ب] بر نواخته شد - وبهمراهی - (۳) نسخهٔ [ب - ج] اودیسه •

تا حال بنام او شهرت دارد - و در هنگام صاحب صوبگی اسلام خان مشهدي بتقريب برخي امور روزے سر ديوان حرفي تند درميان آمد - از فرط غضب و غيرت فطري نتوانست متحمل شد - روانهٔ حضور گرديد - و پس از تقبيل سدهٔ خلافت مشمول اعطاف (۲) خسرواني گشته در كومكيان دار الملك كابل انتظام يافت - و در سال بيست و هفتم بتهانه‌داري و تيولداري هر دو بنگش (كه در انعام سلطان سليمان شكوه مقرر بود) سرافراز گرديد - چون بند و بست آن سرزمين (كه ماواي فساد پيشگان فتنه انگيز است) چنانچه بايد صورت نبست در سال بيست و نهم معزول شده به تعيناتي آن صوبه بسر مي برد - و در سال دوم عالمگيري از تغير حسين بيگ خان بار ديگر بفوجداري بنگش (۳) مامور گشت - تاريخ فوتش بنظر نيامد - فقيردوست بود - و خدمتي بدرويشان ميكرد - بعد ازو ازين سلسله كسے ترقي نكرد - الحال در آشتي هم غير از رسوم و اطلال نامے و نشانے نمانده *

* ميرزا ابو سعيد *

نبيرهٔ اعتماد الدوله برادرزادهٔ نور جهان بيگم است - در

(۲) نسخهٔ [ب] الطاف - (۳) نسخهٔ [ج] بنگش كه در انعام سلطان سليمان شكوه بود *

رعنائي و ميرزائي شهرهٔ آفاق بود - تکلف و تصنعے طرفه در ملابس و مآکل بکار بردے - و لطافت و نظافت تمام در بساط و فرش نگاهداشتے - و زیب و زینتے و توزک و ترتیبے در جلوس و قعود و قیام و جمیع اسباب دنیاداري نوعے رعایت نمودے که درین باب هیچ کس از همسران بل مهتران باو نمي رسید - و نازک مزاجي و عالي دماغی او بجائے رسیده که گاهے هنوز در چیره بستن بودے که خبر برخاست دربار مي رسید و گاهے در عین چیره بستن دماغش وفا نمي کرد سواري موقوف مي نمود - بدولت جد بزرگوار خود بمعارج عزت و اعتبار اوج گرا گشته با عمدها سر بزرگي و برتري مي افراخت - و نخوت و باد بروت بمرتبهٔ داشت که فلک و ملک را بنظر در نمي آورد (۲) *

چون خطش شبیه بخط اعتماد الدوله بود در ایام وزارت بیشتر بر فیوض و برات او دستخط مي کرد - و پس از ارتحال اعتماد الدوله از روی نا تجربگي و خرد سالي با عم خود آصف جاهي برهم زده سررشتهٔ اخلاص با مهابت خان محکم نمود - و (۳) صحبتش با شاهزاده سلطان پرویز کوک گشته پایه افزای بزرگي و اجلال گردید - و بموافقت شاهزاده بدکن شتافته بعد فوتش بحضور رسید - و در سال بیست و دوم

(۲) نسخهٔ [ب] بنظر نمي آورد - (۳) در نسخهٔ [ج] حرف [واو] نیست ه

جهانگيري بحکومت تتهه فرق عزت بر افراخت - و چون
نوبت فرمان روائي به اعلی حضرت رسيد بسبب ناخوشی
يمين الدوله آصف خان از منصب و اعتبار افتاده به مي
هزار روپيه ساليانه موظف گرديد - و مدتهای ممتد در گوشهٔ
فراغت به آسوده دلي و فراغ بالي بسر آورد - و در سال
(۲)
بيست و سيوم حسب الالتماس بيگم صاحب از پيشگاه خلافت
و جهانباني بفوجداري اجمير و منصب دو هزاري ذات و هشت
(۳)
صد سوار بر نواخته شده رخصت تعلقه يافت - چون بمرض
داء الثعلب ابتلا بهم رسانيد نمي توانست بکارها پرداخت -
در سال بيست و ششم به تقرر چهل هزار روپيه ساليانه بار
ديگر در اکبرآباد منزوي گشته بقيهٔ ايام حيات را بمسرت و
بے غمي گذرانيد - و در اوائل عهد عالمگيري رخت بزاويهٔ
لحد کشيد - موزون طبع بود و بانتخاب دواوين فصحا شغفی
تمام داشت - اشعار بسيار منتخب نموده سفينهٔ ترتيب داده
خلاصهٔ کونين نام گذاشته - پسرش حميد الدين خان برفاقت
شاهزاده محمد اورنگ زيب چهرهٔ سعادتمندي افروخت - و بعد
جنگ راجه جسونت (که نخستين فتح سرير آرائي ست)
بخطاب خانه زاد خان سر افتخار بر افراخت - و بعد ازان
خاني بنام خود يافت - و در سال بيست و ششم از انتقال

(۲) نسخهٔ [ب] بيگم صاحبه - (۳) نسخهٔ [ج] بر نواخته رخصت الخ ٥

کرم الله (٢) بفوجداري موئكي پتن (كه بيست كروهي اورنگ آباد بر كنار گنگ است) تعين گرديد - و در سال بيست و نهم بقلعه داري قندهار دكن اختصاص گرفت *

* مصطفی خان خوافی *

مير احمد نام داشت - پدرش ميرزا عرب (٣) (كه از سادات صحيح النسب خواف است) بهند آمد - و بملازمت جنت مكاني استسعاد يافت - و در كمتر مدتے بوقائع نگاري حضور اختصاص گرفت - بستر بياوري طالع پايه افزاي مرتبهٔ امارت گشته ايام زندگي را بعزت و اعتبار بانجام رسانيد - پسرانش ميرزا شمس الدين و مير احمد - اولين در حيات پدر بدست نوكر خود بوقت تازيانه زدنش كشته گشت - دومين در عهد اعلی حضرت چندے ببخشيگري لكهنؤ تعين يافت - و در سال بيست و يكم هنگامے (كه شاهزاده مراد بخش بنظم مهمات صوبهٔ كشمير رخصت يافت) بديواني سركار شاهي مباهي شد - بستر تعين دكن گرديد - و بمنصب هفتصدي دو صد و پنجاه سوار سرافراز گشت - و در سال سيوم بحراست قلعهٔ ظفر نگر مضاف بالا گهات برار (كه بيست و هشت كروهي اورنگ آباد واقع است) اختصاص گرفت *

و چون براستي و درستي و كارداني و معامله فهمي اتصاف

(٢) نسخهٔ [ب] كرم الله خان - (٣) نسخهٔ [ا] ميرزا عزت *

داشت در جناب شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر ناظم دکن مربوط گردید - و بحسن پرستاري و فرط عقیدت بمزید اعتبار اختصاص گرفت - و پس از جلوس آن شاه ظفر نصیب باضافهٔ منصب سر عزت بر افراخت - و چون ولایت بالاگهات کرناتک (که معظم خان میر جمله در هنگام انتساب بسلطان عبد الله قطب شاه والئ حیدر آباد تسخیر کرده بود و پس از انجا بدرگاه فردوس آشیاني بر سبیل پیشکش گذرانیده و بعد ازان از پیشگاه خلافت برسم انعام بخان مذکور عطا شد) و برخی قلاع آن مثل کنجي کوتهه (۲) (که از حصون معظمهٔ آن دیار است) با توپ خانهٔ بسیار و سایر اشیا در تصرف کسان او بود و ازین جهت (که قطب شاه را خار خار طمع در تصرف آن ولایت مي شد) مهمات آنجا اختلال داشت در سال دوم نیز مشار الیه را بنظم امور آنحدود مقرر نموده بخطاب مصطفی خان و عنایت اسب و فیل و اضافهٔ هزار و پانصدی هزار و چهار صد سوار و منصب سه هزاری دو هزار سوار کامیاب دولت گردانیدند - و پس ازان نظر بران (که مرد سنجیده وضع و مزاج دان است) از پیشگاه خلافت بسفارت توران زمین تعین گردید ٭ و مصحوب او نامهٔ (که دانشمند خان انشا کرده بود) با موازی یک

---

(۲) نسخهٔ [ج] کنجي کرنهه ٭

لک و پنجاه هزار روپیه از نوادر مرصع آلات و نفائس امتعه بعبد العزیز خان والی بخارا و موازی یک لک روپیه ارمغانی ببرادرش سبحان قلی خان والی بلخ (که هر کدام مبانی مصادقت و موالات را همواره باهدای تحف و تنسوقات موکد می داشت) ارسال یافت - دیگر از احوال و مآلش بنظر نرسیده - همشیره زاده و متبنایش میر بدیع الزمان نام داشت - پسرش میر احمد مصطفی خان ثانی ست که چندے بدیوانی خانهٔ نظام الملک آصف جاه نامور شده بود - خلفش میر محمد علی سید مکرم خان بهادر است - باکتساب علمی پرداخته از هر باب بهرهٔ گرفته - پیش ازین بدیوانی سرکار عالی جاه پور نظام الدوله آصف جاه نامزد گردیده - با محرر اوراق بسیار محبت دارد •

* میرک شیخ هروي *

برادر زادهٔ قاضي اسلم مشهور است - بعهد جهانگیری در ریعان تمییز و عنفوان شعور از خراسان بهندوستان آمده در لاهور نزد ملا عبد السلام (که از فضلای معتبر آن شهر بود و در فقاهت رتبهٔ عالي و قریب پنجاه سال بر مسند افاده و افاضه تمکن داشت - و حاشیهٔ بر بیضاوي نوشته - و به افتای عسکر پادشاهي چندے قیام ورزیده - و در نخستین سال جلوس صاحب قران ثاني ازین جهان فاني

بعالم جاوداني شتافته) تلمذ نمود - و اكثر كتب متداوله گذرانيد - و پس از اكتساب كمال در سلك ملازمان اعلى حضرت انتظام يافت - و باسعاد بخت و ياوري طالع بتعليم بادشاهزاده دارا شكوه و ديگر بادشاهزادها فرق افتخار برافراخت - و بتدريج كسوت احوالش بطراز التفات خسرواني (٢) مطرز گشته بمنصب معتبر چهرهٔ مباهات افروخت - و در سال هفدهم خدمت عرض مكرر بمشار اليه تفويض يافت - و در سال بيست و هشتم بدیواني بيگم صاحب (٣) و افزوني پانصدي ذات پنجاه سوار بمنصب دو هزاري دو صد سوار بلند پايگي يافت - بستر پانصدي ديگر اضافه يافت *

و چون محمد اورنگ زيب بهادر به هم عناني ظفر و اقبال عرصهٔ پهناي هندوستان را بزير يكران فرمانروائي در آورد بيش از بيش او را مشمول عاطفت ساخته در جشن جلوس دوم بافزوني پانصدي بمنصب سه هزاري سربلند فرمود - و در آخر سال دوم بخدمت صدارت كل از تغير سيد هدايت الله قادري اختصاص گرفت - چون كبر سن در يافته بود در سال چهارم ازان كار معزول گشت - و در همان ايام مطابق سنهٔ (١٠٧١) هزار و هفتاد و يک هجري وديعت حيات سپرد *

(٢) نسخهٔ [ب] خسروانه - (٣) نسخهٔ (ج) بيگم صاحبه *

(۲)
* مالوجي و پرسوجي *

برادران کهیلوجي[۳] بهونسله (که از عمدهای نظام شاهیه بود - در نخستین جلوس اعلی حضرت برهنموني بخت بیدار داخل بندهای پادشاهي گشته بخانزمان پسر مهابت خان خانخانان (که بنیابت پدر بحکومت همگي ممالک دکن از برار و خاندیس مي پرداخت) پیوست - از پیشگاه خلافت بمنصب پنج هزاري ذات و پنج هزار سوار سرافراز گشته فرمان استمالت با خلعت و جمدهر مرصع و علم و نقاره و اسپ با زین مطلا و فیل بنابر سربلندي او ارسال گردید - و در سلک تعیناتیان[۴] دکن انتظام گزیده بتقدیم خدمات بادشاهي سرگرم بود - در مبادي تسخیر قلعهٔ دولت آباد بهمراهي خانزمان ترددات نمایان نموده مکرر با غنیم در آویخته دولت خواهي خود دل نشین همگنان ساخت *

چون بمساعي جمیلهٔ بهادران اخلاص منش اسباب انفتاح آن حصن حصین (که پای تخت نظام شاهیه بود) هر روز آماده تر مي گردید کهیلوجي باندیشهٔ آن (که پس از تسخیر قلعهٔ دولت آباد دولت نظام شاهیه خلل خواهد پذیرفت) مانند یاقوت خان حبشي راه فرار سپرد[۵] - و در سلک

---

(۲) در [بعضی نسخه] مالوجي - (۳) نسخهٔ (ج) کیلوجي - (۴) نسخهٔ [ب] تعیناتیات - (۵) نسخهٔ [ج] سپرده در سلک الخ *

نوکران عادل شاهیه انسلاک یافته بکرات با فوج پادشاهي در آویخت - جز خسارت و زیان کاري طرفے نبست - گویند زوجۀ او بغسل دریای گنگ آمده گرفتار گشت - مهابت خان باعزاز تمام نگاهداشته به کهیلوجي پیغام کرد که مال تصدق ناموس است - اگر یک لک هون میدهي او را بعزت رخصت مي کنم - او ناچار زر نقد رسانید - مهابت خان زنش را بانواع تزک روانه ساخت - و پس ازان (که عادل شاه احکام مطاعۀ پادشاهي را بسمع رضا اصغا نمود - و عهد موافقت و دولتخواهي با اولیای دولت بربست) کهیلوجي را از پیش خود راند - و او مدتے بخود سري ترکتازیها نموده بنهب و غارت ملک پادشاهي میگذرانید - شاهزاده محمد اورنگزیب بهادر در سال سیزدهم در نخستین ایام صاحبصوبگی دکن او را بدست آورده بسزای کردارش رسانید *

(۲)
مالوجي و پرسوجي برادران خرد او هر یکے در نظام شاهیه بشجاعت و بهادري نام و نشانے داشتند - در هنگامے (که آن تیره انجام از نوکري پادشاهي حرمان جسته با عادل شاهیه پیوست) بدلالت عقل و رهنمائی طالع همراهی او نگزیدند - و نزد خانخانان مهابت خان آمده پیمان جانفشاني بربستند - مهابت خان بانواع رعایت بر نواخته سرگرم پرستاري گردانید -

(۲) در [بعضے نسخه] مانوجي *

ولي ن بمنصب پنج هزاري ذات و سوار و دومين بمنصب سه هزاري دو هزار سوار سرافرازي داشتند - و به يمن بندگي پادشاهي صاحب علم و نقاره شده رفاهيت و جمعيت تمام اندوختند - و همواره بهوشياري و زمانه سازي در امور ملازم پيشگي کوشيده جميع صوبه داران دکن را با خود راضي و سرعنايت داشتند - مالوجي چون خالي از اهليت و مروت نبود و بقدرے پاس آشنائي نگاه ميداشت (که شيرازۀ تمام دکنيها بوده) همه باوي يکتائي داشتند *

در سال يازدهم (چون شاهزاده محمد اورنگ زيب فتح ولايت بگلانه پيش نهاد عزيمت ساخت) او را با سه هزار مردم پادشاهي باتفاق محمد طاهر وزير خان (که از نوکران معتمد آن عالي قدر بود) بآن صوب تعين نمود - مالوجي بآئين شايسته از کار مرجوعه وا پرداخته بکاميابي معاودت کرد - پس ازان بمرافقت صوبه داران دکن هرجا باقتضای وقت ضرورت افتاد چست و چالاک خدمت پسنديده بجا آورد - و در ايام حکومت مراد بخش (چون شاه نواز خان صفوي لشکر بر سر ديوگدهه برد) او پيشقدم امرای دکنيه بود - و در سال بيست و نهم شاهزاده محمد اورنگزيب ميرزا خان ناظم برار را با هاديداد صوبه دار تلنگانه بتحصيل پيشکش ديوگدهه (که زميندار آنجاه بلطايف الحيل

مي گذرانيد) تعين كرد - و مالوجي را با جميع امراي دكن همراه داد - او پس از انصرام آن مهم خود را در سال سي ام بركاب شاهزاده (كه تودن فرماي محاصرهٔ گلكنده بود) رسانيده مصدر ترددات گشت - و در همان ايام بنابر برخي وجوه مزاج شاهزاده از هر دو برادر منحرف شد - با آن (كه درين ايام شاهزاده از پيشگاه خلافت بتاديب عادل شاه بيجاپوري مامور بود - و افواج قاهره از حضور بطريق كمك تعين شده) اين هر دو برادر حسب الحكم از دكن بشاهجهان آباد رفته جبهه ساي آستان شدند - و در همين سال بتيولداري ايرج بهاندير و برخي پرگنات آن نواحي دستوري يافتند - و هنگامي (كه مهاراجه جسونت با مردم جرار بمالوه تعين گشت) آنها نيز كمكي گشته در جنگ اجين بمحافظت بنگاه راجه (كه نزديك بجنگ گاه بود) قيام داشتند - در عين گرمي نبرد مراد بخش (كه در برانغار موكب عالمگيري بود) بر بنگاه ريخته بغارت و تاراج پرداخت - مالوجي و پرسوجي تاب مقاومت نياورده رخ از جنگ و ستيز تافته آهنگ گريز كردند و يكسر تا اكبر آباد عنان باز پس نكشيدند - بهتر در جنگ دارا شكوه با سپهر شكوه بهرش در ميسره متعين گشت - و بعد فتح بادراك ملازمت عالمگيري فايز شده بمقتضاي حال مشمول مراحم عام گرديدند *

اما (چون از سابق و لاحق خلد مکان را ذخیرهٔ خاطر بود)
در سال سیوم هر دو را از منصب برطرف نموده نظر بر قدم
نوکري و دیرین پرستاري آنها (که تمام عمر در بندگی درگاه
آسمان جاه صرف کردند) اولین بسالیانهٔ سي هزار روپیه و
دومین بسالیانهٔ بیست هزار روپیه موظف گردیدند - مالوجي
در سال پنجم سنهٔ (١٠٧٢) هزار و هفتاد و دو درگذشت -
هر دو در اورنگ‌آباد پورهٔ احداث کرده اند که هنوز بنام آنها
شهرت دارد - مالوجي پوره بیرون شهر است و پورهٔ پرسوجي
داخل حصار شده - گویند پرسوجي در وضع معاش تقلید
مغلیه میکرد - زمینداري جلگانون مضاف برار را به هشتاد
هزار روپیه خریده بود *

* ملا علاء الملک تونی مخاطب بفاضل خان * (٢)

در فنون حکمت طبیعي و ریاضي از یکتایان روزگار بود -
سیما در علم هیئت و نجوم گوی سبقت از مهرهٔ این فن
مي ربود - و با کثرت فضل و کمال سایر اوضاعش دستور العمل
دانشوران حال - در سال هفتم اعلی حضرت از ایران
بهندوستان رسیده با نواب آصفجاهي (که مستجمع دانشهای
گوناگون بود) پیوست - و بعنوان مصاحبت بسر مي برد -
پس از ارتحال آن امیر ستوده اطوار در سال پانزدهم داخل

(٢) نسخهٔ [ج] ملا علاء الدین علاء الملک توني *

بندهای پادشاهي شده بمنصب پانصدی پنجاه سوار سرافرازي يافت *

چون نهر لاهور یکی از همراهان علي مردان خان (که در حفر قنوات مهارتے داشت) از نزدیکی منبع دریای راوي (که چهل و هشت و نیم کروه جریبي ست) باهتمام خان مذکور بصرف یک لک روپیه آورده بود - اما چنانچه باید آب ببساتین و حدائق حوالی آن شهر نمي رسید لک روپیه دیگر بارباب کار حواله شد - آنها نیز از کار نا شناسي پنجاه هزار روپیه بمرمت بکار برده کارے بظهور نیاوردند - ملا علاء الملک (که بآب ترازو هم مثل سایر فنون ریاضي شناسا بود) پنج کروه ازان نهر بحال داشته سي کروه دیگر حفر نمود - و آب وافر بے فتور نضارت افزاي دار السلطنت لاهور گردید - و در سال شانزدهم بخدمت دیوانی تن (۲) قامت مفاخرت بر آراست - و در نوزدهم نخدمت بداروغگی عرض مکرر اختصاص یافت - پس ازان بخدمت عمدۀ خانساماني سر بر افراخت (۳) - و باضافهاي متواتر کامیابي اندوخت - و چون پیش از تسخیر بلخ و بدخشان فتح آن ولایت از قواعد نجومي استخراج نموده بعرض اعلی حضرت رسانیده بود بعد گشایش آن دیار

---

(۲) نسخهٔ [ج] بخدمت دیواني قامت مفاخرت الخ - (۳) نسخهٔ [ج] برنواخته باضافهاي الخ *

از اصل و اضافه بمنصب دوهزاري چهار صد سوار مباهي گشت - و در سال بيست و سيوم بخطاب فاضل خان تحصيل ناموري نمود - و در سال بيست و هشتم بمنصب سه هزاري پايهٔ اعتبار بر تر افراخت (٢) *

چون هفتم شهر رمضان سنهٔ (١٠٦٨) هزار و شصت و هشت هجري سال سي و دوم جلوس داراشكوه از معركهٔ عالمگيري عنان تاب گرديد و شهزادهٔ فتح نصيب از جنگ گاه به دو كوچ باغ نور منزل را (كه در ظاهر اكبرآباد واقع شده (٣)) مضرب خيام ظفر احتشام ساخت اعلى حضرت فاضل خان را بمزيد اعتبار و وفور اعتماد بسمت محرميت و حفظ اسرار سلطنت از اقران امتياز داشت - و دران وقت مقرب حضرت خاقان بود - بگزارش لختي پيغام زباني بخلد مكان رخصت فرموده فرماني نيز قلمي گرديد - خلاصهٔ مضمونش آنكه بمقتضاي مشيت ازلي آنچه در پردهٔ تقدير مستور بود بر روے روز افتاد - اغماض نظر از مجاري قضاے متحتم نشأة خود شناسي و خدا داني ست - چون از امراض شديده شفا حاصل شد و حقيقهٔ زندگي دو بارة عطا گشت لواعج اشتياق اوج گرا ست - زود بملاقات تسلي بخش شوند - فاضل خان (كه از پاك طينتي و نيك انديشي خير خواه

---

(٢) نسخهٔ [ج] افراشت - (٣) نسخهٔ [ج] واقع است *

طرفين بود) بعد ابلاغ احكام و فرمان نوعے سخنان دلپذير ملائم وقت مذكور نمود كه شاهزادهٔ مستعد و مستقبل سعادت ملازمت پدر والا قدر گرديده عرض داشتے متضمن فراوان ارادت و آرزوی قدمبوس (۲) و رسيدن خود بحضور ارسال نمود - ليكن بعد ترخيص فاضل خان بعضے اعيان امرا به ممانعت پا افشرده در فسخ ارادهٔ مبالغه ورزيدند - چون بار ديگر خان مذكور پيغامهاے بشاشت آميز از جانب اعلى حضرت آورد صحبت را برنگ ديگر مشاهده نمود - و هرچند توجيهات موجه گذرانيد رائحهٔ اميد بمشام توقع او نرسيد - و انجام كام ناكام كشيد بجائى كه كشيد - و چون خلد مكان را بر دانائي و دولت خواهی فاضل خان اعتماد كلي بود بعلاقهٔ مزاج شناسي و زبان داني در حيات اعلى حضرت هم بتقديم پرستاری حضور و سربراهی مهمات بيوتات خاصه تعين فرمود - و در سال دوم پس از جلوس ثاني بمنصب چهار هزاری دو هزار سوار والا پايگي يافته اهتمام نگارش امثلهٔ جليله و مناشير عاليشان (كه بديوان كل و وزير اعظم تعلق دارد) مفوض گرديد - و بهتر باداے لختے پيغام در خدمت اعلى حضرت فرستاد - و در سال چهارم به پيشگاه خلافت رسيده برخے از جواهر و مرصع آلات متروكهٔ فردوس آشياني از نظر گذرانيد -

---

(۲) نسخهٔ [ع] قدمبوسي ٭

و در سال پنجم بمنصب والای پنجهزاري مرتقی مدارج جاه و جلال گشت - و در سال ششم هنگامی (که کشمیر مطرح الویهٔ پادشاهي بود) رگهناتهه متصدی مهمات ديواني رهگرای فنا گشت *

خان مذکور باوصف جامعیت علوم معقول و منقول بسنجيده روشي و معامله فهمي و رزانت رای متصف بود - و استحقاق منصب جلیل القدر وزارت داشت - (۲) پانزدهم ذیقعده سال (۱۰۷۳) هزار و هفتاد و سه هجري بتفويض این رتبهٔ والا و منزلت عظمی سر مباهات باوج کامراني رسانید - ازانجا (که کامیابی ارباب استعداد را سپهر حسد پیشه دشمن دیرین و روزگار دل آزار همیشه بر سر کین است) آن خان کمالات آئین را (که خلعت وزارت بر قامت (۳) قابلیتش زیبنده و شایان بود) پس از تسلیم خدمات کوفت معده بهمرسیده در اندک فرصت اشتداد یافت - و (چون اشهب عمرش از منزل ستین بچند مرحله برگذشته بحدود سبعین مشرف گشته بود و طبیعت شیخوخت را قوت مقاومت آن مرض نمانده) معالجه و مدارا سودمند نشد - بیست و هفتم همین ماه (که روز هفدهم وزارت بود) داعی حق را لبیک اجابت

(۲) نسخهٔ [ج] یازدهم - (۳) نسخهٔ [ب] قابلیت او ه

(۲)
گفت - نعش او بموجب وصيتش بلاهور نقل يافته در باغي (که جهت مدفن خود ساخته بود) مدفون گشت - گويند
(۳)
روزے چند پيش از فوز رتبهٔ وزارت مي گفت که من بوزارت مي رسم ليکن عمر وفا نمي کند - چنانچه بعد
(۴)
ديواني اين بيت مکرر بر زبانش گذشت　　* فرد *

* اميد بسته بر آمد ولی چه فائده زانک *

* اميد نيست که عمر گذشته باز آيد *

گويند احکامی (که فاضل خان از روی تنجيم به اعلی حضرت و خلد مکان نوشته داد اکثر مطابق واقع بر آمد - گويند ازين صدمه (که آخر سنهٔ چهل در خواص پور بپای عالمگير پادشاه رسيد) نيز آگاهي داده بود - و در ملائي هم وقعے بکسے نمي گذاشت - و هر يک را بصر پنجگي و قابليت خود بنظر نمي آورد - گويند روزے اعلی حضرت بسير نهر موسوم به بهشت (که بتازگي حفر گشته بشاهجهان آباد رسيده بود) سوار شد - سعدالله خان نيز همراه بود - در مذکورات مکرر نُهر بفتح وسط (چنانچه زبان زد عام است) مي گفت - فاضل خان بعنوان ايراد گفت
(۵)
نهر بگوئيد بسکون وسط - سعدالله خان در جواب آيهٔ خواند -

(۲) نسخهٔ [ج] وصيت او - (۳) نسخهٔ [ج] شد - (۴) نسخهٔ [ج] مکرر اين بيت - (۵) نسخهٔ [ب] بگويند ه

إنَّ اللّٰهَ مُبْتَلِيكُمْ بِنَهَرٍ - فاضل خان از بے انصافي بمكابره زده گفت استشهاد شعر عرب مي باشد - پادشاه فرمود كه مگر فصاحت قرآن كمتر از شعر است - فاضل خان خاموش ماند - و چون اولاد نداشت پس از فوتش برهان الدين برادر زادۀ او (كه در همان ايام از ايران زمين نزد عم خود رسيده بود) بمنصب مناسب سرافرازي يافت - احوالش عنقريب مذكور خواهد شد *

* مير محمد سعيد مير جمله مخاطب بمعظم *
* خان خانخانان سپه سالار *

از سادات اردستان صفاهان است - چون بولايت گلكنده وارد گرديد بنظر تربيت و عطوفت سلطان عبدالله قطب شاه والئ آن ديار بر مدارج دولت و معارج اقبال متصاعد گشت - و مدتها (٢) رتق و فتق مهمات و قبض و بسط امور آن مملكت در قبضۀ اختيار او بود - تا آنكه بنيروي شهامت و كارداني ولايتي از مضافات كرناتك (كه يكصد و پنجاه كروه طول - و از بيست تا سي عرض - و چهل لک روپيه حاصل داشته) مشتمل بر معدن الماس و چندين قلاع استوار آهنين اساس مثل (٣) كنچي كوتهه و سدهوت (كه عبارت از بالاگهات كرناتك و قرخلده بنياد باشد - و دريتولا حاكم نشين آن كرپه است -

---

(٢) نسخۀ [ج] آن ملك - (٣) نسخۀ [ج] كنجي كولهه و سدهوت *

و هيچ يک از اسلاف قطب الملک را ميسر نشده بود) از کرناتکيان انتزاع نموده بتصرف آورد - و از سابق و لاحق ثروت و مکنت و ساز و سرانجامش بجائي رسيد که پنج هزار سوار از خود نوکر داشت - و علم تفوق و جبروت بر اقران و امثال مي افراشت - ازين رهگذر جمعي (که با وي مخالف بودند) از روی عناد و بد انديشي در پردهٔ دولت خواهي حرفهای دور از کار ذهن نشين قطب شاه ساخته از جانب مير جمله متوهم و منحرف کردند - و از انداز و حرکات پسرش مير محمد امين [که در حضور بود - و بنشهٔ دو بالای جواني و دولت سرشار رعونتي در سر داشت - و ازين فتوح شگرف (که نصيب پدر او گرديد) به بد مستي نخوت افتاده پا از حد خود فرا تر گذاشت - چنانچه روزے سيه مست بدربار آمده بر مسند پادشاهي بخواب رفت - و استفراغ نموده سرباری سوء مزاج گرديد] آثار بے التفاتي پيدائي گرفت - مير جمله (که در پاداش چنين فتح عظيم توقعها داشت) از مشاهدهٔ نتايج خلاف متمني دل بر داشتهٔ رفاقت شده در سال بيست و سوم بشاهزاده محمد اورنگ زيب (که به صاحب صوبگي انتظام بخش دکن بود) توسل جسته التماس طلب خود نمود - فردوس آشياني بر طبق استدعای شاهزاده منشور عنايت متضمن

(۲)
مرحمت منصب پنجهزاري ذات و سوار و دو هزاري هزار سوار بمیر محمد امین پسرش و فرمان در باب عدم مخالفت و تعرض بدو و متعلقان او به قطب شاه مصحوب قاضي محمد عارف کشمیري روانه فرمود - قطب شاه بمجرد اصغاي این خبر محمد امین را با منتسبان او قید نموده آنچه از ناطق و صامت داشت بضبط در آورد - و با وصف ورود فرمان هم بر کردهٔ خود اصرار ورزید - شاهزاده محمد اورنگ زیب اولاً منشور بادشاهي متضمن آن (که سلطان محمد میخواهد از راه اوڈیسه بخدمت عم خود شاهزاده محمد شجاع به بنگاله شتابد - باید که از ولایت خود بآئین نیک (۳) بگذرانید) فرستاده - آن ساده لوح غافل از نیرنگی روزگار بتهیهٔ ضیافت پرداخت - شاهزاده حسب الحکم هشتم ربیع الاول سنهٔ (۱۰۶۶) هزار و شصت و شش هجري سلطان محمد نخستین خلف خود را بطریق منقلا بحیدرآباد راهي ساخته خود نیز سیوم ربیع الآخر برآمد - درین هنگام قطب الملک از گران خواب غفلت بیدار شده محمد امین را با والدهٔ (۴) او روانه ساخت - او دوازده کروهي حیدرآباد ملازمت سلطان محمد دریافت - چون اموالش از خام طمعي مسترد

---

(۲) نسخهٔ [ب - ج] دو هزار سوار - (۳) نسخهٔ [ج] بگذارند - (۴) در نسخهٔ [ج] لفظ [او] نیست ٭

نفموده بود بنابران سلطان عازم آن بلده گشت - قطب الملک بشنیدن این خبر پنجم ربیع الآخر باضطرار تمام با نقد و جواهر و طلا و نقره بقلعهٔ گلکنده (که سه کروهی شهر است) در آمد *

چون کنار تالاب حسین ساگر مخیم عساکر سلطانی گردید افواج قطب شاهی نمودار گشته خیرگی نمودند - سلطان محمد دلیرانه تاخته تا دیوار شهربند تعاقب هزیمت خوردگان نمود - و روز دیگر حیدر آباد بتصرف آورد - اگرچه عمارات آنجا را از سوختن و سکنهٔ آنجا را از غارت و تاراج بقدرے میانه شد - اما بسیارے با کارخانجات قطب شاه دستخوش تاراج گشت - و کتب نفیسه و چینی آلات و اجناس بسیار بحیز ضبط در آمد - و افزونی اشیا بمرتبهٔ بود که (با وجود غارت و تفرقهٔ چند روز) وقت کوچ هنوز خانها مالامال بود - هرچند سلطان عبدالله در ظاهر ابواب مدارا و مواسا مفتوح داشته مکرر جواهر و فیل بپیشکش فرستاده اظهار اطاعت و انقیاد کرد لیکن در تهیاً اسباب رزم و استحکام قلعه و سرانجام مصالح قلعه داري کوشیده در باب طلب کمک مکرر بعادل شاه نوشت - چون شاهزاده در عرض هجده روز یک کروهی قلعه رسیده معسکر آراست و دور قلعه (که سه کروهی جریبي است) تعین ملچار نمود (با آنکه از قلعه

توپ و تفنگ چون ژاله در بارش بود) مکرر کارزارهای عظیم و آویزشهای سترگ در میدان هم اتفاق افتاد - و هر بار مردم بادشاهي چهرهٔ مردانگي بگلگونهٔ نصرت بر افروختند *

چون قطب شاه جدکاری شاهزاده در تسخیر قلعه مشاهده نمود ناچار زینهاري شده میر احمد داماد خود را فرستاده بقایای پیشکش سنوات ماضیه را با اسباب و اشیای میر محمد امین ارسال داشت و التماس استمالت نامه نمود - و پس از وصول آن بامید حصول مرام والدهٔ خود را فرستاد - و آن عفیفه ملازمت شاهزاده نموده عفو جرایم پسر را بتعیین کرور روپیه پیشکش حال و ازدواج صبیهٔ قطب الملک بسلطان محمد قرار داد - و آن دختر را با موازی ده لک روپیه بعنوان جهیز باعزز و احترام از قلعه بخانهٔ سلطان محمد آوردند - دوازهم جمادی الآخره سنهٔ سي بر کنار تالاب حسین ساگر میر جمله از ولایت مفتوحه رسیده ادراک ملازمت شاهزاده نمود - و باجازت نشستن کله گوشهٔ افتخار بفلک رسانید - و شاهزاده نیز بمنزل او تشریف فرموده گرانبار امتیاز ساخت - و هفتم رجب شاهزاده عنان معاودت بصوب اورنگ آباد منعطف فرمود - و پنهاني با میر جمله پیمان هوا خواهي و یک جهتي موکد ساخته از منزل اندور اورا با پسرش بدرگاه پادشاهي مرخص ساخت - در همین

حاول از پیشگاه خلافت فرمانے متضمن خطاب معظم خان و نوازش علم و نقاره بمهر جمله پیرایهٔ صدور یافت - بیست و پنجم ماه مبارک رمضان در دار الخلافهٔ شاهجهان آباد خان مذکور بتقبیل عتبهٔ سلطنت چهرهٔ کامیابي بر افروخت - و بمنصب شش هزاري شش هزار سوار و خدمت والای دیوانی اعلی و نوازش قلمدان مرصع و انعام پنج لک روپیه نقد و دیگر مراحم سلطاني مباهي گردید - معظم خان الماس کلان بوزن نه ٹانک (که دو صد و شانزده سرخ باشد) بقیمت دو لک و شانزده هزار روپیه با شصت زنجیر فیل و دیگر جواهر ثمینه از نظر گذرانید (که بهای مجموع پانزده لک روپیه قرار یافت) - و چون نشو و نما یافتهٔ دیار دکن بود پیوسته در ترتیب مقدمات (که موصل بمطلوب تواند شد) همت مقصور داشته قابو مي جست که اتفاقاً در همین سال بوضوح پیوست که ابراهیم عادلشاه والی بیجاپور در گذشت - و امرای او (که اکثر غلام اند) علي نام مجهول النسبی را (که بفرزندي برداشته بود) جا نشین او ساخته اند - معظم خان سر کلاهٔ مدعا را کرده تسخیر آن ولایت در کمال تیسر وا نموده متعهد آن مهم سترگ گردید - محمد امین خان خلف خود را بنیابت وزارت در حضور گذاشته با امرای عمده (مثل مهابتخان و راو سترسال

و نجابت خان) در اورنگ آباد بشاهزاده محمد اورنگ زیب پیوست - شاهزاده بصواب دید آن امیر معظم در اسرع ایام قلعهٔ بدر را (که از حصون رصینهٔ دکن است) بحیز تسخیر کشید - و غرهٔ ذي قعده سنهٔ (۱۰۶۷) هزار و شصت و هفت هجري قلعهٔ کلیان را نیز بتصرف در آورد - و اکثر آباد جاهای آن ناحیت را تهانه نشین گردانید - و پس ازان [که رایت عزیمت بافتتاح گلبرگه (که از مشاهیر بلاد ولایت بیجاپور است) مرتفع ساخت] عادل شاه باستیصال خود اندیشناک گشته (بتقبیل پیشکش کرور روپیه و انضمام ولایت کوکن و قلعهٔ پرینده (۲) با لواحق آن بقلمرو پادشاهي) منهج عقیدت و انقیاد پیمود - منشور حضور بنام شاهزاده شرف نفاذ یافت که خود باورنگ آباد برگردد - و معظم خان در قلاع متعلقهٔ کوکن تهانه نشانده احرام ملازمت بندد - و هنوز تعین اقساط پیشکش و ضبط ملک مفتوحه خاطرخواه شاهزاده صورت نگرفته بود که عارضهٔ مزاج اعلی حضرت و درآمد مهمات سلطنت (۳) بقبضهٔ اختیار دارا شکوه شایع شد - و برخی نوشته اند که هنوز محاصرهٔ گلبرگه و زد و خورد با عادلشاهیه درمیان بود که این آشوب برخاست - و غنیم خیره تر گردید - بالجمله دارا شکوه از روی عناد و کار شکني سایر کمکیان این مهم را

---

(۲) نسخهٔ [ب] پرندا - (۳) در نسخهٔ [ب] لفظ [سلطنت] نیست ه

طلب حضور نمود - مهابت خان و راو سترسال بے رخصت
(۲)
شاهزاده برخاسته روانه شدند - ناچار شاهزاده بدر مصالحت
زده بلطایف الحیل در چنین هنگامی (که وهنی تمام بعساکر
راه یافته بود) خود را بسلامت در آغاز سنه (۱۰۶۸)
هزار و شصت و هشت اواخر سال سي و یکم باورنگ آباد
رسانید - در همین ایام بعلت برخی دواعي معظم خان از
وزارت معزول گشته مشار الیه نیز مثل دیگران مرحله پیمای
حضور گردید *

چون رفتن آنچنان عمدهٔ صاحب تدبیر و رای و خداوند
(۳)
خزاین و سپاه مخالف قانون عقل دور اندیش بود شاهزاده
باو پیغام فرستاد که اگر آن جملة الملک دریئوقت رخصت
شده برود قرین مصالح ملکي خواهد بود - او ازین امر پهلو
(۴)
تهي نموده معروض داشت - که در نشأهٔ بندگي جز انقیاد
حکم چارهٔ نیست - بار دیگر سلطان معظم را بجهت دیده
آن شاهباز فضای ثروت و مکنت فرستاده که (چون آن
خیر اندیش را هوا خواه خود میدانیم) لختی مقدمات ضروریة
الاعلام است آنرا شنیده اگر بروند گنجایش دارد - خان
مذکور بکلمات تملق آمیز سلطان خاطر از توهم وا پرداخته

---

(۲) نسخهٔ [ج] مصلحت - (۳) نسخهٔ [ج] مخالف قانون دور اندیشي *
(۴) نسخهٔ [ج] کردهٔ *

بر گردید - همین که بخلوتگاه شاهي رسید محبوس و مقید شد - و برخے برانند که (چون رفتن حضور دلخواه او هم نبود و بے جهت توقف مناسب نمي دید) آنچه رو داد بصلاح خودش بود - و از پخته کاري چنان را نمود که بر اعلیحضرت محمول بر بیداد و بے اعتدالی شاهزاده گشت - فرمان رسید - که از باز پرس روز جزا (۲) اندیشیده از قید آن سید بیچاره (که سراسر در پاس نمک مصروف است) دست باز دارد - شاهزاده پیش از صدور حکم عرضه (۳) داشت - که از اطوار او رایحهٔ رو گرداني استشمام مي شد - او را مقید گردانید - و الّا بے شایبهٔ گمان گریخته باز بدکنیان مي پیوست *

و (چون امتداد کسل اعلیٰ حضرت و استیلای دارا شکوه بچهار دانگ هندوستان پیچیده هر سرے سودائي و هر لرے بازاري گشت) شاهزاده اموال و خزاین معظم خان را سرمایهٔ سرانجام ضروریات نموده و نوکرانش را در ملازمان انسلاک داده او را در قلعهٔ دولت آباد نگاهداشت - و خود بعزیمت هندوستان عازم گردید - پس ازان (که شاهزاده بدستیاری اقبال کامیاب سلطنت و فرمانروائي گشت) معظم خان را باسترداد (۴) نقود و اجناس او مشمول عنایت ساخته

---

(۲) نسخهٔ [ب] روز رست و خیز - (۳) نسخهٔ [ب - ج] عرض داشت
(۴) نسخهٔ [ب] بباز داد ء

بصوبه داری خاندیس مباهي و مفتخر فرمود - و در همین سال (که از دار الخلافهٔ دهلي باطفای نایرهٔ شورش شاهزاده محمد شجاع شرق رویه نهضت نمود) معظم خان طلب (۲) حضور گشته بطریق ایلغار دو روز پیش از جنگ در قصبهٔ کوره بآستان بوس خلافت استسعاد یافته حسن اخلاص را فروغی دیگر داد - و روز جنگ فیل مرکوب او در جنب فیل سواری خاصه قرار یافت - و پس از بر افراختن رایت نصرت و (۳) فیروزي معظم خان بمنصب هفت هزاری هفت هزار سوار و انعام ده لک روپیه مورد نوازش گشته بهمراهی شاهزاده محمد سلطان در تعاقب محمد شجاع (که از نبردگاه قرار بر فرار داده) رخصت یافت - درین مهم تدابیر صایبه و پر دلیهای شایسته (که شایان سرداران والا شکوه باشد) از معظم خان بر لوحهٔ روزگار مرتسم گشت - چون شجاع قصبهٔ مونگیر را بآلات حرب استحکام داده اقامت جا نمود او ببعض تدبیر نوعی رعب افزا گشت [که شجاع آن مکان را گذاشته باکبرنگر (که آنرا محل عافیت خود مي پنداشت) (۴) رخت سکونت انداخت] معظم خان راه راست آنرا گذاشته (۵) طریق بیشه و کوه پیش گرفت - تا از عقب سرش در آمده

---

(۲) نسخهٔ [ا] شاهزاده محمد - (۳) نسخهٔ [ج] یافته - (۴) نسخهٔ [ب] مي دانست - (۵) در نسخهٔ [ب] لفظ [آنرا] نیست ٭

راه فرار او بر بندند - شجاع از اصغای این خبر اکبرنگر را (که مقر حکومت او بود) گذاشته با اهل و عیال از دریای گنگ گذشت - و در سرزمین باقرپور مجموع نوارهٔ بنگاله (که مدار جنگ آن ولایت است) بتصرف خود آورده مورچالها بسته نشست - معظم خان شاهزاده سلطان محمد را در اکبرنگر رو بروی مخالف نگاه داشته (۲) خود بارادهٔ عبور بمعبر دیگر شتافت - مدتے دست بردهای مردانه و چپقلشهای دلیرانه بظهور می پیوست *

چون موسم برشکال بر سر رسید قطره و تردد موقوف گشته هر کدام بجای خود آرمید - سلطان شجاع بفریب کاری در آمده شاهزاده سلطان محمد را بتزویج صبیهٔ خود تطمیع نمود - او (که از معظم خان بغمازی بعضے مفتنان نقاش خاطر بهم رسانیده بود) باغوای شجاع از جا رفته با دو سه مخصوص (۳) راکب سفینه گشته بیست و هفتم شهر رمضان سنهٔ (۹۶۹) نه صد و شصت و نه بشجاع ملحق گشت - ازین سانحه کمال فتور و اختلال بعساکر پادشاهی راه یافت - گویند اگر مثل معظم خان سردار مدبر با وقار نمی بود مشکل میشد - معظم خان از موضع سوتی (که درانجا اقامت گزیده مشغول دفع اعادی بود) از وقوع این حادثه عنان

---

(۲) نسخهٔ [ب] نگاه داشت و خود الخ - (۳) نسخهٔ [ج] مخصوص *

ثبات از کف نداده باردر رسید - و بدستیاری همت والا
بانواع نیکو تدبیرها بجبر و تدارک پرداخت - چون آبها
تمام آن سرزمین گرفته و نواره بدست مخالف بود غلای
عظیم در معسکر افتاد - و سرباری دیگر تشویشها گشت -
شجاع بار دیگر راجمحل را بدست آورد - پس از انقضای
برشکال شجاع بهرازی سلطان محمد عازم محاربه گردید -
معظم خان بهرازی فتح جنگ خان رهیله و میمنهٔ اسلام خان
بدخشي و میسره فدائي خان کوکه در کنار بهاگیرتي با فوجی
(که سه توره داشت مثل سلطان محمد و شجاع و پسرش
بلند اختر) در آویختند - تا شام بتوپ و تفنگ و بان نیران
جدال زبانه میزد - شب دست از محاربه کشیده هردو لشکر
بمقام خود برگشت - معظم خان بداؤد خان قریشي
صوبه دار بهار (که بکمک مي‌آمد) برنوشت که از راه
تانده شتافته متصرف شود که زن و زاد و بنه و بار شجاع
آنجاست - یقیني ست که باستماع این خبر پای او لغزش
خواهد پذیرفت - و خود بانتظار دلیر خان (که از حضور
روانه شده بود) چند روز صف آرائي (٢) موقوف نمود - درین
اثنا نوی (که معظم خان اندیشیده بود) شجاع بشنیدن خبر
داؤد خان در کمال اضطرار طبل رحیل فروکوفته از کنار آب

---

(٢) نسخهٔ [ب] صف آرائي را موقوف نمود ٭

بهاگیرتی رو بسمت سولی آورد - که از دریای گنگ گذشته خود را بتانده رساند - معظم خان (که در انتهاز این فرصت بود) بقصد تعاقب سوار شده تا پانزده روز از صبح تا شام بین الفریقین هنگامهٔ جنگ بتوپ و تفنگ گرم بود - و شبها بخیمه گاه پاسداری میکردند - تا آنکه سلطان شجاع از آب گنگ گذشته راه تانده گرفت - معظم خان اسلام خان را با ده هزار سوار بضبط و حراست این روی دریا به اکبرنگر رخصت کرده خود کمر سعی باستیصال شجاع بربست - دریں هنگام (چون شاهزاده محمد سلطان آثار نکبت و خذلان از ناصیهٔ حال شجاع برأی العین مشاهده نمود) ششم جمادی الآخره از تانده بتقریب شکار سوار شده بکنار دریا آمد - و بکشتی نشسته از گذر تانده بگذر درکاری (۲) رسید - معظم خان شاهزاده را پیش خود طلب داشته با جمیع امرا استقبال نمود - و خیمه و دیگر ما یحتاج (آنچه عجالةً مقدور بود) سامان کرد - و شاهزاده را حسب الحکم با فدائی خان روانهٔ حضور ساخت *

و (چون بکرات و مرات میان مبارزان جنود پادشاهی و مردم اعادی آویزشها رو داد و هر مرتبه فیروزی و چیره دستی نصیب اولیای دولت بود) معظم خان مدت یک ماه

---

(۲) نسخهٔ [ب] دکاری - و در [بعضی نسخه] دهکاری *

در محمود آباد اقامت گزیده تمامی همت بتدبیر عبور از مهاندي و استیصال مخالف (که بمیانجی آب و استظهار توپخانه و نواره تدم ثبات افشرده اظهار آثار تجلد میکرد) برگماشت - و آرامش و آسایش را خیرباد گفته کوشش فراوان بتقدیم رسانید . تا این مهم بعجلت تمام (۲) انجام یافته بموسم برشکال آینده نکشد - اتفاقاً گذر پایابي در حدود بکله گهات بهمرسید - آن نوئین قوي همت بهیئت مجموعي سوار شده بکنار ناله رسید - با وصف مدافعهٔ مخالف از آب گذشته بر مورچال آنها ریخت - بسیارے روی همت برتافته بتانده شتافتند - ناگزیر شجاع دل از بودن مملکت دیرسالهٔ بنگاله برگرفته از چوکی میرداد پور برخاسته بتانده آمد - و ازانجا با معدودے کشتي سوار روانهٔ جهانگیرنگر گشت - معظم خان بتانده رسیده بضبط و گرد آوری اموالش (که از دست تاراجیان خودسر باقي مانده بود) پرداخته در استرداد آنچه اوباش بغارت برده بودند سامي شد - و ازانجا بقصد تعاقب بر جناح مسارعت روانهٔ پیش گشت - شجاع در جهانگیرنگر انتظار کمک راجهٔ رخنگ (که بطنطنهٔ قرب وصول موکب پادشاهي مورد هراس گشته) ششم رمضان آغاز سال سیوم عالمگیري با سه پسر و چندے عمدها از جهانگیرنگر

(۲) در نسخهٔ [ا - ب] لفظ [تمام] نیست ه

بر آمده بقاید ادبار روانهٔ زخنگ (که ارذل معمورهای عالم و مسکن کفرهٔ ضلالت شیم است) گردید - و سوای سید عالم با ده کس از سادات بارهه و سید تلي اوزبک با دوازده تن مغلان و معدودے دیگر (که همگي بچهل کس (۲) نمیکشیدند) هیچ کس نماند - معظم خان در جلدوی این مساعئ جمیله (که در مدت شازده ماه بانواع متاعب و مصاعب چنین کار سترگ را انجام شایسته بخشید) بخطاب والای خان خانان سپه سالار بلند نامي یافت *

چون بسبب بیماری اعلی حضرت در جمیع سرحدهای ممالک محروسه گرد شورش برخاسته بود پیم نران زمیندار کوچ بهار از شاهراه انقیاد یکسو شده بتاخت گهوزه گهات (۳) جسارت ورزید - چی دهج سنگهه (۴) راجهٔ آشام (که بفزونی جمعیت و وسعت ولایت و بسیاری ساز و سر انجام تفوق دارد) نیز جمعے را از راه دریا و خشکي بر ولایت کامروپ (که عبارت از هاجو و کواهتي و توابع آنست - و از قدیم الایام داخل ملک بادشاهي بود) فرستاده بدست آورد - چون شجاع بحال خود در مانده بود بجبر آن قضیه نپرداخت - آنها قدم جرأت پیش نهاده تا حوالئ برگنهٔ کري باري (که

---

(۲) در نسخهٔ [ب] لفظ [کس] نیست - (۳) در بعضی [نسخه] گهوزا گهات - (۴) نسخهٔ [ج] جی دهج سنگهه *

پنج منزلی جهانگیرنگر است) متصرف شدند - معظم خان (که بتعاقب شجاع بجهانگیرنگر رسید) درصدد جبر اختلال احوال آن حدود گردید - راجهٔ آشام مغلوب رعب و هراس گشته باعتذار پیش آمده دست از ملک متصرفه باز داشت - خانخانان بظاهر معذرت او پذیرفته هژدهم ربیع الاول سال چهارم جلوس سنهٔ (۱۰۷۲) هزار و هفتاد و دو هجری بآهنگ مالش بیم نراین از خضرپور روانه شد *

چون بموضع (۲) نری پتهه (که سرحد ملک پادشاهی ست) رسید باقتضای رای کار آگاه راه غیر متعارف را (که از انبوهی جنگل و نیستان بیم نراین عبور لشکر ازان بعید دانسته چنانچه باید بمحافظت نپرداخته بود) اختیار نمود - و هر روز جنگل درهم شکسته بزحمت و مشقت تمام دران بیشه راه گشوده بپای همت مردانه مسافت می پیمودند - تا هفتم جمادی الاولی شهر کوچ بهار مرکز رایات فیروزی گشت - گویند (۳) این شهر بطرح و قرینه آباد شده - کوچها همه خیابان دارد - و درختهای ناگیسر و کچنار (که خوش برگ و موزون گل است) نشانیده اند - معظم خان جمعی را بتعاقب بیم نراین [که خود را بدامن کوه بهوتنت (که

(۲) نسخهٔ [ج] نرے تپهه - و نسخهٔ [ب] بری تپه - (۳) نسخهٔ [ب - ج] وکوچها *

پانزه کروه شمالي کوچ بهار است) کشیده بود] تعین نمود - او به نهرم راج مرزبان آن کوهستان توسل جسته ببالای کوه بر آمد - چه آن کوهستان سرد سیر (که پیاده را بصد دشواري صعود بران متصور است) - این ولایتی ست مابین شمال و مغرب بنگاله مایل بشمال - پنجاه و پنج کروه جریبي طول و پنجاه عرض - بلطافت آب و هوا و وفور ریاحین و اثمار از بلاد شرق رویه امتیاز دارد - و همگي بهیتر بند و باهر بند (که عبارت از درون و بیرون باشد) هشتاد و نه پرگنه است بجمع ده لک روپیه - و چون سکنهٔ آنجا بیشتر قوم کوچ (۲) اند ازین جهت بکوچ بهار شهرت گرفته - و بت معبود اهل آن دیار به نراین موسوم است - لهذا این لفظ جزو نام حکام افتاده - نزد کفرهٔ هند زمیندار آنجا (که از نژاد راجه های بزرگ قبل از اسلام است) اعتبار عظیم دارد - سکه (۳) بر زر میزنند - نراینیي میگویند *

چون خانخانان را غرض ازین یورش تسخیر ولایت آشام بود اسفندیار خان ولد آله یار خان مرحوم را بفوجداری کوچ بهار گذاشته آنرا بعالمگیر نگر موسوم ساخت - و خود از راه گهوزه گهات روانه شد - چون بکنار دریای برهماپتر رسیده

---

(۲) نسخهٔ [ج] قوم کوچ - (۳) نسخهٔ [ج] سکه بزر میزنند - نراینیي گویند *

در کروه از رنگاماتي (۲) گذشته (با وصف کمال صعوبت راه) گام همت در مراحل عزیمت نهاد - و در تصفیهٔ آن مسالک صعب المرور کما ینبغي لوازم (۳) جهد بکار برد - فیلان کوه پیکر بصدمهٔ دندان جنگل درهم شکسته پایمال مي ساختند - و تبرداران و پیادهای لشکر بقدر وسع تیز دستیها مینمودند - چون همه جا راه بکنار دریا بود در هر قدم دلدل یعني گلے (که دران آدم و اسب و فیل فرو رود) پیش مي آمده آنرا بشاخهاے اشجار و دستهاے نے و پشته هاے کاه مي انباشتند و راهے میساختند - باین عنوان روزے دو و نیم کروه راه بیشتر طی نمیشد - چون بچوکی کهته رسید (که کوهے ست بر ساحل آن دریا و محاذی آن کوه دیگر است پنج رتن نام - و بر هر دو دو قلعه در کمال استحکام اساس یافته) آنرا بتصرف در آورد - و جمعی (که بجنگ نواره پیوسته بودند) هزیمت یافته لختے غریق و جوقے دستگیر شدند - تا آنکه به دو (۴) کروهی کواهلي (که سرحد قدیم بادشاهي بود) معسکر فیروزي گشت - دران موضع حصارے در نهایت رصانت واقع شده - و بهفت کروهی آن قلعهٔ کجهاي متصل بجنگل موسوم بکجلي بن است که فیل بسیار دران

---

(۲) نسخهٔ [ج] رنگاپاني - (۳) در نسخهٔ [ج] لفظ [لوازم] نیست -
(۴) نسخهٔ [ا - ب] بدو کروهٔ *

پيدا ميشود - و ذکر آن در اسمار هند آمده - و بتخانهٔ گور پکها و لونا چماري (٢) و اسمعيل چوکي (که از صنمکدهای بزرگ مشهور و در افسونهای هندي بعظمت مذکور بر فراز کوهي (که از نشيب تا بالا قريب هزار زينه از سنگ ساخته اند) همه را بدست آورده - زياده بر لک آشامي (که درانجا فراهم آمده بود) از بيمناکي و هراس زدگي راه قرار پيمودند - و پس ازان (که تا کواهتي که ازانجا کرگانون (٣) دار الملک آشام يکماهه راه است) از تصرف کفار ضلالت شعار مستخلص گرديد - خانخانان خاطر از بند و بست آن ولايت وا پرداخته عازم پيش شد *

و چون مدار جنگ آن قوم بر خدعه و شبخون است تمام لشکر شبها بمراسم تيقظ و بيداري قيام ورزيده سلاح از بر نمي افکندند - و زين از پشت مراکب باز نمي گرفتند - تا آنکه از دریای برهما پتر عبور نموده قلعهٔ سيمله را (که از مشاهير قلاع آن سر زمين و بمسافت پنجاه کروه از کرگانون است) بدستياري اقبال بجنگ و پيکار بر گشوده - قريب سه لک آشامي جنگ جو درانجا مجتمع بود - بسياري علف تيغ خون آشام اهل اسلام گشتند - و پس ازان بجنگ نواره در پيوستند - زماني ممتد (که گاهي اتفاق نيفتاده (٤))

---

(٢) نسخهٔ [ج] درنا چماري - (٣) نسخهٔ [ج] کرهٔ گانون - (٤) نسخهٔ (ب) نيفتاده بود *

جنگ نواره رو داد - و اکثرے ازان ادبار یافتگان هدف تیر بلا شدند - قلعهٔ چمدره (که ثاني قلعهٔ سیمله بود) بے کارزار مفتوح گردید - از مفتوح این قضایا شکست تمام باحوال مخذولان آشام راه یافت - راجه بجانب کوهستان کامروپ (که از کرگانون چهار روزه راه است - و عبور بر فراز آن بکمال دشواري ست) آواره گشت - ششم شعبان آخر سال چهارم خطهٔ کرگانون از پرتو ماهچهٔ اسلام نور آگین گشت - و بخطبه و سکهٔ پادشاهي رونق پذیرفت *

و چون بشگرف کاري تدبیر و پردلي آن سردار سپه سالار چندین کشور دور دست دشوار عبور با چندین قلاع حصین و الکه هاي وسیع [که مفتاح همت سلاطین هندوستان طلسم اشکال آن مهم نگشوده - و هرگاه در سوابق ایام لشکر دران مرز و بوم رسیده بدست آن مخاذیل اسیر و قتیل شده (چنانچه سلطان محمد شاه تغلق فرمانرواي اکثر سواد اعظم هندوستان نوبتي یک لک سوار با سامان درخور بگشایش آندیار فرستاده مجموع دران سرزمین طلسم آئین سر بجیب گمنامي فرو برده) اثرے ازانها ظاهر نشد] بتسخیر اولیاي قاهره درآمد از پیشگاه سلطنت خانخانان بانعام معال یک کرور دام و عطاي تومان طوغ اختصاص یافت - این ولایت مابین شمال و مشرق بنگاله طولاني واقع شده - طولش تقریباً

دو صد کروه جریبي سمت - و عرضش از کوهستان شمالي تا جبال جنوبي تخمیناً هشت روزه راه - از کواهتي تا کرگانون هفتاد و پنج کروه جریبي و ازانجا تا ولایت ختن (که مسکن پیران ویسه بود و درین زمان مشتهر به اوه (٢) و دار الملک راجهٔ پیگوست (که خود را از نسل پیران ویسه میداند) پانزده منزل مسافت است - ازانجمله پنج منزل آن طرف کوهستان کاروپ جنگل دشوار گذار است - و در سمت شمالي دشت خطاست (که ازو به ماچین گذارش رود) - و عامه ماچین گویند - و دریای برهما پتر ازین سمت آمده و چندین آب (که اعظم آنها آب دهنگ است) بدو پیوسته از میان این ولایت میگذرد - و آنچه ازین مرز و بوم بساحل شمالي این دریا است اُتر کول گویند - و آنچه (٣) در طرف ساحل جنوبي سمت دکن کول خوانند - و در جمیع این ولایت هریک شوئي (٤) انهار طلا حاصل میشود - و این یکی از محصولات است - گویند دوازده هزار کس بدین کار قیام دارند - و بالمقطع در سالی یک توله طلا براجه دهند - و اهل آشام ملتی مشخص ندارند - بفتوای خواهش نفس هرچه مرغوب طبع شان افتد بدان مي گرایند - و سکنهٔ قدیم آن ولایت

---

(٢) نسخهٔ [ب] اده - (٣) در نسخهٔ [ب] حرف [واو] نیست - (٤) نسخهٔ [ج] و آن ٥

دو قوم اند - آشامي و کلتاني - ثاني بر نخستين در جميع امور مزيت دارند - مگر در مراسم حرب - چون راجه و عمدهاي آن ولايت را روزگار سپري شود خاصان او از مرد و زن گشاده پيشاني با برخي حوايج زندگاني در دخمهٔ فرو روند - و شهر کرگانون مشتمل بر چهار دروازه است - از هر دروازه تا خانهٔ راجه سه کروه مسافت است - و در حقيقت آن شهر محوطه ايست مشتمل بر قرى و مزارع - هرکس در پيش خانه باغ و مزرعهٔ خود دارد - و رود دنجو (٢) نام از ميان شهر مي گذرد - بازارے مختصر دارد که غير از پان فروش ديگر اصناف محترفه دران نمي نشينند - چه خريد و فروخت دران ديار متعارف نيست - سکنهٔ آنجا يک ساله اقوات ذخيره مي کنند - و غير از کرپاے بر سر و لنگي در کمر ديگر پوشش رسم نيست - و بر آمدن ازان مملکت معهود نيست - اگرچه بيگانه هم وارد شود - لهذا آگاهي کماهي از حال آن گروه حاصل نمي شود - مردم هندوستان اهل آنديار را ساحر نامند - و راجهٔ آنجا مقلب به سرکي (٣) راجه است - گويند يکے از اجداد او فرمانرواے ملأ اعلى بود - چون بدين ديار هبوط نمود دلنشين او افتاد - ديگر بآسمان نرفت ٭

---

(٢) نسخهٔ (ب ٠ ج) دنجو - (٣) نسخهٔ [ب] سرکي ٭

وانجماه چون خانخانان آثار موسم برشکال (که دران ناحیه از سایر ممالک هندوستان پیشتر شروع مي شود) مشاهده نمود با اکثر جنود موضع متهرا پور را (که بمسافت سه و نیم کروه از کرگانون در دامن کوه بوده) باراده انقضای موسم باران مضرب خیام ساخت - و بحفظ حدود و ضبط طرق و تعین تهانها پرداخته استیصال راجه و اتباعش را برگذشتن برسات انداخت - و چون موسم باران در رسید تمام روی زمین را آب فرو گرفت - آشامیان بدنهاد (که جا بجا مخفي بوده در انتهاز فرصت بسر مي بودند) (۲) دلیري آغاز کرده از جمیع اطراف هجوم آوردند - چون (۳) مجاهدان اسلام را مجال قطره و ترکتاز نبود بر هر تهانه شب خونها زده غیر از کرگانون و متهرا پور جاے دیگر در تصرف عساکر منصور نماند - و بسبب رداءت آب و هوا انواع امراض و اسقام شایع شد - و جوهر هوا از کسب سمیت باحداث وبا پرداخت - خلق انبوه از جانب و اجانب بکوی عدم فرو رفتند - و بعلت انسداد طرق و فقدان آذوقه حالتی بر زندگانی فوج پادشاهي گذشت که بدتر از مردن بود - چون در اواخر ربیع الاول زمینها نمودار گشت افواج اسلام باطراف و نواحي تاخته از کشته ها پشته ها پدیدار کردند - راجه باز بکوهستان

---

(۲) نسخه [ج] مختفي - (۳) نسخه [ب] و چون

خزيده بمصالحه و زينهار در آمد - خان سپه سالار باقتضاي
(۲)
مصلحت ملتفت بدان نشده بسمت تامروپ نهضت نمود -
در خلال اين احوال مرض ذات الصدر بر سپه سالار طاري
شده ارکان همت امرا و لشکريان تزلزل پذيرفت - که مبادا
روزگار سردار بسر آيد - و کار لشکر از بے سري بفساد گرايد -
يا پيش از انصرام اين مهم موسم بارش در رسد و همان
صعوبتها رخ نمايد - بلکه برخي در صدد آن شدند که (اگر
باستيصال راجه خان خانان ارادهٔ گذرانيدن موسم برشکال
داشته باشد) ممالک خودسري سپرده به بنگاله بايد شتافت -
چون سردار ازين معني آگهي يافت اين الم روحاني سرباري
کوفت جسماني گشت - اگرچه يک منزل پيش رفت (تا عنيم
خيره نگردد) اما هم مصالحت و هم معاودت بخود مصمم
ساخت - چنانچه بوساطت دلير خان (که راجه بدو توسل
(۳)
جسته بود) چنين قرار گرفت که راجه صبيهٔ خود را با دختر
راجهٔ پيام (که با او قرابتي دارد) با بيست هزار توله طلا
و يک لک و هشت هزار توله نقره و بيست زنجير فيل برسم
پيشکش و پانزده زنجير فيل براى خانخانان و پنج زنجير
(۴)
فيل بجهت دلير خان بفرستد - و در عوض يک سال

---

(۲) نسخهٔ [ا - ب] تامروت - (۳) نسخهٔ [ب] با دختر - (۴)
نسخهٔ [ج] براى دلير خان *

سه لک توله نقره و نود زنجیر فیل در سرکار داخل سازد - و هرساله بیست زنجیر فیل پیشکش می فرستاده باشد - و تا وصول آن یک پسر و سه کس از عمده‌های او برسم یرغمال در بنگاله باشند - و ولایت درنگ (که یکطرفش بکواهتی پیوسته) از اُتر کول و ولایت بیل تلی (۲) از دکن کول ضمیمهٔ ممالک محروسه سازد - چون راجه موافق قرار داد بعمل آورد خانخانان هشتم جمادی الاولی سال پنجم از دهنهٔ کوهستان کامروپ (۳) کوچ نموده رایت معاودت بصوب بنگاله بر افراخت - و در عرض راه به بند و بست ولایتی (که بتازگی داخل ممالک محروسه شده بود) پرداخت - چون از استعمال بعضی ادویهٔ حاره ضیق النفس و خفقان عارض شده باستسقا کشید ناگزیر از کجلی کوچ کرده قصبهٔ کواهتی را معسکر ساخت - و رشید خانرا بفوجداری کامروپ نامزد نموده و عسکر خان را با اکثر جنود بمالش پیم نراین زمیندار ولایت کوچ بهار (که باز بران دیار مستولی شده بود) تعین کرده خود بجانب خضرپور روانه شد - دوم شهر (۴) رمضان آغاز سال ششم سنهٔ (۱۰۷۳) هزار و هفتاد و سه هجری در دو کروهی خضرپور ازین مرحلهٔ فنا بسر منزل بقا پیوست *

---

(۲) نسخهٔ [ج] سل تلی - (۳) نسخهٔ [ا - ب] کامروت - (۴) در نسخهٔ [ج] لفظ (شهر) نیست *

مير جمله اميرے عظيم الشان و نوئينے شاهزاده نشان بود - در سرداران و امراي قريب العهد خود بوضع متين و فرط وقار و راے دور بين و دانش رسا و پر دلي و شجاعت فطري و كارطلبي هاى بجا (۲) يكتا و بے نظير بود * در كشور گشائي و مهم سربراهي هيچ كس بار نمي رسيد - چون در هندوستان كمتر گذرانيد آثار او دران مملكت چندان ظاهر نيست - در قصبات تلنگانه يادگار بسيار گذاشته كه تا الآن احياى نام او ميكند - چنانچه در شهر حيدر آباد تالاب و باغ و حويلي شهرے (۳) بنام او دارد *

* ميرزا نوذر صفوي *

خلف ميرزا حيدر (كه دومين پسر ميرزا مظفر حسين قندهاري ست) - چون نقش اعتبار ميرزا مظفر در بارگاه اكبري درست نه نشست پسرانش هم چندان پا بعرصهٔ پيش آمد نگذاشتند - ميرزا حيدر در عهد جهانگيري بمنصب پانصدي صد و پنجاه سوار رسيده بود - چون سرير فرمانروائي هندوستان به وجود زيبنده نمود صاحب قران ثاني زيب و زينت ديگر پذيرفت بمراعات ديرين دردمانش او را بمنصب هزاري در صد سوار كامياب عاطفت فرمود - سال چهارم ازين سپنجي سرا در گذشت - پسرش ميرزا نوذر بدستياري طالع

---

(۲) نسخهٔ (ج) و كار طلبيها يكتا و بے نظير بود * (۳) نسخهٔ [ج] بنام او *

ارجمند مشمول الطاف خسرواني گشته در سال هجدهم بمنصب دو هزاري دو هزار سوار سر بلندي يافت - و در سال نوزدهم باضافهٔ پانصدي و خدمت قوش بيگي مباهات اندوخت - و در همين سال پانصدي ديگر يافته بپايهٔ سه هزاري مرتقي گشت - ازانجا که عنايت بهانه جو ست سال بيست و دوم در جشن وزن شمسي او را بمنصب چار هزاري سه هزار سوار بلند رتبه گردانيدند - و در اولين يساق قندهار به همراهي شاهزادهٔ محمد اورنگ زيب بهادر سرداري فوج دست چپ بدو مفوض بود - و در تقسيم ملچار محافظت عقب کوه (٢)
چلرنيه باو و برادرش ميرزا سلطان تفويض يافته مصدر خدمات گرديد - و در سال بيست و سيوم از تغير اعتقاد خان بهرايچ مضاف صوبهٔ اوده بتيول يافته به بندو بست (٣)
آن مرخص گرديد - و پستر بفوجداري ماندو سر بر افراخت *

چون از متداد بيماري و ازمان مرض از کار مانده بود (چنانچه بحفظ تيول خود هم نمي توانست پرداخت) در سال بيست و ششم از نوکري معاف داشته سي هزار روپيه ساليانه مقرر گشت - و حکم شد همچنان (که ميرزا مراد التفات خان پسر ميرزا رستم قندهاري عم پدرش در پتنه بگوشهٔ انزوا مي گذراند) او نيز آنجا بسر برد - مشار اليه

---

(٢) نسخهٔ [ج] جلهرنيه - (٣) نسخهٔ [ج] پستره

بعد از چندے از پٹنه بمستقر الخلافۂ اکبرآباد آمده برسم گوشه نشيني به فراغت و آسودگي شبے بروز مي رسانيد ٠ در سال هفتم عالمگيري سنۂ (۱۰۷۴) هزار و هفتاد و چهار هجري باجل طبيعي در گذشت - ميرزا مصرف باد دستے بود - هرچه آمدے بر افشاندے - اما اکثر بحال محتاجان پرداختے - اين بيت در نگين خود بطريق سجع کنده بود ٠

٭ بيت ٭

٭ نوذر مسکين اگر زر داشتے ٭
٭ بينوائي در جهان نگذاشتے ٭

٭ ميرزا ابو المعالی ٭

پسر ميرزا والی مشهور است (که بلاقي بيگم صبيۂ شاهزاده دانيال در خانه داشت) - مشار اليه بعد فوت پدر از اصل و اضافه بمنصب هزاری چهار صد سوار سرافراز گرديد - و در سال بيست و ششم جلوس اعلی حضرت بمنصب دو هزاری هزار و پانصد سوار و جاگيرداري و فوجداری ميوستان تارک عزت بر افراخت - پستر پانصد سوار ديگر اضافه يافته در سال سي و بحکم از انتقال سزاوار خان مشهدي بفوجداری ترهت مضاف صوبۂ بهار کامياب اعتبار گرديد - پس ازان [که بو العجبيهای روزگار سلطنت اعلی حضرت از انتظام افکنده بدستان سرای نفاق ابنای خلافت انواع تخلل بمهمات ملکي

راه یافت : کار بنزاع و جدال کشید و دارا شکوه (که رتق و فتق فرمانروائي بدست اقتدار خود داشت) از مقابل عالمگیري هزیمت خورده راه فرار سپرد - و ظاهر مستقر الخلافه بورود ... عالمگیري زینت پذیرفت] باقتضای عقل مصلحت ... از عظام امور اول کارے (که پیش نهاد عالمگیري گشت و بر جمیع مهمات مقدم داشتند) این بود که قصبهٔ مونگیر با صوبهٔ بهار و پتنه (که همیشه شاهزاده شجاع آرزوی آن داشت) از حضرت اعلی بمبالغهٔ تمام برای او گرفته ضمیمهٔ ملک وسیع بنگاله گردانید - و باین تدبیر از جانب او وا پرداخت - لهذا سایر جاگیرداران و فوجداران آن صوبه کام نا کام بوی گرویدند - میرزا ابو المعالي نیز ضرورةً بموافقت تن داد - شجاع (که سابق از عناد دارا شکوه در نواحی بنارس شکست پذیرفته فتورے بحالش راه یافته بود) از هزیمت دارا شکوه و تفویض ولایت بهار منت پذیر گشته شکر گزاري را مرتبه بلند تر نهاد - اما دران هنگام (کن الویهٔ عالمگیري بتعاقب دارا شکوه متوجه پنجاب گشت - و اتمام آن مهم بقیاس و تخمین بدور و دراز افتاد) شجاع از آرزوی زیاده طلبي انتهاز فرصت نموده رایت عزیمت بصوب اله آباد افراشت - ازین آگهي خلد مکان دست از دنبال دارا شکوه باز داشته عنان معاودت بقصد محاربهٔ شجاع

منعطف ساخت . پیش ازان (که تقارب و تلاقی فریقین دست دهد) میر ابوالمعالي برهبری سعادت از لشکر او روے ارادت به درگاه عالمگیري آورده دولت زمین بوس دریافت - و بعنایت فیل و انواع عطایا و خطاب میرزا خاني و انعام سي هزار روپیه و باضافهٔ هزاری پانصد سوار به منصب سه هزاری دو هزار سوار مشمول مراحم گوناگون گردید - و پس از فرار شجاع و تعین شاهزاده سلطان محمد بتکامشی او خان مذکور نیز ضمیمهٔ کومکیان شاهزاده گردید . و بستر بفوجداری دربهنگه صوبهٔ بهار مي پرداخت . در سال ششم حسب الحکم با الله وردي خان فوجدار گورکهپور پیوسته بمالش زمیندار مورنگ رو آورد - و دران حدود سنهٔ (۱۰۷۴) هزار و هفتاد و چهار هجري باجل طبیعي روزگار حیاتش سپري شد - پسرش عبد الواحد خان در سال بیست و دوم بخطاب خاني سرفرازي یافت - و در محاصرهٔ حیدرآباد نیکو خدمتیها بتلاشهای نمایان بجا آورد - پرگنهٔ انهل مالوه (که از زمان میرزا والي باین سلسله تنخواه است) بجاگیر مشار الیه و پس ازو باولادش تا حال مقرر بود - هنگامی (که مرهته صوبهٔ مالوه را یکسر بتصرف آورد) آنها را بیدخل نمود - نبیرهٔ او خواجه عبدالواحد خان خواجه همت بهادر است (که در عمل نظام الملک آصف جاه بدکن رسید) .

چون نوبت ریاست به صلابت جنگ رسید بخطاب جد خود و رفته رفته بمنصب عمده و خطاب امین الدوله بهادر سیف جنگ و دیوانی سرکار عالي جاه خلف نظام الدوله آصف جاه ترقي کرده مطابق سنهٔ (۱۱۸۹) یک هزار یکصد و هشتاد و نه هجري پا بآخرت سرا گذاشت - در پاس آشنائي بے مثل بود (۲) *

* محمد صالح ترخان *

پسر دوم میرزا عیسی ترخان است - در سال بیست و چهارم شاهجهاني پدرش از فوجداري سورتهه طلب حضور گردید - و نظم سرکار مذکور بالاصالة بمشار الیه تفویض یافت (۳) - و چون در همین سال والد بزگوار او در گذشت او باضافهٔ پانصدي بمنصب دو هزاري هزار و پانصد سوار چهرهٔ امتیاز بر افروخت - و در سال سي ام بخدمت فوجداري و تیولداري سیوستان از تغیر میرزا ابو المعالي و افزوني پانصد سوار بمنصب دو هزاري دو هزار سوار تارک افتخار بر افراخت *

اتفاقاً دران هنگام دارا شکوه از تعاقب افواج عالمگیري هیچ جا مجال اقامت نیافته بعزیمت تتهه خود را بسمت سیوستان کشید - و صف شکن خان داروغهٔ توپخانهٔ عالمگیري (که بتعاقب او مامور بود) نیز پاشنه کوب در رسید - درین

(۲) نسخهٔ [ب] بے بدل بود - (۳) نسخهٔ [ج] بالاضافه *

اثنا نوشتهٔ محمد صالح بخان مذکور رسید - که دارا شکوه
به پنج کروهی قلعه رسیده - باید که شما خود را زود رسانیده
و کشتیهاے خزانهٔ او را سد راه شوید - خان (۲) مزبور محمد
معصوم خویش خود را با لشکر پیش فرستاد که از کشتیهای
دارا شکوه گذشته بر کنارهٔ دریا مورچال سازد - و خود شبا شب
کوچ نموده از محاذی لشکر دارا شکوه در کروه گذشته مترصد
کشتیهای غنیم نشست - و خواست که از آب گذشته بدفع
اعادي پردازد - چون کشتیهای مخالف پیش آمده مانع
رسیدن کشتیهای خان مذکور بود به محمد صالح پیغام نمود
که ازان طرف کشتي بفرستد - و خود نیز شرایط ممانعت
بتقدیم رساند - چون کوکه زادهٔ دارا شکوه در خانهٔ محمد صالح
بود اصلا توفیق خدمت نیافت - بلکه هوا داری او بخاطر
رسانیده بخان مزبور پیغام داد که ازین گذار عمق آب تا
کمر است - ازان گذار آب عبور خواهد کرد - صف شکن خان
راست انگاشته بالضرور از آب عبور نمود - و فرداے آن از
اثر گرد و غبار آن روے آب ظاهر شد که دارا شکوه کوچ
کرد - و (۳) مخالفان کشتیها را از همان طرف بردند - ازین جهت
(که چنین قابوی فتح بکج بازی محمد صالح باطل گشت)
مورد عتاب خسرواني گردیده از منصب و خطاب بر طرف

(۲) نسخهٔ [ج] مذکور - (۳) در نسخهٔ [ب] حرف [واو] نیست ٭

شد - و باز در سال دوم عالمگیری بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار بحال گشت - و بهمراهی بهادر خان بجهت مالش بهادر پچکوتی (۲) (که در حوالی بیسواره سر فساد (۳) برداشته بود) تعین گشت - و پس ازان تعین یساق دکن گردیده بهمراهی میرزا راجه جی سنگهه در تسخیر قلاع سیوای بهونسله و تاخت و تاراج ولایت او کمر خدمتگاری محکم بست - تاریخ فوتش بنظر نیامده - پسرش میرزا بهروز پانصدی شاهجهانی بود *

* ملا احمد نایته *

قوم نوایت نو آمد اند از شرفای عرب - گویا همین لفظ نو آمد بکثرت استعمال نوایت شده - و صاحب قاموس (۴) نوشته اَلنَّوَاتِيُّ المَلَّاحُونَ فِي الْبَحْرِ - اَلْوَاحِدُ نُوتِيٌّ - و ظاهر است که نوایت موافق قاعدهٔ تصریف جمع نایت یا نایته است - و نواتی غیر نوایت باشد - پس عوام الناس که نوایت را ملاحان گویند و سند از قاموس گیرند در غلط افتاده اند - گویند حجاج بن یوسف ظالم مشهور از روی عناد باستیصال اشراف و اعیان همت گماشته بسیارے از صلحا و علما را بتیغ بیداد گذرانید - ناگزیر مردم از ممر خوفش جلاے وطن اختیار نموده هرجا مامنی یافتند خزیدند - جمعی از بنی قریش

---

(۲) نسخهٔ [ج] بچکوتی - (۳) نسخهٔ [ج] سر بفساد برداشته بود -
(۴) نسخهٔ [ج] نوشته که النواتی الخ *

در سنهٔ (١٥٢) يكصد و پنجاه و دوم هجري از مدينهٔ طيبه هجرت كرده بجهاز برآمدند - و در سواحل بحر هند متعلق ولايت دكن (كه موسوم به كوكن است) فرود آمده توطن گزيدند - و بمرور ايام و دهور اعوام كثرت تشعب و تفرق راه يافته اماكن و مواضع آن ناحيه را فرو گرفتند - و براى شناسائي هر فرقه را باندك ملابست با چيزے نسبت بآن چيز ملقب ساختند - غريب لقبها درين گروه شايع است *

ملا احمد صاحب فضل و كمال و از ارباب علم و دانش بود - بياورى طالع مورد التفات علي عادل شاه والى بيجاپور گشته در كمتر زمانے بجوهر عقل و راى صواب انديش ركن ركين دولت و مدار مهام سلطنت او گرديد - و پس از چندے بنابر جهتے از رفاقت عادل شاه دل بر داشته شد - يا آز و پندار چشم او را از حق بيني پوشيده خود را برتر از نوكرى بيجاپوريه انگاشته سوداى ملازمت عالمگيري در ديگ هوس مي پخت - و انتهاز فرصتے مي جست - تا آنكه در سال هشتم ميرزا راجه جے سنگهه بعد از كفايت مهم سيوا با لشكر گران بتاخت ولايت بيجاپور تعين يافت - عادل شاه بملاحظهٔ سوابق جرايم و تقصيرات خويش از گران (٢) خواب غفلت

(٢) در نسخهٔ [ج] لفظ [گران] نيست *

بیدار شده ملا را (که بسمت فهمیدگي و کاردانی از سایر امرای بیجاپور امتیاز داشت) بجهت اصلاح کار و تمهید مراسم اعتذار و تجدید مراتب قول و قرار نزد راجه فرستاد ۰ ملا (که دربنوقت حصول دیرین آرزوی او صورت بست) چنین تقریبی را مغتنم شناخته در پای قلعهٔ پورندهر سنهٔ (۱۰۷۶) هزار و هفتاد و شش هجري براجه پیوست - و باظهار مکنون خاطر خویش پرداخت - و چون این معنی به پادشاه ظاهر شد فرمان طلب بنام مشار الیه صدور یافته بعاطفت خسروانه غایبانه او را بمنصب شش هزاری شش هزار سوار سرمایهٔ افتخار بخشید - گویند بمیرزا راجه ایما شده بود که ملا بعد رسیدن حضور بخطاب سعد الله خان و در خور استعداد بخدمت عمده سر افرازي خواهد یافت *

بالجمله راجه بموجب حکم دو لک روپیه بار و پنجاه هزار روپیه بپسرش از سرکار والا داده روانهٔ درگاه سلطاني گردانید - موما الیه بر وفق قسمت و اقتضای تقدیر (که هیچکس را ازان چاره و گزیر نیست) در راه کوتناک گشته (چون باحمدنگر رسید) از جام اجل شربت ناکامي چشید - و ظاهر است که چون حق نمک قدیم را منظور نداشت از دولت نو نیز کامیاب نگردید - پسرش محمد اسد برطبق منشور پادشاهي بحضور شتافته در آغاز سال نهم دولت

زمین بوس دریافت - و بانواع عطایا و منصب هزار و پانصدی هزار سوار و خطاب اکرام خان سر عزت برافراخت - و ملا یحیی برادر خرد ملا احمد (که پیش از التجا و رجوع برادر کلان بقلاوزی بخت سعید در سال ششم از بیجاپور روی نیاز بدرگاه عالمگیری آورده بمنصب دو هزاری هزار سوار سرافرازي یافته) تعین دکن گردید - و بهمراهی میرزا راجه در تاخت و تاراج ولایت بیجاپور طریق نیکو بندگي مي پیمود - پس ازان بخطاب مخلص خاني اختصاص یافته در اورنگ آباد مي گذرانید - پسرش زین الدین علي خان و خویش او عبد القادر معتبر خان هر یکی بمنصب مناسب رسید *

چون فوجداری کوکن بمعتبر خان (٢) تعلق گرفت مشار الیه از روی حزم و هوشیاري چنان به بند و بست آن الکه (که موطن و مسکن فرقهٔ ضالهٔ مرهته است) پرداخت که نقش عقیدت و کارطلبی خویش در پیشگاه خلافت درست ساخت - غریب اعتبارے بهم رسانیده بود که ساخته و پرداختهٔ او همه منظور مي شد - و باعتبار کارهای دست بستهٔ او (که پادشاه ازان ناحیهٔ فتنه خیز خاطر جمع داشت) مکرر فرموده که مثل معتبر خان نوکرے باید - بعد فوتش (که پسر نداشت - مگر ابو محمد خان نام پسر یکی از خویشان

(٢) نسخهٔ [ج] به معتقد خان تفویض یافت *

خود را بفرزندي گرفته بود) تعلقهٔ او به زين الدين علي خان خسر پورهٔ اش (٢) تفويض يافت و مدتے گذرانيد - و باز در عهد خلد مكان مرتبهٔ ثاني تعلقهٔ مذكور يافت - و در مبادئ سلطنت فرخ سير حيدر قلي خان خراساني بديواني دكن ممتاز گشته به اورنگ آباد رسيد - ازانجا (كه اقتدار و تسلط او از ديوانيان (٣) هزار و يک افزون بود) با خان مذكور بر سر زر خالصه (كه متصرف شده بود) پيچيد و خفت ها رسانيد - و در اوايل صوبه داري حسين علي خان امير الامرا به اركات نزد سعادت الله خان (٤) نايته شتافت - او بنابر هم قومي و رعايت خاندان قديم و رئيس زادگي ورودش را باعزاز تلقي نمود - خان مذكور باعانت آن بزرگ منش بقيهٔ عمر را به آسودگي بسر برد - پسرش نيز خطاب پدر يافته در كرناتک است - حويلي ملا يحيى از مشاهير امكنهٔ قديمهٔ اورنگ آباد بود - چون پيوسته بمكان حكام نشين است آصفجاه در ابتياع آن به سعادت الله خان اشاره نمود - او هبه نامهٔ برضامندئ ورثه درست كرده فرستاد *

* مخلص خان قاضي نظاما كرهرودي *

ابتدا بملازمت فردوس آشياني پيوسته بنوكري پادشاهي

---

(٢) نسخهٔ [ب] او مدتي گذرانيد - (٣) نسخهٔ [ج] هزار و يک بود بلكه افزون - (٤) نسخهٔ [ج] سعد الله خان نايته *

افتخار یافته سال بیستم به بخشیگری بلخ تعین شد - سال بیست و یکم به بخشیگري و وقایع نویسی صوبهٔ کابل چهرهٔ امتیاز بر افروخت . و سال بیست و چهارم داروغگی توپخانهٔ صوبهٔ مذکور انضمام پذیرفته باضافهٔ منصب سربلند گردید - سال بیست و پنجم دیوان صوبهٔ دار الخلافه شد - سال بیست و ششم در رکاب محمد دارا شکوه به یساق قندهار دستوري پذیرفت - سال بیست و هفتم به بخشیگری شاگرد پیشه کام دل برگرفت - سال بیست هشتم بهمراهی (۲) سعدالله خان بتخریب قلعهٔ چتور گام جلادت پیش گذاشت - بعد تر باتفاق خلیل الله خان بخشی و واقعه نویس فوج همراهی خان مزبور قرار یافته برسر مرزبان سری نگر رفت - سال سي ام بامیدی داغ تامت قابلیت آراست (۳) . و بعد تر تعین دکن گشته سال سي و یکم برای وصول پیشکش عادل خان عزیمت بیجاپور نمود . تا سال سي ام فردوس آشیاني بمنصب هشت صدی دو صد سوار رسیده - پس ازان (که سلطان محمد اورنگزیب بهادر از دکن روانهٔ مستقر الخلافه شد) او دامن جانفشاني بر کمر زده از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی دو صد سوار و خطاب مخلص خان لوای ارتقا بر افراخت - و در جنگ مهاراجه جسونت سنگهه و مصاف اول دارا شکوه

(۲) نسخهٔ [ب] بهمراه - (۳) نسخهٔ [ج] بر آراست ۰

در رکاب بادشاهي بوده (٢) - بعد معاودت از ملتان به اکبرآباد رخصت یافت - و بموجب حکم کومکیان صوبهٔ مذکور را همراه شاهزاده محمد سلطان بقدغن برآورده باز بحضور رسید - و چون در نبرد دوم دارا شکوه بادشاه شایسته خان ناظم صوبهٔ اکبرآباد را همراه گرفت نظم صوبه مزبور به نامبرده مفوض شد - سال دوم بر طبق حکم به بنگاله شتافته با خانخانان شریک تردد گردید - سال سیوم حراست اکبرنگر باو تفویض یافت - سال هفتم بر وفق طلب به پیشگاه سلطنت رسیده احراز ملازمت نمود - و سال نهم از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري سیصد سوار برنواخته (٣) همراه سلطان محمد معظم ابتدا بدارالسلطنت لاهور و پس از معاودت بالکهٔ دکن تعین گشت - پس ازان احوالش بنظر در نیامده *

* میرزا راجه جی سنگهه کچهواهه *

پسر راجه مها سنگهه است - چون پدرش فوت شد از حسب الطلب بملازمت جنت مکاني رسیده سال دوازدهم جلوس در سن دوازده سالگي بمنصب هزاري ذات و پانصد سوار و عنایت یک زنجیر فیل سرفراز گشت - پس ازان همراه سلطان پرویز بتعیناتی مهم دکن نامزد شد - و باضافه های متواتره صاحب منصب عمده گردید - بعد ارتحال

(٢) نسخهٔ [ج] بود - (٣) نسخهٔ [ب] بر نواخته شد - و همراه الخ *

آن پادشاه (چون خانجهان لودي صاحب صوبهٔ دکن علم
مخالفت برافراشته بصوبهٔ مالوه رفت) او (که بناچاري با
وی طريق موافقت مي پيمود) بعد شنيدن خبر رسيدن موکب
ظفرکوکب فردوس آشياني باجمير جدا شده بوطن گاه خويش
شتافت - و ازانجا سال اول جلوس بحضور رسيده باضافهٔ
پانصد سوار بمنصب چهار هزاري ذات و سه هزار سوار و عطای
علم و نقاره بلند آوازه گشت - و باتفاق قاسم خان جويني
بتنبيه متمردان مهابن (که پرگنه ايست از سرکار آگره) دستوري
يافته تنبيه شايسته نموده برگرديد - و (چون در همين سال
نذر محمد خان والي بلخ سلسله جنبان فساد گرديده بصوبهٔ
کابل در آمده شهر را محاصره نمود و مهابت خان خانخانان
بمالش او مقرر شد) نامبرده نيز با خان مزبور تعين
گشت - و سال دوم باتفاق خواجه ابوالحسن تربتي بتعاقب
خانجهان لودي مامور گرديد - و سال سيوم با شايسته خان
بتنبيه خانجهان لودي و تخريب ملک نظام الملک دکني قرار
يافته باضافهٔ هزار سوار بمنصب چهار هزاري چهار هزار سوار
مرتقي گشت - و چون سيد خانجهان بارهه را بنابر بيماري
بحضور طلب داشتند هراولی فوج اعظم خان بوے تعلق
گرفت - و در جنگ بهاتوري و تاخت پيتهه (۲) و قصبهٔ پريندده

(۲) در [بعضی نسخه] پيهته *

مصدر ترددات شایسته شد - و سال چهارم با یمین الدوله (که بتخریب ملک عادل شاه نامزد گردیده) تعین شده در طرح دست چپ جا داشت - و همراه وی آمده حصول آستان بوس نموده - و بستور رخصت وطن یافته - سال ششم بعتبهٔ خلافت خود را رسانیده در روز جنگ فیلان (چون فیلی بر شاهزاده اورنگ زیب حمله نمود) راجه اسب برو تاخت - و از جانب راست برچهه انداخت - و اواخر همین سال همراه سلطان شجاع بمهم دکن رخصت یافته - سال هفتم با خانزمان برای سوختن علف کر و پریندا مامور گردید - و در اثنای محاصرهٔ قلعهٔ مذکور و در اوردن کهي وقت مراجعت (که با غنیم زد و خورد متواتر رو داد) راجهٔ مزبور قدم همت دریغ نداشته بر مجال خود را رسانیده خدمات پسندیده بجا آورد - و چون سال هشتم صوبه داری بالا گهات (که عبارت از سرکار دولت آباد و احمد نگر وغیره باشد) بخانزمان مفوض شد او بتعیناتی خان مذکور مقرر گردید - و در همین سال باضافهٔ هزاري ذات بمنصب پنج هزاری چهار هزار سوار کام دل برگرفت - بعد ازان در پیشگاه سلطاني آمده استسعاد ملازمت یافت - سال نهم همراه خاندوران بهادر بتادیب ساهو بهونسله دستوري پذیرفت - سال دهم جبههٔ عقیدت را بشرف حضور نور آگین ساخته - و چون

در مهم دکن کارهای دست بسته ازو بظهور آمده بود بادشاه
از روی عاطفت بمرحمت خلعت خاصه بر نواخته او را
بوطنش ابنیر (۲) مرخص فرمود که چندی بر آساید - و سال
یازدهم باز جبهه سای آستان خلافت گشته همراه سلطان
شجاع (که پس از سپردن علي مردان خان قلعهٔ قندهار را
باولیای دولت نظر باحتمال آمدن شاه صفي بکابل رخصت
شده بود) متعین گردید - و سال دوازدهم حسب الحکم بحضور
آمده بعنایت مالای مروارید و فیل از حلقهٔ خاصه و خطاب
میرزا راجه مفتخر گشت - و سال سیزدهم بدستوری وطن
چهرهٔ شادکامي بر افروخت - سال چهاردهم باستلام سدهٔ سنیه
فایز گردیده با سلطان مراد بخش بصوب کابل تعین گشت -
در سال پانزدهم بهمراهی سعید خان جهت تسخیر حصار مؤ
[که متعلق براجه جگت سنگهه بن راجه باسو (۳) و نامبرده
بغي ورزیده) بود] راهي شد - و پس از وصول بنواحي
قلعهٔ مذکور (چون محاصره بامتداد انجامید - و حکم یورش
صادر شد) راجهٔ مذکور پیش از دیگران بعقله در آمد -
و در جلدوی این تردد بمنصب پنجهزاری پنج هزار سوار
دو هزار سوار دو اسپه سه اسپه درجه پیمای اعتلا گشت -

(۲) نسخهٔ [ج] انبیر - (۳) نسخهٔ [ب] راجه باسو بود - و نامبرده
بغي ورزیده ه

و محافظت قلعهٔ مذکور بعهدهٔ او تفویض یافت - پس
ازان (که صفح جرائم راجه جگت سنگهه بوقوع آمد) راجهٔ
مزبور بحضور رسیده در همین سال بخلعت خاصه و جمدهر
مرصع با پهول کتاره و اسپ از طویلهٔ خاصه با یراق طلا و فیل
از حلقهٔ خاصه سر بلند گردیده بهمراهی شاهزاده دارا شکوه
بجانب قندهار نامزد شد - و سال شازدهم شرف آستان بوس
حاصل نموده رخصت وطن یافت - و سال هفدهم در اجمیر
بملازمت پیوسته پنج هزار سوار سپاه خود را بنظر در آورده
بدستوری وطن خوشدل گردید - و سال هجدهم (چون
صوبه داری دکن به خان دوران مفوض گردیده بود - و خان
مزبور جهت مشاورت طلب حضور گشت) حکم قضا توام بنام
راجهٔ مذکور صادر شد - که از وطن بدکن رفته تا رسیدن
خاندوران محافظت آن ملک نماید *

و چون خان دوران رخصت شده در لاهور بساط حیات
در نوردید خلعت استقلال براجهٔ مذکور ارسال یافت - و سال
بیستم حسب الطلب از دکن بحضور آمده به تلثیم سدهٔ
خلافت سر بر افراخت - پس ازان همراه شاهزاده اورنگ زیب
بیساق بلخ مامور گشت - و چون صوبهٔ مذکور حسب الحکم
سپرد نذر محمد خان شد هنگام مراجعت سرداری جرانغار
بنام راجهٔ مزبور تقرر یافته - و سال بیست و دوم هزار

سوار تابین او دو اسپه سه اسپه مقرر شده از اصل و
اضافه بمنصب پنجهزاری پنج هزار سوار سه هزار سوار دو اسپه
سه اسپه ناصیهٔ عزت برافروخته با شاهزاده اورنگ زیب
بمهم قندهار تعین گردیده - و بسرداری برانغار لوای
مباهات برافراخت - و چون تسخیر قندهار صورت نبست
و شاهزاده طلب حضور گردید مشار الیه نیز سال بیست
و سیوم عازم بارگاه سلطنت گردیده دولت بار یافت - و
اواخر همان سال برخصت وطن نوازش پذیرفته به تنبیه
فساد پیشگان کامان پهاري (که ما بین مستقر الخلافهٔ اکبر آباد
و دار الخلافهٔ شاهجهان آباد واقع است) مامور شد - و چون
بعرض رسید (که راجه بعد رسیدن وطن قریب چهار هزار
سوار و شش هزار پیاده تفنگچي و تیرانداز فراهم آورده
بمحال مذکور در آمد - و بقطع جنگل پرداخته بسیارے از
فتنه پژوهان را قتیل و اسیر ساخته مواشی بسیار بدست
آورد) یک هزار سوار دیگر از تابین او دو اسپه سه اسپه
ساخته منصب او از اصل و اضافه پنج هزاری پنج هزار سوار
چهار هزار سوار دو اسپه سه اسپه مقرر شده پرگنهٔ چاپ کلیانه
(که جمع آن هشتاد لک دام است) در طلب این اضافه
عنایت شد - و سال بیست و پنجم حسب الطلب بحضور
آمده با شاهزادهٔ اورنگ زیب بمهم قندهار تعین گردیده

سرداری فوج هراول بنام او قرار گرفت - و بعطای خلعت خاصه و اسب از طویلهٔ خاصه با زین طلا و فیل از حلقهٔ خاصه مورد مراحم گشت *

چون فتح قندهار ملتوي ماند سال بیست و ششم هنگامی (که فردوس آشیاني در کابل بود) بهره اندوز ملازمت گشته در همین سال همراه سلطان سلیمان شکوه (که صاحب صوبهٔ کابل گردیده بود) متعین شد - و پستر بهمراهی بادشاهزاده دارا شکوه به یساق قندهار مامور گردیده (چون مقدمهٔ فتح قندهار صورت نگرفت) راجهٔ مزبور بحضور آمده سال بیست و هفتم رخصت وطن یافت - و سال بیست و هشتم با جملة الملکي سعدالله خان براے منهدم ساختن قلعهٔ چتور نامزد شد - و سال سي و یکم [چون اخبار بے راه روی سلطان شجاع (که بنابر سنوح بیماری اعلی حضرت اکثر محالات خالصه را متصرف شده بود) بعرض رسید] از بلاتالیقی سلیمان شکوه و اضافهٔ هزاری هزار سوار دو اسپه سه اسپه سر بلند گشته با جمعی کثیر بمقابلهٔ سلطان شجاع دستوري یافت - و پس از هزیمت یافتن او غایبانه بالتماس بادشاهزاده دارا شکوه از اصل و اضافه بمنصب هفت هزاری هفت هزار سوار پنج هزار سوار دو اسپه سه اسپه سر بلندي اندوخت - و حسب الطلب بادشاهزاده روانهٔ حضور شد *

درین ضمن (که رایات عالمگیري از دکن بحرکت آمده بعد شکست یافتن مهاراجه جسونت سنگهه و دارا شکوه باکبرآباد رسید - و ازانجا طرف شاهجهان آباد توجه نمود) مومی الیه بنابر شیر فکري از همراهی سلیمان شکوه جدا گشته بملازمت بادشاهي پیوست - و بعنایت منصب یک کرور دام در انعام اختصاص پذیرفت - سال اول جلوس خلد مکان با جمعی به پشت گرمی خلیل الله خان (که بتعاقب دارا شکوه مامور بود) رخصت یافت *

چون دارا شکوه راه ملتان پیش گرفت مشار الیه در لاهور حسب الحکم متوقف شده دولت بار اندوخت - ازانجا (که مدتی بوطن نرفته بود - و تعب یساق ها پی در پی کشیده) اجازت موطن حاصل کرده بعد جنگ شجاع بحضور آمد - و در جنگ دارا شکوه (که متصل اجمیر رو داد) مصدر تردد شده پس از هزیمت او با جمعی بتعاقب مامور گردید - و سال چهارم بانعام منصب بجمع (۲) یک کرور دام سوای انعام سابق چهره امتیاز افروخت - و سال هفتم به تنبیه سیوا بهونسله [که باعتماد حصون حصینه مثل پورندهر گدهه وغیره متعلقهٔ صوبهٔ اورنگ آباد (که از عهد سلاطین نظام شاهیه در تصرف داشت) علم خود سري افراخته بره زني و قطاع الطریقي

---

(۲) نسخهٔ [ع] منصب جمع یک کرور دام ٭

مي پرداخت - و بجترددين دريا مضرت مي رسانيد] معين شد - و پس از وصول بناحيهٔ مذكور بمحاصرهٔ قلعهٔ پورنده ر پرداخته ملک متعلقهٔ سيوا را پے سپر سم عساكر پادشاهي گردانيده كار بران مقهور چنان تنگ ساخته كه سراسيمه گشته بملاقات راجه آمد - و بيست و سه قلعه بسركار گذاشت - چون اين معني بمسامع سلطاني رسيد دو هزار سوار از تابينانش دو اسپه سه اسپه قرار يافته از اصل و اضافه بمنصب هفت هزاري هفت هزار سوار دو اسپه سه اسپه درجهٔ اعتلا پيمود - و سال هشتم بتخريب ملک عادل خان (كه در ارسال پيشكش مقرري تمهل مي ورزيد) مجاز شد - و برطبق حكم كمر همت چست بسته بهيئت مجموعي تا قريب بيجاپور رفت - و در عرصهٔ مسافت در قتل و اسر و غارت و تالان دقيقهٔ فرو گذاشت نكرده اكثر اماكن متعلقهٔ عادل خان را بتصرف در آورد - چون كم يابي غله و چاره بران نواح رو داد باقتضاي مصلحت باراده اين (كه سبک بار گشته بعزيمت گوشمالي دكنيان پردازد) ازان نواح بر گرديده داخل ملک پادشاهي شد - و دران رفت و آمد متواتر با افواج دكن (كه بطور تزاقي جنگ مي نمودند) زد و خورد مي شد - راجه بذات خود سعي و تلاش مردانه و حزم و احتياط سردارانه بتقديم رسانيد - پس ازان (كه موسم

برشکال قریب شد) و منشور پادشاهي متضمن این (که چهاوني در بلدهٔ اورنگ آباد نماید) صدور یافت راجه ببلدهٔ مذکور رسید - و بستور بورود فرمان طلب عازم حضور گردید -

سال دهم مطابق سنهٔ (۱۰۷۷) هزار و هفتاد و هفت هجري بعد وصول به برهانپور رخت زندگي بربست - بحسن تدبیر و سنجیدگی فکر موصوف بود - سپاهي‌گري را با سرداري فراهم داشت - با مزاج زمانه شناسا و باندیشهٔ وقت آشنا (۲) - ازینجاست که از ابتدای دولت تا انتهای زندگي بآبرو بسر برده - و همواره ترقیات روز به یافته - پسرانش راجه رام سنگهه و کیرت سنگهه - احوال هردو علحده ثبت شده - بیرون احاطهٔ اورنگ آباد غرب رویه پورهٔ بنام او آباد است ٭

٭ محمد قلي خان نو مسلم ٭

نیتو جي بهونسله است (که قرابت قریبهٔ با سیوای مشهور داشت - و سرآمد اعیان دولت او بود) - چون بحسن سعي میرزا راجه جے سنگهه در سال هشتم عالمگیري سیوا (۳) بشاهراه اطاعت و بندگي پادشاهي در آورد و پسرش سنبها جي (که طفل هشت ساله بود) در سلک بندهاے درگاه منتظم گشت بقرار آن (که او همراه راجه باشد - و

(۲) نسخهٔ [ب] آشنا بود - (۳) در نسخهٔ [ج] حرف [واو] نیست ٭

سپاه و نوکرانش بمراسم خدمت قیام نمایند - و سیوا خود نیز دران حدود اگر مهمی اتفاق افتد کمر خدمت بر میان جان بسته لوازم بندگي بجا آورد) دران هنگام نیتوجي (که معتبر و سر لشکرش بود) بر طبق تجویز میرزا راجه بمنصب پنج هزاري سر افتخار بارج سماک رسانید - و (چون راجه پس از فراغ مهم سیوا بتاخت ولایت بیجاپور مامور گردید) در مبادی آن یساق نیتوجي بسر کردگی فوج سیوا نیکو خدمتیها بتقدیم رسانید - و در گرفتن قلعهٔ منگل بیره (٢) و دیگر گذهای سرحد ولایت بیجاپوریه تنها مصدر ترددد و تلاش گشته آنها را از دست عادل شاهیه انتزاع نموده تهانه نشین بادشاهي گردانید *

و (چون قصد محاصرهٔ بیجاپور مرکوز خاطر راجه نبود و ادوات قلعه گشائي همراه نداشت) از پنج کروهی بیجاپور عنان عزیمت را بجانب مالش سران بیجاپور (که بملک پادشاهي در آمده غبار شورش انگیخته بودند (٣)) انعطاف داده - سیوا را بطرف قلعهٔ پرناله (که از اعاظم قلاع عادل شاه بود) گسیل نمود - تا مخالفان مذبذب خاطر گشته برخی بآن سمت روانه شوند - و اگر میسر آید قلعهٔ مذکور را مسخر سازد - سیوا بپای قلعهٔ مذکور رفته با سپاه خویش

---

(٢) نسخهٔ [ب] منگل و بیرة - (٣) نسخهٔ [ج] برانگیخته بودند *

بران یورش برد - محصوران (چون خبردار بودند) آمادهٔ مدافعت و پیکار گشتند - سیوا جمعی را از مردم خود ضایع ساخته ناکام ازانجا بقلعهٔ کهیلنه (۲) (که بمسافت بیست کروه واقع و در تصرف او بود) رفته قرار گرفت - درین وقت میان او و نیتوجي سر لشکرش بکدورت و ملالت کشید - مشار الیه جدائي گزیده به بیجاپوریه پیوست - و باتفاق سران آن دیار در مملکت پادشاهي دقیقهٔ از شورش انگیزي و فساد فرو نگذاشت - میرزا راجه بمقتضای مصلحت و کار آگهي باستمالت و تالیف قلب او پرداخته بجادهٔ قویم بندگي رهنمون گشت - او آغاز سال نهم بیاوری بخت از کردار ناصواب خویش برگشته از خیل مخالف جدا شد و براجه پیوست - و چون راجه عنان معاودت به اورنگ آباد تافت او را در فتح آباد دهارور نگاه داشت *

اتفاقاً درین وقت سیوای مکیدت اندما (که بمهر خویش بحضور شتافته بود) از اکبر آباد (که مرکز رایات پادشاهي بود) از فتنه سرشتي راه فرار پیمود - لهذا براجه فرمان شد که نیتو (۳) را بحسن تدبیر دستگیر ساخته روانهٔ دار الخلافه نماید - که مبادا عرق شقاوتش بجنبش آید و بدان گریزپا گراید - راجه جمعی را تعیین نمود که اورا بیورش از فتح آباد

(۲) نسخهٔ [ب] کهیلنا - (۳) نسخهٔ [ج] نیتوجي را *

آورده در حوالی بیر حوالهٔ دلیر خان (که حسب الطلب روانهٔ حضور بود) نمود - خان مذکور از دریای نربده بموجب یرلیغ بجانب چانده متعین گردید - و او (۲) بدرگاه والا رسیده به فدائي خان میر آتش سپردند - که جوقی از اهل توپخانه بحراست او گذاشته از حال با خبر باشد - پس از روزے چند بدلالت هدایت تمنای قبول اسلام از خاطرش سر برزد - چون بوساطت خان موصی الیه داعیهٔ مرضیهٔ او بعرض بادشاه حق پژوه رسیده پرتو عفو و افضال بر حال او گستردند - آن بختمند نیک سرانجام (که عمرے بضلالت و بت پرستي بسر برده بود) توفیق ادراک شرف اسلام دریافته زاویهٔ باطنش از ظلمت شرک پیراسته شد - پس از اندوختن آداب مسلماني و شعار اسلام مطمح انظار مراحم خسرواني گشته بمنصب سه هزاری دو هزار سوار و خطاب محمد قلي خان و دیگر عطایاے بهیه کامیاب اعزاز گردید - و بهتر در سلک کومکیان دار الملک کابل انتظام یافته بعطای فیل تارک مباهات افراخت - و بموافقت او کوندا جي عمش نیز دریافت سعادت اسلام نموده بمناصب هزاری هشت صد سوار سرمایهٔ جمعیت اندوخت *

---

(۲) نسخهٔ [ب] و چون او بدرگاه والا رسید او را بفدائي خان الخ *

* میرزا سلطان صفوی *

برادر خرد میرزا نوذر (۲) قندهاري است - نسبت دامادي باسلام خان مشهدي داشت - چون در عهد اعلی حضرت خان مذکور بنظم صوبجات دکن مامور گردید او را بمنصب هزاری چهار صد سوار بر نواخته بهمراهی خان مشار الیه مرخص کردند - و پس از فوت اسلام خان بحضور آمده باضافهٔ منصب کام دل اندوخت - و در سال بیست و چهارم از تغیر میرزا مراد کام پسر عم خویش قور بیگي گردید - و مدتها بدین خدمت پرداخت - چون در سال سي ام شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر بمالش عادل شاه و تخریب ملک او مامور شد و عساکر قاهره بهمراهی معظم خان میر جمله از حضور برسم کومک تعین گردید میرزا سلطان نیز از اصل و اضافه بمنصب سه هزاری هزار و پانصد سوار سر برافراخته دستوري یافت (۳) - و پس ازان (که فوج کومکي باشارهٔ دارا شکوه معاودت نمود) میرزا که بالتفات سرشار شاهزاده سرخوش نشهٔ اخلاص گشته بود) از خدمت شاهي جدائي نگزیده در اورنگ آباد فرورکش نمود - و چون در همان ایام باقتضای دواعیٔ تدبیر نهضت هندوستان تصمیم یافت شاهزاده محمد معظم را بصوبه داریٔ دکن معین فرمودند - و میرزا را

(۲) نسخهٔ [ج] میرزا نوروز - (۳) نسخهٔ [ب] دستوریٔ همراهي یافت ٭

باضافهٔ هزاری پانصد سوار بمنصب چهار هزاری دو هزار سوار بلند پایه گردانیده از بهلمري رخصت اورنگ آباد کردند - که در خدمت شاهزاده ملازم بوده چهرهٔ عقیدت را بگلگونهٔ نیکو پرستاري بیاراید - پس ازان (که اعلام دولت عالمگیري از افق خلافت ارتفاع یافت و خار بن فساد اعدا بر کنده گشته بِهٔ و مهٔ هندوستان در ظل ظلیل آن بر آسود) مشار الیه از دکن بحضور شتافته ناصیه سای بندگي گردید - و در سال نهم هزار سوار بر منصبش افزوده بهمراهي بادشاهزاده محمد معظم (که بآوازهٔ آمد آمد شاه عباس ثاني بداعیهٔ سپه کشي جانب هند بر جناح سرعت و استعجال رخصت کابل یافته) تعین گردید - و هنوز شاهزاده از دار السلطنت لاهور پیش نگذشته بود که ایام زندگی شاه فرمانروای ایران بعارضهٔ خناق بانصرام رسید - و در آغاز سال دهم مشار الیه در رکاب پادشاهزاده مراجعت نموده بتقبیل سدهٔ سلطنت تارک مباهات بر افراخت - و درین ایام پادشاهزادهٔ مذکور بنظم صوبهٔ دکن [که حقیقةً بآن والا مقدار متعلق بود - و ازانکه در اواخر سال هشتم بموجب فرمان طلب به پیشگاه حضور آمد - و باقتضای مصلحت براجه جی سنگهه (که بمالش عادل شاهیه قیام داشت) تفویض شده بود] دستوري یافت - که بر نهج سابق بایالت آنجا قیام ورزد - میرزا سلطان

نيز خلعت يافته بجاگير مرخص شد - كه بناد و بهشت آن نموده ازانجا بخدمت بادشاهزاده بدكن شتابد - موصى اليه مدتے دران ديار ماند - سال فوتش بنظر نيامده - اما اغلب در دكن پيمانهٔ زندگيش لبريز گرديد - چرا كه مقبره اش بيرون اورنگ آباد پيوسته به جى سنگهه پوره سر راه قلعه دولت آباد واقع است - پسرش ميرزا صدر الدين محمد خان بخشي ست كه احوال او بزبان قلم گذشته *

* ميرزا مكرم خان صفوي *

مراد كام نام پسر ميرزا مراد التفات خان است (كه مهين فرزند ميرزا رستم قندهاري ست) - به بيوكانیِ صبيهٔ عبد الرحيم خانخانان كامياب مراد (۲) گشته در عهد جنت مكاني بخطاب التفات خان و منصب دو هزاری هشت صد سوار مورد عنايت شد - و در زمان اعلی حضرت هم مدتے در بندگی پادشاهي گذرانيد - چون در عرصهٔ تلاش پا پيش نگذاشت در سال شانزدهم از ملازم پيشگي اعراض نموده بسالیانهٔ چهل هزار روپيه موظف گرديد - مدتها در بلدهٔ پتنه گوشهٔ عافيت گزيده كامروائے امن و امان بود - و ابواب آسودگي و فراغت بر روی روزگار خود مي گشود - مراد كام بحسن رشادت و بهين آئين خدمت گزيني قيام داشت - منظور

(۲) در نسخهٔ [ج] لفظ [مراد] نيست *

التفات خسروانه گشته در آغاز سال بیست و یکم شاهجهانی
از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري و خدمت قور بیگي امتیاز
یافت - و سال بیست و چهارم او را از پیشگاه خلافت باضافهٔ
منصب بر نواخته بفوجداري لکهنؤ و بیسواره از تغیر سید
مرتضی خان بلند پایگي بخشیدند - و در سال بیست و پنجم
بفوجداري جونپور از انتقال معتمد خان منصوب شد - و
از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري سه هزار سوار و عنایت
نقاره بلند آوازه گردید - و پس ازان بآستان بوس خلافت
رسیده در سال بیست و هفتم بخطاب مکرم خان معزز گشته
رخصت تعلقه یافت - و در سال بیست و هشتم بحضور آمده
میگذرانید - و مجدداً در سال سي و یکم بفوجداري جونپور
مباهي گشت - و چون نیرنگ ساز تقدیر نقش حکم رانی
صاحب قران ثاني از لوحهٔ روزگار محو و ناچیز ساخته رنگ
سلطنت عالمگیري ریخت شاهزاده شجاع (که از آبله ناکی
خارستان جفا و عناد دارا شکوه با محمد اورنگ زیب بهادر
عهد و پیمان موافقت و مصادقت بسته دم یکجهتي میزد
و چون دارا شکوه از مقابل عالمگیري عنان تاب فرار گشت)
از غایت سرور و ابتهاج بشکرانه و تهنیت پرداخت - و ازین
طرف نیز صوبهٔ بهار را ضمیمهٔ بنگاله بوے ارزاني داشتند -
و از اعلی حضرت نیز درین باب نویسانیدند - شجاع بظاهر

منت پذیر گشته از اکبرنگر بپتنه آمد - و در انتهاز فرصت نشست - چون خلد مکان بتعاقب دارا شکوه تاختند تا ملتان شتافت آن قابو جوے کمین گر توسن عزیمت پیش راند - و فوجے بسر کردگی سید عالم بارهه و حسن خان خویشگی بر سر جونپور فرستاد - مکرم خان تاب ثبات و پایداري در خود ندیده بعد انداختن توپے چند و اندک آویزش از قلعه برآمده باتفاق آنها در دو منزلی الهآباد از روی اضطرار بشجاع پیوسته ضمیمهٔ لشکر او گردید - شجاع در کهجوه روز صف آرائي او را بکار فرمائي و سرداري فوج جرانغار برگماشت - در عین رزم و پیکار بمشاهدهٔ صولت و سطوت عالمگیري و معاینهٔ وهن و فتورے (که از احوال شجاع پیدا بود) ازو گسسته بموکب عالمگیري پیوست - و بعد از فتح بدستور سابق بفوجداري جونپور دستوري یافت - و در سال سیوم بفوجداري اودهه مامور گشت - و در سال نهم بوالا منصب پنج هزاري بلند رتبه گردید - و در سال دهم بشمول رأفت و کرم ظل اللهي بخطاب میرزا مکرم خان چهرهٔ ناموري افروخت - و رایت افتخار باوج بلند نامي افراخت - و پس ازان بنابر جهتے روزے چند گوشهٔ انزوا برگزید - و در سال دوازدهم بتازگي مشمول الطاف خسروانه گردیده بے یراق آمده ملازمت نمود - پادشاه قدر شناس بعطای شمشیر کمر ارادتش محکم بست ٭

و در همین سال سنهٔ (۱۰۸۰) هزار و هشتاد هجري بعارضهٔ تب شدید از عرصهٔ دنیا نا پدید گردید - طبع موزون داشت - شعر را خوب مي گفت - ازوست - * شعر *

* شکست شیشهٔ دلهای بلبلان چندان *
* که پا برهنه صبا جلوه در چمن نکند *

صبیهٔ او را بعد فوتش در آخر سال نوزدهم بازدواج شاهزاده معزالدین نخستین خلف شاه عالم بهادر درآوردند - و پس از فوت آن عفیفه شاهزادهٔ معزی الیه را با سید النسا بیگم دختر میرزا رستم پسر مکرم خان مرحوم در سال بیست و هشتم عقد بستند *

* میرزا خان منوچهر *

پسر میرزا ایرج شاهنواز خان بن عبد الرحیم خان خانان است - یادگارے بوده از دودمان بیرم خانیه - چه غیر او ازین سلسلهٔ علیه (که احیای نام نیاگان والا شان خود نماید) در عرصهٔ ناموري نمانده - بمردي و مردانگي و دلیري و دلاوري (که لازمهٔ خاندان اوست) اتصاف داشت - و با رسائی طبع ادراک بلند و تدبیر درست و کنگاش بجا در قابلیت و اهلیت یگانه بود - بسبب زخمها (که در جنگ بار رسیده) اعتیاد بمغیرات و مسکرات کرده - چندان ترقي ننمود - از دیر باز در کومکیان دکن انتظام داشت - در جنگ بهاتوري

احمدنگر سال نوزدهم جهانگيري (كه لشكر خان با امراى بسيار بقيد ملک عنبر افتاده) (۲) ميرزا منوچهر (كه در عنفوان شباب و ريعان جواني بود) نيز زخمهاى مؤلم برداشته تن باسيري در داد - مدتے در دولت آباد زنداني بود - چون دران معركهٔ مرد آزما مصدر ترددات نمايان شده پس از استخلاص جنت مكاني بخطاب ميرزا خان و منصب سه هزاري ذات دو هزار سوار و علم و نقاره بر نواخت - و بعد سرير آرائى اعلى حضرت بشمول عنايت خسروانه كام دل اندوخت - و در سال ششم بفوجداري سركار بهرايچ چهرهٔ عزت افروخت - چون سال هشتم نجابت خان بنابر سوء تدبيرش در مهم سري نگر مورد عتاب پادشاهي گرديد اورا از تغير مشار اليه بفوجداري دامن كوه كانگره و تنخواه جاگيرش مورد نوازش گردانيدند - و در آخر سال نهم از شوريدگي دماغ انزوا گزيده مدتے بدستياري جنون بے ساخته از فراز و نشيب روزگار وارست - و پس از افاقه و هوشياري يک چندے بنظم صوبهٔ اوده پايهٔ عزت برافراخت - و بعد ازان به تيولداري و فوجداري (۳) ماندو قيام داشت - و در سال بيست و پنجم از انتقال احمد خان نيازي بقلعه داري احمد نگر دستوري يافت - و در سال بيست و ششم بحكومت ايلچپور سرافراز

(۲) نسخهٔ [ج] افتاد - (۳) نسخهٔ [ج] ثاندو ه

گردید - و چون کوکیا (۲) زمیندار دیوگدهه بعد از سال دهم بخان دوران نصرت جنگ پیشکش ادا نمود و بعد ازو پسرش کیرت سنگهه بمرزبانی آنجا رسیده درمے بخزانه داخل نساخت شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر صاحب صوبهٔ دکن در سال بیست و نهم بر طبق فرمان بادشاهي میرزا خان را باتفاق هادي داد خان ناظم تلنگانه و جمعی از امرای دکني بر سر زمیندار مذکور تعین نمود - چون خان مسطور بسرحد آن ولایت رسید آن بومی در اندیشهٔ رهائی خود در پذیرائی احکام بادشاهي دیده از در عجز و استکانت در آمد - و ناچار میرزا خان را دیده ادای بقایای پیشکش سنوات تا آخر سال مرقوم قبول نمود - میرزا خان خاطر ازان مهم وا پرداخته مرزبان مزبور را با بیست زنجیر فیل (که سوای آن در تصرف نداشت) بخدمت شاهزاده آورد - و سال سي ام در یساق گلکنده در رکاب شاهزاده مصدر نیکو خدمتیها گشته ملچار شمالی قلعه در عهدهٔ او بود - مکرر بمالش جسارت کیشان پرداخته باظهار بهادري پشت و رو گردان مي ساخت - بعد مصالحه با سلطان عبد الله قطب شاه (چون شاهزاده عنان معاودت بصوب اورنگ آباد منعطف ساخت) از برخصت ایلچپور کامیابي یافت - و با

(۲) نسخهٔ [ج] کوکیا *

اين نيكو خدمتي و حسن اخلاص در معارکے (که آن شاهزادهٔ فتح نصيب را با مدعيان سلطنت اتفاق افتاد) منتظم رکاب ظفر انتساب نبود - بهمين جهت (و شايد سببے ديگر هم باشد) از مبادئ سلطنت خلد مکان از منصب معزول گشته مدتے بزاويهٔ عزلت و خمول بسر برد - آخر بيمن وسيلهٔ ارادتے (که در خدمت شيخ عبد اللطيف برهانپوري داشت) و بادشاه نيز از اخلاص مندان شيخ بود) در سال دهم مورد انظار عنايت شده بمنصب سه هزاري سه هزار سوار سربلند گرديد - و (۲) به تيولداري و فوجداري ايرچ شرف دستوري پذيرفت - و همانجا در سال شانزدهم سنه (۱۰۸۳) هزار و هشتاد و سيوم هجري بساط هستي در نورديد - باغي در برهانپور طرح انداخته بشيخ عبد اللطيف گذرانيد - و ارادت خاص بشيخ داشت - پسرش محمد منعم رشيد و قابل بود - هنگام انتهاض الويهٔ عالمگيري از دکن به هندوستان بقصد انتزاع سلطنت همراهي نموده بمنصب هزار و پانصدي و خطاب خاني فايز گرديد - و در جميع معارک ملتزم رکاب بوده مصدر ترددها شد - در سال دوم از تغير داراب خان بقلعه داري احمد نگر سر برافراخت *

---

(۲) نسخهٔ [ج] سربلند گرديده به تيولداري الخ *

* مهابت خان میرزا لهراسب *

رشید ترین پسران مهابت خان خانخانان سپه سالار بعد از خانزمان بهادر اوست - در سر آغاز جلوس شاهجهانی بمنصب دو هزاری ذات هزار سوار سر امتیاز بر افراخته در تسخیر دولت آباد همراه پدر مصدر کارهای نمایان و ترددات شایسته گردید - و پس از فوت پدر از پیشگاه سلطنت باقتضای خانه زاد پروری بتدریج ایام به اضافههای منصب بر نواخته بخدمت میرتزکی اختصاص گرفت - و پستر چندے بفوجداری بهرایچ مضاف صوبهٔ اوده شتافته بضبط و ربط آن ناحیه از قرار واقع پرداخت - و بعد ازان به تیولداری بیانه رخصت یافت - و مکرر بیساق قندهار در رکاب شاهزادههای عالی مقدار تعین گشت - و در سال بیست و چهارم از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاری سه هزار سوار سربلند ساخته از تغیر خلیل الله خان میر بخشي گردانیدند - و در سال بیست و پنجم باضافهٔ هزاري ذات و دو هزار سوار بمنصب والای پنج هزاری پنج هزار سوار و از لهراسب خاني بخطاب مهابت خاني چهرهٔ بلند نامي افروخته از انتقال سعید خان بناظم صوبهٔ کابل دستوري یافت ه و در سال سي ام بنام شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر ناظم دکن یرلیغ رفت - که بجانب بیجاپور (که علي نام

مجهول النسبی را عادل شاهیه بفرمانروائی آندیار برداشته اند) شتافته نهجی (که مناسب داند) مهم بانجام رساند - و بنام مهابت خان نیز منشور مطاع شرف صدور یافت - که از اقطاع خود روانهٔ دکن گردد - خان مذکور بعد از انفتاح قلعهٔ بدر بامر شاهزادهٔ والا قدر با فوج جرار بتاخت و تاراج نواحی کلیان و کلبرکه رخصت یافته مکرر با سران بیجاپور دست بردهای مردانه بکار برد - و بضرب دست آن گروه ادبار پژوه را آواره و پراگنده ساخت - و در ایام محاصرهٔ قلعهٔ کلیان روزے مهابت خان به پنهتهٔ (۲) شاهجهان پور (که پنج کروهی آن مکان است) بجهت کهی رفته بود که مخالف دفعةً بهیئت مجموعي نمایان گشته عرصهٔ نبرد برآراست - رستم خان بیجاپوري با اخلاص خان چنداول در آویخت - و خان محمد خان (که از عمدهٔ سران بیجاپور بود) با راو ستر سال بگیر و دار در آمد - و هرسو هنگامهٔ سرستاني و سرفشاني گرمي پذیرفت - درین هنگام پسران بهلول بر راجه رای سنگهه سیسودیه ریخته چنان عرصهٔ کارزار تنگ ساختند که راجپوتیه دل بر مرگ نهاده گشاده پیشاني از اسپان فرود آمده دست و بازو بکوشش و کشش برگشودند - مهابت خان چون شیر ژیان خود را بر قلب ناسرهٔ آن تیره بختان

(۲) نسخهٔ [ب] پیپهته - و نسخهٔ [ج] بنهته ه

زده افضل خان مشهور را (که بسری لشکر بیجاپور نخوت می فروخت) از میدان بر داشته رهگرای دشت هزیمت نمود *

بعد از گشایش آن قلعهٔ استوار (هنوز کارها حسب خواهش انجام نگرفته بود) که انحراف مزاج و عارضهٔ طبیعت اعلی حضرت باطراف و جوانب ممالک شایع گشت - دارا شکوه (که درین ایام زیاده بر سابق رتق و فتق سلطنت بدست خود آورده) فرمانی بنام مهابت خان ارسال نمود - که مقید برخصت و اجازت شاهزاده اورنگ زیب نشده با سایر مغلیه بسرعت هرچه تمامتر روانهٔ حضور شود - ناچار بامتثال حکم بادشاهی (که از متحتمات عالم بندگی ست) کار بند گشته - بی آن (که اظهار این معنی بشاهزاده نماید) کوچ بکوچ روانهٔ درگاه معلی گردید - و در آخر سال سی و یکم سنهٔ (۱۰۶۸) هزار و شصت و هشت هجری مجدداً بصوبه داری کابل دستوری یافت - و در سال پنجم جلوس عالمگیری از صوبه داری کابل معزول شده شرف اندوز ملازمت پادشاهی گردید - و از تغیر مهاراجه جسونت سنگهه بنظم صوبهٔ گجرات رخصت یافت - منصبش از اصل و اضافه شش هزاری پنج هزار سوار سه هزار سوار دو اسپه سه اسپه مقرر شد - و در سال یازدهم از گجرات بحضور

رسیده از سر نو بایالت کابل سر بر افراخت - و در سال سیزدهم تغیر شده در اکبرآباد عتبه بوس خلافت گشت *

و چون دران ایام شورانگیزی سیوای بیدادگر بجائی رسید (که بر بندر سورت تاخته بسوختن شهر و تالان شهریان پرداخت) مهابت خان بمالش آن مقهور با فوج جرار مرخص دکن گشت - و در تنبیه مرهته مساعی جمیله بتقدیم رسانید - و بستر شورش افاغنه در کوهستان کابل و بتاراج رفتن محمد امین خان ناظم آنجا در درهٔ خیبر اتفاق افتاد - نظر بر طور سلوک مهابت خان بآن کوه نشینان فساد اندیش از دکن طلب حضور گشته در سال شانزدهم بپذیر و بسمت کابل روانه گردید - لیکن خانمذکور از کهنه عملی و کارشناسي (چون از پیشاور ره نوردِ پیش گردید) مزاحم احدے نشده اغماض صریح از مالش آن فئهٔ باغیه نمود - و ما بخیر و شما بسلامت گویان بکابل شتافت - این معني در پیشگاه خلافت مستحسن و مرضي نیفتاده در سال هفدهم ظاهر حسن ابدال مطرح الویهٔ جهانباني گردید - و افواج قاهره بسرزنش آشوب گرایان تعین یافت - مهابت خان بملازمت رسیده بتادیب بیر سنگهه (۲) نبیرهٔ راجه بهوپت داس کور (۳)

---

(۲) نسخهٔ [ب] سر سنگهه - (۳) نسخهٔ [ج] راجه بهوپت داس کور - و نسخهٔ [ا] بیتهل داس *

مامور شد - و چون بمنزل امن آباد مضاف پنجاب رسید سنهٔ (۱۰۸۵) هزار و هشتاد و پنج هجري مبادی سال هجدهم به امن آباد آخرت شتافت - در زیاده سري و بیباکي یادگار پدر بود - به عالمگیر پادشاه (که مرد غیور و غضوب بود) گستاخانه عرض میکرد - مشهور است که خلد مکان بنابر پاس شریعت غرا و تقید در اجرای احکام شرعي بیشتر مقدمات عمده بقاضي عبد الوهاب گجراتي قاضي القضاة حضور (که سخت جا در مزاج پادشاهي داشت) رجوع میفرمود - و استقلال و اعتبارش بجائی رسیده که امرای با نام و نشان ازو سر حساب بوده بر آبروی خود مي ترسیدند - چون شوخیهای سیوای تبه کار از اندازه گذشت و تجویز رخصت (۲) بمیان آمد پادشاه بعنوان تمهید سر دیوان فصلی از ظلم و بیداد آن خیره سر خوانده رو بمهابت خان کرده فرمود که استیصال آن شقي بمقتضای حمیت اسلام واجب است - خان مزبور بے محابا گفت که احتیاج تعین فوج نیست - اعلام قاضي کفایت مي کند - بسیار به پادشاه بد آمده بجعفر خان حکم شد که باو بگوید که کلمات لغو در حضور بر زبان نمي آورده باشد - پسرش میرزا طهماسپ (که بدختر سعید خان ظفر جنگ منسوب بود) در گذشت - پس از فوتش بهرام و فرجام

---

(۲) نسخهٔ [ب] نهضت ه

بمنصب مناصب سرافرازي يافته بتدريج بخطاب خاني فايز گشتند - بهرام خان در محاصرهٔ گلكنده بضرب گوله قالب تهي نمود - ديگرے ازين سلسله رشدے بهم نرسانيده *

* مبارز خان ميركل *

از سادات بدخشان است - در سال بيست و سيوم شاهجهاني با چندے از برادران و اقرباي خويش از موطن اصلي برآمده باميد بندگي آستان پادشاهي رخت سعادت به هندوستان كشيده - و به بختوري دولت بار اندوخته بمنصب پانصدي دو صد سوار و انعام سه هزار روپيه سر عزت بر افراخت - و در سال بيست و ششم به تهانه داري تومان پنجشير (كه از تومانات صوبهٔ كابل است) نوازش يافت - و چون خالي از كار طلبي نبود باضافه هاي متواتر چهرهٔ افتخار افروخت - و در سال بيست و نهم بمنصب هزار و پانصدي هزار سوار و تيولداري تومان ايسا و بعرا (٢) مضاف صوبهٔ مذكور امتياز گرفت - و در سال سي ام عزيز بيگ بدخشي را (كه در كومكيان كابل امتياز داشت) مفسدان موضع بلغين از توابع محمود عراقي (٣) (كه در تيولش بود) بمكر و خديعت بقتل آوردند - بهادر خان دارا شكوهي

(٢) نسخهٔ [ب] ايسا بعراو - و در [بعض نسخه] ايسا و بغراد - (٣) نسخهٔ [ج] از توابع بوشنه محمود عراقي *

ناظم آنجا (که در پیشاور اقامت داشت) حسب الحکم پادشاهي به مبر کمل نوشت - که باتفاق نایب کابل و متعینهٔ آنجا و الوسات افاغنه از غلزي و صای (۲) به تنبیه آنها پردازد - او بچستي و چالاکي افواج گران ترتیب داده بره نوردي در آمد - از غایت جد کاري و فرط جلادت از عقبهٔ دشوار گذار جلو اسپ بدست گرفته عبور نمود - و خود را به مخذولان رسانیده آتش افروز نبرد گشت - بسیارے علف تیغ بے دریغ گردیدند - ازانجمله چهارده کس از مشاهیر بلوکان بحرا (که بکمک آمده بودند) کشته شدند - ناچار فتنه پژوهان باغین به سنگرهای خود در آمدند - مشار الیه تعاقب نموده از کثرت برف و افزوني سنگلاخ پیاده شد - و دامان بر زده بقلاوزي همت خود را به پناه جای مخاذیل رسانیده (گرچه آنها در پناه سنگر فراوان سعي و تلاش نمودند) اما او و همراهانش به نیروی شجاعت گوسفندان غارت نموده هنگام معاودت خانهای آنرا سوخته مظفر و منصور بمقر خود رسیدند ٭ مشار الیه در جایزهٔ این حسن تردد بفزوني پانصدي و عطاي علم و خطاب مبارز خان مباهي گردید - و در عهد عالمگیري نیز مدتها در صوبهٔ کابل بسر برد - و در سال نهم بصاحب صوبگی کشمیر اختصاص گرفت - و در

---

(۲) نسخهٔ [ج] غلزي و صائي - و در [بعضی نسخهٔ] علي زئي ٭

سال سيزدهم از تغير لشكر خان بنظم صوبهٔ ملتان شتافت - و پس ازان بفوجداري متهرا مامور گرديد - و در سال نوزدهم معزول گشت - مآل كارش بنظر نيامده *

* مرتضى خان سيد شاه محمد *

از سادات بخارا ست - در سركار سلطان اورنگ زيب بهادر بتعلقهٔ مردم چوكي خلعت سرافرازي داشت - در ايامي (كه پادشاهزادهٔ مذكور بتقريب عيادت پدر گرامي قدر از دكن روانهٔ هندوستان شد) او بخطاب مرتضى خاني چهرهٔ عزت بر افروخت - و در جنگ مهاراجه جسونت سنگهه بسر كردگي التمش قرار يافته مصدر ترددات نمايان گرديد - و در مصاف اول دارا شكوه كالبد دلاوري را بگلگونهٔ زخم آراست - و در محاربهٔ شجاع در جنگ دوم دارا شكوه نيز نقش نيكوخدمتي را بر روے روزگار نشاند - سال هفتم از اصل و اضافه بمنصب پنج هزاري پنج هزار سوار سر بلندي اندوخت - سال بيست و يكم مطابق سنهٔ (١٠٨٨) هزار و هشتاد و هشت هجري رخت سفر بعالم آخرت برد - بادشاه بختاور خان خواجه سرا را بپرسش احوالش فرستاده بود - در جواب گفت آرزو داشتم در كار ولي نعمت جان در بازم ميسر نشد - ديگران زر و جواهر مي گذرانند - من چند جان بجاي خود مي گذارم - يحتمل كه بكار حضرت بيايند *

بعد فوت او اکثر نوکرانش از هزاري تا چار بيستي نوکر بادشاهي شدند - و پيادها در کارخانجات انسلاک يافتند - سيد شجيع بود و سپاه را بيش قرار و بتوزک مي داشت - پسرش سيد حامد خان است که در سال چهارم جلوس بخطاب خاني نامور شده - و سال پانزدهم همراه رعد انداز خان بمالش گروه ست نامي تعين شده مصدر تردد گرديد - و سال شانزدهم پسر زمنيدار کمايون را (که از بي سپر شدن تعلقهٔ او بعير و گشت لشکر پادشاهي باستصواب سيد مرتضى خان عفو زلاتش صورت گرفته بود) ببارگاه سلطنت آورد - سال بيستم از تغير سيد احمد خان به صوبه داري اجمير رايت اعتبار بر افراشت - سال بيست و يکم بحضور رسيده از انتقال پدر بداروغگي خاص چوکي معزز گشت - و سال بيست و سيوم به تنبيه خيره سران سوجت و جيتارن (۲) و سال بيست و چهارم بمالش مفسدان راتهور جانب ميرتهه شتافته مراسم حسن خدمت بتقديم رسانيد - بعتر بخطاب مجاهد خان بلند آوازه گشته سال سي و پنجم بفوجداري ميواب و از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري هزار و پانصد سوار کاميابي پذيرفت - سال فوتش معلوم نشده *

---

(۲) در بعضی [نسخه] چيتارن *

* مهاراجه جسونت سنگهه راتهور *

پور راجه گج سنگهه است - سال یازدهم جلوس فردوس آشیاني همراه پدر به پیش گاه سلطنت آمده درامت بار اندوخت - چون پدرش به نیستي سرا در شد [ازانجا که برخلاف رسم سایر راجپوتیه (که ولي عهد مخصوص پسر کلان را دانند) این فریق هرکه با مادر او الفت بیشتر باشد او را برای آن از اولاد مي گزیند] لهذا پادشاه او را با آن (که امر سنگهه در سال کلان تر ازو بود) جانشین پدرش ساخته بعطای خلعت و جمدهر مرصع بمنصب چهار هزاري چهار هزار سوار و خطاب راجگي برطبق وصیت پدر او و علم و نقاره و اسپ با زین مطلا و فیل از حلقهٔ خاصه بر نواخت - سال یازدهم در رکاب پادشاهزاده دارا شکوه بعطای خلعت خاصه و جمدهر مرصع با پهول کتاره و اسپ از طویلهٔ خاصه با یراق طلا و فیل از حلقهٔ خاصه سرفرازي یافته بصوب قندهار تعین گردید - سال هجدهم (که رایات پادشاهي از اکبرآباد جانب لاهور بحرکت در آمد) حکم شد - که او تا رسیدن شیخ فرید ولد قطب الدین خان کوکه (که نظم صوبهٔ دار الخلافه بدو مقرر شده) بحرست آنجا پردازد - و پس ازان روانهٔ بارگاه سلطنت شود - سال بیست و یکم از اصل و اضافه بمنصب پنج هزاري پنج هزار

سوار سه هزار سوار دو اسپه سه اسپه مباهات اندوخت - و آخر همان سال تتمهٔ سواران او نیز دو اسپه سه اسپه قرار یافت - و سال بیست و دوم پادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر بکومک قندهار (که افواج قزلباش محاصره نموده بودند) روانه گشت - اما بر طبق حکم پادشاهي در کابل ماند - و (چون اواخر همین سال پادشاه ظل ورود بمعمورهٔ کابل گستردند) او محلهٔ سواران خود (که دو هزار نفر بود) بنظر در آورد - سال بیست و ششم از اصل و اضافه بمنصب شش هزاري پنج هزار سوار دو اسپه سه اسپه لواى امتياز افراخت - و سال بیست و نهم به تقرر منصب از اصل و اضافه شش هزاري شش هزار سوار پنج هزار سوار دو اسپه سه اسپه و خطاب مهاراجه فرق افتخار بآسمان سود - سال بیست و نهم بنابر آن (که طوت او با دختر سربدیو سیسودیه مقرر شده بود) دستوري یافت که به متهرا رفته بعد فراغ از رسوم آن بوطن جودهپور رود - و اوایل سال سي و دوم (چون حرکات ناشایستهٔ مراد بخش و شهرت روانگي پادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر از دکن باراده عیادت اعلى حضرت بر زبانها افتاد) دارا شکوه چارهٔ کار خود دران اندیشید که دو فوج با سرداران معتمد بسر راه هردو برادر تعین نماید - بنابران مهاراجه را از اصل و اضافه بمنصب

هفت هزاري هفت هزار سوار پنج هزار سوار دو اسپه سه اسپه و صوبه داري مالوه از تغير خانجهان بهادر شايسته خان و مرحمت صد اسپ ازانجمله يکي بساز طلا و فيل با ساز نقره و ماده فيل و يک لک روپيه نقد باذن زتبه ساخته از بارگاه خسرواني رخصت دهانيد - او با همراهان به اوجين رسيده بعد از قرب وصول موکب عالمگيري هرچند بادشاهزاده اظهار ملايمت کرد اما او بدر تبختر زده مقدمهٔ جدال و قتال را (۲) يکرو کرد - پس از رو دادن زد و خورد و بقتل رسيدن راجپوتيه ها و فرار گزيدن ديگران دست و پا گم کرده جان بدر بردن غنيمت انکاشت - سال اول جلوس خلد مکان در ايامي (که موکب بادشاهي کنار آب ستلج بتعاقب دارا شکوه رسيده بود) بعد صفح جرايم او (۳) (که بشفاعت نوئينان حضور صورت گرفته بود) شرف آستان بوس حاصل نمود - بادشاه نظر بصلاح وقت دستوري داد - که تا انجام مهم تعاقب در دار الخلافهٔ شاهجهان آباد باشد - و در جنگ شجاع بسرداري برانغار نامزد شد *

چون خو کردهٔ ناز برداري اعلى حضرت بود و درين صحبت اثرے ازان نمي ديد خارخار ناخوشي بخاطرش مي خليد -

---

(۲) نسخهٔ [ب] بقتل رسيدن بسيارے از راجپوتيه (۳) در نسخهٔ [ج] لفظ [او] نيست *

تا آنکه از کوته خردي و تنگ حوصلگي با مخالف هم زبان
شده پرده از روی کار برداشت - و شبی منزل خود را خالي
گذاشته با فوج خود راه وطن پیش گرفت - و درین
آشوب برخے از اشیای سرکار پادشاهزاده محمد سلطان و سرکار
پادشاهي و امرا و سپاهي بغارت رفت - و صدمهٔ عظمی بر
مردم گذشت - و پس از فراغ از جنگ شجاع پادشاه رایت
عزیمت بصوب اجمیر افراشت - دران ایام (چون از طرف
پادشاه امیدش گسسته بود) بنابر آمد آمد دارا شکوه از
جانب گجرات در وطن خود جودهپور باجتماع جمعیت فراوان
پرداخته حرف سازش با او داشت - درین ضمن بمیانجي گری
میرزا راجه جے سنگهه (که بحسن تدبیر زبانزد روزگار بود)
امیدوار عفو و بخشایش شده از رفاقت او پهلو تهي کرد -
و ازانجا (که بنابر وقوع تقصیرات متواتر روی آمدن بحضور
نداشت) غایبانه به بحالیِ منصب سابق و خطاب مهاراجه
و صوبه داری احمد آباد سر رشتهٔ اطمینان بدست آورد - و
سال چهارم بر طبق حکم پادشاهي با همگي جمعیت بکومک
امیر الامرا شایسته خان عازم دکن گشت - سال پنجم از
صوبه داری گجرات عزل پذیرفته دو سه سال در دکن [چندے
با شایسته خان و مدتے با بادشاهزاده محمد معظم (که بعزل
خان مذکور بنظم آن نواحي مقرر شده بود°) گذرانید - و

در تخریب ملک هبوا بقدر مقدور مساعی بظهور رسانیده - و اواخر سال هفتم طلب حضور شده بپارگاه دولت رسید - و سال نهم چون میان بادشاه و شاه عباس ثانی والی ایران آئین وفاق بنفاق مبدل شده بادشاهزاده محمد معظم (که پیش از نهضت موکب بادشاهی بنابر حزم‌گزینی با فوج بسیار بصوب کابل نامزد شد) او هم بهمراهی بادشاهزاده اختصاص گرفت - و پس از وصول خبر فوت والی ایران (که بادشاهزاده بر طبق فرمان خسروانی از لاهور برگشت) او نیز همراه بادشاهزادهٔ مذکور معاودت نمود - سال دهم در رکاب بادشاهزاده محمد معظم عنان عزیمت بصوب دکن گردانید - و سال چهاردهم بعطای تهانه داری جمرود از مضافات کابل رخش طرب برانگیخت - و سال بیست و دوم مطابق سنه (۱۰۸۹) هزار و هشتاد و نه هجری رخت هستی بر بست - راجه بکثرت اسباب و فراوانی جمعیت عمدهٔ راجهای هندوستان بود - اما (چون بناز و نعمت پرورش یافته و از کم و زیاد واردات بیکسو زیست نموده) سلیقهٔ دنیاداری نداشت - بیرون محوطهٔ اورنگ آباد شرق رویه پوره و تالاب بنام او مشهور است - و عمارات سنگ بست (که بر تالاب ساخته) اثرے ازان باقی ست - کنور پرتهی سنگهه پسر کلان او در حین حیاتش درگذشته - بعد فوتش از دو زن آبستنی

در حق او اکثر خلد مکان بلفظ استاد اعلی حضرت و من غافل از اجل یاد می فرمود *

مشهور است که سید مرید شیخ محب الله آله آبادی بوده (که عالم است بعلم ظاهر و باطن) - اگرچه اراده بخواجگان جنت داشت اما در مسایل بسیار تابع شیخ اکبر شیخ محی الدین عربی ست - شرحی موسوم به اخص خواص بر فصوص الحکم نوشته - در زمان او و تا حال اهل عناد به زندقه و الحاد منسوب داشته هنگامها آراستند - رسالهٔ تسویهٔ شیخ اشتهار تمام دارد - گویند چون بنظر عالمگیر پادشاه در آمد [اگرچه دران هنگام رحلت نموده بود] اما دو کس از مریدان وی در شاهجهان آباد زبانزد بودند - یکی میر (که صاحب عزت و احترام بود) - و دیگر شیخ محمدی (که در لباس درویشی و زهد می گذرانید) - پادشاه غوامض آن رساله را اول از خدمت سید استفسار فرمود - میر از مریدی شیخ انکار کرد - بعد ازان بشیخ محمدی پیغام شد که اگر اقرار مریدی شیخ محب الله داری مقدمات این رساله را با احکام شرع شریف تطابق دهی - و الا از مریدی او استغفار نموده رساله در آتش انداز - او جواب داد که مرا از مریدی انکار نیست و استغفار نیز سزاوار نه ولیکن از مقامی (که شیخ گفتگو کرده) هنوز مرا بدان مقام عروج

حاصل نشده . هرگاه بدان مرتبه واصل شوم حسب درخواست حل مشکلات نوشته خواهد شد - و اگر ارادهٔ سوختن آن رساله مصمم شده آتش در مطبخ پادشاهي زیاده از خانهٔ فقرای متوکل است - حکم شود که بسوزند - بالجمله میر اصلا رغبت بمنصب و امارت ننمود - و از ذي ارباب عمائم بر نیامد - اما در وطن صاحب ضیاع و عقار و املاک و مواضع گردید - خصوص هر دو پسران ایشان سید امجد خان و سید عبد الکریم شریف خان (که به استاد زادگی پادشاه ناموري یافته) بمنصب و جاگیر و خدمات لایقه مخصوص گشتند - نخستین در سال سیزدهم از انتقال قاضي محمد حسین جونپوري خدمت احتساب اردو یافته مدتها بکمال استقلال بدان کار پرداخت - پسرش نیز بنام پدر مخاطب گشته بصدارت دارالخلافهٔ شاهجهان‌آباد قیام داشته لوای اقتدار و اعتبار مي افراشت - پس ازان به بخشیگري و واقعه نویسی آنجا منصوب شده - گویند برای نماز جمعه جایزهٔ منصب داران مي گرفت - و در عهد خلد منزل بخدمت والای صدارت کل و خطاب صدر جهان و منصب عمده ممتاز شد - و در عهد جهاندار شاه تغیر گردید - دیانت واقعي داشت - در مبادي سلطنت محمد فرخ سیر نیز بتجویز قطب الملک صدر الصدور شده بنابر نزاع میر و وزیر موقوف ماند - و شاید در وقتی بدیوانی اجمیر و

فوجداري سانبهر نيز مامور شده - در اواخر عهد فرخ سير برخی خالصه باجاره گرفته در مواخذه و محاسبه خسارت عظيم كشيد - درمين سيد عبد الكريم (كه او نيز كتب متداوله در مدرسه گذرانيده بود) دران هنگام (كه بلدهٔ برهانپور مطرح رايات عالمگيري گشت) بخدمت امانت تحصيل جزيهٔ بلدهٔ مذكور تعين شده دران كار ضبط و ديانت مافوق و سختي و تقيد زياده بكار برده - سال گذشته (كه از تمام بلده از وجوه جزئيه بيست و شش هزار روپيه بوصول در آمده بود) او در عرض سه ماه از نصف بلده يک لک و بيست هزار روپيه داخل خزانه ساخته بعطای اضافه مورد تحسين و آفرين گرديد - و امينی جزيهٔ چهار صوبهٔ دكن بدو تفويض يافت (٢) - پس ازان بخطاب سيد شريف خاني نامي گرديد - و چون در ايام محاصرهٔ حيدرآباد از وفور بارش و طغيانی دريای مانجرا رسيدن رسد مفقود گرديد و قحط و غلا را روز بازار (٣) بهم رسيد و كار بجائی انجاميد (كه زنده از خوردن ميته اجتنابی نداشت - و هر سو كه نظر كار ميكرد از لاش مردها كوچه ها نمودار بود) قرعهٔ تجويز كرور گري گنج بجای سردار خان [كه مرزا يار علي بيگ نظر برآن (كه درين چار موجهٔ نوازل (كه سرانجام آن بر نيک نامي افزايد)

---

(٢) نسخهٔ [ب] گرديده امينی جزاير الخ - (٣) نسخهٔ [ج] ماخرا ٭

متعذر مي نمود) از قبول آن پهلو ورزيد] بنام خان مذکور (که ديانت و سخت گيري او بر روي روز آمده بود) افتاد - و ازان (که در چنين ايامِ سعي درين مرام غير از نفرين و دشنام انام انجام ندارد) عالمے (که از دست تعدي او بفغان بود) و متصديان حضور (که داغ بري داشتند) خوش دلي اندوختند - و چون باران رو بکمي آورده بود في الجمله ارزاني پديد آمد - خان مذکور رخصت يافت که در هر چهار صوبه ساير و داير بوده مال جزيه را موافق احکام شرعيه بقيد ضبط در آرد *

پس از فوت او پسرانش امام الدين خان و مير عبدالرحيم شريف خان (که برادر اعياني بودند) با برادران علاتي فصيح الدين خان وغيره در افتاده معاندت گشتند - پس از چندے شقهٔ دستخطي بعنايت الله خان رسيد - که آنها خوگر منصب و جاگير شده وضع فقر و فقيرزادگي از دست دادند - وَ کَانَ اَبُوْهُمَا صَالِحًا - منصب آنها را بحال بايد کرد - ازانجمله سيد عبدالرحيم بامانت جزيهٔ صوبهٔ برار سرفرازي يافته در عهد خلد منزل بخطاب پدر اختصاص گرفت - و در زمان فرمانروائي جهان دار شاه بنيابت صوبه داري اکبر آباد علم بزرگي بر افراشت - و در سلطنت خسرو زمان فوجداري جونپور را بنيابت عظيم الله خان باجاره

گرفت - سپاه بسیار نگاهداشته - و هیچ طرف نبست - در خسارت آن املاک موروثی وطن به باد داده خسران زده بدکن آمد - نواب آصف جاه از قدر شناسي نگاهداشته چندے بنیابت دیوانی دکن و پس ازان به متصدیگری محالات خجسته بنیاد مورد عنایت فرموده - در هنگام وصول شهنشاه معظم نادر شاه برای برخی استفسار باحضار متصدیان آن نوئین عالي جاه حکم فرمود - خان مذکور بحضور او (که از هیبتش بهرام فلک بر خود مي لرزید - و زهرهٔ شیر نر بر مي شگافت) دل بای نداده مردانه جواب و سوال نمود - و بعد از مراجعت آصف جاه بدکن به بخشیگری سرکار آن عالي شان اعزاز اندوخت - و بمنصب سه هزاری دو هزار سوار و عطای نقاره فایز گشته - در آخر صفر سنهٔ (۱۱۵۹) هزار و یکصد و پنجاه و نه بنیابت صوبه داری برار مامور شده - صاحب سپاه و دستگاه است - مرد آقشقال جهاندیده و متواضع و صاحب سلوک است - اما گویند کرم ندارد - و از صد وعده اش یکی نمي پاید -

• مصرع •

• خوش آن کسے که دراز است از زبان دستش •

رَحِمَهُمُ اللّٰهُ - عالمگیر پادشاه طرفه آدم شناسي داشت - بعنایت الله خان نوشته (چنانچه در رسالهٔ کلمات طیبات

مندرج است) عبدالرحيم پسر شريف خان سيد زاده و طالب علم امين شده قريب ده هزار روپيه را مرواريد بجوهري فروخته - ازو بپرسد و بگيرد - و بايفها كار نفرمايد . كه گندم نماي جوفروش اند و زر اندود - انتهي - هرگاه در هداثت سن نمود زياده بر بودش درين مرتبه باشد - الحال پختگي مشق اطوار بقدر سال خوردگي پيدا ست *

* ملتفت خان مير ابراهيم حسين *

پسر دوم اصالت خان مير بخشي ست - در آخر سال بيست و ششم شاهجهاني بخدمت بخشيگري احديان سرافرازي يافت - و پس ازان بداروغگي پيشكش مباهي گشت - هرچند دران عهد منصبش از هفت صدي نيفزوده اما باعتبار خانه زادي (كه نزد سلاطين قدرشناس فوق اعتبارات است) از امثال و اقران درجهٔ برتري مي پيمود - پس از جلوس عالمگيري (چون برادر كلانش مير سلطان حسين افتخار خان اوج گراي مرتبهٔ امارت گرديد) او نيز از پيشگاه خلافت بشمول رأفت و التفات بافزوني منصب و خطاب ملتفت خان چهرهٔ امتياز افروخت - و بخدمت مير بخشيگري احديان منصوب گشت - و در سال ششم از تغير برادر خود افتخار

خان (١) ، زيب آراى مسند خانسامانى (٢) گرديد) آخته بيگى
شد - و در همين سال از انتقال الله يار خان بداروغگى
گرز برداران و ملازمان جلو (كه جز بمعتمدان تفويض نيابد)
اختصاص گرفت - و مير تزكى نيز ضميمهٔ آن گرديد -
و چون در سال سيزدهم برادرش مورد عتاب شده از درياى
اتك اخراج يافت او نيز بسلب خطاب و منصب درآمده
يساول شديد متعين گرديد كه او را بلاهور رساند (٣) - و باز
همراه برادر بصفح جرائم آب رفته بجويش درآمد - و
بحراست قلعهٔ دار الخلافه از تغير معتمد خان سرافرازى يافت
و در سال پانزدهم بار ديگر بداروغگى بندهاى جلو اختصاص
گرفت - و بهتر بفوجدارى لنگركوت مضاف پيشاور تعين
گرديد - و در سال هيزدهم از انتقال صف شكن خان
محمد طاهر بداروغگى توپ خانه ممتاز گشت - و پس ازان
بنابر جهتى از منصب برطرف گشت - و در سال بيست و
دوم به بحالى هزارى هزار سوار و بفوجدارى غازيپور زمانيه
مشمول عنايت گرديد - بعد از عزل آن بفوجدارى نواحى
اكبرآباد اسپ نشاط دواند - و در سال بيست و چهارم
روزے بديهى تاخته بود زخمى شد - نوزدهم جمادى الاخرى
سنهٔ (١٠٩٢) هزار و نود و دوم هجرى جان سپرد - غريب

---

(٢) نسخهٔ [ا] خانه سامانى - (٣) نسخهٔ [ج] رسانيد #

(۲)
اتفاق افتاده برادرش نيز در همين سال در جونپور در گذشت *

* محمد امين خان مير محمد امين *

پسر معظم خان مير جملهٔ اردستاني ست - چون دست تعرض قطب شاه والئ تلنگ بسعئ بادشاهزاده محمد اورنگ زيب از احوال پدرش كوتاه گرديد او را از قيد رهائي بخشيده در خدمت سلطان محمد (كه برسم منقلا بدان ولايت در آمده بود) ارسال نمود - مشار اليه دوازده (۳) كروهئ حيدر آباد ملازمت سلطان در يافته دل از خوف و خشية را پرداخت - در سال سي ام شاهجهاني بموافقت پدر احرام ملازمت ظل اللهي بست - چون بخطهٔ برهانپور رسيد بجهت افزونئ بارش و عارضهٔ طبيعت چندے از همراهي باز ماند - و پس ازان بسدهٔ خلافت رسيده بعنايت خلعت و خطاب خاني چهرهٔ كاميابي افروخت - و در همين سال معظم خان رخصت يافت كه در ركاب شاهزاده محمد اورنگ زيب بتاخت و تاراج ولايت عادل شاهي پرداخته آن مهم را بر نهج پسنديده بانجام رساند - و محمد امين خان بافزونئ هزاري ذات بمنصب سه هزارئ هزار سوار سرفراز گرديده حكم شد تا رسيدن پدر نيابةً بمعاملات وزارت پردازد - و چون در سال سي و يكم معظم خان بسبب وقوع بعضے امور خلاف مرضئ

(۲) نسخهٔ [ب] درين سال - (۳) نسخهٔ [ج] ملازمت در يافته *

والا از دیوانی اعلی معزول گشت محمد امین خان نیز از تقدیم کارها ممنوع گردید - و چون رشادت و معامله فهمی او دل نشین اعلی حضرت شده بود باضافهٔ پانصد سوار و عطای قلمدان مرصع و تفویض خدمت میر بخشیگري از تغیر دانشمند خان (که خود استعفا نموده بود) بر نواختند *

و چون شاهزاده محمد اورنگ زیب معظم خان را (که بفرمان حضور با عساکر منصوره روانهٔ دربار بود - و از عزیمت بهیچ وجه تقاعد نمي نمود) دستگیر کرده در دکن نگاه داشت دارا شکوه بعد از (۲) آگهي این مقدمه را بر سازش و اتفاق خان مذکور با شاهزاده محمول داشته مقدمات وحشت انگیز خاطر (۳) نشین اعلی حضرت نمود - و محمد امین خان را بامور غیر واقع متهم ساخته اذن گرفتنش گرفت - و او را بخانهٔ خود طلبیده دستگیر کرد - و بعد از سه چهار روز صورت بے گناهی خان مرقوم بر خاطر بادشاهي لایح گردید - از قید دارا شکوه بر آوردند - و بعد هزیمت دارا شکوه روز دوم از افراختن رایات فتح و ظفر عالمگیري [چون عمارت شکارگاه سموکر (که بر کنار آب جون است) بپرتو قدوم آن شاه نصرت نصیب ضیا

---

(۲) در نسخهٔ [ج] لفظ [از] نیست - (۳) نسخهٔ [ج] خاطر نشان ٭

پذیرفت] محمد امین خان بقدم عقیدت و فرط ارادت برسایر بندهای پادشاهي سبقت جسته بآستان بوس عالمگیري رسید - و مورد انظار مرحمت شاهي گشته بمنصب چهار هزاری سه هزار سوار سر بلندي یافت - و در همین ماه به بحالی خدمت میر بخشگیري والا پایگي اندوخت - و چون در جنگ شجاع راجه جسونت سنگهه طبل خلاف و نفاق برملا نواخته از موکب عالمگیري رو گردان شد و بکام فرار راه وطن پیش گرفته عزم پیوستن به دارا شکوه داشت (بعد فراغ از جنگ شجاع و معاودت ازان سمت) محمد امین خان با فوج (۲) جرار بگوشمالی آن سرخیل کفار تعین گشت - و خان مذکور بسبب قرب وصول دارا شکوه (که از احمد آباد عازم اجمیر بود) از نواحی (۳) پوهکر برگشته بموکب پادشاهي پیوست - و در سال دوم بمنصب پنج هزاری چهار هزار سوار اختصاص گرفت - و در سال پنجم باضافهٔ هزار سوار امتیاز یافت *

و چون در سر آغاز سال ششم میر جمله در بنگاله در گذشت شاهزاده محمد معظم به سر منزل او عز قدوم بخشید - و به تعزیت و تسلیت خاطر او پرداخت - و او را همراه خود بملازمت بادشاهي آورد - عاطفت خسروانه او را

(۲) نسخهٔ [ج] افواج - (۳) نسخهٔ [ج] پوبکهوره

بعطای خلعت خاص از لباس سوگواري بر آورد - و در سال دهم گروه یوسف زئي در موضع اوهند (که دهنهٔ کوهستان آنها ست) دگر باره اجتماع نموده غبار شورش و فساد بر انگیخته بودند محمد امین خان با فوج شایسته بمالش آن طایفه متعین گشت - هرچند پیش از وصول خان مذکور آن زمرهٔ فساد آئین بآویزشهای نمایان شمشیر خان تربن (۲) تنبیه و تادیب بلیغ یافته مغلوب و منهزم گردیده بودند خان مشار الیه نیز در ولایت آنها در آمده از مراتب تاخت و تاراج و تخریب مساکن و مواطن آن شورش افزایان (چندانکه ممکن بود) بفعل آورد - و برطبق منشور بادشاهي معاودت کرده بصوبه داری لاهور از تغیر ابراهیم خان قیام نمود - و در سال سیزدهم فرمان متضمن تفویض نظم صوبهٔ کابل از تغیر مهابت خان شرف اصدار یافت - و در همین سال جعفر خان وزیر اعظم جهان گذران را پدرود نمود - و برخے کارها اسد خان برسم نیابت سرانجام مي داد - رای پادشاهي اقتضای آن نمود که شایستگی این امر خطیر و لیاقت این امر عظیم الشان جز عمدهٔ نوئینان دیگرے ندارد - او را طلب حضور فرمود - در سال چهاردهم تارک افتخار به تقبیل عتبهٔ خلافت از آسمان در گذرانید - و بفراوان نوازش و عنایت خسروانه بر خود

(۲) نسخهٔ [ج] شمشیر خان ترین ٭

بالید - و با آن (که در اصابت فکر و رزانت رای شهرهٔ (٢) آفاق بود) اما ناستوده شیمهٔ رعونت هم فطري داشت - قبول وزارت را مشروط بشرایطی چند (که سراسر خلاف مزاج بادشاهي بود) نمود - و بالتماس تکالیف شاقه مبادرت کرد *

چون بحسب سرنوشت روز بد او را در پیش بود به بند و بست صوبهٔ کابل رخصت انصراف یافت - و بانواع مواهب سلطانیه و عطای فیل عالم گمان با ساز نقره مباهات اندوخت - ازانجا [که بقم های غرور غیر از زرد رنگی بر رو نمي آرد - و باد بروت نخوت جز خاک مذلت بر فرق روزگار نمي بیزد - رگ گردن علم (که مي افرازد) دشمن شغفي و ناکامي ست - و پندار غلط طرفی (که مي بندند) خواري و بد انجامي] خان خویشتن آرای خود بین با کثرت اسباب جاه و ثروت و وفور مواد شوکت و سطوت خواست که از پیشاور بدار الملک کابل شتافته در استیصال افاغنهٔ شورش انگیز (چنانچه باید و شاید) پرداخته خار بن فساد آن فئهٔ طاغیه را ازان سر زمین بر اندازد - در سال پانزدهم سیوم محرم سنهٔ (١٠٨٣) هزار و هشتاد و سیوم هجري (پیش ازان که از کتل خیبر عبور کند) با وجود رسیدن اخبار (که افغانان بآوازهٔ ارادهٔ مذکور راه مسدود نموده چون مور و ملخ

(٢) نسخهٔ [ج] روزگاره

(۲)
جوشیده شد) آن غضوب قدم جسارت استوار کرده هسابے برنداشت - و برداشتن آن اشرار کارے نیندیشیده روانهٔ پیش شد - در خلال عبور از بے تدبیري و نفاق بد اندیشان (چنانچه در عهد عرش آشیاني بر زین خان کوکه و حکیم ابوالفتح و راجه بیربل گذشته بود) بظهور رسید - افغانان از اطراف و جوانب هجوم آورده به تیر و سنگ کار پردازي نمودند - افواج برهم خورد - و فیل و اسپ و آدم بر یک
(۴)　(۳)
دیگر افتاده - درین حادثه چند هزار کس از فراز کوه بغار افتاده نقد هستي درباختند - محمد امین خان از فرط غیرت خواست جان نثار کند - نوکرانش جلو گرفته از آشوب گاه بر آوردند - خبرے از ناموس ناگرفته بحال تباه بسبک عناني تعجیل به پیشاور آمد - عبد الله خان پسر جوان رشیدش دران تلاطم بلا بموج خیز فنا رفت - اموال و اسباب لشکر دست خوش تاراج گشت - و اکثرے از قبایل مردم باسیري در آمد - صبیهٔ خورد سال محمد امین خان را مبالغ هاى خطیر گرفته با برخے از پردگیان او را گذاشتند *

گویند خان مذکور بعد از سنوح این واقعه به پادشاه عرض نمود - که آنچه بسر نوشت تقدیر گذشت گذشت -

---

(۲) نسخهٔ [ب] هسابے ازانها بر نداشت - (۳) نسخهٔ [ب] افتاده -
(۴) نسخهٔ [ج] بزیر افتاده الخ ●

الحال باز اگر این مهم بعهدهٔ من باز گذارند متکفل تدارک و تلافي میشوم - پادشاه درین باب استشاره نمود - امیر خان گفت بخوک تیر خورده مي ماند کام نا کام خود را بر آنها خواهد زد - لهذا از منصبش (که شش هزاری پنج هزار سوار بود) بکمی هزاري ذات متنبه ساخته بصوبه داری احمد آباد گجرات مامور کردند * و حکم شد که بحضور نارسیده روانهٔ محال خدمت شود - مدتے در ایالت آن مملکت گذرانید - و در سال بیست و سوم (که دار الخیر اجمیر مطرح رایات پادشاهي بود) حسب الطلب بعز بساط بوس جبههٔ تفاخر آراست - و تا اودیپور همراه رانا بود - از چیتور گرانبار عواطف خسروانه گشته برخصت انصراف ممتاز گردید - و در سال بیست و پنجم هشتم جمادی الآخره سنهٔ (۱۰۹۳) هزار و نود و سیوم هجري در احمد آباد بدار البقا شتافت - هفتاد لک روپیه و یک لک و سي و پنج هزار اشرفي و ابراهیمي و هفتاد و شش زنجیر فیل با دیگر امتعه و اجناس بضبط سرکار والا در آمد - پسر نداشت - سید محمد نام همشیره زادهٔ او بود - و خویش او سید سلطان کربلائي (که از سادات کرام آن مکان معلی ست) ابتدا بحیدر آباد وارد شده - والی آنجا عبد الله قطب شاه بدامادی خود بر گزید - اتفاقاً در روزے

(که عقد واقع خواهد شد) میر احمد عرب را (که داماد کلان و راتق و فاتق مهمات حکومت و واسطهٔ این کار بود) با او بر سر حرفی برخاش رو میدهد - و بجائی می انجامد که آن سید بیچاره باسباب خانه آتش زده بر آمد - هرچند خان مذکور تکبر و خود آرائی بافراط داشت اما در دیانت و راستی از یکتایان روزگار بود - و بخیرسگالی و نیک سنجی می کوشید - و حافظهٔ تند داشت - در آخر عمر هنگام صوبه داری احمد آباد در مدت بسیار کمی بحفظ کلام الله موفق شد - چنانچه عالمگیر بادشاه بحافظ محمد امین خان مخاطب می نمود - در مذهب امامیه شدید التعصب بود - هنود بخلوتسرایش راه بار نمی یافتند - اگر یکی از راجه های عمده (که ممانعت او نمی توانست صورت گرفت) بدیدنش می رفت خانه را بآب می کشید و فرش و لباس را (۲) تغیر می داد *

* مختار خان میر شمس الدین *

بزرگ خلف مختار خان سبزواری ست - در سال بیست و یکم اعلی حضرت بخدمت بخشیگری کل دکن و منصب هزاری چهار صد سوار از سابق و لاحق سرافراز (۳) گشته دستوری تعلقه یافت - و در سال بیست و سیوم بحراست

(۲) در نسخهٔ [ج] لفظ [را] نیست - (۳) نسخهٔ [ب] سرافرازی یافته -

قلعهٔ آسير (که سر آمد قلاع صوبهٔ خانديس بل در جميع ممالک دکن بحصانت و رصانت ممتاز است) مامور گرديد - و در سال بيست و هشتم بداروغگي توپ خانهٔ دکن اختصاص گرفت - و بدان وسيله در خدمت شاهزاده محمد اورنگ زيب ناظم آن ديار سرگرم پرستاري بوده سلسلهٔ بندگي و خانه زادي را محکم ساخت - و پيوسته به تقديم امور مرجوعه حسب مرضئ آن عالي تبار پرداخته خود را مورد فراوان الطاف گردانيد - و در يساق (۲) گولکنده همراه بود - پس از تشئيد مباني مصالحت با سلطان عبد الله قطب شاه والئ آنجا ازدواج سلطان محمد نخستين خلف شاهزاده با صبيهٔ قطب شاه مذکور صورت انعقاد گرفت - مير شمس الدين با محمد طاهر وزير (۳) خان درون قلعه رفته آن عفيفهٔ پاک سرشت را نزد شاهزاده آوردند - و غالباً (۴) پس ازان باضافهٔ يک صد سوار بر منصب اختصاص پذيرفته - در سال سي ام از تغير حسام الدين خان بقلعه داري اودگير و افزوني پانصدي سيصد سوار بمنصب هزار و پانصدي هشت صد سوار امتياز يافت - و در سال سي و يکم (چون غالب خان عادلشاهي تفويض قلعهٔ پريندا (که از حصون رصينهٔ دکن است)

(۲) نسخهٔ [ا] در يساق - (۳) نسخهٔ [ب] محمود طاهر و زين خان -
(۴) نسخهٔ [ج] و در سال سي ام از تغير الخ *

نمود] حسب الحکم بادشاهي مختار خان بقلعه داري آن حصار استوار تعين گشت - و چون آن شاهزادهٔ فتح نصيب در سال (۱۰۶۸) هزار و شصت و هشت هجري از خطهٔ برهانپور بجانب مستقر الخلافهٔ اکبرآباد لواى ملک ستاني بر افراخت خان مذکور (که کمر همت بنطاق مرافقت چست بسته بود) باضافهٔ پانصدي دو صد سوار بمنصب دو هزاري هزار سوار و خطاب پدر و عطاى علم کامياب عزت و دولت گشت - و پس از جنگ سموگر و هزيمت دارا شکوه بفوجداري ناندير دکن رخصت يافت *

و چون در سال دوم شايسته خان صاحب صوبهٔ آن ولايت همت باستيصال سيوا برگماشته از اورنگ آباد عازم ملک او گرديد آن خان کار دان را به حراست آن بلده مقرر فرمود - و پستر بقلعه داري و فوجداري ظفرآباد بدر مي پرداخت - و در سال پانزدهم از انتقال هوش دار خان بصوبه داري خانديس پايهٔ اعتبار بر افراخت - و پس ازان بايالت صوبهٔ مالوا افتخار اندوخت - و در سال بيست دوم هنگامي (که مرتبهٔ اول سواد اجمير مضرب خيام پادشاهي گرديد) مختار خان بملازمت فايز شد و چون سال بيست و پنجم الويهٔ جهان پيماى پادشاهي از اجمير بسمت برهانپور انتهاض نمود خان مذکور در سرحد تعلقهٔ خود رري سعادت

بآستان بوس خلافت بر افروخت - از پیشگاه سلطنت و جهانباني از غایت الطاف خسرواني مرحمت خنجر دستهٔ یشم (که جز بعمدهای قدیم الخدمت معمول نبود) در اعزازش افزود - و در همین سال محمد امین خان صوبه دار گجرات رخت هستي بر بست - و خان مشار الیه بجای او منصوب گردید - و او دو سال سالم در احمد آباد گذرانیده در سنهٔ (۱۰۹۵) یک هزار و نود و پنج هجري سر آغاز سال بیست و هشتم رهگرای باز پسین سفر گشت - خان مذکور گل سر سبد قبیلهٔ بني مختار بود - اگرچه این خاندان به اکثر خصایص جمیله ستودهٔ السنه و افواه اند - اما مختار خان درینها مستثنی و بخوبی همه چیز ممدوح و مشهور بود *

* مغل خان عرب شیخ *

پسر طاهر خان بلخي ست - در حضور پدر برشادت خویش دولت روشناسی پادشاه زمان خلد مکان اندوخته جولانی عرصهٔ پیش آمد و اعتبار گردید - در سال نهم بخطاب مغل خاني سر افرازي یافت - و پستر بداروغگی عرض مکرر مورد عنایت گشت - در سال سیزدهم از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري چهرهٔ بختوري افروخته از تغیر ملتفت خان داروغهٔ گرز برادران گشت - و در همین سال مهر تزکي و عصای طلا یافت - و در سال پانزدهم بخدمت

قوش بيگي امتياز يافت - و در سال نوزدهم بنابر جهتي (۲) بسلب منصب و جاگير معاتب گرديد - و پستر با كمي منصب بحال گرديد - و در سال بيست و يكم از تغير روح الله خان آخته بيگي شد - و پس ازان بدكن تعين گشت - و هنگامي (كه موكب بادشاهي از اوديپور رانا معاودت نموده ساية نزول بساحت اجمير افكند) مشار اليه به آستان بوس خلافت شرف اندوز شده خلعت مير تزكي اول پوشيد - و پستر به تنبيه خيره سران سانبهر و دندوانه مرخص گشت - و چون در سال بيست و ششم درجن سنگهه هادا بمحاصرة بوندي پرداخته متصرف شد او باستيصال آن بدمآل كمر امتثال بر بست - و چون خان مذكور حوالي بوندي پيوست درجن سنگهه قلعه بند گرديد - آن خان شهامت شعار برق ريز يورش گشت - تگرگ تير و تفنگ تا سه پهر ريزش داشت - آخر كار آن تبه اطوار سياهي شب را پردهٔ كردار خود نموده نيلي عار فرار بر رخسارهٔ روزگار كشيد - (۳) و اندرهه سنگهه نبيرهٔ راو بهار سنگهه هادا (كه نيز از حضور رخصت يافته بود) حسب الحكم با جمعيت خويش داخل آن شده - مشار اليه عنان معاودت دوتا ساخته بعد تقبيل سدهٔ خلافت بيافتن خلعت تحسين درجهٔ افتخار پيمود -

---

(۲) نسخهٔ [ج] بسلب منصب معاتب گرديد - (۳) نسخهٔ [ب] اندرو ه

و در سر آغاز سال بیست و هشتم از انتقال خان زمان باقصی پایهٔ عزت صوبه داری مالوه صعود نمود - و بموهبت فیل ذوالفقار نام و از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و پانصدی سه هزار سوار اوج پیمای اعتبار گردید - و در آخر همین سال سنهٔ (۱۰۹۶) هزار و نود و شش هجري از تنگنای دنیا برآمد - پسرش نیز خطاب پدر یافته سرگرم خدمات پادشاهي بود - بعد رحلت خلد مکان مدتها در دار الخلافه به بیکاري گذرانید - سالی چند پیش از تحریر ودیعت حیات سپرد - خالي از غیرت و شرافت نفس نبود - همشیرهٔ سیده بیگم زوجهٔ محترمهٔ آصف جاه فتح جنگ در خانه داشت - هنگامی (که نواب معزی الیه از دکن بحضور رفته در کمال اقتدار زیب آرای امارت گشتند) اصلا بایشان رجوع نکرد - بلکه ترک آمد و رفت نمود *

* محمد علی خان خانسامان *

پسر تقرب خان حکیم داؤد است - ولایت زا بوده - چون پدرش (که در علم طب حذاقت تمام داشت) در خدمت اعلی حضرت بحسن تعالج و تداوي مشمول الطاف خسروانی گردیده آخرها به والا مرتبهٔ امارت برآمد او نیز بمنصب هزاري چهرهٔ امتیاز افروخت - و بعد از جلوس عالمگیري دران هنگام (که موکب منصورهٔ پادشاهي از

بقصاب ... ار الخلافه معاودت نمود) مشار الیه بخطاب خاني
وازش یافت - و چون تقرب خان را بعلاج بقیهٔ کوفت
عالي حضرت نزد آن پادشاه متروک السلطنة نگهداشته بودند
... وجهی طبع خلافت پناهي ازو منحرف گشته مورد عتاب
(۲)
خسروانه گردید - او نیز به تبعیت پدر از منصب معزول
... از نظر التفات خاقاني افتاد - چون سال پنجم
... ش از اجل طبیعي رخت هستي بر بست عواطف
پادشاهانه خان مذکور را به عطای خلعت از لباس کدورت
... رده از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي دو صد
... مطرح انظار تفضل و اکرام گشت - و در سال هفدهم
(۳)
... انتقال حکیم صالح خان به داروغگی کرکر اقخانه اعتبار
... خته بافزوني منصب دو هزاري هزار سوار سرافراز شد -
... پستر داروغگی چیني خانه نیز ضمیمه گردید *
و چون دیانت و کفایت و کار داني و معامله فهمی او
... پیشگاه سلطنت و جهانباني لمعهٔ ظهور بر داد پیش
... سفر اجمیر از تغیر روح الله خان بوالا خدمت خانساماني
... افتخار بر افراخت - بنابر استقامت وضع و راستی طبع
... ورط صلاح و تقوی دخلی تمام در مزاج حضرت خلد مکان

---

(۲) نسخهٔ [ب] خسرواني - (۳) نسخهٔ [ج] کرکیراق خانه - و نسخهٔ
[ب] کرکراق خانه - و در [بعضی نسخهٔ] کرکراقیخانه *

پیدا کرده بمرتبت قرب و اعتبار سرآمد همسران گردید - بل محسود امرای عمده گشت - در ایام محاصرهٔ گولکنده (که هنوز به تسخیر اولیای دولت قاهره در نیامده بود) هژدهم رجب سنهٔ (۱۰۹۸) هزار و نود و هشت هجري طائر روحش از مغاک خاک بذروهٔ افلاک پرواز نمود - در فراست و دانائي و بزرگي و سترگ منشي شهرهٔ روزگار بود - و با کمال دیانت و جدے وافر در گرد آوري مال پادشاهي مي‌کوشید بکرم آشنا بود - هرکه باو میرسید کامیاب مي گردید در اتقا و پرهیزگاري مولع بود - ارقات خود را مصروف نماز و روزه داشتے - و پیوسته همت بر مشغلهٔ اوراد و احزاب گماشتے - نعمت خان حاجي در هزلهای خود زاهد خشک و عابد مرائي کنایه باو دارد - یحتمل چون او داروغگي‌های متعلقهٔ خان‌سامانی داشت دورباش احتیاط صاحب رساله مانع دستبرد او شده دل خالي کرده باشد - خان مذکور دستار کلانے مثل قضاة بر سر مي بست نعمت خان هم اشاره بدان کرده -

* بیت *

* در سر داري بزرگي بسیارے *
* ما هیچ ندیدیم بجز دستارے *

* مهابت خان حیدرآبادي *

مشهور به محمد ابراهیم قمارباز - ولایت زا بود

دولت ابو الحسن قطب شاه والی تلنگ بدستیاری طالع بلند ارج پیمای امارت گشت - چون بعد عزل سید مظفر (که مدتها وکیل السلطنت مملکت بود) رتق و فتق امور ملکي و مالي باقتدار آن دو برادر بهمن شوم ملوم مادنا و ایکنا (که خمیر مایهٔ مفاسد و فتن و مورث وبال و زوال آن دودمان کهن گشتند) تفویض یافت هرچند آنها هم قوم خود و دکنیها را بر کشیده بمغل و غریبزادها فرو مي شکستند اما خان مذکور بزمانه سازي و مزاج شناسي مراتب الابه‌گري و چاپلوسي مي پیمود - و آن دو برادر در رضا جوئي و فرمان برداری او مي کوشیدند - لهذا مرتقیء مدارج عالیه گشته بمنصب سر لشکر و خطاب خلیل الله خان پلنگ حمله رایت بلند نامي افراشت - سجع نگین او بود * بیت *

* ز التفات پادشاه و پندت روشن روان *
* گشت ابراهیم سر لشکر خلیل الله خان *

هنگامی (که رایات عالمگیري ظلال افگن مرز و بوم دکن گردید نخستین تسخیر بیجاپور نصب العین همت خسرواني گشته شاهزاده محمد اعظم شاه با عساکر گران بگشایش آن تعین یافت - و چون آن مهم بامتداد کشید پادشاه کشور گشا باقتضای صواب دید از اورنگ‌آباد باحمدنگر و ازانجا شولاپور معسکر گردانید - ناگاه نوشتهٔ ابوالحسن بنام حاجب (۲) او (که

---

(۲) نسخهٔ [۱] صاحب *

در فوج فيروزي بود) بجنس (۲) از نظر پادشاهي گذشت -
بدين مضمون که تا حال پاس مراسم بزرگداشت مي‌نموديم (۳) -
حالا (که ايشان سکندر را يتيم و ناتوان دانسته بيجاپور را
محاصره نموده کار برو تنگ آوردند) واجب آمد که سواي
جمعيت موفور بيجاپور راجه سنبها از طرفي با قشون از
شمار افزون جهت کمک آن بيکس کمر سعي بر بندد - و
ما بسرداري خليل الله خان پلنگ حمله چهل هزار سوار
مستعد پيکار تعين نمائيم - و ببينيم که ايشان کدام
طرف مقابله و مقاومت خواهند کرد - ازين ممر غضب سلطاني
ثوران و جوش گرفت - و بر زبان گذشت - که ما تعريک
چيني فروش ميمون باز چنگ (۴) نواز را موقوف (۵) داشته بوديم
حالا (که ماده خروس خود ببانگ آمد) جاي توقف نماند -
باوجود تعويق و تعقيد مهمات بيجاپور پادشاهزاده شاه عالم
بهادر با خانجهان کوکلتاش در آخر سال بيست و هشتم
بمالش ابوالحسن مامور گرديد - خليل الله خان باتفاق شيخ
منهاج (که در نوکري بيجاپوري خضر خان پني (۶) را بغدر
کشته به ابوالحسن پيوسته سر ناموري مي افراشت) با رستم

---

(۲) نسخهٔ [ب] بجنسه - (۳) نسخهٔ [ج] مي نمودم - (۴) نسخهٔ
[ب] پلنگ نواز - و نسخهٔ [ا] تلنگ نواز - (۵) نسخهٔ [ج] موقوف بر
وقت داشته بوديم - (۶) نسخهٔ [ج] نهني ٭

راو عمدهٔ مادنا استقبال شاهزاده نموده مرارا عرصهٔ نبرد آراستند - و بسهام جان ستان و صمصام خون آشام داد شجاعت و شهامت دادند - با وصف آن (که روزے بر خانجهان نوعے هجوم آوردند که نزدیک بود که پای ثباتش از جا رود - فیل مست زنجیر گسستهٔ راجه رام سنگهه بدان رسید - که سر زده بفوج مخالف در آمد - اکثر اسپان سران نامي را بچراغ پا در آورده دو کس را بر زمین سرنگون انداخت - و در ارکان استقامت آنها تزلزل افتاده رو بهزیمت نهادند - و دیگر باره تا سه روز با شاهزاده جنگ قایم داشته اکثر امرای پادشاهي زخم برداشتند - آخر کار شکست بر لشکر تلنگ افتاده راه فرار پیمود - شاهزاده بتعاقب نپرداخته توقف نمود - این وقفهٔ بیجا باوجود تردد نمایان در پیشگاه خلافت درجهٔ استحسان نیافته فرمان عتاب آمیز رسید - و شاهزاده بمحمد ابراهیم سر لشکر پیغام داد (که بسبب اغماضے (که با شما بعمل آمد) در معرض عتاب آمده‌ایم - اگر پرگنهٔ کوهیر و سرم (٢) (که سرحد صوبهٔ بدر است) وا گذارید دستاویزے براے استشفاع ابوالحسن ما را بهم مي رسد - مشار الیه (گوش شنوا داشت) بقبول اصغا نمود - و رستم راو و دیگر جهالت منشان گفتند که این پرگنات بر سر نوک

---

(٢) نسخهٔ [ج] کوشیر و سیرم - و در [بعضی نسخه] کراهیر ه

نیزه بسته ایم - و جنگ را آماده ایم - باز کارزار و صف آرائي مکرر بمیان آمد - روزے شوخي و استیلا بجائے رسانیدند که رای بندرابن دیوان پادشاهزاده را فیل سواره پیش انداخته بردند - سید عبد الله خان بارهه باوجود رسیدن زخم بان بر لب خود را باو رسانیده از دست مخالف وا رهانید - و دران روز زن غیرت خان بخشی پادشاهزاده در حوضهٔ فیل بضرب بان کشته گشت - از صبح تا شام آتش جدال زبانه میزد - روز دیگر دکنیها بغرور یگانگي (۲) پیغام کردند که از روی انصاف باید که فوجهای طرفین بر جا باشد - و سرداران با یکدیگر تلاش نمایند - شاهزاده جواب داد که هرچند درین امر صرفهٔ ناتمام است که نیزه بازي و شمشیر بازي را استعمال کرده اید - اما ما قبول کردیم بشرطیکه شما زنجیر بپای فیل اندازید - تا در انجام کار رو بفرار (که نزد ما عار و شما آنرا از هنرها پندارید) نیارید - آنها گفتند ما زنجیر بپا جنگ نمي کنیم - شاهزاده گفت ما هم جنگ بگریز نمي نمائیم - آخر الامر نفاقے (که از قدیم الایام میان غریب و غریب زاده و دکنیها مي باشد) پدید آمد - فوج ابو الحسن بادیهٔ آوارگي پیموده رو بحیدر آباد گذاشت - پادشاهزاده درین مرتبه ره نورد تعاقب گردید - دکنیها خلیل الله خان را

(۲) نسخهٔ [ج] بکرنگي - و نسخهٔ [ا] یک انگي ۰

به نار ائي متهم ساخته هزيمت را سبب او وا نمودند - مادنا (كه قاطبهٔ با مغل دوست نبود) خاطرنشان ابوالحسن ساخت كه او ارادهٔ نوكري پادشاهي (٢) دارد - بزندان بايد نشاند - ناچار خان مذكور در حوالئ حيدرآباد سال بيست و نهم بملازمت پادشاهزاده پيوست - و حسب التجويز شاهي بمنصب شش هزاري شش هزار سوار و خطاب مهابت خان سر افتخار بسپهر دوار رسانيد - و در همين سال در شولاپور بآستانبوس خلافت فرق اعتبار افراخته بانعام پنجاه هزار روپيه و ديگر عطايا اختصاص گرفت - و در سال سي ام بعد فتح بيجاپور از انتقال حسن علي خان بهادر عالمگير شاهي بصاحب صوبگئ برار مورد نوازش گشت - و پس از فتح حيدرآباد سال سي و يكم باضافهٔ هزاري هزار سوار عارج معارج بلند نامي گرديد - و در همين ايام بنظم صوبهٔ پنجاب جبههٔ دولت بر افروخت (٣) - و بمكان خدمت رسيده در سال سي و دوم جان باجل سپرد - كلمهٔ مهابت خان مشعر تاريخ (٤) فوت اوست - بعد از اختيار نوكرئ پادشاهي پسر زادهٔ او محمد منصور تازه از ايران رسيده بخاميه سائئ آستان خلافت سرمايهٔ كاميابي اندوخت - و بمنصب هزار و پانصدي هزار سوار و خطاب مكرمت خان امتياز يافت *

---

(٢) نسخه [ج] پادشاه (٣) نسخهٔ [ب] بر افراخت - (٤) يعني سنهٔ هزار و نود و نه ٭

* موسوي خان ميرزا معز *

صبيه زادهٔ سيد السادات مير محمد زمان مشهدي است که سر آمد علماى آن مکان فيض نشان بود - مشار اليه در ريعان شباب از والد بزرگوار خود ميرزا فخرا (که از سادات موسوي قم است) بر هم زده به دار السلطنة اصفهان (که مجمع اهل فضل و کمال بود) در آمد - (۲) و در خدمت علامي آقا حسين خوانساري استفادهٔ علوم نموده بدستياري طبع رسا و ذهن عالي در علوم عقليه يگانهٔ روزگار گرديد - و در سنهٔ (۱۰۸۲) هزار و هشتاد و دو هجري به هندوستان بار غربت گشاد *

چون طالعش مانند استعداد بلند بود مشمول عواطف عالمگيري گرديده بمناصب (۳) مناسب سر عزت بر افراخت - و با صبيهٔ شاه نواز خان صفوي خالهٔ شاهزاده محمد اعظم شاه شرف ازدواج يافت - گويند در مقامات حسن ابدال روزے ميرزا را با شيخ عبد العزيز عزت (۴) مباحثهٔ علمي و مذاکرهٔ حکمي درميان آمد - و بطول انجاميد - شيخ گفت که اين را شما از که سند داريد - گفت از شيخ بهاؤ الدين محمد - گفت من بر شيخ بيست و دو جا حرف کرده ام -

---

(۲) در نسخهٔ [ب] حرف [واو] نيست - (۳) نسخهٔ [ج] بمنصب مناسب - (۴) نسخهٔ [ب] غريب مباحثهٔ علمي الخ ه

میر ... مخدوم آن حروف تهجي خواهد بود - آخر کار بجائی کشید که شیخ بهم برآمده گفت شیعه های شما میت را وقت غسل گز میکنند - سبب چیست - میر خنده زده گفت این مسئله را در لاهور بهترهای کنچني از من پرسیده بودند - یا[۲] امروز شما پرسیدید - بالجمله در ابتدای حال بدیوانی صوبهٔ پتنه و بهار سر افراز گشته صحبتش با بزرگ امید خان ناظم آنجا کوک نگردیده برهم زدگیها درمیان آمد - خان مزبور بر علو خاندان و بنوت امیر الامرا شایسته خان مي تنید و در دیگرے بنگاه کم از کم میدید - و میر سبب ساف بودن با پادشاه از علاوهٔ فضل و کمال خویش انگاشته بر خود مي بالید - و از غیرے فروتني نمي‌کشید - شکوهٔ یکدیگر به پادشاه نوشتند - میرزا معز طلب حضور شد - و در سال سي و دوم بخطاب موسوي خان و دیوانی تن از تغیر معتمد خان سرمایهٔ افتخار اندوخت - خان مذکور از کفایت پژوهي از منصبداران نو ملازم مچلکا گرفت - که بعد طیاری یاد داشت تا یافتن جاگیر طلب ایام ما بین نه نمایند - و اگر جاگیر یافته تغیر شود تا تنخواه محال دیگر ایام میانه محسوب محاسبه است - و چون این بد نامي بنام او شهرت گرفت

---

(۲) نسخهٔ [ب] بار امروز ٭

در تلافی آن قرار یافت - تا تنخواه جاگیر نو ملازم را تعینات جائے نکنند مگر بدرخواست او - سبحان الله در زمان سابقه گویند در محاسبهٔ جاگیر داري اکثر طلب سرکار نیز ذمهٔ منصب داران بر مي آمد - لهذا برای رجوع سزاولان تعین مي شدند - و آنها مبلغی داده لیت و لعل بکار مي بردند - در یساق دکن از قلت پایباقي و کم حاصلی ملک و بسیاری ارباب طلب (خصوص نو نوکران دکني) کار بجائی رسید که با وصف مچلکای (۲) معمولهٔ موسوي خان مبلغی از طلب منصب دار در سرکار بر مي آمد - لهذا هرچند (۳) منصبداران بمحاسبه رجوع مي نمودند مستوفیان نا شنیده انگاشته تن نمیدادند - درین ایام همگی این ضوابط نسیاً منسیاً گشته - الحاصل در سال سي و سیوم موسوي خان از تغیر حاجي شفیع خان بدیوانی دکن کامیابي اندوخت - و در سال سي و چهارم سنهٔ (۱۱۰۱) یکهزار و یک صد و یکم هجري برحمت حق پیوست - کجا شد موسوي خان تاریخ فوت و افضل اولاد زمانه تاریخ (۴) ولادت اوست - در خوش خیالي و نازک تلاشي بے انباز و به انشا پردازي و دقت آفرینی ممتاز بود - در اول مشق شعر فطرت تخلص

(۲) نسخهٔ [ج] مچلکههای - (۳) نسخهٔ [ج] ابتدا هر چند الخ - (۴) یعنی سنهٔ هزار و پنجاه و شش ٭

مي كرد - آخر موسوي دل‌نشين او افتاد - ازوست * شعر *

* سد راه معصيت ها شـــد پريشـــاني مرا *
* داشت عـــرياني نگـــه ز آلوده داماني مرا *

* محمد بديع سلطان *

پور خسرو بن نذر محمد خان است - سال نوزدهم جلوس صاحب قران ثاني همراه پدر به هندوستان آمده - سال بيستم به پيشگاه سلطنت رسيده جبين ارادت را نور آگين ساخت - و بعنايت خلعت و جيغهٔ مرصع و اسپ با زين مطلا بلند پايگي اندوخت - سال بيست و هفتم بتقرر دوازده هزار روپيه ساليانه لبريز نشاط گشت - و پستر از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي لواى سربلندي بر افراخت - سال بيست و هشتم باضافهٔ پانصدي اختصاص گرفت - سال سي ام از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدي سيصد سوار كام دل بر گرفت - و پس ازان (كه رتق و فتق سلطنت بخلد مكان تعلق پذيرفت) همراه پدر و عم خود در فضاى اكبر آباد دولت ملازمت دريافت - و در جنگ شجاع و دومين پيكار داراشكوه ملتزم ركاب پادشاهي بود - و همراه سربلند خان مير بخشي و رعد انداز خان مير آتش بكارها تعيين شده - پستر بوجهي معاتب شده از منصب برطرف گرديد - سال سي و ششم مشمول عنايت گشته بمنصب

سه هزاري هفت صد سوار رنگ پريده بر روي ن آمد - مآل
حالش بکجا انجاميد معلوم نيست *

* مصطفى خان کاشى *

که شيعه ايست از الوس افاغنه - پدرش آن قدر بے بضاعت
بود که چون فوت نمود اسباب تکفين و تدفين او بصعوبت
صورت گرفت - خان مزبور در چهارده سالگي از مادر
رخصت شده بتلاش روزگار بر آمده - رفته رفته بنوکري
محمد اعظم شاه کام دل اندوخته ساز صحبت او کوک گشت -
و از مقربان راسخ و همدمان محرم راز شاهزاده گرديد - چون
در سرکار پادشاهزاده بخابر افزوني خرج سپاه هميشه نالش
بود خان مذکور بحقيقت وا رسيده قرار داد - که زياده
از شش هزار سوار نگاه ندارند - و اگر بسبب سفارش و رجوع
مردم عمده يا ضرورت مهمے نگاهداشته شود تا منجمله
جمعيت مقرري عوض از فوتي و فراري بهم نرسد تنخواه
او جاري نگردد - و بحسن جز رسي او کار سرکار پادشاهزاده
نسق گرفت - و نالش سپاه و شاگرد پيشه بر خاست -
و فوج هم ده دوازده هزار سوار مدام موجود مي بود -
آن قدر در مزاج شاهزاده دخل بهم رسانيد که هيچ کار
بے مشورت او تمشيت نمي توان يافت - و هرچه از شاهزاده
خلاف مزاج خلد مکان بظهور مي رسيد بادشاه از پخته کاري

خان مذکور مي دانست - و چون افاغنه محل اعتماد نبودند صاحب اختیاري او در سرکار شاهزاده علاوهٔ بد مظنگي گردید - لهذا درین باب مراراً بشاهزاده ارشاد فرمود - آخر بتقریبي مغضوب و بے منصب ساخت و گرز بردارے شدید تعین نمود - که از لشکر شاهزاده اخراج کرده به بندر سورت رسانیده - و به متصدي آنجا حکم رفت که بر جهاز نشانده روانهٔ بیت الله نماید - خان مذکور بعد حصول زیارت کعبهٔ معظمه (زَادَهَا اللّٰهُ تَشْرِیفاً) معاودت نموده بصورت رسید - اگرچه حکم طلب بنام او صادر شد اما (چون از فحواي آن بوی صفح جرایم بمشام خرد نمي رسید) خان مذکور سال سي و نهم جلوس به خجسته بنیاد آمده نظر بمزاج بادشاه بلباس درویشانه ادراک ملازمت نمود - پادشاه این مصرع بر خواند - * ع *

* بهر صـــورت که آئي مي شنـــاسم *

گویند هرچند محمد اعظم شاه خواست (که باستشفاع او پرداخته همراه خود بگیرد) صورت نه بست - خان مذکور (که بحلیهٔ فضل و کمال آراسته بود) نسخهٔ موسوم به امارات الکلم براي تسهیل استخراج آیات قراني تالیف نموده - شاهزاده از نظر پادشاه گذرانید که تصنیف مصطفي خان است - بعد مطالعه ارشاد شد که تصنیف نگوئید

تالیف است - شاهزاده عرض کرد که تا حال دیگرے بدین فکر نیفتاده - لهذا تصنیف میتوان گفت - پادشاه بیدماغ شده بداروغهٔ کتابخانه ارشاد نمود - رسالهٔ (که درین ماده سابق کسے نوشته) از کتابخانه بر آورده بدست شاهزاده دهد - خان مذکور بقیهٔ عمر در خانه نشینی بسر آورد - خانهٔ عالي (که در محلهٔ سلطان گنج بلدهٔ اورنگ آباد ساخته) بنام او معروف است - با آنکه خلد مکان نسبت باخلاف دیگر بحال محمد اعظم شاه توجه مفرط داشت اما بنابر اختلاف مزاج طرفین طرفه معامله درمیان بود - گویند سال سي و ششم جلوس نسبت شهرت خبر مخلصی سلطان محمد معظم ارادهٔ باطل از جانب محمد اعظم شاه بر زبانها افتاد - بادشاه از روی مصلحت محمد اعظم شاه را (که متصل بنکاپور بود) برای رفتن به واکنکیرا مامور فرمود - چون لشکر پادشاهي در اثنای راه بود به محمد اعظم شاه نیز از طرف پادشاه اخبار مختلف مي رسید - پادشاهزاده بعد وصول بنزدیکیء لشکر پادشاهي معروض داشت - که اگرچه آرزوي حصول نعمت ملازمت زیاده بران است (که بعرض رساند) لیکن چون بر مهم ماموره باید رفت وسواس آن دارد که مردم همراهي پس از رسیدن به لشکر در بر آمدن تکاهل ورزند - هرچه ارشاد شود بدان عمل نماید .

در جواب صادر گشت - ما هم خواهش دیدار آن فرزند بسیار داریم - اما چون داخل شدن در لشکر صلاح نیست جریده باراده شکار بر مي آئیم - شما هم جریده با پانصد سوار باتفاق هر دو پسر بیائید - که همان وقت رخصت خواهند شد - و حکم شد که خیمهٔ مختصرے در زمین پستے بفاصلهٔ از لشکر نصب نمایند - که از دور نمایان نباشد - و مخفي به بخشیان و داروغهٔ جلو خاص و گرز برداران و مردم خاص چوکي ارشاد صدور یافت - که مردم بسیار کم انتخابي مسلح همراه بگیرند - و بظاهر تاکید رفت مردم زیاده نیایند - و مردم باره و میر توزکان براي منع ازدحام و بند و بست هر چهار طرف دولتخانه مامور گردیدند که کسے بے حکم نتواند در شد - و بعد رسیدن بشکارگاه متواتر احکام بنام شاهزاده رفت که جای دولتخانه کم وسعت واقع شده با مردم قلیل بیائید - پس از نزدیک رسیدن شاهزاده جمال چیله حکم رسانید - صیدیکه بر سر تیر آورده ایم خواهد خورد - و میدان جلوخانه هم تنگ است - زیاده از سه جلودار همراه نیارد - چون شاهزاده با دو پسر والا جاه و عالي تبار در جلوخانه رسید بسبب اهتمام غیر از دو جلودار همراه نبود - درین حالت شاهزاده رنگ رو باخته خود را در دام بلا دید - مختار خان حکم رسانید که هر سه یراق وا نموده بیایند - بعد ملازمت

و تقديم آداب پادشاه از روي شفقت در بغل گرفته بندوق بدست شاهزاده داده حکم تير انداختن بر صيد نمود - پستر به تسبيح خانه برده حکم نشستن فرمود - بگرمی تمام استفسار احوال کرد - بنابر شهرت آن (که شاهزاده زير جامه زره پوشيده) پيالهٔ ارگجه طلب داشته بعد وا کردن بند جامه بدست خود ماليد - و شمشير خاصه (که پيش پادشاه بود) از غلاف بر آورده بدست شاهزاده داد - با دست هاي لرزان گرفته بعد ملاحظه خواست که بگذراند - شمشير مذکور از روي عنايت مرحمت شد - و چند کلمهٔ وعظ و نصيحت مشتمل بر اشارهٔ آن (که شما را گرفته خلاص نموديم) بر زبان آورده مرخص ساخت *

* مخلص خان *

پسر صف شکن خان نبيرهٔ قوام الدين خان صدر ايران برادر خليفه سلطان مشهور - ولايت زا بود - در ايام محاصرهٔ قلعهٔ گلکنده داروغگی توپخانهٔ پادشاهي را بنيابت پدر سرانجام مي داد - بعد از انفتاح آن حصار استوار باضافهٔ دو صد سوار بمنصب هزاری سيصد سوار و اصالةً بدان خدمت مقرر گرديد - و در سال سي و سيوم بخدمت عرض مکرر سرمايهٔ مباهات اندوخت - پس ازان قور بيگي شد - و بمنصب دو هزاری هفت صد سوار تحصيل کامیابي نمود -

و در سال سي و ششم بافزوني پانصدي و از تغیر بهره مند
خان بخدمت بخشیگري دوم چهرهٔ امتیاز برافروخت - و
پستر پانصدي دیگر یافته بمنزلت سه هزاري عروج نمود -
و در آخر سال چهل و چهارم الویهٔ ظفر پرچم عالمگیري
از خاص پور بقصد انتزاع پرناله باهتزاز آمد - و دوم شعبان
قصبهٔ مرتضی آباد مُرج (۲) مضاف بیجاپور بمسافت سي و شش
کروه مضرب خیام پادشاهي گردید - خان مذکور (که بامراض
شدیده مبتلا شده بود) چهارم شهر مذکور سنهٔ (۱۱۱۲)
یک هزار و یکصد و دوازدهٔ هجري برحمت حق پیوست -
و در روضهٔ زبدة العرفا سید شمس الدین (که یکی از مشایخ
آن دیار است) واقع قصبهٔ مذکور مدفون گردید - نجابت
ذاتي با کمالات کسبي جمع داشت - مجموعهٔ بود از محاسن
اخلاق - ابواب فیض بر روي آشنا و بیگانه مفتوح داشتی - و
در اجراي کار خلایق بسیار کوشیدے - و در مثل گذرانیدن
منصب داران و عرض مطالب در بارگاه خلافت مثل روح الله
خان اول جري و حریص بود - با آن (که شوم طمعي ها
نداشته - بلکه استغنا و آزادي جبلي و فطري طبعش بود)
طرفه جا در مزاج پادشاه کرده بود - مکرر در حق او بر زبان

(۲) نسخهٔ [ج] مرتضی آباد مرج - و در [بعض نسخهٔ] مرتضی آباد
عرف مُرج *

خلد مکان گذشته که خلیفه سلطان جران داریم - و نهایت الطاف و عین اعطاف خسروانی بحال خان مذکور از دستخط خاص [که در حق پسرش بعنایت الله خان نوشته اند که بشاهزاده بیدار بخت (که دران وقت باقامت اورنگ آباد مامور بود) بنویسد - و آن در رسالهٔ کلمات طیبات داخل است] ظاهر می شود - چون پسر مخلص خان مرحوم یتیم است و جوهرے دارد و علم نحو و صرف را خوب آموخته پرداخت احوال ظاهری او باید کرد - از قضا میان مخالفان و گرگان افتاده - دایهٔ شیرده او والدهٔ حقیقی ملتفت خان است - و دیوان حاجی محمد علی خان - میان این هردو کمال عداوت بود - و قایما (که با پسر بود) دیوان حیدرآباد شد - از احوال پسر یتیم بهمه جهت خبرگیران باشند - هرگاه شفقت آقا باین مرتبه باشد نوکری مزه دارد - و این ملتفت خان میرزا محمد علی و حاجی محمد علی خان و میر قایمای تفرشی همه مخلص خانی اند - که بعد از فوت آن مغفور بخانی و بخطاب پادشاهی رسیدند - خان مذکور همین یک پسر داشت - بیست و یکم سنهٔ (۱۱۰۸) یک هزار و یک صد و هشت هجری متولد شد - خلد مکان باسم محمد حسن نامور کرد - در عهد خلد منزل بخطاب شمس الدین خان مخاطب گشته - سالے چند پیش از تحریر

در دار الخلافهٔ شاه‌جهان آباد رخت هستي بر بست -
بالجمله مخلص خان با فضیلت و ملائي طبع موزون داشت
و اشعار رنگین مي‌گفت - ازوست - * شعر *

* خمار ما و در توبه و دل ساقي *
* بیک تبسم مینا شکست و بست و گشاد *

و غریب تر آنکه با مغایت و فضیلت مذاق تصوف داشت -
خالي از درد نبود *

* مرتضی خان سید مبارک خان *

از سادات بخاري ست - در عهد خلد مکان نشو و نما پذیرفته چندے بمحافظت قلعهٔ رام‌کیسر و فصلے بحراست آسیر و ایامے بفوجداري سلطان‌پور نذربار پرداخت - پس ازان از تغیر سید محامد خان دولت آباد بدو مفوض شد - و سال بیست و نهم مخاطب بمرتضی خان گردیده بمنصب سه هزاري رسیده - گویند با خانجهان بهادر ربط بسیار داشت - چون تقرر خطاب خاني بنام پسرانش سید محمود و سید جهانگیر بخاطر بادشاه رسید خانجهان عرض کرد که سید محمود مي‌گوید در خاندان ما کسے محمود خان و فیروز خان نشده است - پادشاه فرمود شما تجویز بکنید - گفت سید محمود را مبارک خان و سید جهانگیر را مجتبی خان - پادشاه فرمود مبارک خان خطاب پدر است - عرض کرد که

خطاب مرتضي خان براي كدام بنده ملتوي ست - به ازين كسي نيست - پادشاه منظور فرمود - مرتضي خان سال چهل و پنجم مطابق سنهٔ (١١١٢) هزار و يک صد و دوازده هجري انتقال نمود - قلعدار بهشت باسقاط هاي وقفي لفظ قلعه تاريخ است - پس از فوت او پسر كلانش سيد محمود مبارک خان بمحافظت مهاكوت قلعهٔ مذكور مقرر شده در وقت فردوس آرامگاه بمنصب سه هزاري كامياب گشت - بعد ازو پسرش سيد مراد علي مبارک خان (كه دو هزار و پانصدي منصب داشت) و از انتقال پسر او سيد شير علي مبارک خان بتعلقهٔ مذكور سرگرم بودند - و پسر دومش سيد جهانگير مجتبي خان بخبرداري عنبركوت تعين شد - و پس ازان سيد علي رضا پسرش بخطاب پدر و در عهد فردوس آرامگاه بمنصب سه هزاري و خطاب جد و تقرر تعلقهٔ مذكور شادماني اندوخت - و بعد فوت او سيد علي اكبر مخاطب به مجتبي خان بجاي پدر و جد قرار يافت - پس ازان قلعهٔ مزبور بتصرف صلابت جنگ در آمد - تا آن وقت قلعه داران آنجا با صوبه داران دكن مثل حسين علي خان امير الامرا و نظام الملک آصف جاه و پسرانش سر فرود نمي آوردند - چون صوبه داران مذكور طريق كاوش پيموده تيول قلعه بضبط در آوردند فردوس آرامگاه دو لک

روپیه ...ال نقدي از حضور بنام تعلقه داران قلعه مقرر فرمود * یک بار آصفجاه بوجهی از قلعه دار آنجا سرگراني بهمرسانیده فوجی بمحاصرهٔ آن تعین نمود - چون این خبر بحضور رسید فرمان صدور یافت که در تمام دکن یک قلعه تعلق بما دارد شما آنرا هم نمي خواهید - آصف جاه بپاس حکم پادشاه صلح بمیان آورده فوج خود را طلب داشت *

* محتشم خان میر ابراهیم *

مهین پسر شیخ میر خوافي ست که سرآمد مقربان ایام شاهزاده عالمگیر پادشاه بود - اگر اجلش میگذاشت در سلطنت هم رکن رکین فرمان روائي و سرخیل نوئینان پادشاهي میشد - در مبادئ جلوس مصدر امر عظیم گردیده حقی بر ذمهٔ خانوادهٔ سلطنت گذاشت - پادشاه قدر شناس پسرانس را (که در حداثت سن بودند) منظور نظر تربیت ساخته بمناصب مناسب مورد مراحم فرمود - و هرچند آنها از بے طالعي موافق مزاج پادشاهي بر نیامدند (و الّا بمنتهای مراتب امارت مي رسیدند) معهذا ازان طرف حقوق آن مرحوم مرعي بود - هیچگاه التفات از پیرامون احوال شان بر نگرفته شد - میر ابراهیم بمنصب هزاري چهار صد سوار نوازش یافت * و بدوام خدمت حضور و عطای اضافه هاي منصب کام دل مي اندوخت - پستر بنابر جهتی بسفر حجاز مجاز

گشت - و در سال هیجدهم بعد سعادت اندوزي حج بجبهه سائي پیشگاه جهانباني و بحالي منصب هزار و پانصدي سر بلند گردید - و بخطاب محتشم خان چهرهٔ کامیابي افروخته از حسن ابدال به فوجداري لنگرکوت (که بیست کروهي پیشاور است) و عطای علم معزز شد - و بعد مراجعت از حسن ابدال بفوجداري سارنگپور رخصت یافت - و در سال بیستم بفوجداري میوات رخش عزیمت راند - و چون شاهزاده محمد اکبر سر بغي و طغیان بر افراشت و از امرای کومکي برخے بطوع و جوقے باکراه یکتائي گزیدند خان مذکور با معدودے از رسوخ عقیدت و اخلاص از شاهراه بندگي انحراف نورزیده زبانرا هم بفرمانبرداري شاهزاده آشنا نساخت - چندے محبوس زندان سخن ناشنوي بود - از آوارگي شاهزاده بزمین بوس عتبهٔ سلطنت ناصیه آرا گشته مورد تحسین گردید - و پس ازان به صوبه داري اکبرآباد لوای مباهات افراخت - و در سال بیست و هشتم از انتقال سیف خان بصاحب صوبگي اله آباد کام دل اندوخت - و پس ازان از منصب برطرف شده مدتها بگوشهٔ انزوا گذرانید - و در سال چهل و دوم بمنصب دو هزاري هزار سوار بحال گشت - و پس از چندے هزار سوار دیگر بابت کمي یافت و بحراست خجسته بنیاد هم مامور شد - اما در چه وقت بنظر نیامده - در سال چهل و

هفتم بقلعه داري نلدرک شتافت - و پهتو بازبے منصب شده بحضور رسید - چون در سال چهل و نهم توجه پادشاهي مصروف گشایش واکنکیره (۲) گردید بعد زد و خورد طرفین پیریا نایک دژنشین از در احتیال در آمده توطیهٔ صلح انگیخت - به عبد الغني کشمیري دست فروش ارد و (که بمکر و حیله راه داد و ستد بآن مفتن بهم رسانیده بود) آن زنهار جو بعضے ملتمسات خود نوشته باو داد - او بوساطت هدایت کیش واقعه خوان بعرض رسانیده درجهٔ پذیرائي یافت - پس ازان محتشم خان را (که بے منصب نشسته و در بروی تردد بسته مدیون همان کشمیري بود) بتجویز نایک ببحالي منصب و تفویض قلعه داري سرافراز فرموده رخصت کردند - آن غدار خان مذکور را با چند کس در قلعه گرفت - و در پیشگاه خلافت نقارهٔ فتح بلند آوازه گردانیده آداب تهنیت بتقدیم رسانید - تا آنکه کشمیري از زبان مادرش پیام آورد که پیریا بدر دیوانگي زده بدر رفت - سوم سنگهه برادرش (که براى مصالحه بحضور آمده بود) رخصت یافت که قلعه خالي نماید - این هم بعمل آمد - و مي دانست که بسقیفه سازي و شعبده بازی او کوچ پادشاهي خواهد شد - چون متمنای خیالی او صورت

---

(۲) نسخهٔ [ج] واکن کیرة - و در [بعضے نسخه] واکیدکرہ ٭

نبهت بار دیگر نایرهٔ جدال مشتعل ساخت - و بیچاره معتشم خان را محبوس گردانید - روزے (که بسعی بهادران جسارت کیش قلعه بدست آمد) آن بد نهاد خان مزبور را در خانه مضبوط کرده آتش بخانها زده گریخت - اگر ساعتے مردم پادشاهي دیرتر مي رسیدند خان مذکور سوختهٔ آتش بیداد آن مقهور مي گردید - گویند خان مذکور از فلزات چیزے خورده بود - در عین زمستان عرق از بدنش مي چکید - محتاج باد زن بود - بکثرت باه و بسیاري نسوان شهرت تمام داشت - و غیر از شهوت راني و خواب و خور دیگر شغلے نداشت - و بسبب بر طرفي متواتر و بے چاکري احوالش بپریشاني کشید - هنگام مراجعت از کهیلنه (که انواع صعوبت و تعب ها باحوال عمدها راه یافت - و هر ناله از غایت شدت باران دریای عمانے بود - در هر قدم جسرے قایم مي شد - نامے از مرکوب و بارکش نمانده - چهارده کروه راه در یک ماه و هفده روز سپري گشت) خان مذکور (که بے عصا نمي توانست (۲)) خود پیاده با اکثر زنان عصا در دست دامن کوهے گرفته افتان و خیزان قدمے چند مي پیمود - اولاد بسیار داشت - از پسرانش

(۲) نسخهٔ [ج] نمي توانست ماند *

هیچ کدام ترقي نکرد - مگر میر محمد خان (که خطاب پدر (٢) یافته دستگاهے بهم رسانید). احوالش جدا رقم پذیرفته *

* مطلب خان میرزا مطلب *

نواسهٔ مختار خان سبزواري ست - مادرش گلرنگ بانو بیگم مشهور در حبالهٔ عقد میرزا محسن پسر سید میرزا برادر خورد خان مزبور بود - خان (٣) مذکور بیاوری طالع و ذریعهٔ سفارش والدهٔ خویش در عهد خلد مکان جولانی عرصهٔ پیش آمد روزگار گردیده بتدریج به بخشیگری احدیان اوج پیمای عزت گشت - و در سال بیست و نهم بنیابت بهره مند خان (که به تهانهٔ اندني رخصت یافته بود) به تمشیت امور بخشیگری دوم مامور گشت - و در همین سال از انتقال سیف الله خان بخدمت میر تزکي امتیاز گرفت - و در سال چهل و یکم بخطاب خاني ناموري اندوخته از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي پانصد سوار سرافرازي یافت - و (چون در پیشگاه خلافت خود را کار طلب و جدکار وا نموده بود) اکثر بهمراهی افواج ماموره بمالش اشقیا و تیابت خدمات حضور کار بند گشته در جایزهٔ سرانجام آن بافزونی منصب کامیابي مي اندوخت - و پس ازان (که از انتقال بهره مند خان خدمت جلیل القدر میر بخشیگري

(٢) نسخهٔ [ج] نکرده - (٣) نسخهٔ [ب] بوده *

بخان نصرت جنگ تفویض یافت) ازانجا (که خان مذکور بیشتر بگشت ملکي و تعاقب تیره بختان مرهتّه سایر و دایر مي بود) در حضور مهمات بخشیگري را بنیابت او مطلب خان من حیث الاستقلال بعد فتح واکن‌کیره متمشي مي ساخت - بدان جهت بسرداري و مرجعیت سرے افراشت - و باضافهٔ سواران منصب و عطای نقاره بلند آوازه گردید - و در آخر زمان عالمگیري یکے از امرای دربار و متصدیان صاحب مدار (که چند کسے بیش نبودند) او بوده - و به تنبیه و تعریک غنیم لئیم حوالي اردو نیز مامور مي شد - پس از ارتحال خلد مکان ازین جهان گذران بدستور سایر اعیان حضور ملتزم رکاب شاهزاده محمد اعظم شاه گردید - و بشمول رأفت شاهي گل روز بهي از شاخسار روزگار چید - و بخطاب مرتضی خان اختصاص یافت - مرد بے حیثیت دل ناچسپ بود - نعمت خان میرزا محمد حاجي (که هیچ یکے از زبانش نرسته) دران وقت این بیت گفت -　* بیت *

* راستي را میگذارم در کجي خواهم شدن *
* مرتضی گر این بود من خارجي خواهم شدن *

بهمراهی شاهزادهٔ مذکور در جنگ بهادر شاه زخمهای کاري بر داشت - خانخانان منعم خان اورا از رزمگاه عقب فیلبان

خون نشانده آورد - بهمان زخمهای مؤلم در گذشت - مرد تنومند بلند بالا بود - و بسفاهت و بلاهت زبان زد - (چون ظهور سریرهٔ پدر بصحت نسب رهنما ست) اولاد والا نژاد آن مرحوم نیز از شمهٔ آن شیمه خالي نیستند - دو پسر داشت - در عهد خلد منزل اولین (که داماد جانسپار خان بهادر دل بود) خطاب پدر یافته - و دومین (که خویش تربیت خان میر آتش بود) به ابو طالب خان مخاطب گردید - و در عهد فرخ سیر کلانی فوجدار کهری (۲) گجرات بود - چون تغیر شد بنابر قرابت تازه (که همشیره زادهٔ او صبیهٔ کامیاب خان مرحوم بازدواج امیر الامرا حسین علي خان در آمده) آن امیر کریم الخصال بدکن رفته در اورنگ آباد رحل اقامت انداخت - و برادر خرد بفوجداری کودره (۳) و تهاسره مضاف صوبهٔ گجرات سر افرازي یافت - و صاحب نقش و جمعیت بود - پستر امیر الامرا بفوجداری بکلانه (۴) منصوب گردانید - خان مزبور با جمعیت شایسته بعالم علي خان پیوسته در جنگ نواب آصف جاه ساز و سامان امارت همه باخت - درهمان ایام مبارز خان ناظم حیدر آباد بعزم ملاقات فتح جنگ وارد شده بود - صبیهٔ مطلب خان را

(۲) در [بعضی نسخه] کهري - (۳) در [بعضی نسخه] کوررة - (۴) نسخهٔ [ج] بفوجداری کودرة و بکلانه منسوب گردانیده ٭

براى خواجه اسد خان پسر خود خواستگاري نمود - گويند بنابر سقم احوال زرے هم براى سرانجام شادي قرار يافته بود - مطالب خان زيادة طلبي مي كرد - و او ابا مي نمود - خان مذكور تند شده بوسايط (كه درين پيغام بودند) گفت - كه آخر انصاف كنيد دختر بني مختار است - يكي ازانها (كه شوخي در مزاج داشت) جواب داد كه ايشان هم فاعل مختار اند بجهت خويشى مذكور - ابو طالب خان (كه آفت رسيده بود) همراه خان مذكور بحيدرآباد شتافته بقلعه دارى شاه پور مضاف كولپاك و انواع مراعات آسودگي يافت - در جنگ نواب آصف جاه (كه با مبارز خان اتفاق افتاده) زخمي شد - در خجسته بنياد هر دو برادر بوقت موعود خويش حيات مستعار سپردند *

* ميرزا صفوي خان علي نقى *

نسبت بخاندان سلاطين صفويه دارد - سال چهل و هفتم جلوس خلد مكان وارد هندوستان گرديده احراز سعادت ملازمت نمود - و بمنصب سه هزارى هزار سوار و خطاب ميرزا صفوي خان نامور شده به بخشيگرى سيوم چهرة عزت بر افروخت - سال چهل و نهم (كه وصلت او با صبيهٔ معظم خان قرار يافت) خلعت با سرپيچ و دوازده هزار روپيه نقد مرحمت گرديد - پس از ارتحال آن پادشاه در

رفاقت محمد اعظم شاه از دکن به هندوستان شتافت - و در جنگ بهادر شاه در قول جا داشت - (چون اکثر مردم معتبر بهمراهی اعظم شاه جان نثار گشتند) او نیز مقتول شد *

* منور خان شیخ میران *

پسر دوم خان زمان شیخ نظام است - سال بیست و نهم خلد مکان همراه پدر بدولت آستان بوسي پیوسته (۲) - سال سي ام (چون پدرش در گرفتن سنبها بهونسله تردد نمایان بتقدیم رسانید) او باضافهٔ منصب و خطاب منور خان اختصاص گرفت - و سال سي و نهم از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاری دو هزار و پانصد سوار چهرهٔ بلند پایگي بر افروخت - و سال پنجاهم به تعیناتی محمد اعظم شاه (که جانب مالوه مرخص گردید) قرار گرفت - پس از ارتحال خلد مکان همراهی شاهزادهٔ مذکور برگزیده روانهٔ هندوستان شد - و در جنگے (که فیما بین شاهزادهٔ مذکور و بهادر شاه متصل اکبرآباد صورت بست) نامبرده با برادر کلان خود خان عالم در هراولي بود - بمقابلهٔ عظیم الشان فیل رانده (چون به برادر او زخم تیر رسید) جهان در چشم او تاریک گردید - درین ضمن بگولهٔ از زنبورک کار او

---

(۲) نسخهٔ [ب] بدولت آستان بوس پیوست ۰

تمام شد - پسرش منور خان قطبي ست (که مرتضی پور صوبهٔ برار در تیول داشت) - ابتدای عمل نظام الملک آصفجاه در دکن فوجے زیاده بر مقدور فراهم آورده بود - آن امیر بےنظیر بحسن تدبیر دست او ازین داعیه کوتاه ساخت - تا آنکه باجل طبیعي در گذشت - پسرانش اختصاص خان (که آخرها بخطاب خان زمان فایز گشته) و اعزاز خان و دیگران هم بودند - هر یکے بقدر قسمت از محال ارثي جاگیر یافت - چندے پیش ازین همه از سررشتهٔ حیات مرفوع القلم شدند - مگر پسر خرد سال او (که فقیر محمد نام دارد) باقي ست - بنوکری این و آن روزگار بسر مي برد *

* مختار خان قمر الدین *

پسر شمس الدین مختار خان است . در سال بیست و یکم عالمگیري بخطاب خاني سرافرازي یافت - بعدتر بخدمت قراول بیگي ممتاز گردید - و (چون پدرش بنظم صوبهٔ احمد آباد گجرات لوای کامراني افراخت) او به تعیناتي پدر مامور گردید - و پس از ارتحال پدر جبههٔ سعادت بآستان بوس خلافت نور آگین ساخته بخطاب مختار خان چهرهٔ ناموري بر افروخت - و بداروغگي اصطبل اسپ شادکامي اند - و در سال بیست و نهم ترکش و کمان یافته به تهانهٔ

هولنکي (که از محالات بیجاپور است) مرخص گردید - و ازانجا تعین محاصرهٔ بیجاپور گشت - و (چون سال سي ام بعد از فتح بیجاپور الویهٔ ظفر طراز پادشاهي سایهٔ معاودت بظاهر شولاپور افکند) پانزدهم محرم سنهٔ (۱۰۹۸) هزار و نود و هشت هجري جشن ازدواج شاهزادهٔ محمد بیدار بخت نخستین خلف شاه عالي جاه محمد اعظم شاه با دختر نیک اختر خان مذکور حسن انعقاد یافت - و آن عفت سرشت به پوتي بیگم مخاطب گردید - و در سال سي و سیوم خان مشار الیه بخدمت میر آتشي خلعت امتیاز پوشید - و پس ازان به تعریک و سرزنش خیره سران کنک گیري (۲) و راے باغ تعین شد - و در سال سي و هفتم باز بمیر آتشي اختر طالع برافروخت - و در سال سي و هشتم از تغیر فدائي خان کوکه بصوبه داري اکبرآباد درجه پیماي اعتبار گشت - و در آخر سال چهل و یکم از حکومت آگره معزول گشته به بند و بست صوبهٔ مالوه پرداخت - و در سال چهل و پنجم مجدداً بصاحب صوبگي اکبرآباد سرمایهٔ افتخار اندوخت - خان مزبور بمنصب سه هزاري رسیده بوقوع تقصیرے بکمي پانصدي معاتب شده باز به بحالي کمي پایه افزاي امتیاز گشت - و در

(۲) در [بعضی نسخه] کنگري - و در [دیگرے] هوکري ٭

سال چهل و نهم در جايزهٔ فتح سنهني تعلقهٔ راجا رام جات مفسد (که دوم رجب سال مذکور سنهٔ (١١١٧) هزار و يک صد و هفده مرتبهٔ ثاني منتزع شده) باضافهٔ پانصدي بپايهٔ سه هزار و پانصدي بر آمد *

(هرگاه کار کنان قضا و قدر در پي توطيهٔ دولت بختيارے عرق ريزان سعي باشند) تمهيدات خانه بر انداز بد انديش چه طرفے تواند بست - بل آنچه او کار شکني انديشد به تقريب مقصود صاحب اقبال در خور بود - بيانش آنکه شاهزاده محمد اعظم شاه از کمال غرور و شجاعت بوجود برادر کلان شاه عالم بهادر شاه وقعے نمي نهاد - (چون محمد عظيم دومين پسر شاه عالم بصوبهٔ بنگاله و بهار ريشهٔ استقلال فرو برده صاحب خزانه و جمعيت شد) در فکر بيجا ساختن او افتاد - در اواخر عهد خلد مکان [چون محمد اعظم شاه از احمدآباد به احمد نگر (که معسکر پادشاهي بود) شتافت] چندان کلمات وقوعي از جانب محمد عظيم بپادشاه رسانيد که فرمان طلب و گرز بردار تعين شد - ندانست که آمدن محمد عظيم بلاى عظيم بجان او خواهد بود - چنانچه محمد عظيم نزديک به شاهزاده پور (٢) رسيده بود که بر واقعهٔ ناگزير خلد مکان اطلاع يافته به فراهم آوردن سپاه

(٢) در[بعضے نسخه] شاهزاده پور *

و استمالت فوجداران اطراف و تمن داران آن نواح پرداخته با بیست هزار سوار بر جناح استعجال خود را به اکبرآباد رسانید - و مختار خان ناظم آنجا را مقید ساخته اموالش بضبط در آورد - و این سرعت وصول بمستقر الخلافه (که وسط ممالک و پای تخت سلطنت است - و از زمان عرش آشیانی معدن خزاین و مخزن جواهر این دولت قرار یافته) اولین پایهٔ سریرآرائی بهادر شاه گردیده استقلال و همت آنطرف از یکی بصد افزود -

* مصرع *

* عدو شود سبب خیر چون خدا خواهد *

چه ظاهر است که اگر عظیم الشان در اقصای (۲) پتنه میبود باین عجلت کی می رسید - غریب تر آنکه اعظم شاه بعد از واقعهٔ پدر بزرگوار خواست بسلطان بیدار بخت (که از مالوه بگجرات شتافته بود) بنویسد - که با افواج مالوه و گجرات به یلغار متوجه آگره شده باتفاق مختار خان (که خسر او می شد) بفراهم آوردن سپاه و اعداد مواد جنگ و پیکار همت برگمارد - گویند ابراهیم خان صوبه دار نو رسیدهٔ گجرات (که خود را اعظم شاهي مي گرفت) انتظار مي کشید - که اگر بمرافقت بیدار بخت حکم رسد فوجی آراسته گرد آورده روانه شود - (چون والا جاه دومین

---

(۲) نسخهٔ [ب] پنتهه ٭

پسر اعظم شاه بر ارادهٔ پدر آگهي يافت) بعنان همچشمي (كه مبادا برادر كلان صاحب جمعيت و دست گاه شود) به بار يابان و مشيران پدر در ساخته بعرض رسانيد كه پيش فرستادن شاهزاده مقتضاي حزم و احتياط نيست كه دولت دنيا غرور افزا و مرد ربا ست - اگر بر خزاين آگره دست تصرف يافته باعانت دو صوبه دار چنيني لواي خود سري بر افرازد تباهتے عظيم دارد - چه دشمن خانه بدتر از بيگانه مي باشد - محمد اعظم شاه [كه نصيبهٔ سلطنت نداشت - و ادبار و تيره بختي ظاهر حالش را فرو گرفته بود (هرچه را سود و بهبود خود مي انديشيد آبستن صد تباهي بود) فوراً بشاهزاده نوشت كه تا رسيدن اين جانب بمالوه (كه سر راه دكن است) اقامت نمايد #

القصه (چون سرير فرماندهي هندوستان از شكوه اقبال بهادر شاهي آسمان پايه گرديد) ازانجا (كه عموم رأفت و مكرمت آن شاه كرم گستر چون آفتاب يكسان پرتو افكن سنگ و گهر بود - و دوام مرحمت و فيض بخشي او چون سحاب يكدفعه سيراب ساز خشک و تر) مختار خان باضافهٔ نمايان و منصب عمده و خطاب خان عالم بهادر شاهي سربلندي يافته به بمعالي صوبه داري اكبرآباد با خدمت والاي خانه ساماني بلند رتبه گرديد - و باسترداد اموالش از

(۲)
صامت و ناطق (که در سرکار عظیم الشان بضبط در آمده) کامیاب نوازش گشت - گویند پیش ازان (که حکم استرداد جنس او شود) روز جشن لباس سفید پوشیده بدربار حاضر شده - شاه عالم با آن همه حوصلهٔ بلند و گذشت رسا چین ابرو شده بخانخانان منعم خان فرمود که حق بطرف مختار خان است - از سلطنت ما اورا چه دلخوشي خواهد بود - خانخانان بمشار الیه گفت - که این لباس بروز جشن چه مناسبت داشت - خان مذکور ظاهر کرد که از بے استعدادیها ست - خانخانان از جانب خود مبلغي را از نقد و جنس فرستاد - مختار خان به بعضے چیزها متهم بود - نعمت خان هاجي درین شعر اشاره بدان نموده -

* شعر *

* هیچ کس در خانهٔ مختار خان بیکار نیست *

* هرکـــرا دیـــدیم آنجـــا فاعل مختـــار بود *

* وَ اللّٰهُ اَعْلَمُ *

* میرزا یار علي بیگ *

مردے بود راست و درست - به پاره گیري مطلقًا مزاجش آشنائي نداشت - ازین جهت منظور نظر حضرت خلد مکان گردیده سرمایهٔ اعتبار اندوخت - در آغاز پیشدست

---

(۲) نسخه [ج] در آمده بود *

روح الله خان بخشي بود - و بدقت و سختگيري زبانزد -
(٢)
بيشتر بداروغگي ڈاک و داروغگي کچهري سرافراز شده در اجراى
کار خلق الله مي کوشيد - سال سي ام بپايهٔ چهار صدي چهل
سوار و سال سي و يکم باضافهٔ پانزده سوار رسيده - هرچند
پادشاه مي خواست که منصبش بيفزايد قبول نکرد - در عرض
خيلي گستاخ بود - گويند ساده روئى را براى منصب استاده
کرد - پادشاه فرمود که خرد سال است - عرض نمود که تا يافتن
جاگير نيم تر خواهد بود - و نيم تر بزبان اهل هند عبارت
است از کسي که مدارج سن انحطاط پيموده باشد - و نيز
نقل کنند که روزے الوش بار عنايت شد - و وقت باريابي
از خاطرش رفت - پادشاه بتقريب استفسار مزه بيادش داد -
متنبه شده چهار تسليم عنايت الوش و چهار تسليم ديگر
(که اين سجدهٔ سهو است) بتقديم رسانيد - و نيز بيان
کنند که روزے بتقريب اداى شهادت تورانئي در مقدمهٔ
شرعي عرض کرد که توراني ست - شهادت او چه اعتبار
دارد - و حفظ اين نکرد که پادشاه هم توراني ست - در
محاصرهٔ گولکنده قحط و غلا بسيار شد - پادشاه نظر بديانت
او خواست که بداروغگي رسد مامور سازد - او بخوف
بدنامي ابا نمود - (چون اعظم شاه از اوضاع او ناخوش بود)

---

(٢) نسخهٔ [ج] سرفراز شده آخرها در اجراي الخ *

بعرض رسانيد که پاجئی را چه يارا که از حکم ولي‌نعمت سر به پيچد - (چون بر خاطر پادشاه هم اين حرف گراني نمود) فرمود که يار علي بيگ را گردني زده از ديوانخانه بر آورند - بعد ارتحال خلد مکان از محمد اعظم شاه مرخص گرديده بمکهٔ معظمه شتافت - و سال سيوم جلوس خلد منزل از بيت الله معاودت نموده بملازمت پيوست - همان سال مطابق سنهٔ (۱۱۲۱) هزار و يک صد و بيست و يک هجري در گذشت *

* مير احمد خان *

داماد خواجه عبد الرحيم خان بيوتات است - مرد راست درست سپاهي وضع بود - در زمان عالمگيري به بخشيگري و واقعه نويسي فوج شاه عالي جاه محمد اعظم شاه (که دران ايام بنظم صوبهٔ گجرات مي پرداخت) سرافرازي يافته [با آنکه بدرشتي و سخت گيري (که لازم راستي و درستي است) شهرت داشت] درين کار پادشاهزاده را (که اکثر از ارباب تحرير سرگران و برآشفته مي بود) با خود راضي و سر التفات نگهداشت - و پس ازان بديواني فوج محمد بيدار بخت به پايهٔ عزت بر آمد - و در سال چهل و هشتم از ديواني به نيابت شاهزاده بصوبه داري خانديس امتياز اندوخت - دران هنگام [که شاه عالم از جنگ کام بخش

وا پرداخته لوای مراجعت بر افراخت) چون ساحت بلدهٔ برهانپور مضرب خیام ظفر ارتسام گردید] میخواستند چند گاهے بسیر و شکار رمنهٔ کراره (که سیر جائے است دلگشا و نخچیرگاهے ست مسرت افزا) عشرت اندوزند - و آن دیہے ست سه کروهی برهانپور و رود خانهٔ دارد بصفای آب بے همتا - در ازمنهٔ سابقه بران رود برابر کراره بندے بسته اند بعرض صد گز و ارتفاع دو گز (که ازان آبشارے میریزد) - بفرمان صاحب قران ثانی (که در ایام پادشاهزادگی به تنسیق مهمات دکن فروغ بخش آن خطه شده) پیش بند سابق بند دیگر بفاصلهٔ هشتاد گز بر بسته میان هر دو بند حوض صد گز در هشتاد گز بروی کار آمده - آبشارے دیگر از روی این بند می افتد - و دو سوی آن دو دست عمارت بر افراخته اند - و باغچهٔ متصل آن ترتیب یافته - اما چون شورش راجپوتیه و فساد سکهه بمسامع جلال رسید بے اهمال و امهال اوایل شعبان سال

سیوم سنهٔ (۱۱۲۱) هزار و یکصد و بیست و یکم هجری کوچ فرموده خان مذکور را بحراست آن بلده مطرح انظار عاطفت نمود - اتفاقاً در سال چهارم تلسی بائی نام زن یکے از سرداران مرهته با فوج بسیار تاخت آورده بعد از

نهب و غارت قصبهٔ راویر (۲) (که هفت کروهی برهانپور است) قلعه دار را (که تاب مقاومت و مقابلت در میدان نداشته محصور شده بود) گرد گرفت - چون حصانت حصار بدان مرتبه نیست نزدیک بود که دستگیر شود - خان مذکور از فرط غیرت و افراط حمیت حفظ جان بازای شهادت نپسندید - و از مقابلهٔ زن حربیه خود را بدزدید (۳) -

* مصرع *

* چه مردي بود کز زني کم بود *

بی اختیار عنان تماسک از دست داده بی آن (که بگرد آوردن لشکر و یراق کر و فر مقید شود) به بهادرپوره رفته فرود آمد - و یساولان و نقبا بطلب منصب داران متعینه و اهل خدمات فرستاد - مردم (که چاشنی تشدد و سوء خلق خان مذکور گرفته بودند) پاسداری آبرو را بر خود داري ترجیح داده باکراه و اجبار (که اکثرے ازانها پیاده و گردون سوار بودند) فراهم آمده خان مذکور روز دیگر (که از هفت صد سوار متجاوز نبود) میمنه و میسره آراسته روان شد - در اثنای راه تلاقی فریقین رو نمود - و آتش حرب و ضرب اشتعال گرفت - هرچند نبایر و خویشان سردار دل بمرگ نهاده بسیارے را برمی سهام و ضرب صمصام بر خاک انداختند -

(۲) نسخهٔ [ج] رادیر - (۳) نسخهٔ [ب] بدر برد ٭

اما اشقيا بطعن رماح مستطيل اكثر مجاهدان را جريح و قتيل گردانيده كار بجائی رسانيدند كه بساق سردار دو زخم تفنگ رسيد - درين ضمن شيخ اسمعيل ظفرمند خان فوجدار جامود (كه سركردگی فوج طرح داشت) كومك بجا نموده شعلهٔ غلبهٔ كفار را بآب شمشير فرو نشاند - تا فضا و فناى قلعهٔ راوير دايرهٔ فوج اسلام گشت - دو شبانه روز جنگ تير و تفنگ درميان بود - (چون اشقيا دريافتند كه بناى ثبات مبارزان تزلزل پذير نيست) رخت ادبار بسوى شهر كشيدند - اگرچه قاضي باتفاق شرفاى بلده در حفاظت شهر تگ تگ پا بكار برد - ليكن حوالی آنرا بجاروب تاراج پاک رفتند - و بآتش بيداد سوختند - شب دهم ماه صفر خان مذكور بعزم شبخون شبگير نمود - و از پای قلعه راوير حركت كرد - هرچند برخی آزموده كاران بآئين خيرخواهي گفتند (٢) (كه شب روي مصلحت نيست) گوش نكرد - چون بنزديكی شهر رسيد ضلالت پيشگان آگهي يافته سد راه گشتند - و نيران پيكار برافروختند - رزم جويان طرفين داد مردانگي و دلاوري دادند - مير احمد خان با بيشترے از اولاد و اقربا و دو ثلث لشكر در معركه جام شهادت چشيد - و ظفرمند خان در سبک پائي از باد گرو برده دران حالت (كه

(٢) نسخهٔ [ب] نكرده •

غبار را مجال نبود که از راه هوا خود را بشهر تواند انداخت) با یک پسر خان شهادت نشان و معدودے از تیز پایان خود را بشهر (۲) رسانید - تتمه لختی مجروح و برخی ماسور گردیدند - از خان مذکور دو پسر باقي مانده - یکی میر سید محمد (که بعنوان درویشي مي گذرانید - و معتقد فیه بسیارے بود) - و دومین میر محامد (که بخطاب پدر مخاطب گشته) - ترجمه اش جداگانه درین اوراق ثبت یافته *

* محمد اسلم خان *

پسر میر زاهد هروي ست (که احوالش جداگانه نوکریز خامهٔ وقایع نگار شده - موصی الیه در عهد خلد مکان بعد وصول بسن رشد و تمییز بمنصب درخور و خطاب خاني امتیاز یافته - مدتها بدیوانی صوبهٔ کابل سرفرازي داشت - و پستر دیوانیٔ شاه عالم نیز ضمیمه گردید - سال چهل و هشتم ازان (۳) کارها عزل پذیرفته از تغیر سید میرک خان بتفویض دیوانیٔ لاهور افتخار اندوخت - سال چهل و یکم از تعلقهٔ مذکور تغیر گشت - پستر سالے چند بحراست لاهور مي پرداخت - در عهد خلد منزل همانجا در گذشت - پسرانش محمد اکبر و محمد اعظم (چون ملازمت پادشاه نمودند) برعایت نام پادشاهزادها تغییر نام فرموده به

---

(۲) نسخهٔ [ب] رسانیده - (۳) نسخهٔ [ج] ازان کار عزل پذیرفته *

محمد اکرم و محمد اصغر موسوم ساخت - اولین خطاب خاني یافته در هندوستان اوقات زندگي را به پایان رسانید - و دومین بخطاب پدر مخاطب گشته بعد هنگامهٔ نادر شاه همراه نظام الملک آصف جاه بدکن آمد - و چندے بدیواني صوبجات آنجا و پستر بتعلقهٔ میر آتشي سرمایهٔ اعتبار بر گرفت - و در عمل صلابت جنگ به تفویض بخشیگري دکن خلعت امتیاز پوشید - پس ازان بخطاب حشمت جنگ بهادر مرتقي (۲) گشته بحراست برهانپور نامزد شد - و در عمل نظام الدوله آصف جاه لفظ ضیاء الدوله ضمیمهٔ خطابش گشت - سالے چند پیش از حالت تحریر بآخرت سرا شتافت - بمنصب شش هزاري شش هزار سوار رسیده بود - اخلاف ازو باقي مانده اند *

* منعم خان خانخانان بهادر شاهي *

پدرش سلطان بیگ از قوم برلاس است - منصبي جزو کوتوالي اکبر آباد داشت - بکشمیر نیز بعلاقهٔ کار پادشاهي رفته - پس از فوتش محمد منعم بتلاش روزگار بدکن شتافته در لشکر پادشاهي بجوهر رشادت و کارداني با روح الله خان میر بخشي متوسل گشت - بخشي الملک منصبي براي او گرفته مهر خود حواله نمود - پس ازان بطالع یاوري

(۲) نسخهٔ [ج] مرتقئ مدارج حشمت و شوکت گشته الخ *

و بخت ياري ترقي نموده بدولت رو شناسي خلد مكان
(٢)
رسيد و بخدمت متفرقه مامور ميگرديد - سال سي و چهارم
بخدمت امانت هفت چوكي از تغير مير عبد الكريم ملتفت
خان امتياز يافت - و در سال و چهل و ششم بداروغگي
فيلخانه اختصاص گرفت - (چون در مهم كهيلنا بكمك
محمد امين خان بهادر نرسيد - و تهارنے سوزد) بكمي
منصب و عزل تعلقه معاتب گشت - پس ازان بديواني
مهين پور خلافت پادشاهزاده محمد معظم از تغير اسلم خان
مامور شد - و ديواني كابل نيز ضميمه گرديد - و بحسن
اخلاص و نيكو خدمتي مشمول عواطف پادشاهزاده گشت -
(٣)
و در سال چهل و نهم صوبه داري پنجاب بوكلاي شاهي
نامزد شد - بتجويز شاهزاده نيابت بخان مشار اليه
با فوجداري جمون اصالةً تفويض يافت - و بمنصب هزار
و پانصدي هزار سوار مرتقي گشت - و با راي صايبه
و نيروي مردانگي متمردان و سرتابان آن صوبه را مطيع
و ايل ساخته بمعدلت و انصاف بكارها پرداخت - (چون
مرد مدبر كهنه روزگار و دولتخواهي شاهزاده بخود تصميم
داده بود) گوش بر آواز انقلاب زمانه داشته باخفا و استتار
در اعداد مواد سلطنت پادشاهزاده مي كوشيد - از نيرنگي

(٢) نسخهٔ [ا] مامور گرديد - (٣) نسخهٔ [ب] كه صوبداري الخ ه

تقدير بيست و پنجم ذي الحجه سنهٔ (۱۰۱۸) هزار و هيجده
خبر ارتحال خلد مكان بمنعم خان رسيد - تا وصول پادشاهزاده
از پيشاور (كه قشلاق كابل است) بعرصهٔ دلگشاى دار السلطنة
لاهور (كه دوم صفر اتفاق افتاد) منعم خان قريب پنج
هزار سوار و توپ خانهٔ سنگين فراهم آورده با ساز و سامان
سلطنت آن طرف پل شاه دوله شرف ملازمت دريافت - و
تا رسيدن سرهند بمنصب چهار هزارى دو هزار سوار و خطاب
خانزمان و عنايت طوغ و نقاره ناموري اندوخت - و تا وصول
نصرت شمول بمستقر الخلافه بحسن سعي و نيكو خدمتى او
پنجاه هزر سوار موجودي سواى نگاهداشت شاهزاده (۲) (كه
مساوى همين عدد بود) در ظل رايت پادشاهي مجتمع
گشت - بمكرمت منصب پنجهزارى پنج هزار سوار و افزايش
خطاب بهادر ظفر جنگ بلند مرتبه گرديد - و در جنگ محمد
اعظم شاه در تردد و جانفشاني شريك غالب بود - اجمالش
آنكه (چون محمد اعظم شاه بنگاه را با زينت النسا (۳) بيگم
همشيرهٔ اعيانى خود و جملة الملك اسد خان در گواليار
گذاشته عزيمت پيش نمود) خلد منزل (كه كمال حلم
و خدا ترسي داشت) از سفك دماء مسلمين احتراز لازم
شناخته ببرادر نوشت - كه بمراعات وصيت پدر (كه پيشتر

(۲) نسخهٔ [ا] شاهزادها - (۳) نسخهٔ [ج] زيب النسا ٭

دکن تا مالوه و گجرات بشما ارزاني داشته و هندوستان بما)
اگر باقتضای مروت تلنگانه را ضميمهٔ بيجاپور به کام بخش
(که برادر خرد بجای فرزند مي باشد) را گذراند (ما
از مقسوم و موروث خود بحصهٔ شما مي افزائيم) بهترين
شقوق است - و اگر اين صلح صلاح شما نباشد چه لازم
که بغرض نفساني بر سر ملک فاني جنگ کنيم و عالم
بتلف جان و مال گرفتار شود - ما و شما تنها بميدان
در آئيم - * ع *

* تا يار کرا خواهد و ميلش بکه باشد *

و درين صورت صرفه با شما ست که در مقابل شمشير خود
ديگرے را بنظر نمي آريد *

و بعضے ثقات برانند که بهادر شاه ازين وصيت اطلاع
نداشت ليکن آخرها خلد مکان فرمانے باو نوشته که بر
لفافه اش بخط خاص مرقوم بود اَلسَّلاَمُ عَلَيْکَ يَا وَالِي الْهِنْدِ -
بهمين متمسک شد - بهر تقدير (چون اين پيغام بمحمد اعظم
شاه (سيد) نوشت که اين قسمت منظور نيست - تقسيم
ديگر (که بعيد از تعادل و تکافو بود) * بيت *

* از فرش خانه تا بلب بام از آن من *
* از بام خـــانه تا بثـــريا از آن تو *

درميان آورد - و پس ازان برآشفته بايلچيان گفت اين پير

خرف مگر گلستان شیخ سعدي هم نخوانده که دو پادشاه در اقلیمی نگنجند * بیت *

* چو فردا بر آید بلند آفتاب *
(٢)
* من و گرز و میدان افراسیاب *
(٣)
هژدهم ربیع الاول متصل حاجو ده کروهی اکبر آباد تلاقی فریقین اتفاق افتاد - خانزمان با فوجی جرار باتفاق شاهزادهای دیگر از چپ و راست وقتی رسید که محمد عظیم الشان را بیدار بخت از سه جانب گرد گرفته بود - کارزاری عظیم و آویزش های نمایان بوقوع آمد - و با آنکه گلولهٔ بادلیج در پهلوی راست زیر بغل رسیده - اگرچه استخوانهای قبرغه مسلم ماند اما یکراست از جانب پشت گوشت و پوست گرفته بر آمد - اصلا از جنگ پهلو تهي نکرده چندان پای ثبات افشرد که محمد اعظم با دو پسر بیدار بخت و والا جاه
(٤)
رهگرای فنا شدند - های محمد اعظم تاریخ است - خانزمان با اهل و عیال و مال و منال اعظم شاه دران عرصهٔ هرج و مرج گرد آوري نموده قریب نصف شب بحضور رسید - و ازان زخم منکر غش کرد - بیست و نهم همین ماه بخطاب والای خانخانان بهادر ظفر جنگ و منصب هفت

---

(٢) در نسخهٔ [ج] حرف [واو] نیست - (٣) نسخهٔ [ج] جاجو -
(٤) یعنی سنهٔ هزار ه

هزاری هفت هزار سوار و تفویض امر جلیل القدر وزارت سر افتخار افراخت - و یک کرور روپیه نقد و یک کرور را جنس (که از ابتدای سلطنت تیموریه هیچ امیرے باین عطیهٔ عظمی کامیاب نگشته) از پیشگاه خلافت و جهانبانی مرحمت شد - و دهم ربیع الاخر ظل سبحانی در باغ دهر آرای بعیادت او (که ازان زخم ذي فراش بود) سایه گسترده بانواع نوازش و دلدهي (که این فتح بنیروی شمشیر و اصابت رای آن صاحب سیف و قلم رو نمود) فرق مباهاتش را فرقدان سا فرمودند - و از جملهٔ پیشکش او (که بده لک روپیه میرسید) بقدر یک لک روپیه پذیرائي یافت - و هشتم جمادي الاولی تسلیمات وزارت و صوبه داری اکبرآباد بتقدیم رسانید - و سال سیوم بنواختن نوبت در حضور چهرهٔ تفوق و برتري افروخت - و در سال چهارم (که خلد منزل بقصد استیصال کردی[(۲)] بد مآل در شاه دهورا[(۳)] رسیده اقامت نمود) خانخانان بسرداری پادشاهزاده محمد رفیع الشان بر سر او تعین شد - آن تبه کار از کارزار بسیار بمکان قلب موسوم به لوهگدهه رفته محصور گردید - افواج پادشاهي دست از تعاقب بر نداشته بمحاصرهٔ آن قلعه پرداختند - پیروان و گرویدگان آن وخیم العاقبة (که جان فشاني را

(۲) نسخهٔ [ج] کرزی - (۳) نسخهٔ [ب] شاه دره ه *

باعتقاد تناسخ حيات ابدي تصور مي كردند) بكمال رغبت و شوق بر آمده بر مورچالها مي ريختند - و جمعے را كشته بقتل مي رسيدند - پس از مدتے (كه آذوقه مفقود شد) يكے از كهتري‌ها كلابا نام تنباكو فروش خود را فديهٔ آن مغوي ضلالت كيش ساخته با لباس فاخره بجايش نشست - و كرن (٢) با جوقے بر مورچال پادشاهي يورش نموده بملك برفي (٣) راجه (كه متصل بود) بدر رفت - و بعد فتح آن مكان مردم پادشاهي كلابا را با شان و شوكت ديده كرن خيال كردند - و مقيد ساخته نزد خانخانان آوردند - خانخانان بعجلت تمام اين مژده بعرض رسانيده مورد تحسين و آفرين گرديد - حكم نوبت و تياري ديوان عام شد - و فرمودند قفس آهني سيخ دار زود درست نمايند - پس ازان (كه به پرس و جو پرده از روي كار برداشتند) ظاهر شد كه باز پريده و بوم بدام افتاده است - خانخانان انفعال كشيد - و بهمراهان سرزنش كرده گفت همه پياده شده بكوه راجه برفي در آيند - يا كرن را دستگير نمايند يا راجه را كشيده بيارند - و براجه هم نوشت كه بهبود خود در دستگير ساختن آن محتال شناسد - گويند هركارهاى ذوالفقار خان باشارهٔ خان مزبور (كه با خانخانان

(٢) نسخهٔ [ب] گرو و نسخهٔ [ج] گره - (٣) نسخهٔ [ج] راجه برني *

عداوت هم چشمي داشت) از کوهستان تا اردوی معلی شهرت دادند که کرد دستگیر گشت - هرکارهای خانخانان باعتبار همجنسي زبانی آنها فرا گرفته متواتر این خبر رسانیدند - و او بپادشاه عرض کرد - ذوالفقار خان گفت اغلب که این همه اصلی نداشته باشد - پس ازان (که معلوم شد واهي بود) اگرچه راجه را آورده در همان قفس آهني بدار الخلافه فرستاده محبوس کردند اما خانخانان را خجالت بر خجالت افزوده از غصه بیمار شد - و ماده دماغي گشته بجانب گوش ریخت - و در همان ایام ودیعت حیات سپرد *

خانخانان بسیار متواضع و صاحب سلوک بود - اصلا نخوت و غرور نداشت - در مراعات آشنائی قدیم و پاس مراتب قدرشناسي مي کوشید - حتی که بلحاظ دیرین ربط با کم منصبان به تعظیم پیش مي آمد - هرچند در جود و کرم و اکرام و اطعام دست گشاده نداشت اما در کارها فیضش عام بود - وزارت را به ستوده نامي و نیک نفسي بے دواعی طمع و غرض سرانجام داد - وقت کچهري سزاوالان تعین میکرد که کاغذ ارباب حاجت بے دستخط بروز دیگر نماند - برفع بلیهٔ خوراک دواب از ذمهٔ منصبداران طرفه تحصیل اجر جزیل کرد - در عهد خلد مکان همین که

بمنصب دار خوراک دواب لازم مي شد (هرچند که از قلت
پايباقي (٢) جاگير قليلی ويران کم حاصل بعد مدتها يافته که
بنصف و ثلث خرج دواب وفا ننمايد تا بصرف حوائج
ار چه رسد) داروغهٔ فيلخانه و آخته بيگي و ديگر متصديان
به تشدد از وکيلش بازخواست زر خوراک مي کردند -
و هيچ جا فرياد نمي رسيد - ناچار وکلا استعفای وکالت
مي دادند - خانخانان مقرر نمود که در همين تنخواه
دامها بقدر خرج دواب از ذول جاگير منها کرده تتمه
بنويسند - چنانچه تا حال همين ضابطه معمول است *

* مصرع *

* نيکوان رفتنـــد و سنتهـــا بماند *

کمالات کسبي هم (که ازان بقابليت و استعداد تعبير
کنند) داشت - شعر مي گفت - ميلانی به تصوف بهم
رسانيده - رسالهٔ نوشته موسوم به الهامات منعمي - مطلب
عمده ندارد - نکاتی چند با شعر برجسته حسب حال
آورده - حرف گيران سخن ساز بعضی بالحاد و برخی بتهمت
ادعای معراج نسبت مي دهند - حال آنکه ازين
نسبتها عاري ست - در الهامی (که سير خود به بهشت
و ازانجا (٣) پايان عرش بيان نموده) بلفظ رؤيا مقيد ساخته -

(٢) نسخهٔ [ج] پائباقي - (٣) نسخهٔ [ب] تا به پايان عرش *

منافاتے ندارد - بلے لفظ الهام اگر مخصوص اوليا دارند دعوی بے معنی ست - و موهم سوء ادب - با وصف رفاه کوشي و کم آزاري که داشت بمقتضای حرص و شره به نيت ابقای نام بر صفحهٔ ايام مي خواست در هر شهر و بلده حويلي و سرا و کترهٔ او باشد - جا بجا زرها جهت ابتياع اراضي و عمله مي فرستاد - متصديان نا عاقبت انديش بخوش آمد و اظهار مجری (۲) زمين و خانها به تعدي و ظلم از مردم گرفتند - چون بنای ستم بر خرابي ست پيدا ست که مبتنی بران چه طرفے از استمرار خواهد بست - بيشتر مکانها مرتب نا شده بانتقال باني ازين سرای فاني از اول هم خرابه تر ماند - گويند خانخانان اکثر مکانهای نزول هم از سرکار پادشاهي خريده - روزے مخلص خان مغل بيگ بنابر نقاض و عناد بپادشاه گفت که هندوستان بفضل الهي مجمع هفت اقليم است - اگر اين مقدمه را (که پادشاه هند زمين بنوکر خود مي فروشد) بشاه ايران يا روم نقل کنند قباحتے دارد - پادشاه با اين همه شهرت بے خبري هوشمندانه جواب داد - که مخلص خان ما چه بد ميکنيم - زمين افتادهٔ بياض را بار ميدهيم - مبلغها خرج کرده درست ميسازد - پير شده است فردا مي ميرد - باز در سرکار ضبط خواهد شد *

---

(۲) همچنين در دو نسخه - و در نسخهٔ [ب] مجری *

پسر کلانش نعیم خان پس ازان (که تخت همایون بخت سلطنت هندوستان بجلوس بهادر شاه زیب و زینت گرفت) از اصل و اضافه بمنصب پنج هزاري پنج هزار سوار و خطاب مهابت خان و بروایتي مکرم خان خان زمان بهادر و تفویض خدمت بخشیگري سیوم چهرهٔ امتیاز بر افروخت - و چون نوبت جهان داري بجهان دار شاه رسید به کینهٔ دیرینهٔ ذو الفقار خان نامبرده مغضوب غضب پادشاه (۲) گردیده مطوق و مسلسل شد - پستر در عهد محمد فرخ سیر حسین علي خان امیر الامرا بپاس دیرین روابط و آشنائي بفریاد او رسید - و همراه خود بدکن برد - آخرها دست توسل به عماد الملک مبارز خان داده در جنگي (که سنهٔ (۱۱۳۶) هزار و یک صد و سي و شش هجري با نظام الملک آصف جاه صورت گرفت) حاضر بود - و دومین خانه زاد خان که در اوایل عصر بهادر شاه به منصب چهار هزاري و سه هزار سوار (۳) کسوت افتخار در بر گرفت *

* میرزا محمد هاشم *

بدو واسطه نبیرهٔ خلیفه سلطان مشهور و بسه واسطه نواسهٔ شاه عباس ماضي ست - در سال چهارم بهادر شاهي بار غربت خویش به بندر سورت بر گشاده * خلد منزل محیط

(۲) نسخهٔ [ج] پادشاهي - (۳) نسخهٔ [ب] چهار هزاري سه هزار سوار *

کرم بود - بعد آگهي از راه قدر شناسي و غريب نوازي
به تنخواه مبلغ سه هزار روپيه و تعين مهماندار اعزازش
افزود - و بنام خان فيروز جنگ ناظم گجرات حکم رفت -
که هرگاه مشار اليه به احمد آباد برسد بدستور محمد امين
خان صوبه دار سابق گجرات [که در عهد خلد مکان
ما يحتاج قوام الدين خان برادر خليفه سلطان (که از
ايران رسيده بود) حسب الحکم سر انجام نمود] ضروريات
او را هم ساخته و پرداخته روانهٔ حضور نمايد - خان
فيروز جنگ طفل صغير خود را باستقبال فرستاده خود هم
چند قدم پيش آمده در خورد - و پانزده هزار روپيه نقد و
فيل و اسپ تواضع نمود - و پس ازان (که ميرزا قريب
باردوی پادشاهي رسيد) کوکه خان نامي (که مادرش
مصاحبهٔ پادشاه بود) بمهمانداري معين شد - روز ملازمت
بانواع عطايای خسرواني مباهات اندوخت - (چون از شدت
گرما عرق ضعفی بر چهره اش ظاهر گشت) حکم شد که
در خسخانه برده آب يخ پرورده بخورانند (۲) *

دران ايام از انتقال خانخانان گفت و گوی تقرر وزارت
درميان بود - و محمد عظيم الشان درمين خلف خلافت
(که در مهمات سلطنت دخلی تمام داشت) بر سر آن شد

---

(۲) نسخهٔ [ج] بخورانيده *

که وزارت بنام ذو الفقار خان قرار یابد - و میر بخشیگري
و صوبه داری دکن بهر دو پسران خانخانان مرحوم مقرر
گردد - و ذو الفقار خان مي‌گفت که تا پدرم زنده است
وزارت حق اوست - و مي‌خواست باین تقریب هر سه کار در
دستش باشد - این رد و بدل مدتے کشید - مکرر در خلوت
بر زبان پادشاه گذشت - که ازین مناقشه تنگ آمده ام -
میخواهم که وزارت را نامزد شاهزادهٔ ایران نموده یکے از
دیوانیان تن و خالصه را باستقلال نیابت او فرمایم - و از نایب
کار وزارت گیرم - اما پیش از ملازمت میرزا و بعد ازان چیزها
بپادشاه از جانب شاهزادها رسانیده بودند - خصوص رعونت
و تبختر بیجا - مشار الیه (که سر تواضع به پادشاهزادها
فرود نمي آورد) جمیع امرا را ملول و کبیده خاطر
ساخت - تا آنکه مهماندار باشارهٔ میرزا شاه نواز خان صفوي
(که همچشمی بیشتر داشت - و بقدر آن حسد در کانون
سینه اش شعله کشیده بود) بپادشاه عرضي نویساند - که
با پادشاهزادها در سواري و دربار بنده آداب چگونه بجا
آورد - و با امرا چگونه در خورد - و هرگاه پیش از بر آمدن
حضرت آمدن بنده بدربار اتفاق افتد کجا بنشیند - بادشاه
بر پیشانی عرضي دستخط کرد - که با پاشاهزادها در سواري
از اسپ پیاده شده آداب بجا آرد - و در دربار بدستور عمدها

مجرا نماید و تا سه هزاري (که سبقت سلام نمایند) دست بسر شود - چون برسر دفعهٔ ثالث رسید طرف میرزا شاهنواز خان شده پرسید که چه دستخط باید کرد - او عرض کرد که تا آمدن حضرت در پیش خانهٔ خانه زاد خان بنشینند - چنانچه روز دوم میرزا پیش از بر آمدن بدربار رسیده بود که سزاولے بگفتهٔ شاهنواز خان رسیده بموجب حکم در پیشخانهٔ خان مذکور برده نشاند - و صاحب خانه بقدر پندار میرزا بمراعات رسمیات و اظهار تپاک پیش نیامد - اگرچه روز دوم میرزا شاهنواز خان بخانهٔ او رفته عذر خواهیها نمود اما این عرضي و این قسم آمدن باعث سبکیها شده نقل مجالس و محافل گردید - و آخر کار بمنصب پنج هزاري سه هزار سوار و خطاب خلیفه سلطان (که خودش درخواست نموده بود) سر افرازي یافت - مزاج زمانه ساز نداشت - هرچند اعیان دربار بیروئي و کج خلقي بکارش کردند لیکن اصلا ازین ترش روئیها صفرا شکنئ نخوتش بعمل نماید - و هنوز جاگیر تنخواه نشده بود که خلد منزل برحمت حق پیوست - و بعد ازان کسے باحوالش نپرداخت - مدتے در دار الخلافه بود - باجل موعود در گذشت *

خوافي خان صاحب تاریخ منتخب اللباب (که با محرر این اوراق صحبت تمام داشت - و اتفاقاً خان فیروز جنگ از

احمد آباد از طرف خود او را مهمان دار شاهزاده مقرر کرده بود - و شاهزاده در راه کارهای دیوانی خود را باو فرموده) نقل مي‌کرد که عرش المعرفت میرزا نسب بود - غیر از استخوان فروشی نیاکان و نسب پرستي هیچ چیز را مشق نکرده بود - و این همه بر نسب مي بالید که گویا مناسبتی به زمینیان ندارد - و غافل ازین که گفته اند

* بیت *

* به نسب فخر ز نقص گهر و کم خردي ست *

* چون نگین چند توان زیست بنام دگران *

چون از احمد آباد بدار الخلافهٔ دهلي رسید همراهان (که بامید ترقیها مرافقت گزیده بودند) بسماجت برای ملاقات آصف الدوله بردند - آصف الدوله سوزنی دیگر مقابل مسند خود برای میرزا فرش کرده بود - این حرکت بطبع وی خورد - بعد از ملاقات هرچند آصف الدوله جوششها کرد هیچ وا نشد - تا آنکه بطور حرفهای دلخوش از زبان آصف الدوله بر آمد - که (همینکه بملازمت پادشاهي شرف اندوز مي شوید (٢)) اول روز منصب هفت هزاري (که منتهای دولت هندوستان است) تجویز خواهد شد - یک مرتبه تند شده جواب گفت - اینجا هر پاجي هفت هزاري ست - برای

(٢) نسخهٔ [ج] مي شوند ٭

من چه نظر دارد - سبحان الله پس ازین (۲) (که مقدمات
ایران برهم خورد - و دولت صفویه باختتام رسید) بسیارے
ازین سلسله رخت سلامت بمأمن هندوستان کشیدند - چون
سلطنت اینجا هم از رونق افتاد و امور ملک داري نسقے ندارد
بسان پیشین عزت و اعتبار (که اصلا اعتنا بشان آنها نکردند)
نماند - هر کدام بناحیهٔ شتافته بمحض انتساب بخاندان علیّه
روزگارے بدست آوردند - غریب تر آنکه برخے بتزویج دختر
خویش خود را بآن دودمان بسته خلیفه سلطاني وا نمودند -
چنانچه یکے (۳) از حکام بنگاله با یکے ازینها وصلت نمود - و بعد
ازان ظاهر شد که مدعي کاذب است - و همچنین در دیار
دکن هم آمدند - و بنام این خاندان پارهٔ عزت یافتند - پس
ازان (که میرزایان واقعي این سلسله رسیدند) معلوم همگنان
شد - که آنها اصلا نسبتے باین خاندان ندارند *

* محمد مراد خان *

پسر مرشد قلي خان محمد حسین است - جدهٔ مادري او
باسم ماه بانو - که تربیت کردهٔ نجیبه بیگم خالهٔ خلد مکان
بود - آخرها در محل پادشاهي اعتبار بسیار بهم رسانیده -
ازین رو خان مزبور و میر ملنگ همشیره زادهٔ او (که
میر بخشي کام بخش شده) بخطاب احسن خان مخاطب

(۲) نسخهٔ [ج] پس ازان - (۳) در نسخهٔ [ا - ج] لفظ [یکے از] نیست *

گرديده در محل پرورش يافته به نشو و نما رسيدند - پدرش مرشد قلي خان خطاب داشت - برادرش ميرزا محمد نام ابتدا مشرف غسلخانه بود - سال بيست و هفتم (كه براى وصول تتمهٔ پيشكش ذمهٔ ابوالحسن تعين گشت) ارشاد شد كه چون ترا از خانه زادان مرضي شناس خود مي دانيم بايد كه (چون ديگران بطمع مال فريفته شده) به خوشامد او نپردازي - بلكه در حرف بے محابا پيش آئي - و درشتي نمائي كه او هم با تو درشتي كند - و مارا حجتے براى استيصال او بهم رسد - چنانچه او رفته حسب مرضي پادشاه در كلمه و كلام بے باكي كرده و ملزم ساختے - و ابو الحسن مسامحه نموده - گويند روزے از زبان ابوالحسن برآمد كه ما هم پادشاه اين الكهٔ محقر گفته مي شويم - ميرزا محمد بر آشفته گفت كه شما را اطلاق لفظ پادشاه بر خود نمي رسد - و همين امور باعث ازدياد گراني خاطر عالمگير پادشاه مي شود - ابو الحسن گفت كه ميرزا محمد اين اعتراض شما غلط است - تا كه ما پادشاه گفته نشويم حضرت عالمگير را پادشاه پادشاهان نخواهند گفت - بالجمله خان مذكور در بدو حال بخطاب سعادت خان استسعاد پذيرفته به واقعه نگارى كل دكن سرفرازي داشته - سال بيست و هفتم (كه پادشاه سلطان محمد معظم را

به مهم رام دره تعين فرمود) واقعه نگاری فوج شاهزاده ضمیمهٔ آن ساخت - و پیشتر (که شاهزادهٔ مذکور بر سر ابوالحسن روانه شد) دیوانی فوج خانجهان بهادر بر تعلقات سابق او افزود - و در یکے از جنگهاے آنجا نامبرده چهرهٔ عقیدت را بگلگونهٔ زخم آراست - و پس ازان (که شاهزاده بر سر ابوالحسن رفته بعد زد و خورد مکرر مهم او بصلح انجامید) پیشکش از سابق و حال مقرر نموده نامبرده را برای وصول تتمه درانجا گذاشت - ازانجا (که این صلح بپادشاه مستحسن نیفتاد - و سال بیست و نهم بعد فتح بیجاپور لوای عزیمت بجانب گولکنده بر افراشت) بخان مذکور از ما فی الضمیر خود اطلاع داده برای وصول پیشکش منشور تاکید صادر گردید - ابوالحسن بامید موهوم نه خوانچه جواهر با یادداشت آن بخان مذکور بطریق امانت سپرده قرار داد که آنچه نقد هم سرانجام می شود با جواهر مذکور مقدم سرکار خود همراه داده روانهٔ حضور سازد - اتفاقاً متعاقب آن ابوالحسن چند بهنگي میوه براے پادشاه ارسال داشت - سعادت خان هم چند کهار و ڈالي از جانب خود بحضور راهي گردانید - درین ضمن (که آمدن پادشاه بدان سمت به یقین پیوست) ابوالحسن از خان مذکور تقاضای جواهر خود نمود - و فوجے بر خانهٔ او تعین کرد -

و دو روز پرخاش ماند - خان مذکور پاس نمک از دست نداده در جواب گفت که الحق بطرف شما ست - اما (چون از روی منشور پادشاهي توجه موکب ظفر کوکب باین طرف معلوم شد) رستگاری خود دران دیده خوانچه های جواهر را در بهنگیها بحضور فرستادم - سر من حاضر است - ناچار مرا کشته باید گردید - اما پادشاه را به از کشتن حاجب دست آویزے برای استیصال شما نخواهد بود - ابو الحسن دست ازو بر داشت *

بعد فتح گولکنده بنابر آن (که او از نیک سرشتي نمي خواست که بانی آتش افروزي شود) دو سه مقدمه را بحضور ننوشت - و از خارج بعرض رسید - بپایهٔ عتاب در آمد - و بکمی دو صدي دو صد سوار و سلب خطاب تنبه اندوخت - دران ایام هر چند خواست خوانچه های جواهر مذکور (که قریب ده لک روپیه مالیت بود) بکارخانه داران بسپارد هیچ کس دست بآن نکرد - بعد یک سال متصدیان بعرض رسانیدند - پادشاه از روی قدر شناسي فرمود که خاطر ما از عدم خیانت او جمع است - بگیرند - و رسید آن بدهند - در همان ایام کمی منصب بحال نموده خواست بخطاب پدرش بر نوازد - او خاني بنام خود در خواسته بخطاب محمد مراد خان بلند آوازه گشت - تا

آخر عهد خلد مکان بسبب عدم رجوع بمتصدیان بخشیگري بمنصب هفت صدی چهار صد سوار رسیده - و بمحض مراعات خلاف ضابطه بخدمت وقایع نگاري و سوانح نگاری بلده و پرگنات صوبهٔ احمد آباد از تغیر چندین کس بانضمام فوجداری کودره (۲) و تهاسره مضاف صوبهٔ مزبور لوای اعتبار بر افراشته بود - پس ازان که نوبت سلطنت به بهادر شاه رسید [هرچند از ایام شاهزادگي تا وقت مهم حیدرآباد (که موصی الیه از حضور خلد مکان بواقع نگاری (۳) فوج شاهي مامور بود) حقوق نیکوخدمتي در جناب پادشاه ثابت داشت] اما (چون دران وقت بخطاب سعادت خاني ممتاز بود) اعتماد خان نامي بوسیلهٔ ذوالفقار خان (که او هم از تبدیل خطاب غافل شده) بعرض رسانید [که محمد مراد خان با بخشی کام بخش قرابت دارد - و بتعلقات صوبهٔ احمد آباد (که ملک سپاه خیز است) مامور] بنابران از خدمات معزول و طلب حضور گردید *

[هرچند خانخانان برین ماجرا اطلاع یافته بے گناهی او (که في الحقیقة ساختهٔ بد اندیشان بود) خاطر نشین پادشاه گردانیده حکم بحالی تعلقات فرستاد] اما او بنابر اثبات برات ذمهٔ خود کارها را بمتصدیان باز گذاشته سال

(۲) در [بعضی نسخهٔ] کورره - (۳) نسخهٔ [ج] به وقائع نگاري *

دوم جلوس بحضور آمد - پس از ملازمت بعطای خلعت و سرپیچ مرصع و از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار و در عرض مکرر دو هزاری هزار و پانصد سوار و تفویض خدمت داغ تصحیحهٔ حضور سر افتخار بر افراخت - سال سیوم هنگامی (که پادشاه بعد انفراغ مهم کام بخش از حیدر آباد بجانب هندوستان لوای مراجعت بر افراشت) او از اصل و اضافه بمنصب سه هزاری دو هزار سوار و عطای نقاره و تقرر صوبه داری بیجاپور عز امتیاز اندوخت - اما [چون بنابر بے سرانجامي (با آنکه ذوالفقار خان بهادر نصرت جنگ اعانتے نمود) نتوانست بتعاقه شتافت] لهذا به نیابت صوبه داری اورنگ آباد (که اصالةً به بهادر مذکور تعلق داشت) چهرهٔ عزت بر افروخته بدان صوب مرخص گردید - و در همان سال ازانجا تغیر شد - سال چهارم مطابق سنهٔ (۱۱۲۲) هزار و یک صد و بیست و دو هجري برحمت حق پیوست - در جرأت و کار طلبي یگانه بوده - در آخرها (چون عالمگیر پادشاه را فوج مطلوب بود) بناظمان اکثر صوبجات فرمان رفت که عمده زادهای بیکار را بامید نوکري روانهٔ حضور سازند - محمد مراد خان (که دران وقت فوجداری کودره و تهاسره داشت) بعد اطلاع عرضي نمود - که (هرگاه حضرت خود بدولت متوجه تنبیه کفار

باشند) بندگان را سایهٔ دیوار گزیدن و بآرام نشستن گوارا نیست - هر قدر حکم شود از عمله زادگان این افواج همراه گرفته غلام بدولت ملازمت فایز شود - پادشاه در جواب تحسین بسیار و حکم در باب رسیدن با جماعهٔ صدر نوشت - و تشنیع نامه بنام شجاعت خان محمد بیگ صوبه دار احمد آباد (که عذر نبودن مردم لایق سابقاً معروض داشته) صدور یافت - و حوالهٔ عرضداشت محمد مراد خان مندرج گردید - شجاعت خان بعد ورود آن بسکنهٔ شهر تهدید نمود - که هیچ کس رفاقت محمد مراد خان قبول نکند - خان مذکور بعد معاینهٔ این حال ناچار شده بشخصی (که سابق بخشی خانهٔ شجاعت خان بود - و از چندے بنابر ناخوشي دست از روزگار او کشیده) در ساختہ بوعدهٔ سر مثلی آوردهای خود معرفت او مردم را فراهم آورد - و روانهٔ حضور شد - و پس از رسیدن به پیشگاه سلطنت در محاصرهٔ قلعهٔ پرناله صاحب ملجار گردید #

روزے یکے از پسران او از مورچهٔ بر سبیل تفرج بر آمده عقب گاومیشها (که در صحرا مي چریدند) تیر و کمان بدست طی مسافتے نمود - چون گاومیشان از قلعه بود براه معهود بالای کوه بر آمد - او ازین معني پدر را آگاه ساخت - خان مذکور با همراهیان خود رفته در کمره کوه مورچه قایم نمود - و بحضور عرضي کرده برای کومک

معروض داشت - پادشاه روح الله خان و تربیت خان را
برای کومک او حکم فرمود - آنها دیده و دانسته تهاون
(۲)
بعمل آورده بخان مذکور پیغام نمودند که ما زینهار کومکی
(۳)
شما نخواهیم کرد - بهتر آنکه عرضی نمائید که جا قابل
قیام نیست - بغلطی اینجا رسیده شد - چون عرضی او
بنظر پادشاه گذشت فرمود که چرا حرکت لغو کرد - بمورچهٔ
خود بیاید - اما بپادشاه کیفیت مفصل از روی عرضی هرکاره
معلوم گردید - روز دوم (که خان مذکور خلاف معمول
تنها بمجرا رفت) پادشاه گفت که چرا همراهیان شما
نیامدند - او در جواب عرض کرد که بنابر ماندگی همان
حرکت لغو که دیروز بعمل آمده *

در حسن توجه صاحب سلیقه بود - گویند در ایام
محاصرت حیدرآباد روزے در مجلس ابو الحسن (که
فضلای آنجا فراهم بودند) تقریب خوبیهای عالمگیر پادشاه
بمیان آمد - سخن باینجا کشید که (چون میان پادشاه
و والی ایران بنابر خفت کشیدن تربیت خان ایلچی مقدمه
بنزاع کشیده) حکم شد - که اسپان مرسلهٔ والی مذکور را
ذبح نموده بفقرا تقسیم نمایند - با این همه ادعای تقوی
این امر را جز باتباع نفس حمل بر چه توان نمود - بایستی

(۲) نسخهٔ [ب] کومک - (۳) نسخهٔ [ا - ب] نمایند *

بفضلا و صلحا تقسيم مي شد - خان مذکور گفت که درین امر والی ایران بهیچ وجه دخلے ندارد - اصل آنست که آخته بیگي اسپان مزبور را وقتے (که پادشاه بتلاوت مشغول بود) آورده بعرض رسانید - پادشاه خواست که تتمهٔ معتاد را بر فردا موقوف داشته بملاحظهٔ اسپان متوجه شود - درین ضمن آیهٔ قرآني متضمن احوال سلیمان عَلٰی نَبِیِّنَا وَ عَلَیْهِ السَّلَامُ (که در ملاحظهٔ اسپان پیشکش نماز سنت و بروایتے فرض قضا شد - و آن حضرت در کفارهٔ آن اسپان را مذبوح ساخت) بتلاوت در آمد - بنابران آبدیده گردیده بجهت تنبیه نفس نصبت آن حضرت عمل فرمود - آنها گفتند که درین صورت فرستادن اسپان بدر خانهای امرای ایران چه وجه داشت - گفت که این بغلط زبانزد گشته - در اصل (که شاهجهان آباد تازه آباد شده) هیچ محلهٔ نبود که خالي از حویلیٔ یکے از امرای ایران باشد - و آن محله بنام آن امیر شهرت داشت - و (چون یکجا ذبح نمودن بنابر ازدحام فقرا متعذر نمود) حکم شد که در هر محله یک دو اسپ ذبح نموده بتقسیم آرند - این خبر بنوشتهٔ وقایع نگار بمسامع خسرواني رسید - خان مذکور مورد تحسین گشت *

گویند [چون در ایامے (که ابراهیم خان زیک صوبه دار گجرات شده بدانجا رسید و شاهزاده بیدار بخت طلب حضور

گردید) محمد مراد خان (که فوجداری کوره و تهاسره داشت) از شاهزاده وقت شب خلعت عنایت و رخصت تعلقه یافت] همین که بخانه آمد حسب الطلب ابراهیم خان پیش او شتافت - او باستفسار احوال شاهزاده پرداخته خبر ارتحال خلد مکان (که باو رسیده بود) ظاهر ساخت و گفت که همین وقت پیش شاهزاده رفته اطلاع باید داد - خان مزبور نیم شب بدربار شاهزاده رسید - (چون زبانی خواجه سرا معلوم کرد که شاهزاده در خواب است) گفت که که امر ضروري ست - بشاهزاده خبر نماید - خواجه سرا وقت گرداندن پهلو عرض کرد که محمد مراد خان حاضر است - شاهزاده پرسید که لباس عنایتي در بر دارد یا تبدیل آن کرده - خواجه سرا گفت که لباس سفید پوشیده - شاهزاده او را طلب داشته بعد دریافت خبر آثار ملالت ظاهر نمود - خان مزبور بعد ادای مراسم تعزیت بآداب تهنیت سلطنت پرداخت - شاهزاده گفت که فلانے مردم قدر حضرت عالمگیر نمي داشتند - چه شد که زمانه بکام ما گردید - حالا خواهید دید که با کدام دیوانه سروکار مي افتد - محمد مراد خان اخلاق و صبایا بسیار داشت - پسر کلانش جواد علي خان خط نسخ و ثلث خوب مي نوشت - در پیرانه سري بضعف بصر مبتلا شده در اورنگ آباد کنج عزلت گزید -

و صبيهٔ کلانش به مير حسن خلف امانت خان مير حسين منسوب بود - اولاد اخلاف ديگر هم در گجرات و اورنگ آباد باقي است *

* ميرزا شاهنواز خان صفوي *

صدر الدين محمد نام پسر ميرزا سلطان صفوي ست - يادگار سلسلهٔ صفويه بود - بدستياري بخت بلند پايهٔ امارت خويش را از پدر و پدر کلان خود در گذرانيد - اما خاتم دودهٔ خويش گشت - بعد ازو تا حال ازين خاندان کسے رايت بلند نامي نيفراخت - بالجمله مشار اليه بعد فوت پدر صاحب نام و نشان بود - به يساقهاى دور و نزديک تعين مي گشت - در سال بيست و ششم جلوس خلد مکان بخطاب خاني و فوجداري رام گير (٢) صدر نشين عزت گشت - پس ازين بفوجداري ايرج بهاندير مضاف صوبهٔ آگره و پستر بفوجداري پونار متعلقهٔ صوبهٔ برار تعين گرديد - و در سال چهل و چهارم از تغير معتقد خان بخدمت صوبه داري خانديس و اضافهٔ پانصدي بمنصب دو هزاري اعتبار اندوخت - و پس ازان بمنصب بخشيگري سيوم تحصيل ناموري نمود - و بافزايش لفظ ميرزا بخطاب صدر الدين محمد خان صفوي بزرگي افزا شد - هنگامے [که موکب پادشاهي از سواد بهادر گده (که

(٢) نسخهٔ [ج] رامکر و در [بعضے نسخه] رامکير *

چندے معسکر والا بود) بعزم تسخیر قلعهٔ کندانه رکضت نمود] احمال و اثقال (۲) در بهادرگده گذاشتند - و بخشي الملک میرزا صدر الدین محمد خان (که بعنایت سلطاني بپایهٔ دو هزار و پانصدی هشت صد سوار رسیده بود) (۳) باضافهٔ پانصدی دو صد سوار بمنصب سه هزاری هزار سوار و فیل کامیاب دولت گردیده بمحافظت بنگاه رخصت یافت - و در سال چهل و هشتم از انتقال روح الله خان ثاني غایبانه بخدمت بخشیگری دوم مقرر گشته از بنگاه طلب حضور گردید - و بعد فتح واکن کیره بافزونی پانصدی دیگر مرتبه افزا شد *

پس از واقعهٔ ناگزیر خلد مکان بهمراهی محمد اعظم شاه شتافت - و در جنگ بهادر شاه [چون اعظم شاه کشته گشت اکثر امرای خلد مکاني و والا شاهي با بهادر شاه موافقت بلکه مسابقت نمودند - و معدودے از میان بدر رفتند - مگر خان مذکور (که زخمے بر داشته در معرکه ماند) چون شرف یاب ملازمت بهادر شاهي گردید] به بحالی خدمت سابق و منصب پنج هزاري و خطاب حسام الدوله

---

(۲) نسخهٔ [ج] احمال و اثقال و بنه و بار الخ - (۳) در [مآثر عالمگیري] دو هزار و پانصدیٔ هشتصد سوار بود - پانصدی دو صد و پنجاه سوار اضافه یافت *

میرزا شاهنواز خان صفوی رایت بلند نامی بر افراخت - و در کمال اعزاز و احترام می گذرانید - و (چون در سواد لاهور شاه صاحب فضل و حلم بهادر شاه بخلد برین منزل گزید - و اخلاف اربعهٔ سلطنت بانتزاع خلافت کمر کین توزی و صف آرائی با یک دیگر[2] چست بستند[3]) هریکی از امرای پادشاهی با هرکه از پادشاهزادها ربط و اخلاص داشت رفاقت او اختیار نمود - خان مذکور بعظیم الشان متوسل بود - پیش از جنگ دو سه روزے (که ایام بحران و آشوب بود) موصی الیه از نزد شاهزادهٔ مذکور برگشته از نزدیکی دایرهٔ جهان شاه می گذشت - مردم او بغلط ناگهانی بر سرش ریخته پاره پاره کردند - و بقولے روز جنگ (چون کار عظیم الشان بانصرام رسید) خواست به شاهزاده جهانشاه پیوندد - دران حیص و بیص مردم بگمان او را زیر شپهٔ تیر گرفتند - هرچند فریاد زد که من ارادهٔ جنگ ندارم کسے نشنید - بر فیلش برآمده حربه ها زدند - مرد بے سود و گزند بود - و بسیار ضعیف بنیه - کم خوری و کم طعامی او مشهور است - گویند برای او در یک دراج قدرے کباب و قدرے پلاؤ و قدرے قلیه طیار می کردند - در سیر خوردن بقدر ماشه ها افزوده چون بچند توله رسید ثقالت آورد ٭

---

(۲) نسخهٔ [ا] یک دگر - (۳) در نسخهٔ [ج] لفظ هریکی از [نیست ٭

* مکرم خان میر اسحاق *

دومین خلف شیخ میر است - حسن عقیدت و کار طلبیهای آن مبارز بسالت نشان آنهمه دل نشین عالمگیر پادشاه بود که بیک نیکوخدمتی (که در مبادی جلوس او جان عزیز خود را بکار ولي نعمت ایثار نمود) حقی عظیم بر ذمهٔ خود برشمرده (۲) اخلافش را مشمول انواع التفات و تربیت گردانید - مشهور است که اینها را پادشاه صاحبزاده مي گفت - ازین بود که این التفات مغروران با آقا هم ناز خانه زادي مي فروختند - و بمزاج زمانه پی نبرده از بے‌نیازي سر بکسے فرود نمي آوردند - و غیر از گوشه نشیني و انزوا بکسے نساختند - بالجمله میر اسحٰق بمنصب عمده و خطاب مکرم خان سرافرازي یافت - و بداروغگی بندهای جلو عزت اندوخت - و در سال هیجدهم (که گل زمین حسن ابدال معسکر پادشاهي بود) (۳) خان مذکور با برادر خودش شمشیر خان محمد یعقوب و فوجے شایسته به تنبیه (۴) افاغنه مامور گردید - خان مزبور از سمت کتل خالوش (۵)

---

(۲) نسخهٔ [ج] بر ذمهٔ خود شمردہ - (۳) در [مآثر عالمگیري] - مکرم خان با برادر خود شمشیر خان محمد یعقوب با فوجے شایسته مامور گردید - که از سمت کتل خابوش به تنبیه افاغنه پردازد - (۴) نسخهٔ [ج] خرد - و در [بعضے نسخهٔ] خود - (۵) نسخهٔ [ب] خابوش - و در [بعضے نسخه] جانوش *

در آمده مکرر با غنیم نبرد آرا گشت - و اکثر آنها را اسیر و مواطن آنها را بے سپر ساخت - روزے شورش انگیزان اول (۲) خود را نمودار کردند - او ازانها شماره بر نداشته بیمحابا خود را بر غنیم زد - و فیروزمند گردید - درین اثنا دو فوج سنگین (که دو طرف کمر کوه کمین کرده بودند) حمله آور شدند - و فراوان کوشش و کشش از طرفین بظهور رسید - شمشیر خان و میر عزیزالله داماد شیخ میر پای ثبات افشرده با جمعے کثیر راه فنا پیمودند - و بیشترے از بے آبی و راه نیابی بیابان مرگ گشتند - مکرم خان با برخے به رهنمونی واقفان آن سرزمین خود را نزد عزت خان تهانه دار باجور رسانید - مومی الیه قدوم او را گرامی داشته (۳) بانواع موافقت (۴) و دلداری پیش آمد - و حسب الحکم

---

(۲) در [مآثر عالمگیری] روزے شورش انگیزان اول خود را اندک نمودار کردند - خان ازانها شماره بر نداشته بے محابا خود را بر غنیم میزند - نخست فیروزمند میگردد - سپس دو فوج نامعدود (که دو طرف کمرکوه پنهان بودند) برو حمله آور میشوند - فراوان کوشش بظهور می رساند - شمشیر خان و میر عزیزالله داماد شیخ میر بجنبش رگ غیرت پای ثبات محکم می کنند - و مردانه شربت واپسین می نوشند - و جمع کثیر با هردو رفیق میشوند و اکثر سوار و پیاده از بے آبی و هیچ طرف راه نیابی بیابان مرگ میگردند - شکست فاحش رو میدهد - مصیبتے سخت بر خرد و بزرگ میگذرد - مکرم خان با زندگی نصیبان دیگر برهنمائی واقفان آن سرزمین خود را بعزت خان تهانه دار باجور می رساند ٭
(۳) نسخهٔ [ب] داشته - (۴) نسخهٔ [ج] مرافقت ٭

روانهٔ حضور ساخت - و در سال بیستم از تغیر عبد الرحیم خان بداروغگی گرز برداران سر اعتبار بر افراخت - و در سال بیست و سیوم بوقت معاودت از اودیپور رانا بصوب اجمیر مشار الیه به تنبیه مفسدان طرف بدهنور متعلقهٔ چیتور رخصت شده بعطای فیل کامیاب گردید - پستر بنابر جهتے مورد عتاب گشته چندے از دولت کورنش مهجور ماند - و بتازگي در سال بیست و ششم بادراک ملازمت ناصیهٔ سعادت بر افروخت - و بحکومت لاهور تعین گشت - و در سال سي ام عزل یافت - و پس ازان بصاحب صوبگی ملتان کمر عزیمت بر بست - و بعد ازان باز بنظم صوبهٔ لاهور معین گردید - و در سال چهل و یکم معزول گشته استعفای نوکري نموده در دار الخلافه منزوي و موظف گردید *

در سال چهل و پنجم بشوق ملازمت در مقامات کهتانون (که در نزدیکیهای قلعهٔ پرناله است) بحضور رسیده روزے چند مشمول مراحم خسرواني بود - (چون مزاج طرفین بے نیاز و باهم ناساز افتاده از هیچ جانب تکلیفے بمیان نیامد) عنان مراجعت بگوشهٔ انزوا تافت - و ازان باز در دار الخلافه طرح اقامت ریخته بفراغت و آسودگي مي گذرانید - و از اندوختهها حویلي و دکاکین خرید - خرچ هم

داشت - و خالي از كمال نبود - خود را صوفي مي گرفت - و همه اوست مي گفت - و درين امر مبالغه مي نمود - نواب آصف جاه (كه در عهد بهادرشاه روزے چند در دار الخلافه گوشه نشين بود) خود مي فرمود - دران آوان بخدمت مكرم خان رفته استفاده ميكردم - در زمان محمد فرخ سير بسير عدم قدم برداشت - لاولد بود - عبيد الله خان نامي متبناى او مشهور است - سيد حشمت الله خان (كه درين ايام از جانب آصف جاه بوكالت دربار پادشاهي متعين است) پسر اوست *

[چون اكثر بطالت به مهوسي و كيميا دوستي مي كشد - و بسيار ديده شد كه اين شغل سراپا اميد در رفع بيكاري اثرے دارد] مكرم خان هم ازين سودا خالي نبود - در اواخر عهد خلد مكان طرفه واقعهٔ رو داد - كه از سوانح (۲) بعرض پادشاه هم رسيد - و خواص خان در تاريخ خويش آورده - كه من از شخصے (كه از جانب محمد يار خان ناظم دهلي جهت تحقيق اين خبر نزد مكرم خان رفته و زبانيِ خودش اصغا نموده) شنيدم - چون خالي از اعتماد نبود ثبت مي افتد - پس ازان (كه خان مذكور بتلاش كيميا شهرت گرفت - و كارخانهٔ دستكاري گرم گرديد) فقيرے

(۲) نسخهٔ [ج] سوانح نگاران *

مرتاض مشایخانه سر و شکل آمد - و براستی و بے نیازی خود را وا نمود - و نهایت باحتیاط ظاهر کرد - که من مرید (۲) قدوة الواصلین زبدة العارفین حضرت غوث الثقلین ام - و بعلم صناعت مبشر شده ام - و مأذونم بتعلیم شما - و بفریب کاری (۳) (چندان افسانه و افسون دمید - و بمزوری مکرر قدرے طلا را با دستکاری دو چند بنظر در آورد) که مکرم خان بوی گروید - و هر چند درین مدت تکلیفی و تواضعی میکرد اصلا اعتنا نمی‌نمود - و از جمیع تنعمات محترز بوده بمقدار کمے (۴) از چیزهاے سهل بسند داشت - و هرگاه ذکر تعلیم بمیان می آمد بروز رخصت می انداخت - تا آنکه روزے گفت دیگے بسیار کلان آوردند و تا دهنش یک ته اشرفی و یک ته پل سیاه بالای هم چیدند - و بگل حکمت گرفته (۵) آتش بر افروخت - چون ثلثے از شب گذشت آوازے مهیب ازان دیگ بلند شد - آن غدار دست افسوسے برهم زده گفت خیلے نقصان بعمل راه یافت - بریختن خون کودک سیاه چرده جبر و اصلاح آن میشود - مکرم خان گفت چگونه مجوز سفک خون ناحق توان شد - از سر باید گرفت - (۶)

---

(۲) نسخهٔ [ا] من مرید حضرت غوث الثقلین ام - (۳) نسخهٔ [ب] پیشرو شده ام - (۴) نسخهٔ [ا] منعمات - (۵) نسخهٔ [ب] پول سیاه - (۶) نسخهٔ [ج] باید گذشت -

فقیر بهم بر آمده گفت از شما می‌شود (۲) - چند اشرفی را گرفت و بیرون رفت - و بعد دو ساعت طفلی گرفته آورد - و بدست خود بر حلق او کاردے رانده قطرهٔ چند از خونش بر آتش ریخت - صدا فرو نشست - و آن مذبوح را بر خس و خاشاک بر تافت - زمانی نگذشت که مردم کوتوال با مشعل و غوغا رسیده بوقها بآواز در آوردند - که فقیرے دزد طفل بیچارهٔ را همین ساعت بر داشته درین کوچه آمده و ازین خانه در نگذشته - آنرا گرفته بدهید (۳) که مادر و پدر آن مظلوم بے طاقتی می‌نمایند - مکرم خان مضطر گردیده از ترس بدنامی هر چند بزر خطیر تطمیع می‌نماید دست از شور و غوغا و تقاضا بر نمی‌دارند - و آن محتال نیرنگ ساز ابرام دارد که چرا زر میدهند - مرا حواله نمایند - چه خواهند کرد - و بعد اللتیا و اللتی آن شعبده باز خود بر آمده گفت - اینک حاضرم - پیادها دست و پایش بسته سیلی زنان بردند - مکرم خان در زیر درخت (چکنم (۴)) نشسته گاهے انگشت حیرت بدهن دارد و گاهے دست ندامت بدندان میگزد - همین که سپیدهٔ صبح دمید کسے را پی استفسار احوال فقیر فرستاد - اصلا ازان هنگامه نشان نیافت - از اهل محله جویان

---

(۲) همچنین در هر سه نسخه - (۳) نسخهٔ [ا - ب] بدهند - (۴) همچنین در هر سه نسخهٔ -

و پرسان شدند - هيچ کس چيزے نگفت - ازان مذبوح خبر گرفتند - نيافتند - حيرت بر حيرت مي افزود - پهتر آتش ديگ سرد نموده چون کافتند بجاى اشرفي سنگريزه يافتند - هرکه از خان مذکور مي پرسيد ميگفت بهاى تماشائے بود که ازو ديدم *

* مير ويس غلزي (۲) *

غلزي قومے ست از افاغنه - اينها در نواح زميداور سکونت دارند - در سلطنت شاه سلطان حسين صفوي (که گرگين خان والئ گرجستان (۳) بيگلربيگئ قندهار بود) گرجيه بهمراهئ او دست تسلط بر افاغنه دراز کردند - مير ويس (که رئيس قوم خود بوده) ببارگاه شاهي بنابر تظلم و فرياد شتافت - چون مزاج شاه قسمے حليم و سليم افتاده بود که شب و روز جز صحبت علما کارے نداشت - از سياست (که لازمهٔ رياست است) دست بردار گرديده خوني را بمدعي نمي سپرد - و ديت قصاص از سرکار خود مي داد - لهٰذا سستئ عمل بادشاه هيبت از قلوب راه يافته هيچ کس مطاوعت احکام شاهي نميکرد تا بداد ديگران که پردازد - لهٰذا مير ويس بمشاهدهٔ اين احوال راه مکهٔ معظمه (زَادَهَا اللّٰهُ تَشْرِيفًا) پيش گرفت - و پس از معاودت ازانجا بوطن رسيده در

(۲) در [تاريخ ايران] غلهزائي - (۳) نسخهٔ [ب] برجستان *

صدد قابو بوده در سنهٔ (۱۱۲۰) هزار و یک صد و بیست
هجری هنگامی (که گرگین خان بقصد تنبیه کاکری در مقام
ده سنج بیرون قندهار بود) برو ریخته اسیر گردانیده کارش
باتمام رسانید - و در قندهار مستقل شده عرضداشت با
کلید طلا پیش خلد منزل ارسال داشت - و اظهار رسوخ
نمود - پادشاه مزبور [که خواهش موافقت پادشاه ایران
داشت - و برای رفع کدورتی (که ما بین خلد مکان و شاه
عباس ثانی بنابر نا رسائی تربیت خان ایلچی هندوستان
بمیان آمد) (۲) توطیه ها می انگیخت] صلاح وقت دانسته او را
بمنصب پنج هزاری و خطاب پادشاه نواز خان بر نواخته
سند قلعه داری قندهار فرستاد - و بدست تجار بشاه
سلطان حسین پیغام داد - که افغان نمک بحرام سلوک
نالایق بآن درگاه بعمل آورده - می باید آنچه لازمهٔ کیفر او
باشد زود بدان پردازند - و از کمک اینجا خاطر جمع
دارند - شاه سلطان کیخسرو خان برادر زادهٔ گرگین خان را
با فوجی جانب قندهار تعین ساخت - او آمده بمحاصره
پرداخته از سوء تدبیر مقتول گشت - بعد ازان محمد زمان
خان شاملو قورچی باشی بدین کار دستوری یافت - اتفاقاً
تا وصول بدان جا در عرض راه کاسهٔ عمرش لبریز گردید *

(۲) نسخهٔ [ب] بمیان آمده بود *

ميرويس هشت سال راتق و فاتق مهمات آنجا بوده گوشهٔ فنا گزيد - و پس ازو برادرش عبد العزيز بر سرير حكم راني نشست - و بعد يک سال محمود پور مير ويس با چند كس از حواشئ او ساخته او را بقتل رسانيده رايت حكومت بر افراشت - و [چون در هرات هنگامهٔ ابدالي (كه شيعه ايست از اقوام افغان) بلند شد] عبد الله خان ابدالي با پسر خود اسد الله (كه بهمين مظنه چندے در هرات عباس قاي خان شاملو حاكم آنجا مقيد داشت) از محبس گريخته باجتماع جمعيت پرداخته اول قلعه اسفرار را بتصرف آوردند - و در سنهٔ (۱۱۲۹) هزار و يک صد و بيست و نه هجري بلدهٔ هرات را گرفتند - و اسد الله بر قلعهٔ فراه (كه بتصرف غلزيان بود) بغفلت تاخته متصرف شد - بعد از چندے محمود غلزي بقصد استرداد فراه شتافته ما بين فراه و زميداور (۲) با اسد الله بجنگ پيوسته نامبرده را بقتل رسانيد * ع *

* اسد را سگ شاه ايران دريد *

تاريخ (۳) اين واقعه است - ازان (كه قلعهٔ مزبور استحكام داشت) بقتل اسد الله اكتفا نموده بقندهار معاودت نمود - و آنرا از جلايل خدمات شموده بشاه سلطان حسين

(۲) نسخهٔ [ج] زمينداور - (۳) يعني سنه هزار و يكصد و سي و دو *

معروض داشت - و استدعا کرد که موکب شاهي ازان طرف جانب خراسان رکضت نماید - من هم سمت هرات میرسم - ارکان سلطنت تدلیس او را قرین صدق انگاشته محمود را به صوفی صافي ضمیر ملقب و به حسن قلي خان مخاطب گردانیدند - و قندهار باو مسلم داشته خلعت و شمشیر برای او فرستادند - محمود به بهانهٔ تنبیه ابدالی هرات بسیستان رسید - درین ضمن بکرمان شتافته نه ماه بضبط آنجا پرداخت - پستر باستماع هنگامهٔ بیجن (۲) سلطان لکزي ساکن فراه (که او را در قندهار نایب کرده بود - و او میدان خالي دیده باتفاق چند کس افاغنهٔ دروني را کشته خود هم بر دست افغانان بیروني مقتول گردید) بقندهار معاودت نمود - سال دیگر بر سر کرمان رفت - و قتل و غارت موفور نمود - مردم قلعه ناچار بقبول پیشکش تفویض قلعه برانجام کار اصفهان موقوف داشتند - محمود غازي اقبال این معني نموده عازم اصفهان شد - بچهار فرسخی اصفهان رسیده با فوج شاهي مقابله بوقوع آمده آنها را شکست داد - تمامی توپخانه و اسباب اهل اردو بتصرف آورد - پس ازان متصل اصفهان رفته مطابق سنهٔ (۱۱۳۴) هزار و یک صد و سي و چهار هجري شروع در محاصره نمود -

---

(۲) همچنین در دو نسخه •

و کار بر مردم آنجا قسمے تنگ ساخت که نوبت به اکل میته رسید - ارکان دولت شاهي بدادن شهر مصمم گردیده یازدهم محرم سنهٔ (١١٣٥) هزار و یک صد و سي و پنج هجري شاه را پیش او برده تاج خسروي را بر سر افغان مذکور زدند - همان وقت مردم بضبط خزاین و کارخانجات تعین نموده خود هم داخل شهر گشت - و خطبه و سکه بنام خویش کرد - و بسیارے از امرای روشناس و تمام اولاد و احفاد صفویه را از هم گذرانیند - و شیراز را بتصرف آورده قریب بدو سال در اصفهان و غیر آن لوای فرمان فرمائي بر افراخت - پس ازان عارضهٔ جنون و فالج برو طاري شده از کار باز ماند - دوازدهم شعبان سنهٔ (١١٣٧) یک هزار و یک صد و سي و هفت هجري اشرف ابن عمش از گوشهٔ خفا بر آمده کار محمود باتمام رسانیده نوبت سلطنت بنام خود نواخت - در عهد خود کرمان و یزد و بنادر و قم و قزوین و طهران تا پول کربي (که سرحد عراق و خراسان است) بقبضهٔ اقتدار در آورد - و سال سیوم سلطنت او ایلچي از جانب سلطان روم پیغامهاي درشت متضمن کناره گزیدن از فرمانروائي رسانید - او جواب بزبان تیغ داده سر شاه سلطان حسین را (که در اصفهان مي بود) از تن جدا ساخته نزد ایلچي فرستاد - لهذا افواج روم بمقابلهٔ او

آمده جنگ رو داد - و آخر روميان شكست يافته بمصالحت پرداختند - پسترز با نادر شاه سه بار بمقابله پرداخت - و هر بار هزيمت يافت - آخر جانب شيراز رفت - و جا نيافته متصل قندهار (كه بنابر كشتن محمود روی رفتن آنجا نداشت) رسيده عزم بلوچستان نمود - حسين برادر محمود غازي باستماع اين معني ابراهيم نام غلام خود را با فوجي برسر او فرستاد - ابراهيم بار رسيد - و اشرف بضرب تفنگ ابراهيم سنهٔ (۱۱۴۲) هزار و يک صد وچهل و دو هجري به نيستي سرا رو كرد - حسين مزبور چندے در قندهار بود - آخر قلعهٔ مذكور بتصرف نادر شاه در آمد *

* محمد يار خان *

پسر ميرزا بهمن يار اعتقاد خان است - آن پدرے را چنين پسرے شايد - بل در استغنا و بے نيازي ازو هم گذرانيد - هيچ مناسبتے باهل روزگار نداشت - هرچند بدنيا پشت پا ميزد بيشتر دست خواهش بدامنش آويختے - و هر قدر دست رد بر سينهٔ دولت مي كشيد دست زنان رو بر آستانهٔ او ماليدے - (اگرچه پدرش ايام زندگي را آزادانه صرف عيش و عشرت ساخته بلهو و لعب گذرانيد) اما اين در عين صحو و هوشياري و پاس قاعده داني و حفظ ضوابط بيش ازو آسودگي و فراغت اندوخت - كمتر لعب ملازم پيشگي

کشيد - در آغاز حال سال دوازدهم عالمگيري (که هنوز
(۲)
پدرش زنده بود) بمنصب چهار صدي نو سرافراز شده
بصبيهٔ ميرزا فرخ فال عم خود [که پسر کوچک يمين الدوله
آصف جاه است که (از بس فربهي و تنومندي منزوي بوده)
بروز اعياد و جشن بارياب سلطنت گشته بعطيه و انعام پادشاهي
ادخار جمعيت مي نمود] کد خدا شد - در سال بيست و يکم
بداروغگي زرگر خانهٔ سرکار والا امتياز يافت - و پستر داروغگي
قور خانه نيز ضميمه گرديد - و رفته رفته به ميرتوزکي عزت
اندوخته بخدمت عرض مکرر نيز اختصاص گرفت - و پس
ازان بداروغگي غسلخانه اعتبار افزود - اما از خويشتن داري
و تن آساني يک ماه و دو ماه بدربار نمي رفت - تا آنکه
بيش منصبي ذو الفقار خان نصرت جنگ (که بسرفوجي
نام بر آورده همواره در جلدوي مالش اشقيا و تسخير قلاع
دکن اضافه‌ها يافته - با وصف آنکه او هم به تکرار اضافه‌ها
بمنصب دو هزار و پانصدي هزار و پانصد سوار رسيده)
در عالم هم چشمي و هم سري نتوانست گوارا کرد - از جا
در آمده استعفاي نوکري نمود - و بران اصرار ورزيد -
بپادشاهزاده محمد اعظم شاه حکم شد که او را مستمال
نمايد - شاهزاده هر چند گرم التفاتيها بکار برد اصلا فريفته

(۲) در [مآثر عالمگيري] محمد يار را اعتقاد خان چهار صدي نو سرافراز شده *

و ثمره نگشت - و گفته فرستاد که نوکري من درين مرتبه نيست که به ميانجي گري شما اصلاح پذيرد - شاهزاده بر آشفته در حضور گلهٔ بسيار کرد - پادشاه فرمود که مي خواهد که بمکان قلعه بفرستم - چون اين خبر باو رسيد عرضي نمود که همه مردم را برطرف کرده ام بيجاپور نزديک است اگر مکاني از مکانهاي قلعه مرحمت شود رفته محفوظ بنشينم - بموجب حکم از کلکله بآنجا رفته نشست - و پادشاه هم متعاقب به بيجاپور آمد (چون ظاهر شد که هيچ گونه دل نهاد نوکري نيست) برخصت دار الخلافه مجاز گرديد *

اتفاقاً در همان ايام پادشاهزاده محمد معظم بجانب اکبرآباد مرخص شده بهم قافلگي ايشان روانه شد - هرگز در راه شاهزاده را نديد - حتي که از پيش خيمهٔ او گذشت - بر نيامد - بشاهجهان آباد رفته بر در پوستهٔ آزادي و استغنا مشق استقامت مي نمود - چند ماهي به بيکاري بر نيامد که بختياري و اقبال ياوري کرد - در سال چهلم سنهٔ (۱۰۰۸) هزار و هشت هجري از پيشگاه سلطنت و جهانباني بارسال فرمان صوبه داري دار الخلافه از انتقال عاقل خان خوافي دامن مقصود بدست افتاد - و چهرهٔ مطلوب بنظر آمد - باضافهٔ پانصدي پانصد سوار بر مدارج منصب

سه هزاری دو هزار سوار تصاعد نمود - و در سال چهل و ششم از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و پانصدی سه هزار سوار و عطای نقاره کوس اعتبار و افتخار نواخته فوجداری مرادآباد (که جز به نوئینان والا مرتبت تفویض نیابد) بانضمام صوبه داری مفوض گشت - و پس از واقعهٔ نا گزیر خلد مکان (چون بهادر شاه از پیشاور بسه منزلی دار الخلافه رسید) منعم خان را (که دران وقت خطاب خان زمانی یافته بود) باستمالت خان مزبور پیش فرستاد - [اگرچه محمد یار خان بقدم اطاعت و انقیاد پیش آمده حسن یار خان پسر خود را مع کلید قلعه و نذر مبارکباد سلطنت همراه خان زمان فرستاد - و بایصال هي لک روپیه نقد و هشتاد لک روپیه را نقره آلات (که بجهت سرانجام لابدي گرفتند) تن در داد] اما خود باظهار بیماری خفقان در قلعه فروکش نمود - و پس از جلوس بهادر شاه (با وصف آنکه آصف الدوله اسد خان باقامت دار الخلافه مامور شد) کار نظامت و نگاهبانی قلعه بخان مشار الیه مقرر بود - (چون نوبت سلطنت بجهاندار شاه رسیده - و از لاهور عازم دار الخلافه گشت) او تا اغراباد باستقبال شتافته (۲) همان روز در نیمدت آصف الدوله را هم دید - و بحویلی

(۲) نسخهٔ [ج] نیمله ٭

پیش آمده نشست - ذوالفقار خان (که دران وقت وزیر اعظم هندوستان بود) مکرر بدیدنش رفت - و نظر بر رویهٔ او (که هیچکس در حضورش بسلاح نمي رفت) جمدهر از کمر وا کرده رفتے - روزے (که پادشاه محمد فرخ سیر بهم عنانی فتح و ظفر داخل شاهجهان آباد شد) در نفس شهر سر سواري ملازمت در یافته از بیرون قلعه بخانهٔ خویش بر گشت - هرچند آمد و رفت دربار نداشت اما بنام صوبه داري گاه بیگاه مقدمات جز باو رجوع مي شد - و دران هنگام (که محمد فرخ سیر از تسلط سادات بارهه بجان آمده در صدد پیش آمد امرای عالمگیري شد) خانساماني را از انتقال تقرب خان شیرازي بابرام و سماجت بدو تکلیف نمود - بشرط عدم آمد و رفت دربار قبول نمود - گاهے کَیْفَ مَا اتَّفَقَ پیش پادشاه مي رفت - و هرگاه بکچهري خانساماني رفتے فرود نیامده پالکي سواره دستخط میکردے - و براي پالکي ستونها نصب کرده بودند - دیانت دار و صاحب دقت بود - بعد از فرخ سیر هرچند کارے نداشت اما جاگیرش تا آخر عمر بحال بود - در عهد خسرو زمان محمد شاه پادشاه هم دو سه مرتبه بطلب باریاب پادشاهي شده - بوقت موعود داعیٔ حق را لَبَّیْک اجابت گفت - غیر از حسن یار خان (که در جواني

در گذشت) پسرے نداشت - صاحب خزانه و املاک بود - و حویلي و دکاکین بسیار در دهلي داشت - مردم در وجه کرایهٔ آن مبالغه ها دارند *

* مير جمله خانخانان *

عبد الله (۲) نام مرد ملائے بود توران زا - کسے بزبانی خود او نقل میکرد - در ایامے (که در وطن خود بتحصیل علم اشتغال داشت) روزے بر سبیل تفنن با جمعے بسیر باغچهٔ بیرون معموره رفت - ناگهان فوج اوزبک بآئین تزاقي در رسیده انتشار دران مجمع انداخت - او از دیوار باغ فرود آمده راه هندوستان گرفت - چون زاد سفر همراه نداشت بتصدیع کلي طی مسافت میکرد - در عهد خلد مکان (که بدین ملک رسید) ابتدا تعلقهٔ قضای جهانگیر نگر عرف ڈهاکه مضاف صوبهٔ بنگاله یافت - بهتر قاضی بلدهٔ عظیم آباد پتنه گردید - و در ایامے (که محمد فرخ سیر به پتنه رسیده بر تخت نشست) او ساز موافقت با مزاج پادشاه کوک ساخته همراهی رکاب گزید - و پس ازان (که با جهاندار شاه جنگ نموده فیروزي نصیب شد) او بمنصب هفت هزاری هفت هزار سوار و خطاب میر جمله خانخانان معظم خان بهادر مظفر جنگ سربلندي اندوخت *

(۲) نسخهٔ [ب] عباد الله *

اگرچه بظاهر داروغگی دیوان خاص و داروغگی ڈاک داشت اما بمحرمیت فرق الفرق اختصاص گرفته دستخط پادشاهي باختیار او قرار یافت - ازانجا (که مغل عجول طبع یک دفعه باین دولت عظمی رسیده بود) از تسلط سادات بارهه (که پیش حسن خدمت خود گفتهٔ هیچک را بخاطر نمي آوردند) بدر حسد زده از جانب آنها یک را ده ساخته به پادشاه میرسانید - و از کشته شدن ذوالفقار خان و هدایت الله خان و دیگر مردم نام او بسیاست و غمازي بر آمد - و این معني باعث کشیدگی خاطر سید عبد الله خان و حسین علي خان گشته از آمد و رفت دربار پای کشیدند - سال دوم جلوس محمد فرخ سیر (چون نظم دکن بامیر الامرا حسین علي خان تعلق گرفت) او برفتن دکن راضي نمي شد - تا آنکه میر جمله بصوبه داری پتنه سرفراز گردیده مرخص شد - و بدانجا رسیده (چون فوج بسیار و بیش قرار نگاه داشت) از عهدهٔ طلب بر آمدن متعذر گشت - بنابران سراسیمه شده مخفي در پالکی پرده دار نشسته روانهٔ حضور گردید - دران وقت (که در حضور برهمی صحبت سادات رو داده هر روز به بد مظنگي مي گذشت) پادشاه اورا رو نداد - ناچار پیش سید عبدالله خان رفته بعجز گرائید - او حمل بر تزویر نمود - و مردم

نگاهداشت او از عقب رسیده هنگامهٔ تقاضای طلب خود کردند - ناچار خانهٔ محمد امین خان بهادر رفته پناه جست پادشاه نظر برفع فساد او بکمی منصب چشم نمائي کرده تعینات صوبهٔ پنجاب ساخت - و طلب مردم او از سرکار (۲) پادشاهي دهانید - پس از دستگیر شدن آن پادشاه او پیش سادات بارهه آمده بخدمت صدارت کل چهرهٔ عزت بر افروخت - اما مثل سابق اعزاز و وقار نداشت - در عهد فردوس آرامگاه درگذشت - در صوبه داری پتنه از مغلان همراهی او ظلم کلي بر رعایا و سکنهٔ آنجا گذشت - و خود هم طریقهٔ رحم و مروت و عاقبت اندیشي نداشت - با اینهمه (۳) در اجرای کار هرکه با او رجوع مي نمود مبادرت میکرد *

* مرحمت خان بهادر غضنفر جنگ *

(۴) میر ابراهیم نام پسر امیر خان کابلي ست - سال چهل و هشتم جلوس خلد مکان از اصل و اضافه بمنصب هزاری چهار صد سوار علم کامیابي بر افراشت - و در وقت محمد فرخ سیر بفوجداري و قلعداری ماندو مضاف صوبهٔ مالوه مقرر گردیده به تنبیه و تادیب متمردان آن زمین پرداخته نامی بمردانگي بر آورد - در اواخر عهد پادشاه مزبور [که حسین علي خان

(۲) یعنی شهید مرحوم محمد فرخ سیر بادشاه - (۳) نسخهٔ [ج] باو - (۴) نسخهٔ [ا] پسر امیر خان کابل است *

از دکن روانهٔ دار الخلافه شد (با آنکه او سر راه بود) بنابر وفور غیرت [یا نظر برین که پادشاه را از خان مذکور خوش نمي دانست] بعذر تمارض ملاقات نکرد - حسین علي خان بعد رسیدن بحضور اورا معزول ساخت - و برای (۲) دهانیدن عمل بمنصوب بنظام الملک آصف جاه (که دران (۳) ایام ناظم مالوه بود) نوشت - آصف جاه اورا معقول کرده از قلعه طلب داشت - و چون روی رفتن بحضور نداشت بقلعه داري سرونج وغیره محالات متعلقهٔ صوبهٔ مالوه معین گردانید - و چون در همان ایام آصف جاه عزیمت دکن نمود نامبرده هم همراهي گزیده با جمعیت شایسته خود را شریک ساخت - در جنگ سید دلاور علي خان سرداری دست چپ بنام او بود - ترددات نمایان نموده خود را برابر هراول رسانید - و اکثر راجپوتیه همراهی خصم درانجا کشته شدند - و در نبرد عالم علي خان نیز مساعی جمیله بکار برده دقیقهٔ از

(۲) در تاریخ مظفري] چون حسین علي خان بقصد دستگیر کردن محمد فرخ سیر از دکن روانهٔ حضور شد - و از آب نربدا عبور شده متصل قلعهٔ ماندو واقع صوبهٔ مالوه (که مرحمت خان خلف امیر خان کلان بقلعه داري و فوجداري آن ضلع مامور بود) رسید - مرحمت خان بنابر توهم ناسازي مزاج حسین علي خان خود را پیش او نتوانست رساند - ازانجا که بغض و عداوت این حرکت در دل حسین علي خان متمکن بود وقتیکه زمانه جام موافقت بکام هر دو برادر پیمود جاگیر مرحمت خانرا ضبط نمود - (۳) یعني خواجه قلي خان ‌‌*

زد و خورد فرو نگذاشت - و پس از فتح از اصل و اضافه بمنصب پنجهزاری پنج هزار سوار و خطاب مرحمت خان بهادر غضنفر جنگ و تقرر صوبه داری برهانپور از همگنان تفوق جست - و با راولان خاندیس بتنبیه پیش آمده ترددات نمایان نمود - اما (چون فریاد ظلم کارپردازانش به آصف جاه رسید) عوض نظم خاندیس فوجداری بگلانه با بحالی جاگیر چهارده لک روپیه بنام او قرار یافت - او دلنهاد نشده باستماع استقلال فردوس آرامگاه و برهم خوردن مقدمهٔ سادات بارهه بحضور شتافته چندے بفوجداری میواب و بعد ازو به صوبه داری پتنه سرمایهٔ مباهات اندوخت - و وقت موعود در گذشت - پسرش بقاء الله خان (که داماد میرزا محسن برادر ابو المنصور خان صفدر جنگ بود) مدتها بنیابت خان مزبور حراست اله آباد سرانجام می داد - و در هنگامهٔ احمد خان بنگش سر رشتهٔ تحصن از دست نداده قلعه را از تصرف افاغنه نگاهداشت .*

* مرحوم مبرور محمد کاظم خان مغفور *

جد امجد بلا واسطهٔ راقم سطور است - (چون والد بزرگوارش میرک معین الدین امانت خان به روضهٔ رضوان نقل فرمود) پادشاه حق شناس قدر دان خلد مکان هریک از اخلاف ذي اوصاف و منتسبان سعادت توامان آن ستوده خصال

خبر مآل را در خور حال به افزونی مناصب و عطای خدمات کامیاب امانی و آمال نمود - آن نونهال چمن سیادت در ریعان شباب باضافهٔ منصب سرافراز شده نخست به بیوتاتی صوبهٔ بیجاپور و پستر بفوجداری جالناپور صوبهٔ خجسته بنیاد بانضمام پرگنات دیگر سرمایهٔ عزت اندوخت - و دران ایام (که سواد برم پوری (۲) اقامت جای معسکر پادشاهی بود) بدیوانی دار السلطنت لاهور رخصت یافت - خانه زاد شناسی و خانه زاد پروری را دران وقت طرفه روز بازار بود - گویند (چون دران روزها خان مشار الیه به باده گساری و صهبا کشی اعتیاد داشت) یکی از نبایر وزیر خان شاهجهانی (که سوانح نگار دار السلطنت بود) در افراد سوانح کشف حال نمود - داروغهٔ ڈاک آنرا بجنس از نظر پادشاه گذرانید - پس از مطالعه به ارشد خان یزنهٔ او (که دیوان خالصه بود) مستفسر بیان واقع شده فرمود - که از اولاد امانت خان امثال این امور مستغرب و مستبعد می نماید - اما نگارنده نیز خانه زاد است - بعد تامل (با آن همه تشرع و احتسابی که داشت) بمحض حسن ظن بحال پدرش و حقوق نیکو خدمتی آن مرحوم بداروغه ارشاد شد - که در جواب

---

(۲) در [بعضی نسخه] برهم پوری - و در [مآثر عالمگیری] برهم پوری و برهمن پوری مسمی به اسلام پوری ٭

بگويند که هر دو خانه زاد اند - نبايد که خانه زاد در حق خانه زاد چيزهای مستقيم و ناپسند بحضور نويسد *

و [چون شاهزاده محمد معز الدين نخستين پور پادشاهزاده محمد معظم بهادر شاه (که رهگرای صوبهٔ ملتان بود) وارد شهر گرديد] خان مزبور بادراک ملازمت شاهي شرف اندوز شده بفراوان عواطف و مهرباني و وفور اکرام و قدرداني اختصاص گرفت - بدو سه روز در خور ساز صحبت بمرتبهٔ کوک گشت و نقش توافق چنان درست نشست که شاهزاده بالحاح و اقتراح خواهان مرافقت او شد - مکرر استدعای اين معني بحضور عرضه داشت - از پيشگاه خلافت و جهانباني ديواني صوبهٔ ملتان و تتهه و مَا يُضَافُ اِلَيْهِمَا از بهکر و سيوستان و غير آن ضميمهٔ ديواني درج بنام آن راستي منش تفويض يافت - چون به ملتان شتافت ازانجا (که مزاج طرفين بدوام تجرع و ادمان شرب آشنا بود) جنسيت علت ضم گرديد - و اتحاد مشرب خصوصيت افزود - بمجالست بزم خاص و محرميت تام امتياز اندوخت - و با اين همه بدستور ديگر عمدهای آن دولت (که مجي و ذهاب مستورات خويش را در محل شاهي ناگزير امارت خود مي دانستند) با آن (که يک شبانه روز شاه در باغ حويلی آن بزرگ هم با پرستاران خاص بطريق سير قدوم فرمود) با وصف ايما مجوز آن امر

غير مستحسن نگرديد - و در مهم بلوچ (كه از كارهاي
دست بستهٔ شاهزاده بود - و حضرت خلد مكان بدان نازش
مي نمود) پس ازان (كه افواج آن بومي مستاصل گرديد -
و شيرازهٔ جمعيت آن قوم ازهم پاشيد) شاهزاده خواست
كه فوجے با يكے از مقربان بر سر مامن و مسكن آنها
تعين كند - اكثرے سر باز زدند - آن صداقت كيش بامر
ولي نعمت خويش بلا اهمال پا بركاب استعجال گشت -
آن طايفهٔ نيك اعتقاد بمحض ادب سيادت با وجود قدرت
و توانائي چهره نا شده اسباب و امتعه بجاي خود گذاشته
راه فرار سپردند - چون از نوشتهٔ شاهزاده بعرض سلطاني رسيد
بافزايش منصب و خطاب خاني ناموري اندوخت - و پس
ازان [كه عالمگير پادشاه بسفر ناگزير عالم بقا شتافت - و
شاهزاده بهمراهي پدر عالي قدر [كه از بلدهٔ پيشاور بجنگ
برادر خود محمد اعظم شاه (كه هريك بمقتضاي وقت
سكه و خطبه بنام خويش آراسته بود) رايت عزيمت
افراشت] در ملتان خان مشار اليه را به نيابت صوبه داري
گذاشت - و پس از عزل (چون بلاهور رسيد) ازان (كه
خلد منزل بدكن متوجه شده بود) بنابر دور دست ها
نتوانست سفر گزيد - دو سه سال كما بيش دران بلده
به بيكاري گذرانيد - و بے مداخل مخارج زياد (كه لازم

در لقمندیها سست) کشید - و ازانجا [که دیانت و امانت
(۲)
بعدت بسیط به صرافت بے شایبهٔ لوث و لبس داشت
و بیشتر ماحصل تیولش بصرف ارباب نشاط و طرب (که
هر صنفی از اصناف آن مشاهره یاب بود) در مي آمد]
دران ایام زرے [که از وجوه جاگیر و نقدی پسران (که
هم منصب پادشاهي و منصب شاهي داشتند) فراهم آمده]
(۳)
بمصارف در آمد - و (چون در مقام سادهورا مضاف
سرهند بملازمت پادشاهي و شاهي استسعاد نمود) به تیول آباد
صوبهٔ پنجاب و بخشیگری دوم شاهزاده (که به جهاندار
شاه ملقب شده بود) مواد افتخار اندوخت - و بعد
ازان (که نوبت سلطنت هندوستان به جهاندار شاه رسید)
اگرچه به منصب چهار هزاري پایه افزای اعزاز گردید -
اما از استغنائے فطري و بے پروا مزاجي و عدم مساس
به مرسومات زمانه سازان به پیش آمد نوآمدهای نا شناسا
و کینه وری کوکلتاش خان (که همیشه در پردهٔ دوستي
کار شکني ها میکرد) فتح البابے از رفاه و مکنت رو ننمود -
بلکه از رهگذر نا قدر داني و افسرده دلي بقطع سلسلهٔ
آمد و رفت دربار و انقطاع مجرا و سلام انجامید - روزے

(۲) نسخهٔ [ا] لبث و لبس - (۳) نسخهٔ [ج] شاه دهورا و در [بعضي
نسخه] شاه دره *

در دار الخلافه كَيْفَ مَا اتَّفَقَ سر سواري دوچار پادشاه شد - و سوابق الطاف بر سر پرسش هاى تفقد آمود آورد - و از بےكاري و پريشان حالي تاسف و تلهف نمود - و تعيير و سرزنش (كه بايست) بكار كوكلتاش خان رفت - تجويز صاحب صوبگى گجرات و لاهور بميان آمد - آزان (كه ارتشا و كارسازي را روز بازار و مير و وزير را با داد و ستد سر و كار بود - و مزاج آن متدين واقعي ازين چيزها پُر بيگانه) چگونه در گيرد - آخر كار ناچار بقلعه دارى ارک لاهور بصدد افتاد - چند ماهے نگذشت كه گلے ديگر شگفت - و سرير آرائى فرخ سير رعب افزاى دور و نزديک گشت - نزديک بود كه بعلت ديرين رفاقت جهاندار شاه دست زد عتاب پادشاهي شود - پيش آگهي و اشراف قطب الملک (كه چندے در ملتان تعين بود - و بر حقيقت حال وقوف داشت) بفرياد رسيد - بعرض رسانيد كه مشار اليه (چون از اخذ و جر و حيف و ميل اجتناب مي ورزيد) ؛ باستمزاج شاهزاده كارها را به اختيار كوكلتاش خان وا گذاشته خود بنامے خورسند بود - لهذا آن بليه از سر وا شد - در اواخر عهد آن پادشاه (چون اعتقاد خان فرخ شاهي بقرب و منزلت سلطاني اوج پيماى اعتبار گشت) بقدم آشنائي و سابقۀ تعارف (كه او هم جهاندار شاهي بود) ديوانى

صوبهٔ کشمیر (که تن آسانان عیش گزین را گوشه ایست روح افزا و فضائی ست دلگشا) بنام آن عشرت گرا نامزد نمود - و [چون هنگامهٔ محتوي خان (که در احوال میر احمد خان ثاني (۲) نایب ناظم آن صوبه بتفصیل رقم زدهٔ خامه شده) آشوب آمای آن خطه گردید] اگرچه زورق حالش دران چار موجهٔ بے تمیزي (که سفاین احوال اکثر متصدیان پادشاهي در گرداب خواري و ذلت افتاده) بکنار سلامت ماند کار پردازان حضور در ذیل اهل خدمات آنجا بپایهٔ عزل در آوردند - پس ازان بدهلي آمده سالے چند به بیکاري و بے جمعیتي گذرانیده در سنهٔ (۱۱۳۵) و هزار یکصد و سي و پنج (که سن شریف او از عشرهٔ ششم فراز تر شده) روح پر فتوحش بفردوس برین خرامید *

پسر کلانش غفران مآب میر حسن علي والد ماجد محرر اوراق در آغاز بهار جواني (که از نوزده سالگي بر نگذشته - و هنوز نهال آرزویش بشگوفهٔ مراد نشگفته) در بلدهٔ لاهور سنهٔ (۱۱۱۱) هزار و یک صد و یازده هجري گل زندگیش به آفت خزان اجل برگ ریز گردید - بعد از پانزده روز بیست و هشتم رمضان این نقش موهوم بر صفحهٔ هستي نمود بے بود نمود - اگرچه اعمام و برخے

(۲) - ترجمه اش عنقریب مي آید *

ذي ارحام این اضعف عباد در لاهور اند اما بتقریب در خورد سایر تبار و عشایر در حین حیات جد امجد سالے (که امیر الامرا حسین علي خان بدکن نهضت فرمود) وارد خجسته بنیاد شده باقتضای آب خورد پاتابهٔ غربت گشوده لنگر اقامت انداخت - و بطول مکث سر مراجعت نماند - دست از یار و دیار فشاند - و ناگزیر پابند تاهل گشته رو به ملازم پیشگي آورد - در سنهٔ (۱۱۴۵) هزار و یک صد و چهل و پنج هجري از جناب نواب آصف جاه بدیوانیء صوبهٔ برار سر افرازي یافت - آن نسخهٔ برهم خورده را نوخط شیرازهٔ رونق گردانید - و آن گل پژمردهٔ از هم ریخته را به آبیاری سعي از سر نو برنگ و بو آورد - حسن تمشي و نیکو کارگذاري بر روی روز افتاده بر زبان حق ترجمان آصف جاه گذشت - که کارهای فلانے نمکے دارد *

[چون دران هنگام (که والاتبار گردون وقار عالم مدار عالمیان استظهار نواب نظام الدوله بهادر ناصر جنگ دَامَ اِقْبَالُهٗ باقتضای وقت بست و کشاد دکن پیش گرفت) حسن اتفاق نگارندهٔ اخبار را هم باورنگ آباد کشید] بتلثم بساط فیض مناط آن جوان بخت جوان همت ابواب کامراني بر رخ عقیدت خویش گشود - (هرگاه سابقهٔ رأفت ایزدي بدستیاری یکے از پا نشستگان گوشهٔ خمول گراید - و روشن گر

تقدير آئينهٔ روشناسی يکی از پشت بديوار ماندگان گمنامي را بر زدايد) هرآئينه مودات ظهورش شکرخانهٔ جلوهٔ شهود آرايد - چنانچه بے سلسله جنبانی احدے آن والا قدر بے هنری مرا بهنر بر گرفته مشام بندگي ام را از شمامهٔ الطاف خاص معنبر گردانيد - و بدرجهٔ قرب و اعتبار بلا شريک و سهيم بر آورده بمصاحبت و محرميت فوق الفوق اختصاص بخشيد *

و (چون حصول هر امرے در حلول وقت بود) بعد از چندے بديوانی دکن و نيابت ديواني و خانه سامانی سرکار آصفجاه متعلقهٔ آن مملکت ممتاز فرمود - بسپاس داری آن نطاق هوا خواهي و خيرسگالي بر ميان کار داني و کار شناسي بسته کاربند کارهای مامورة گرديد - و باحيای رسوم نياگان خويش ارتشا و پاره ستاني (که اهل روزگار حق السعي گويان حلال تر از شير مادر دانند) از قلمرو خاطر يک قلم قلم انداز کرده حرام و ناروا تر ساخت - ظاهر است که فرا گرفتن اين ملکهٔ رضيه بخوف و خشيت الهي بس نادر و کم ياب - بيشتر در اختيار آن جز استرضاي خاطر آقا و مزيد التفات او (که مستجلب جاه و افزايش قدر است) منظور و متصور نيست - آن هم درين دور فاسد وجود عنقا گرفته است - از صد يکی اگر باين صفت متحلي ست در

ذي ارحام اين اضعف عباد در لاهور اند اما بتقريب
در خورد ساير تبار و عشاير در حين حيات جد امجد سالی
(كه امير الامرا حسين علي خان بدكن نهضت فرمود)
وارد خجسته بنياد شده باقتضای آب خورد پاتابۀ غربت
گشوده لنگر اقامت انداخت - و بطول مكث سر مراجعت
نماند - دست از يار و ديار فشاند - و ناگزير پابند تاهل
گشته رو به ملازم پيشگي آورد - در سنۀ (١١٤٥) هزار و
يک صد و چهل و پنج هجري از جناب نواب آصف جاه
بديوانی صوبۀ برار سر افرازي يافت - آن نسخۀ برهم خورده
را نوخط شيرازۀ رونق گردانيد - و آن گل پژمردۀ از هم
ريخته را به آبياری سعي از سر نو برنگ و بو آورد - حسن
تمشي و نيكو كارگذاري بر روی روز افتاده بر زبان حق
ترجمان آصف جاه گذشت - كه كارهای فلانے نمكے دارد *
[چون دران هنگام (كه والاتبار گردون وقار عالم مدار
عالميان استظهار نواب نظام الدوله بهادر ناصر جنگ دام اقباله
باقتضای وقت بست و كشاد دكن پيش گرفت) حسن
اتفاق نگارندۀ اخبار را هم باورنگ آباد كشيد] بتلثم بساط
فيض مناط آن جوان بخت جوان همت ابواب كامراني بر
رخ عقيدت خويش كشود - (هرگاه سابقۀ رأفت ايزدي
بدستياری يكے از پا نشستگان گوشۀ خمول گرايد - و روشن گو

تقدير آئينهٔ روشناسي يكي از پشت بديوار ماندگان گمنامي را بر زدايد) هر آئينه صورت ظهورش شكرخانهٔ جلوهٔ شهود آرايد - چنانچه بے سلسله جنباني احدے آن والا قدر بے هنري مرا بهنر بر گرفته مشام بندگي ام را از شمامهٔ الطاف خاص معنبر گردانيد - و بدرجهٔ قرب و اعتبار بلا شريک و سهيم بر آورده بمصاحبت و محرميت فوق الفوق اختصاص بخشيد *

و (چون حصول هر امرے در حلول وقت بود) بعد از چندے بديواني دكن و نيابت ديواني و خانه ساماني سركار آصفجاه متعلقهٔ آن مملكت ممتاز فرمود - اسپاس داري آن نطاق هوا خواهي و خيرسگالي بر ميان كار داني و كار شناسي بسته كاربند كارهاي مامورة گرديد - و باحياي رسوم نياكان خويش ارتشا و پاره ستاني (كه اهل روزگار حق السعي گويان حلال تر از شير مادر دانند) از قلمرو خاطر يک قلم قلم انداز كرده حرام و ناروا تر ساخت - ظاهر است كه فرا گرفتن اين ملكهٔ رضيه بخوف و خشيت الٰهي بس نادر و كم ياب - بيشتر در اختيار آن جز استرضاي خاطر آقا و مزيد التفات او (كه مستجلب جاه و افزايش قدر است) منظور و متصور نيست - آن هم درين دور فاسد وجود عنقا گرفته است - از صد يكے اگر باين صفت متحلي ست در

ابنای زمان بنادانی و سفاهت منسوب است - الحمد لله که اینجا غرض اخیر مفقود - چه این متبوع والا اقبال ما (که باتباع شریف وی سرمایهٔ سعادت می اندوزیم) (۲) در علو همت آفتابے ست منیر (که پرتو تربیتش عام) و از فرط عطا سحابے ست بے نظیر (که فیض انعامش تام) - مگر عقل تامل کیش محض بحکم حیا کاری (که ازان چشم دوچار نشود و سر بالا نتواند شد) (۳) اجتناب واجب شمرد - (۴) اختیار افتاد * * بیت *

* سر ببالا نتواند ز خجالت کردن *
* همچو قلاب کسے را که گرفتن هنر است *

و پس ازان (که زمانه رنگ دگر ریخت - و آن گرامی نژاد نیک اندیش بمصلحت سنجی خرد گوشهٔ انزوا گزید) [چنانچه ذیل احوالش مفصلاً بدان ارتسام یافته] این رهین امتنان بجاذبهٔ محبت دست از این و آن بر داشته چون سایه با شخص همقدمی نمود - و بجرعهٔ می شیراز کام و دهان وقت را بحلاوت می اندود * * بیت *

* جائے که تخت و افسر جم میرود بباد *
* گر غم خوریم خوش نبود به که می خوریم *

---

(۲) نسخهٔ [ج] می اندوزم - (۳) نسخهٔ [ج] سر ببالا - (۴) نسخهٔ [ب] واجب شمردهٔ اختیار افتاد *

روزے چند در کنج عزلت فراغتے مهیا و عافیتے مستوفي داشتم - و مي گفتم * بیت *

* ما گوشه را نه بهر قناعت گرفته ایم *
* آن پروري بگوشهٔ خاطر رسیده است *

ناگاه فلک رشک گین بحال خویش نگذاشت - و پا بدامن کشیدگان را سر بکوه و صحرا داده از روضهٔ عنبر برد - اکثرے را درین نقل و تحویل بازوی همت بسستي گرائید - و پای عزیمت بسنگ آمد - نفسے چند بر نیاوردیم که بے راهه روی گردون ناهنجار براه پیکار سراسر خسار (۲) انداخت - و دران روز هم بدستور هر روز با سردار مرادف فیل (۳) برد - (چون معامله فزوني شد و زیان کاري بهزیمت متمثل گردید) سران و سرخیلان بمحوطهٔ (که قریب ناوردگاه بود) در آمدند - جز فیل آن عالي نژاد (که آنهم بسر رهگذر آن چار دیوار رسیده) دیگر دران عرصه نماند - ازین تماشائی کارگاه تقدیر استفسار برفت که چه باید کرد - گفتم غیر ازین نه که درین پناه جا (که بے پناهي بهتر ازانست) خود را نشانهٔ گوله و بان هر چهار سمت باید ساخت - و رایگان جان در باختن] سودے متخیل نیست - [آن قوي دل تیز فکر ازین حرف خود را بمیدان کشید - و دید که

(۲) نسخهٔ [ج] سراسر خار - (۳) چنانکه در صفحه ۱۸ از جزو اول ذکر یافته *

فیل نشینان مقابل او را تنها دیده جلوریز اند - از راد مردي یکه و تنها فیل خود را بهمان سمت تیز راند - آنها بمشاهدهٔ این حالت اسپ بآفرین و تحسین گشوده دست از آویز و ستیز باز داشتند - و حلقه وار درمیان گرفته بدان هیأت بجانب آصف جاه پی سپر گشتند - قدمے چند باقي بود که برخے ناموس پرستان شمشیرها آخته ازان محوطه برآمده برق آسا خود را رسانیدند - چون وقت از دست رفته (۲) (هرچند آن دلاور پردل و محرر اوراق بدرشتي ممانعتها نمود) جز ایحاش طرف ثاني هیچ نیفزود - ناچار بمقتضای حزم و احتیاط ازان سو دست و بازو به تیرباران برگشاده همانجا باز داشتند - از نیرنگیِ تقدیر در جنگ سالم مانده در صلح زخمے برداشتیم - ناگاه دران شورش بی تمیزی اوباشے چند تیغها علم کرده بمن رو آوردند - و حمله میکردند - بآواز عمدهٔ (۳) (که چرا خویشتن را بکشتن میدهي) متنبه گشته خود را از فیل برتافت - چون حفظ آلهي وقایه بود بجانب حلقهٔ فیلان (که دم و خرطوم باهم پیوسته بود) افتادم - معاً عمدهٔ دیگر بهواداري آن سامي مرتبت را نیز بر فیل خود گرفته از آشوبگاه بر آورد - و شعله بلند شده فرو نشست -

---

(۲) نسخهٔ [ب] رفته بود - (۳) و او حرز الله خان نبیرهٔ سعد الله خان است که در صفحه ۱۹ از جزو اول مذکور شده *

دران آوارگي و محرومي آشنائي دوچار شده بخانهٔ متهور خان مرحوم (که احوالش نگاشتهٔ خامه شد) رهنموني کرد - هرچند از وقوع این حرکت غیر مرضي بعقوبت ها شایان تر بودیم لیکن حلم آصف جاهي (که آیه ایست از آیات الهي) در عتاب گاه پاداش بسلب منصب و جاگیر اکتفا فرموده (۲) بر ما چند کس بضبط خانه نیز افزودند *

اگرچه در عالم وهم و خیال مهالک بسیار بود اما لله الشکر ممنون گوشهٔ عزلتم که نا شنیدني ها بگوش نخورد و نا دیدني ها بنظر در نیاید * * بیت *

* ای گوشهٔ عزلت ز تو آب رخم افزود *
* نشناسم اگر قدر ترا در بدر افتم *

همین عزلت است که باعث تالیف این نسخه شده - و اشاره (۳) در دیباجه بدان رفته - تا لطیفهٔ غیبي رو نماید - و فضل لاریبي رخ گشاید - و شغلی دلخواه بدست افتد - بدین مشغلهٔ دلکش در رفع بیکاری میکوشم - پیداست که کلمپتره نویسي و لاطایل گوئي بیش نیست - چون طبیعت را از آفت تعطیل صیانت نموده و از هجوم افکار ردیهٔ باطله باز داشته مقید وقت افتاده چه توان کرد که بطالت

---

(۲) نسخهٔ [ج] اکتفا فرمودند و بر ما الخ - (۳) چنانکه در صفحه ۱۹ از جزو اول گذشته *

و عطالت بامتداد کشید - شش سال قریب باختتام رسید *

* بیت *

* خمیازه سنج تهمت عیش رمیده ایم *

(۲)

* می این قدر نبود که رنج خمار ماند *

اگرچه چندے بدولت آن از کشاکش روزگار زود گسل

پرشکن به امن آباد جمعیت آرمیده * * بیت *

* هرکه در کار است گردون میزند بر یکدگر *

* وقت آن آمد که بیکاري بکار آید مرا *

باز هم از اقتضای مزاج عنصري [که انشراح او بجنبش

باز بسته اند (که هر قدر حرکت فزون تر آثار فراوان تر) -

آب بآن لطافت از دیرایستادگي کثافت پذیرد - دل تا

کی بستوه نیاید] سر اظهار نداریم * * بیت *

* ما را زبان شکوه ز بیداد چرخ نیست *

* از ما خطے بمهر خموشي گرفته اند *

چون دنیا را به اُمید خورده اند در آرزو عیب نیست *

* مصرع *

* شاید شب ماهم سحرے داشته باشد *

نعم عسرے میان دو یسر واقع شده - و سیاهی لیل را

(۳)

سپیدهٔ ماه صبح در پی است * * بیت *

---

(۲) نسخهٔ [ج] آن قدر - (۳) نسخهٔ [ب] سپیدهٔ دم صبح *

* نقاب چهرهٔ امید باشد گرد نومیدی *

* غبار دیدهٔ یعقوب آخر توتیا گردد *

خداوندا حوصلهٔ مباشرت اسباب نیست - و بے اسباب هیچ کار را فتح باب (۲) نی - اندکے کار این بیچاره را از دایرهٔ اسباب بیرون نه - و اگر بے سبب نکنی سبب را بر ما آسان کن - و ما را بما مگذار - و آنچه تو مستحق آنی پیش آر - الٰهی هرچه از ما بتو رسید اَسْتَغْفِرُ اللّٰه - و هرچه از تو بما رسید اَلْحَمْدُ لِلّٰه - اَللّٰهُمَّ کَمَا اَنْعَمْتَ فَزِدْ - وَ کَمَا زِدْتَ فَاَدِمْ - وَ کَمَا اَدَمْتَ فَبَارِکْ - بِحَقِّ الْحَقِّ وَ اَهْلِهٖ وَ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَ آلِهٖ *

* مبارز خان عماد الملک *

خواجه محمد نام در آوان صبا و طفلی بهمراهی والدهٔ ماجده از مولد و موطن خویش بلخ رهگرای هندوستان گردیده (چون بگجرات پنجاب منزل گزید) او را بخدمت شاه دولهٔ مشهور (که درویش صاحب تصرف بوده - و سکنهٔ پنجاب را عموماً بدو اعتقاد است) بردند - آن بزرگوار مژده رسان دولت و اقبال آن نونهال گشته پارچهٔ از ملبوس درویشانهٔ خود باو بخشید - و پس ازان (که پا بسن رشد و تمییز گذاشت) جولانی عرصهٔ (۳) تلاش روزگار

(۲) نسخه [ب] فتح الباب - (۳) نسخهٔ [ا] جولانی تلاش عرصهٔ روزگار *

گردیده در آغاز شباب برفاقت میرزا یار علي (که با کم منصبي جای بسیار در مزاج پادشاهي داشت) پیوست - میرزا کاغذهای دستخطی خود را حوالهٔ او میکرد و کارها ازو میگرفت - تا آنکه به شیرازه بندی التفات میرزا نسخهٔ احوالش بجمعیت گرائید - و بمنصب پادشاهي سرافرازي یافته چندے به پیشدستئ (۲) بخشیگری سیوم مامور شد - پس ازان به نیابت سردار خان کوتوال نامے و شهرتے اندوخت - در همان هنگام صبیهٔ عنایت الله خان (که از اکابر کشمیر است) بعقد ازدواج خویش در آورد - چارچمن حالش طراوت دیگر گرفت - و جویبار دولتش شادابئ تازه یافت - بافزونئ منصب چهرهٔ اعزاز افروخته بتفویض بخشیگرئ سرکار پادشاهزاده محمد کام بخش فرق اعتبار بر افراخت - در ایام محاصرهٔ قلعهٔ پرناله با فوج شاهزاده میر مورچال بوده - پس ازان بفوجداری سنگمیز (۳) (که محال خالصهٔ مقررئ خجسته بنیاد بوده) نامزد شد - در ازای حسن تردد و کارداني بخطاب امانت خان تحصیل ناموري نمود - و در سال چهل و هفتم فوجداری بیضاپور (که بیست و چهار کروهئ اورنگ آباد است) ضمیمه شده بعطای فیل کامیابي افزود - و در عهد خلد منزل بمتصدیگري و

---

(۲) نسخهٔ [ج] پیشدستي و بخشیگري - (۳) نسخهٔ [ج] سنگمنیر ●

فوجداری بندر مبارک سورت ممتاز گشته عنان عزیمت بجانب مقصود منعطف ساخت *

(چون خان فیروز جنگ ناظم صوبهٔ گجرات بسفر دار القرار بنه بربست) خان مزبور برسم یلغار خود را به احمد آباد رسانیده بضبط خزانه و کارخانجات او پرداخته حفاظت و حراست آن الکهٔ وسیع (۲) وجه همت گردانید - از پیشگاه خلافت و جهانبانی بافزایش منصب و صاحب صوبگی گجرات پایه افزای امارت گردیده کله گوشهٔ مباهات بر اوج افتخار رسانید - (چون نوبت فرمانروائي بجهان دار شاه رسید) آن صوبه به سربلند خان قرار یافته بوسیلهٔ کوکلتاش خان خانجهان نظم ولایت مالوه بعهدهٔ خان مذکور مفوض شد - پس از وصول بارجین (که حاکم نشین آن صوبه است) با رتن سنگهه چندراوت زمیندار رام پوره [که در عهد عالمگیري بر سر وطن مسلمان شده باسلام خان مخاطب گشته - درین ولا بنابر وهن و سستی سلطنت خیال سري و سرداري بدماغ بے مغز خود راه داده و انبوهے فراهم آورده بتصرف محالات پادشاهي دست تجبر افراشته بود [اگرچه مشهور این است که ذوالفقار خان بنابر نفاقے (که با کوکلتاش خان داشت) براجه اشاره نمود که خلل انداز عمل خان

(۲) نسخهٔ [ج] آن الکهٔ وسیعه وجه همت خویش گردانید *

مذکور شود - تا بدنامی این بد نقشي بحال مربی او عاید گردد] نخست (۲) پیام های صلاح آمیز بر گزارد - ضعیف الاسلام شدید العناد از فرط نخوت و استکبار سر از قبول آن باز زده در مخالفت استبداد نمود - و دلیر خان روهیله را (که از مشاهیر جماعه داران آن صوبه بود) با فوج بسیار بر قصبهٔ سارنگپور فرستاده عبدالرحیم بیگ تهانه دار آن جا را بر داشت - و جمعی کثیر را ماسور و مقتول ساخت - خان شهامت نشان از حمیت رسا و غیرت بجا زیاده برین تاب ستم شریکی آن جهالت کیش نیاورده با جمعی (که همگي بسه هزار سوار نمیرسید (۳)) بعزیمت رزم و پیکار بگام سرعت ره سپر گردیده در حوالی آن قصبه (که بیست و سه کروهی اوجین است) یسال بر آراسته آمادهٔ جدال گشت - آن ادبار پژوه با بیست هزار سوار [که اکثر افغانان نامي بودند مثل دوست محمد روهیله (که هنوز رگ و ریشهٔ زمینداري دران مرزبوم ندوانیده) با سه چهار هزار سوار نوکري میکرد] میدان جلادت را بپای جرأت پیموده هر سه طرف خان مذکور را بهه فوج فرو گرفت - تا زنده دستگیر نماید - پس از انداختن بان و تفنگ (که آتش افروز رزم و جنگ است) نیران قتال اشتعال یافت - و کار کشش و کوشش

---

(۲) نسخهٔ [ج] آن ضعیف الاسلام الخ - (۳) نسخهٔ [ب] میرسید ۰

بالا گرفت - درین اثنا نسیمی از مهبّ عنایت ایزدی وزید - و شاهد ظفر جلوه نمود - بعد از فتح شخصی راجه را در معرکه افتاده دید - سرش بریده آورد - ظاهر شد (که هنوز زد و خورد گرمی داشت) که در سلک توپ خانه گولهٔ رهکله بدو رسیده از پا در آمد - خان اقبال نشان گرانبار غنایم گشته بهم عنانی نصرت خواست که بنهب و غارت رام پوره وطن آن شقی توجه گمارد - زنش بضعیف نالی درآمده از ارسال پیشکش ازان عزیمت باز داشت - جهاندار شاه بارسال فرامین تحسین و عطای خطاب شهامت خان مشمول عواطف بیکران گردانید *

در آغاز فرمانروائی محمد فرخ سیر بار دیگر صوبه داری گجرات نامزد او شد - دو هفته از حکمرانی او منقضی نگشته بود که ایالت آنجا به داوٗد خان پنی (۲) اختصاص گرفت - و خان مذکور بخطاب مبارز خان و تقرر صوبه داری حیدر آباد درجهٔ امتیاز پیموده رخش عزیمت بجانب مقصود راند - دوازده سال کما بیش دران مملکت طولانی وسیع به مفسد گزائی و مطیع نوازی گذرانید - سرکشان گردن تاب را از پا در آورد و رعایای مالگذار را باستمالت و دلاسا بنواخت - از قطره و پویه دمی نمی آسود - و پیوسته ازین سر تا آن سر

(۲) نسخهٔ [ب] داوٗد خان پینی - و در [بعضی نسخه] پلنی ه

ولايت ساير و داير مي بود - اگرچه زياده بر سه هزار سوار نگاه نمي داشت اما فوجهاى گران مرهته را بآويز و ستيز نمايان آوارهٔ دشت فرار مي ساخت - يكى از اشقيا (هرگاه بسرحد او قدم گذاشت) سرچنگ مستوفي خورد - و هر مرتبه (كه ارادهٔ دست انداز آن ديار نمود) ضرب دست او ديده بتگ پا جان بدر برد *

دران هنگام (كه امير الامرا حسين علي خان ناظم دكن شده آمد) خان مزبور بآهنگ ملاقات به خجسته بنياد رسيد - امير الامرا پس ازان (كه شخصيت او دريافت) باندازهٔ قدر و منزلتش سلوك پسنديده نموده مقضى المرام بتعلقه مرخص گرديد - و (چون آصف جاه كمر دولت خواهئ خسرو زمان محمد شاه پادشاه بر ميان عقيدت بسته از مالوه بدكن افتهاض نمود) ازانجا (كه خان مشار اليه بمراسلات زبان مرافقت داده بود) از حيدرآباد روانه شد - بعد ازان (كه آصف جاه از جنگ مخالفان وا پرداخته باورنگ آباد اقامت داشت) رسيده بملاقات چهرهٔ مزيد اخلاص افروخت (۲) - و از طرفين تجديد مواثيق يكجهتي باتفاق بميان آمده بتجويز منصب هفت هزاري هفت هزار سوار و خطاب عماد الملك لواى شادكامي افراخت - قضا را درين اثنا سادات (كه از

(۲) نسخهٔ [ج] بر افروخت *

(٢)
بيم كين توزي آنها شبے نمي غنودند) بروز خود نشسته راه ناکامي سپردند - و خلشها بالکليه مرتفع گشت - خان مزبور تمهيد شادي پسرها برانگيخت - و جشن طوی و سور برآراست - دران ايام آصف جاه رفتن حضور بخود تصميم فرمود - با آن (که صوابديد آن خان دوربين نيک انديش نبود - و ممانعت ها نمود) اتفاقاً بقتل فردا پور رسيده برخے وجوه اقامت دکن رجحان پيدا کرده برگشت - و در تصويب راي خان مبارزت نشان نامه نوشت - و اين بيت مضمون ساخت *

* بيت *

* آنچه در آئينه جوان بيند *
* پير در خشت کهنه آن بيند *

(٣)
پس ازان بمشورت و کنکاش يک ديگر آصف جاه فتح جنگ بجانب ادوني رو آورد - از سران و افغانان جنوبي (که از ديرباز خليع العذار گذرانيده زرها اندوختند) پيشکش معتد به در خواست - آن خان مزاج شناس روزگار نخست بتعلقهٔ خود شتافته ازانجا (که بايستے بجمعيت و صلابت رسيده رعب افزا مي شد) با معدودے آمده ملحق گرديد . چون صرفهٔ خويش نديد [که سرداران آن طرف دستمال

---

(٢) نسخهٔ [ب] نمي غنوده - (٣) نسخهٔ [ج] پس ازان (که بمشورت ... ...) از سران الخ ٥

تحکم شده هرچه گویند بتن بردارند (چه خود از همان آبشخور آب مي خورد] باهم یکتائي ورزید[۲] - آنچه مطمح نظر فتح جنگ بود صد یک آن بظهور نیامد - (اگرچه بمقتضای وقت بظاهر ناخوشي بروز نکرد - و گرد شگافته نشد) اما باطن ها غبار آلود گشت - ازان هنگام او و دیگر حکام جنوبي مطلقاً دل از باز پرس برداشته محال سیکاکول[۳] (که خالصه بود - و دست بر داشته گاهے ازان داخل خزانه میکرد) با دیگر محالات آن صوبه بطریق تملک متصرف گشت - و چون نواب فتح جنگ بحضور شتافته مسند آرای وزارت گردید هنگام پذیرائي بمناصب او و پسران و همراهانش کمي و نقصان بعمل آورده باز خواست زر خالصه نیز بوکیلاش نموده کارش زباني کرد - و ذخیرهٔ خاطر بیرون انداخت - و هرگاه تجویز نظم کابل بمیان آمد بظل سبحاني عرض کرد که برای این کار به از مبارز خان دیگرے نیست - در پردهٔ دوستي میخواست کارش بسازد - و پس ازان (که عوض دکن مالوه و گجرات ضمیمهٔ وزارت بآصف جاه مقرر شد) ازین (که بیگانه صوبه دار شود - بهتر است که مبارز خان باشد - فیما بین[۴] حقوق اخلاص در غایت متحقق است)

---

(۲) نسخهٔ [ب] ورزیده - (۳) نسخهٔ [ج] سیکاکل - و در نسخهٔ [ب] سکاکول - (۴) نسخهٔ [ج] که فیما بین *

به پادشاه هم عرض نمود - و مشار الیه را هم بتکرار نوشت و خواند برین پله آورد - اما درین ضمن عنایت الله خان خسرش (که در حضور خان سامان و نایب وزارت بود) باشارهٔ خاقان زمان او را باغ سبز نموده تطمیع زیاد کرد - و روغن قاز مالیده امیدواریها داد - خان مزبور با وصف بی برگردگی و کهنه تجربگی از جا در آمده بی آن (که استصواب نواب فتح جنگ درمیان باشد) از روی فدویت و نمک خوارگی انقیاد اوامر بادشاهی را بخود مصمم گردانید - در محاصرهٔ گدهی پهولچهری (۲) (که نزدیک مچهلی بندر است - و آپا راو زمیندار مفسد پیشهٔ آنجا متحصن گشته درجنگ و پیکار داد دلیری و دلاوری میداد) شش هفت ماهی گذرانیده بود که فرمان صوبه داری دکن رسید - خان مزبور چندی دیگر صرف اوقات بران قلعه نموده بمصالحه آنرا گرفته علم معاودت بحیدر آباد افراخت *

چون افغانان جنوبی درین امر نیز سلسله جنبان بودند بهادر خان پنی فوجدار کرنول و ابوالفتح پسر عبد النبی خان فوجدار کرپه (۳) و عبد المجید خان نبیرهٔ دلیر خان و متبنای او علی خان و از جانب سعادت الله خان فوجدار

---

(۲) نسخهٔ [ج] پهولچهوري و در [بعضی نسخه] پهلچري - و در [بعضی جا] پولچري و پهلچهري هم آمده - (۳) نسخهٔ [ج] کڑپه *

کرنانک غالب خان پسر امیر ابوطالب بدخشي با فوج شایسته رفیق گشته در عین برشکال از متصل ناندیر عبور آب گنگ کوتمین نموده در سواد اوندهیه (که پرگنهٔ ایست از سرکار باسم بالا گهات برار) خواست موسم باران بگذراند - درین ایام نواب فتح جنگ آصف جاه (که بنابر ناسازی مردم حضور بتقریب شکار بر آمده بود) باستماع انتشار مرهته در مالوه از منزل سوردن (۲) گذار گنگ بهاگیرتي روانهٔ آن صوب گردید - پس از اخراج اشقیا از قریب اوجین برگشته به پرگنهٔ سهور (که متصل سرونج است) رسیده بود که خط محمد (۳) عنایت خان بهادر از خجسته بنیاد در رسید - [که باغوای مردم دور انداز حضور و تحریک افغانان جنوبي مبارز خان صوبه داری دکن قبول کرده بوصول فرمان عازم این طرف است - و از فحوای مشورت اینها چنان مستفاد مي شود که بعد از دخل صوبه داري با عساکر دکن متوجه مالوه شود - و جمعی از حضور هم تعین گردند] با خدام تکالیف ما لایطاق درمیان آرند - که هم سر پیچیدن متعذر و هم گردن نهادن متعسر باشد - در همین اندیشه خط وکیل مبارز خان بدست افتاده (آنچه زبانی عنایت الله خان

---

(۲) نسخهٔ [ب] سورون ٭ و در [بعضی نسخه] سورن - (۳) نسخهٔ [ج] محمد عنایت الله خان ٭

نوشته) مقوی مضمون مرقوم محمد عنایت خان بوده لا محاله موهوم مجزوم آمد - عطف عنان بجانب دکن نمود - و بپای استعجال ره سپر گشته در شهر ذي قعده سال ششم محمد شاهي داخل خجسته بنیاد گشت - و بر سبیل اتمام حجت نخست مواعظ و تحذیر از سفک دماء مسلمین بر نوشت - خان شهامت منش (هر چند که کار کَیْفَ مَا اتَّفَقَ بدین مرتبه رسیده بود) دل بای دادن و بر گشتن شایان سري و سرداری خود (که از مبارز پیشگان روزگار بود) ندیده (خصوص در عالم نوکري این خام خیالیها کے در خور نام و زیبندهٔ شانش باشد) سر از مواعظ غرض آلود پیچید - و مستعد رزم و پیکار گردید - آصف جاه نیز باتفاق باجي راو وغیره مرهته با شش هزار سوار استقبال نموده (چون به پرگنهٔ چار تهانه رسید) خان قضا گرفتهٔ اجل رسیده با فرط جلادت و کثرت تجربه بگفتهٔ جمعی غلط بین بارادهٔ ظفر نگر (که الله غای بهادر خان است و آبادی افغانان) باندیشهٔ آن که (بایلغار و شبگیر بدان قصبه رسیده دمی آسایش نگرفت - و یکسر به اورنگ آباد شتافت) از دو حال خالي نیست - مخالف اگر از راه اضطراب تعاقب سر مي کند توپخانه (که نازش او به پشت گرمی آنست) نمي رسد - جنگ دلخواه ماست - و اگر توپخانه را نگذاشت

بدير خواهد رسيد - تا آن وقت قبايل و خزانهٔ سردار و زه و زاد مردم فوج با شهر (كه پاى تخت است) بدست آورده آمادهٔ نبرد مي شويم - از آب پورنا (كه فرود آمده بمقابل ده دوازده كروهي رسيده بود) برگشته باز غبره نمود - بدانست كه انحراف از حريف رو برو در هندوستان دمے نقد فرار بر خويش بستن و شهرهٔ غلبه بخصم را داشتن است - (۲)
في الواقعه محرر اين سطور همراه آصف جاه بود - همان روز رعب و مهابتش از دلها پاك رفت - و احتمال فتح او (كه يقيني اكثرے بود) مرجوح گشت - بل بيم زدگي و گريختن خاطرنشين كه و مه گرديد - نذر مبارك باد از نظر سردار گذشت - موزون طبعان تاريخ ها فكر كردند - شخصے تاريخ غريب بهندي يافته منظوم نموده * ع *

۱۱۳۶

* در گيا مبارز خان *

مادهٔ آن تاريخ است - بالجمله هنگام عبور برخے پيش قدمان يزك و كار طلبان قراولي طرف فتح جنگ در رسيده دستبرد سترگ نمودند - داروغهٔ توپخانهٔ او با جمعے از پا درآمد - آنها بدان بسند نكموده با لختے از مرهتّه به برگي گري و قزاقي (۳)
در آمده حريف را از يلغار برداشته قطع دو قدم راه بدشواري

---

(۲) چنانكه در جزو اول صفحهٔ ۲۱ مذكور شده ** (۳) نسخهٔ [ع] بر داشتند - و قطع الخ *

انجامید - ناگزیر بقصبهٔ شکر کهیرله (۲) بهیر و بنگاه بر تافته خود با مردم جنگي بیرون ایستاد - اما این انفکاک و افتراق بدو شبانه روز کشید - بعلت بے چیزي (که همه باسپ و قمچي ماندند) طرفه صعوبت بر مردم گذشت - که بدتر از مردن بود - ببیست و دوم محرم سنهٔ (۱۱۳۷) یک هزار و یک صد و سي و هفت هجري ثلثے از روز جمعه مانده با کمتر از ده هزار سوار بجانب فتح جنگ (که دو فوج مرتب ساخته یکے بسرداري خویش و دیگرے بسري عضد الدوله عوض خان بهادر دو کروهئ قصبهٔ مذکور صف آرا بود) روان شده بدست راست عوض خان (که طرف یمین آصف جاه بود) سبک عنان گردید - ناگاه نالهٔ (که در سیه لایش آدم و جانور تا سینه فرو میرفت) پیش آمد - ناچار سررشتهٔ یمل گسیخت - و رده برهم خورد - طرفه چپقلشے بهم رسید - اگر اسپ چراغ پا مي شد از تنگئ جا همان قسم راه میرفت - و اگر سوار مي افتاد بزمین نارسیده میان دو کفل و دو سر اسپ

---

(۲) نسخهٔ [ب] سکهر کهریه و در [بعضے نسخه] سکرکهرله - اما در [تاریخ مظفري مرقوم است که] نظام الملک بعد از اجازت بادشاه مسافتے نوردیده جانب دکن عنان بر گردانید - و بر جناح استعجال خود را بدانجا رسانید - مبارز خان بمقابله پیش آمده بیست و سیوم محرم سنه ۱۱۳۷ در شکر کهیرۃ جنگ صعب اتفاق افتاد *

بقد نشده بالا بالا ره مي پيمود - آخر مردم جرانغار براه افتادند - با این همه توپخانهٔ رعد نهیب برق افگن خصم را بر دست راست گذاشته چون شیر غران در آمده با میمنه و التمش عوض خان به زد و خورد کوته یراق پیوست - درین اثنا سرداران منصور با جزائرهای جان کاه و تفنگ های زندگي ربا به پشت گرمي رسیده آتش در خرمن هستی آن جسارت کیشان زدند - خان مبارز با دو پسر هدف تیر قضا گشته (۲) بسیارے از سرداران [مثل بهادر خان پني صاحب اهتمام برانغار و مکرم خان خانزمان سردار جرانغار و غالب خان هراول و ابو الفتح خان میانه و حسیني خان پسر علي مردان خان حیدر آبادي و امین خان دکني و جگدیو راو جادون (که هردو ازین طرف رفته ملحق شده) و محمد فایق خان کشمیري (که دیوان سرکار آن مرحوم و از صاحب کمالان روزگار بود) با سه هزار و پانصد کس] گریبان بچنگ اجل دادند *

بر شناسای کار ظاهر است که آن خان ناکام از نامساعدت روزگار مساهله و مسامحه در امرے که نبایستے بکار برد - و الّا بوصول فرمان اگر دست از گدهی پهولچري (۳) بر داشته

---

(۲) در [تاریخ مظفري] خان مذکور هر چند داد شجاعت داد آخر ازدست نظام الملک بقتل رسید - (۳) در نسخهٔ [ا] بولچر بغیر نقطه مرقوم است *

(۲)
متوجه مي شد کار تا اینجا نمي رسید - بعد ازین هم معلوم نمي شد که بدین طول خواهد کشید - و آلا ساز و سرانجام و فوج بسیار مي توانست جمع کرد - حتی که در ایام جنگ هم سوان مرهتّه پیغام رفاقت نمودند - خصوص کانهو بهونسله با پنج هزار سوار بقلیلی راضي بوده - اصلا قبول نکرد - که اینها همه سرچنگ خورده و مالش یافتهٔ من اند - آینده هم سر حساب نگهداشتني ست - منت پذیر نمي شوم - اگر بے زر آمده رفیق شوند مضایقه ندارد *

بالجمله در نواحیِ آن قصبه (که صحرائیست دلفزا) مدفون گشت - سرآمد امرای حال بوده - بلکه به امیران زمانه هیچ مناسبتی نداشت - بوی سرداران سلف میدارد - شجاعتش با فراست قرین - و ریاستش با سیاست هم نشین - در استقلال و متانت کوهے بوده (که از تند باد انقلاب روزگار جنبشے در ارکان ثباتش راه نیافتے - و در راست اندیشي و حسن تدبیر قدر اندازے بود (که هرگز تیر فکرش از نشانهٔ مقصود چپ و راست نیفتادے - دور باش حمل و اختلاط مخل نداشت . (هرچند خالي از یار باشي و صحبت دوستي نبود) نوکر پروري و رفیق نوازی بسیار داشت - عیش پرستي و تن آساني نمي کرد -

---

(۲) نسخهٔ [ب] با این هم الخ *

سپاهي وضع بود - کار طلبي ها داشت - معامله فهم بود - بجز رسي همه جا ميرسيد - شلتاق و شتلم درميان نمي آورد - حيف رايگان رفت -- به منتهای دولت نرسيد - از صبيهٔ عنايت الله خان پنج پسر و يک دختر داشته - دو پسر خرد اسعد خان (۲) و مسعود خان (که يکی با دختر مطلب خان (۳) بن مطلب خان بني مختار و ديگرے با صبيهٔ خان زمان مکرم خان بن خانخانان بهادر شاهي کتخدا گرديد) در عين شباب همراهئ پدر برگزيدند - و از همه کلان تر خواجه احمد خان است که پدر هميشه بنيابت خود در شهر ميگذاشت - اگرچه کارها همه مفوض به رائ جلال الدين محمود خان بود که بقدم رفاقت و راستئ مزاج چنان در دل مبارز خان جا کرده که بر ساخته و پرداختهٔ او نمي توانست انگشت اعتراض نهاد - بعد از کشته شدن پدر با احشام قلعهٔ محمد نگر عرف گولکنده ساختهٔ صندل خان خواجه سرا را (که قلعه داري مي نمود) بيدخل کرده با مال و متاع و اتباع و اشباع بقلعه شتافته باستحکام برج و باره پرداخت - و تا يک سال نگهداشت - هر چند

---

(۲) دراحوال مطلب خان [اسد خان] بغير عين مهمله وقوع يافته - اما اغلبکه [اسعد خان] صحيح باشد - (۳) چنانکه در ترجمهٔ مطلب خان در جزو سيوم صفحهٔ ۹۵۳ گذشته *

او را مناسبتی باین کارها نیست (مرد بیچاره است - همیشه روزانه می خوابد - و شبها بیدار) به رای و تدبیر دیگر هوا خواهان بعمل آمده باشد - پس ازان [که دلاور خان (که خسر او بود و خالهٔ حقیقي هم باو منسوب) مصلح شده] بمنصب شش هزاري و خطاب شهامت خان و تنخواه جاگیر در همان صوبه و معافی تکالیف نوکري و عدم تقاضای اموال پدر قلعه تسلیم نموده - بعد از چندے عوض جاگیر حیدر آباد در اوتهه پور و قوال یافته (۲) - الحال از مدتے در خجسته بنیاد گوشه نشین است - کارے بکسی ندارد - جاگیرے در خاندیس یافته - دیگرے خواجه محمود خان است که در جنگ زخمهای مؤلم بر داشته صحت یافت - و آصف جاه بمنصب پنج هزاري و خطاب مبارز خان مشمول نوازش فرمود - درین ولا خطاب امانت خاني یافته آمنیر (۳) خاندیس در جاگیر دارد - خلف ارشد است - در زمان پدر قلعه داري ها داشت - مرد شجاع معامله فهم و شایان کارهای عمده - با درویشان اخلاص مند - بهمه چیز مربوط و بهمه اوصاف آراسته - در همراهی آصف جاه معزز است - دیگرے عبد المعبود خان (که در حین حیات پدر بحضور

---

(۲) همچنین در دو نسخه و در [سیوم] عوض جاگیر حیدر آباد راتهه نور و قوال یافته - (۳) نسخهٔ [ج] آنبیر *

شتافته) - خسرو زمان در خون بهای پدر بمنصب عمده و خطاب مبارز خان و داروغگی گرز برداران سرفراز فرمود - الحال در عرصه نیست - و دختر به ثناء الله خان نبیرهٔ عنایت الله خان منسوب شده - در حکومت خسر فوجدار سیکاکول بود - پس ازان آصف جاه بصوبه داری بیجاپور تعین نموده - دران جا از دست اودا چوهان سردار مرهته شکست فاحش خورده - آخرها در قلعه داری پرینده در گذشت - اگرچه هرزه چانه بود اما حرف های بمزه داشت - دیگر هم اولاد داشته - یکی ازان حامد الله خان است که نواب آصف جاه بضابطهٔ هند (که عداوت خون را بوصلت نسیاً منسیاً می کنند) همشیرهٔ خود را بعقد او داده - با این نسبت هم رفاه ندارد *

* معز الدوله حیدر قلي خان *

اسفرائیني ست - محمد رضا نام داشت - ابتدا در سرکار سلطان عظیم الشان توسل جسته بنسبت نام او مشهور گردید - پس ازان (که زمام سلطنت هندوستان بدست محمد فرخ سیر در آمد) سال اول جلوس بوساطت میر جمله بخطاب حیدر قلي خان و خدمت دیوانیٔ دکن مع دیوانیهای صوبجات آن و امانت کل محال خالصه با دیگر اردوغگیها سر بلندي اندوخت - و بعد رفتن بدان صوبه

(چون در مزاج شورش و سختي بسيار داشت) با نظام الملک آصف جاه ناظم آنجا صحبت او درست نه نشست - لهذا بحضور شتافته بديواني صوبهٔ احمد آباد و متصديگري بندر سورت و نيابت نظامت گجرات (که اصالةً دران ايام بنام خاندوران بود) عزت اندوخته بدان صوب راهي گشت - و به تنسيق مهمات آنجا پرداخته اضافهٔ نمايان در محصول بندر و محال خالصه (که سپرد او شده بود) آورد - و در جنگ با صفدر خان ثاني (که با جمعيت بسيار بمقابله آمده بود و او جمعيت کم داشت) بجرأت پيش آمده برو غالب گرديد - اما بنابر درشتي مزاج او رعاياي آنجا ناراض بودند - و جاگيرداران آن صوبه شکايت کلي داشتند - و اين معني باعث کبيدگي خاطر قطب الملک شده بود - ازانجا تغير شده در عهد سلطان رفيع الدرجات عزيمت حضور نمود - و بمقتضاي وقت پس از وصول باکبر آباد با سيد عزت خان بارهه چون شير و شکر جوشيده باستصواب او راجه رتن چند را بکمند اتحاد در آورد - بشفاعت حسين علي خان با قطب الملک نرد صفا باخته شريک مشورت هردو برادر شد *

و (چون در عهد سلطنت سلطان رفيع الدوله حسين علي خان بدفع فساد نيکوسير بن سلطان محمد اکبر بن خلد مکان

بصوب اکبرآباد ارادہ نمود) او بخطاب بهادري آبرو یافته بطریق هراول پیشتر به راه پیمائي در آمد - و در محاصرۀ قلعۀ اکبرآباد مصدر تردد شد - و سال اول جلوس فردوس آرامگاه به تنبیه گردهر بهادر (که بعد فوت راجه چهبیلا رام (۲) ناگر عم خود در صوبۀ الّه آباد سر نافرماني داشت) با فوج شایسته دستوري یافت - و (۳) (چون باستصواب راجه رتن چند این مقدمه بصلح گرائید) ازانجا برگشته پس از رسیدن بحضور در همین سال بتعلقۀ میرآتشي از انتقال سید خانجهان بارهه لوای افتخار بر افراخت - و پس از کشته شدن حسین علي خان (که سید عزت خان بارهه و دیگر رفقای خان مزبور رو بجانب دولت خانۀ پادشاهي آوردند) نام برده با جمعیت سوار و پیادۀ موجود کمر خدمت بسته آثار دلیري و دلاوري بظهور آورد - و در جلدوي آن از اصل و اضافه (۴) بمنصب شش هزاري شش هزار سوار و خطاب ناصر جنگ طبل شاد کامي نواخت -

---

(۲) نسخۀ [ب] چهبیله رام - (۳) در [تاریخ مظفري] در همان اثنا شعله شهرت کشید که گردهر پسر دیا بهادر برادر زادۀ چهبیله رام که مقدمة الجیش و قوت بازوي او بود بعد فوت عم خود بجمع سپاه پرداخته قلعه الّه آباد را بتیاريِ برج و بارۀ استواري نمود - (۴) در [تاریخ مظفري] حیدرقلي خان بمنصب هفت هزاريِ شش هزار سوار یک اسپه و خطاب حیدرقلي خان بهادر ناصر جنگ امتیاز یافت *

در جنگی (که با قطب الملک بتوزکی سلطان ابراهیم پسر سلطان رفیع الشان متصل آن رو داد) بهراولي مامور شده در سر دادن توپخانه بزر افشاني بعهدهٔ آن سعی بلیغ نمود (۲) - و بهتر بشمشیر با حریف پیوسته طریق جرأت پیمود - و قطب الملک بهادر را (که زخمی بدست آمد) بر فیل برداشته نزد پادشاه آورد (۳) - و باین حسن خدمت از اصل و اضافه بمنصب هفت هزاری هفت هزار سوار و خطاب معز الدوله علم بلند رتبگي بر افراشت - و سال (۱۱۳۳) هزار و یک صد و سي و سه هجري صوبه داری گجرات از تغیر اجیت سنگهه و متصدي گری بندر سورت از تغیر قمرالدین خان بهادر ضمیمهٔ میر آتشي باو تقرر یافت - و در سال دیگر (که نظام الملک آصف جاه حسب الطلب از دکن بحضور آمده بخلعت وزارت از انتقال محمد امین خان بهادر اعتماد الدوله مخلع شد) او (که بزبان آوري و دلیري موصوف

(۲) در [تاریخ مظفري] و حیدر قلي خان میر آتش در لشکر محمود شاهي نزدیکه بکار برده و بزر پاشي بیدریغ و بوعدهاي لطف آمیز نوازش پادشاهي بتالیف قلوب و جذب خواطر پرداخته کاریکه از عملهٔ توپخانهها در روز جنگ گرفته شاید در عهدهٔ هیچ میر آتشي از زمان سلف این جهد بظهور نرسیده -

(۳) در [تاریخ مظفري] چون کارش از مدد بخت و یاوري اختر در گذشته بود دو زخم یکي زخم تیر بر پیشاني و دیگرے زخم شمشیر بر دستش رسیده بود - و بتقدیر آلهي زنده ازان معرکه اسیر گردید *

بود) در کارهای ملکي و مالي دخیل میکرد - این معني بر مزاج وزیر گوارا نشد - و پادشاه به خاطر داشت او حیدر قلي خان را مانع آمد - او متحمل نگشته رخصت شده به احمد آباد رفت - و درانجا زر محالات خالصه و تیول جاگیرداران (۲) را متصرف گشت - لهذا (۱) جاگیر او (که در نواح دار الخلافه بود) بضبطي در آمد - او باستماع این خبر بمتصدیان حضور نوشت - که چون اقطاع من ضبط شده از من نوکري و اطاعت نمي آید - لهذا صوبه داری آنجا بنام نظام الملک (۳) آصف جاه بهادر تقرر پذیرفته بهادر مزبور روانهٔ آن صوبه شد - او باستماع این معني با آن (که فوج بسیار فراهم آورده بود) خود را بجنون انداخته روانهٔ پیشگاه سلطنت گردید - و پس از وصول بدو منزلی شاهجهان آباد بتسخیر صوبهٔ اجمیر (که بتصرف اجیت سنگهه (۴) رفته بود) تعین

---

(۲) نسخهٔ [ا] لفظ [را] نیست ٭ (۳) در [تاریخ مظفري] چون درین ایام معزالدوله حیدر قلي خان ناظم گجرات قدم جرأت در وادئ بغي گذاشت رای جهان آرای صوبه داريِ گجرات و مالوه ضمیمهٔ وزارت و ایالت دکن نموده مهم حیدر قلي خان بر نظام الملک مقرر داشت - و او پاشنه‌کوب تا جهالوه قریب گجرات خود را رسانید - و حیدر قلي خان چون تاب مقاومت در خود ندید بدر جنون زده بحضور پادشاه رسید - بعد چندے از تغیر خانزمان بخدمت میر آتشي سر بلند شد - (۴) نسخهٔ [ج] اجیت سنگهه راتهور ٭

شد - و بعد ازان (که گده پتلي(۲) هم مفتوح گشت) بحضور آمده مطابق سنهٔ (۱۱۳۷) هزار و یک صد و سي و هفت هجري شبي با زن خود در خس خانه مي خوابید ناگاه آتش در گرفت - و چمن زندگیش(۳) را سوخت - در کارها طبع رسائی داشت - و جلادت را بکار داني فراهم کرده بود - اما مزاجش خالي از سختگیري و زیاده سري نبود - گویند طعام گرم میخورد - حتی که بر دستار خوان ظروف پخت طعام را بر سر مجمر پر از آتش داشته حاضر مي ساختند *

* مؤتمن الملک جعفر خان *

در اصل برهمن پسرے بود - حاجي شفیع اصفهاني خرید کرده مسمی به محمد هادی ساخت - و مثل اطفال پرورش و تربیت نمود - و همراه او بایران رفت - و پس از فوت او بدکن بر گردیده بقلیلے نوکر حاجي عبد الله خراساني دیوان صوبهٔ برار شد - و بعد تر نوکر پادشاهي گشته در عهد خلد مکان بمنصبے درخور و خطاب کار طلب خان سرفراز

(۲) نسخهٔ [ج] گده پٹیلي - و در [بعض نسخه] گده بلیلي - (۳) در [تاریخ مظفري] سال هشتم از جلوس فردوس آرامگاه معز الدوله حیدر قلي خان ناصر جنگ در ایام گرما بخس خانه استراحت داشت - ناگاه آن خانه را آتش در گرفت واو فرصت بر آمدن نیافته همانجا برحمت ایزدي پیوست *

شده بتعلقات صوبهٔ دکن مي پرداخت - و چندے ديواني حيدرآباد داشت - پستر بديواني صوبهٔ بنگاله از تغير ضياء الله خان و خطاب مرشد قلي خان سر عزت بر افراخت - در ايامے (که محمد فرخ سير جانب اکبرآباد بقصد جنگ با عم خود جهاندار شاه عزيمت نمود) حيدر بيگ نامي را با جمعے بصوبهٔ بنگاله فرستاد که خزانه بيارد - او بجنگ پيش آمده شکست داد - پس ازان (که سلطنت به محمد فرخ سير رسيد) رشيد خان برادر افراسياب خان مرزا جميري بصوبه داري آنجا تعين يافته کار بقتال و جدال رسانيده مقتول شد - نامبرده معرفت جگت سيته ساهو (که از معتبران مالداران آن صوبه بود زرها صرف نموده بتعلقهٔ صوبه داري آنجا و منصب هفت هزاري هفت هزار سوار و خطاب مؤتمن الملک علاء الدوله جعفر خان بهادر اسد جنگ ناموري اندوخت - و سالها درانجا بسر برده در سنهٔ (۱۱۳۸) هزار و يک صد و سي و هشت هجري رهسپر ملک آخرت گشت - مرشد آباد آباد کرده اوست - گويند در فن عملداري کمال آگهي داشت - کوده پر از نجاست ساخته نام آن بيکنته نهاده بود - زمينداران را درانجا قيد مي نمود - و بيکنته (بفتح باي موحده و سکون ياي تحتاني و ضم کاف عربي و سکون نون و تاي فوقاني مثقلهٔ

هندي با هاى مخفى موقوف) بزبان اهل هند عبارت از بهشت است که باعتقاد خود مخصوص برگزيدگان دانند *

پس ازو شجاع الدين محمد خان بهادر داماد او [که (۲) ميرزا دکني عرف داشت - و از مردم برهانپور بود - نام پدرش نور الدين از قوم افشار (که يکي از اجداد او علي يار سلطان نام در ايام شاه طهماسپ حاکم فراه مضاف خراسان بود) و خود او چندے بتعلقه داري ايلکندل مضاف صوبهٔ فرخنده بنياد اشتغال داشت - و در ايام صوبه داري جعفر خان در بنگاله بحکومت اوديسه مي پرداخت] يلغار نموده داخل مرشد آباد گرديد - و از حضور فردوس آرامگاه بمنصب عمده و خطاب مؤتمن الملک شجاع الدوله بهادر اسد خان سر بر افراخته بنظم آن ملک تقرر پذيرفت - و کوس مزبور را برهم زده همه زمينداران را گذاشت - و سيزده سال بحکومت آنجا گذرانيده در سال (۱۱۵۲) هزار و يک صد و پنجاه و دو هجري واصل عالم عقبي گشت - رونق از بنگاله رفت (۳) تاريخ فوت ارست *

(۲) در [تاريخ مظفري] سال چهاردهم از جلوس والا جعفر خان المخاطب به مرشد قلي خان صوبه دار بنگاله در گذشت - و شجاع الدوله داماد او بفرمان نظامت بنگاله و خلعت مکلف با مالاى مرواريد و خنجر مرصع و شمشير با ساز مينا کار و فيل و اسب از حضور والا مورد مراحم گشت * (۳) يعني سنه هزار و يک صد و پنجاه و دو هجري *

پس از پدرش علاء الدوله سرفراز (٢) خان بهادر حیدر جنگ (که میرزا اسد الدین نام داشت) ایالت آنجا یافت - و پس از انقضای ده ماه در سنهٔ (١١٥٣) هزار و یک صد و پنجاه و سه هجري بدست علي وردي خان (که از پیش آوردهای پدرش بود) کشته گردید - مرشد قلي خان بهادر رستم جنگ بزنهٔ سرفراز خان است - نامش میرزا لطف الله - پدرش حاجي شکر الله تبریزي از دیار ایران بهندوستان آمده در سورت توطن گزید - میرزا لطف الله دران جا متولد گردید - و پس از وصول بسن رشد کسب علوم نموده بقصد تجارت به بنگاله رفت - شجاع الدوله جوهر قابلیت او دریافته صبیهٔ خود را با او عقد نمود - ابتدا بخطاب لطف علي خان و بعد فوت جعفر خان به مرشد قلي خان مخاطب شد - دران ایام حاکم اوڈیسه بود - (چون علي وردي خان بعد قتل سرفراز خان عازم آن سمت شد) او هم فوجی فراهم آورده بمقاتله پرداخت - و شکست یافته دکن رویه شتافت - و در سنهٔ (١١٥٤) هزار و یک صد و پنجاه و چهار هجري باز اجتماع نموده باوڈیسه آمد -

(٢) در [تاریخ مظفري] وچون شجاع الدوله صوبه دار بنگاله و بهار و اوڈیسه سیزدهم ذي الحجه در سنه ١١٥١ هجري در عین هنگامهٔ ورود نادر شاه در گذشت فرمان نظامت هر سه صوبه با دیگر عنایات از پیشگاه جهانباني براي سرفراز خان خلف او روانه گردید ه

و سعید محمد خان پسر حاجي محمد را (که برادر زادهٔ علي وردي خان مي شد - و نائب اوڈیسه بود) دستگیر ساخت - علي وردي خان با هردو عزیمت اوڈیسه کرده حاکم آنجا را هزیمت داد - ازان بعد بدکن آمد - نظام الملک آصف جاه بهادر مشمول عواطف ساخته بتقرر جاگیر و قرب مصاحبت خود خرسند گردانید - سال (۱۱۶۴) هزار و یک صد و شصت و چهار هجري درگذشت - شعر مي گفت - و مخمور تخلص مي کرد - این بیت ازوست * بیت *

* میندار از ضعیفان کار سنگین بر نمي آید *
(۲)
* که کوهي میشود صورت پذیر از خامهٔ موئی *

(۳)
حلیله اش مشهور به مهمان بیگم صبیهٔ شجاع الدوله مدتے زنده بود - در حیدرآباد بحویلي خرید کردهٔ شوهر بسر
(۴)
مي برد - پسرش یحیی خان چندے قلعه داري کهنپوره مضاف فرخنده بنیاد داشت - سالے چند قبل از حالت تحریر ازینجا آواره شده *

* مهاراجه اجیت سنگهه راتهور *

پسر مهاراجه جسونت سنگهه است - چون پدرش در تهانه داري جمرود در گذشت او در شکم مادر بود - پس

---

(۲) نسخهٔ [ا] خارهٔ موري - (۳) نسخهٔ [ج] مهین بیگم - (۴) نسخهٔ [ب] کهنهور - و در [بعضي نسخه] کهنور *

از وصول بلاهور متولد گشت - پستر بر طبق حکم خلد مکان کسانش بحضور آوردند - پادشاه خواست بدست آورد - راتهوران (که قدیمان راجهٔ متوفی بودند) بجنگ بر خاسته برخے بکار آمدند - و چندے او را بوطن رسانیدند - پس ازان (که پادشاه خود دو بار در صوبهٔ اجمیر رفته بقلع و قمع این قوم پرداخت - و شاهزاده محمد اکبر را بتعاقب او مامور ساخت) اینها باغوای شاهزاده کاربند شده او را از راه بردند - تا آنکه شاهزاده باتفاق آن مردم یک و نیم کروهی لشکر پادشاهي رسید - بوجهے اینها بد گمان شده از نزد پادشاهزاده بر خاسته رفتند - ناچار شاهزاده هم راه فرار گزید - پادشاه در جودهپور فوجدار تعین نمود - تا حیات پادشاه او در کوه هاے صعب المرور جا گرفته بود - پس از ارتحال پادشاه فوجدار جودهپور را بے حرمت ساخته قصبه بتصرف در آورد - خلد منزل در جنگ اعظم شاه فرمان طلب فرستاد - نیامد - لهذا بعد جنگ اعظم شاه بر سر جودهپور رفت - و خانزمان پسر منعم خان خانخانان را برو تعین نمود - پس از رسیدن خان مزبور نزدیک جودهپور آمده او را دید - و تسلي یافته بملازمت آمد - و بعد عفو جرایم بمنصب سه هزاري سر افتخار بر افراخت *

(٢) نسخهٔ [ج] ندیمان - و نسخهٔ [ب] ندوبان *

و (چون پادشاه متوجه دکن بعزيمت مقابلهٔ کام بخش گرديد) او از اثناي راه باتفاق راجه جي سنگهه کچهواهه اسباب ضروري برداشته و خيمه ها در لشکر گذاشته راه وطن گرفت - و بعد معاودت از دکن پادشاه را فکر تنبيه اين قوم در سر بود - اما فساد قوم سکهان (که در پنجاب عالم گير شده بود) مانع آن شد - نظر بمصلحت وقت از کرده و نا کردهٔ او چشم پوشيده بوساطت خانخانان قرار يافت که او باتفاق راجه جي سنگهه سر سواري ملازمت نموده رخصت وطن يابد - و سرانجام درست کرده خود را بحضور رساند - ازانجا (که فلک فتنه زا هردم توطيهٔ ديگر بر مي انگيزد) خلد منزل را بعد رسيدن لاهور قضيهٔ ناگزير پيش آمد - و پستر ميان پادشاهزادها مخالفت رو داد - تا آنکه نوبت سلطنت به محمد فرخ سير رسيد - سال دوم جلوس حسين علي خان امير الامرا با فوجي بر سرش تعين گرديد - نامبرده مغلوب رعب گشته به امير الامرا رجوع آورد - و بقبول پيشکش جرايم او بصلح مقرون گرديد - صبيهٔ خود را موافق معمول جهت عقد با پادشاه روانهٔ حضور ساخت - و به صوبه داري گجرات سربلند گشت - پس ازان دست توسل بدامن سادات زده اواخر عهد محمد فرخ سير حسب الطلب از احمدآباد بحضور آمده بخطاب مهاراجه فرق عزت بر افراخت -

و در محبوس ساختن پادشاه مذکور با سادات شریک مشورت بود - ازین جهت در خاص و عام طشت بدنامی او از بام افتاده در اوایل عهد فردوس آرامگاه از نظامت گجرات عزل پذیرفت - و از سر نیک فالی دست آویز سند بلدهٔ دار الخیر اجمیر را بتصرف در آورد - پس ازان (که امرا با فوجی بر سر او تعین شدند) (۲) راه وطن خود پیش گرفت * و در گده پتاي مردم او متحصن بودند - فوج پادشاهي رفته بمحاصرهٔ آن پرداخت - آخر بصلح مفتوح گردید - و قرار یافت که ابهي سنگهه پسر کلانش از جانب پدر در حضور باشد - ابهي سنگهه پس از رسیدن بحضور بتطمیع ارکان آنجا دست از حقوق پدري برداشته به بخت سنگهه برادر خورد خود نوشت - و او بتقریبی در حالت خواب اجیت سنگهه را روانهٔ بئس القرار ساخت - (۳) لهذا ابهي سنگهه مخاطب

---

(۲) در [تاریخ مظفري] سال چهارم از جلوس والا اشرف الدوله ارادتمند خان را بصوابدید اوبا بیست و دو امرا برمهم مهاراجه اجیت سنگهه رخصت فرمودند - خان مذکور در اجمیر رسیده بلطف و عنف اورا مطیع و منقاد ساخته قلعه هتلي که در عمل مهاراجه بود بتصرف اولیای دولت در آورده راجه ابهي سنگهه پسر کلانش را مع پیشکش لایقه همراه امرای مذکور بحضور آورد *

(۳) در [تاریخ مظفري] بعضی میگویند که چون مهاراجه اجیت سنگهه سرشورش و بغي برداشته بود پادشاه و وزیر الممالک اعتماد الدوله قمر الدین خان بخت سنگهه پسر اورا بوعدهٔ حکومت جودهپور وغیره تمامي ملک پدر او فریفته بر کشتن پدر تحریص دادند - و او بامید ریاست پدر را بکشت *

به مهاراجگي شده در سنهٔ (۱۱۴۰) هزار و یک صد و چهل هجري از تغیر سربلند خان به صوبه داري گجرات رایت عزت بر افراخت . و بوطن رفته یک سال به بندوبست آنجا گذرانید . و در سال یازدهم محمد شاهي داخل گجرات شده بمرهته چوتهه صوبه مي داد - چون غلبهٔ آنها روز افزون دید سال پانزدهم برخاسته بوطن خود آمد . و تمام صوبه بتصرف مرهته رفت *

مهاراجه اجیت سنگهه دو پسر داشت - اولین ابهي سنگهه که احوالش گذشت . و دومین بخت سنگهه که بعد فوت پدر بر وطن قابض گردید - و پس ازو پسرش بجي سنگهه در حالت تحریر متصرف است . و به رعایا پروري و پاسداري زیردستان و سر شکني زبردستان زبانزد . تتمهٔ احوال سلطان محمد اکبر بدین اسلوب است که بعد فرار از نزدیکي اجمیر (چون هیچ جانب مقر نیافت) پیش سنبها بهونسله شتافت . سنبها بسلوک پیش آمده چندے نگاهداشت . (چون خلد مکان بدکن نهضت فرموده غلغلهٔ کافر کشي در چار سو افکند) او مرعوب گشته جهاز سوار روانهٔ ایران شد . چون جهاز بمسقط رسید حاکم آنجا نگاهداشته بخلد مکان نوشت . درین ضمن (که خبر آمدن او بمسقط مسموع شاه سلیمان

صفوي گرديد - و سابق سلطان محمد اكبر از ارادة خود اطلاع داده بود) شاه بتعلقه دار مسقط *(كه رجوع شاه ايران دارد) بتقيد نوشته طلب داشت - و لازمة احترام بجا آورده هميشه ضيافت و سير بود - آخر سلطان در خواست كمك نمود - شاه گفت كه هنوز پدر شما زنده است - بعد ازين (كه نوبت ببرادران رسد) آنچه لازمة امداد و اعانت است بعمل خواهد آمد - سلطان تنگدل شده گفت كه مزاج من با هواى اينجا نمي سازد - رخصت دهند كه قريب قندهار در ولايت گرم سير متوقف باشم - شاه حسب درخواست مرخص نمود - و براى اخراجات لابدي بهمان نواح تنخواه معين كرد - سلطان پس از رسيدن آن نواح سال (١١١٥) هزار و يك صد و پانزده هجري بگلشن بقا خراميد *

* مير احمد خان ثاني *

خلف مير احمد خان شهيد است كه در صوبه داري برهان پور با كفار مرهته جنگ مردانه نموده جان در باخت - نخستين محامد خان خطاب داشت - پس ازان بنام پدر نامي گرديده چندے فوجداري چكلهٔ امناباد صوبهٔ پنجاب بعهده اش بود - قضارا درانجا حليلهٔ او (كه محبت و دلبستگي مفرط بدو داشت) رو در نقاب ممات كشيد -

رأس المال صبر و هوش خود را بدست تاراجگران جزع و فزع داد - و این ناسور دلخراش چون داغ لاله دامن گیر دل غم زدهٔ او شد - همت بر ترمیم و تاسیس مقبرهٔ آن عفیفه گماشته باغے طرح انداخت و بستر بنیابت عنایت الله خان کشمیري به ایالت خطهٔ کشمیر کامروائي یافت - نقشش درست نه نشست - آخر کار بخفت و رسوائي انجامید - تبیین این اجمال (۲) آنکه محتوي خان ملا عبد النبي (که از علمای عصر (۳) و در زمرهٔ ارباب منصب منسلک بود) همواره میخواست در پردهٔ حمیت اسلام اغراض نفسانیٔ خود را پیش برد - از تعصب و لجاج گاه گاهے با هنود آن دیار کاوشے بصورت احتساب مي نمود *

(چون انقلاب روزگار ر بے نسقيِ سلطنت انبعاث و ایراث خود سري و خیره روئ شور پشتان مي نماید) آن شوخ چشم در سال دوم محمد شاهي اجلاف و احامرهٔ (۴) شهر را بروایات مرجوح (۵) فقهیه از راه برده با خود متفق ساخت - و رفته با نایب صوبه و قاضي مصاحت و ابرام نمود - که احکام شرعیه (که به ذمي متعلق است) مثل ممانعت از رکوب

(۲) چنانکه در احوال محمد کاظم خان در صفحه ۷۲۱ از جزو سیوم اشارة بهمین بوده - (۳) نسخهٔ [ج] علمای قشري - (۴) نسخهٔ [ب] اجامرة - (۵) نسخهٔ [ج] مرجوحه ه

اسپ و ارتباط یراق و غیر ذلک بدان کاربند باید شد - و آن شوذمهٔ ضاله را از اعلان رسوم مشوم باز باید داشت - آنها جواب دادند - آنچه در دار الخلافه و سایر بلاد هند شایع و مروج است بعمل می آید - احداث امر غیر معمول بدون حکم خلیفهٔ وقت چگونه پیشرفت میشود - آن شوریده سر از باز زدن حکام بر خویش پیچید - و بیرون بر آمده بپایمردی یکتائی گزینان هر جا هندوئی می دید مراتب استخفاف و استحقار می نمود - اتفاقا درین ایام روزے مجلس رای نامی (که در جرگهٔ معتبران بلده منتظم بود) با براهمه بسیر باغے رفته بطعام و اطعام اشتغال داشت - که آن سبکرو (۲) بسر وقت رسیده آوازهٔ گیر و دار بلند ساخت - و بے تحاشا بزدن و بستن پرداخت - مجلس رای بپای استعجال راه فرار سر کرده خود را بخانهٔ میر احمد خان انداخت - و آنرا بزعم خود مامن پنداشت - آن بیدادگر بر گشته بمحلهٔ هندوان آتش در زده دود از دمار آنها بر آورد - و بدان بسند ننموده خانهٔ خان مذکور را گرد گرفت - و هرکرا یافت بشکنجهٔ بیعزتی در کشید - خان مشار الیه دران روز بلطایف الحیل شر او را از خود بی سر ساخت (۳) - روز دیگر جمعیتے فراهم آورده باتفاق بخشی پادشاهی و منصبداران

(۲) نسخهٔ [ا] سبکسر - (۳) نسخهٔ [ج] بے بر *

بتلافی و تدارک مافات بر سرش شتافت - آن جسارت کیش بهمان مردم مقابل پیوسته آتش قتال برمی سهام و ضرب صمصام برافروخت - و باغوایش مسلمین شهر نیز برجوشیدند - جماعهٔ از عقب پلی را (که خان مذکور ازان گذشته بود) سوختند - و از هر دو طرف راسته و بازار تیر و تفنگ می انداختند - و سنگ و خشت می زدند - و نسوان و صبیان هرچه می یافتند از بام و در می برتافتند (۲) - دران هنگامهٔ قیامت انگیز سید ولی همشیره زادهٔ میر احمد خان با جمعی نقد جان درباخت - خان مذکور ازان چارموجهٔ هلاک (که نه یارای پیش رفتن داشت و نه راه بازگشتن می یافت) بعجز گرائیده بعفت و خواری بسیار جان بدر بردن مغتنم دانست - پس ازان فساد سرشت بقیهٔ خانهای هنود را بباد غارت و تاراج داده مجلس رای را با جمعی ازان مامن بر آورده مثله ساخت - و هنگام ختان برخی را نوبت بقطع عضو مخصوص رسید - و روز دیگر محتوی خان بمسجد جامع رفته باجماع مسلمین میر احمد خان را از حکومت برانداخته خود را حاکم مسلمانان قرار داده مخاطب به دیندار خان گردید - و تا پنج ماه (که حاکم دیگر از حضور نرسید (۳)) بفصل قضایا و اجرای

---

(۲) نسخهٔ [ب] برمی تافتند - (۳) نسخهٔ [ا] رسید *

احکام استقلال مي ورزيد - و در مسجد نشسته در تمشيت امور ملکي و مالي مي کوشيد - (چون مومن خان نجم ثاني بنيابت عنايت الله خان برفع اين آشوب و تجديد بند و بست مامور گرديد) اواخر شوال بسه کروهی کشمير رسيده فرود آمد - محتوي خان (که شرمندهٔ کردار نکوهيدهٔ خود بود) با جمعی از فضلا و اعيان شهر باتفاق خواجه عبد الله نام منصبدار (که از مشاهير آنجا بود) باستقبال نايب صوبه رفته باعزاز در شهر آورد - خواجهٔ مذکور از راه اتحاد يا از روی شرارت (که خميرمايهٔ سرشت آن مرز بوم است) مشورت داد - که نخست بخانهٔ مير شاه پور خان (۲) بخشي رفته استعذار گذشته نمايند - و بستور پذيره شوند - زمان پاداش افعالش رسيده گوش بر آواز پيام اجل بوده فوراً شتافت - صاحب خانه (که از منصبداران ککهر وغيره و برخی مردم محلهٔ جدي ملي (۳) را در گوشه و کنار خانه آماده کرده بود) پس از ساعتی خود به بهانهٔ شغلی برخاست - آنها ناگاه بر سر آن مرگ گرفته ريخته اول دو پسر خرد سال وی را (که همواره پيش پيش او مولود خوانده ميرفتند) (۴) علف تيغ بيدريغ ساخته او را بانواع تعذيب آوارهٔ باديهٔ

(۲) نسخهٔ [ب] مير شاپور خان - (۳) نسخهٔ [ج] چدي ملي - (۴) نسخهٔ [ب] مولود خوانان *

عدم ساختند - روز دیگر پیروان او بدعوای خون مقتدای خود کمر پرخاش بسته بر سر محلهٔ جدّي ملي ها (که بمذهب تشیع شهرت دارند) و محلهٔ حسن آباد رفتند - تا دو روز بین الفریقین زد و خورد گرمي داشت - چون ازین طرف بلوای عام بود آخر الامر چیره گشته در سه هزار کس ازین در محله با بسیارے از مغولیهٔ مسافر ته تیغ کشیدند - و انواع بے ناموسي بر سر زنان آوردە تا در سه روز مبلغهای خطیر از نقد و جنس بغارت بردند - پستر بخانهٔ بخشي و قاضي شتافته (نخستین به پیغولهٔ در شد که پی نبردند - و دومین بدر زد) خشتے از خانهٔ آنها بجا نگذاشتند - چون مؤمن خان داخل شهر شد به کجدار و مریز پیش آمده میر احمد خان را بدرقهٔ همراه داده روانه نمود - خان مذکور بدار الخلافه آمد - و بعد ازان از جانب قمر الدین خان بهادر اعتماد الدوله فوجداری مراد آباد گرفت - و درانجا خسارتے بسیار کشید - از تاریخ فوتش آگهي نشده *

* معز الدوله حامد خان بهادر صلابت جنگ *

برادر مایفدری[(۲)] خان فیروز جنگ است - در حیات پدر بدولت رو شناسي خلد مکان کامیاب گشته بمنصب در خور

---

(۲) نسخهٔ [ج] برادر مازندري خان فیروز جنگ *

سر رشتهٔ روزگار بدست آورد - سال بیست و نهم جلوس بعنایت خطاب خاني و عطای مادہ فیل امتیاز پذیرفته مامور شد که خزانه بلشکر محمد اعظم شاہ (که بمحاصرۂ بیجاپور تعین بود) رساند - تا آخر عهد آن پادشاہ بمنصب دو هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار ارتقا پذیرفته *

پس از ارتحال خلد مکان بهمراهی اعظم شاہ بهندوستان رفته در جنگ بهادر شاہ سردار طرح دست چپ بود - پس ازان (که اعظم شاہ بقتل رسید) بملازمت خلد منزل پیوسته سال سیوم جلوس بصوبه داری بیجاپور افتخار اندوخت - و پستر ازان جا عزل پذیرفته بحضور آمد - اوایل سلطنت فردوس آرامگاہ (که نظام الملک از مالوہ بدکن رسیدہ با کسان سادات بمقابله پیش آمد) نامبردہ (که همراہ سید عبد الله خان قطب الملک روانهٔ شاهجهان‌اباد گردیدہ بود) جاگیرش تغیر و خود خانه نشین شد - درین ضمن (که حسین علي خان امیر الامرا کشته شد (۲)) قطب الملک شاهزادہ را از محبوسان سلیم گدہ (۳) طلب داشته

(۲) در [تاریخ مظفري] در جنگی که افواج پادشاهي را با غیرت خان همشیرہ زادۂ حسین علي خان رو دادہ حسین علیخان بضرب گولهٔ تفنگ قالب تهي کرد و طائر روحش از قفس تن متوجه پرواز گردید - (۳) در [تاریخ مظفري] و بنجم الدین علي خان صوبه دار شاهجهان آباد نوشته فرستاد که یکی از پادشاهزادهاي والا تبار را از مساکن سلیم گدہ بر آوردہ بر تخت سلطنت جلوس باید داد *

در فکر تاليف مردم افتاده او را به بحالی جاگير خوشدل ساخته و مبلغی نقد رسانيده همراه گرفت - و چون قطب الملک گرفتار گشت اعتماد الدوله امين خان بهادر اورا بر فيل خود گرفته بملازمت پادشاهي رسانيد - و پس ازان (که نظم صوبهٔ گجرات از تغير معز الدوله حيدر قلي خان به نظام الملک آصف جاه قرار گرفت) او را به نيابت آنجا مامور نمود - و بخطاب معز الدوله صلابت جنگ مخاطب ساخته تجويز بحضور نوشت *

و (چون در سنهٔ (۱۱۳۶) هزار و يک صد و سي و شش هجري صوبه داری گجرات از تغير آصف جاه به سربلند خان مفوض گشت) شجاعت خان و رستم علي (۲) خان پسران محمد کاظم نام جماعه دار (که سابق نوکر شجاعت خان محمد بيگ بود - و پسرانش از روی کارطلبي بمنصب پادشاهي و خطاب خاني بسعی حيدر قلي خان فايز شده بنيابت سربلند خان در گجرات و سورت دخيل

(۲) در [تاريخ مظفري] بعد ازان رستم علي خان برادر شجاعت خان (که دران وقت حاکم بندر سورت بود) خبر قتل برادر شنيده اسباب محاربه با حامد خان سامان نمود - پيلاجي گايکوار با هشت هزار سوار با وی ملحق گشت و حامد خان نيز با کنتها مرهتّه (که صاحب هفت هزار سوار بود) از احمد آباد کوچيده بر کنار درياي مهتي تلاقي فريقين دست داد - حامد خان بعد جنگ شديد غالب آمد - و رستم عليخان از دست وي بقتل رسيد *

شدند) هر دو جنگ با معز الدوله نموده بقتل رسیدند - تا آنکه سربلند خان خود رسید و بخشی حامد خان کشته شد (۲) و او دخیل تعلقه گردید - بنابران حامد خان حسب الطلب نظام الملک آصف جاه بدکن رسیده بتفویض صوبه داری ناندیر لوای بلند رتبگي بر افراخت - و بعد چندے مطابق سنهٔ (۱۱۴۰) هزار و یک صد و چهل هجري در ایامی (که لشکر آصف جاه متصل کرناتک بود) در منزل گلبرگه سفر آخرت گزید - و در روضهٔ شاه بنده نواز (قُدِّسَ سِرُّهٗ) بیرون گنبذ مدفون گشت - خوش خلق و غیور و سپاهي و (۳) صاحب همت بود - در عنوان گفتگو وضع بے باکانه داشت - پسرانش (که شهرت گرفته اند) خیر الله خان و حفیظ الله (۴) خان و مرحمت خان هر یکے بنابر قرب قرابت با آصف جاه بمنصب و جاگیر درخور با نقدي بطور مدد خرج سرفرازي

---

(۲) در [تاریخ مظفری] مبارز الملک سر بلند خان بعد استماع هنگامهٔ حامد خان جانب گجرات روانه شد - و حامد خان بقصد محاربهٔ او با مرهٹه از گجرات بر آمد - هر چند مبارز الملک نصایح هوش افزا بقلم آورد - و نظام الملک هم از دکن بهم خود ظاهرا در باب دخل دادن مبارز الملک نوشته ها روانه کرد - چون حامد خان مرد لا أبالي بود این معني فائده ننمود - آخر إمان بیگ بخشي خود را بافوج مرهٹه بحرب مبارز الملک متعین گردانید - واو جنگ عظیم درمیان آورده بقتل رسید - (۳) نسخهٔ [ج] سپاهي وضع - (۴) نسخهٔ [ب] حفظ الله خان *

داشت - و اکثر اینها به بد وضعي مشهور - و برعایت سردار مزبور تکلیف نوکري معاف شده به خانه نشیني بسر مي بردند - از هر یکی اعقاب باقي - و بپارهٔ (۲) جاگیر روز را بشب مي رسانند - پسران مرحمت خان (که خودش بسادگي زبان زد بود) صورت تربیت پذیرفته اولین بخطاب فتح یاب جنگ و دومین ظفر یاب جنگ - و بجاگیر از پرگنهٔ (۳) مالکنده (۴) سرفرازي دارند - و با محرر اوراق شناسا *

* محمد غیاث خان بهادر *

نامش غیاث بیگ است - پدرش غني بیگ در سرکار خان فیروز جنگ نوکر بود - نامبرده دست توسل بدامن خیر میامن نظام الملک آصف جاه بهادر زده رفاقت او برگزید - ابتدا بداروغگی توپخانه مي پرداخت - پستر در تعلقه داري مراد آباد به نیابت فوجداري مامور شد - چون سیر فکر و درست منصوبه بود - و دلاوري با کار داني فراهم داشت) مشهور و معتمد گردید - امور عظیمه بے مصلحت او متمشي نمي شد - (چون بهادر مزبور از صوبهٔ مالوه عنان عزیمت

(۲) نسخهٔ [ع] باقي اند - (۳) در نسخهٔ [ج] حرف [از] نیست *
(۴) در نسخهٔ [ب] مالکنده بغیر نقطهٔ حرف اول مرقوم است *

بجانب دکن گرداند) او در معارك (که با سید دلاور علي (۲) خان رو داد) شریک غالب در زد و خورد مانده در هر نوبت لوای غلبه افراشت - یک چشم او از سابق نور بینائي نداشت و چشم دوم در جنگ اخیر بنابر رسیدن زخم تیر عاطل گشت - بهادر مذکور قدامت و فدویت او منظور داشته بعد فتح بخطاب بهادري و منصب پنجهزاري پنج هزار سوار و خدمت فوجداري بگلانه صوبهٔ خاندیس نوازش فرمود - و پستر بتعلقهٔ متصدیگری محالات صوبهٔ خجسته بنیاد بر نواخت - مدتے درانجا نشست - سال (۱۱۴۸) هزار و یکصد و چهل و هشت هجري جهان گذران را گذاشت - در صحن مدرسه متصل مغل پوره واقع خجسته بنیاد (که بنا نهادهٔ او ست) مدفون گردید - به آشنا پروري و فیض رساني اتصاف داشت - پسرش رحیم الله خان بهادر به قدر داني نوئین مزبور بمنصب شایسته و تیولداري پرگنهٔ سیونا مضاف برار سرفرازي یافته چندے بفوجداري سرکار بگلانه صوبهٔ خاندیس و یکچند به ضلع داري محالات نواح خجسته بنیاد مامور

(۲) در [تاریخ مظفري] سال دوم جلوس فردوس آرامگاه دلاور علي خان با فوج شایسته به چهارده کروهي برهانپور متصل موضع حسن پور سرکار هندیه رایت حرب افراخت - و محمد غیاث خان بمقابله پیش آمده جنگ صعب روي داد - دلاور علي خان از پا در آمده و بسیارے از سرداران بارهه و راجپوتیه زخمي گشته دستگیر گردیدند ٭

گرديد - در عمل صلابت جنگ بهادر بمنصب عمده و خطاب منظور الدوله متهور جنگ اختصاص گرفت - سالی چند پيش ازين دار فاني را پدرود نمود - از پدر ارث شجاعت يافته بود - چند پسر ازو باقي ست - ارشد آنها فضل الله خان است که درين ولا بخطاب پدر و تيولداري محال مرقوم امتياز دارد *

* محمد خان بنگش *

ابتدا بصيغهٔ جماعتداري روزگار داشت - سادات بارهه پيش آورده بنوکري پادشاهي و دولت روشناسي رسانيدند - سال سيوم جلوس فردوس آرامگاه در جنگي (که با قطب الملک بتوزکی سلطان ابراهيم رو داد) خان مزبور در همراهي قطب الملک بود - با جمعيت خود آمده برکاب پادشاهي پيوست - و مصدر تردد گرديد - و بمنصب عمده و خطاب قايم جنگ لواى اعتبار بر افراخت - و سال سيزدهم مطابق سنهٔ (۱۱۴۳) هزار و يک صد و چهل و سه هجري بصوبه داري مالوه از انتقال راجه گردهر[۲] بهادر سرمايهٔ عزت اندوخت - و دران آوان فوجي بر سر ستوسال بنديله برد - و تا يک سال با او بمقابله پرداخته محالات پادشاهي (که در تصرف او بود)[۳] مستخلص ساخت .

---

(۲) نسخهٔ [ب] گروهر - (۳) نسخهٔ [ج] محالات پادشاهي را الخ *

ستوسال در صدد قابو بوده پس ازان (که خان مزبور جمعیت افزود برطرف کرده با مرهته اتفاق نموده دفعةً دویده نامبرده را در گدهي محصور نمود) بعد چهار ماه محاصره (چون در هوا اثر وبا ظاهر شد) فوج مرهته برخاسته رفت - ستر سال هنوز سعي در محاصره داشت که پسرش قایم خان با جمعیت رسید - لهذا ستوسال بصلح پرداخت - و او مستخلص گردیده پیش پادشاه آمد - و در جنگ نادر شاه در چنداولي بود - و بوقت موعود پیرایهٔ زندگي را برکند - بعد فوتش پسر کلان او قایم خان بفوجداري محال فرخ آباد وغیره مضاف صوبهٔ اکبرآباد بسر مي برد - پس ازان (که صفدر جنگ وزیر شد) بتحریک او بر سعد الله خان پسر علي محمد خان روهله شتافته در بداؤن محصور ساخت - و هرچند او زاري کرد مفید نشد - ناچار او بر آمده جنگ نمود - قایم خان مع برادران کشته گردید - صفدر جنگ احمد شاه پادشاه را برداشته برده خواست که تعلقات قایم خان بضبط در آورد - مادر قایم خان معجر پوش آمده مقدمه بر شصت لک روپیه انفصال یافت - صفدر جنگ همه پرگناتش ضبط نموده فرخ آباد را با دوازده موضع (که از عهد فرخ سیر در انعام آلتمغاي مادر قایم خان بود) گذاشت - و نول راي نامي را براي تحصیل

نگاهداشته خود متعاقب پادشاه بدهلي رسيد - احمد خان برادر قايم خان بجمع افاغنه پرداخته با نول راى جنگ نموده او را كشت - و صفدر جنگ (كه بارادهٔ كمک نول راى از دهلي روانه شده بود) به سنوح اين واقعه مابين قصبهٔ سالي و قصبهٔ سهاور رسيده سنهٔ (۱۱۶۳) هزار و يک صد و شصت و سه هجري با احمد خان مقابله نمود - و شكست فاحش يافته بر حوضهٔ برنجي (كه سوار بود) با آن (كه زخمي شد و فيلبان و سوار خواصي هردو بكار آمدند) اما ناو انسته از چنگل افاغنه رهائي يافته بدهلي رفت - احمد خان پسر خود محمود خان را بضبط صوبهٔ اوده فرستاده خود جانب الهآباد عطف عنان نمود - و در تحريق اماكن و اسر اشخاص بهيچ وجه كوتاهي ننمود - سال (۱۱۶۴) هزار و يک صد و شصت و چهار هجري باز صفدر جنگ باجتماع جمعيت پرداخته باتفاق ملهار راو هولكر و جي آپا سندهيه رفش عزيمت بتدارک برجهاند *

مرهته اول شادي خان نامي را (كه از جانب احمد خان حاكم كول جليسر بود) ره سپر وادئ فرار ساخت - و [چون بوصول اين خبر احمد خان (كه الهآباد را در محاصره داشت) راه فرخآباد گرفت] مرهته متعاقب رسيده درانجا او را محصور ساخت - او قابو ديده ازانجا

بر آمده بهمین پور (که مستحکم تر بود) خود را رسانید -
روزے (که سعد الله خان پسر علي محمد خان بکمک
او رسیده جنگ بر روي کار آمد) او منهزم گردیده
در دامن کوه مداریه پناه گرفت - و ملک او همه بتاراج
رفت * آخر از راه عجز در آمده خاطر خواه صفدر جنگ
صلح صورت بست - مدتے در تعلقهٔ خود راتق مهمات بود -
(۲)
شهرت نیکوئی او زبانزد - چه اکثر مردم خاندان عمده
از ذکور و اناث (که بعد خرابي دار الخلافه پیش او
مي رفتند) خدمت آنها بیش از بیش مي کرد - و
بے تکلیف نوکري بخانهٔ هریک ماهوار مي رسانید - و بخلق
و تواضع پیش مي آمد - ازین جهت عمرے به نیکنامي
گذرانید - و طریقهٔ احسان بے عوض را برسم یادگار بر صفحهٔ
روزگار گذاشت - از باقي ماندهاي خاندان او آگهي
دست نداده *

* مؤتمن الدوله اسحاق خان *

(۳)
پدرش از شوستر وارد هندوستان گردیده در شاهجهان آباد

---

(۲) نسخهٔ [ج] و شهرت - (۳) در [تاریخ مظفري] اسحاق خان
مؤتمن الدوله (که پدرش از شوستر بهند آمده در شاهجهان آباد متوطن
گردید) مرزا غلام علي نام داشت و یکے از دانشوران وقت و علامهٔ عصر بود -
در اواسط عهد فردوس آرامگاه کمال تقرب سلطاني بهمرسانید - لطیفه گو و
حاضر جواب بسے بود *

اقامت گزید - و در زمان محمد شاه پادشاه بنوکري پادشاهي معزز گشته بخطاب غلام علي خان سرافرازي یافت - و بتعلقهٔ بکاولي مي پرداخت - نامبرده در هند متولد گردیده پس از سن تمیز بحصول قابلیت صاحب استعداد گشت - و در عهد فردوس آرامگاه بتعلقهٔ خانساماني و کمال تقرب عروج نمود - سال بیست و دوم مطابق سنهٔ (١١٥٢) هزار و یک صد و پنجاه و دو هجري رخت زندگي بر بست - شعر مي گفت - از وست

* شعر *

(٢)

* ز بسکه در دل تنگم خیال آن گل بود *

* نفیر خواب من امشب صفیر بلبل بود *

(٣)

سه پسر گذاشت - نخستین میرزا محمد (که او نیز مثل پدر کمال تقرب فردوس آرامگاه بهم رسانیده محسود اقران بود) اول بخطاب اسحق خان و آخر بخطاب نجم الدوله امتیاز پذیرفت - و بخشیِ چهارم شد - فردوس آرامگاه

---

(٢) مقطعش این است - عجب مدار اگر بوی جان دهد اسحق ٭ سواد شعر تو از دودمان کاکل بود - (٣) در [تاریخ مظفري] و او سه پسر و یک دختر گذاشت - نخستین مرزا محمد خان نجم الدوله - دوم مرزا علي خان افتخار الدوله - سیوم مرزا محمد علي خان سالار جنگ - پسر کلان بخدمات عمده و منصب و جاگیر پدر سرمایهٔ عزت اندوخت - و دیگر برادران بتقرب سلطاني معزز و ممتاز بودند - بعد چندے فردوس آرامگاه محمد شاه پادشاه خواهر ایشان را با شجاع الدوله خلف ابوالمنصور خان صفدر جنگ ازدواج داد ٭

خواهر نجم الدوله را با شجاع الدوله خلف صفدر جنگ ازدواج داد - بعد انتقال فردوس آرامگاه در عهد احمد شاه هم بخشیگري او بحال ماند - و کروري شاهجهان آباد (که از خدمت سیر حاصل است) ضمیمه شد - و [چون صفدر جنگ را با افاغنهٔ بنگش وغیره (که در شرقي شمالي صوبهٔ دهلي مي باشند) نزاع پیش آمد - و مابین قصبهٔ سالي و قصبهٔ سهاور جنگ اتفاق افتاد - و صفدر جنگ شکست یافت] نجم الدوله (که همراه صفدر جنگ بود) داد شجاعت داده مطابق سنهٔ (١١٦٣) هزار و یک صد و شصت و سه هجري خود را بمیدان عدم کشید - دو پسر دیگر مؤتمن الدوله یکي میرزا علي افتخار الدوله دوم میرزا محمد علي سالار جنگ در عهد عالمگیر ثاني از شاهجهان آباد عازم لشکر صفدر جنگ شدند - اتفاقا صفدر جنگ در همان ایام فوت کرد - و هر دو برادر در سال (١١٦٨) هزار و یک صد شصت و هشت هجري در بلدهٔ اودهه نزد شجاع الدوله رسیدند - پستر سالار جنگ از پیشگاه شاه عالم بخلعت تن بخشیگري قامت مباهات آراست *

* متهور خان بهادر خویشکي *

رحمت خان نام رَحمَةُ اللهِ عَلَيهِ ، شگفته پیشاني گشاده دست توانا دل قوي همت بلند نظر فراخ حوصله

درست کنکاش پسندیده رای نیک اندیش خیر خواه یک پهلو انصاف گزین راست کیش صفا آئین گیرا تدبیر سنجیده تقریر بهر فن و علم آشنا و به نشیب و فراز نبرد شناسا - چرخ پیر هزاران چرخ زند تا شخصے بدین جامعیت بعرصهٔ وجود خرامد و زمانهٔ کهن چه شبها بروز رساند که چنان در شاهوار در صدف تکوین جا گیرد - بعقل سلیم و مزاج مستقیم و ذهن بلند و فکر رسا سرآمد همسران - و در شرافت نفس و علو همت و حسن ملکات و تهذیب اخلاق برتر از اقران - سعت (۲) صدر و شرح قلب او بمرتبهٔ که هرچه از صنایع و تدابیر بخاطرش گذشتے صدو و اثبات گرفته دفعةً صورت پذیرفتے - و فرضاً اگر اشخاص متعدد از امور متباینه در آن واحد استفسار نمودے مغلوب هجوم اجوبه نشده بقدر فهم جواب شافي و مسکت گفتے - جدش اسماعیل خان حسین زئي [آن شعبه ایست از علي زئي که خیلے ست از خویشگي] (۳) بخویشي و مصاهرت شمس الدین خان پسر کلان نظر بهادر خویشگي (که باعتبار منصب پادشاهي و قرب سلطاني عمده تر ازو درین قوم نگذشته) اختصاص داشت - و در سلک ملازمان پادشاهزاده محمد اورنگزیب بهادر منسلک و

---

(۲) نسخهٔ [ب] وسعت - (۳) در هر دو نسخهٔ قلمي [نظر] بظاء معجمه مرقوم است - اما در مآثر عالمگیري [نذر] بذال آمده ॰

به سمت التفات و امتیاز شاهي فایز بود - بعد از جنگ مهاراجه جسونت بخطاب جانباز خان و عطای علم و اضافهٔ پانصدی صد سوار بمنصب دو هزاری شش صد سوار سرفرازي یافت - و [چون با شیخ میر خوافي (که از اعظم مقربان شاهي بوده) ربط یکجهتي داشت] در سایر معارک سلطاني (که با مدعیان خلافت واقع شده) بهمراهی او داد شجاعت و بُردلي داده مورد عاطفت خسرواني گردید - و در مبادی سلطنت بفوجداری سلطانپور و نذربار دستوري یافته - پس ازان مکرر تعین یساق کابل گشته - و دران صوبه بتقدیم خدمات پرداخته - پسرانش عثمان خان و الله داد خان نخستین مبلغ خطیر از شمس الدین خان (که غیر از اولاد دختري وارثے نداشت) بدست آورده در وطن برنشست - و ایام زندگي را بآسودگي بسر آورده - دومین بزر میراث توجه نگماشته صرف عنان بنوکر پیشگي نمود - مرد متین سنجیده وضع بود - از میر فکر پهایش امیر خان ناظم آنجا (که بندوبست پابرجای او ضرب المثل عالم است) حساب بر داشتے - ابتدا به تهانه داری (۲) غریب خانه و پس ازان مدتے به تهانه داری (۳) مندر (که

---

(۲) در [مآثر عالمگیري] الله داد خان سلخ ربیع الاول (سال هجدهم) بتهانه داري غریب خانه سرافرازي یافت - و سال چهل و هفتم بخدمت فوجداري مندر از تغیر رحمان داد خان مقرر شد - (۳) در [مآثر عالمگیري] مندر - (و ن) مندله *

(۲)
او بهیں و مرغزار تهانه های مشهور آنجا ست) و لنگرکوت حاکم نشین (که روزے چند به رحمان داد خان خویشگی مقرر شده - سال چهل و هفتم باز بخان مذکور بحال گشت) گذرانیده از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار سر برافراخت - هنگامے (که نظم صوبهٔ کابل به پادشاهزاده محمد معظم تفویض یافت) ازانجا [که خویشگیها قاطبةً بتوسل اعظم شاه شهرت داشتند و او یزنهٔ سلطان احمد (که اعظم شاهی مقرري بود) بوده] شاهزاده بفکر بیجا ساختنش افتاد - خان مذکور ازین آگهي معتبرے بموکب شاهي فرستاد - از غرایب اتفاقات امة الحبیب حرم محترم پادشاهزاده بوسیلگي برخاست *

تبئین این اجمال آنکه پیشین ایام خان مذکور
(۳)
بخلد مکان عرض نموده بود که درین وقت (که حضرت پیر مر جهاد اند) بر همه خانه زادان واجب است که در رکاب سعادت انتساب احراز مثوبات نمایند - اما (چون اطاعت بالای طاعت است) غلام بامور ماموره مي پردازد - بمحض اقتضای سفت سنیهٔ ولینعمت درین جا هم بر سر قوم موسوم بکافري (که در کهسار سرحد کابل مي باشد) به نیت غزا

(۲) در نسخهٔ [ا] این لفظ مشکوک است - (۳) نسخهٔ [ج] عرضي نموده بود *

تاخت و تاراج مي برد - از اساري آنجا چند سراري ارسال داشت - در بارگاه خلافت درجهٔ استحسان يافته حکم شد - که (چون آنها دار الحربي واقعي اند - و باستخدام اليق و اولى) هر سال ازان جواري و سراري چند اسامي مي فرستاده باشد - قضا را ديگر اتفاق غزا نيفتاد - ناچار امة الحبيب (۲) را (که کافريه بود از اسيران سابق - و در تقسيم افغانے جلال خان نام آمده) ازو گرفته ارسال نمود - پادشاه او را بمهين پور خلافت مرحمت فرمود - پس ازان که او مثل مهر پرور (که نيز از مواهب پادشاهي بود) منظور نظر عاطفت شاهي گشته بپايهٔ احترام و اعتبار بر آمد و صاحب توره و توزک شد) به همچشمي مهر پرور مذکور (که بدعوي مقبوليت برادر خود نياز بيگ قليج محمد (۳) خان بهمرسانيده بود) او هم خود را افغان دختر ظاهر کرد - رجوع و بازگشت خان مذکور را مغتنم شمرده خواهش نمود که تصحيح دعوي او نمايند - چنانچه همان جلال خان را بابوّت او راضي ساختند - تا بحضور پادشاهزاده اقرار نمود - و بعد از او واسطهٔ کارهاي خان مذکور گشته خاطر شاهي را بالکليه مطمئن گردانيد - چون بهادر شاه بعد از ارتحال خلد مکان از پيشاور بجنگ محمد اعظم شاه روانه شد

(۲) نسخهٔ [ج] امة العجيب (۳) نسخهٔ [ج] قليچ محمد خان *

(اگرچه با جمعیت بسیار آمده ملازمت کرد) لیکن از پریشانی
سپاه متفرق گشته اشتداد بیماري علاوه گردید - از مرافقت
متقاعد شده در لاهور وا ماند - ازانکه اصرار بفتح اعظم شاه
داشت در همان ایام ودیعت حیات سپرد - از پسرانش
رحمت خان بجمیع وجوه آراسته و بیش از دیگر برادران مورد
عنایت خاص شاهي بود - چون پدرش بعلت بیماري در
لاهور باز ماند رضا مي‌داد که هیچکدام پسر همراه بهادر شاه
نرود مگر مشار الیه که خواه نا خواه با خدا داد خان برادر
علاتی خویش تنها بر آمده در دهلي برکاب شاهي پیوست -
بیست هزار روپیه پیش از جنگ و همین قدر بعد ان
بطریق مساعده یافته - پس از فتح باضافهٔ منصب و خطاب
متهور خان چهرهٔ ناموري افروخت - مکرر تجویز خدمات
بمیان آمد - بعد جنگ کام بخش بفوجداري لکهنؤ و بیسواره
رخصت یافت - چون نقش عمل درست نه نشست بعد
رحلت خلد منزل بے آن (که تغیر شود) راه دار الخلافه
گرفت - چون بوسواس مواخذه روی آمدن حضور نداشت
در عرض راه بشاهزاده اعز الدین (که باتالیقی خان دوران
خواجه حسین بمقابلهٔ فرخ سیر برآمده بود) ملحق گشته
رفاقت او بر گزید - چون آن بیجگر شب هنگام از سرای
کهجوه در ماید خان موصی الیه بجای خویش ماند - و

چون بدمیدن سفیدهٔ صبح قطب الملک در رسید بآشنائی دیرین گرم خوئي بکار برده در حوضهٔ فیل با خویش قرین گردانید - در جنگ جهاندار شاه در فوج حسین علي خان بود - دران وقت (که سردار خان اسپ سبک ساخت) هم‌پائي نتوانست نمود - بطرف دیگر افتاد - سالم ماند - نزد امیر الامرا اعزاز و اعتبار تمام داشت *

چون بدکن آمد بفوجداری سرا دستوري یافت - چون افاغنهٔ جنوبي (که خالي از سرتابي نبودند) بزعم آن (که شاید بنابر هم‌قومي بوسیلهٔ او مقدمات گذشته و حال روی براه آرد و کدر بصفا تبدیل یابد) ابتدا بهادر خان پني و عبد النبي خان میانه ملاقات نموده همراهي بر گزیدند - و از خود کامیها و غرض مندیها زود بافتراق کشید - خان مذکور روزے چند بتحصیل پیشکش های بالاگران جز همت گماشته [چون طرفي نه بست و زمیندار سویرنگ پٹن (۲) (که عمده تر ازو دیگرے نیست) مقدمهٔ خویش به امیر الامرا رجوع کرده ناچار باعانت زمیندارے (که بهریا (۳) بومی چتلدرک (۴) لختي ملک او متصرف شده بود)

(۲) نسخهٔ [ج] سوبرنگ پٹن - و در [بعضی نسخه] سري رنگ پٹن - و سري نگر پٹن - (۳) نسخهٔ [ج] اهرما - و در [بعضی نسخه] بهرما [بغیر نقطهٔ حرف رابع] - (۴) نسخهٔ [ج] چیتل دوگ - و در [بعضی نسخه چیتل درك و حلدرک [بغیر نقطه و مشکوک است] *

متوجه گشت - آن متمرد نخوت گرا با بیست هزار سوار و شصت هزار پیاده صف آرای جنگ گردید - آخرکار هزیمت خورده بپای فرار بدر رفت - در همین اثنا خبر تغیری او رسید - آنچه از مال ناطق و صامت بود در طلب سپاه داده به گرانباری قرض و هم قفالگی تقاضا داران رخت پریشانی بخجسته بنیاد کشید - عالم علیخان صوبه دار دکن قدوم او را باعزاز و اکرام تلقّي نموده به تنخواه جاگیر ملتفت گردید *

درین اثنا آوازهٔ نهضت آصف جاه بر زبان افتاد - هرچند سنکرا ملهار (که زمام حل و عقد بدستش بود) راضي بجنگ نمي شد - اما آن جوان عجول جري از تهور ذاتي و ترغیب سپاهي پیشگان جهالت کیش تصمیم کارزار نموده بهراولی آن تهور مرتبت استقبال نموده بجنگ در پیوست - از هیچ کس کارے متمشي نشد - رایگان جان در باختند - خان مشار الیه زخم برداشته بمیدان افتاد - برادرش تهور دل خان بکار آمد - نخست با وصف اشارت از جانب فتح جنگ سر از رفاقت باز زد - پس ازان (که هنگامه آرائی سادات باختتام گرائید - و سررشتهٔ امید ازانها قطعاً منقطع شد) بآبیاری التفات آصف جاهي نضارتے باحوالش روی آورده به بحالی منصب و جاگیر کامیابي یافت - پسترِ

بمصلحت دید عوض خان بهادر از تغیر امین خان دکني بصاحب صوبگي نانديو دستوري گرفت - در کمال بے ساماني افتان و خیزان بتعلقه شتافت - معزول خیره سر مزاحم عمل پرگنات شده تن به اداي زر باز گردانیدن نمیداد - چون به نوشت و خواند عوض خان هم رو براه نیاورد (ازان که خان مسطور از سابق ذخیرهٔ خاطر ازو داشت) بناخن زنیها در آمده بمنصوب نوشت - که اگر او سپاهست شما هم سپاهي اید - چرا از حق خود مي گذرید - و خواه و ناخواه بر صرافت خانه جنگي آورد - معهذا مشار الیه از نیک باطني بآن کوتاه نظر (که مي خواست از متصل ناندیر گذشته ببالکنده شتابد) گفته فرستاد - من بمناقشه مجبورم - اگر از دور برگذرند بُعد مسافت در گفت و شنید دست آویز عدم مزاحمت تواند شد - آن مغرور بے خرد اعتنا بدان حرف نا کرده عنان ره سپري ازان طریق باز نگردانید - خان شجاعت نشان بپاس آبرو مردن بخود تصمیم داده با معدودے (که زیاده بر پنجاه سوار نبود) بقصد سد راه بر آمد - از تائید غیبي در اثنائے قطع مسافت کماندار و غیره بے طلب ملحق گشته لختے سپاهي لشکر بهم رسید - شام فریقین قریب بیکدیگر فرود آمده شب بزنده داري گذرانیدند - همین که سپیدهٔ صبح دمید نزدیک بود که آتش کارزار

بالا گیرد - به آب زنی مصلح چند (۲) فرو نشست - و قرار یافت که بناندیر آمده از روی حساب زر باز گردانید را جواب گوید - از تیره بختي با آن (که مردم خوب چیده داشت) تن بذلت در داد که مخالف او را گرد گرفته راهي شد - و سپاهش یسل بسته بفاصلهٔ ره مي نوردید - از بیوقوفیهای خویش مدتے زنداني ماند - غریب تر آنکه بوقوع چنین کار دست بسته هیچ در عملداري نیفزود - و از بے سرانجامي و پریشانی او سر موئے نکاهید - معزول گشت - ازان باز به تقلد خدمتے اقبال ننمود - و خالي از استعجاب نبود که با آن همه عقل درست هیچ جا نقش عملداری او درست نه نشست - و ظاهر است که ریاست بے سیاست نمي باشد - درانجا ترحم و مهرباني را روز بازار و با مروت و احسان سروکار بود - و انهماک طبیعت و صرف توجه در امور غریبهٔ غیر ضروري که از عادات باز مي داشت - علاوهٔ آن در جنگ مبارز خان بسرداری دو هزار سوار (که اکثر انغان بنگي بودند) در هراولی عوض خان بهادر صف آرا بود - آنها بمخالف زبان داده وقت کار خود را دزدیدند و وا ایستادند - او تنها فیل خود را راند - اما تا آنوقت اعدا بکارزار در آمده خود را بدم شمشیر بهادران داده بودند -

---

(۲) نسخهٔ [ج] مصلحی چند *

لخفتي او هم تهمت زدهٔ خويشتن داري گرديد - و در همان اثنا تفنگي بمرفق دست راست او رسيده زخمي كرد - مكرر (٢) به شد و مكث نمود *

(اگرچه هميشه نزد سرداران دوف او منظور و مقبول بود) اما در تسلط نواب نظام الدوله (اَدَامَ اللّٰهُ اِقْبَالَهٗ) بيش از بيش ملتمسات او درجهٔ پذيرائي يافتي - و بغرض لِلّٰهي او عالمي كامروا گشتي - هنگامي (كه آصف جاه از هندوستان معاودت نمود) به برهانپور شتافته ملاقي گشت - سخن و سست و بلند و پست (آنچه نبايست) گفته طرفداري نظام الدوله را بر خود زنگ بست نمود - هرچند از پي بر كردگيهاي سردار بظاهر چندان رنجشي تراوش نكرد اما باطن يكسر (٣) غبار آلودهٔ كدورت گشته مزهٔ صحبت و صفاي محبت نماند - چون سال بيست و پنجم محمد شاهي به اندراج كوناقك رايت عزيمت بر افراختند او را در خجسته بنياد گذاشتند - در عشرهٔ آخر صفر مرفق زخم رسيده آماسيد - و در يك ماه بزهير و سحج كشيد - غرهٔ ربيع الثاني سنهٔ (١١٥٦) يك هزار و يك صد و پنجاه و شش هجري بقريب سپيدهٔ سحر شام نوميدي گل كرد - و غرهٔ حياتش بهلال ممات رسيد - غرهٔ همين ماه مولد او بود - سالش بشصت سال انجاميد *

---

(٢) نسخهٔ [ا] مكرر به شد و رنكت نمود - [٣] نسخهٔ [ب] غبار آلود *

* مصرع *

* سبب حب علي اجر دو صد عابد یافتن *

تاریخ یافته اند (۲) - و از لفظ دو صد عدد مذکور گرفتند نه حروف *

ولوع تام بعلم صنعت داشت - بسیارے از رسائل و کتب این فن فراهم آورده بود - و مي گفت که هنوز از علم وا نپرداخته ام که کاربند عمل شوم - (اگرچه نیم برجي از مطلوب و مقصود نگشوده بودند) اما از بس فرو رفتگي درین فن علمے دیگر (که گویا مستور بود بر متقدمین و متاخرین) بر وي کشف کردند - اکثر آیات و برخے سور قرآني را از اول تا آخر به اصطلاحات صنعتي فرود آورده قصه بیان میکرد که دلنشین مستمع میشد - و کذلک از بسیارے احادیث و کلام اکابر و اشعار مشایخ و کبراي صوفیه معاني مطلوبه استنباط مي نمود - غریب تر آنکه آیات و احادیث مشکلهٔ مسائل مختلفهٔ مذهب را بقاعدهٔ آن علم مطابق گردانیده مدلل مي کرد - و بعد برهان رسانیده - حیف معلوماتش تدوین نیافت - آخرها محرر این اوراق درین امر تحریکے مي کرد - افسوس که زود طایر روحش برهاض بجنان پرواز نمود - آن بزرگ هم بعدم شوق و نا آشنائي

(۲) یعني سنهٔ هزار و یکصد و پنجاه و شش *

راقم بااین فن دست تاسف میزد - ابتدای تحریر این اوراق پراگنده را نظر ثاني میکرد - نبذے از احوال خود مرقوم نموده - بتغیر کمے مثبت افتاد *

احقر العباد (چون در طفولیت به شکار شوق تمام داشت - حتی در مکتب بعنکبوت مگس را صید مي کرد) ازین روی بهرهٔ از نوشت و خواند بر نداشت - چون سن قریب ببلوغ رسید بتعلیم طیور صغیر (۲) اشتغال مي نمود - و از استادان این فن هرچه در تربیت طیور و امراض و معالجات آن مي شنود (ازانکه خط و سواد نداشت) برای تحریر بمردم رجوع میکرد - ناچار شوق بالا دست بجانب مشق مفردات تهجي کشید - و چندے همان حروف را بے املا مي نوشت - و جهت تفهیم خویش اعراب مي نمود - چون یک مرض را دوای متعدد مختلف الکیفیة بود متفرس شد که شاید مرض هم انواع دارد - به باز نامه ها دست زد - چون اکثر ادویه عربي و یوناني بود یکے باختیارات بدیعي حواله داد - ازانجا که معلوم شد که طاب علمیت مفید و علم بزدره جزوے ست ازان - لهذا کفایهٔ منصوري سند نمود (۳) - پس ازان کتب معتبره فراهم آورده از مباحث آن نصیبهٔ وافي بر داشت - و از قوت علمي تشریح طیور نموده

(۲) نسخهٔ [ج] صغیر - (۳) نسخهٔ [ب] نموده *

خواست کتابے در بزرده بنویسد - چه درین فن سه علم ضروري ست - تندرستي و قوت طبور و موانست و اشتهای غالب - خصوص اخیر که آن دو در ضمن آن حاصل است - و چون اکثر معدنیات هم در معالجات طیور داخل بود نگاهے به رسائل کیمیا افتاده چندان بتجربهٔ سهل الوقوعے (که اعزه بیان میکردند) گذشت - بخاطر رسید مقصود (که القای اشیا ست بر اجساد ذاتیه تا به ذهب و فضه بدل گردد) اگر بدین قسم صورت پذیرفتے هیچ کس مفلس نماندے - از سماعي خود را باز داشته بکتب این فن رجوع کرد - بدان مطابق یافت - بحیرت افزود که این کتب باسلاف صالح (که متحلي بعلوم ظاهر و باطن بودند) منسوب است - آنها بے هیچ برای اتلاف مال اخلاف نوشته وبال و نکال اخروي اندوخته باشند - بتامل وافي ظاهر شد که شاید بزبان رمز و اصطلاحے که دارند نوشته اند - اما اگر آن رموز از کتب معلوم نشود این همه تحریر لغوے بیش نیست - و اتعاب در لغو ازین صاحب کمالان محل استعجاب و استغراب - لهذا از تجربه دست برداشته به تحصیل این علم همت برگماشت - تا در سنهٔ (۱۱۳۲) یک هزار و یک صد و سي و دوم هجري اطلاع تفصیلي بر اصطلاح این جماعه حاصل شد - و دریافت هرکه در هر

علم مهارت داشت (از هیئت و هندسه و طب و نجوم و رمل و تسخیر و طلسم حتی تیر اندازي و کبوتر بازي) مطالب غامضۀ آن علم را بطور خود بیان کرده - و کذالک در علوم نقلي از تفسیر و حدیث و قصص و فقه و سلوک و حقایق - بنابران شوقم به تصفح این علوم داعي شد - و لختی مماس بهم رسید - بعد ازانکه بعلم تصوف رسید فیه ما فیه معلوم نمود - علمی در یافت که میزان دین و دنیا است - یعنی از غیب الغیب تا انسان کامل و سیر آن براي همه نزد ایشان مثلے است از علم صنعت که بآن متحقق میشود شیون دین و دنیا و منسوخ مي گردد امور باطله بداهةً - و ظاهر مي شود بآن بطون قرآن - و منکشف میگردد معاني احادیث مشکله - پس در بحر عمیق افتادم - و کیمیا بلکه تمام عالم فراموش گردید - به بینم آخرکار بکجا مي رسد - انتهی کلامه *

پس ازین نوشته در ماه نگذشت که برحمت (۲) پیوست - در ظهور کلمة الخیر بے اختیار بود - و سفارش عام داشت - موقوف بربط و تعارف نبود - بدرد هر دلے مي رسید - و مرهم هر خسته جگرے مي گردید - چندے به پیغام آصف جاه (که عرض حوایج مردم بعهدۀ متصدیان

---

(۲) نسخۀ [ج] برحمت حق پیوست *

اسمی - شما چرا برای همه کس می گوئید) خود را
باز داشت - و باز بر سر کار خویش رفت - (۲) حرفهایش خالی
از پذیرائی و دل نشینی نبود - و نیک فهمیده می گفت -
که سردار را (با آنکه صرفه در نشنیدن نبود) خوش
می آید - (۳) منصب پنج هزاری داشت - اما سپاهیانه
می گذرانید - بالله درویشانه - اصلا بمداخل وا نمی رسید -
(۴) رحیم داد یکسریه پسرے (که در فوجداری بیسواره به بند
افتاده و تربیت یافته) عامل بود - هرچه بخاطر نا انصافش
می گذشت دست بر داشته می داد - هرچند سعایت او
میکردند نا شنیده می انگاشت - گاهے بپای مواخذه
نیاورده فارغخطی مسجل بمهر خود و اولاد خویش حواله
نمود - مذهب امامیه داشت - و مسائل مختلف فیه را
خوب مدلل ساخته - اگرچه مقید بفروع نبود در تبجیل
و اکرام سادات بسیار می کوشید - اعتقاد داشت که این طایفهٔ
علیهٔ باید (بشرف انتساب خاندان نبوت) در اکثر احکام
و حدود شرعیه از سایر ناس مستثنی و مخصوص باشند -
گفتم اگر تخصیص و ترجیحے می بود کتمان از شارع صورت
نمی داشت - نکتهٔ در جواب گفت که معتقدم ساخت -

---

(۲) نسخهٔ [ج] و حرفهایش الخ - (۳) نسخهٔ [ا] می آمد -
(۴) همچنین در هر سه نسخه *

يعني هرگاه آن رحمة للعالمين بمقتضاے شفقت و عاطفت
خويش به احوال امت اولاد خود را بر آنها رجحان نداد
و بمساوات حكم كرد اگر امت در جنب چنين احسان
ذرية مقدسهٔ او را بامتيازے (كه ديگرے شريک نباشد)
خاص گردانند (۲) از آئين مروت بيرون نخواهد بود - و
بكيش محبت و بندگي بيگانه نخواهد نمود - نادانسته
سيدهٔ (كه پدرش حيدر علي خان از نباير شاه ميرزاى
حيدر آبادى مشهور و سادات مازندران است) بعقد نكاح
آورده - بعد آگهي فسخ متعذر نمود - متاسف مي بود -
و مرةً بعد اولى و كرةً بعد أخرى از هم قوم و مغول
خواستگاري نموده بود - و از هر كدام اولادے داشت -
پسرے را امة الحبيب بعد واقعهٔ خلد منزل بفرزندي گرفته -
پس از فوتش بدكن پيش والد بزرگوار آمد - با آنكه در
دولت عظيم پرورش يافته خالي از وا رستگي و بے تكلفي
نبوده - شش ماه از سانحهٔ نا گزير پدر نگذشت كه اسير
سر پنجهٔ اجل گرديد - اليوم از پسرانش يكے در وطن است -
و فخر الدين خان و ديگر برادران صاحب منصب و جاگير
اند - و برادر زاده و خويش آن مرحوم جانباز خان دو هزار
و پانصدي ست - راقم اين سطور در مبادئ حال بدستيارى

---

(۲) نسخهٔ [ا] گرداند *

سعی آن مرحوم را بسمت سکونت دکن گردید - و پس از قطع بلند و پست روزگار که زمانهٔ دو رو بجرم یکسوئی بعتابگاه آصف جاه رسانید - و انزوائی (که موجب تحریر این نسخه گردیده - و در رفع بیکاری یاوری ها نموده) به هم نشینی و هم خانگی ضمناً و اقامةً دو سال کما بیش با مغفور گذشت - پاس جزئیات درخورد و حفظ مراتب نشست و برخاست با وصف بے پروا مزاجی زیادہ بر قدر طرفین دیده می شد - از بزرگداشت آنچه در خور بزرگیش بود دقیقهٔ فرو نمی گذاشت - محسن و خیّر بالذات بود - رَحِمَهُ اللهُ - الحمد لله که آغاز و انجامش برحمت آلهی شده اشعار بحسن خاتمهٔ او دارد *

* محتشم خان بهادر *

(۲)
میر محمد جان پسر محتشم خان شیخ میر است - از سایر برادران برشادت و وسعت دستگاه سبقت جسته - نه باعتبار بنوت خان مزبور بل بجهت آن که نواب علیّه زینت النسا بیگم خواهر اعیانی محمد اعظم شاه (که پیوسته در خدمت پدر بزرگوار شرف پذیر حضور بود - و پس از جلوس بهادر شاه به بیگم صاحب مدعو شده) دختر میر مسعود نامی منصب دار را پرورش نموده بازدواج او

(۲) نسخهٔ [ج] میر محمد خان *

در آورد - و بسفارش بیگم در عهد عالمگیري بمنصب هفت صدي رسید - مساس علمي درست داشت - نزد ملا جیون امیتهي وال (۲) (که از فضلای مشهور روزگار و از دیرباز بهمراهی خلد مکان و پس ازان با خلد منزل مي بود) تلمذ نموده خود را از تلامذهٔ رشید ملا مي گرفت - (۳) در زمان بهادر شاه بخطاب پدر اختصاص یافت - ازانجا (که مهمات سلطنت از نظام استمراري بر افتاده - و اعتبار خانه زادي و اندازهٔ نوکري ره بانحطاط گذاشته امرا زادگان و ابنای عمده خاندان بدولت صاحب شوکتی از حوادث روزگار استظلال عافیت جستند) خان موصی الیه هم بعد از واقعهٔ ناگزیر بیگم مرحومه برفاقت نواب آصف جاه فتح جنگ استسعاد یافته بصوبهٔ مالوه آمد - صد و پنجاه روپیه درماهه بطریق مدد خرج مي یافت - (چون آن امیر عالي جاه باقتضای مصلحت از دریای نربدا گذشته بدستیاری فیروزي اعادی پر صولت را با فوجهای گران علف تیغ جلادت ساخته به همعنانی اقبال بتصرف ولایت وسیعهٔ دکن علم اشتهار افراخت) او را بمنصب سه هزاری دو هزار سوار و خدمت بخشیگری منصب داران کل دکن بر نواخت - و هنگامی (که فتح جنگ برای تفویض وزارت به هندوستان

---

(۲) یا امتیهي دال باشد - (۳) نسخهٔ [ج] و در زمان الخ *

طلب حضور گرديد) خان مزبور از همراهي احتراز ورزيده از خدمت معزول گشت - پس از چندے از دار الخلافه بتعيناتي دكن رخصت يافت - و بعد از جنگ مبارز خان (كه روز كارزار از شاخسار مردي گل زخم چيده بود) بتفويض خدمت مذكوره (بقول خودش كه اين كار مرغوب و (۲) محبوب و معشوق من است) دامن كاميابي بدست آورد - و قريب بيست سال بآئين شايسته بامر مامور پرداخت - و بخطاب بهادري ناموري اندوخته بپايهٔ پنج هزاري مرتقي گشت *

مرد راست درست به زور و مكر ناآشنا - در يكروئي و يكرائي يكتا بود - اخلاص و عقيدتے (۳) (كه با سردار بايد) استوار داشت - و پاس مراتب دربار را فرو نمي گذاشت - با وصف عمدگي مراسم نوكري نيكو بجا آوردے - و با قرب و منزلت اصلا در امور ملكي در صورت استفسار هم دخل نكردے - از آغاز تا انجام بيك وتيره گذرانيد - هرگز پيش پا نخورد - بظاهر كلف و عبوس مي‌نمود - اما در انجاح كار خلايق خود را معاف نداشتے - و بقدر ميسور كوشيدے - هرچند باندازهٔ منصب جمعيت فوج و سامان نداشت اما صاحب

---

(۲) در نسخهٔ [ج] مرغوب و محبوب من است - (۳) نسخهٔ [ج] اخلاص و عقيدت *

(۲)
اسباب و اقبال بود - در آخرها امارت پرستی را باعلان و شیوع رسانیده - ازین هوس پروران ساده رو و نوخطان چار ابرو فراهم آورده در تقطیع و تزئین آنها توجه می گماشت - و همین را مصارف همت می پنداشت - در ایامی (که نواب فتح جنگ محاصرهٔ قلعهٔ ترچنان پلی داشته) شازدهم جمادی الاولی سنهٔ (۱۱۵۶) هزار و صد و پنجاه و شش هجری بعالم بقا خرامید - پسرش حشمت الله خان از انتقال پدر بخشیگری و از اصل و اضافه منصب دو هزار و پانصدی یافته - جوان (۳) هموار با سلوک است - و به کار روائی موفق *

* مقرب خان *

پسر امین خان بهادر است که احوالش جداگانه مذکور گردیده - [چون پدرش از کوته اندیشی (با وصف رعایتهای نظام الملک آصف جاه) چشم از حقوق پوشیده بر خاسته بخیدر آباد نزد مبارز خان رفت] مقرب خان بفراهمی فوج پرداخته نزد آصف جاه آمده در جنگ مبارز خان شریک گشت - و در هنگامهٔ آویز و ستیز اتفاقاً پدرش از جانب مخالف بمقابلهٔ او رسید - او برسم اهل دکن با جمعی از

---

(۲) نسخهٔ [ب] اسبان - و نسخهٔ [ج] اسباب و اقبال - (۳) نسخهٔ [ج] هموارهٔ با سلوک *

اسپان فرود آمد - شمشیر بازی غریب رو داد - او بدست خود نقش زندگی چند حریف بآب تیغ فرو شست - و سر پدر خود را که (مجروح افتاده بود) از تن جدا ساخت - و پس از فتح بمنصب چهار هزاري درجهٔ اعتلا پیمود - در امور جاگیرداري و آبادان کاري سلیقهٔ درست داشته *

گویند در دیهات بالکنده زمین خوب چیده بنام خود مقرر ساخت - که آنرا باصطلاح مردم آن نواح سیري گویند - کشتکار آنجا گماشتهای او مي کردند - و دهقان گری آن زمین تعلق بوی داشت - حتی که شیر فروشي و تخم فروشی دیهات نسبت بوی مي دهند - ازین وجوه انتفاع بسیار بر مي داشت - احاطهٔ قلعه بالکنده ساختهٔ اوست - بیشتر فوج او از بار گیران بیشقرار بود - ضابطهٔ قدیم دکن خصوص درین خانواده (که دو روپیه و سه روپیه یومیه بلکه بیشتر) معمول و مستمر است - با آنکه خان مذکور عیش پرست و عشرت دوست نبوده اما شوق نغمه داشت - خوانده و سازندهٔ نامی دکن نزد او فراهم آمده (۲) - و سامان و سرانجامی (که در خور هفت هزاریهای صاحب جمعیت باشد) بر همین یک پرگنه و دو سه محالی از سرکار ایلکندل مهیا کرده بود - از سه چهار سال مادهٔ سرطاني در پشت پیدا شده بود -

---

(۲) نسخهٔ [ج] فراهم آمده *

منجر بجراحات متعدده گردید - مکرر گوشت پارها بریدند - و فزونیها تراشیدند - هر مرتبه التیام می یافت - باز عود می کرد - آخرها (که گرگ اجل در کمین بود) بیست و دوم ربیع الاول سنهٔ (۱۱۵۸) هزار و یک صد و پنجاه و هشت هجری اسیر سرپنجهٔ خویش گردانید - ابتدا بفقدان باه و قطع رجولیت شهرت داشت - پس ازان کتخدا شده خواستگاری ها نمود - پسران آورد - هنوز صغیر بودند که درگذشت *

(۲)
برادر اعیانی او نبی منور خان (که بسبب ناسازی و عداوت فیما بین بقلیل جاگیرے جدا می گذرانید) از واقعهٔ نا گزیر برادر آگهی یافته باتفاق مادر (که نزد او می بود) شتافته قصبه را بمال و متاع متوفی متصرف گردید - و بزعم خود قایم مقام برادر شده سر سرداری بر افراخت - و چون میدانست که (با وجود پسران همه بر وی مسلم نخواهند گذاشت) از آمدن دربار سر باز زده از آزمندی هر خود سری زد - و اطفال و متعلقان برادر را نظربند کرده باستحکام برج و باره و ادخار ذخایر پرداخت - بظاهر حرمان ورثه و حقیقةً کثرت خزانه (که زبانزد خاص و عام بود) داعی بدان گردید که آصفجاه بقصد اقتلاع آن زیاده سر و انتزاع آن مکان از دست او در عشرهٔ سیوم ربیع الاول سنهٔ (۱۱۵۹)

---

(۲) همچنین در هردو نسخهٔ - و یا بنی باشد *

هزار و یک صد و پنجاه و نهم هجري سواد آن قصبه مضرب خیام گردانید - و کار پردازان بتقدیم سیبه و ترتیب مورچال دست بکار بردند - آن خیره سر زیاده بر دو هزار سوار و سه چهار هزار پیاده مستعد پیکار از غایت استکبار بیرون قصبه ملجار داشت - هر دفعه (که بعزم کارزار با فوج ظفر آثار دوچار شد) مردم خوب معتبر خود را بکشتن داده خایب و خاسر رجعة القهقري نمود - اما ازان رو (که ذخیره بهمه چیز بر وجه مستوفي بود - و از بس وسعت شهر پناه) محاصرهٔ ساير اطراف آن متعذر مي نمود - بیم و هراس بخود راه نداده بامید آغاز برشکال که بر سر رسیده بود دلی خوش مي کرد که بسبب باران آنجا را اطراف آب مي گیرد هنگام زد و خورد نیست - اغلب که ترک محاصره کرده راه خود گیرند - چون عزم والا همتان قضای مبرم است دگرگون نمي گردد) آصف جاه همانجا تصمیم چهاونی فرمود - و لختی بازوی همت درونیان بسستي گرائید *

گویند در آوان محاصره بآن همه حزم و احتیاط (که مجبول طبیعت سردار بود) روزے غریب مسامحه و مساهله بکار رفت - هر فوجے را بهر مکانے نگاهداشته سردار بعماري هاى محل و مردم قلیل (که همگي به هزار سوار

نمي رسيد) سير كنان بگرد شهر پناه بر آمد - چون محاذي دروازه (*كه افواج سركار ازانجا كمتر از مسافت دو كروه و سه كروه نبود) مردم باو گفتند كه قابوى عجيبي بدست آمد - جلو ريز به كوته يراق مي پيونديم - و بر مي داريم - در جواب گفت كه مرا دعوى صوبه دارى دكن نيست - براى اين پرگنه يورش برپا كرده ام - بالجمله سلخ جمادي الاول (كه دو ماه از محاصره منقضي شده بود) اقبال آصفي خود بخود جلوه‌گر گشت - و تفرقهٔ دوئي در قلعگيان افتاد *

تفصيل اين اجمال آنكه آن بيمروت خواست كه بيچاره اطفال آن متوفى را از ميان بر دارد - دكني هائى كه با او يكتائي گزيده (چون اكثرے نمكخوار و پرورش يافتهٔ متوفى بودند) بر انديشهٔ او آگهي يافته بدنامى كور نمكي بر خود روا نداشته بهيئت مجموعي ازو بر گشتند - و نگذاشتند كه ساعتے آرام گيرد - جزاير و تفنگ جانب او سر دادند - آن ادبار رسيده ناچار هوش و دل باخته همان شب با پيادة متعلقان خود را بر آورده براجه رام چندر سين جادون پناه برد - روز ديگر پسران خان متوفى بمعرفت حرز الله خان بهادر صوبه دار نانديز ادراك سعادت ملازمت نموده بمنصب در خور سرفرازي يافته قصبه با چند مواضع بجاگير آنها مقرر شد - (چون رحمت عام و حلم كامل فطرى سردار

است) آن کشتني هم بوسيلهٔ راجهٔ مذکور بصفع جرايم زندگي دو باره يافت - قريب دو لک روپيه بقيهٔ نه ده لک روپيه (که آن متغلب در ايام تسلط خويش بباد داده) با دو صد و چند اسپ و چند زنجير فيل سواي جنس ذخيره از غله و سرب و باروت (که نيز ضبط شد) عايد سرکار گرديد - در حالت تحرير پسر کوچکش (که به خطاب پدر نامور شده بود) در وقتي (که متصل قلعهٔ کايان لشکر آصف جاه نظام الدوله توقف داشت) بگزند هواي وبا مطابق سنهٔ (۱۱۹۰) هزار و يکصد و نود هجري جان بحق تسليم نمود - پسر کلاني (که به ابراهيم منور خان زبانزد بود) جاگير ديگر يافته با جمعيت بنوکري مي پرداز - درينولا بخطاب خانزمان خان مخاطب شده *

* مبارز الملک سربلند خان بهادر دلاور جنگ *

نامش مير محمد رفيع است و وطنش تون - در عهد خلد مکان با پدر خود (که ميرزا افضل نام داشت - و مقتدي خان خطاب يافته) از ايران بهندوستان آمده - پدرش بديواني گواليار مضاف اکبر آباد سر عزت بر افراخت - او بعد فوت پدر نزد طغاي (۲) خود بشارت خان نام (که فوجداري ماکاپور صوبهٔ برار داشت) آمده به تنبيه مفسدان *

(۲) در هردو نسخه بطاء مهمله مرقوم است - اما بتاء فوقاني صحيح است *

دیهات آن پرگنه جوهر رشادت بر روی کار آورد - و باین تقریب بمنصب مناسب چهرهٔ عزت برافروخت - و پستر بلشکر پادشاهي رسیده هدیه بیگم صبیهٔ روح الله خان بخشي را بعقد مناکحت در آورد - (چون عایشه بیگم صبیهٔ دوم خان مزبور در خانهٔ سلطان عظیم الشان بود) بنابران بملفیت شاهزاده امتیاز اندوخته حسب درخواست شاهزادهٔ مزبور در عهد خلد منزل بخطاب سربلند خان نامور شده دخیل مهمات سرکار شاهزاده بود - پستر شاهزاده او را جهت بندوبست بصوبهٔ بنگاله تعین نمود - چون با محمد فرخ سیر پسر عظیم الشان (که از جانب پدر بنظم بنگاله معین بود) صحبت او برار نشد ازین جهت عظیم الشان او را بحضور طلب داشت - و از وسط راه بفوجداری کره صوبهٔ الهآباد تعین گردید - و پس از فوت خلد منزل (چون عظیم الشان نیز در جنگ با برادران کشته گشت و محمد فرخ سیر بعزیمت محاربه با جهاندار شاه روانه شد) نامبرده بتصور ناموافقت سابق با زر تحصیل تعلقه پیش جهاندار شاه شتافت - و دران ایام (که صوبه داری گجرات ضمیمهٔ وکالت بنام آصف الدوله اسد خان مقرر شده) ذو الفقار خان او را نیابةً به بندوبست آن صوبه مقرر ساخت - ازانجا (که زمانه بکام محمد فرخ سیر گردید) بوساطت سید عبد الله خان

قطب الملک عفو تقصیرات او بعمل آمده بصوبه داري اردهه سر بلندي اندوخت - و پس از چندے معزول شده بحضور آمد - و از تغیر میر جمله بصوبه داري عظیم آباد پتنه لواي امتیاز بر افراخت - و پس از وصول بدانجا عنان عزیمت به تنبیه دهرماجي زمیندار مفسد آن صوبه معطوف داشته بعد زد و خورد و کشش و کوشش او را رهسپر وادی فرار ساخت - و در اثنای گریز زخمے بار رسیده آوارهٔ دشت عدم گردید *

چون در نگاهداشت سپاه اندازه نداشت و مردم تمن دار بیش قرار نوکر مي کرد بعد عزل ازانجا بحضور آمده مدتے گرفتار تقاضای تنخواه سپاه بود - دران ایام (که صحبت پادشاه و وزیر و بخشي برهم خورد) آنها نظر بوقت تالیف منظور داشته زرے مخفي بار فرستادند - که از دست سپاه رهائي یافت - بهتر در عهد سلطان رفیع الدرجات بصوبه داری کابل مامور شده بدانجا شتافت - و در عهد فردوس آرامگاه ازانجا تغیر شده بحضور آمد و سال (۱۱۳۸) هزار و یک صد و سي و هشت هجري بصوبه داری گجرات از تغیر نظام الملک آصف جاه علم کامیابي بر افراخت - و بشجاعت خان گجراتي سند نیابت فرستاد - و حامد خان عموی آصف جاه (که به نیابت او در احمد آباد

بوده) بے سامان بر خود پیچیده بر آمد - و در موضع دوهد اقامت نموده کنتها نامي مرهته را بکمک طلب داشته بر سر گجرات رفته با شجاعت خان جنگ نموده او را کشت - رستم علي خان برادر شجاعت خان (که در سورت بود) استعداد جنگ نموده باتفاق بیلاجي گایکوار عزیمت مقابله کرد - و کنار دریای مہي تلاقي رو داد - چون بیلاجي در باطن موافقت با حامد خان داشت رستم علي خان هم کشته گردید - سر بلند خان باستماع این خبر در سنهٔ (۱۱۳۸) هزار و یک صد و سي و هشت هجري مبلغي از خزانهٔ پادشاهي بطریق مساعده گرفته خود راهي تعلقه شد - و بخشي حامد خان بجنگ پیش آمده بقتل رسید و خان مزبور دخیل آنجا گشت - اما بنابر نا رسائي مزاج و نا مآل اندیشي آن قدر راه افراط و تفریط پیمود که مبالغ مذکور را با حاصلات محالات خالصهٔ پادشاهي و تیول جاگیرداران (که دران صوبه بود) بصرف آورده دیهندار ملازمان گردید - و ضبط او از میان بر خاست - نوکرانش دست تظلم دراز نموده از سکنهٔ بلده هرکس را که مالدار مي دانستند در خانهٔ خود نشانده ازو بجبر زر مي گرفتند - و خود هم در دست درازي کمي نکرد - و بملاحظهٔ غلبهٔ مرهته چوتهه آنها دران صوبه قرار

داد - لهذا سال یازدهم جلوس نظم صوبهٔ مزبور از تغیر او به ابهي سنگهه عرف دهوکر سنگهه پسر اجیت سنگهه مقرر شد - و او عزیمت دار الخلافه کرده مدتها در حویلی خود نشست - و بنابر تقاضای قرض خواهان دروازهٔ آن مکان را (که کلان بود) بقدر سنگچین ساخته بود - گویند هرگاه پادشاه اورا مي طلبید پالکي از سرکار و چند سزاول همراه مي رسید - که در راه مانع قرض خواهان باشند - و بعد ورود نادر شاه (چون بر سکنهٔ دار الخلافه توزیع زر قرار یافت پس از فوت برهان الملک سعادت خان (که عمده باعث این چیزها او بود) تحصیل آن بر ذمهٔ او مقرر گشت - و داد و فریاد او در کوچه و بازار بلند گردید - (چون شیوهٔ بیباکي در مزاجش غالب بود - و در اخراجات بے اندیشگی مجبول داشت) هیچ جا کامیاب مراد نگردید - سنهٔ (۱۱۵۸) هزار و یک صد و پنجاه و هشت هجري به نهان خانهٔ نیستي (۲) در شد - پسرش خانه زاد خان بهادر (اگرچه بمنصب

(۲) در [تاریخ مظفري] مصدرین آوان (یعنی سنه هزار و یکصد و پنجاه و چهارم) مبارز الملک سر بلند خان (که اصلش از تون بود - و تون شهریست در ایران) جهان فاني را وداع کرد - از امرای ذوي الاقتدار سلطنت و برفاقت محمد عظیم الشان خلف محمد شاهي بود - و از عهد اورنگزیب پادشاه بر چهار بالش امارت تمکن داشت و برفاقت محمد عظیم الشان خلف خلدمنزل مي بود ٭

شش هزاري رسيده بود) اما با كم اسبابي در شاهجهان آباد بسر برده اوايل عهد احمد شاه پادشاه در گذشت - پسر دوم او مير گجراتي هيچ رشدے نكرده - مهتدي خانه پسر خانه زاد خان برفاقت اين و آن وقت مي گذراند *

* مها راو جانوجي جسونت بنالكر *

پسر راو رنبها ست كه در عهد خلد مكان بمنصب عمده و تعيناتي دكن سرفرازي داشت - و (چون با سران راجه ساهو بهونسله مكرر سرچنگها رسانيده بود) اينها بعد قرار يافتن صلح با حسين علي خان شكايت او بميان آوردند - او به خاطر داشت آنها اورا بغدر مقيد ساخت - و در ايامي (كه نظام الملك آصفجاه بهادر از مالوه راه دكن پيش گرفته عبور نربدا نمود) حسب درخواست محمد انور خان رهائي يافته بكمك برهانپور تعين شد - او (كه آبله در جگر داشت) بوساطت محمد غياث خان بهادر با نوئين مزبور در ساخته بملازمت پيوست - و در جنگ عالم علي خان و مبارز خان عماد الملك مصدر حسن خدمت گرديده بمنصب هفت هزاري هفت هزار سوار بلند مرتبه گشت - بعد فوت او نامبرده بمنصب درخور و تقرر محالات ارثي در تيول علم اعتبار بر افراشت - سليقهٔ جاگير داري خوب داشت - به آبادي اقطاع پرداخته فوج شايسته فراهم آورده در محاربات

رایت تهور می افراخت - ازانجا که سیر منصوبه بود واسطهٔ جواب و سوال سران مرهتهٔ دکن می شد - در عمل ناصر جنگ شهید بخطاب جسونت نمبوري اندوخت - و در جنگ پهلچري بهمراه سردار مذکور مصدر ترددات شایسته گردید - اگرچه در السنه قرعهٔ بدنامیِ مقتول شدن او بنام نامبرده هم افتاده سال (۱۱۷۶) هزار و یک صد و هفتاد و شش هجري بدار عدم شتافت - پسر کلانش انند راو جیونت (که آثار رشادت از چهرا او لایح بود) در حین حیات او درگذشت - الحال پسر دوم او مهاراو و راو رنبها پسر جیونت مزبور بطریق ارث بجاگیر او کامیاب گشته بنوکریِ سرکار می پردازند *

* مجد الدوله عبدالاحد خان *

نیاکانش در کشمیر توطن داشتند - پدرش عبد المجید خان از وطن آمده ابتدا با عنایت الله خان بسر می برد - و پس از فوت او رفیق اعتماد الدوله قمر الدین خان گردید - و بنوکریِ پادشاهي امتیاز اندوخت - ازانجا که متصدیِ پختهکار بود رفته رفته بعد واقعهٔ نادر شاه در عهد فردوس آرامگاه بدیوانیِ خالصه و تن و از اصل و اضافه بمنصب شش هزاریِ شش هزار سوار و عطای علم و نقاره و پالکي جهالردار و خطاب مجد الدوله بهادر بدرجهٔ بلند رتبگي

تصاعد نمود - دو پسر داشت - یکی محمد پرست خان که زود بسر گذشت - دوم عبد الاحد خان (که در مزاج پادشاه وقت شاه عالم بهادر جا کرده) محیط مقدمات سرکار پادشاهي گردیده جزئي و کلي امور سلطنت به راي او منوط شده بخطاب پدر و منصب عمده سرفراز گردیده در سنهٔ (۱۱۹۳) هزار و یک صد و نود و سه هجري یکی از شاهزادها را بطریق توره معین نموده همراه شاهزاده جمعیت کرده جانب تعلقهٔ سهرند شتافت - و (چون کار آنجا خاطر خواه صورت نه بست - علاوه سکهان بکمک امر سنگهه زمیندار پتیاله اجتماع نمودند) باتفاق شاهزاده برجعة القهقري پرداخت - ازین سبب مزاج پادشاه برهم شد - ازانجا (که مابین او و ذو الفقار الدوله میرزا نجف خان از سابق طریق عناد مسلوک بود) پادشاه او را بدست ذو الفقار الدوله گیرانیده - در آوان تحریر مقید است - و خانه و اسباب او بضبط پادشاهي در آمده - جاگیر او بحال مانده *



* حرف النون *

* نیابت خان *

عرب نام پسر میر هاشم خان نیشاپوری ست (که چون خانخانان منعم بیگ از حضور عرش‌آشیانی بتسخیر دیار شرقی رخصت یافت) او نیز در همراهیان خان مذکور شرف دستوری حاصل نموده به سوانح نویسی آن حدود مامور گردید - و سال بیستم جلوس در چهارٔنی جنت آباد گور (که بنابر زبونی آب و هوا جمعی کثیر از امرا بنهان خانهٔ عدم شتافتند) او نیز بساط زندگی در نوردید - نامبرده (که به نیابت پدر در حضور بوده عرایض پدر می گذرانید) در سال نوزدهم بخطاب نیابت خانی امتیاز یافت - و پس از فتح صوبهٔ بهار درانجا جاگیر یافته بهمراهی خانخانان (که بگشایش بنگاله معین گشته بود) نامزد شد - و بکارها پرداخت - پس از چندے به عملداری محال خالصهٔ شریفه مقرر شده (چون آواره نویسان (۳) باقی برآوردند) او جواب زر واجبی

---

(۲) چنانکه در اکبرنامه جلد سیوم صفحه ۱۹۰ بتفصیل مذکور است *

(۳) نسخهٔ [ج] اوارجه نویسان *

نگردد سرکشي بنیاد نهاد (٢) - و قصبهٔ کره را (که بجاگیر اسمعیل قلي خان مقرر بود) محاصره نموده الیاس خان لنگاه نوکر خان مزبور را در پیکار کشت - بنابران اسمعیل قلي خان با جمعي از پیشگاه سلطنت تعین گردید - سال بیست و پنجم بار رسیده مصاف نمود - او جمعي را بکشتن داده ره سپر بادیهٔ فرار گشت - و بهتر رفته با معصوم خان فرنخودي (که خیال بے راهه روي (٣) در کاخ دماغش جا کرده بود) اتفاق جست - و در جنگي (که با شهباز خان رو داد) شریک او شد (٤) - (چون معصوم خان غالب گشته مغلوب شد - و به اردو شتافت - و شهباز خان جمعیت فراهم آورده بر سر او رفت) نامبرده دلنهاد جدائي گردید - و سال بیست و ششم باتفاق عرب بهادر

(٢) در [اکبر نامه - جلد ثالث - صفحه ٣٢٧] و از سوانح سزا یافتن نیابت خان - این فرومایهٔ نا فرجام پسر میر هاشم نیشاپوریست - عرب نام دارد - از خردي باز در پرستاران گیتي خداوند پرورش یافت - و بفراوان اعتبار سربلندي گرفت - چندے عمل پرداز خالصه بود - آوارة نویسان خرده گیر باقي برآورده بودند - آن زر بندهٔ سرکشي را از حق گزاري بهتر اندیشید - دست فتنه دراز کرد و قصبهٔ کره را محاصره نمود - (٣) نسخهٔ [ب] بے راه روي - (٤) در [اکبر نامه جلد ثالث صفحه ٣٣١] چون شهباز خان حوالي قصبهٔ بهیه رسید الخ *

وغیره در حدود سنبل غبار فتنه انگیخت - ازانجا (۲) (که حکیم عین الملک (۳) قلعهٔ بریلي را مستحکم ساخته باجتماع جاگیر داران آن نواحي پرداخت) او باستصواب برخی زمینداران سررشتهٔ بندگي بدست آورده بفوج پادشاهي پیوست - و به مریم مکاني تمسک جسته زنهار نامهٔ آن مهین بانو دست آویز رستگاري ساخته سال بیست و هفتم بحضور آمد - پادشاه نظر بمصلحت وقت از جرایم او در گذشت - تاریخ فوتش بملاحظه نیامده *

* نور قلیج (۴) *

پسر التون قلیج خان از قرابتیان قلیج اکبري ست - در عهد عرش آشیاني بمنصب پانصدي رسیده سال بیست

---

(۲) در [اکبر نامه - جلد ثالث - صفحه ۳۴۸] واز سوانح غبار آلود شدن عرب بهادر بخاکستان هزیمت - چون معصوم خان فرنخودي از میه بختي روي در ادبار آورد عرب بهادر و نیابت خان و شاه دانه و بسیارے بد نهادان شورش طلب در حدود سنبل گرد فتنه بر انگیختند - (۳) در [اکبر نامه جلد ثالث صفحه ۳۸۳] و نیابت خان از وا ماندگي بعین الملک پیوست - و از غنودگي بخت راه جدائي سپرد - و خیال شورش پیش گرفت - و چون کارے بر نساخت بدرگاه حضرت مریم مکاني لابه گري نمود - و بدست کسان شهباز خان گرفتار گشت - چون زنهارنامهٔ آن مهین بانوی روزگار در دست داشت بدان قدسي عتبه رسانیدند - و ازانجا (که فرمودهٔ آن پرده نشین اقبال حصن پذیرائي گیرد) شازدهم فروردین [سال بیست و هفتم] این نا بخشودني در سایهٔ بخشایش شاهنشاهي آسایش گرفت - (۴) در [اکبر نامه] نورم قلیج - [و ن] نور قلیج *

و یکم جلوس هنگامی (که پادشاه از اجمیر بصوب کوکنده تعلقهٔ رانا نهضت فرمود) نامبرده همراه قلیج خان بطرف ایدر (۲) رخصت یافت - و در جنگ زمیندار آنجا باوجود زخم بازو دست از کار باز نداشته تردد نمایان بظهور آورد - و سال بیست و ششم همراه شاهزاده سلطان مراد بمهم میرزا محمد حکیم دستوري پذیرفت - سال سي ام قلیج خان حاکم گجرات اورا بکومک امین خان غوري فرستاده - و سال سي و دوم همراه خانخانان بحضور رسیده سعادت آستانبوس دریافت *

* نقیب خان میر غیاث الدین علی *

از سادات سیفیهٔ قزوین است - و این سلسله در ایران بتسنن مشهور - جدش میر یحیی حسنی سیفي از علوم نقلي و عقلي بهرهٔ تمام داشت - و در فن سیر و تاریخ یگانهٔ روزگار و سرآمد دهر بود * * ع *

* کس درین تاریخ مثل او ندید *

گویند از ابتدای اسلام تا زمان خود از وقایع هر سال (که ازو استفسار مي نمودند) ببداهت احوال سلاطین و مشایخ و علما و شعرا مفصل و مشروح با قید تاریخ تولد و

---

(۲) نسخهٔ [ع] ایدر - و در [اکبر نامه جلد ثالث صفحه ۱۹۱] و قلیج خان و نورم قلیج وغیره و بسیارے از مجاهدان عرصهٔ نصرت را درین تاریخ [یعني سي و یکم مهر ماه الهي سال ۲۱ سنه ۹۸۴] بصوب ایدر فرستادند *

رحلت بیان می کرد - و لب التواریخ از مولفات او ست -
ابتدا در خدمت شاه طهماسپ صفوي معزز و معتبر بوده -
شاه او را یحیی معصوم میگفت - تا آنکه ارباب عناد
مزاج شاهي را ازو منحرف ساختند - که میر یحیی و
پسرش میر عبد اللطیف مذهب اهل سنت و جماعت دارند
و مقتدای سنیان قزوین اند - شاه (٢) از حدود آذربایجان
قورچي تعین نمود که میر را با اهل و عیال بصفاهان برده
مقید نگاه دارد - دران هنگام پسر دوم او میر علاء الدوله
کامي تخلص مولف تذکرهٔ نفایس المآثر در آذربایجان
بود - محرمی فرستاده ازین خبر بپدر آگهي داد - میر
یحیی بنابر ضعف پیري نتوانست فرار گزید - همراه
قورچي بصفاهان رفته بعد یک سال و نه ماه سنهٔ (٩٦٢)
نه صد و شصت و دو بعمر هفتاد و هفت سالگي ودیعت
حیات سپرد - اما میر عبد اللطیف بمجرد وصول آن خبر
موحش به کیلانات فرار نمود - پس ازان حسب الطلب
جنت آشیاني روانهٔ هند گشت - پیش از ورود او واقعهٔ
ناگزیر آن پادشاه مغفور رو داد - میر (٣) در سر آغاز جلوس

---

(٢) نسخهٔ [ج] شاه ایران - (٣) در [اکبر نامه - جلد اول صفحه ١٩]
و از سوانح این ایام سعادت قرین آن است که نقاوهٔ اکابر عراق معدن مکارم
اخلاق میر عبد اللطیف از قزوین رسیدهٔ ادراک محفل عالي نمود - و مشمول
انواع اعزاز و اکرام شد *

اکبري با اولاد و احفاد وارد هندوستان گردیده ادراک مجلس پادشاهي نمود - و مشمول انواع اعزاز و اکرام گشت - و در سال دوم بمعلمی عرش آشیاني افتخار اندوخت - آن پادشاه والا جاه خط و سواد نداشت - لختي اوقات برخی غزلهای لسان الغیب نزد میر میخواند - میر بفنون و علوم و فضایل و طلاقت لسان (۲) و اطمینان قلب امتیاز تمام داشت - و از وسعت مشرب و عدم تعصب (چنانچه در عراق بتسنن زبان زد روزگار بود) در هند بتشیع اشتهار گرفت - همانا رفتار میر بصوب دار الامان صلح کل بوده که غالیان (۳) هر طایفه اورا مطعون دارند - گویند در تقوی و پرهیزگاري هم آیتے بود نازل - و در انجاح مدعیات ارباب حاجت همتے وافي داشت - و به نیک نفسي و هشیار مغزي مي زیست - چون انحراف مزاج پادشاهي از بیرام خان متحقق گشت (و او از آگره بر آمده متوجه الور (۴) شد) چنان آوازه انداختند که میخواهد براه غلط انداز سرے به پنجاب کشد - عرش آشیاني از دهلي بر آمده میر را (که از

---

(۲) نسخهٔ [ب] و کمالات بسیار امتیاز داشت - در [اکبر نامه جلد اول] میر بفنون علوم و فضایل و طلاقت لسان و اطمینان قلب و دیگر شرائف صفات امتیاز تمام داشت - و از عدم تعصب و وسعت صدر در هند به تشیع و در عراق به تسنن زبانزد روزگار بود - همانا که رفتار میر بصوب دار الامن صلح کل بود که غالیان هر طایفه اورا مطعون میداشتند - (۳) نسخهٔ [ب] غالبا *

(۴) نسخهٔ [ج] ابلور *

سایر اهل قرب بدانش و عقیدت ممتاز می دانست) پیش بیرام خان رخصت فرمود - که رفته او را بمواعظ هوش افزا از پندار واهی باز آرد - میر در سنهٔ (۹۸۱) (نه صد و هشتاد و یک در قصبهٔ سیکری در گذشت - قاسم ارسلان فخر آل یس تاریخ گفت - خلف رشید او میر غیاث الدین علی به خیرسگالی و نیک ذاتی و دوام خدمت عرش آشیانی اختصاص داشت - و همیشه منظور التفات آن پادشاه بود - در سال بیست و ششم خطاب نقیب خانی یافته - تا سال چهلم اگرچه بپایهٔ منصب هزاری بر آمد اما نسبت قوی بهم رسانید - عرش آشیانی سکینه بانو بیگم همشیرهٔ میرزا محمد حکیم را بشاه غازی خان پسر عم او منسوب فرمود - و قاضی عیسی عم او (که مدتے در ایران بامر قضا اشتغال داشت) بهند آمده در سلک منتسبان سدهٔ خلافت اندراج یافت - و در (۹۸۰) نه صد و هشتاد در گذشت - نقیب خان در سال سی و هشتم بعرض رسانید که قاضی عیسی دختر خود نذر حضرت کرده - آن پرده نشین عفت از دیر باز بدان آرزو بسر می برد - عرش آشیانی بخانهٔ نقیب خان رفته بآئین بزرگان او را

(۲) نسخهٔ [ب] نه صد و هشتاد و دو در قصبهٔ سنکری در گذشت *

بر گرفت - و در سلطنت جنت مکاني باضافهٔ منصب و (۲)
افزوني اعتبار تبجیل و تکریم دیگر یافت - و در سال
نهم سنهٔ (۱۰۲۳) هزار و بیست و سه هنگامی (که دار الخیر
اجمیر مورد موکب جهانگیري بود) بجوار رحمت پیوست -
و در روضهٔ معینیه در محوطهٔ سنگ مرمر با خانم حلیلهٔ (۳)
خود (که کدبانو و عاقلهٔ روزگار بود) مدفون گشت - نقیب
خان هم در حدیث و سیر و اسماء رجال استحضار تمام
داشت - و در تاریخ داني بے همتا بود - گویند هفت جلد
روضة الصفا سر زبان و در جفر نیز مهارتے داشت - جنت
مکاني در سوانح خود مرقوم فرموده که نقیب خان طرفه
تخمین و قیاس داشته - و غریب دور بیني بکار مي برد - یک
قلب کبوتر (که در هوا بودے) تا نظر میکرد میگفت چند
است - چون مي شمردند یکے تفاوت نمي نمود - نقیب خان
عمر دراز یافته - گویند با اعتماد الدوله و میر جمال الدین
حسین انجو بسیار محشور بود - پسرش میر عبد اللطیف
(که باسم جد خود موسوم بود) نیز صاحب فضل و کمال

---

(۲) در [اکبر نامه جلد ثالث] درین ولا نصیب خان بهمایون عرض رسانید که قاضي عیسی عم من دخت خود را نذر آنحضرت کرده بود - و از دیر باز آن پرده نشین پارسائي بدان آرزو بسر مي برد - گیتي خداوند با آنکه درین هنگام کمتر بدین پرداز پذیرش فرمود - دوازدهم تیر به نیایش خانهٔ نصیب خان بآئین بزرگان آن پاک دامن را بر گرفتند - (۳) نسخهٔ [ج] خانم حلیلهٔ جلیلهٔ ه

(٢)
بوده - همشيرهٔ ميرزا يوسف خان رضوي در خانه داشته ـ منصب عمده يافت - آخرها خلل دماغ بهم رسانيده درگذشت *

* نور الدين قلي *

در عهد جنت مكاني بكوتوالي مستقر الخلافه سر فرازي يافته - سال دوازدهم بمنصب هزاري سيصد سوار ناصيهٔ امتياز افروخته - بعد صدور گستاخي از مهابت خان و فرار او در فوج (٣) (كه بتعاقب او مامور شده) باجمير رسيده متوقف بود - پس ازان (كه جنت مكاني بنعيم جاوداني پيوست - و رايات فردوس آشياني ببلدهٔ مسطور رسيد) او بار يافته سال اول به بحالي منصب سابق (كه دو هزاري هفت صد سوار بود) سر عزت بر افراخته همراه خانجهان لودي (كه بمالش جهجار سنگهه بونديله نوبت اول تعين شده) دستوري يافت - و سال سيوم در ايامي [كه دكن مضرب خيام پادشاهي بود - و سه فوج به سركردگي سه امير براى تنبيه خانجهان لودي و تخريب تعلقهٔ نظام الملك دكني (كه او را پناه داده بود) مقرر شده] او بهمراهي اعظم خان اختصاص پذيرفت - سال پنجم بيست و پنجم شعبان سنهٔ (١٠٤١) هزار و چهل و يک هجري در وقتي

---

(٢) نسخهٔ [ج] بود - (٣) نسخهٔ [ب] مقرر شده بود *

(که از دربار بر خاسته بخانه میرفت) کشن سنگهه پور جهونت راتهور بکینهٔ آن (که در عصر جنت مکانی پدرش را مردم نورالدین قلي کشته بودند) زخمهای منکر زده کارش تمام ساخته بدر رفت *

(۲)
* نظر بهادر خویشگی *

موطن و منشای او قصور (که قصبه ایست از دوآبهٔ باري هجده کروهي از دار السلطنت لاهور مسکن خویشگیان (که درمیان افاغنه بصلاح و بزرگي شهرت دارند) - مشار الیه از اعیان نوکران شاهزاده پرویز بود - پس ازان در سلک ملازمان جهانگیري انتظام یافته بمنصب هزار و پانصدي سر برافراخت - و در عهد اعلی حضرت بافزوني اخلاص و فرط عقیدت پایهٔ اعتبار برتر افراخته در سال دوم بفوجداري سرکار سنبهل تعین گشت - و در محاصرهٔ دولت آباد مردانگي و پُر دلي خود دلنشین همگنان ساخت - روزے (که عنبر کوت بدست اولیای دولت در آمد) از زیرش تیر و تفنگ و بان (که حصار نشینان بر سر دیوار شکسته نقب زده هجوم آورده سر میدادند) جماعهٔ (که برای در آمدن قلعه مقرر شده بودند) ملجار را

---

(۲) چند جا [نذر] بذال معجمه نوشته - و در (مآثر عالمگیري) نیز بذال منقوطه مرقوم است *

پناه خود ساخته قدم پیش نمي گذاشتند - نصیری خان
خان دوران پیش آهنگ گشته با نظر بهادر بقدم جسارت از
(۲)
جانب راست بقلعه در آمد - و بازار جان ستاني و سرفشاني
گرم گردانید - و به دست بردهای نمایان متحصنان را بخندق
قلعهٔ دوم (که به مها کوت اشتهار دارد) در آورد ٭
و در جایزهٔ آن از پیشگاه خلافت درخور حال نوازش
یافت - پس ازان بنابر جهتی قریب دو سال دست
از ملازم پیشگي کشیده گوشهٔ عزلت برگزید - (چون راستي
و درستی مزاج و حاضرباشي و چست خدمتی او سکه زد
عالم بود) در سال چهاردهم مشمول مراحم پادشاهانه گشته
باز بمنصب دو هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار سرافراز
(۳)
گردید - و در سال پانزدهم در مهم چکتا و تسخیر قلعهٔ
مَو و تارا گذهه مصدر تلاشهای نمایان شده درجهٔ استحسان
پیمود - و در سال نوزدهم بمنصب سه هزاری دو هزار
و پانصد سوار کام دل اندوخت - و بهمراهی شاهزاده
مراد بخش بجانب بلخ و بدخشان رخصت یافت - و پس ازان
(که شاهزاده چنین مملکتی موروثی مفت بدست افتاده را
وقعی ننهاده از راحت طلبي معاودت را فوز عظیم پنداشت)
با آن (که نظر بهادر خویشگي بتجویز مدار المهامي

(۲) نسخهٔ [ج] داد جان ستاني و سرفشاني داده ٭ (۳) نسخهٔ [ج] چکنا ٭

سعد الله خان بهمراهی قلیج خان بمحافظت بدخشان قرار یافته بود) از وطن دوستي با جمعی از راجه های عمده بر خاسته به پیشاور آمد - (چون عبور از آب اتک ممنوع بود) متوقف گشته باز بهمراهی شاهزاده محمد اورنگ زیب روانهٔ آن دیار شد - و در یساق قندهار سال بیست و سیوم بهراولی رستم خان دکني (که با سي هزار قزلباش جنگ جو اتفاق کارزار افتاد) خان مذکور پای ثبات افشرده دست جلادت بر کشاد - و داد مردي و مردانگي داده کار نامه ها بر ساخت - و مخالف باوصف هجوم کارے نتوانست کرد - عنان تاب گشته بدیگر افواج در آویخت - پس ازین فتح در جایزهٔ حسن تردد باضافهٔ هزاري ذات هزار سوار بمنصب چار هزاري ذات و سوار چهرهٔ بلند نامي افروخت - و در سال بیست و دوم سنهٔ (۱۰۶۲) یک هزار و شصت و دو هجري در لاهور بساط هستي در نوردید - شمس الدین (۲) پسر کلانش از اصل و اضافه هزار و پانصدي ذات و سوار - و قطب الدین پسر دیگرش بمنصب مذکور و هزار و چهار صد سوار مفتخر گردیدند - پسرے دیگر نیز داشت - اسد الله نام - بهمین منصب سرافرازي داشته - موصی الیه به خدا ترسي و دینداري

(۲) نسخهٔ [ج] شمس الدین خان ٠

اتصاف داشت - با اسباب امارت مزاجش بتکلف آشنا نبود - درویشانه زیست مي کرد - نوکران همه از خویشان و اقوام او بودند - برادرانه سلوک میکرد - و یک وقته طعام با سپاه مي خورد - دیانتش بمرتبهٔ بود که حاصل جاگیر بعد وضع خرج سپاه و ما یحتاج خود آنچه مي باید با کاغذ جمع خرچ بے ساخته و پرداخته از فطر اعلی حضرت مي گذرانید - و چیزے ازان نمي گرفت *

* نجابت خان میرزا شجاع *

سیومین پسر میرزا شاهرخ والئ بدخشان است - برشادت و ناموري سرآمد برادران خود بود - تولدش در هندوستان شد در عهد جنت مکاني - [اگرچه بعلت کشتن میرزا بدیع الزمان برادر کلان (که آیهٔ قهر و شر مصور بود) با دیگر برادران معاتب و مقید گردید] اما پس ازان بنوازش پادشاهي اختصاص یافته بتقدیم خدمت گزیني و نیکو پرستاري عرصهٔ ترقي و پیش آمد پیمود - در سال سیوم شاهجهاني بخطاب نجابت خاني و منصب دو هزاري افتخار اندوخت - و بفوجداري سرکار کول مامور گشت - و در سال چهارم باضافهٔ منصب و عنایت نقاره تحصیل بلند نامي نمود - و بفوجداري صوبهٔ ملتان (که در جاگیر یمین الدوله بود) دستوري یافت - پس ازان فوجداري

دامن کوه کانگره یافته آن کار را بشایستگي سرانجام داد - و بمنصب سه هزاري دو هزار سوار پایه برتر افراخت - و از فرط دولت خواهي و کار طلبي متعهد مهم سري نگر شد - که یا آن الکه را بتسخیر مي آرم - یا پیشکش نمایان از مرزبان آنجا گرفته داخل سرکار میکنم - دو هزار سوار کمکي از حضور تعین گشت *

گویند [چون سهارن پور و میرتهه بدو متعلق گشت دران ایام راجهٔ سري نگر (که عمدهٔ راجهاي کوهستان است و ملکي وسیع و کان طلا دارد) در گذشت] زنش باتفاق دوست بیگ مغل (که از وقت راجه دخیل کارها بود) استیلای تمام گرفت - هرکه باطاعت او سر فرود نمي آورد بینیش مي برید - لهذا به نک کتي راني اشتهار داشت - برخی اوباش کوتاه اندیش به نجابت خان اغرا نمودند که هرگاه میرزا مغل کروري سابق این ناحیه کیلا گرهي را (که تعلق بدان راجه داشته) تهانه نشین پادشاهي گردانید - اگر تا حال مي بود تمامی این ولایت را بحوزهٔ تسخیر در مي آورد - چه زن خواهد بود که در جنب شما عرصهٔ تسلط بقدم استکبار پیماید - خان نا تجربه کار را رگ حمیت بحرکت آمده در سال نهم عازم آن ولایت گردید - و پس از تصرف حصون حصینه مثل شیر گدهه (که زمیندار سري نگر در سرحد

خود بر آب جون اساس گذاشته) و قلعه کانی را (که سابق بزمیندار سرمور تعلق داشت) بدست آورده حوالهٔ زمیندار نمود - و حصار نذور (۲) را بر گشود - و قریب هردوار از آب گنگ گذشت - هرچند (که والی آن ولایت پیادهٔ بسیار فراهم آورده به انسداد دهنهٔ دره ها و معبر کتلها پرداخت - و تنگنای آب را بگچ و سنگ سدهای استوار بست) خان تهور نشان بپای مردی جسارت جبراً و قهراً در آمد نمود - (چون به سي کروهی سري نگر رسید) آن بومي از دست برد پے در پے هراسان گشته از راه گریزي در مقام اطاعت و انقیاد شده وکیل فرستاده ده لک روپیه پیشکش والا تقبل نمود - و جهت سرانجام وعدهٔ دو هفته درمیان آورد - و بلیت و لعل بعد یک و نیم ماه همگي یک لک روپیه عاید ساخت - سردار نا آزموده کار از غرور فتوحات متواتره آن دفع الوقت (۳) را چندان وقع نمیگذاشت - تا آنکه قامت آذقه بجائی کشید که مردم نامي را جان بلب رسیده نانے باب نمي رسید - چون مردم کوهي راهها مسدود ساخته بودند هرکه به آوردن رسد مي شتافت دستخوش تاراج و غارت آنها مي شد - (چون کار بجان و کارد باستخوان رسید - و اشقیا هجوم آورده گرد گرفتند)

---

(۲) نسخهٔ [ج] انذور - (۳) نسخهٔ [ا] آن وقع الوقت را ٭

آن خان نوجوان از خواب غفلت بیدار گشته جز برگشتن چاره ندید - نا گزیر کوچ نمود - برخی غیرت پرستان چنین بر آمدن نه پسندیده داد نبرد داده کشته شدند - و بیشترے بامید رستگاري پیاده شده منتشر گشتند - اثرے ازانها پیدا نشد - نجابت خان پا پیاده از قلل جبال (که گذر طایر دشوار بود) افتان و خیزان بعد از بیست روز (که باوراق اشجار سد جوع میکرد) از نواحی سنبهل سر بر آورد - و در ازاي این بے تدبیري چندے بعزل منصب و جاگیر تادیب یافت - پستر به بحالی منصب اختصاص گرفت - و بعد ازان بصوبه داری ملتان از تغیر قلیج خان سر افرازی اندوخت - و (چون در سال پانزدهم ملک چکتا (۲) از موو و نورپور و تارا گدهه و پتهان (۳) گشایش یافت) آن ولایت مفتوحه بدو مفوض گردید - و در سال بیست و سیوم پس از معاودت از یساق قندهار بپایهٔ والای پنجهزاري بر آمد - و پیوسته مصدر کارهای عمده مي شد ٭

در آخر عهد اعلی حضرت در کمکیان شاهزاده (که بمهم بیجاپور مامور شده بود) انسلاک یافت - دران هنگام (که بطریان عارضه بر مزاج پادشاهي آشوبے هر طرف برخاست - و بطلب شاهزاده ولي عهد محمد دارا شکوه

(۲) نسخهٔ [ج] چکتا - (۳) در [بعضے نسخهٔ] بتهان ٭

امرای کمکی دکن روانهٔ حضور گشتند) عمده تری جز
او از مردم پادشاهي کسی در رفاقت شاهزاده محمد
اورنگزیب نماند - چون شاهزاده داعیهٔ انتزاع سلطنت با خود
مصمم ساخت در جمیع امور مشیر غالب بود - بمنصب
هفت هزاری هفت هزار سوار بر نواخته غرهٔ جمادی الاولی
سنهٔ (۱۰۶۸) هزار و شصت و هشت پادشاهزاده محمد
سلطان برسم منقلا از اورنگاباد راهي ساخت - پس از محاربه
با مهاراجه جسونت [که در هراولی سلطان محمد (که
سردار میسره بود) کارنامهٔ تهور و جلادت بظهور آورد]
بانعام لک روپیه و خطاب والای خانخانان بهادر سپه سالار
سرمایهٔ بلند رتبگي اندوخت - اما ازانجا (که نجابت خان
سبکسر و جلف وضع بود) ازین رفاقت باد بروت بخود
بسته ناز سرگراني به آقا می فروخت ٠ و از بلند پروازي
کافر ماجرائیها مي نمود - چون مزاج سلاطین غیور مي باشد
[خصوص عالمگیر پادشاه (که با پدر و برادران چه کرد)
نمي خواست که سر زندهٔ در عالم و رنگ درستی بر چهرهٔ
کسی باشد] تاب اندازهای او نیاورده بعد از جلوس برای
صفرا شکنی او لیموئی از ترش وضعي بکار برد - هنگامی (که

(۲) نسخهٔ [ج] عمده ترین - (۳) نسخهٔ [ج] راهي شد - (۴) نسخهٔ [ج] و چون - (۵) نسخهٔ [ج] لیموي ترش وضعي *

بتقریب تعاقب دارا شکوه سواد دهلي مهبط رایت ظفر ارتسام گردید) نجابت خان بنابر لختے وجوه (که همه از ناهنجاریهای خودش ناشي بود) خانه نشین گشت - خلد مکان میر ابوالفضل معموري را (که از دیرین خدمتي مورد عنایت گشته خطاب معمور خاني یافته بود - و با خان مذکور نیز سلسلهٔ اتحاد مستحکم داشت) باصلاح مزاج و گذارش برخے پیغام مامور فرمود - میر هرچند به آبیاری مواعظ اخلاص خواست غبار آشوبے (که در عرصهٔ خاطرش اوج گرفته) فرو نشاند [او از بے باکیها بلا تحاشی زبان بناسزا بجناب خلافت دراز ساخت - میر بمقتضای ادب و پاس حق نمک برخاسته راهي شد - آن سودائي (که دماغش زنبور خانهٔ هزار دیوانگي بود) بملاحظهٔ آن (که مبادا کچه اش گل کند) نیمچهٔ (که بر مسند داشت) از قفای معمور خان چنان حواله کرد که آن سید مظلوم را دو حصهٔ (۲) عدل ساخت - بصدور چنین تقصیر عظیم بعزل منصب و جاگیر و سلب خطاب عمده (که بابرام گرفته بود) معاتب (۳) گردید - پس از معاودت از ملتان (که باز دهلي مخیم سرادقات گشت) بوساطت امیر خان برادر شیخ میر

---

(۲) نسخهٔ [ج] یافته - (۳) چنانکه در جلد سیوم صفحه ۵۰۹ در احوال معمور خان میر ابوالفضل ذکر یافته *

بار یاب ملازمت شد - و در جشن سال سیوم (که تا آن وقت بے یراق بحضور مي آمد) بعطای شمشیر نوازش یافت - و در سال پنجم به بحالی منصب پنج هزاري چهار هزار سوار و خطاب اول (۲) دیگر باره آب رفته بجو آمد - و در سال ششم جعفر خان صوبه‌دار مالوه بجهت تفویض وزارت طلب حضور گردید - و نجابت خان بایالت آن مملکت وسیع دستوري یافت - و درانجا در سال هفتم ودیعت حیات سپرد - در جرأت و مردانگي و تهور و بُردلي یکتای روزگار بود - مردم چیده با خود داشت - شاهزاده محمد اورنگزیب بهادر در وقت عزیمت هندوستان بارادهٔ سلطنت مدار جنگ و ز داد وقت اکثر به رای او مفوض داشته *

چون صاحب جمعیت و سپاهي با نقش بود شاهزاده نیز با وی سر حساب بوده از راه تالیف و تزویر سلوک بسیار بجا مي آورد - گویند (چون بعد محاربهٔ مهاراجه جسونت شاهزاده بجانب آگره رهگرا گردید) دارا شکوه بترتیب مقدمات مقابله و نبرد همت گماشت - اعلی حضرت فرمود که صواب دید حال آن است که من خود بر آیم - اغلب که کار بجنگ نکشد - چه بیشتر همراهش نوکران سرکار اند - آنها درین صورت راه اطاعت

(۲) نسخهٔ [ا] دیگر بار *

نخواهند پیمود - و مردم پادشاهي (که همراه شما اند در حضور من بیشتر ازین کار خواهند شد - چون این خبر از نوشتهای آگره بشاهزاده رسید آن خطوط را گرفته باضطراب بخانهٔ نجابت خان تشریف آورد - و خواست ازین مقدمه باو اطلاع دهد - نجابت خان عرض کرد - وقت خواب من است خود هم درین جا آسایش فرمایند - چنانچه شاهزاده نشسته ماند - خود رفته بعد قیلوله و برکشیدن بنگ آب معتاد (چون نشه اش رسید و تر دماغ گشت) بخدمت شاهزاده آمد - و پس از آگهي گفت حضرت ما شما را صاحب عزم دیده این اراده کرده ایم و با آقای خود برهم زدیم - الحال شما اختیار دارید - من یک مرتبه اگر هیجان باشد با جهانگیر خود را بصیف میزنم - هر چه بادا باد - شاهزاده را تقویت افزود - و به ثبات عزم او تحسین نمود - پسران رشید داشت - بعضی درین صحایف مذکور اند *

* نوازش خان میرزا عبد الکافی *

برادر علاتی اصالت خان و خلیل الله خان میر بخشي است - گذارش این سلسله در احوال جد ماجدش میر خلیل الله یزدي (۲) بشرح و بسطی شایان نگارش پذیرفته - و

---

(۲) چنانکه در جلد ثالث صفحهٔ ۳۳۵ مذکور شده *

تتمه (که نا گزیر مقام بود) در ضمن ترجمهٔ برادران مودی
گردید - مجملی مناسب اینجا بنوک خامه می گذارد - (چون
میر خلیل الله یزدي از سر گرانی فرمانروای ایران شاه عباس
ماضي دل از موطن و مسکن بر گرفته وارد هندوستان گردید)
جنت مکاني قدوم اورا گرامي داشته بانواع نوازش و عواطف
بر نواخت - بعد چندے پسرش میر میران از شاه گریخته
افتان و خیزان خود را بسایهٔ عنایت جهانگیري رسانیده از
تابش حوادث روزگار بر آسود - دران تفرقه و اضطراب
پسران خرد سال خود امالت خان و خلیل الله خان را
نتوانست همراه بر داشت - در ایران ماندند - چنانچه
جنت مکاني بر طبق التماس مشار الیه در باب فرستادن
پسرانش مصحوب خانعالم (که بسفارت رفته بود) بشاه پیغام
داد - و آن مروت کیش بے چین پیشاني آنها را با خان
مذکور فرستاد - بالجمله (چون میر میران را سکونت
هندوستان دلنشین افتاد ازانجا (که شرافت و نجابت این
خاندان اظهر من الشمس و عزت و اعتبار این دودمان ابین
من الامس) صالحه بیگم مهین صبیهٔ یمین الدوله آصف خان
خانخانان را بعقد ازدواج او در آورد - از بطن آن عفیفه
میرزا عبد الکافي و همشیره اش شاهزاده بیگم (که بصف شکن
پسر میرزا حسن صفوي منسوب گردید) پا بعرصهٔ وجود

گذاشت - همواره در پیشگاه صاحبقران ثاني بنظر التفات تربیت یافته - سال نوزدهم بخطاب نوازش خان درجهٔ اعتبار پیمود - و بتدریج بمنصب دو هزار و پانصدي فرق عزت بر افراخت - در سال سي ام از تغیر میرزا سلطان صفوي قور بیگي گردید - در فرمانفروائی عالمگیر پادشاه بفوجداری ماندو (که از معظم قلاع صوبهٔ مالوه است) رخصت یافت - و در سال هشتم همانجا جهان گذران را پدرود نمود *

* نامدار خان *

پسر کلان جمدة الملکي جعفر خان است - مادرش فرزانه بیگم همشیرهٔ ممتاز الزماني بود - سال نوزدهم جلوس فردوس آشیاني در حیني (که پادشاه عزیمت کابل فرمود - و جعفر خان را بصوبه داری لاهور تعین کرد) او بمنصب پانصدی صد سوار کامیاب شد - و سال بیست و سیوم (که خان مذکور بنظم صوبهٔ دار الخلافه مامور گشت) او از اصل و اضافه بمنصب هزاری دویست سوار کامراني اندوخت - سال بیست و چهارم (که صوبه داری بهار به پدرش تفویض یافت) او باضافهٔ پانصدی چهار صد سوار امتیاز پذیرفت - سال بیست و هشتم از سابق و لاحق به پایهٔ دو هزاری هزار سوار بر همگنان تفوق جست - سال بیست و نهم بعطای علم رایت بلند طالعي بر افراخت - و سال سي ام بدارغگی

دولت خانهٔ خاص از تغیر حیات خان و از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار درجهٔ اعتلا پیمود - و پس ازان (که سلطان محمد اورنگ زیب بهادر از دکن آمده متصل ساموگر اورا با سلطان دارا شکوه محاربه دست داد و دارا شکوه فرار گزیده راه لاهور پیش گرفت - و اکثرے از مردم حضور بملازمت عالمگیري پیوستند) او نیز سعادت بار اندوخته بخلعت عنایت قامت ارادت آراست *

پس از چندے بکومک مهاراجه جسونت سنگهه بصوب دکن شتافته مصدر ترددات نمایان گردیده سال هفتم حسب الطلب بعتبهٔ خلافت رسید - سال نهم خزانه را (که سابق از مستقر الخلافه بدار الخلافه طلب شده بود - و در سال مذکور فرستادن آن بدانجا مرکوز خاطر پادشاهي شد) مامور گردید - همدرین سال (که فیما بین پادشاه و شاه عباس ثاني والی ایران غبار دو رنگي برخاست - و سلطان معظم با فوجے بطریق منقلا بسمت کابل تعین گشت) او نیز بعنایت خلعت و اسپ از اصل و اضافه بمنصب چار هزاری سه هزار سوار کام اندوز شده بهمراهی شاهزادهٔ مذکور رخصت پذیرفت - سال دهم به تفویض فوجداری سرکار مراد آباد و عنایت خلعت و اسپ با ساز طلا شاهد مقصود را در کنار آورد -

و سال سیزدهم بحضور آمده دولت آستانبوس دریافت - و [چون دران سال پدرش جعفر خان (که بسر انجام امور وزارت مي پرداخت) داعی حق را لبیک اجابت گفت] (۲) سلطان محمد اعظم و محمد اکبر جهت ادای مراسم تعزیت برفتن خانهٔ نامدار خان و کامگار خان مامور شدند - و برای هردو کس خلعت خاصه و بوالدهٔ آنها تورهٔ درخور عنایت شد - و سلطان محمد اکبر هردو را از ماتم برداشته بحضور آورد - و هر کدام بعطای خنجر مرصع با علاقهٔ مروارید و انواع نوازش از سوگواري بر آمد - و سال چهاردهم بخدمت

---

(۲) در [مآثر عالمگیري] چون بیماري جمدة الملک جعفر خان باشتداد و امتداد کشید پادشاه بنده پرور کرم گستر دو مرتبه (اولا جهت عیادت و ثانیا جهت تعزیت) بخانهٔ آن عمدهٔ مخلصان تشریف فرمودند - بیست و پنجم این ماه [یعنی ذی الحجه سال سیزدهم سنه ۱۰۸۰] جمدة الملک جهان گذران را پدرود نمود - بعد از رحلت چنین دولتخواه ارادت آئین خاطر مقدس تاسف و تحسر قرین گردید - حکم شد تا سه روز یک صد و بیست قاب طعام بتعزیت داران رسانند - پادشاهزادهٔ محمد اعظم و محمد اکبر مامور شدند که بخانهٔ نامدار خان و کامگار خان پسرانش رفته مراسم پرسه بجای آرند و به تسلي و دلدهي عفت مرتبت فرزانه بیگم والدهٔ مومی الیهما پردازند - و برای هردو کس خلعت خاصه و بوالدهٔ اینها تورهٔ درخور حالتش فرستادند - و پادشاهزاده محمد اکبر هردو را از ماتم بر داشته بحضور آوردند - هر کدام بعطای خنجر مرصع بعلاقهٔ مروارید و انواع عاطفت ظهور آوردند - هر کدام بعطای خنجر مرصع بعلاقهٔ مروارید و انواع نوازش و خاطر داري بر اقران امتیاز یافتند ٭

نظم صوبهٔ اکبر آباد نامزد گشت - سال هفدهم بوجهی مورد عتاب شده به برطرفی منصب و تقرر چهل هزار روپیه سالیانه در اوبگذه انزوا جا گرفت - سال هیجدهم مشمول عواطف گردیده به بحالی منصب چهار هزاری در هزار سوار و تقرر صوبه داری اوده از تغیر سادات خان آب رفته بجو آورد - و پستر ازانجا تغیر شده در حضور بود تا آنکه در گذشت - مرحمت خان دیندار پسر اوست (که سال بیست و پنجم عالمگیری همراه عظیم‌الشان بجانب اجمیر دستوري یافته) - سال بیست و هشتم به تهانه داری گدهٔ نمونه (۲) مضاف دکن سربلند گردید - سال بیست و نهم برای رسانیدن (۳) خزانه به بیجاپور مامور شد *

* ناصر خان محمد امان *

پسر حسین بیگ خان است - نامبرده در عهد عالمگیري تعیناتِ صوبهٔ کابل گردید - و درانجا ترقي کرده بخطاب ناصر خان و در اوایل سلطنت بهادر شاه پادشاه [که ابراهیم خان صوبه دار کابل شده - و عهده برای بند و بست آنجا چنانچه باید بگشته در سودهره (که در انعام داشت) آمده نشست] صوبه داری آنجا بناصر خان

(۲) در [مآثر عالمگیري] گره نمونه - (۳) در [مآثر عالمگیری] در ماه ذي القعده به تهانه داريِ مدکل مابین ظفر آباد و حیدر آباد رخصت شد ـ و در ماه جمادی الاولی برسانیدن خزانهٔ بیجاپور مامور شد ـ

تقرر یافت - و اواخر سلطنت محمد فرخ سیر غالباً
سنهٔ (۱۱۲۹) هزار و یک صد و بیست و نه هجري
در گذشت - پسرش نصیري خان بجای پدر صوبه دار شد .
و چون مادرش از قوم افغان بود بندوبست صوبه و راه خوب
کرده سال دوم جلوس فردوس آرامگاه (که نظام الملک
بوزارت مامور شد) فرمان استقلال تعلقه و خطاب پدر بنام
او صادر شد - و در ایامے (که نادر شاه بعزیمت هندوستان
وارد کابل گردید) او در پیشاور بود - چون فوج شاهي
سنهٔ (۱۱۵۱) هزار و یکصد و پنجاه و یک هجري به پشاور
رسید جنگے بمیان آمده نامبرده دستگیر شد - و چندے
نظر بند ماند - بعد رسیدن لاهور نادر شاه از جرایم او
در گذشته بدستور سابق صوبه‌دار کابل نمود و پس از مراجعت
از شاهجهان آباد نیز بحال داشت - مدتے درانجا گذرانید -
در هنگامهٔ شاه دراني حکومت کابل از وی رفت - نزد
شاه نواز خان میرزا پهلوري آمد - و بهتر بدهلي آمده
در سال (۱۱۶۱) هزار و یک صد و شصت و یک هجري
باتفاق اعتماد الدوله قمرالدین خان بجنگ شاه دراني
شتافت - پس ازان همراه معین الملک به پنجاب رفته چند
محال بطریق سپرد گرفت - چون فیما بین غبار نا خوشي
برخاست باز بدهلي آمد - و در ایام وزارت انتظام الدوله

پیش احمد خان بنگش در فرخ آباد رفت - و بدانچه تواضع میکرد بسر برد داشت - تا آنکه ودیعت حیات سپرد *

* نصیر الدوله صلابت جنگ *

مشهور به عبد الرحیم خان برادر مایندری خان فیروز جنگ است - در عهد خلد مکان بخطاب خاني سربلند گردیده - و در عهد خلد منزل بخطاب چین قلیچ خان و تفویض فوجداری جونپور ناموری اندوخته - پهتر برفاقت نظام الملک آصف جاه بهادر مي گذرانید - پس ازان (که بهادر مزبور از مالوه بصوب دکن گام فراخ بر زد) او همراهي گزیده در جنگ سید دلاور علي خان سردار التمش بود - و در پیکار عالم علي خان در میمنه جا داشت - بعد حصول فیروزي و وصول ببلدهٔ خجسته بنیاد سنهٔ (۱۱۳۲) هزار و یصکد و سي و دو هجري از اصل و اضافه بمنصب پنج هزاري پنج هزار سوار و خطاب نصیرالدوله صلابت جنگ چهرهٔ عزت بر افروخت - سال دیگر از تغیر مرحمت خان به صوبه داري برهانپور مامور شده دستوري یافت - و (چون آصف جاه بهادر بحضور رفته بعد یافتن خلعت وزارت به تنبیه حیدر قلي خان جانب احمدآباد تعین گردید) او حسب الطلب بهادر مزبور از تعلقهٔ خود شتافته ملحق شد - و پس از انفصال مقدمهٔ

آنجا برخصت تعلقه خوشدلي اندوخت - و در محاربهٔ مبارز خان عماد الملک سرداری میمره بنام او قرار گرفت - و بعد رو دادن فتح از اصل و اضافه بمنصب هفت هزاری هفت هزار سوار ترقي نمود - و پس از فوت عضد الدوله حسب الطلب آصف جاه رفته به حراست خجسته بنیاد مامور گردید - و نظم برهانپور به حفیظ الدین خان تعلق گرفت - و (چون نوبت دوم بهادر مزبور اهرام رفتن حضور بست - و ناصر جنگ شهید را به نیابت خود در خجسته بنیاد گذاشت) مطابق سنهٔ (۱۱۴۸) هزار و یک صد و چهل و هشت هجري صوبداری برهانپور بخان مزبور باز گشت - و بعد آمدن و رفتن نادر شاه (که از بادشاه رخصت شده پای مراجعت بسمت دکن برداشته نزدیک برهانپور رسید) او باستقبال برآمده بملاقات همدیگر انبساط اندوختند - و چون بهادر مزبور بسفر ترچناپلي روی توجه آورد بار دوم اورا ضمیمهٔ نظامت برهانپور حارس خجسته بنیاد ساخت - در همان سال مطابق سنهٔ (۱۱۵۶) هزار و یک صد و پنجاه و شش هجري او رخت زندگاني بربست - بسیار خلیق و متواضع بود و بصیر و تفنن مالوف - در برهانپور هم مکاني راست نموده - و بیرون خجسته بنیاد در خضري تالاب بنگله موسوم به تماشا منزل

ساخته اوست - قوم مغل بیشتر در سرکار او فیضیاب بودند - پسرے داشت مخاطب به مجاهد خان - آصف جاه برو بسیار تفقد میکرد - اما او مرد ساده بود - آخرها لباس درویشي در بر کرد - و عمله مالک پدر خود واقعه برهانپور مدتے فروخته خورد - معلوم نیست که سر بکجا کشید *

* نظام الملک آصف جاه طَابَ ثَرَاهُ *

جد مادری او سعد الله خان وزیر اعظم صاحب قران شاهجهان بادشاه است - و جد پدری او عابد خان که پدرش عالم شیخ از عظمای اکابر سمرقند و از احفاد شیخ شهاب الدین سهروردي بود - عابد خان در عهد شاهجهان وارد هندوستان گردید - و بدولت روشناسي پادشاه و خدمت گزینی شاهزاده اورنگ زیب شرف اندوز گشت - و چون شاهزاده را با برادران محاربه پیش آمد درین معارک ملتزم رکاب بود - و بعد از (۲) سریر آرائي بمنصب چهار هزاري اختصاص یافت - و در سال چهارم جلوس بخدمت صدارت کل و بعد ازان (۳) بمنصب پنج هزاري و خطاب قلیج خان (۴) افتخار اندوخت - و بعد عزل صدارت شازدهم جمادي الآخره (۵) سنة (۱۰۹۲) اثنین و تسعین و الف کرت ثاني قامت

---

(۲) نسخهٔ [ب] بعد سریر آرائي - (۳) نسخهٔ [ب - ج] قلیج خان (۴) در [مآثر عالمگیري] صفحه ۱۸۵ - عابد خان غائبانه بخطاب قلیج خان سرافراز شد - (۵) نسخهٔ [ج] بخلعت صدارت قامت آراست -

بخلعت صدارت آراست - و در محاصرهٔ قلعهٔ گلکندهٔ حیدر آباد بیست و چهارم ربیع الاول سنهٔ (۱۰۹۸) ثمان و تسعین و الف بزخم گولهٔ توپ نقد جان نثار کرد (۲) *

میر شهاب الدین غازي الدین خان خلف عابد خان بمراتب علیا صعود نمود - و ترجمهٔ او در حرف الغین گذارش یافت - نواب نظام الملک آصفجاه خلف نواب غازي الدین خان - نام اصلی او میر قمر الدین است - و سال میلاد او سنهٔ (۱۰۸۲) اثنین و ثمانین و الف - در ریعان شباب مطرح انظار خلد مکان بود - بمنصب چهار هزاري و خطاب چین قلیج خان سرفراز گردید - و در تسخیر قلعهٔ واکنکیره

---

(۲) در [مآثر عالمگیري صفحه ۲۸۹] سال سي ام سنه ۱۰۹۸ - اما درین ستیز و آویز مردانه و جست و خیز متهورانه [که قلیچ خان خود را دران آتش بهار شرربار در حصار همسر چرخ دوار جلوریز رسانیده میخواست همان وقت بقلعه در آید - و از عهدهٔ انتزاع بر آید (چون کارکنان قضا و قدر خواسته بودند چندے ظهور این شگرف کار نامه در عقدهٔ تعویق باشد) گولهٔ زنبورک بشانهٔ خان شهامت نشان دررسید - گشایش دژ آهنین صورت نگرفت - و خان بقوت شجاعت بدائرهٔ خویش باز آمده جمدة الملک بعیادت رفت - دران وقت جراحان از شانهٔ آن پیکر شجاعت استخوان ریزها مي چیدند و او باستقامت نشسته بے چین جبین با حضار مکالمت داشت و بدست دیگر قهوه مي خورد و مي گفت بخیه‌دوز خوب بدست آمده - انتهی - چنانکه در جلد ثالث صفحه ۱۲۳ در حرف قاف گذشت *

مصدر ترددات نمایان گردیده باضافهٔ هزاري بمنصب پنجهزاري عروج نمود - و بعد رحلت خلد مکان در تنازع شاهزادها (۲) سررشتهٔ احتیاط بدست آورده ملتزم هیچ طرف نگردید - و چون شاه عالم سریر سلطنت آراست بخطاب خاندوران بهادر و صوبه داري اوده با فوجداری لکهنؤ (که دران وقت فوجدار آنجا از حضور علحده مقرر مي شد) ممتاز (۳) گردید - علامهٔ مرحوم میر عبد الجلیل بلگرامي تاریخ خطاب او همین خاندوران بهادر یافت - نواب نظام الملک بکمتر فرصت بنابر گرمی بازار امرای جدید و کساد امرای قدیم از نوکري استعفا کرده بدار الخلافهٔ شاهجهان آباد آمد - و لباس درویشانه پوشیده خانه نشین گشت - بعد رحلت شاه عالم (چون نوبت سلطنت چند روزه به محمد معز الدین رسید) بعنایت اصل منصب و خطاب سابق نواخت - و چون محمد فرخ سیر بر تخت خلافت بر آمد بخطاب نظام الملک بهادر فتح جنگ و منصب هفت هزاري مباهي ساخت - و بنظم دکن مامور فرمود - و (چون ایالت دکن بامیر الامرا سید حسین علي خان قرار گرفت - و نواب بپایهٔ سریر (۴) خلافت شتافت) حکومت مراد آباد بوی تفویض یافت - و

---

(۲) در نسخهٔ [ج] حرف [واو] نیست . (۳) یعنی سنهٔ هزار و یکصد و بیست و چهار (۴) نسخهٔ [ج] حکومت مراد آباد تفویض یافت *

(چون امیرالامرا از دکن بدار الخلافه معاودت نمود - و محمد فرخ سیر را عزل کرده پادشاه نو را بر تخت نشاند) حکومت مالوه بنواب نظام الملک مقرر ساخت - نواب نظام الملک بمالوه آمد و بوی نفاق از امرای پای تخت استشمام نموده در سال دوم محمد شاهي مطابق سنهٔ (۱۱۳۲) اثنین و ثلثین و مائة و الف متوجه دکن گردید - و غرهٔ رجب عبور دریای نربدا نموده قلعهٔ آسیر را از طالب خان و شهر برهانپور را از محمد انور خان برهانپوري بصلح بدست آورد - امیر الامرا لشکر جرارے بسرداری سید دلاور خان بتعاقب فرستاد - نواب بطریق رجع القهقري بمقابله شتافت - در موضع حسن پور سرکار هندیه سیزدهم شعبان سال مذکور تلاقی فریقین دست داد (۲) - سید دلاور خان بقتل رسید - و نواب قرین بفتح و نصرت بدار السرور برهانپور عود فرمود - و هنوز زخم جراحت رسیدگان التیام نیافته بود که سید

(۲) در [تاریخ مظفري] حاصل بیان اواسط ماه شعبان المعظم سال دوم جلوس دلاور علي خان با فوج شایسته خود را به چهارده کروهي برهانپور رسانیده متصل موضع حسن پور سرکار هندیه رایت افراخت - و ازانطرف محمد غیاث خان را با دیگر از سرداران شجاعت نشان و توپخانهٔ آتش فشان فتح جنگ بطریق هراول روانه ساخت - و خود برفاقت عوض خان و رنبها مرهته و بعضی دیگر بهادران از برهانپور بر آمده بفاصلهٔ قلیلی (که بر وقت بمدد محمد غیاث خان تواند رسید) قرارگاه خود مقرر ساخت - دلاور علي خان بعد جنگ صعب از پا در آمد - و بسیارے از سرداران و مرهته بخاک هلاک افتادند *

عالم علي خان برادر زادهٔ امیر الامرا نایب دکن بتدارک کمر بست - و از خجسته بنیاد اورنگ آباد جلو ریز جانب برهانپور شتافت - و ششم شوال سال مسطور در نواحئ بالاپور (۲) (۳)
از توابع صوبهٔ برار جنگی صعب رو داد - عالم علي خان از فرط (۴)
تهور پای جلادت افشرده خون خود را بے محابا ریخت -
نواب مظفر و منصور داخل اورنگاباد گردید - (چون قلم تقدیر بر زوال دولت سادات بارهه رفته بود) اعتماد الدوله محمد امین خان شخصے را مقرر کرد تا امیر الامرا را (۵) (۶)
در عین سواری پالکي بخنجر دغا کشت - و این حادثه ششم ذی الحجه سال مذکور در منزل توره واقع شد -
قطب الملک برادر امیر الامرا بوصول این خبر وحشت افزا یکے از شاهزادها را از قلعهٔ دار الخلافه بر آورده بسلطنت

---

(۲) در [تاریخ مظفري] و نزدیک قصبهٔ بالاپور مکان مصاف قرار یافت - و عالم علي خان پنجم ماه شوال سال دوم از جلوس والا بترتیب افواج پرداخته بهراولي مقهور خان و همراهي غالب خان پسر رستم خان دکني و عمر خان پني مم داؤد خان و بسیارے دیگر از بهادران دکن و بارهه و دو هزار پیادهٔ کرنالکي و فیلان مست جنگي و توپخانهٔ شایسته مستعد محاربه گردید (۳) نسخهٔ [ج] سید عالم علیخان - (۴) آخرکار عالم علیخان در کمال شجاعت با نوزده فیل سوار در مضمار نبرد کشته شدند و سنکراجي ملهار مرهٹه زخمدار شده با چند مرهٹهٔ دیگر دستگیر شد - و فیلان و خیمه و توپخانه و کل کارخانجات بضبط نظام الملک فتح جنگ در آمد - (۵) نسخهٔ [ب] حین - (۶) نسخهٔ [ب] وغا ه

برداشت - و فوجی فراهم آورده بمقابله شتافت - و بعد محاربه دستگیر گردید - و چون نواب نظام الملک بنظم ممالک دکن اشتغال داشت وزارت بر محمد امین خان قرار گرفت - محمد امین خان پسر خواجه بهاء الدین است - که برادر نواب عابد خان مذکور و قاضی بلدهٔ سمرقند بود - محمد امین خان از عهد محمد فرخ سیر بخشیگری دوم بالاستقلال داشت - و بطوری (که تحریر یافت) بپایهٔ وزارت اعلی مرتقي گشت - اما بعد وزارت اجل فرصت نداد - و در ایام معدود در گذشت - نواب نظام الملک خود را از دکن به دار الخلافه رسانیده خلعت وزارت پوشید - و خواست که قواعد خلد مکاني (که متروک شده بود) بتازگي رواج دهد - امرای خلیع العذار این را مخل مقاصد خود پنداشته مزاج پادشاه را نوعی منحرف ساختند - در همان ایام مطابق سنهٔ (۱۱۳۵) خمس و ثلثین و مائة و الف آثار بغي از ناصیهٔ حال حیدر قلي خان ناظم گجرات هویدا گشت - نواب بتادیب او مقرر گردید - و باین تقریب امرا نواب را از حضور بر آوردند - چون نواب بمنزل جهابوه (۲) قریب گجرات رسید حیدر قلي خان (که بارادهٔ جنگ مسافتی طي کرده بود) تاب مقاومت در خود ندیده خود را

(۲) در [تاریخ مظفري] جهالوه ٭

دیوانه قرار داد - نواب (۲) بدار الخلافه عطف عنان نمود -
و در جلدوی این خدمت صوبه داری مالوه و گجرات ضمیمهٔ
حکومت دکن و وزارت مقرر گردید - اما از نفاق امرا
غبار خاطرها افزوني گرفت - و در سنهٔ (۱۱۳۶) ست
و ثلثین و مائة و الف حکومت تمام ملک دکن از تغیر
نواب مبارز خان (که از سالها ناظم حیدرآباد بود) مفوض
گشت - و ملال پنهاني بدرجهٔ اعلان رسید - نواب مخالفت
هوای دار الخلافه با مزاج خود و موافقت هوای مرادآباد
(که پیشتر بحکومت آنجا پرداخته بود) بهانه ساخته از
پادشاه رخصت مرادآباد گرفت - و چند منزل طي کرده
جلو عزم جانب دکن صرف ساخت - و پاشنه کوب خود را
بدکن رسانید - مبارز خان بمقابله پیش آمد - در سواد
شکرکهیره (۳) شصت کروه از اورنگاباد فریقین بهم رسیدند -
بیست و سیوم محرم سنهٔ (۱۱۳۷) سبع و ثلثین و مائة و
الف جنگی عظیم واقع شد - مبارز خان بقتل رسید - و
ممالک دکن مجموع بنواب مسلم گشت - بعد ازین پادشاه
باستمالت نواب کوشید - و همیشه بارسال فرامین عنایات و
بذل انعامات مخصوص مي ساخت - و درین ایام بخطاب

---

(۲) چنانکه در جلد سیوم صفحه ۷۵۰ در ترجمهٔ معز الدوله حیدر قلي خان مذکور شده - (۳) نسخهٔ [ج] سکرکهیره - و در [بعضی نسخه] سکر کهیرله *

آصف جاه بلند آوازه گردید و در سنهٔ (۱۱۵۰) خمسین و مائة و الف پادشاه بمبالغهٔ تمام نواب را طلب حضور نمود - نواب خلف الصدق خود نظام الدوله ناصر جنگ بهادر را نایب دکن مقرر ساخته خود بدار الخلافه شتافت - و شرف ملازمت پادشاه در یافت - فضل علي خان تاریخ قدوم چنین در سلک نظم کشید * قطعه *

* صد شکر که ذات دین پناهي آمد *
* رونق ده ملک پادشاهي آمد *
* تاریخ رسیدنش بگوشم هاتف *
* گفت آیت رحمت الهي آمد *

نواب هزار روپیه نقد و اسپ با ساز نقره در وجه صله عنایت نمود - و بعد دو ماه از وصول دهلي پادشاه نواب را برای تنبیه مرهتهٔ دکن رخصت فرمود - نواب چون به اکبر آباد رسید از بعض وجوه شارع متعارف جنوبي گذاشته سمت شرقي روانه گردید - و بر سر اتاوه و مکنپور مرور نموده زیر کالپي دریای جمن را عبور فرمود - و ازانجا رو بجنوب کرد - و بملک مالوه در آمد - و بعد طي منازل بشهر بهوپال از توابع صوبهٔ مالوه رسید - و فوج مرهته از دکن استقبال کرد - در ماه رمضان سال مسطور جنگ های صعب در سواد بهوپال واقع شد - چون آمد

آمد نادر شاه گرم بود نواب مصالحه را صلاح وقت دیده بدار الخلافه رجعت نمود - چون نادر شاه استیلا یافت - و گذشت آنچه گذشت نواب را نسبت ساير امرا فراوان رعایت و مدارا مي كرد - (چون امير الامرا خان دوران در جنگ نادر شاهي جانفشاني نمود) پيش از استيلاء نادر شاه منصب امير الامرائي ضميمهٔ مراتب ديگر بنواب مقرر گشت - و بعد رفتن نادر شاه بحال ماند - و در سنه (۱۱۵۳) ثلث و خمسين و مائة و الف نواب از پادشاه رخصت دكن گرفت - و قطع مسافت نموده پرتو قدوم بر سواد برهانپور افگند - مغويان نواب نظام الدوله ناصر جنگ را برين آوردند كه سد راه بايد شد - اكثر سرداران و افواج دكن نخست عهد اتفاق بستند - آخر نظر به نمک خوارگی نواب آصفجاه در اقدام حرب تقاعد نمودند - نظام الدوله (۲) رنگ فوج مشاهده كرده در روضهٔ شاه برهان الدين غريب گوشهٔ عزلت گرفت - (چون رايات آصف جاه بعد تنظيم و تنسيق ملک و نصب حكام جديد اوايل موسم برشكال قريب به اورنگاباد رسيد) نواب نظام الدوله باندیشهٔ آن (كه مبادا آويزشي رو دهد) از روضه بقلعهٔ ملهير رفت - نواب آصف جاه موافق قاعدهٔ مستمره در موسم برشكال افواج را باوطان و

(۲) نسخهٔ [ج] نواب نظام الدوله *

(۲)

چراگاه رخصت فرمود - و جریده در اورنگ آباد نشست *

[چون شیطان لعین راهزن بني آدم است - تا بحدے (که نتایج انبیا را بزور تسویلات از راه مي‌برد) و بمعارضهٔ تَاللهِ اِنَّکَ لَفِي ضَلَالِکَ الْقَدِيْمِ گستاخ مي سازد] نواب نظام الدوله بتحریک واقعه طلبان ارادهٔ اورنگ آباد مصمم ساخت - و قریب هفت هزار سوار فراهم آورده بایلغار قریب اورنگاباد رسید - نواب آصف جاه با هر قدر مردم (که حاضر بودند) و توپخانه در سواد شهر جانب عیدگاه بمدافعه قیام نمود - بیستم جمادي الاولی سنهٔ (۱۱۵۴) اربع و خمسین مائة و الف وقت شام جنگ قایم شد - از کثرت توپخانهٔ آصف جاهي و ظلمت شام و تنگي وقت فوج طرف ثاني از هم پاشید - نواب نظام الدوله فیل را تاخته با معدودے خود را قریب فیل نواب آصف جاه رسانید - و زخمي شده در دست پدر والاگهر افتاد - نواب آصفجاه در سنهٔ (۱۱۵۶) ست و خمسین و مائة و الف کمر عزم به تسخیر ملک کرناتک بر بست - و بعد وصول آن دیار اول قلعهٔ ترچناپلي را (که در دست مرهته بود) محاصره کرده مفتوح ساخت - و بعد ازان ملک آرکات را از قوم نوایت (که از مدتے آن الکه را در تصرف داشتند) انتزاع نمود - و حکومت آنجا

(۲) نسخهٔ [ا] جریده *

به انور الدین خان شهامت جنگ گوپا موئي از جانب خود مقرر فرموده در سنهٔ (۱۱۵۷) سبع و خمسین و مائة و الف به خجسته بنیاد مراجعت کرد - و در سنهٔ (۱۱۵۹) تسع و خمسین و مائة و الف قلعهٔ بالکنده از توابع حیدر آباد (که در دست بعض آمرای دکن بود) بعد محاصره در فرصت کمی مفتوح ساخت - و در سنهٔ (۱۱۶۱) احدی و ستین و مائة و الف خبر آمد آمد احمد خان ابدالي از جانب کابل به شاهجهان آباد گرم شد - نواب به اقتضای مصلحت ملکي از اورنگ آباد بسمت برهانپور نهضت فرمود - در برهانپور خبر رسید که احمد شاه ظفر یافت - و احمد خان ابدالي شکست خورده راه کابل گرفت *

نواب آصفجاه را درین ایام مرضی شدید عارض شد - بهمان حالت بیست و هفتم جمادی الاولی خیمه جانب اورنگ آباد بر آورد - از استیلای مرض در سواد شهر برهانپور زیر خیمه وقفه کرد - و بیماري روز بروز قوت میگرفت - تا آنکه چهارم جمادی الاخره وقت عصر سنهٔ (۱۱۶۱) احدی و ستین و مائة و الف رایت بعالم جاوداني بر افراخت - وقت بر داشتن نعش غریوی از خلق برخاست - که زمین و زمان در لرزه در آمد - امرای عظام جنازه‌اش را دوش بدوش بمیدانی رسانیدند - و نماز ادا کرده بروضهٔ شاه برهان الدین

غریب قُدس سرهٗ روانه ساختند - و پایان مرقد شیخ مایل قبله بخاک سپردند - متوجه بهشت (۲) تاریخ رحلت او ست - که میر غلام علي آزاد یافته *

* نظام الدوله بهادر ناصر جنگ شهید *
* رحمه الله تعالی *

امیرے بود دین پرور عدالت گستر غیور صاحب عزم صف آرای بزم و رزم - در اجرای احکام شریعت غرا جهد وافي مي نمود - و در فریاد رسی عاجز نالان بے دست و پا توجه تام مي فرمود - در فصاحت تقریر و ادراک لطایف سخن کوس یکتائي مینواخت - و بذکر سوانح سالفهٔ سلاطین اولو العزم گوش مستمعان را لبریز درر غرر مي ساخت - پایهٔ مشق سخن را به تتبع میرزا صایب بجائے رسانیده بود که موشگافان دقائق معاني و رموز یابان لطائف سخن داني نمي توانستند راهے بفرق تحقیق و تقلید کشود - از مبادی سن شعور بمقتضای علو همت و فرط شجاعت هوای تسخیر ممالک عظیمه در سر داشت - نواب آصف جاه در سنه (۱۱۵۰) خمسین و مائة و الف حسب الطلب محمد شاه پادشاه بدار الخلافهٔ دهلي شتافت - و رتق و فتق صوبجات دکن بر سبیل نیابت به پسر والا گهر تفویض نمود - نواب

(۲) یعني سنهٔ هزار و یکصد و شصت و یک *

نظام الدوله در تنظیم و تنسیق امور مملکت و آمنیت بلاد و امصار و رفاه و فلاح عامهٔ خلایق تدابیر صایبه و مساعی جمیله بظهور آورد - و به بذل انعامات و عطای مناصب و خطابات و جاگیرات وضیع و شریف منتسبان دولت عظمی را مورد نوازش ساخت - و غنیم مرهته را (که در دکن تسلط بهم رسانیده صوبهٔ مالوه را بتصرف در آورده - و تا حوالی دهلي زیر و زبر ساخته (۲)) گوشمال واقعي داد - و عرصهٔ دکن را از ترکتاز حوادث محفوظ و مصئون داشت - و چون نواب آصفجاه از دار الخلافهٔ دهلي الویهٔ توجه بدکن برافراخت مغویان نواب نظام الدوله را بر سر مخالفت آوردند - و محاربهٔ بوقوع آمد - نوعی (که در ترجمهٔ نظام الملک گذارش یافت (۳)) در سنهٔ (۱۱۵۵) خمس و خمسین و مائة و الف نواب آصفجاه فرزند گرامي را از عتاب برآورد ٠ و در سنهٔ (۱۱۵۸) ثمان و خمسین و مائة و الف در حیدرآباد او را مورد نوازش فرمود - و صوبه داری اورنگاباد تفویض نموده رخصت آن بلده ساخت - و در سنهٔ (۱۱۵۹) تسع و خمسین و مائة و الف نواب آصفجاه از حیدرآباد به دهارور رسیده

(۲) نسخهٔ [ج] ساخته بودند - (۳) کما تقدم ذکره آنفا في ترجمة نواب نظام الملک - صفحه ۸۳۹ ٠

پسر را از اورنگاباد نزد خود طلبید - نواب نظام الدوله خود را بحضور رسانید - و پدر و پسر بنابر مصلحت ملکي جانب واکنکیره خرامش نمودند - از انجا نواب آصفجاه پسر را بطرف میسور رخصت فرمود - که از راجهٔ میسور (۲) پیشکش بدست آرد - و خود به اورنگاباد مراجعت نمود - نواب شهید بعد وصول سري رنگ پتن (که دار الامارهٔ راجهٔ میسور است) تحصیل پیشکش نموده خود را پیش پدر به اورنگاباد رسانید - و عنقریب پدر و پسر جانب دار السرور برهانپور خرامیدند - نواب آصف جاه متوجه دار السرور شد - نواب نظام الدوله برأسه مسند ایالت دکن را زیب و زینت بخشید - و از برهانپور بصوب اورنگاباد (که مقر خلافت دکن است) متوجه گشت - و ایام برشگال را درانجا بسر برد *

درین اثنا احمد شاه فرمان رواے هندوستان بجهت اصلاح امور سلطنت (که بسبب نزاع و نفاق اعیان حضور منجر بفساد عظیم شده بود) شقهٔ طلب (۳) بخط خاص نوشت - نواب با وصف موانع و مفاسد دکن و وسواس بغي هدایت محي الدین خان دختر زادهٔ نواب آصف جاه (که از عهد آصف جاه به حکومت رایچور (۴) و ادوني

---

(۲) نسخهٔ [ا] راجه میسوریه - (۳) در نسخهٔ [ب] لفظ [طلب] نیست - (۴) نسخهٔ [ج] رابچور *

مي پرداخت) بمحض امتثال حكم ظل اللهي و اصلاح كارهاي پادشاهي با فوج گران و توپخانهٔ فراوان عازم هندوستان شد - و تا درياى نربدا جلوريز خود را رسانيد - درين ضمن شقهٔ دستخط خاص پادشاه ناسخ عزيمت حضور (۲) ورود نمود - و اخبار سركشي و بے اعتدالى هدايت محي الدين خان نيز بر سبيل تواتر رسيد - لهذا مراجعت به اورنگاباد نموده موسم برشكال درانجا گذرانيد - درين فرصت (۳) همين دوست خان عرف چندا از رؤساى نوايت آركات به هدايت محي الدين خان پيوسته او را بگرفتن آركات تحريص نمود - هدايت محي الدين خان را بآركات آورد - و درانجا جم (۴) غفيرے از فرنگيان فراسيس ساكن بندر پهلچري بوساطت چندا با فوج هدايت محي الدين خان ملحق شدند - و باتفاق بر سر انور الدين خان (۵) گوپا موئي (كه از وقت نواب آصف جاه ناظم آركات بود - و در عمل ناصر جنگ به خطاب شهامت جنگ مخاطب گشته) رفتند - شازدهم شعبان سنهٔ (۱۱۶۲) اثنين و ستين و مائة و الف معركهٔ قتال آراسته شد - بحسب تقدير شهامت جنگ درجهٔ شهادت يافت *

(۲) نسخهٔ [ب] ناسخ عزيمت ورود نموده - (۳) نسخهٔ [ا] درينجا - (۴) نسخهٔ [ب] جم غفير - (۵) نسخهٔ [ج] انور الدين خان شهامت جنگ گوپا موئي *

مخفي نماند که تا این وقت نصارای فراسیس و انگریز در بنادر بودند - و پا از حد خود بیرون نمي گذاشتند - هدایت محي الدین خان اینها (۲) را رفیق خود کرده جري ساخت - شهادت نواب نظام الدوله هم (که بیانش عنقریب مي آید) باعانت فراسیس واقع شد - و بعد ازین نصاری سخت غرور و جرأت بهم رسانیدند - و جرأتهای فراسیس دیده نصارای انگریز هم بحرکت آمدند - و مالک ارکات بعضی را فراسیس و بعضی را انگریز گرفت - و نیز انگریز با ناظم بنگاله پرخاش بر انگیخت - و جنگیده بنگاله را بتصرف در آورد - و بندر سورت و کنبایت (۳) را گرفت - پس بنای تسلط نصاری ابتدا طرح کردهٔ هدایت محي الدین خان است *

القصه نواب نظام الدوله بمجرد وصول خبر شهادت شهامت جنگ در صدد گرد آوری افواج و اجتماع سرداران نامی دکن و افزونی مصالح حرب گشته با هفتاد هزار سوار جرار و توپخانهٔ بیشمار و یک لک پیاده بعزم تنبیه باغیان لوای عزیمت افراخت - و تا بندر پهاچري (که پانصد کروه جریبي از خجسته بنیاد مسافت دارد) پاشنه کوب رسیده

---

(۲) نسخهٔ [ب] آنها را رفوق خود کردهٔ اعتضاد ساخته ه (۳) نسخهٔ [ج] کنبهایت *

صف آرای میدان نبرد گردید - بیست و ششم ربیع الآخر سنهٔ (۱۱۶۳) ثلث و ستین و مائة و الف تا سه پاس کامل آتشخانهٔ فرنگ سرگرم اشتعال بود - آخر کار بیست و هفتم مذه فرنگیان از رعب و مهابت محمدیان رو بهزیمت آوردند - و هدایت محي الدین خان زنده بگیر (۲) آمد - نواب بحکم - لَا تَثْرِیبَ عَلَیْکُمُ الْیَوْمَ - هدایت محي الدین خان را زنده نگاه داشت - و مصاحبان و لشکریان او را قاطبةً از جان ومال امان بخشید - دولت خواهان هرچند در پیشگاه نواب بدلایل قاطعه ثابت کردند (که بقای (۳) هدایت محي الدین خان موجب هیجان مادهٔ فتنه است) او را از میان باید برداشت - نواب ترحم را کار فرموده هرگز بقتل راضي نشد - و محفوظ نگاهداشته مردم برای تقدیم لوازم خدمت تعین ساخت - نا انصافان قدر این نعمت غیر مترقب نشناختند - و بفحوای کُلٌّ یَعْمَلُ عَلَی شَاکِلَتِهِ - احسان جان بخشي بر طاق نسیان گذاشته پنهان کمر بد خواهي چست بستند - و فرنگیان با وصف شکست فاحش هنوز مصدر انواع شورش و خیره سري گردیدند - و بضرورت قلع ریشهٔ فساد (۴) آنها توقف دران سرزمین واجب دانسته متوجه ارکات شد - و

(۲) نسخهٔ [ب] دستگیر شد - (۳) نسخهٔ [ب] ابقای - (۴) در نسخهٔ [ج] اینها - و در نسخهٔ [ب] خود این لفظ نیست *

فوجي بمدافعهٔ آن گروه باطل پژده تعیین نمود - از نیرنگی قضا و قدر چشم زخمی بفوج اسلام رسید - و قلعهٔ نصرت گدهه چنجي (۲) (که پای تخت الکهٔ کرناتک است) بتصرف فراسیس رفت - نواب از کمال غیرت و حمیت دین متین و مراعات رسم و آئین ملک داري [که تدارک هر امری باید فوراً بظهور رسیده عبرت افزای متمردان گردد) با وصف شدت برشکال و مشاهدهٔ طوفان نوح و صعوبت عبور و مرور و انقطاع رسد غله] خود بدولت متوجه تنبیه کفرهٔ فجره گشت - و یازدهم شوال سنهٔ (۱۱۶۳) ثلث و ستین و مائة و الف از آرکات کوچ فرمود - و هفدهم ماه مذکور باشارهٔ درویشی از جمیع منهیات توبه کرد - و تا نفس واپسین بر حالت توبه ماند (۳) *

ازانجا (که فلک شعبده باز (۴) در هر جزو زمان نقشی تازه بر روی کار مي آرد) سرداران افاغنهٔ کرناتک (که درین رکاب بودند) با وصف شمول عنایات و انواع رعایات و حقوق پرورش مطلقاً پاس نمک خوارگی ولي نعمت نداشته و از قهر و غضب منتقم حقیقي نیندیشیده بطمع ملک و مال باطناً با فرنگیان بیدین متفق و یکدل شدند - و جمعی از

(۲) نسخهٔ [ج] چینجي - (۳) نسخهٔ [ب] توبه کرده تانفس واپسین الخ - (۴) نسخهٔ [ب] در هر چرخ زدن *

کافر نعمتان دیگر را هم ضمیمهٔ ادبار خود ساختند - و جواسیس خود - فرستاده فرنگیان را (که زیر قلعه چنجي اجتماعی داشتند) بقصد شبخون طلبیدند - شب هفدهم محرم بحساب تنجیم سنهٔ (۱۱۶۴) اربع و ستین و مائة و الف آخر شب رسیده یکایک جنگ انداختند - اگر افاغنه بتقویت نصاری نمي پرداختند آن جماعه (که شرذمهٔ قلیل بودند) قدرت نداشتند که در بلشکر آرند - هرچند بعضی دولتخواهان پیش ازین بنواب رسانیدند (۲) که افاغنه بر سر غدر اند از کمال صفای طینت اعتبار نکرد - که من با ایشان چه بد کرده ام - تا بعدے (که در وقت جنگ فیل را جانب افاغنه راند) که باتفاق اینها فرنگیان را باید برداشت - همین که فیل نواب قریب فیل همت خان سردار افاغنه رسید نواب تواضعاً پیش از مجرای او دست بسر گذاشت - ازان طرف آداب مجرا بعمل نیامد - چون صبح هنوز خوب ندمیده بود نواب گمان کرد که مرا نشناخته اند - اندکے خود را عماري بلندتر ساخت - در همان فرصت همت خان و شخصے (که در خواصی او نشسته بود) تفنگها معاً سر دادند - هر دو تیر و تفنگ بسینهٔ نواب

---

(۲) [ب] رسانوده بودند ه

رسید و کار آخر شد - (۲) اقاغنه سر نواب را بریده بر نوک نیزه کردند - و سلوکے [که امت در ماه محرم با امام الشهدا (رضي الله عنه) (۳) کرده بودند] نوکران نواب با نواب کردند - انا لله و انا الیه راجعون - مردم لشکر آخر روز سر را با تن ملحق ساختند - و تابوت را روانهٔ خجسته بنیاد نمودند - و پائین مرقد شاه برهان الدین غریب نزد نواب آصف جاه زیر خاک سپردند - شهادت نواب قریب قلعه چنجي بفاصلهٔ بیست کروه از پهلچري واقع شد - میر غلام علي آزاد گوید * * قطعه *

* نواب عدل گستر عالي جناب رفت *

* فرصت نداد تیغ حوادث شتاب رفت *

* در هفدهم ز ماه محرم شهید شد *

* تاریخ گفت نوحه گرے آفتاب رفت * (۴)

دران شب (که آبستن صبح قیامت بود) وقت دستار بستن آئینه طلبید - و بدستار بستن مشغول شد - دران حال با عکس خود مکرر خطاب کرد - که اى میر احمد خدا حافظ تست - (نام اصلي او میر احمد است) - وقت سوار شدن با وصف آنکه وضو داشت تجدید وضو نمود -

---

(۲) نسخهٔ [ج] افاغنهٔ ملاعنهٔ نمک حرام سر نواب را الخ - (۳) نسخهٔ [ب] علیه الصلوة والسلام - (۴) یعنی سنه هزار و یک صد و شصت و چهار *

و دوگانهٔ نماز ادا کرد - و سبحه گردانان و ادعیه خوانان بر فیل سوار شد - و معمول نواب بود که در محاربات از سر تا پا آهن مي پوشید - دران شب جز جامهٔ یک تهي هیچ نپوشید - و بهمین حالت بمرتبهٔ علیای شهادت فایز گردید (۲) - نواب شهید ذکاء طبع و سرعت اندیشه بدرجهٔ کمال داشت (۳) - و در امحهٔ غزل طولانی آبدار بنظم مي آورد - این چند بیت ازو در خزانهٔ حافظه موجود بود

* شعر *

* کدام گل بچمن گوشهٔ نقاب شکست *
* که شبنم آئینه بر روی آفتاب شکست *

* وله *

* ای دل ز زلف یار مدد مي توان گرفت *
* سر رشته ها ز عمر ابد (۴) مي توان گرفت *
* گر بیخودی بمیکده فال سفر زند *
* از چشم مست یار بلد مي توان گرفت *

* وله *

* ای شوخ هوائي مفگن تیر نگه را *
* این ناوک بیداد بکار جگری کن *

---

(۲) نسخهٔ [ج] فایز شد - (۳) در نسخهٔ [ج] لفظ [آبدار] نیست -
(۴) نسخهٔ [ب - ج] سر رشتهٔ ز عمر ابد *

* و له *

* مرنجـان خاطرم جانان مزاج نازکے دارم *
* تو گر از حسن مغروري (۲) من از عشق تو مغرورم *

* و له *

* از گلی گوشهٔ دستار بخود میلرزد *
* قد او تازه نهالے ست که من میدانم *

بعد شهادت نواب نظام الدوله افاغنه و نصاری هدایت محي الدین خان را بسرداري بر داشتند - و افاغنه در جلدوی این حرکت قلاع و ملک بسیارے از هدایت محي الدین خان نوشته گرفتند - هدایت محي الدین خان با افاغنه به پهلچري رفت - و کپتان یعنے حاکم (۳) را ملاقات کرد - و جمعے از سپاه نصاری همراه گرفته عازم حیدر آباد شد - و بر سر آرکات عبور نموده در ملک افاغنه در آمد - قضا و قدر اسباب انتقام نواب نظام الدوله آماده ساخت - و در دل هدایت محي الدین خان و افاغنه غبار نفاق بر انگیخت - روزے (که در سرزمین لکریت پلي (۴) مخیم شد) ناخوشی طرفین باعلان رسید - و عاید بپرخاش شد - از یک طرف هدایت محي الدین خان و نصاری و از طرف دیگر افاغنه

---

(۲) نسخهٔ [ب] معذورم - (۳) نسخهٔ [ج] حاکم آنجا را - (۴) نسخهٔ [ب] لکریت بلي ٭

مستعد شده صف آرای قتال گردیدند - همت خان و دیگر سرداران افاغنه بقتل رسیدند - و کار هدایت محي الدین خان نیز بزخم تیرے (که در حدقهٔ چشم رسید) آخر شد - اعیان لشکر نواب صلابت جنگ بن نواب آصف جاه را سردار ساختند - و سر همت خان و دیگر سرداران افاغنه را بر نوک نیزه کرده شادیانه نواخته داخل خیام گردیدند - و این سانحه هفدهم ربیع الاول سنهٔ (۱۱۶۴) اربع و ستین و مائة و الف واقع شد - خون نواب شهید طرفه بگیرا افتاد - و کسانے (که با نواب شهید بدغا پیش آمدند) همه بسزا رسیدند - و بعد شصت روز این همه قاتلان در آن واحد مقتول گردیدند *

* شعر *

* دیدي که خون ناحق پروانه شمع را *

* چندان امان نداد که شب را سحر کند *

از اتفاقات آنکه روزے (که این جنگ واقع شد) یعني هفدهم ربیع الاول فرصت دفن مقتولان نشد - هژدهم آنها را از معرکه برداشته در صحرای لق و دق مسکن وحوش و سباع روزانه دفن ساختند - و تابوت نواب نظام الدوله در همین تاریخ هژدهم بروضهٔ مقدسه رسید - و بعد شام در جوار اولیاء الله مدفون گردید - سبحان الله نواب اول

قاتلان خود را زیر زمین فرستاد و بعد ازان خود در کنار زمین آسود - فَاعْتَبِرُوا یَا أُولِی الْاَبْصَارِ (۲) - و هر جا در اثنای راه تابوت او را گذاشته اند مردم مکانی ترتیب داده زیارت می کنند - و نیازها می گذرانند *

از جملهٔ سرداران افاغنه (که با نواب شهید طریق دغا پیمودند) عبد المجید خان است - که جدش عبد الکریم میانه از عمدهٔ امرای سلاطین بیجاپور بود - و اولاد او تا حال بحکومت بنکاپور وغیره از توابع کرناتک می پردازند - عبد المجید خان پسر خود بهلول خان را به اتالیقی نصیب یاور خان در رکاب نواب فرستاد - اما باطناً پسر خود و دیگر سرداران افاغنه را براه غدر دلالت میکرد - و منصوبهٔ شطرنج دغا (۳) غایبانه می باخت - و همت خان (که نواب را بشهادت رسانید) پسر الف خان بن ابراهیم خان بن خضر خان پنی ست - خضر خان مدار کار عبد الکریم میانهٔ مذکور بود - و داؤد خان پنی (که با امیر الامرا حسن علی خان بیوفائی کرد - و جنگیده کشته شد) پسر خضر خان است *

چون صوبه داری دکن در عهد شاه عالم به ذوالفقار خان بن اسد خان وزیر تفویض یافت - و نیابت بداؤد خان پنی

---

(۲) نسخهٔ [ب] اولی الالباب - (۳) نسخهٔ [ب] شطرنج وغا می باخت *

مرحمت شد) داؤد خان برادر خود ابراهیم خان را به نیابت حیدرآباد مقرر کرد - و (چون حیدر قلي خان در اوایل عصر محمد فرخ سیر دیوان دکن شد) ابراهیم خان را بفوجداری کرنول مامور ساخت - ازان وقت کرنول در دست اولاد ابراهیم خان است - در جنگ انتقام همت خان و دیوان او امانت الله خان (که تخم این همه فساد کشتهٔ او بود) و بهلول خان و نصیب یاور خان و دیگر بدخواهان از طرفین بپاسا رسیدند - و چون لشکر بر سر کرنول آمد شهر را غارت کرد - و اهل و عیال همت خان همه باسیری در آمدند - و از شامت عملی (که ازان بے همت صادر شد) جان و مال و آبروے همه برباد رفت - حالت دنیا خود این شد - مآل عقبی چه خواهد بود - وَ سَيَعْلَمُ الَّذِيْنَ ظَلَمُوْا اَيَّ مُنْقَلَبٍ يَّنْقَلِبُوْنَ (۲) - و حسین دوست خان عرف چندا (۳) هم بتیغ انتقام مذبوح شد - و سرش بنوک نیزه رسید *

تفصیر این مقال آنکه محمد علي خان پسر انور الدین خان گوپاموئي بعد شهادت پدر قلعهٔ ترچناپلي را قایم کرد - (چون طرهٔ پرچم رایات نواب نظام الدوله عرصهٔ آرکات را معطر ساخت) محمد علي خان آمده دولت

---

(۲) نسخهٔ [ب] خواهد شد - (۳) نسخهٔ [ب] عرف نواب چندا صاحب *

ملازمت در یافت - و بخطاب پدر مخاطب گشت - و بعد شهادت نواب نظام الدوله پناه بقلعهٔ ترچناپلي برد - درین وقت ریاست آرکات به چندا (که در پهلچري نشسته بود) عاید شد - و همان جماعهٔ نصاراي فراسيس (که بر نواب نظام الدوله شبخون آورده بودند) همراه گرفته با فوجے دیگر بر سر ترچناپلي رفت - انور الدین خان فوج خود و فرنگیان انگریز ساکن (۲) دیوانان پتّن را با خود متفق ساخته بمقابله بر آمد - چندے آتش حرب شعله خیز بود - آخر انور الدین خان غالب آمد - و (۳) چندا زنده دستگیر شد - و غرهٔ شعبان سنهٔ (۱۱۶۵) خمس و ستین و مائة و الف چندا را مذبوح ساختند - و سرش را بر نوک نیزه کرده تشهیر نمودند - و همچنین سرداران فراسيس با قوم خود هزار و یک صد فرنگی سفید پوست ولایت زا سواي فرقهٔ کاردي زنده دستگیر شدند و بعد شهادت نواب نظام الدوله جماعتے (که (۴) شبخون آوردند) هیچ کس روي آسایش ندید - و مآل کار باین حالت کشید *

اِنَّ فِي ذٰلِكَ لَذِكْرى لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ اَوْ اَلْقَي السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ *

---

(۲) نسخهٔ [ج] دیوانان پتّن - (۳) نسخهٔ [ب] نواب چندا صاحب -
(۴) نسخهٔ [ج] آورده بودند *

* نجيب الدوله شيخ علي خان بهادر *

از اولاد سيد الطايفه شيخ جنيد بغدادي ست - پدرش شيخ علي خان كلان و عمش بهروز خان پسران شيخ محمد جنيدي (كه صبيهٔ او بدست شيخ منهاج بيجاپوري بود - و شيخ منهاج از امراى بيجاپور بود) - سال هفدهم عالمگيري [چون بهلول خان عبدالكريم خواص خان را (كه وكيل مهمات سكندر عادل شاه بود) دستگير كرده خود مختار گرديد] ازانجا (كه از دكنيان مطمئن نبود) شيخ را با جمعى بتقريب تنبيه سيوا بهونسله بر آورد - و عقب او خضر خان پني را بظاهر بنام كومك و در باطن بكشتن شيخ تعين نمود - روزے (كه خضر خان شيخ را بدعوت طلبيد) او بر ما في الضمير او پى برده چهتي نموده خان مزبور را كشت - و خود را بفوج خود رسانيد - بهلول خان با جمعيت خود رفته با شيخ جنگ عظيم نمود - و شيخ بگلبرگه آمد - سال پانزدهم (كه بهادر خان كوكه بموجب حكم پادشاه به تنبيه عبدالكريم از خجسته بنياد روانه شد) شيخ مزبور آمده شريك فوج پادشاهي گرديد - و پس از صلح كوكلتاش مزبور شيخ را بجانب گلبرگه فرستاد - شيخ نوشت كه اگر فوجے تعين شود قابوى تسخير قلعه هست - خان مزبور وزير بيگ پسر قلندر

ملازمت در یافت - و بخطاب پدر مخاطب گشت - و بعد شهادت نواب نظام الدوله پناه بقلعهٔ ترچناپلي برد - درین وقت ریاست آرکات به چندا (که در پهلچري نشسته بود) عاید شد - و همان جماعهٔ نصاراى فراسیس (که بر نواب نظام الدوله شبخون آورده بودند) همراه گرفته با فوجے دیگر بر سر ترچناپلي رفت - انور الدین خان فوج خود و فرنگیان انگریز ساکن (۲) دیوانان پتن را با خود متفق ساخته بمقابله بر آمد - چندے آتش حرب شعله خیز بود - آخر انور الدین خان غالب آمد - و (۳) چندا زنده دستگیر شد - و غرهٔ شعبان سنهٔ (۱۱۶۵) خمس و ستین و مائة و الف چندا را مذبوح ساختند - و سرش را بر نوک نیزه کرده تشهیر نمودند - و همچنین سرداران فراسیس با قوم خود هزار و یک صد فرنگی سفید پوست ولایت زا سواى فرقهٔ کاردي زنده دستگیر شدند و بعد شهادت نواب نظام الدوله جماعتے (که (۴) شبخون آوردند) هیچ کس روى آسایش ندید - و مآل کار باین حالت کشید *

إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَذِكْرَىٰ لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ *

---

(۲) نسخهٔ [ج] دیوانان پتن - (۳) نسخهٔ [ب] نواب چندا صاحب -
(۴) نسخهٔ [ج] آورده بودند *

* نجیب الدوله شیخ علي خان بهادر *

از اولاد سید الطایفه شیخ جنید بغدادي ست - پدرش شیخ علي خان کلان و عمش بهروز خان پسران شیخ محمد جنیدي (که صبیهٔ او بدست شیخ منهاج بیجاپوري بود - و شیخ منهاج از امرای بیجاپور بود) - سال هفدهم عالمگیري [چون بهلول خان عبدالکریم خواص خان را (که وکیل مهمات سکندر عادل شاه بود) دستگیر کرده خود مختار گردید] ازانجا (که از دکنیان مطمئن نبود) شیخ را با جمعی بتقریب تنبیه سیوا بهونسله بر آورد - و عقب او خضر خان پني را بظاهر بنام کومک و در باطن بکشتن شیخ تعین نمود - روزے (که خضر خان شیخ را بدعوت طلبید) او بر ما في الضمیر او پی برده چهتي نموده خان مزبور را کشت - و خود را بفوج خود رسانید - بهلول خان با جمعیت خود رفته با شیخ جنگ عظیم نمود - و شیخ بگلبرگه آمد - سال پانزدهم (که بهادر خان کوکه بموجب حکم پادشاه به تنبیه عبدالکریم از خجسته بنیاد روانه شد) شیخ مزبور آمده شریک فوج پادشاهي گردید - و پس از صلح کوکلتاش مزبور شیخ را بجانب گلبرگه فرستاد - شیخ نوشت که اگر فوجے تعین شود قابوی تسخیر قلعه هست - خان مزبور وزیر بیگ پسر قلندر

خان قلعه دار بیدر را (که آخرها جان نثار خان شده) با جمعی فرستاده - شیخ درون قلعه رفته پاسداران قلعه دستگیر ساخته قلعه حوالهٔ وزیر بیگ نمود - و چون داود خان قلعهٔ نلدرک را گذاشته در فوج پادشاهی آمد بخاطر داشت او بهادر خان شیخ منهاج را نزد حاکم حیدرآباد روانه ساخت - و پس از تسخیر حیدرآباد بنوکری پادشاهی اعتبار اندوخت - بوقت موعود درگذشت - و شیخ محمد جنیدی بنوکری والی بیجاپور می گذرانید - بعد فتح بیجاپور بنوکری پادشاهی می پرداخت - پس از فوت وی سرکردگی به بهروز خان تعلق گرفت - و بعد در گذشتن او بنام شیخ علی خان قرار یافت - اوایل سلطنت فردوس آرامگاه در ایامی (که نظام الملک آصف جاه بکشاکش بسیار الکهٔ دکن را از دست سادات بارهه مستخلص ساخت) خرد و بزرگ دکن به دولتخانه اش شتافتند - او ازین معنی اکراه می کرد - روز اول ملاقات (که بسلام گاه استاد) دفعةً مفلوج شد - و بهمان بیماری در گذشت *

پس ازو کار دولت به شیخ علی خان بهادر رسید - همواره بمرافقت نظام الملک آصف جاه می گذرانید - نوبتی به صوبه داری ناندیر امتیاز یافته - بمنصب عمده مرتقی گردیده بود - در عمل صلابت جنگ بخطاب نجیب الدوله

مخاطب گشت - اما خوش نمي داشت که کسي باين
نام او را ياد کند - عظيم الجثه بود - ليکن مشق سواري
اسپ خوب داشت - مطابق سنهٔ (۱۱۸۲) هزار و يک صد
و هشتاد و دوم هجري سفر آخرت گزيد - پسر کلانش
عبدالقادر نام پس ازو به آيولداري آشتي وغيره ديهات
پرگنهٔ پاتهري صوبهٔ برار (که بموجب فرامين سلطاني بطريق
سيورغال در تصرف نياکانش و تا حياتش باو مقرر بود)
شاد کام گرديد - ليکن زود در گذشت - ديگر پسرانش هيچ (۲)
کس رشدے نکرده *

* نجيب الدوله نجيب خان *

از قوم افغان بود - بعنوان جماعه داري مي گذرانيد -
در ايامي (که ما بين غازي الدين خان عماد الملک و
ابو المنصور خان نوبت به پرخاش رسيد) او نوکري
غازي الدين خان اختيار کرده به آمد و رفت دربار چهرهٔ
تربيت بر افروخت - و بتجويز عماد الملک به منصب هفت
هزاري و خطاب نجيب الدوله بهادر ثابت جنگ لواي
ناموري بر افراشت - و بعد آمدن شاه دراني در سنهٔ
(۱۱۷۰) هزار و يک صد و هفتاد هجري در دار الخلافه
با او ملاقات نموده بنابر رابطهٔ قوميت از اهل حل و عقد

(۲) نسخهٔ [ج] ديگر هيچ کس از پسرانش رشدے نکرده *

گردید - و بمراتب عمدگي تصاعد نمود - و بجائي رسید که با امیرالامرا (۲) و عماد الملک طرف گشت *

و (چون عماد الملک از فرخ آباد برگشته رگهناتهه راو و ملهار راو هولکر را از دکن طلب داشته باتفاق محاصرهٔ دهلي نمود) نجیب الدوله با هولکر کارسازي کرده با احمال و اثقال بر آمده بتعلقهٔ خود آن طرف دریای جمنا رفت - و درانجا دتا سیندهیه در شکرتال سنهٔ (۱۱۷۳) هزار و یک صد و هفتاد و سه هجري او را محصور ساخته بحالت صعوبت رسانیده بود که بکمک شجاع الدوله نجات ازان رو داد - درین ضمن (که شاه دراني آمده) نجیب الدوله در هراولی شاه بر سر سداسیو راو بهاو رفته شریک نبرد گردید - پستر (چون سلطنت بنام شاه عالم بهادر قرار یافت - و شاه دراني بملک خود مراجعت نمود) او به امیر الامرائي مستقل شد - و در سنهٔ (۱۱۷۹) هزار و یک صد و هفتاد و نه هجري با جواهر سنگهه جات پسر سورجمل (۳) (که بارادهٔ انتقام پدر بر سر شاهجهان آباد آمده بود) مقابله بآئین شایسته نمود - میرزا جوان بخت پسر شاه عالم پادشاه را دست آویز حکومت ساخته باستقلال در دار الخلافه مي بود - و بسیارے از ملک میان دوآب

(۲) نسخه [ج] حریف گشت - (۳) نسخهٔ [ب] سورجمل جات *

در اقطاع داشت - در سنه (۱۱۸۵) هزار و یک صد و هشتاد و پنج هجري در گذشت *

پسرش ضابط خان بر تیول پدر قابض شد - تا آن (که شاه عالم پادشاه از صوبهٔ اله‌آباد بجانب شاهجهان‌آباد عزیمت نمود) او از حضور بوساطت مجد الدوله (که دران ایام نایب وزارت بود) مستمال گردیده بعتبهٔ خلافت رسید - و رایات عالیات شاهي در سواد بادلي (۲) دوازده کروهی دار الخلافه بود که میرزا نجف خان بهادر از نواح اکبرآباد حسب الطلب آمده شرف ملازمت حاصل ساخت - در همان آوان متصدیان مال سرکار والا مبلغ کلي بابت محالات میان دوآب صوبهٔ شاهجهان‌آباد (که بتصرف ضابط خان بود) از خان مذکور پای طلب بمیان آوردند - او از نا صفائی متصدی کل و ملحق شدن بهادر مذکور بعسکر فیروزي (چون از کرده های خود موسوس بود) و علاوه رنگ مجلس دگرگون دیده شب هنگام از لشکر پادشاهي گریخت - و آن روی آب گنگ به غوث گدهه (که از مدتے مسکن و ماوای او بود) رسیده متحصن گشت - پادشاه پس ازان (که داخل دار الخلافه گردید) باتفاق میرزا نجف خان فوجے بر سر او برده بقتال و جدال

(۲) نسخهٔ [ج] باولي *

و محاصرهٔ مسکن او پرداخت - او تنگ گردیده از قلعه فرار نموده بقوم سکهان (که در ضلع پنجاب سرِ اَنَا وَلَا غَیْرِی بر داشته از ملتان تا لاهور و بعضی محالات شاهجهان آباد هم بتصرف دارند) پیوست - مدتے بافواج آنها بر محالات پادشاهي مي تاخت - میرزا نجف خان باستمالت او همت گماشته نزد خود طلب داشته از پادشاه درخواست عفو جرایم او نمود - و پارهٔ از محالات قدیم او داده جهت بندوبست آنجا رخصت دهانید - تا حالت تحریر بقید حیات است *

* نظام الملک نظام الدوله آصف جاه *

چارمین خلف نظام الملک آصف جاه است - نام اصلی او میر نظام علي - در کنف حمایت پدر بزرگوار خود تربیت یافته بخاني و خطاب اسد جنگ بهادر مخاطب گشته (چون آثار جرأت از لوحهٔ جبینش مي تافت) در صغر سن نوبتے به اتالیقی شیخ علي خان بهادر به تنبیه مرهته تعین شد - در عمل صلابت جنگ مطابق سنهٔ (۱۱۶۹) هزار و یک صد و شصت و نه هجري بصوبه داری برار شادمانی هوا خواهان اندوخته - و پس ازان در خجسته بنیاد پیش برادر خود صلابت جنگ رسیده بر وسادهٔ ولي مهدي جا گرفت - و دران ایام (که از راو بالاجي آثار

زیادہ طلبي مشاهده نمود) دفعیهٔ او لازم شمرده برادر را در بلدهٔ مذکور نشاند - و خود با همگي فوج رفته بمقابله پرداخت - آخر پای صلح بمیان آمد *

درین ضمن موسی بهوسی سردار کلاه پوشان فراسیس (که در زمرهٔ ملازمان صلابت جنگ بود) از حیدر آباد در رسیده - (چون از حیدر جنگ کار پرداز او وضع نفاق ملاحظهٔ نمود) کاسهٔ دماغش را از بادهٔ زندگي خالي کرده با کمال جریدگي راه برهانپور در پیش گرفت - و درانجا بفراهمی سامان همت گماشته به برار رفت - و با جانوجي پسر رگهو جي بهونسله (که بر اخذ چهارم حصهٔ مرهته دران صوبه بود) مکرر جنگ کرده صورت بند و بست بر روی کار آورد - پستر باراده ملاقات صلابت جنگ (که دران هنگام متصل مچهلي بندر صوبهٔ فرخنده بنیاد رفته متوقف بود) عازم آن سمت گردید - (چون بحالت جنگ برادر کوچکش به خبر آمد آمد او از برادر کلان جدا شده از آب کشنا عبور نموده راه صوبهٔ متعلقهٔ خود سر کرد) او رفته بعلاقهٔ ولیعهدي قابض امور آنجا گردید - پس ازان (که در سنهٔ (۱۱۷۳) هزار و یک صد و هفتاد و سه هجري بالاجي راو قلعهٔ احمد نگر را بتصرف آورده بدرخواست ملک برخاست) التزام جنگ با او نموده کمر عزیمت بر بست - حسب

تقدیر بر فوج چنداول شکست افتاده سر کرده های آن مثل مقتول و مجروح گردیدند - بصلاح وقت ملک شصت لک روپیه بمرهته داده بمصالحه پرداخت - و از صلابت جنگ رخصت شده برای اخذ پیشکشات جانب راجپندری صوبهٔ مزبور گام همت بر داشت - و بعد مراجعت ازانجا (چون طلب سپاه سرکار صلابت جنگ افزون شده روای حکم درمیان نمانده بود) چند سرکار صوبهٔ حیدر آباد بقبول ادای زر سپاه بقدر آن بنام خود گرفته بوسات را رفته به ایلکندل مضاف صوبهٔ مذکور گذرانید - سال دیگر (که رگهناتهه راو برادر بالاجي با فوجے آمده تکلیفات چند در چند بمیان آورد) سر رشته استقامت از دست نداده با او جنگ کنان تا قصبهٔ میدک متعلقهٔ صوبهٔ مسطور آمد - و درانجا مقدمه بصلح انجامید - پستر بجانب بیدر شتافته قلعه را از میر مقتدا خان گرفت - روزے چند درانجا متوقف بوده متصل حیدر آباد رفت - و دران ایام بسالت جنگ صلابت جنگ را برای گرفتن زر از زمینداران صوبهٔ بیجاپور (که تعلق بار داشت) آن طرف کشیده برده بود - و چون فائدهٔ مترتب نشد صلابت جنگ ازو مفارقت نموده روانهٔ قلعهٔ گلبرگه گردید - بدریافت این خبر عجالةً خود را بقلعهٔ مزبور رسانیده بتسلی برادر پرداخته همراه گرفته برای گذرانیدن

بوسات به بیدر آمد - و (چون دران سال بالاجي فوت نمود -
و رگهناتهه راو برادر و مادهو راو پسرش باهم نفاق داشتند)
قابوی تنبیه آنها غنیمت شمرده سنهٔ (۱۱۷۵) هزار و یک
صد و هفتاد و پنج هجري نبرد کنان شش کروهی پونه (که
مسکن و ماوای آن فریق است) رسید - و بعد استقرار صلح
به بیدر معاودت نمود - و در همان سال سند صوبه داری
دکن از پیشگاه خلافت بنام او صدور یافت - بنابران برادر را
منزوي ساخته خود راتق و فاتق مهمات آن الکه گردید -
و سال دیگر تادیب مرهته تصمیم کرده از دریای بهیمرا هم
عبور کرد - رگهناتهه راو بنابر قلت جمعیت چهره شدن
نتوانسته راه فرار سپرد - در تعاقب او یلغار کرده (که گاهے
پانزده کروه و گاهے بیست کروه منزل میشد) تا سرحد
پایان گهات برار و ازانجا تا قصبهٔ پتن صوبهٔ خجسته بنیاد
به طی مسافت پرداخت - (چون رگهناتهه راو جهت تاخت
و تاراج روبه سمت حیدرآباد گشت) او خود را به پونه
رسانیده در مکافات آن قوم و تخریب آنجا دقیقهٔ
فرو نگذاشت - پستر بقلعهٔ ارسا آمده تخفیف بار نموده
بقصد خجسته بنیاد بر گشت - چون دریای گنگا طغیاني
داشت برای عبور چند روز کشید - و مردم فوج در جوق
شدند - یکے از طرفی (که بهمراهی او به خجسته بنیاد

رسیدند) دوم این طرف (که همراه دیوانش راجه بیتهل داس بودند) - مرهته (که در صدد قابو بود) ناگهان بر سر افتاد - برخی بقتل و تتمه بغارت در آمدند - ازان بعد فیمابین او و مادهو راو (که بر عم خود رگهناتهه راو تسلط یافته بود) صلح منعقد گشت - و در سنهٔ (۱۱۷۸) هزار و یک صد و هفتاد و هشت هجري بر سر قمرنگر کرنول (که تعلقه دار آنجا وسواس بخود راه داده بود) شتافته بمصالحه او را ایل ساخته پیشکش گیران از راه کنجي کوته و تربتي و ازان طرف دریای کشنا طی مسافت کرده متصل بجواره مضاف صوبهٔ گجرات از دریای مزبور عبره نمود - و در سنهٔ (۱۱۸۲) هزار و یک صد و هشتاد و دو بتعلقهٔ سري رنگ پتن رفته حیدر علي خان تعلقه دار آنجا را (که ترجمه اش جداگانه درین نامه اندراج پذیرفته) متفق ساخته لشکر بر سر نصارای کرناتک حیدرآباد کشید - اما مآل آن خاطرخواه بوقوع نیامد - آخر طریق مدارا پیموده بحیدرآباد رسید - پس ازان (که مادهو راو در گذشت - و برادرش نراین راو نام را رگهناتهه راو کشته سنهٔ (۱۱۸۷) هزار و یک صد و هشتاد و هفت بخیال فاسد در ملک او در آمد) لهذا با جمعیت موجود تا بیدر خود را رسانید - قریب یک ماه جنگ توپ

و رهکله درمیان بود - آخر بعهد و قرار رفع نزاع شد -
ازانجا (که رگهناتهه راو را دران ایام سرمستی بادهٔ پندار
در گرفته بود) پاس قسم از دست داده وقت مراجعت ازانجا
بے تحاشی از محالات متعلقهٔ او زرها گرفت - درین ضمن
کار پردازان قدیمی راو بالاجي (که از تلون مزاجی رگهناتهه
راو کاره بودند - و جهت ناحق کشتن نراین راو خار عداوت
در دل مي‌شکستند) باو رجوع آورده خواهان اعانت شدند -
او کمرهمت بامداد آنها بسته از نزدیکی قلعهٔ کلیان تا قریب
قلعهٔ مرچ و ازانجا تا برهانپور از تعاقب رگهناتهه راو دست
بر نداشت - و جهت امضای ایام بارش به خجسته بنیاد
آمد - و سال دیگر باز همان سمت رخش عزیمت
بر جهاند - تا آنکه رگهناتهه راو رخت ادبار آن طرف دریای
نربدا برد - پس ازان اصلاح مقدمات صوبهٔ برار (که ساباجي
و مادهوجي پسران رگهوجي بهونسله باهم مناقشه داشتند -
و با اسمعیل خان بهادر نایب نظامت سر خود سري
میخاریدند) انصمت عنان تافته تا ناگپور (که جای بود و باش
کهان رگهو است) زمام حرکت باز نکشید - اگرچه ساباجي
پیش از رسیدن او بر دست برادر خود کشته گردید اما
همین معاودت از ناگپور مادهوجي هم صلح را باعث امن
دانسته از مخاصمت دست بر داشت - درین ضمن دیوان سرکارش

مخاطب به رکن الدوله (که مرد کثیر الخلق بود بدست
سپاهی اسمعیل خان سنهٔ (۱۱۸۹) هزار و یکصد و هشتاد و نه
مقتول گشت ‌ و اسمعیل خان مذکور هم قریب لشکر رسیده
بمقابلهٔ فوج سرکار پرداخته جان مردانه در باخت - ازان
بعد بنفس نفیس متوجه کارهای سرکار خود گردیده بکلی
و جزوی وا میرسد - و الحق در تدابیر ملکی مو شگافی
می کند - در قبیله پروری و مراعات صلهٔ رحم ید طولی
دارد - صغیر و کبیر دکن بقدر قسمت از خوان نعمت او
فیض یاب اند - با آنکه عمیم الخلق و کم غضب است اما
در محفل او مهابت جلوه‌گر - هر چند شان و شوکتش
بمرتبهٔ سلاطین کشیده اما پاس غربا او را در نظر - بفنون
سپاه گری از تیر افکنی و برقندازی و اسپ تازی شناسا
و بشیوهٔ سنیهٔ خشیت الٰهی و رجوع در کارها بجانب او آشنا -
ایزد تعالیٰ شانهٗ بجمیع توفیقات حسن او را موفق داراد -
و عمر دراز با مزهٔ آن روزی کناد - پسر کلانش میر احمد
خان بهادر (که بخطاب امیر الممالک عالیجاه مخاطب است)
آثار هوشمندی از جبین حالش لایح - و پسر دوم میر
اکبر علی خان عرف میر فولاد خان - اگرچه حدث السن
است اما آداب شناسی از ریهٔ او پیدا - اولاد دیگر هم دارد -
ایزد سبحانه همه را در زیر سایهٔ او برخوردار گرداند *

[از عهد نواب سعد الله خان وزیر شاهجهان پادشاه
تا عهد نظام علي خان سنة (۱۱۷۶) یکهزار
و یک صد و هفتاد و شش]

* نواب آصفجاه غفران پناه المتخلص به آصف *

جد مادري او سعد الله خان وزیر اعظم شاهجهان پادشاه است - و جد پدري او عابد خان (که از سمرقند و از احفاد شیخ شهاب الدین سهروردي ست) - عابد خان در عهد شاهجهان پادشاه وارد هندوستان شد - و در سلک خدمت گزیدان شاهزاده اورنگ زیب انتظام یافت - بعد از اورنگ آرائی شاهزاده بتدریج بمنصب پنج هزاري درجه پیمای اعتبار گشت - و دو بار بمنصب صدارت کل صدر آرا گردید - بیست و چهارم ربیع الاول سنة (۱۰۹۸) ثمان و تسعین و الف در محاصرهٔ قلعهٔ گلکنده بزخم گوله گوی جانفشاني از میدان برد - خلف او میر شهاب الدین از کبرای امرای خلد مکان است - رفته رفته بمنصب هفت هزاري و خطاب غازي الدین خان بهادر فیروز جنگ عارج آسمان ترقي گشت - و در جلدوی ترددات شایسته (که در فتح بیجاپور بتقدیم رسانید) باضافهٔ فقرهٔ فرزند ارجمند بر القاب سابق طرهٔ زیبائي بر دستار افتخار زد - و در عهد شاه عالم بصوبه داري گجرات علم مباهات افراخت - و در ایام حکومت

آنجا در سنهٔ (۱۱۲۲) اثنین و عشرین و مائة و الف
کوس رحلت ازین عالم گرفت - خلف او نواب آصف جاه -
نام اصلی او میر قمرالدین است - و سال ولادت او سنهٔ
(۱۰۸۲) اثنین و ثمانین و الف - در زمان خلد مکان
بخطاب چین قلیچ خان و منصب پنج هزاری بلند پایه
گشت - و اواخر العهد بصوبه داری بیجاپور مورد عنایت
گردید - و در عصر شاه عالم بخطاب خاندوران بهادر و
صوبه داری اوده امتیاز یافت - و بکمتر فرصت بنابر
ناموافقی امرا بر حضور ترک منصب کرده و لباس فقر
پوشیده در شاهجهان آباد گوشهٔ انزوا گرفت - و در ایام
جهاندار شاه از انزوا بر آمده بمرحمت اصل منصب و
خطاب برنواخته آمد - و در سال اول جلوس محمد فرخ سیر
بخطاب نظام الملک بهادر فتح جنگ و منصب هفت هزاری
و صوبه داری دکن مباهي گشت - و (چون ایالت دکن
به امیر الامرا حسین علي خان تفویض یافت - و نواب بتقبیل
عتبهٔ خلافت شتافت) بنابر دفع آن دقت که مثل شاه
بے پر و بال مطلق شده بنشیند حکومت مراد آباد از پیشگاه
خلافت بر گرفت - و در حین سلطنت رفیع الدرجات
بصوبه داری مالوه سر بر افراخت - و بوی نفاق از امرای
حضور استشمام نموده قصد تسخیر دکن بخاطر آورد - در سنهٔ

(۱۱۳۲) اثنین و ثلثین و مائة و الف از مالوه متوجه دکن گردید - و قلعهٔ آسیر را از طالب خان و شهر برهانپور را از محمد خان انور (۲) (که در عهد رفیع الدرجات بصوبه داری برهانپور مامور شده بود) بصلح بدست آورد - و سیزدهم شعبان سال مذکور بر سید دلاور خان (که از حضور بمحاربهٔ نواب تعین شده بود) در موضع حسن پور سرکار هندیه ظفر یافت - و به برهانپور معاودت نمود - و ششم شوال سال مسطور بر سید عالم علي خان برادر زادهٔ امیرالامرا سید حسین علي خان (که نایب دکن بود) در نواح بالاپور لوای نصرت افراخت *

و [چون طبقهٔ سادات بارهه برهم خورده - و اعتماد الدوله محمد امین خان (که بعد سادات وزیر فردوس آرامگاه محمد شاه شده بود) نیز در گذشت] نواب در سنهٔ (۱۱۳۴) اربع و ثلثین و مائة و الف از دکن بحضور رفته پنجم جمادی الاولی بخلعت وزارت قامت مباهات آراست - فقیر دران وقت بدارالخلافه اقامت داشتم - و در همان ایام معزالدوله حیدر قلي خان اسفرایني (۳) ناظم گجرات قدم جرأت در وادی بغي گذاشت - فردوس آرامگاه صوبه داری گجرات و مالوه ضمیمهٔ وزارت و ایالت دکن بنواب مقرر داشته مهم حیدر قلي

---

(۲) نسخهٔ [ج] الور - (۳) در نسخهٔ [ج] لفظ اسفرایني نیست *

(۲)
خان باو تفویض فرمود - نواب پاشنه کوب تا جهابوه قریب گجرات خود را رسانید - حیدر قلي خان تاب مقاومت در خود ندیده خود را مجنون ساخته بدر زد - و نواب عم خود حامد خان را نیابت صوبه داری گجرات و اوده داده بمالوه آمد - و نیابت صوبه داری مالوه به عظیم الدین خان پسر عم خود سپرده اوائل جمادی الاولی ازان سال بدار الخلافه مراجعت نمود - امرای حضور نمي خواستند که پای نواب در آستان خلافت قایم شود - مزاج پادشاه را بر گردانیدند - و در سنة (۱۱۳۶) ست و ثلثین و مائة و الف حکومت دکن از تغیر نواب مبارز خان ناظم حیدر آباد باو مفوض گشت - نواب مخالفت هوای دار الخلافه و موافقت هوای مراد آباد با مزاج خود (که سابق بحکومت آنجا پرداخته بود) بهانه ساخته از فردوس آرامگاه رخصت مراد آباد گرفت - و مسافتی طي کرده جانب دکن عطف عنان نمود - و بر جناح استعجال خود را بدکن رسانید - مبارز خان بمقابله و مقاتله پیش آمد - بیست و سیوم محرم الحرام سنة (۱۱۳۷) سبع و ثلثین و مائة و الف در شکر کهیره جنگ صعب رو داد - مبارز خان
(۳)

---

(۲) نسخهٔ [ج] جهالوه - (۳) نسخهٔ [ج] سکر کهیره - و در [تاریخ مظفري] سکر کهیرله -

بقتل رسید - و مجموع ممالک دکن بنواب مسلم گشت -
بعد وصول این خبر بحضور صوبهٔ گجرات از عزل نواب
مبارز الملک سربلند خان تونی و صوبهٔ مالوه به گردهر مقرر
گشت - فردوس آرامگاه خاطر باستمالت نواب متوجه ساخته
در سنهٔ (۱۱۳۸) ثمان و ثلثین و مائة و الف بخطاب آصفجاه
سرفراز فرمود - و در سنهٔ (۱۱۵۰) خمسین و مائة و الف بمبالغهٔ
تمام طلب حضور نمود - نواب خلف خود نواب نظام الدوله
ناصر جنگ را نائب دکن ساخته روانهٔ حضور شد - اواخر ربیع
الاول سال مذکور داخل دار الخلافه گشت - و بعد دو ماه
فردوس آرامگاه نواب را برای تنبیه غنیم رخصت کرد - و
صوبه داری اکبر آباد از عزل راجه جی سنگهه و صوبه داری مالوه
از تغیر باجی راو بنواب عنایت فرموده به اکبرآباد آمد - و
محی الدین قلی خان را که (وزیر و از اقربای نواب بود)
نائب صوبهٔ اکبر آباد کرده عازم مالوه شد - و چون کنار دریای
چنبل یکدست غارهای عمیق پیچ در پیچ است در وقت
آمدن نواب از دکن دزدان کنار خیل لشکر را تصدیع بسیار
رسانیده بودند - نواب زیر اکبر آباد جمن را عبور کرده شرق رویه
روان شد - و بر صراط نادیدهٔ کمن پور گذشته زیر کالپی دو باره
دریای جون را عبور نموده در ملک بندیله آمد - راجهٔ بندیله
با جمعیتی در رکاب شد - و بعد طی منازل به بهوپال از توابع

صوبهٔ مالوه رسید - و باجي راو هم با فوج سنگین از دکن استقبال کرده در ماه رمضان سال مسطور در سواد بهوپال آتش جدال و قتال اشتعال گرفت - چون خبر آمد آمد نادر شاه استیلا یافت با نواب نسبت بامرای دیگر حسن سلوک فراوان بعمل آورد - و چون امیرالامرا صمصام الدوله خاندوران در محاربهٔ نادر شاه جانفشاني نمود منصب امیر الامرائي ضمیمهٔ مراتب دیگر بنواب مقرر گشت *

دربن ایام نواب نظام الدوله ناصر جنگ نائب دکن باغوای مغویان سالک خودسري پیمود - نواب برای اصلاح شر *در سنهٔ (۱۱۵۳) ثالث و خمسین و مائة و الف کمر بامید تسخیر ملک کرناتک بربست - اول بالتجا از بادشاه رخصت گرفته بدکن آمد - بیستم جمادی الاول سنهٔ (۱۱۵۴) اربع و خمسین و مائة و الف در سواد اورنگ آباد جانب غرب با پدر و پسر جنگ واقع شد - و نواب نظام الدوله زخمها برداشته بدست پدر والا گهر افتاد - نواب در سنهٔ (۱۱۵۶) ست و خمسین و مائة و الف کمر بتسخیر ملک کرناتک بربست - اول قلعه ترچناپلي را محاصره کرده مفتوح ساخت - و بعد ازان آرکات را از قوم نوایت انتزاع نمود - در سنهٔ (۱۱۵۷) سبع و خمسین و مائة و الف قلعهٔ بالکنده از توابع حیدرآباد محاصره کرده از دست مقرب خان دکني

بتصرف در آورد - و چهارم جمادی الآخر سنهٔ (۱۱۶۱)
احدی و ستین و مائة و الف در سواد برهانپور علم بکشور
بقا زد - و نعش او را نقل کرده در روضهٔ منورة (که
قریب قلعهٔ دولت آباد است) پائین مرقد شاه برهان الدین
غریب دفن کردند - و در همین سال فردوس آرامگاه محمد
شاه پادشاه و وزیر اعتماد الدوله قمرالدین خان روی توجه
بعالم جاوید آوردند - مولف گوید   * قطعه *

* سه رکن مملکت هند از جهان رفتند *
* فتاد حیف سه درِّ یگانه از کف دهر *
* برای رحلت این هر سه یافتم تاریخ *
۱۱۶۱
* نماند شاه زمان با وزیر و آصف دهر *

نواب از اعاظم امرای دولت تیموریهٔ هندوستان است -
از عهد خلدمکان تا منتهای دولت فردوس آرامگاه محمد شاه
پادشاه بر چار بالش امارت کامرانی کرد - و قریب سی سال
بحکومت شش صوبهٔ دکن (که قلمرو چندین پادشاهان
عالیجاه بود) پرداخت - جمعی از امرای عهد فردوس آرامگاه
عیال او بودند - و مراسم آداب فرزندانه بتقدیم رسانیدند -
عجب ذات ملکی صفات مجبول بخیر بود - همیشه در سرکار
او فقرا و علما و صلحا و ارباب استحقاق را بقدر قسمت
هر کس ترشح بظهور می رسید - علما و مشایخ دیار

عرب و ماوراء النهر و خراسان و عراق و اطراف هندوستان صيت قدر دانی او شنیده رو بدکن آوردند - و زله از شیلان کثیر الالوان او بردند - از آثار او سمت حصار شهر پناه برهانپور (که در سنهٔ (۱۱۴۱) احدی و اربعین و مائة و الف بنای آن گذاشت) و بمرور ایام باتمام رسید - و آبادی نظام آباد بالای کتل فرداپور (که در ویرانهٔ محض بود) طرح انداخت - و مسجد و کاروان سرا و دولتخانه و پل تعمیر نمود - مطابق این آبادي سمت حصار شهر پناه حیدر آباد و نهر هرسول (که وسط شهر اورنگ آباد مي‌آید) - (۲) نواب سخن موزون مي کرد - و دیوانی ضخیم دارد - از نتایج طبع شریف اوست * بیت *

* تا مقابل کرد با خود حسن یار آئینه را *
* تازه آبي آمـــده بر روی کار آئینه را *

---

(۲) در[تاریخ مظفري] الحاصل او مدت سي سال بحکومت شش صوبهٔ دکن (که هریک مملکتی ست علحده) استقلال تمام یافته ذخایر کامراني اندوخته و دران صوبجات عمارات عالي بنا نهاد - حصار شهر برهانپور و حیدرآباد و معموریِ نظام آباد بالای کتل فرداپور و نهر هرسول (که در شهر اورنگ آباد مي رود) و مسجد عالي و کاروان سرای وسیع و پل استوار از آثار اوست - و اوعلما و فقرا و مورخین و شعرا را عزیز داشتي و دامن امید اینها را از زر و سیم گران بار ساختي *

* وله *

* سوخمت با داغ محبت دل دیوانهٔ ما *
* شمع گردید بگـــرد ســـر پروانهٔ ما *

نواب غفران پناه وقت رحلت شش پسر والا گهر گذاشت - میر محمد و میر احمد که هر دو از یک مادر اند - و میر سید محمد و میر نظام علي و میر محمد شریف و میر مغل این چهار مختلف اند - و هر کدام بخطابات عمدهٔ مختلف معزز - برای امتیاز اولین را امیرالامرا و دومین را نظام الدوله و سیومین را امیرالممالک و چهارمین را آصف جاه ثاني و پنجمین را برهان الملک و ششمین را ناصرالملک یاد میکنم - امیرالامرا فیروز جنگ غازی الدین خان بهادر بن نواب آصف جاه غفران پناه از پیشگاه خلافت بخطاب جد خود سرفراز گشته سرمایهٔ نامورې اندوخت - نواب آصف جاه از دکن وارد دهلي گشته به تقبیل پایهٔ تخت سلطنت اعزاز مي یابد - و چون

نواب آصفجاه در سنهٔ (۱۱۵۳) ثلث و خمسین و مائة و الف از فردوس آرامگاه رخصت دکن گرفت نیابت امیر الامرائي [که بعد کشته شدن خواجه عاصم (مخاطب به صمصام الدوله خاندوران در جنگ نادر شاهي) بنواب آصف جاه مقرر شده بود] بخلف خود فیروز جنگ تفویض نمود - و بعد رحلت

نواب آصف جاه در عهد احمد شاه منصب امير الامرائيه به بشارت خان قرار گرفت - و بعد چند روز خلعت امير الامرائي از تغير او به شهادت خان فيروز جنگ عنايت شد - و بعد شهادت نواب نظام الدوله ناصر جنگ امير الامرا را هوس رياست دکن در سر افتاد - اعيان حضور بنابر بعضي وجوه اول راضي نبودند - آخر راضي شدند - نوعيکه در ترجمهٔ صفدر جنگ رقم ايضاح خواهد يافت - امير الامرا سيوم رجب سنهٔ (۱۱۶۵) خمس ستين و مائة و الف از احمد شاه بخلعت حکومت دکن قامت مباهات آراست - و در عين موسم برشکال جانب دکن قطره زد - و (چون در دکن امير الممالک برادر سيومين مسلط بود) هولکر مرهته را (که با فوج سنگين در نواح دهلي بود) رفيق خود گردانيد - و بعد طي مسافت بيستم ذيقعدهٔ سال مذکور داخل اورنگ آباد شد - امير الممالک (که در حيدر آباد بود) بقصد مقابله مسافتي نورديد - غنيم قابو يافته از امير الامرا ملک خانديس تمام و کمال و سنگمير (۲) و جالنه از توابع اورنگ آباد وغيره استدعا نمود - امير الامرا (چون نو آمده و نا واقف بود و کار عمدهٔ مقابله با امير الممالک در پيش داشت) سفيد ملک خانديس

(۲) نسخهٔ [ج] و سنگمنير و جالنا ‌‌‌*

وغیره بمهر خود حوالهٔ غنیم نمود - و این چنین ملک عظیم مفت در دست غنیم رفت *

چون قلم قضا بوین رفته بود (که ریاست ملک دکن بر امیر الممالک بحال باشد) امیر الامرا بعد هفده روز از داخل شدن اورنگ آباد هفتم ذي حجه آخر روز سال مذکور بمرگ مفاجات درگذشت (۲) - و رفقای او (که بچه توقعات سبیل رفاقت پیموده بودند) همه در چاه یاس فرو رفتند - و تابوت او را به سکینهٔ خاطر بدرقهٔ سلامت راه معاینه نموده قرار دادند که پیش و پس صف خود نگاهداشته از اورنگ آباد بدهلي برند - آخر همچنان کردند - و چون بنات النعش در رکاب نعش راه طي کرده بدهلي رسیدند - و درانجا نعش را بزمین سپردند *

اما عماد الملک بن امیر الامرا فیروز جنگ بن نواب

(۲) در [تاریخ مظفري] چون آصف جاه نظام الملک فتح جنگ جهان فاني را گذاشت نظام الدوله ناصر جنگ پسر دومین آصف جاه بجاي پدر نشست - پس از چندے غازي الدین خان فیروز جنگ (که در حضور پادشاه بود) بنظامت دکن سرفراز شد - و او پسر خود عماد الملک را به نیابت مهر بخشیگري بحضور والا گذاشته با محمد ابراهیم خان عم راقم روانهٔ حیدر آباد گردید - وقتیکه متصل آن بلده رسید از اتفاقات قضا و قدر بمرگ مفاجات یا باغوای کسے به تعبیه زهر در طعامش کردند في الفور ادهم عزیمت از جهان فنا بر تافت و بملک بقا شتافت - نعش او را به شاهجهان آباد آوردند و در گورخانهٔ بزرگان او بخاک سپردند ٭

آصفجاه غفران پناه و دختر زادهٔ وزیر الممالک اعتماد الدوله
قمر الدین خان مرحوم نام اصلی او میر شهاب الدین
است - او هم بخطاب موروثی غازي الدین خان بهادر
فیروز جنگ ناموري دارد - وقتیکه پدرش امیر الامرا در
دکن رفته بمرگ مفاجات در گذشت بمجرد وصول این
خبر وحشت اثر به دار الخلافه عماد الملک بخانهٔ وزیر
الممالک صفدر جنگ رفته نشست - و غم نالي را بجائی
رساند که صفدر جنگ بر سر ترحم آمده امیر الامرائی
ارثي را از احمد شاه باو دهانید - آخر این نقش
راست از نگین اخلاص کج نشست - عماد الملک خواست
که صفدر جنگ را برهم زند - چنانکه تفصیل آن در ترجمهٔ
صفدر جنگ خواهد آمد - عماد الملک در ایام جنگ مذکور
هولکر را از مالوه و جے آپا را از ناگور بکومک خود
طلبید - اما پیش از رسیدن اینها با صفدر جنگ مصالحه
درمیان آمد - عماد الملک و هولکر و جے آپا هر سه
باتفاق بر سر سورجمل جات رفتند - و بهرت پور و کمیر
و دیک را (که هر سه از قلاع حصینهٔ ملک جات است)
محاصره نمودند - و (چون عمدهٔ اسباب قلعه گیري اضراب
اتواپ است) عماد الملک بالتماس سرداران غنیم عریضهٔ
بدرگاه احمد شاه مشتمل بر استدعای اضراب توپ مصحوب

عاقبت محمود خان کشمیري (که مدار المهام او بود) ارسال داشت - انتظام الدوله وزیر بن عماد الدوله قمر الدین خان مرحوم بضد عماد الملک پادشاه را از فرستادن اصراب توپ مانع آمد - عاقبت محمود خان اکثرے از منصب داران پادشاهي و مردم توپخانه را بوعدهٔ این (که اگر دور اعتماد الدوله شود با شما مراعات چنین و چنان بعمل مي آید) با خود متفق ساخته خواست که انتظام الدوله را بر دارد - و روزے قرار داده بر سر خانهٔ انتظام الدوله غلو کرده هنگامهٔ دار و گیر گرم ساخت - و همان روز کارے نساخته روی گریز بجانب (۲) داسنه نهاد - و از راه قطاع الطریقي در آمده بتاخت و تاراج محالات پادشاهي و جواگیر منصبداران (که در نواحی دار الخلافه بود) غبار فتنه بر انگیخت - دران ضمن سورجمل جات (که از دست اهل محاصره بحالت کسوف رسیده بود) از احمد شاه امداد التماس کرد - احمد شاه در ظاهر برای شکار و نظم و نسق آن الکه و در باطن برای کومک جات از دهلي بر آمده در سکندره مضرب خیام ساخت - و عاقبت محمود خان را (که دران نواحي هنگامه پرداز بود) استمالت نموده بحضور طلبید - عاقبت محمود خان از مقام خورجه جریده آمده

---

(۲) در [تاریخ مظفري] ڈاسنه *

ملازمت پادشاه نموده بخورجه برگشت - از مقدرات الهي اینکه هولکر بخاطر آورد که احمد شاه در دادن اضراب توپ تغافل ورزید - الحال (که بیرون بر آمده است) رفته رسد غله و کاه لشکر او را بند باید کرد - و قافلهٔ او را تنگ نموده اضراب اتواپ باید گرفت - و خواست که این کار بے سهیم و شریک بکرسي نشاند - عماد الملک و جي آپا را خبر ناکرده شبگیر نمود - و از گذر متهرا عبور دریای جمن نموده شبے (که عاقبت محمود خان ملازمت نموده بخورجه برگشت) هولکر قریب معسکر احمد شاه رسیده اول شب چندان بان سر داد که مردم گمان بردند که عاقبت محمود خان از راه شرارت باز آمده آتش افروز هنگامه است - امر سهل دانسته استعداد جنگ نکردند - و فکر فرار هم نه نمودند - و الّا خرابیها پیش نمي آمد - آخر شب متحقق شد که هولکر آمده است - دست و پا گم کردند - که نه وقت استعداد جنگ و نه فرصت فرار - ناچار احمد شاه و بهار راو و صمصام الدوله میر آتش پسر امیر الامرا صمصام الدوله خاندوران ناموس و اموال و اثقال را گذاشته با چند کس راه دار الخلافه بر گرفتند - و از طفلي و نا تجربگي و بے هیثیتي بادشاه چشم زخم عظیمے بناموس تیموریه رسید - هولکر آمده بے منازعتے تمام اثاث سلطنت را غارت کرد -

بالکه زمانیه دختر فرخ سیر پادشاه (که زوجهٔ فردوس آرامگاه بود) و دیگر پردگیان سرادقات پادشاهي به اسیري در آمدند - هرچند هولکر اینها را بحرمت نگاهداشت اما خاک بر سر این حرمت - عماد الملک این خبر شنیده محاصره را گذاشته بدار الخلافه شتافت - جی آپا (چون دید که این هردو سردار برخاسته رفتند و تنها عهده برای محاصره نمي توان شد) او هم دست از محاصره بر داشته بذارنول رفت - و سورجمل جات خود بخود از کسوف محاصره بر آمد - عماد الملک بزور هولکر و سازش امرای حضور (خصوص صمصام الدوله میر آتش) وزارت از تغیر انتظام الدوله خود گرفت - و امیر الامرائي به صمصام الدوله میر آتش دهانید - روزے (که وزارت گرفت) صبح خلعت پوشید وقت استوا احمد شاه را با مادرش قید کرده عزالدین (۲) خلف معزالدین جهاندار شاه را دهم شعبان روز یکشنبه سنهٔ (۱۱۶۷) سبع و ستین و مائة و الف بر تخت سلطنت نشانده به عالمگیر ثاني ملقب ساخت - و بعد یک هفته از قید کردن چشم احمد شاه و مادرش را (که تمام فتنه ازو رسیده بود (۳)) میل کشید - بعد ایامے برای انتظام صوبهٔ پنجاب قصد لاهور کرد *

---

(۲) نسخهٔ [ج] عزیز الدین - (۳) نسخهٔ [ج] برخاسته بود *

مخفي نماند که در سنهٔ (١١٦١ه) احدی و ستین
و مائة و الف صوبه داری لاهور به معین الملک قرار یافت
و بعد فوت معین الملک حکومت لاهور بزن او عاید شد -
چنانچه در واقعات شاه دراني مفصل مي آید - عماد الملک
عالمگیر ثاني را در دهلي گذاشته شاهزاده عالي گوهر را
بتوزکي برداشته از راه هانسي و حصار روانهٔ لاهور گردید -
و به بودانه رسیده حسب الطلب آدینه بیگ خان فوجی را
بسرکردگی سید جمیل الدین سپه سالار و عبد الله خان
کشمیري مدار المهام شبا شب بلاهور (که ازانجا چهل کروه
مسافت دارد) رخصت کرد - اینها در یک شب و روز خود را
بلاهور رسانیدند - و خواجه سرایان را در حرم فرستاده بیگم را
(که در تمام غفلت خوابیده بود) بیدار کرده مقید ساختند -
و از عمارات بر آورده در خیمه جا دادند - بیگم زن تغائی
عماد الملک است - و نیز دختر او به عماد الملک نامزد
بود - عماد الملک صوبه داری لاهور به آدینه بیگ خان در
بدل پیشکشی سي لک روپیه مقرر کرده بدهلي معاودت نمود -
چون این خبر بسمع شاه دراني رسید بسیار شاق آمد - و
از قندهار پاشنه کوب خود را بلاهور رسانید - آدینه بیگ خان
چون طفل آدینه (که از کتب رم کند) از لاهور بصحرای
هانسي و حصار فرار نمود - شاه دراني بر جناح استعجال

به بیست کروهی دهلي علم افراز شد - عماد الملک (که سر و سامانی نداشت) جز انقیاد چاره نیافته ملازمت شاه درانی نمود - اول معاتب شد - آخر بسفارش بیگم مذکور و اشرف اور شاه درانی از خان محظوظ شد - و وزارت هم بغیر از پیشکشی بار مسلم شد - و چون شاه درانی جهان خانرا به تسخیر قلعجات سورجمل جات تعین کرد عماد الملک همراه جهان خان ترددات نمایان بعرصهٔ ظهور آورد - و مورد آفرین شاه گردید - و چون طلب پیشکش بابت وزارت درمیان آمد عماد الملک از شاه التماس کرد که تورهٔ از نسل تیموریه و فوجی از درانیان همراه من شود که از انتربید زر خطیر بمعرض وصول در آورده داخل سرکار سازم - شاه درانی دو شاهزاده یکی هدایت بخش بن عالمگیر ثاني و دیگر میرزا بابر خویش عزیز الدین برادر عالمگیر ثاني را از دهلي طلبیده با جانباز خان (که یکی از سرداران رکاب شاه بود) همراه عماد الملک کرد - عماد الملک با دو شاهزاده و جانباز خان در کمال بے سرانجامي عبور جمن نموده عازم فرخ آباد مسکن احمد خان پسر محمد خان بنگش گردید - احمد خان استقبال کرده خیمه و خرگاه و افیال و افراس وغیره پیشکش شاهزاده نمود - عماد الملک ازانجا پیشتر رفته از آب گنگ گذشته رو بصوبهٔ اودهه آورد - و شجاع الدوله ناظم اودهه

باستعداد جنگ از لکهنؤ بر آمده خود را در میدان سانڈي و پالي (که سرحد صوبه اوده است) رسانید - دو بار جنگ سهل با قراولان طرفین واقع شد - آخر بوساطت سعد الله خان روهیله بر پنج لک روپیه (قدرے نقد و باقي بوعده) صلح قرار یافت - عماد الملک مع شاهزاده هفتم شوال سنهٔ (۱۱۶۰) ستین و مائة و الف از میدان سراع کوچید - و از دریاي گنگ گذشته بفرخ آباد رفت *

و چون شاه دراني بنابر حدوث وبا در لشکر او از حوالئ اکبر آباد بعزم ولایت گام سرعت بر گرفت روزے (که محاذئ دار الخلافة رسید) عالمگیر ثاني با نجیب الدوله بر سر تالاب مقصود آباد آمده با شاه ملاقات نمود - و از عماد الملک شکایت بسیار کرد - لهذا شاه نجیب الدوله را منصب امیر الامرائی هندوستان داده روانهٔ لاهور گردید - نجیب الدوله از قوم افغان است - چون آثار رشد از ناصیهٔ حالش پرتو ظهور مي داد عماد الملک او را در سرکار خویش پیش آورد - و چون شاه دراني به هندوستان آمد بنابر جوهر ذاتي و هم قومي تقرب پادشاه پیدا کرد - تا بجائے که امیر الامرا شد - و با عماد الملک طرف گردید - القصة عماد الملک در فکر بیجا ساختن نجیب الدوله از فرخ آباد عازم دهلي گردید - و رگهناتهه راو برادر اعیانئ بالا جي راو

و هولکر را بمبالغهٔ تمام از دکن طلبیده باتفاق دهلي را
محاصره نمود - عالمگیر ثاني و نجیب الدوله محصور شدند -
و چهل و پنج روز جنگ توپ و رهکله درمیان ماند - آخر
هولکر رشوت سنگین از نجیب الدوله گرفته بنای صلح
گذاشت - و نجیب الدوله را با آبرو و مال و اثقال از قلعه
بر آورده متصل خیمهٔ خود جا داد - و تعلقهٔ او آن طرف
آب جمن (که عبارت از سهارنپور و چاندپور و تمام قصبات
بارهه باشد) به تصرف در آورد - و چون سردار غنیم
نجیب الدوله را در شکرتال محاصره کرد (نوعیکه در
ترجمهٔ شجاع الدوله خواهد آمد) عماد الملک را از دهلي
بکومک طلبید - عماد الملک [که با خانخانان انتظام الدوله
ناخوش بود - و با عالمگیر ثاني هم صفائي نداشت -
که این ها با شاه دراني مخفي سلسلهٔ رسل و رسایل
دارند - و نیز غلبهٔ نجیب الدوله بر ما مي خواهند] اول
خانخانان را بقتل رسانید - و بعد سه روز هشتم ربیع الآخر
روز پنجشنبه سنهٔ (۱۱۷۳) ثلث و سبعین و مائة و الف
عالمگیر ثاني را جرعهٔ شهادت چشانید - و در تاریخ
مذکور پسر محي السنه بن کام بخش بن خلد مکان را
بر تخت نشانده بشاهجهان ملقب ساخت - و بعد قتل
پادشاه و خانخانان بر طبق طلب دتا بکومک او شتافت -

و در همین ایام آمد آمد شاه درانی غلغله دران نواحي افگند - و دتا از نواحي شکرتال بر خاسته باراده مقابله با شاه درانی بجانب سرهند رو نهاد - عماد الملک به شاهجهان آباد آمد - و چون خبر مقابلهٔ دتا با قراولان شاه درانی شنید غالبیت درانیان و مغلوبیت هم استنباط نمود - زیراکه در دو پهلوان (که باهم کشتي میکردند) او دید زور آور کم زور را به نیروی بازو عقب مي برد - درانیان بقوت ترکتازي هم اورا جانب دهلي پس پا ساختند - عماد الملک دریافت که عنقریب شاه درانی هم را برداشته بر سر شاهجهان آباد میرسد - از خوف او پادشاه تازه را در دهلي گذاشته خود نزد سورجمل جات رفت *

اما نظام الدوله خلف دوم نواب آصف جاه غفران پناه واسطة العقد امرا ست و بلیة القصیدهٔ شعرا - احوال او مفصل در ترجمهٔ او صورت تحریر پذیرفته - درینجا رخسار صفحه بخال اجمال آرایش مي یابد - (چون نواب آصفجاه در سنهٔ (۱۱۵۰) خمسین و مائة و الف بشاهجهان آباد تشریف برد) پسر والا گهر را نیابت دکن تفویض فرمود - و او در ایام نیابت خود راجه راو را (که نشهٔ غرور در سر داشت) مغلوب ریاست ساخت - نوعیکه در احوال غنیم گذشت - و بعد رحلت نواب آصفجاه بر مسند دکن نشست - و رحمی

او قسمے غنیم را دست خوش هراس داشتند که تا آخر عهد او از حد خود پا بیرون نگذاشت - آحمد شاه فرمانروای هندوستان براے اصلاح امور سلطنت شقهٔ بخط خاص بنواب نظام الدوله نوشت - نواب تا دریای نربدا جلوریز خود را رسانید - درین ضمن احمد شاه شقهٔ ناسخ عزیمت حضور بقلم آورد - و نیز مظفر جنگ (که در ترجمهٔ او مي آید) سر از اطاعت پیچید - نواب از نربدا معاودت نموده با هفتاد هزار سوار جرار و یک لک پیاده بعزم تنبیه مظفر جنگ لواي عزیمت افراخت - و تا بندر پهلچري (که از اورنگ آباد پانصد کروه جنوبي سمت) بر جناح استعجال خود را رسانیده به بیست و ششم ربیع الآخر سنهٔ (۱۱۶۳) ثلث و ستین و مائة و الف معرکهٔ قتال آراست - نسایم فیروزي بر پرچم اعلام نظام الدوله وزید - و مظفر جنگ زنده دستگیر شد - نظام الدوله موسم برشکال در آرکات گذرانید - افاغنهٔ کرناتک و همت خان وغیره (که درین یساق ملازم رکاب بودند) چشم از حقوق تربیت و نمکخوارگي پوشیده بطمع ملک و مال کمر دغا بستند - و باتفاق نصاراي پهلچري شب هفدهم محرم بحساب تنجیم و شازدهم بحساب رویت سنهٔ (۱۱۶۴) اربع و ستین و مائة و الف شبخون زده نواب نظام الدوله را بگلگشت ارغوان زار

شهادت روانه ساختند - و بعضی ارباب توفیق تابوت او را بروضهٔ شاه برهان الدین غریب رسانیده قریب مرقد نواب آصفجاه دفن کردند *

بعد شهادت او مظفر جنگ را (که مقید همراه بود) بریاست دکن برداشتند - و از پهلچري قصد حیدر آباد کردند - قضا و قدر اسباب انتقام نواب نظام الدوله آماده ساخت - و در دل مظفر جنگ و افاغنه مادهٔ نفاق ریخت - روزے (که زمین لکریت پلي مضرب خیام شد) ناخوشي از باطن بظاهر بروز کرد - هفدهم ربیع الاول سال مذکور فریقین از مکانهای خود حرکت کرده هنگام پیکار گرم ساختند - و سرداران طرفین با مظفر جنگ و همت خان و غیرهما بقتل رسیدند - و خون نواب نظام الدوله یکقلم قاتلان خود را بخاک هلاک غلطان ساخت - مظفر جنگ نام اصلی او هدایت محي الدین خان است - او بدو واسطه به عبد الله وزیر صاحب قران ثاني شاهجهان پادشاه مي رسد - و دختر زادهٔ نواب آصف جاه غفران پناه است - در عهد نواب آصف جاه بحکومت بیجاپور مي پرداخت - و در عهد نواب نظام الدولهٔ شهید مسلک مخالفت پیمود - نواب حسین دوست خان عرف نواب چندا صاحب (که از سرداران نوایت آرکات است) باو پیوسته

بگرفتن آرکات تحریص نمود - مظفر جنگ رو بآرکات آورد - آنجا هم غفیر از نصارای فراسیس ساکن پهلچري را بوساطت نواب چندا صاحب همراه گرفت - و بر سر انورالدین خان گوپاموئي (که از وقت نواب آصف جاه ناظم آرکات بود) رفته شازدهم شعبان سنة (۱۱۶۲) اثنین و ستین و مائة و الف دولاب خون ریزي بگردن او زد - شهامت جنگ پای جلادت افشرده ساغر موت چشید *

بعد شهادت نواب نظام‌الملک افاغنه و نصارا مظفر جنگ را بر مسند ریاست نشاندند - مظفر جنگ رام داس را دیوان خود مقرر کرده به راجه رگهناتهه داس مخاطب ساخت - و این رام داس برهمن سپاهی ست ساکن سیکاکول (که در ذیل متصدیان سرکار نظام الدوله بود) - چندان رتبه نداشت - لیکن در قتل نواب نظام الدوله جد و جهد بسیار بعمل آورده زنار محبت مظفر جنگ بر کمر بست - لهذا مظفر جنگ او را باین مرتبه رسانید - و با افاغنه به پهلچري رفت - و کپتان یعنی حاکم آنجا را ملاقات کرد - و جمعی از سپاه نصارا همراه گرفته عازم حیدرآباد شد - و بر سر آرکات عبور نموده در ملک افاغنه در آمد - نیرنگی قدرت درمیان مظفرجنگ و افاغنه خلاف انداخت - روزے (که سرزمین لکریت پلي مخیم شد) ناخوشي پنهاني

گل کرد - و عاید به پرخاش گشت - از یک طرف مظفر جنگ و نصارا و از طرف دیگر افاغنه مستعد شده صف آرای قتال گردیدند - همت خان و دیگر سرداران افاغنه بقتل رسیدند - و کار مظفر جنگ نیز بزخم تیر (که در حدقهٔ چشم رسید) آخر شد - و این سانحه هفدهم ربیع الاول سنهٔ (۱۱۶۴) اربع و ستین و مائة و الف بعالم ظهور آمد *

مظفر جنگ طبع طالبعلمي داشت - و تهذیب المنطق ازبر کرده بود - با شعرا اصلا مناسبتی نداشت - در ایام ریاست (که دو ماه بیش نبود) قریب هشت روز فقیر را هم اتفاق صحبتش دست داده - شبها خود را به بحث علمي مشغول داشتی - و او تزکیهٔ نفس بمرتبهٔ کمال نداشت - هرگاه خود ستائي آغاز میکرد حضار الفاظ تائید و تصدیق او بر زبان مي آوردند - و در ایام ریاست مظفر جنگ بالا جي با فوجه از پونه برسر اورنگ آباد آمد - و رکن الدوله ناظم آنجا پانزده لک روپیه داده آفت او را دفع ساخت - و این رکن الدوله از اعاظم امرای نواب آصفجاه است - یازدهم رجب سنهٔ (۱۱۷۰) سبعین و مائة و الف بجوار رحمت آسود - مظفر جنگ اول کسی است که نصارا را نوکر کرده بطرف دیار اسلام آورد - پیش ازین نصارا در بنادر

خود بودند - و پا از حدود خود بیرون نمي گذاشتند -
بعد شهادت نواب نظام الدوله مظفر جنگ نصاراى
فراسيس را نوكر گرفته آنها را اعتضاد خود ساخت - و
بعد قتل مظفرجنگ نصارا بصيغهٔ نوكري در ركاب
امير الممالک شدند - و سيكاكول و راجبندري و ديگر
مواضع را در جاگير خود گرفتند - و طرفه اقتدارے بهم
رسانيدند - كه در دكن حكم حكم ايشان شد - موسى بهوسى
سرگروه نصارا بخطاب عمدة الملک مخاطب گرديد - (چون
انگريز و فراسيس هميشه باهم انجيلى عداوت تلاوت مي‌كنند -
و بنادر هردو فرقه باهم قريب واقع است) نصاراى انگريز را
هم هواے مداخلت در ملک پادشاهي بهم رسيد - كه
الو الو را ديده رشک ميگيرد - و بعض ملک آركات را
بتصرف آوردند - و نيز بر بنگاله مسلط شدند - و قلعهٔ
بندر سورت را قابض گشتند - و در سنهٔ (۱۱۷۴) اربع
و سبعين و مائة و الف بندر پهلچري را محاصره كرده
از دست فراسيس انتزاع نمودند - و عمارات پهلچري را
زوزبيخ اكنده قاعاً صفصفاً ساختند - و سيكاكول و راجبندري
و ديگر مواضع (كه در جاگير فراسيس رفته بود - و
قياس كار نمي كرد كه چه طور از دست اينها خواهد
بر آمد) خود بخود مستخلص گرديد *

امیر الممالک خلف میوم نواب آصف‌جاه غفران پناه - نام اصلی او سید محمد خان است - اول مخاطب به صلابت جنگ بود - و آخر در عهد عالمگیر ثاني به امیر الممالک مخاطب گردید - بعد قتل مظفر جنگ راجه رگهناتهه داس و جمیع اعیان او را سردار ساختند - راجه رگهناتهه داس وکیل مطلق شد - راجه جمعی از نصارای فراسیس را (که مظفر جنگ از پهلچهري نوکر کرده همراه آورده بود) استمالت نموده رفیق امیر الممالک ساخت - امیر الممالک بعد طی منازل رونق افزای اورنگ آباد شد - و ایام برشکال درانجا گذرانیده یازدهم ذي‌حجه سنهٔ (١١٦٤) اربع و ستین و مائة و الف بقصد تنبیه بالاجي با پنجاه هزار سوار جرار بمقابله پیش آمد - و دوازدهم محرم سنهٔ (١١٦٥) خمس و ستین و مائة و الف جنگ شروع شد - بهادران اسلام جنگیده جنگیده غنیم را قریب پونه رسانیدند - و آبادیهای غنیم را (که سر راه پیش آمد) سوخته با خاک برابر ساخته جلوخانهٔ دوزخ کردند - درین محاربات فرنگیان بآتش خانهٔ خود دود از نهاد غنیم بر آوردند - علی الخصوص شب چهاردهم محرم (که ماه خسوف تمام کرده بود) نصارا بر فوج غنیم شبخون زدند - و جمعی کثیر را به آتشکدهٔ آخرت فرستادند - بالا جي (که در حالت پوجا یعنی پرستش

مخوف بود) برهنه سر بر بادپائی برهنه پشت سوار شده فرار را وسیلهٔ نجات خود ساخت - و ادوات و آلات طلائی پوجا بغنیمت اسلامیان در آمد - اما بسبب نفاق خانه برانداز انجام این همه آوردن و مصالح برابر خاک بود - امیر الممالک بعد انفصال جنگ متوجه حیدرآباد شد - سپاه نصارا در میدان تهالکي سیزدهم جمادی الآخر سنهٔ خمس و ستین و مائة و الف (۱۱۶۵) راجه رگهناتهه داس را کشتند - نواب امیر الممالک بحیدرآباد شتافت - و حسب الطلب او رکن الدوله و صمصام الدوله از اورنگ آباد خود را بحیدرآباد رسانیدند - و وکالت مطلق برکن الدوله تفویض یافت - ناگاه خبر رسید که امیر الامرا فیروز جنگ بن نواب آصفجاه از پیشگاه احمد شاه خلعت صوبه‌داری دکن پوشیده عازم دکن است - رکن الدوله از وکالت پهلوتهي کرده به کهرتله نزد جانوجي بهالکر آمد - مقصدش اینکه امیر الامرا باتفاق هولکر مرهته بدکن مي آید بوساطت جانوجي بهالکر و نیز بوساطت بالاجي (که با او از عهد نواب آصفجاه غفران پناه ربط داشت) بامیر الامرا پیوسته سررشته موافقت بدست آرد - وقتیکه رکن الدوله از حیدرآباد روانه شد صمصام الدوله همانجا ماند - و بصوبه‌داری حیدرآباد از امیر الامرا امتیاز یافت - و چون امیر الامرا باورنگ آباد

رسیده هفده روز زندگانی کرده در گذشت (درین هفده روز چه خرابیها که رو نداد) غنیم (که در سرکار امیر الامرا صاحب اختیار و اقتدار بود) ملک خاندیس و سرکار سنگمیز و جالنه وغیره از امیر الامر سند کرده گرفت - و شوکت اسلام ازین الکه بر داشت - و بعد فوت امیر الامرا به امیر الممالک که بقصد مقابلهٔ امیر الامرا از حیدر آباد بر آمده بود پیوست - و ملکی (که از امیر الامرا گرفته بود) سند او از امیر الممالک هم حاصل کرد - و بعد ازان رکن الدوله از کپرتله بر آمده به امیر الممالک پیوست - و بر وکالت مطلق قایم شد - و صمصام الدوله را معطل ساخته به اورنگ آباد فرستاد - و چون ایام برشکال قریب رسید امیر الممالک با رکن الدوله به اورنگ آباد آمد - عمدة الملک و موسی بهوسی با رکن الدوله بوسیدند - و چهاردهم صفر سنهٔ (۱۱۶۷) سبع و ستین و مائة و الف وکالت از تغیر رکن الدوله به صمصام الدوله شاهنواز خان اورنگ آبادی مقرر گردید - صمصام الدوله چهار سال به سرانجام این منصب جلیل القدر پرداخت - و در ایام وکالت خود بتدابیر صائبه نوعی غنیم را بر حد خود نگاهداشت که اصلا سر شورش بر نداشت - تفصیل این در دیباچهٔ کتاب مآثر الامرا بزبان قلم رفته *

میر نظام علي و میر محمد شریف (که این مدت معطل با امیر الممالک بسر مي بردند) صمصام الدوله در سنه (۱۱۶۹) تسع و ستین و مائة و الف اولین را صوبه داري برار و دومین را صوبه داري بیجاپور از امیر الممالک دهانیده هر کدام را بصوبهٔ خود فرستاد - میر نظام علي آخر مخاطب به آصف جاه ثاني شد - و محمد شریف اول به شجاع الملک و آخر به برهان الملک مخاطب گردید -

و بتاریخ ششم ذیقعده سنه (۱۱۷۰) سبعین و مائة و الف وکالت مطلق از عزل صمصام الدوله به برهان الملک (که از صوبهٔ بیجاپور در حضور امیر الممالک به اورنگ آباد آمده بود) تقرر یافت - و در همین ایام آصف جاه ثاني با فوج شایسته از برار به اورنگ آباد تشریف آورد - و برهان الملک را معطل ساخته اختیار ریاست بدست خود آورد *

و چون اطلاق وکیل مطلق به برهان الملک بود لقب او ولي عهد مقرر گردید - و در همین سال بالا جي راو بارادهٔ پرخاش در سواد اورنگ آباد آمد - آصف جاه ثاني نواب امیر الممالک را بحراست اورنگ آباد گذاشت و خود با برهان الملک جنگ کنان تا سندکهیر (که قریب سي کروه از اورنگ آباد است) رفت - انجام کار

مصالحه به قرار دادن جاگیر غنیم قرار یافت - و ملک بیست و هفت لک روپیه از صوبجات دکن تسلیم غنیم شد - و شوکت حکومت اسلام ازین محالات بر خاست - نواب آصفجاه ثاني بعد مصالحه از سند کهیر باورنگ آباد تشریف آورد - و حیدر جنگ مدار المهام موسي بهوسي سرگروه نصارا گردید - و چون دید (که با وصف نواب آصفجاه نقش تسلط او درست نمي توان نشست) در شکست نواب آصفجاه افتاد - و بانواع حیله سازي ابراهیم خان کاپردي و سایر فوج نواب آصفجاه را از نواب جدا ساخته در ذیل نوکران موسی بهوسی داخل کرد - زر سپاه هشت لک روپیه از نزد خود تسلیم نمود - و نواب را تنها ساخت - بعد ازان صمصام الدوله را مقید کرده خاطر خود را از هر دو طرف جمع نمود - و خواست نواب آصفجاه را به بهانهٔ صوبه داری حیدر آباد بحیدر آباد فرستد - و در قلعهٔ گولکنده نگاهدارد - و میدان برای جولان خود خالي سازد - ندانست که تقدیر بر تدبیر سر پیچید - در سیوم رمضان قریب استوا سنهٔ (۱۱۷۱) احدی و سبعین و مائة و الف حیدر جنگ در خیمهٔ نواب آصفجاه آمد - نواب آصفجاه پیشتر با مشیران خود مخفي قتل حیدر جنگ قرار داده بود - حضار مجلس و خواص محفل حیدر جنگ را گرفته

ذبح کردند - و نواب آصفجاه بر اسپی سوار شده از لشکر تنها بر آمد - و این همه توپخانهٔ فرنگ در مقام حیرت معطل ماند - و جرأتے نمود که کارنامهٔ رستم و افراسیاب را منسوخ ساخت - و از مذبوح شدن حیدر جنگ موسی بهوسی و دیگر اعیان لشکر هوش باختند - درین رستخیز واقعه طلبان نواب صمصام الدوله و یمین الدوله و میر عبد النبي خان پسر نواب صمصام الدوله را بسیر لاله زار شهادت فرستادند - بعد این هنگامه امیر الممالک و برهان الملک و موسی بهوسی بحیدر آباد شتافتند - و نواب آصفجاه ثاني پس از ذبح کردن حیدر جنگ راه برهان پور گرفت - و ابراهیم خان کاردي (که جبراً و قهراً حیدر جنگ او را از نواب آصفجاه جدا کرده بود) درین وقت بنواب پیوست - نواب آصفجاه سیزدهم رمضان سال مذکور سواد برهان پور را مرکز نزول ساخت - و متمولان شهر و محمد انور خان برهانپوري وغیره را مصادره نمود - خان مذکور بشدت محصلان و از غم مصادره هفدهم ذیقعده سال مذکور زندگاني را وداع نمود - و در درگاه شاه برهان الدین غریب مدفون گردید - نواب آصفجاه از برهانپور به برار رفت - و در قصبهٔ پاتم (که از قصبات اعظم برار است) چهاوٴني کرد - و بعد چهاوٴني با جانوجي پسر رگهو بهونسله مکامدار برار محاربات در میان آمد -

و بصلح انجامید - و بعد مصالحه عازم حضور امیر الممالک (که در نواحی حیدرآباد بود) شد - و بعد ملاقات درمیان هر سه برادران جدال و نزاع بسیار بوقوع آمد - آنچه انجام کار صورت گرفت اینکه نواب امیر الممالک و نواب آصفجاه ثانی یکجا شوند - و نواب برهان الملک بصوبهٔ خود بیجاپور باشد - هیژدهم ربیع الاول سنهٔ (۱۱۷۳) ثلث و سبعین و مائة و الف فتنهٔ عجبی گل کرد - که قلعهٔ احمد نگر پای تخت نظام شاهیه را سداسیو با دو برادر عمزادهٔ بالاجي با قلعه دار سازش کرده گرفت - و بتاریخ مذکور مردم او داخل قلعه شده قابض گشتند - شهر احمد نگر آباد کردهٔ احمد نظام شاه است که در سنهٔ (۹۰۰) تسعمائة طرح انداخت - و بنام خود موسوم ساخت - و در دو سه سال شهرے بکمال خوبي آباد شد - و بعد اندک فرصت حصارے از سنگ و گل تعمیر نمود - و در درون آن عمارات دلکش و قصور منقش برای سکونت خود مرتب ساخت - و بعد فوت او اخلاف او این قلعه را متوارث بودند - شاهزاده دانیال بن اکبر شاه مع سپه سالار خان خانان در اوائل سنهٔ (۱۰۰۹) تسع و الف قلعه را از طبقهٔ نظام شاهیه بتصرف خود آورد - و بعد ازین قلعه داران پادشاهان تیموریهٔ هند بصیانت این قلعه

مامور مي شدند - بعد در صد و هفتاد سال تخمیناً این قلعه از دست اسلامیان بدست اصنامیان افتاد - و درین سال یادو راو خیال خامی در سر خود پخت - و خواست که ریاست اسلام را از دکن بر دارد - و کار اصنام را رونق دهد - ابراهیم خان کاپردي را (که بدتر از آزر بت تراش بود) نوکر گرفت - و این ابراهیم خان یکی از قوم ارذال بود که در فرنگیان تربیت یافته جنگ بقواعد فرنگ مي کرد - سامان حرب و توپخانهٔ شایسته با خود داشت - اول در سلک نوکران آصفجاه ثاني بود - بتفریط و افراط نواب جدا شده بغنیم پیوست - غنیم از پونه بر آمده بیست و دوم جمادی الاول سال مذکور در سواد اودگیر بتقابل عساکر رسید - درین وقت فوج غنیم شصت هزار سوار بود - امیر الممالک و آصفجاه ثاني خواستند که از اودگیر به دهارور دایر بیایند - و بعضی افواج سرکار را (که قریب دهارور بود) با خود گرفته بر سر دار الحرب پونه روند *

مخفي نماند که پیشتر با غنیم تنها جنگ قزاقي بود - هنر اینها همین که رسد غله و کاه لشکر اسلام بند میکردند - و قابو دیده به کوته یراق مي جنگیدند - و مدار فوج اسلام بر توپخانه بود که گرد لشکر حصاری از توپخانه کشیده بدفع مي پرداختند - این مرتبه بعلت رفاقت ابراهیم خان با

غنیم جمع جنگ قزاقي و جنگ فرنگي یعني آشکاري توپخانه شد - و اضراب توپ نیز همراه گرفت - چون فوج اسلام در زنجیرهٔ توپخانه بهیئت مجموعي و اجتماعي راه طی میکرد تیر توپخانهٔ غنیم کم خالي مي رفت - و تیر توپخانهٔ اسلام بایشها اتفاقي مي رسید - ابراهیم خان با آن (که خود را مسلمان مي گرفت) طرفه کمر بر شکست اسلام بربست - در حالت کوچ و مقام شب و روز توپخانه را مقابل آورده در کار داشت - و در حرکت و سکون و خواب و بیداري توپها سر داده آنے فرصت نمي داد - ازین جهت در لشکر اسلام خستگي سپاه راه یافت و عالمي راه نورد کوچ شهادت گردید - و ششم جمادي الآخر سال مذکور بهادران اسلام از زنجیرهٔ توپخانه بر آمده بر ابراهیم خان و دیگر فوج غنیم ریختند - و بشمشیر جلادت بسیارے از مخالفان را مقتول و مجروح ساختند - و پانزده علم از جماعهٔ ابراهیم خان کشیده آوردند - برهمین منوال جنگیده جنگیده بقلعهٔ اردیسه سه کروهي دهارور رسیدند - غنیم دید که اگر عساکر اسلام بدهارور رسیده فوج آنجا را با خود ملحق مي سازند عهده برائي متعذر خواهد شد - پانزدهم جمادي الآخر سال مذکور قریب چهل هزار سوار اسپ مجموعي بر چنداول فوج اسلام ریختند - چون جمعیت

اعدا بسیار و فوج اسلام در سه هزار کس بیش نبود
بعد از کشش و کوشش بسیار چنداول بغارت در آمده
چشم زخم عظیم به اسلامیان رسید - روز دیگر بساط معاودت
بر چیده شد - نا گزیر صلحی (که آبستن هزاران فساد بود)
انعقاد یافت - غنیم جاگیر شصت لک روپیه محالات
خجسته بنیاد تمام و کمال سوای شهر و پرگنه و حویلی هرسول
و ستاره و نیمهٔ از صوبهٔ بیدر و بیجاپور و قلعهٔ دولت آباد
و قلعهٔ آسیر و قلعهٔ بیجاپور (که هر کدام پای تخت
سلاطین اسلام بود) گرفت - و جاگیرات خاصهٔ سرکار
و جاگیرات امرا و منصبداران بسیاری در تنخواه غنیم رفته
بحکم تقدیر قتل عام عجبی بوقوع آمد - جز صوبهٔ
حیدر آباد و بعضی از صوبهٔ برار و بعضی از صوبهٔ بیجاپور
و قلاع بیدر در دست اولاد آصفجاه نماند - آنهم بشرکت
غالباً چهارم حصه - و خون فاسد در عروق ملک سرایت آورد -
هر چند وهن عظیم در بنیاد اسلام راه یافت لیکن آنهم
نشد که حسب خواهش یادو ریاست اسلام یکقلم از
قلمرو دکن بر خیزد - و چون آغاز این وهن رفتن قلعهٔ
احمدنگر است شخصی تاریخ رفتن ملک شصت لک روپیه
چنین یافته ٭ قطعه ٭

* کافر دشمن اسلام گرفت *
* حصن بسیار حصین از فن *
(۲)
* سال تاریخ رقم کرد خرد *
* رفت احمدنگر و ملک دکن *

بعد انعقاد صلح غنیم فوجے براي قبض دولت آباد فرستاد - قلعه دار آنجا شجاعت جنگ از اولاد سید محمد قنوجي فی الجمله استادگي کرد - غنیم احکام امیر الممالک (که بنام شجاعت جنگ بود) مردم اورا طلبیده نمود - و گفت که قلعه موافق قرار داده (که با ما درمیان آمده) تسلیم باید کرد - ناچار نوزدهم شعبان سنة (۱۱۷۳) ثلث و سبعین و مائة و الف قلعه را بمردم غنیم حواله نمود - شخصے تاریخ بنظم آورده　* قطعه *

* گرفتند کفار احمد نگر را *
* دگر دولت آباد حصن علم رفت *
* خرد سال تاریخ بر لوح گیتي *
(۳)
* چنین زد رقم دولت آباد هم رفت *



(۲) یعنی سنة هزار و یك صد و هفتاد و سه - (۳) یعني سنة هزار و یک صد و هفتاد و سه *

درین مقام بیان این (که دولت آباد در چه وقت
و بچه نهج بتصرف اسلامیان آمده بود)
بزبان قلم می آید *

مورخان آورده اند که سلطان علاء الدین برادر زاده و داماد
جلال الدین خلجي والی دهلي پیش ازان (که بهندوستان
رسد شنید که رام دیو راجهٔ دکن خزاین موروثی چندین
قرن دارد - در سنهٔ (۷۰۴) اربع و سبعمائة با هفت
و هشت هزار سوار از هندوستان بقصد تسخیر دیوگر یعنی
دولت آباد رهگرای دکن شد - و مسافت دور و دراز طی
کرده بایلچپور رسید - و ازانجا بایلغار جانب دیوگر شتافت -
رام دیو (که از رطل گران غفلت سیاه مست بود) جمعی را
(که دران وقت حاضر بودند) به مقابله و مدافعه فرستاد -
و در کروهی دیوگر با قراولان سلطان رو برو شدند - (چون
هندوان دکن هرگز مسلمانان را ندیده بودند - و تیر اندازي
و قزاقی بهادران اسلام مشاهده ننموده) تاب حملهٔ اول
نیاورده تا شهر دیوگر هیچ جا نه ایستادند - رام دیو این
حالت معاینه کرده در قلعهٔ دیوگر متحصن گردید - سلطان
علاء الدین جلو ریز به شهر دیوگر آمده برهمنان و

متمولان آنجا را دستگیر ساخته صد و پنجاه من طلا و چند من مروارید و اقمشهٔ نفیسه ازانها گرفت . و دو صد زنجیر فیل و چندین هزار اسپ از طویلهٔ خاصهٔ رام دیو بدست آورد - و بنابر فقدان ذخیره رام دیو سفیران فرستاده بالحاح تمام پیغام صلح کرد - و مَا بِهِ الصُّلْحُ یک هزار من طلا بوزن دکن و هفت من مروارید و دو من جواهر مختلف و یک هزار من نقره و چهار هزار چادر ابریشمی بوته بافت نقره و طلا و دیگر اشیا (که عقل از تصدیق آن ابا دارد) قبول نمود - و سلطان پیشکش را قبض کرده و هر سال خراج بر رام دیو مقرر نموده جمعی اسارا را از قید نجات داده روز بیست و پنجم از محاصره عطف عنان نموده سالم و غانم بهندوستان رسید - و سلطان جلال الدین را از هم گذرانیده خود بر تخت نشست *

و چون رام دیو تمرد ورزیده سه سال باج و خراج نفرستاد سلطان در سنهٔ (۷۰۶) ست و سبعمائة ملک نائب کافور را (که عمده ترین امرای حضور بود) با لک سوار به تسخیر دکن روانه فرمود - و چون ملک نائب بحوالی دولت آباد رسید رام دیو صرفه در آویزه و ستیزه ندیده پسر خود سکندر دیو را در قلعه گذاشته خود با سایر فرزندان

و تحف و هدايا از قلعه برآمده ملاقات ملك نائب نمود - ملك نائب او را همراه گرفته در اوايل سنهٔ (۷۰۷) سبع و سبعمائة بخدمت سلطان علاء الدين آورد - و سلطان او را مورد مراحم ساخته باعطای چتر سفيد و خطاب رای رايان و تفويض ديوكر با بسيارے از ممالك قديم سرفراز گردانيد - و قصبهٔ نوساري را (كه متصل بندر سورت است) بانعام او مقرر كرده يك لك تنكه نقد مرحمت نموده با پسران و تمامی خيل رخصت آن طرف ارزاني داشت - رام ديو بديوكر رسيده آن قدر ملك (كه از سلطان يافته بود) متصرف گشته مدة العمر قدم از جادهٔ اطاعت بيرون نگذاشت - در سنهٔ (۷۰۹) تسع و سبعمائة سلطان ملك نايب كافور را با لشكر گران از راه ديوكر به تسخير درنگل تعين فرمود - چون بديوكر رسيد رام ديو استقبال نموده خدمات شايسته بتقديم رسانيد - و اعانت مردم فراوان بعمل آورد - و ملك نائب بعد فتح درنگل لكهر ديو راجهٔ آنجا را امان داد - و پيشكش سنگين گرفته بهندوستان مراجعت نمود - و در سنهٔ (۷۱۰) عشر و سبعمائة باز ملك نائب را بتسخير دهور سمندر يكی از بنادر دكن (كه درين عصر از طغيان آب خراب است) و بعضی بنادر ديگر

با لشکر عظیم روانه کرد - چون بدینوکر رسید معلوم شد که رام دیو جان به قابض ارواح سپرده و پسرش قایم مقام گردیده - و چون پسر را باخلاص پدر نیافت بنابر احتیاط فوجی را در جالنه باز داشته پیشتر گذشت - و بعد سه ماه به بنادر مقصوده رسیده آن ولایت را غارت کرد - و بلال دیو راجهٔ کرناتک را دستگیر ساخت - و نقود و جواهر چندین هزار قرن (که تعداد آن منحصر در علم الهي ست) بدست آورده قرین سلامت بجالنه بر گشت - و درانجا بلال دیو و دیگر اعیان کرناتک را (که اسیر کرده آورده بود)(۲) یکقلم سر داد - و از راه سلطان پور و نذربار در سنهٔ (۷۱۱) احدی عشر و سبعمائة بوصول دهلي سرمایهٔ مسرت اندوخت - و سیصد و دوازده زنجیر فیل و نود و شش من طلا و صنادیق جواهر و مروارید مع بیست هزار اسپ(۳) از نظر سلطان گذرانید - و بعد چند روز بعرض سلطان رسانید که رام دیو فوت شده - پسر او محل اعتماد من نیست - اگر حکم شود بدکن رفته خراج چندین ساله را بجنگ بدست آورده مملکت رام دیو را نیز ضمیمهٔ ممالک محروسه سازم - سلطان التماس او را پذیرفته مرخص دکن فرمود *

---

(۲) نسخهٔ [ج] که اسیر کرده بود ‏. (۳) نسخهٔ [ج] هشت هزار اسپ ‏.

ملک نائب چون بدیوگر رسید پسر رام دیو را گرفته بقتل رسانید - و قلعه را بتصرف خود آورد - و دران سرزمین علم محمدي نصب کرده بجای رام رام تحیة و سلام رایج ساخت - ازان وقت این قلعه در ایدی حکام اسلام متداول بود - تا آنکه مهابت خان یکی از امرای صاحبقران ثاني شاه جهان پادشاه نوزدهم ذیحجه سنهٔ (۱۰۴۲) اثنین و اربعین و الف قلعه را از طبقهٔ نظام شاهیه گرفت - و ازان عصر قلعه داران سلاطین تیموریهٔ هند یکی بعد دیگرے بحفظ قلعه مي پرداختند - بعد (۲) چهار صد و شصت سال تخمیناً از دست ایمانیان به تصرف اصنامیان رفت - وَ تِلْکَ الْاَیَّامُ نُدَاوِلُهَا بَیْنَ النَّاسِ *

در وقت راجه ها دیوگر حصار و دربند و خندق و استحکام نداشت - سلاطین اسلام حصار متعدد ساختند - و سلطان محمد بن تغلق شاه دیوگر را دولت آباد نام کرد - و گرد قلعه سنگ را تراشیده خندق عمیق ساخت - و عمارات عالیه طرح کرد - و خواست که دار الملک سازد - و دهلي را ویران کرده سکنهٔ آنجا را آورده آباد سازد - آخر الامر منصوبهٔ این خیال صورت نه پذیرفت - اما قلعه دار بیجاپور بنابر بے ساماني استادگي نکرد *

(۲) نسخهٔ [ج] آن قلعه - و نسخهٔ [ب] این قلعه *

همین که غنیم حکم امیر الممالک حاصل کرده فرستاده
قلعهٔ را تسلیم دسان غنیم نمود - قلعهٔ ارک بیجاپور از ابنیهٔ
یوسف عادل شاه مبدع طبقهٔ عادل شاهیه است - اول از خاک
بود - یوسف عادل شاه در اواخر مائهٔ سابعه دیوار گلي را
شکسته قلعه را از سنگ و گچ مرتب ساخت - و بعد فوت
او ورثهٔ او قابض بودند - خلد مکان در اوائل ذي قعده
سنهٔ (۱۰۹۷) سبع و تسعین و الف این قلعه را از سکندر
(که خاتم طبقهٔ عادل شاهیه بود) انتزاع نمود - و ازان
وقت قلعه داران سلاطین تیموریه محافظت این قلعه بجا
مي آوردند - بعد دو صد و هفتاد سال و کسرے قلعه از دست
تسبیح شماران بیرون رفته در قبضهٔ زنار داران افتاد *

اما میر نجف علي خان قلعه دار آسیر بنابر حمیت
اسلام در دادن قلعه بمردم غنیم سر باز زد - و غنیم در
لوازم محاصره کوشیده خان مذکور قریب یک سال جنگیده
قلعه را نگاهداشت - آخر الامر چون فقدان ذخیره بحالت
اضطرار رسانید دوازدهم ربیع الآخر روز جمعه سنهٔ (۱۱۷۴)
اربع و سبعین و مائة و الف قلعه را بصلح تسلیم مردم
غنیم نمود - مولف گوید * قطعه *

* دژِ شاه اسلام کافر گرفت *
* بدین شکل فرمان تقدیر رفت *

* دبیر خرد سال تاریخ او *
(۲)
* رقم زد عجب حصن آسیر رفت *

قلعهٔ آسیر از ابنیهٔ آسا اهیر است که از کثرت استعمال تخفیف یافته سه حرف میانه ساقط گردید - و آسا نام شخصی و اهیر لقب اوست - اهیر بزبان هندي گاو چرانندهٔ - آسا اهیر از زمینداران معتبر خاندیس بود - آبا و اجداد او قریب هفت صد سال دران کوه آسمان شکوه توطن داشتند - و برای حفظ مواشي و سایر اموال حصاری از سنگ و گل ساخته روزگار مي گذرانیدند - (چون نوبت به آسا اهیر رسید و در مال و مواشي از آبا ترقي کرد) چار دیوار قدیم شکسته حصاری از سنگ و گچ تیار نمود - و قلعه بنام او شهرت گرفت *

نصیر خان فاروقي والئ برهانپور (که در سنهٔ (۸۰۱) احدی و ثمانمائة بسلطنت رسید) قلعه را از آسا اهیر انتزاع نمود - باین طریق که آسا را پیغام کرد که راجهٔ بگلانه و انتور (۳) جمعیت بسیار فراهم آورده با من در مقام مخالفت اند - مي خواهم اهل و عیال مرا در قلعه جا دهي - تا بخاطر جمع بدفع دشمن پردازم - آسا قبول کرد - نصیر خان روز اول چند دولیه عورات در قلعه فرستاد -

(۲) یعنی سنه هزار و یکصد و هفتاد و چهار هجري - (۳) نسخهٔ [ج] رنتور *

و تعليم كرد كه اگر زنان آسا بملاقات شما بيايند مراتب تواضع چنانچه بايد بعمل آريد - روز ديگر مردم شجاع در دوليها نشانده فرستاد - چون دوليها بقلعه در آمدند سپاهيان يكبار از دوليها بدر جسته و شمشير از غلاف بر آورده متوجه خانهٔ آسا شدند - قضا را آسا و فرزندان او مهمت غفلت بودند - و براى مباركباد قدوم مي آمدند - مردان دوچار شده تمام را بقتل رسانيدند - و باقي اهل قلعه امان خواسته بر آمدند - نصير خان اين خبر شنيده از جائيكه بود بر جناح استعجال خود را به آسير رسانيد - و مجدداً به تعمير او مشغول گشته شكست و ريخت درست كرد *
ازان وقت اين قلعه در دست اولاد نصير خان بود - تا آنكه اكبر پادشاه در سنهٔ (۱۰۰۹) تسع و الف قلعه را از دست بهادر پسر راجه علي خان انتزاع نمود - و ازان عهد قلعه داران سلاطين تيموريه نوبت بنوبت حراست قلعه بتقديم رسانيدند - بعد از شش صد و شصت سال و كسرے اين قلعه از تصرف اهل اسلام بدر رفت - و باختيار حربيان در آمد *

القصه بعد گرفتن ملك شصت لك روپيه و قلاع ثلاثه نخوت دماغ ياشو را در گرفت - و بله افواج پيش آهنگ و توپخانهٔ فرنگ قصد هندوستان كرد - كه بتدارك

شکست دتا پردازد - و غافل ازانکه تقدیر بر تدبیر مي خندد -
و قاصد اجل از را رهنموني کرده بهندوستان رسانید - اگرچه
سرداری فوج بنام بسواس راو پسر بالاجي راو قرار یافت و
مدار المهامي بنام یادو بود لیکن هرچه بود یادو بود - بعد
رسیدن هندوستان و جنگ با شاه دراني بسواس راو و یادو و
سرداران دیگر بمعرض تلف در آمدند - و این همه فوج و
توپخانه و اموال بے قیاس به یغمای درانیان رفت - چنانچه
در واقعات شاه دراني مفصل مي آید - و این قصه ششم
جمادی الآخر سنة (۱۱۷۴) اربع و سبعین و مائة و الف
بوقوع آمد - و بالاجي راو هم در دکن نوزدهم ذیقعده
سال مذکور با پسر و برادر ملحق گردید - و ریاست به پسر
او مادهو راو (که صغیر سن است) و برادر اعیانی او
رگهناتهه راو عاید شد - و در سنة (۱۱۷۵) خمس و
سبعین و مائة و الف آصفجاه ثاني فوجها فراهم آورده با
امیر الممالک از قلعه بیدر (که درانجا چهاوني شده بود)
بنابر وجوه اول متوجه اورنگ آباد شد - رگهناتهه راو و
مادهو راو هم با فوج سنگین و توپخانه از پونه حرکت کرده
در میدان شاه گده ایمانیان و اوثانیان نزدیک هم رسیدند - و
تا اورنگ آباد في الجمله زد و خوردے واقع شد - آصفجاه
ثاني بنه و اثقال زائد را در اورنگ آباد گذاشته بیهمت

و سیوم ربیع الآخر سنهٔ (۱۱۷۵) خمس و سبعین و مائة و الف بقصد دار الحرب پونه ازانجا نهضت نمود - و غنیم را زده تا هفت کروه پونه رسانید - و در اثنای راه لونکر را (که شهریست بر لب دریای گنگ دکن و مشتمل بر بتخانهٔ معتبرے و غنیم در دولت خود عمارات عالیه درانجا طرح انداخته) سوخته و بت را شکسته عمارات را با زمین هموار کرد - و قریب بود که پونه هم باین حالت رسد که ناگاه ناصر الملک پسر ششمی نواب آصفجاه غفران پناه بنابر غبارے (که با برادر داشت) و راجه رام چندر (که عمدهٔ سردار لشکر اسلام بود) با غنیم در ساخته شب بیست و هفتم جمادي الاول سال مذکور از لشکر اسلام بر خاسته بلشکر غنیم پیوستند - و کارے (که ناکردني) بود بعمل آوردند - و بعد وقوع این قصه غنیم پلهٔ اسلامیان را سبک پنداشته روز دیگر از چهار طرف یورش کرده جنگ انداخت - و توپها را آورده بازار گوله اندازي گرم ساخت - مجاهدان اسلام از زنجیرهٔ توپخانهٔ خود برآمده دست بجنگ کوته یراق دراز کردند - و بنیروی شمشیر آبدار صف مخالفان را برهم زده بسیارے را بر خاک هلاک انداختند - غنیم تاب نیاورده از میدان خود را وا کشید - و آن چون دید که رایت منصور آن قدر راه

دور و دراز طی کرده بر هفت کروه پونه (سید) پیش
مادهو راو رفته فریاد کردند و گفتند که هرچند بر سر راه
شدیم فائده نه بخشید - فرداست که پونه زدهٔ آتش
مي شود - و سکان پونه هم پیش رگهناتهه راو واویلا و
فریاد بر آوردند که مي خواهي که خانمان ما را بر دست
مسلمانان برباد دهي - ناچار رگهناتهه راو و مادهو راو
سفیران را فرستاده پیغام صلح کردند - و ملک بیست و
هفت لک روپیه از صوبهٔ خجسته بنیاد و صوبهٔ بیدر بدل
صلح بآصف جاه ثاني تسلیم نمودند - و این مصالحه
ششم جمادي الآخر سنهٔ (۱۱۷۵) خمس و سبعین و مائة
و الف واقع شد - طرفه اینکه سال گذشته در همین
تاریخ شاه دراني بر بادر ظفر یافت - نواب آصفجاه
از هفت کروهی پونه کوچیده جانب محلات راجه
رامچندر خرامید - و در پاداش حرکت لغوے (که ازو
بوقوع آمده) ملک او را پامال عساکر گردانید - و آغاز
موسم برشکال چهاردهم ذیحجه سنهٔ (۱۱۷۵) خمس و
سبعین و مائة و الف باردهٔ چهاوُني داخل قلعهٔ صوبهٔ
بیدر با امیر الممالک شد - همان روز امیر الممالک را در قلعهٔ
مذکور مقید کرد . او یک سال و سه ماه و شش روز
در حالت حبس گذرانید - و بعد تحریر این کتاب هشتم

ربیع الاول روز پنجشنبه سنهٔ (۱۱۷۷) سبع و سبعین و مائة و الف از قید زندان هستي برآمد - و در جوار مرقد شیخ محمد ملتاني قُدِّسَ سِرُّهٗ مدفون گردید - و در تاریخ فوت او میر اولاد محمد ذکا طَالَ عُمرُهٗ گوید -

* قطعه *

* خدیو دکـــن روح والای او *
* به پرواز از دام محنت شده *
* رقـــم کرد تاریخ فوتش ذکا *
* امیر الممـــالک بجنت شده *
۱۱۷۷

نواب آصفجاه ثاني بعد ازان (که قلعهٔ بیدر را دایرهٔ مرکز نزول خود ساخت) فرمان شاه عالي گوهر را (که بنام او مشتمل بر تفویض صوبه داري دکن از تغیر امیر الممالک صادر شده بود) استقبال نموده بدست تعظیم گرفت - و مسند ریاست را بالاستقلال آرایش تازه داد - و راجه پرماسوت را (که برهمني ست ساکن سنکمیر) مختار کل کرده جمیع مهمات مالي و ملکي باو وا گذاشت - بعد مصالحه ششم جمادی الآخر سال مذکور نحوے که عنقریب گزارش یافت رگهناتهه راو و مادهو راو بدار الحرب پونه چهاوُني کردند - درین ایام میان هر دو مخالفت بهم رسید - متصدیان مادهو راو خواستند که

قابو یافته رگهناتهه راو را مقید سازند - رگهناتهه راو برین
معنی اطلاع یافته سیوم صفر سنهٔ (۱۱۷۶) ست
و سبعین و مائة و الف جریده با سواران معدود از
پونه بر آمده راه ناسک گرفت - محمد مراد خان
بهادر اورنگ آبادی (که از عمده نوکران نواب آصفجاه
ثانی ست) باستمالت غنیم از نواب مامور گردید - او
در اورنگ آباد اقامت داشت - سر بر زده بر آمدن رگهناتهه
راو شنیده چهاردهم صفر سال مذکور با جمعی از اورنگ آباد
دویده در نواحی ناسک با رگهناتهه راو بر خورد - رگهناتهه
راو (که کمال بے سامانی و سراسیمگی داشت) آمدن
محمد مراد خان بهادر را در حق خود مغتنم شمرده باعزاز
تمام پیش آمد - سرداران غنیم از رفاقت محمد مراد
خان معاینه کردند که نواب آصف جاه جانب رگهناتهه
راو است - اکثران باو گرویدند - و در رفاقت مادهو راو
تهاون ورزیدند - بنابران جمعے شایسته با رگهناتهه راو
فراهم آمد - بیست و پنجم ربیع الآخر او از اورنگ آباد
باحمد نگر شتافت - مادهو راو هم با فوجے از پونه بر آمد -
بر دوازده کروهی از احمد نگر بیست و پنجم ربیع الآخر
سال حال مادهو راو شکست یافته از میدان کناره گرفت -
و امان خواسته روز دیگر خود را پیش عم رگهناتهه راو

رسانید - نواب آصفجاه بکومک رگهناتهه راو از بیدر بر آمده قریب ناوردگاه رسیده بود که این جا مناقشه انفصال یافت - چون موکب آصفجاهي بموضع بیدگانو رسید رگهناتهه راو هم آنجا شتافته در نخستین عشرهٔ جمادی الاول سال حال باهم ملاقاتها و ضیافتها بعمل آمد - رگهناتهه راو ملک پنجاه لک روپیه و قلعهٔ دولت آباد در جلدوی این عنایت بنواب آصفجاه گذرانید - و اسناد مراتب کرده بوکلای سرکار حواله نمود *

چون این امر جلیل القدر بحسن تردد محمد مراد خان بر کرسي نشست راجه پرماسوت نتوانست دید که بیش ازان عمل و دخل او در ملک و قلعهٔ دولت آباد شود - صلح را برهم زد - و نواب آصفجاه را بران داشت که رگهناتهه راو را معطل باید کرد - و جانوجي پسر رگهو بهونسله مکاسدار برار را بتطمیع این (که ترا برجای رگهناتهه راو قایم میکنم) طلبیده ملازم رکاب نواب آصفجاه ساخت - و ناصر الملک پسر ششمی نواب آصفجاه غفران پناه (که بطرف غنیم رفته بود) از نا قدر داني کشیده خاطر گشته چهاردهم شعبان سال حال بنواب آصفجاه ثاني پیوست - رایات نواب با فوج سنگین متوجه تادیب رگهناتهه راو شد - رگهناتهه راو تاب مقاومت در خود ندیده آوارگي و تاراج ملک (که اصل شیوهٔ غنیم است)

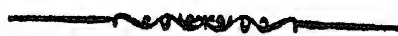
اختیار کرد - و با سي هزار سوار بر سر اورنگ آباد آمده در سواد غربی شهر نزول کرد - و زر معتد به از شهریان طلب کرد - موتمن الملک بهادر ناظم اورنگ آباد با وصف قلت سپاه و سامان حرب در کمال حزم و هوشیاري باستحکام برج و بارهٔ حصار شهر پناه پرداخته مورچالها را بر همت خان بهادر کوتوال شهر برادر اعیانی محمد مراد خان بهادر و دیگر متصدیان و مردم شهر تقسیم نموده بانتظار کومک نواب آصفجاه با غنیم به لطائف الحیل گذرانید - رگهناتهه راو این معني دریافته گرفتن شهر تصمیم کرده نردبانهای قلعه گیري مرتب ساخت - و صبح بیستم شعبان سال حال (همین که از دریچهٔ شرق سر بر آورد) غارتیان همراهی او بر آبادي خارج شهرپناه ریخته دست تاراج دراز کردند - رگهناتهه راو خود با فوج جانب شمال شهر ایستاد - و سپاهیان او نردبانها بپای قلعه قایم کردند - و فیلان متصل دیوار داشته چند کس بر دیوار بر آمدند - و تختهای دروازه را (که در دیوار کلان باغ قلعهٔ ارک است) خواستند شکسته در آیند - همت خان بهادر و میرزا محمد باقر خان و تماشائیان شهر ببارش تفنگ و سنگ و کفش آنقدر تردد و تلاش بظهور رسانیدند که خام خیالان بسیارے در پای دیوار راه درک اسفل گرفتند و در اطراف دیگر هم جمعی

کثیر از غارتیان بر دست شهریان قتیل و جریح گشتند - در عین گرمی معرکه (که تیر و تفنگ می بارید تفنگی بفیلان رگهناتهه راو رسید - و همین تیر فارغ میدان دار و گیر شد - رگهناتهه راو دست حسرت خائیده و خاک تشویر بر رو مالیده از یورش بر گشت - و خبر قرب وصول موکب آصفجاهی شنیده رخت آوارگی جانب بکلانه کشید - بیست و ششم شعبان سال مذکور موکب آصفجاهی وارد اورنگ آباد شد - چون غنیم اراده داشت که بملک برار در آمده گرد تاراج بر انگیزد نواب غرهٔ رمضان بمنازل طولانی قریب بالاپور رسیده سد راه گشت غنیم ازان طرف بر گشته و از نزدیکی بلدهٔ اورنگ آباد گذشته متوجه حیدر آباد شتافت نواب هم عطف عنان نموده تا دریای گنگ سبیل تعاقب پیمود - و درانجا چنین مصلحت قرار یافت که تخریب دیار غنیم بر تعاقب رجحان دارد - نواب تعاقب را گذاشته متوجه دار الضرب پونه شد - و بعد بر آمدن از کتل احمد نگر جوق جوق سپاه را بهر ناحیه مقرر نمود که بتاراج مساکن و مواطن غنیم پردازند - و خود بدو کروهی پونه رسیده مخیم ساخت - سکان پونه پیش ازین گریخته بقلاع و امکنهٔ قریب رفته بودند - فَاَصْبَحُوا لَا يُرَىٰ اِلَّا مَسَاكِنُهُمْ - مردم لشکر اسلام یکقلم عمارات پونه را سوخته با خاک سیاه برابر

کردند - و افواج در یغما و نهب اطراف پونه و ملک کوکن دقیقهٔ فرو نگذاشتند - سُبْحَانَ اللّٰهِ در عهد بالا جي و یادو از حدود دکن تا لاهور کسے چه قدرت داشت که بر کاه اینها دست مزاحمت رساند - اکنون اموال و امتعهٔ اینها به یغما در آمد - و عماراتیکه بصرف لکوک ساخته بودند وقود آتش غضب الٰهي گردید - میر اولاد محمد ذکا طَالَ عُمْرُهٗ گوید * قطعه *

* آصف جاه دریم سلیمان اعلام *
* آبادی قوم برهمن سوخت تمام *
* تاریخ شنو ز شعلهٔ طبع ذکا *
۱۱۸۱
* آتش زده پونه را سپاه اسلام *

رگهناتهه راو بحیدر آباد رفته غرهٔ ذیقعده سال حال بر شهر یورش کرده تلاش گرفتن شهر از حد گذرانید - شجاع الدوله بهادر دل خان اورنگ آبادي ناظم حیدر آباد جمعی شایسته نگاه داشته بند و بست شهر کرده بود - او و مردم او قدم همت درمقام جهاد فشرده بضرب توپ و تفنگ و تیر یورش را رد کردند - و بسیارے از غازیان سپاه او را تحفهٔ آتش جهنم ساختند - ازانجا هم رگهناتهه راو بے نیل مقصود برگشت *



* حرف الواو *

* وزیر جمیل *

از منصبداران عهد عرش آشیانی ست - بپایهٔ هفت صدي رسیده در سفر و حضر بار یابي داشت - پس از قتل علي قلي خان خانزمان در دیار شرقي جاگیر یافته سال نوزدهم جلوس همراه خانخانان منعم بیگ به یساق بنگاله رخصت شده - و دران صوبه بکارها مي پرداخت - ناگاه فلک شعبده باز توطیهٔ فساد بر انگیخت - و میان مظفر خان حاکم آن صوبه و قاقشالان غبار دوئي برخاست - ازانجا (که دو رنگي مجبول مزاج نامبرده بود) سال بیست و پنجم حقوق پرورش ولي نعمت را بر طاق نسیان نهاده بمخالفان پیوست - و چندے دران خراب درونان گذرانید - تا آنکه سال بیست و هشتم قاقشالان از معصوم خان کابلي جدائي گزیده روی نیایش بدرگاه والا آوردند - معصوم خان بعزم تاراج زه و زاد قاقشالان روانه شد - خان اعظم کوکه حاکم آن صوبه ترسون محمد خان را با جمعی

بکمک قاقشالان فرستاد - نامبرده نزد خان مزبور آمد - سال بیست و نهم بعد از خلافت رسیده ملازمت در یافت - پس ازان تا وقت موعود سرگرم نوکري بود *

* وزیر خان هروی *

برادر آصف خان عبد المجید است که سابقاً بتقریب احوالش خامهٔ سبک خرام عرصهٔ این واقعه باتمام بیان پیموده - که (چون هر دو برادر از دست خانزمان و بهادر خان شیباني رهائي یافته بکره مانکپور آمدند) وزیر خان گرم و گیرا به آگره شتافت - در هنگامی (۲) (که عرش آشیاني نضارت بخش ملک پنجاب بود - و مظفر خان دیوان اعلی حسب الحکم احرام حضور بسته) خان مزبور در دهلي بدو پیوست - او بنوید عواطف خسرواني امیدوار ساخته همراه گرفت - چون بملازمت پادشاهي فایز گردید التماس عفو جرایم هر دو برادر نمود - از پیشگاه جرم بخشي و مجرم نوازي وزیر خان بتازگي مورد نوازش گشت - و بنام آصف خان نیز منشور عنایت شرف نفاذ یافت - و چون میرزا کوکه ناظم گجرات مورد عتاب گردید) سال بیست و یکم (اگرچه سرداري بنام میرزا خان قرار گرفت) اما حل و عقد مهمات آن ولایت به رای رزین وزیر خان تفویض

---

(۲) نسخهٔ [ج] دربن هنگام که عرش آشیاني نصفت بخش پنجاب بود *

یافت - پس ازان (که میرزا خان طلب حضور گشت) سپه سالاري نیز بدو باز گردید - و چون سال بیست و دوم ظاهر شد (که آن ناحیه از بے پروائی وزیر خان غبار آلود نا ایمني سمت) راجه تودرمل (که در کار داني و مردانگي از یکتایان روزگار بود) بیاوري تعین گردید - اتفاقاً در همین سال مهر علی کولابي (که از ملازمان ابراهیم حسین باغي بود) مظفر حسین پسر خرد سال او را از دکن آورده گرد شورش بر انگیخت - هرچند وزیر خان جرأت به صف آرائي نمیکرد بنیروی شهامت و پر دلی راجه (چنانکه در ذکر او ثبت افتاده) مخالف خاک ادبار بر فرق روزگار خود بیخت - چون راجه بحضور شتافت بار دیگر مهر علي مهیج غبار آشوب گشته سر بفساد برداشت - وزیر خان بعزم پیکار از احمد آباد بر آمد - بیشترے از نوکران فرومایه جدائي گزیده بغنیم پیوستند - ناچار بشهر معاودت نموده متحصن گردید - آن فتنه پژوه خیره تر گشته بمحاصره پرداخت - روزے (که بسازش درونیان نردبانها گذاشته در صدد بر آمدن بودند) از کشادگاه تقدیر تفنگی بمهرعلي رسیده بکوی نیستي فرو شد - مظفر حسین میرزا را از ناتجربگي دل از جا رفته رو بهزیمت آورد - و معهذا (چون کارهای گجرات از وزیر خان متمشي نمي شد - و ناروائی

داد دهي علاوة اختلال آن ديار گشت) معزول شده بحضور آمد - و در سال بيست و پنجم از تغير شاه منصور شيرازي بمنصب وزارت امتياز اندوخت - و در همين ايام بحكومت اوده دستوري يافت - و در سال بيست و هشتم (كه خان اعظم بدفع معصوم خان عاصي و استخلاص بنگاله از تصرف متغلبان كافرنعمت تعين گشت) وزير خان بكمك نامزد گرديد - و پس از انهزام معصوم خان (كه ميرزا كوكه از ناسازي هواي آنجا بصوبهٔ بهار معاودت نمود) سپه سالاري عساكر آن مملكت تا رسيدن صوبه دار حضور بوزير خان اختصاص گرفت - خان مزبور از كارطلبي بر سر قتلو خان لوهاني (كه بر ولايت اوديسه استيلا يافته بود) فوج كشيده او را آوارهٔ باديهٔ فرار ساخت - قتلو خان ناچار در سال بيست و نهم بارسال پيشكش راه اطاعت و انقياد پيمود - وزير خان اوديسه باو گذاشته خود بتانده بر گشت - و با صادق خان و شهباز خان كنبو كمكي بوده در ضبط و نسق آن ملك مي كوشيد *

چون در سال سي و يكم هر صوبه بدو امير كارآگاه حواله شد (تا يكي اگر بدرگاه آيد يا رنجور شود ديگرے بكار او پردازد) پاسباني بنگاله بوزير خان و محب علي خان قرار گرفت - و در سال سي و دوم سنهٔ (۹۹۵) نه صد و نود و

پنج هجري باسهال در گذشت - از امرای چهار هزاري بود -
پس از فوتش شهباز خان (که دران هنگام بخشيی سپاه آن ديار
بوده) نوکران او را به ميرزا محمد صالح پسرش سپرد - (چون
در سري و سپه آرائي نسبت عنصري و شايسته کرداري
نياکان کارگر نيايد - و تا که مزاج شناسيی زمانه و
فراخ حوصلگي و خيرسگالي و آگهي بر دوام فراهم نشود
سزاوار آن نگردد) در کمتر فرصتي آن تباه گوهر (۲) بهم نشينيی
هرزه درايان يافه سرايے نيرو خواسته انديشهٔ کج گرائي فرا پيش
گرفت - درين اثنا مير مراد از حضور تعين شد که
سپاه وزير خان را با پسرش بحضور آرد - محمد صالح در
راه پا از گليم فرا تر گذاشت - مير مراد ناچار به فتح پور
هنسوه محصور گرديد - تا جاگيرداران اطراف جمع گشته
مقيدش ساختند - چون بحضور رسيد عرش آشياني چندے
زنداني فرمود *

* وزير خان مقيم نام *

در آخر عهد عرش آشياني بمنصب درخور و خطاب
وزير خان سرفرازي يافته - پس ازان (که سکهٔ سلطنت بنام
جنت مکاني نوراني شد) از اصل و اضافه بمنصب هزار

---

(۲) نسخهٔ [ب] در کمتر فرصتي آن تباه گوهر هم نشيني هرزه درايان
ته سرا به نيروي خواستهٔ انديشهٔ کج گرا فرا پيش گرفت *

و پانصدی و تقرر وزارت ممالک محروسه بشرکت وزیر الملک جان بیگ (که از والا شاهیان آن پادشاه بود) سر بلند گردید - پس ازان بدیوانی بنگاله ممتاز گشته بدان صوبه دستوری پذیرفت - و تعلقهٔ مزبور به غیاث بیگ اعتماد الدوله تقرر یافت - سال سیوم حسب الحکم از بنگاله معاودت نموده بملازمت پیوست - پستر (چون پادشاهزاده سلطان پرویز بیساق دکن معین شد) او بهمراهی پادشاهزاده کمر عزیمت بست - ازان بعد همواره بخدمت پادشاهزاده بوده - سال یازدهم از اصل و اضافه بمنصب دو هزاری هزار سوار شادکامی اندوخت - سال دوازدهم بعطای علم و اضافهٔ پانصدی قامت قابلیت بر آراست - پستر بر احوال او اطلاع نیافته *

* وزیر خان حکیم علیم الدین *

مسقط الرأس وی چنوت پنجاب است - در طبابت مهارتے داشت - در عنفوان شباب و ریعان جوانی در سلک ملازمان شاهزاده شاهجهان انتظام گرفت - چون بوسیلهٔ پزشکی بدولت قرب و مزاج شناسی فایز گردید شاهزاده از کمال التفات بداروغگی عدالت عسکر خود مامور گردانید - او در رفع و قطع خصومات نقش دیانت و معامله فهمی خود بر لوحهٔ ظهور مرتسم ساخت - و از قرار واقع جا در دل شاهی نمود - و در مهم رانا (که دیوان بیوتات بود)

خدمات شگرف بجا آورده بپایهٔ عمدگي ترقي و تصاعد نمود - و در ایام هرج و مرج ملازم رکاب بود - اصلا درخواست چیزے ننمود - بلکه آنچه درین مدت بهم رسانیده بود قریب ده دوازده لک روپیه بدواعی ضرورت بصرف خاص شاهي در آورد (۲) - و هنگام اقامت جنیر بدیوانی سرکار شاهزاده عز اختصاص گرفت - و دران وقت بعد از مهابت خان عمده تری (۳) ازو دیگرے همراه نبود ¤

روز جلوس صاحب قران ثاني بر سریر خلافت و حکم راني بمنصب پنجهزاري ذات و سه هزار سوار و مرحمت علم و نقاره و انعام یک لک روپیه فرق مباهات بر افراخت - و در سال پنجم (چون فتح خان دولتابادي با وصف اظهار انقیاد باداي پیشکش تعلل مي نمود) اعلی حضرت وزیر خان را باضافهٔ سواران بمنصب پنجهزاری پنج هزار سوار بر نواخته با ده هزار سوار جرار از برهانپور رخصت فرمود - تا هم بتسخیر قلعهٔ دولت آباد پردازد و هم آن گران خواب غفلت را بیدار سازد - ازین آگهي فتح خان ترسان (۴) گشته پسر کلان خود را با پیشکش روانهٔ درگاه ساخت - لهٰذا وزیر خان حسب الحکم از راه برگشته ملازمت در یافت - ازانجا (که در یمان

---

(۲) نسخهٔ [ب] بصرف خاصهٔ پادشاهي در آمد - (۳) نسخهٔ [ج] عمده ترین - (۴) نسخهٔ [ب] هراسان ¤

دکن جمعیت زیاده نگاهداشته بود) بیش از بیش مورد تفضل پادشاهي شده در همین سال حین معاودت از برهانپور نظم صوبهٔ پنجاب [که در تیول یمین الدوله بود - و تنسیق محال خالصهٔ آنجا (که نسبت بخالصات دیگر ممالک زیاده است) از نایب او چنانچه باید بر روی کار نمي آمد] بوزیر خان (که قدیم الخدمة معتمد بود) مفوض گشته از عرض راه رخصت یافت - و زیاده بر هفت سال من حیث الاستقلال به صاحب صوبگی آن ولایت پرداخت - و در مرور و عبور خلافت پناهي پیشکش های لایق از نظر مي گذرانید - سال چهاردهم بصوبه داری اکبرآباد سرفرازي یافته همگي ده ماه کامروا شد - و در سنهٔ (۱۰۵۰) یک هزار و پنجاه هجري به آزار قولنج در گذشت *

گویند روزے از بیرون شهر بدرون قلعه مي رفت - چون بدروازهٔ هتیاپول رسید پای اسپ لغزیده افتاد - احوالش متغیر شد - دران حالت بلا کم و کاست مال ناطق و صامت خود را داخل طومار کرده ارسال حضور نمود - آثار خیر بسیار بر روی روزگار گذاشته - در لاهور حمام و بازار و حویلیهای متعدد ساخته - مسجد جامعے دارد که بمرور دهور و اعوام نام او بر صفحهٔ زمانه خواهد ماند - وزیر آباد نزدیک لاهور احداث کرده قصبهٔ چنوت را حصارے از خشت

پخته کشیده عمارات سنگین و پخته درست نموده بمتوطنان داد - و راستهٔ بازارها و دکاکین و مساجد و رباط و مدرسه و دار الشفا و چاه و برکه اساس گذاشته وقف مردم آنجا کرده تکالیف داد و ستد از اهل حرف برانداخت - و نوعی وطن را آراست که این دولت بهیچ امیری دیگر در هندوستان میسر نشده - اما روی وطن ندید - همیشه درین آرزو ماند - گویند مرد سلیم النفس و یک پهلو بود - همه عمر بسادگی و بی تکلفی بسر برد - خرج بیوتات و پوشاک کم داشت - چون در لاهور هر خرید و فروختی که می شد اکثر از سرکار او بود زرهای بسیار اندوخت - اما افسوس که کرم و جود نداشت - و باندک حرفی احوال او منقلب میگشت - و فوراً سورت غضب فرو می نشست - و از فرط ارادت و دولتخواهی کار پادشاهی را توأم عبادت الهی می دانست - پسرش صلاح خان است که مدتی در عهد عالمگیری میر توزک بود - سال بیست و نهم بخطاب انور خان و داروغگی خواصان سرفراز شد - سال سی و ششم فوت نمود *

* وزیر خان محمد طاهر خراسانی *

از خاک پاک مشهد مقدس رضویه است - سلام الله علیٰ ساکنها - مشار الیه عمدهٔ سایر ملازمان معتبر و

سرآمد مقربان عقیدت اثر ایام شاهزادگی عالمگیر پادشاه بود - مدتی ممتد بدیوانی سرکار شاهزاده پرداخت - و کارهای شایسته و فوج کشیهای شایان نمود - سال دهم شاه جهانی (چون شاهزاده بعد از وقوع طوی کتخدائی خویش از حضور پدر والا قدر رخصت معاودت بصوبه داری دکن یافت) بانتزاع الکای بگلانه (که مابین گجرات و دکن بصیر حاصلی مشهور است - و بر سبیل آلتمغا نامزد شاهزاده شد) مامور گردید - جناب شاهي پس از وصول بتعلقه محمد طاهر را باتفاق مالوجی دکني بتسخیر آن ولایت تعین نمود - موصی الیه از کار طلبي و کند آوري سه فوج ترتیب داده از سه جانب بر بارهٔ قلعهٔ ملهیر (که مسکن و ماوای بهرجي مرزبان آنجا بود) یورش نموده بتصرف در آورد - آن بومي از آسیمه سري بقلعه (که بر قلهٔ کوه است) رفته متحصن گشت - سردار جد کار به انسداد ابواب غله پرداخته در مورچال دواني و نبرد آرائي کمر سعي چست بر بست - آن زمیندار مغلوب رعب و هراس گشته در سال یازدهم بعهد و پیمان ملاقي گردید - بغد و بهمت آن مرز و بوم مفتوحه و حراست قلعهٔ ملهیر (که حاکم نشین آن دیار است) بمحمد طاهر مقرر گشت - و (چون در سنهٔ (۱۰۶۲) هزار و

شصت و دوم هجري مرتبهٔ ثاني نظم دکن بشاهزاده تفويض يافت) او بنيابت صوبهٔ خانديس من حيث الاستقلال اختصاص گرفت *

و (چون بيست و پنجم جمادي الآخره سنهٔ (١٠٦٨) هزار و شصت و هشت از خطهٔ برهانپور رايات عزيمت بدفع داراشکوه برافراخته گشت) نظر بر قدم بندگي و ديرين فدويت و فرط محرميت و بسياري قرب و منزلت بدستور سابق بحکومت خانديس مقرر داشته بعطاى علم و نقاره و خطاب وزير خاني سر اعتبار بر افراخت - و پس از ظهور کاميابي (که سرير سلطنت هندوستان بجلوس عالمگيري مزين گشت) صوبهٔ خانديس بمعظم خان مير جمله (که باقتضاى مصلحت وقت در دولت آباد نظربند بود) متعلق گرديد - خان مذکور حسب الحکم به اورنگاباد نزد شاهزاده محمد معظم شتافت - و بعد ازان بمرافقت شاهزادهٔ مذکور بتقبيل سدهٔ خلافت جبهه آرا گشت (٢) - و در سال سيوم بصوبه داري اکبرآباد خلعت امتياز پوشيد - و چون سال ششم پادشاهزاده محمد معظم از تغير شايسته خان امير الامرا بنظم دکن مرخص گرديد) خان مزبور از آگره بهمراهي شاهزاده متعين گشت - و

(٢) نسخهٔ [ع] جبهه آراست *

ایالت خاندیس مجدداً بدو تعلق گرفت - و در سال هفتم بصوبه‌داری مالوه از انتقال نجابت خان مامور شد - و بمنصب پنج هزاری پنج هزار سوار دو هزار سوار دو اسپه سه اسپه بلند پایگی یافت - مدتے دران ولایت گذرانید - (۲) سال پانزدهم سنهٔ (۱۰۸۳) یک هزار و هشتاد و سیوم هجری همانجا ودیعت حیات سپرد - در نفس شهر اورنگاباد باغے احداث نموده - با آنکه درین ایام کشت زارے بیش نیست هنوز بنام او زبانزد است - و محمود پورهٔ بیرون شهر مذکور (که ما بین تالاب خرد و روضهٔ اسلام خان مشهدی ست) احداث کردهٔ برادر کلان او میرزا محمود است که پسرش محمد تقي خان در سال ششم عالمگیري بخدمت بخشیگري و واقعه نویسی صوبهٔ خجسته بنیاد سرفرازي یافت - و در سال دهم باجل طبیعی در گذشت - حویلیٔ عالیشان مطبوع مشرف بر تالاب خرد در پورهٔ مذکور اساس نهاده که سیرگاه بود - و مثل شاهزاده بیدار بخت خلف محمد اعظم شاه درانجا فرود آمد - پسرش میرزا عبد الرحیم مدتها در کم منصبي دران دلنشین مکان داد عیش و عشرت داد - پسرے گذاشته بود - الحال ازانها کسے نیست - و هنوز

(۲) نسخهٔ [ع] بازدهم *

آن مکان پا برجا ست - دیگر برادر زادهٔ وزیر خان رفیع خان باذل تخلص است - مدتے فوجدار بانس بریلي بود - غزوات اعجاز سمات حضرت (۲) نبوي صلی الله علیه و آله و سلم در زمین شاهنامهٔ فردوسي بنظم آورده موسوم به حملهٔ حیدري ساخت - تلاشها کردم قریب چهل هزار بیت است *

* حرف الهاء *

* هاشم خان *

پسر قاسم خان میر بحر است - (چون پدرش سال سي و نهم جلوس عرش آشیاني در کابل کشته شد - و ایالت آنجا بقلیچ خان مقرر گردید) از ببارگاه سلطاني رسیده مورد نوازش گشت - و سال چهل و یکم بهمراهی میرزا رستم قندهاري بتادیب راجه باسو وغیره بوم نشینان شمالي کهسار رخصت یافت - و در گشایش قلعهٔ مؤ مصدر ترددد گردید - پستر بحضور آمد - سال چهل و چهارم همراه

(۲) در نسخهٔ [ا - ب] لفظ [حضرت] نیست *

شیخ فرید بخشي بتسخیر آسیر مامور گشت - پس ازان همراه سعادت خان (که از جانب حکام دکن قلعه داري کالنه و ترینگ داشت و از مساعدت بخت رجوع ببارگاه سلطنت آورده بود) بجانب ناسک دستوري پذیرفت - و بعد گرفتن قلعهٔ ترینگ سال چهل و ششم به پیشگاه خلافت رسیده شرف کورنش در یافت - و سال چهل و هفتم بمنصب هزار و پانصدي امتیاز اندوخت - سال اول جلوس جهانگیري از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري هزار و پانصد سوار و عنایت اسپ خاصه چهرهٔ ناموري بر افروخت - سال دوم بمنصب سه هزاري دو هزار سوار و صاحب صوبگي ملک اودیسه بلند پایهٔ گشت - سال پنجم غایبانه بحکومت کشمیر سرفراز شد - خواجگي محمد حسین عم او رخصت آنجا یافت - (۲) که تا رسیدنش ازان ملک خبر دار باشد - اواخر همان سال بحضور آمده جانب کشمیر مرخص گردید - پسر او محمد قاسم خان میر آتش شاهجهاني ست که ترجمه اش درین اوراق اندراج یافته *

* هادي داد خان *

برادر رشید خان انصاري ست - در عهد فردوس آشیاني بمنصب پانصدي سرفراز شده - سال هشتم همراه سید

---

(۲) نسخهٔ [ج] خبر دارد *

خانجهان بارهه بگوشمال ججهار سنگهه بوندیله تعین یافته.
سال نهم (که ملک دکن مضرب خیام سلطانی بود - و سه فوج بسرکردگی سه کس به تنبیه ساهو بهونسله و پامال ساختن تعلقهٔ عادل خان دستوری پذیرفت) او بهمراهی خاندوران اختصاص گرفت - سال یازدهم از اصل و اضافه بمنصب هزاری هزار سوار چهرهٔ عزت بر افروخت - و سال بیست و دوم (که برادرش رشید خان رهگرای سفر آخرت گردید) او بمنصب دو هزاری دو هزار سوار سر بر افراخته بجای برادر بضبط صوبهٔ تلنگانه (که عبارت از ناندیر وغیره محالات مفتوحه باشد) مامور شد - سال بیست و چهارم از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار و خطاب خانی نامور گشت - سال بیست و نهم بعطای علم و نقاره طبل شادکامی بر نواخت - و در همین سال بر طبق حکم حضور و اشارهٔ شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر با جمعی از منصبداران برای گرفتن پیشکش باقی ذمهٔ کیصر (۲) سنگهه پسر کوکنا زمیندار دیوگدهه گام عقیدت بدان صوب برداشت - و میرزا خان صوبه دار ایلچپور نیز از سمت دیگر عزیمت نمود - و او مضطرب شده با صوبه دار ایلچپور برخورده مع پیشکشات پیش شاهزاده روانه گشت - سال

(۲) نسخهٔ [ج] کیسري سنگهه ه

سي ام بر طبق حکم خسروي همراه محمد سلطان شاهزاده بجانب قلعهٔ گولکنده شتافت - پس از رسیدن پادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر در مورچال مصدر مساعي جمیله گردید - و هنگام معاودت پادشاهزاده بناندیر رخصت یافت - و در همین سال مطابق سنهٔ (۱۰۶۶) هزار و شصت و شش هجري بکنج نیستي خزید - و در ناندیر مدفون گردید - اگرچه سي پسر ازو مانده بود اما الهام الله پسر رشید خان (که برادر زادهٔ او باشد) براي نگاهداشتن جمعیت او شایسته بود - پادشاه او را از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي هزار سوار بر نواخت - و پور حقیقي او عبدالرحیم نام تا سال سي ام منصب پانصدي صد و بیست سوار کامیابي داشت *

* هوشدار خان میر هوشدار *

پسر ملتفت خان مخاطب به اعظم خان عالمگیري ست - در سال بیست و هفتم شاهجهاني از تغیر عم خویش مفتخر خان خانزمان بداروغگي توپخانهٔ دکن بپایهٔ اعتبار بر آمد - و بمنصب نه صدي چهار صد سوار سرفرازي یافت - و در آخر آن عهد برکت مهد به هزاري شش صد سوار رسید - (چون الویهٔ ظفر طراز شاهزادهٔ محمد اورنگ زیب ناظم دکن بقصد مستقر الخلافهٔ

اکبرآباد سایهٔ وصول ببلدهٔ برهانپور انداخت) بافزایش پانصدی صد سوار بمنصب هزار و پانصدی هفت صد سوار و خطاب خاني کامیاب عزت گردید - و در معارک رزم و وغا همه جا ملتزم رکاب عالمگیري بود - (چون روز جنگ دارا شکوه بعد ظهور تباشیر فتح پدرش از حدت هوا جان درباخت) پادشاه قدر دان او را باعطاف خسرواني از غزا برآورده باضافهٔ نمایان استمالت و دلجوئي فرمود - و داروغگی غسلخانه (که جز به معتمد اخلاص منش عقیدت نشان تفویض نشود) (۲) بخان مذکور مفوض گردید - و او بحسن کار داني و مزاج شناسي مدتے بتقدیم آن خدمت خود را شایان الطاف پادشاهانه گردانید - و بعد جنگ شجاع بمنصب سه هزاري دو هزار سوار مورد عنایت گشت - و در سال پنجم از اصل و اضافه بمنصب چار هزاری سه هزار سوار بلند رتبگي یافت - (چون در همان ایام بارادهٔ سیر کشمیر رایات عالیه بجانب پنجاب نهضت نمود) به صوبه داري دار الخلافهٔ شاهجهان آباد خلعت سرفرازي پوشید - و در سال ششم بارسال فرمان حکومت مستقر الخلافهٔ اکبرآباد از انتقال اسلام خان بدخشي مباهات اندوخته سر گرم کار گشت - و در سال

(۲) نسخهٔ [ج] معتمد خاص عقیدت منش ه

هشتم فوجداری نواح آن مصر جامع نیز ضمیمه بخان مزبور
مقرر شده بافزایش هزار سوار مشمول مراحم گردید . و چون
صداقت و قدرامت خان مشار الیه با نیکو معاملگي و
راستي کیشي دلنشین خلد مکان بود در صوبه داری آگره مدتها
بسر برد - و در سال چهاردهم بصاحب صوبگی خاندیس
مامور شد - و در سر آغاز سال پانزدهم سنهٔ (١٠٨٢)
هزار و هشتاد و دوم هجري در برهانپور بساط هستي
در نوردید - خان موصی الیه در شیوهٔ بندرق اندازي سرآمد
امثال و اقران بود - چندے بتعلیم پادشاهزاده محمد
اعظم (که ورزش فن ناگزیر نشاهٔ سروري ست) تارک
افتخار مي افراخت - پسرانش کامگار و جعفر بعد فوت
پدر به آستانبوس خلافت رسیده کامیاب عنایت شاهانه
گشتند . نخستین در پردلي و جسارت منشي مشهور
روزگار بود - رسوم سپاهگري بر لازم گرفته (٢) - تکیه و لحاف
او بے زره نبود - جمعے را با خود رفیق داشت و آنرا
چهل تن مي نامید - از غرور خانه زادي اکثر مصدر بے باکیها
میشد - و معاتب میگشت - در سال بیست و سیوم هنگامی
(که اجمیر معسکر پادشاهي بود) بنابر جهتے از منصب
بر طرف شده چهار زخم جمدهر بشکم خود زد - ناچار

(٢) نسخهٔ [ج] رسوم سپاهگري را لازم گرفته ه

از روی خانه زاد نوازي هم التفات بکار رفت - بسیار پر زور و قوت بود - و حکایات غریبه ازو نقل کنند - جنگ او با نهنگ در قلعه داری چناده گذهه مشهور عالم است - در قلعه داری رای سین مالوه در گذشت - ازو کسی نماند *

* هزبر خان خلف الله وردي خان *

در عهد خلد مکان سال هفتم بقلعه داری رهتاس و پستر بفوجداری بنارس از تغیر ارسلان خان برادر خود و از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی هفت صد سوار مباهات اندوخت - سال هجدهم مطابق سنهٔ (۱۰۸۵) هزار و هشتاد و پنج هجري به تهانه داری جگدلک (که در راه کابل واقع است) سر بلند شده در جنگ با افاغنهٔ آنجا باتفاق پسر بکار ولي نعمت در آمد *

* همت خان میر میران *

خلف الصدق اسلام خان بدخشي است - از سر آغاز نشو و نما بل در سن صبا بعنایت و الطاف خلد مکان سرافراز بود - و بنوازش تربیت آن شاه ستوده شیم ممتاز - مجموعهٔ بود در قابلیت و کمال - نسخهٔ بود از فضایل خصال - پیوسته ملاذ علماي دقیقه طراز و مرجع سخن فهمان نکته پرداز - سلیم النفس نیک ذات کریم الاخلاق خیر خواه کاینات - ارباب علم و هنر از هر باب در محفلش باریاب

و کامیاب - طبع موزون داشت - ازوست * بیت *

* بجز خارے که مجنون داشت در دل *
* بیابان جنون خارے ندارد *

مشار الیه بنابر اقتدار و اعتبارے (که پدرش را در ایام شاهزادگي در سرکار خلد مکان بود) خود هم باعزاز و احترام مي زیست - بعد محاربهٔ جسونت بمنصب دو هزاري و خطاب همت خاني (که والد او نیز بدان چندے مخاطب شده بود) سر بلند گردید - و چون سال ششم پدرش بصوبه داري مستقر الخلافهٔ آگره سرافرازي یافت او را بفوجداري نواحي آن مرکز سلطنت بر نواخته از منصبش (که هزار سوار بود) پانصد سوار دو اسپه سه اسپه گردید - و پس از فوت پدر بحضور رسیده قوربیگي شد - و در سال نهم بداروغگي گرز برداران افتخار اندوخت - و سال دوازدهم بداروغگي دیوان خاص اختصاص گرفت - و بهتر بمنصب سه هزاري و بخشیگري سیوم فایز شد - و در سال چهاردهم از تغیر اسد خان به بخشیگري دوم مخلع و معزز گشت - و در سال پانزدهم از تغیر سربلند خان بصوبه‌داري اکبرآباد امتیاز یافت - و سال هفدهم (هنگام نهضت پادشاهي بجانب حسن ابدال) بداروغگي غسلخانه مفتخر گردید - و در سال نوزدهم از تغیر

حسن علي خان بصاحب صوبگی آله آباد و مرحمت یک لک روپیه خرمي اندوخت - و سال بیست و سیوم در اجمیر به آستانبوس خلافت رسیده از اودیپور رخصت معاودت بتعلقه یافت - و در همین سال سربلند خان میر بخشي ودیعت حیات سپرد و حکم مطاع بطلب همت خان رفت - دهم شوال سال بیست و چهارم در بلدهٔ اجمیر بخدمت جلیل القدر بخشیگری اول فرق تفاخر بلند ساخت و از فرط نوازش خلعت دوپتهٔ زرین بخانه اش مرسل گشت - و همین سال در عین هنگامهٔ بغي و طغیان اکبر [که باتفاق مغروران راتهور و برخی سران لشکر پادشاهي از غایت رقاحت و بے سعادتي بارادهٔ مقابلهٔ پدر عالیقدر دران رقت (که زیاده بر ده هزار سوار در رکاب پادشاهي نبود) نزدیک رسید] خلد مکان همت خان را (که بشدت مرض مبتلا بود) بحراست اجمیر در قلعه گذاشته از شهر بر آمد - پنجم ماه محرم سنهٔ (۱۰۹۲) هزار و نود و دوم هجري خان مذکور بساط حیات در نوردید - از مستعدان روزگار بود - و در همسران سرآمد اقوام - فصاحت و بلاغت از نظم و نثر بر صفحهٔ یادگار نگاشته - بهندي نیز شوق و سلیقهٔ درست داشت - حسن تخلص میکرد - پسرانش محمد (۲) مسیح مرید

(۲) نسخهٔ [ج] محمد مسیح مهر خان و روح الله بیگ خان ه

خان و روح الله نیکنام خان اولین در سال بیست و ششم بخدمت میر توزکي سر برافراخت - پیشتر خطاب خانه زاد خاني یافت - و در سال بیست و هشتم از تغیر صلابت خان بداروغگی بندهای جلو اختصاص گرفت - و پس ازان بقلعه داری ارک خجسته بنیاد و آخر بقلعه داری بندر سورت تعین یافت - دومین منصب هزاري و بخشیگری فوج شاهزاده محمد بیدار بخت داشت *

* همت خان محمد حسن و سپه دار خان *

* محمد محسن *

پسران خانجهان بهادر کوکلتاش اند - ابتدا بمنصب درخور و خطاب خاني سر برافراخته پیشتر اولین بخطاب مظفر خان و دومین بخطاب نصیري خان چهرهٔ عزت بر افروختند - سال بیست و هفتم جلوس خلد مکان (چون عرضداشت خانجهان بنظر پادشاه گذشت که غنیم بر دریای کشنا بارادهٔ فاسد فراهم شده بود) موصی الیه مي کروه تاخته بمالش قوي بسیارے را قتیل و اسیر گردانید - فرمان تحسین بنام او صدور یافته اقربایش باضافهٔ منصب و عطای خطابها شادکامي اندوختند - ازان جمله مظفر خان بخطاب همت خان و نصیري خان بخطاب سپهدار خان نامور گردیدند - و سال نهم اولین بعطیهٔ خلعت

و شمشیر و فیل مباهي گردیده رخصت بیجاپور یافت ـ و پس از وقوع فتح آنجا سال سي ام بعنایت اسپ با ساز مرصع و از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدی دو هزار دو صد سوار و خطاب بهادر و عطای هشتاد لک دام بانعام کامیاب گشته به تفویض صوبهٔ اله آباد نامزد شد - و سال سي و سیوم (چون خانجهان کوکلتاش ناظم اله آباد گردید) نامبرده بصوبه داری اودهه و فوجداری گورکهپور اختصاص گرفت - سال سي و چهارم باز تعلقه داري اله آباد بار قرار یافت - بعتر طلب حضور شد - سال سي و هفتم بملازمت پادشاهي پیوست - و جهت رسانیدن متعلقان سلطان معز الدین بقلعهٔ پرناله دستوري پذیرفت - سال سي و نهم [چون روح الله خان وغیره امرای پادشاهي بتفصیلی (که در احوال قاسم خان کرماني رقم زدهٔ کلک اخبار سلک گشته) در کهور پرهٔ (٢) از سنتای سردار مرهته مغلوب گردیدند] او حسب الحکم یلغار نموده با سنتای مذکور بمقابله پرداخت - و آویزش سترگ رو داد - اگرچه مقاهیر را از پیش رو بر داشته بود . اما از نیرنگی تقدیر تیر بندوق اجل بر سینه اش خورده مطابق سنهٔ (١١٠٦) هزار و یک صد و شش هجري کار او باتمام رسانید - دومین سال

(٢) در [مآثر عالمگیري] کوروره *

سي ام از تغير مکرم خان بصوبه داري دکن و سال سي و هفتم بنظم الہ آباد از انتقال بزرگ امید خان بانضمام فوجداري جونپور و از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري سه هزار سوار و عطاي یک کرور دام بطریق انعام مشمول عواطف گشت - و سال چهل و یکم ازانجا معزول گردید * (۲) صاحب مآثر عالمگیري مینویسد که سال چهل و هشتم سپهدار خان ناظم الہ آباد در جلدوي تنبیه مهابت بومي جونپور از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاري سه هزار و پانصد سوار و سال چهل و نهم باضافهٔ هزاري ذات درجه پیماي افتخار گردید - ازینجا معلوم میشود که نامبرده بار دوم هم صوبه دار الہ آباد شده - و پس از ارتحال خلد مکان بوقت خلد منزل بخطاب خانجهان اعز الدوله بهادر رایت اعتبار بلند ساخته - غالباً سال سوم جلوس پادشاه مزبور بصوبه داري بنگاله اختصاص پذیرفته - تاریخ فوتش بنظر نیامده - در اورنگ آباد متصل دهلي دروازهٔ حویلئ عالیشان (که محاذئ عمارت حمامے در نهایت پاکیزگي ساخته) یادگارے ازو بوده - الحال آن عمارت بر هم خورده *

---

(۲) در [مآثر عالمگیري] سپهدار خان ناظم الہ آباد چهار هزاري سه هزار سوار در جلدوي حسن خدمت تنبیه مهابت بومي جونپور باضافهٔ پانصد سوار درجه پیماي افتخار گردید *

* حرف الياء *

* يوسف محمد خان كوكلتاش *

پسر كلان خان اعظم اتكه است - با عرش آشياني نسبت رضاعت داشت - چون پدرش با جمعي از پيشگاه سلطنت دستوري يافت تا سر راه بيرام خان (كه عازم نواح پنجاب بود) بگيرد او نيز در سن دوازده سالگي بهمراهي پدر تعين يافت - و در روز معركه با جمعي از مبارزان ميان قول و التمش اختصاص گرفت - و چون اتكه خان بعد برهم خوردن افواج ميمنه و ميسره چاره دران ديد (كه بر فوج بيرام خان تاخت آرد) خان مذكور پيش پيش پدر بوده مصدر تردّدات شد - و بخطاب خاني نام آور گرديد - و چون پدرش بر دست ادهم خان كوكه كشته گرديد او با جهقمندان (٢) خود مسلح شده سر راه

(٢) نسخهٔ [ج] با منصب داران خود *

ادهم خان و ماهم انگه گرفت - تا آنکه سیاست پادشاهي در بارهٔ ادهم خان خاطرنشین گردیده پارهٔ تسلي شد - پس ازان خان مزبور و برادرش عزیز محمد کوکلتاش مشمول گوناگون عنایات خسرواني گشته در بزم و رزم دوام حضور و کمال تقرب داشتند - سال دهم جلوس (که ماجرای کافر نعمتي و فتنه پژوهی علي قلي خان زمان و بهادر خان و اسکندر خان معروض بارگاه والا گردید) پادشاه به تنبیه این گروه شقاوت پژوه وجه همت ساخته از آگره نهضت فرمود - بعد عبور از ساحل گنگ بعرض رسید که هنوز اسکندر خان در لکهنؤ بجای خود است - عرش آشیاني توجه بآن صوب نمود - و حکم شد که خان مذکور باتفاق شجاعت خان و برخی از بهادران اخلاص گزین بمنزل هراول بوده پیش پیش مي رفته باشد - در سایهٔ عاطفت عرش آشیاني بمنصب والای پنج هزاري رسیده بود که در عین ریعان شباب از فرط بادہ پیمائیها بیمار شده در سال یازدهم جلوس مطابق سنهٔ (۹۷۳) نه صد و هفتاد و سه هجري بخلوتکدهٔ فنا شتافت (۲) *

(۲) در [اکبرنامه] یوسف محمد خان کوکلتاش برادر کلان میرزا عزیز ازین جهان گذران از فرط بادهٔ پیمائي روز خور پانزدهم خورداد ماه آلهي موافق پنجم ذیقعدهٔ پنج روز مزاج او از پایهٔ اعتدال انحراف نموده بخلوتکدهٔ فنا شتافت *

* انتباه *

حکما آب انگور را (چون در باب تقویت مزاج انسانی مناسب تجربه نموده متضمن فواید کثیره یافته اند) مجوز استعمال آن گردیده تعین مقدار و تقدیر وقت نموده - و در ادمانش آن (که مزیل جوهر عقل و مورث امراض کثیره است) منع شدید و تهدید بلیغ بکار برده - چنانچه این معني از کتب قوم واضح و لایح است - اما شریعت مصطفوي (عَلٰی صَاحِبِهَا الصَّلٰوةُ وَ السَّلَامُ - که بر اوفق طرق و عموم مصلحت نازل گردیده) نظر بحسم مادهٔ ضرر رخصت بارتکاب قلیل و کثیر آن نداده - و برای صلاح جزئي فساد کلي جایز نداشته - و آیهٔ اِثْمُهُمَا اَکْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا مبین آنست *

* یوسف خان کشمیري *

پدرش علي خان چک (۲) مرزبانی کشمیر داشت - چون در تکاپوی چوگان بازي به آسیب پیش کوههٔ زین راه عدم پیش گرفت مردم او را بکلاني بر گرفتند - از نخست خانهٔ ابدال عم خود (که اندیشهٔ سري بخاطر آورده بود) گرد گرفت - و در زد و گیر ابدال مذکور بزخم بندرق در گذشت - مردم آنجا سید مبارک نامي را برداشته بمیدان عیدگاه عرصهٔ نبرد آراستند - هراول یوسف خان در جنگ

---

(۲) نسخهٔ [ج] پیک *

کشته شد - یوسف خان به آوردگاه نرسیده راه گریز سپرد - اواخر سال بیست و چهارم جلوس عرش آشیانی به بارگاه سلطنت رسیده بانواع نوازش اختصاص یافت - و (چون پیش از سپری شدن در ماه بد نهادان آن سر زمین سید مبارک را بکنج خمول نشانیده لوهر (۲) چک عم زادهٔ خان مذکور را بسرداری برگزیدند) سال بیست و پنجم او از بارگاه سلطانی رخصت پذیرفت - و به امرای پنجاب حکم شد که فوجی همراه او سازند - ازین خبر کشمیریان به لابه گری در آمده او را تنها طلب داشتند - او بے اطلاع امرا عازم آن سو گردید (۳) و بدون سزاوار آویزش لوهر چک را بدست آورده بر حکومت آنجا قابض گشت - چون عالم دیوانه داستان رسوخ او بعرض رسانید در سال بیست و هفتم پادشاه شیخ یعقوب کشمیری را (که از معتمدان رکاب بود) جهت دلدهی با حیدر پسر او روانه گردانید - سال بیست و نهم او یعقوب پسر خود را با هدایای آن دیار بحضور فرستاد - سال سی ام (که صوبهٔ پنجاب مقر سلطانی بود) پادشاه را نیز طلب او بخاطر رسید - یعقوب متوحش شده راه فرار سپرد - حکیم علی و بهاء الدین کنبو دستوری یافتند که باندرزها رهنمون شوند - اگر خود دولت آستان بوس نیندوزد پسر آشفته رای خود را روانه

(۲) نسخهٔ [ب] گوهر چک (۳) در نسخهٔ [ج] حرف [واو] نیست ه

سازد - چون فرستادگان باز گردیده نخوت فروشی او بر گزاردند میرزا شاهرخ با فوجی گران بتسخیر آن ملک رخصت یافت - پس ازان که (از راه پکهلي نزدیک بولباس (۲) رسید نامبرده بجز زنهاري شدن چاره ندیده آمده امرا را دید - خواستند او را همراه گرفته برگردند - این رای پسند پادشاه نشد (۳) - و برای تسخیر ملک تاکید رفت - بنابران کشمیریان اولاً حسین خان چک را و ثانیاً یعقوب خان پسر یوسف خان را بسرداري برداشته جنگی کرده به پراگندگي افتادند - آخر پیغام نمودند که مرزبان اینجا رو بدرگاه آرد - و دنانیر و دراهم بنام پادشاه زینت پذیرد - و دار الضرب و زعفران و ابریشم و شکاري جانور بسرکار والا باز گردد - و چون امرا از بارش برف بستوه آمده بودند داروغه ها بتعلقات مذکور تعین نموده بعد پذیرائی این معامله در حضور مع یوسف خان باز گشته اوایل سال سي و یکم بعتبهٔ خلافت جبهه سا گردیدند - خان مذکور حوالهٔ تودرمل شد - و (چون از یعقوب وغیره کشمیریان آثار برخلاف آشتي بظهور پیوست) قاسم خان را با فوجی شایان راهي ساختند - او بشایسته تدبیر ملک را مسخر ساخت - و بارها به یعقوب خان پسر یوسف خان و دیگر کشمیریان آویزش

---

(۲) نسخهٔ [ج] پولیاس - (۳) نسخهٔ [ج] این رای پسند نشد *

نموده غالب آمد - سال سي و دوم او را از زندان بر آورده در حدود بهار جاگیر تنخواه شد - و تعینات صوبهٔ بنگاله گردید - تا سال سي و هفتم دران صوبه سرگرم خدمات بود - پسرش یعقوب خان است که پس از آمدن پدر ببارگاه سلطنت مردم کشمیر او را دست آویز شورش افزائي ساخته مدتے بسرداري بر داشته بودند - چون قاسم خان میر بحر بگشایش آن صوبه تعین شد باقبال پادشاه در مجمع آنها دو روئي افتاد - و بدین تقریب خان مذکور داخل سري نگر گشت - بعد آن هم نامبرده شیوهٔ سرتابي داشت - در سال سي و چهارم وقتے (که پادشاه در کشمیر بود) پس ازان (که پا افراز خاصه برای دلجمعي او رفت) بتارک نهاده کامیاب آستانبوسي گردید *

* یوسف خان ولد حسین خان تکریه *

پس از فوت پدر مشمول عواطف عرش آشیاني گردیده بمنصب شایان سرمایهٔ اعتبار اندوخت - و سال پنجاهم بمنصب دو هزاري ذات و سیصد سوار مباهي گردید - و پس از جلوس جهانگیري پانصد سوار بمراتب او افزود - و سال پنجم همراه خان اعظم بمهم دکن تعین گردید - و چون ترددات او درین صوبه بعرض رسید سال هشتم بعنایت علم لوای کامراني بر افراشت - و سال دوازدهم بالتماس

شاهزاده سلطان خرم از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري ذات و هزار و پانصد سوار مرتقي گرديده بفوجداري كوندوانه و عنايت خلعت و فيل نوازش يافت *

* يعقوب خان بدخشي *

ابتدا نهصدي پنجاه سوار منصب داشت - و با خانخانان عبد الرحيم تعينات دكن بود - در جنگي (كه شاه نواز خان مرزا ايرج عنبر حبشي را شكست داد - و كار نمايان صورت بست) خانخانان عنان اختيار پسر بدست او داده بود - چون ازو ترددات نمايان بوقوع آمد سال هشتم جلوس جهانگيري از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري هزار و پانصد سوار گردن بلند پايگي بر افراخت - و آخرها تعينات صوبهٔ كابل گرديده سال اول جلوس فردوس آشياني (كه نذر محمد خان والي بلخ در نواح كابل آمده بمحاصره پرداخت - و آخر به پيغامهاي تهديد آميز خواست كه بلدهٔ مزبور را بتصرف آرد) او در كابل بود - پاس نمك خوارگي مقدم داشته جوابهاي صاف درشت گفته فرستاد - و وقت موعود بعدم آباد شتافت *

* ياقوت خان حبشي *

كه از غلامي خداوند خان مشهور به ياقوت خداوند خان اشتهار يافته و از رشد و شجاعت مدار عليه و مشار اليه دولت

نظام شاهیه گردیده بعد از ملک عنبر سردارے عمده تر ازو نبود - بالکه لشکرکشي و انتظام افواج در حیات عنبر نیز بعهدهٔ او بود - چنانچه مکرر مملکت پادشاهي را بمراکب باد پا لکدکوب نهب و غارت ساخته برهانپور را محاصره نمود - و (چون نظام شاه حمید خان نام غلام حبشي را پیشوای خود ساخته اختیار مهمات مالي و ملکي در قبضهٔ او سپرد) به فریب کاری زنش (که هرزه زنان مردم را از افسون طرازي از راه برده بمعاشرت او مي برد) بمرتبهٔ شیفته و فریفتهٔ او شد که خود به اسم بے مسمای حکومت خورسند گشته رتق و فتق کارها را بآن محتالهٔ دلاله باز گذاشت - چنانچه یکبار عادل شاه فوجے بسرحد نظام شاه فرستاد - آن زنکه از فرط جرأت و دلیري سرداری لشکر را استدعا نموده نقاب افکنده بر اسپ سوار شد - و بمقابله شتافته جمعے کثیر را از سران آن فوج مقتول و ماسور ساخته سالماً و غانماً معاودت نمود - ازانجا (که مبلغهای خطیر بمردم بخشید) رفته رفته کارش بجائے رسید که سران سپاه و عمدهای ملک پیاده در رکابش رفته عرض حوایج خود مي نمودند - ازین جهت یاقوت خان (که سردار نامور صاحب جمعیت بود) دل بر داشته نوکری نظام شاه گذاشته اختیار بندگی پادشاهي را سرمایهٔ فلاح خود دانست -

در سال بیست و یکم جهانگیری به پانصد سوار حوالی جالنه پور آمده به راو رتن هادا (که بحفاظت بالا گهات می پرداخت) بر نوشت - که من با فتح خان پسر ملک عنبر و دیگر سرداران نظام شاهیه قرار دولت خواهی داده از پیشقدمان این سعادت شده ام - راو رتن باستمالت و دلجوئی او پرداخته سرگرم این عزیمت ساخت - و به خانجهان لودي (که دران وقت صاحب صوبهٔ دکن بود) اطلاع داد - خان مذکور او را بتجویز منصب پنج هزاري ذات و سوار و به برخی همراهانش منصبی درخور (که مجموع بیست هزاری پانزده هزار سوار باشد) سرفراز نموده در سلک بندگان پادشاهي منسلک گردانید - و در سر آغاز جلوس فردوس آشیاني او را بارسال علم و نقاره مباهي فرمودند - و (چون سر آمد امرای دکن بود) نقش او درین سلطنت درست نشسته صوبه داران آن ملک بے صوابدید او کارهای بزرگ بعمل نمي آوردند - (چون در سال ششم مهابت خان خانخانان حصار استوار دولت آباد را با فوج قاهره احاطه نمود - و ملچارها بر انداخت - و بدوانیدن نقب و ساختن کوچهٔ سلامت و سرانجام دیگر اسباب گشایش آن همت گماشت) یاقوت خان فرتوت (که با وجود نوکری پادشاهي سررشتهٔ هوا خواهی نظام شاه را از دست

نگذاشتی) انفتاح قلعه را قریب الوقوع دیده دانست که بعد ازین بالکلیه استیصال این خاندان شده آن دیار بالتمام بتصرف اولیای دولت خواهد آمد - نهانی در صدد تقویت محصوران شد - هرچند سعی نمود (که آذوقه و تفنگچي و دیگر لوازم قلعه‌داری محصوران برساند) بسبب دیدبانی اهل ملجار مطلب او بفعل نیامد - و ازانکه غله (که از بازار آن نفاق کیش بقلعه مي بردند) مکرر بدست افتاد اندیشهٔ او بر روي روز آمد - آن خاین خایف براه فرار (که شعار غلامان است) شتافته بخیل عادلشاهیه پیوست - ازانجا (که اقبال پادشاهي روز افزون بود) کارے (که بظاهر موجب وهن جناح تواند شد) در باطن سبب شکست مخالف گردید - چه آن کافر نعمت از لاف و گزاف سپاهگري سرزنشے چند به سران بیجاپور نمود - روزے بعد فتح عنبرکوت (که عبارت از شهر پناه دولت آباد است) رندوله خان و ساهو بهونسله رو بروي خانزمان (که برگهات کاغذي وارد بود) مانده یاقوت خان بهمراهی مراري دت صاحب اختیار عادلشاه با لشکر جرار نمایان گردید - خانخانان میرزا لهراسپ پسر خود را با فوجے تعین نمود - و با لختے از بهادران خود نیز روان شد - پیش ازان (که بمدد لهراسپ پردازد) در اثنای راه نوردي بجزوے از فوج مخالف

بر خورد - و آن روباه منشان براه فرار افتادند - درین ضمن گروهے دیگر از میان حرے بر آمده نمودار گشتند - و ظاهر شد که یاقوت تیره درون و بیرون درین فوج است - و مراري عقب آن قشون آراسته هراول را بر سر لهراسپ فرستاد که تا او را بجنگ در گریز جانب اینها کشد - سپه سالار جز نبرد چاره ندیده با وجود قلت سپاه تکیه بر حفظ ایزدی نموده رایت همت برافراخت - و شمشیر سر افشان فتنه نشان از نیام انتقام آخته با همراهان بر قلب غنیم تاخت - از ستیز و آویز بهادرانه (۲) مخالفان پای ثبات از دست داده راه هزیمت پیمودند - اتفاقاً در اثناے گریز جرے پیش آمده از تنگی راه افواج ادبار امتزاج آنها از ترک افتاده بهادران عرصهٔ شهامت از عقب خود را بیاقوت خان خون گرفته رسانیدند - هر چند حبشیان براے محافظت سردار لختی پا افشرده آتش قتال ملتهب گردانیدند اما پر دلان تهور آئین بسیارے ازان طایفه را بکوی نیستي فرستادند - و بقیه بر یاقوت خان ریخته به بیست و هفت زخم نیزه و شمشیر کار دشمن بانجام رسانیدند - حبشیان همچو مور و مگس (۳) فراهم آمده خواستند که پیکر آن سیه روی تیره روز را از میان ببرند -

---

(۲) نسخهٔ [ب] بهادران (۳) نسخهٔ [ج] مانند مور و مگس *

دلیران نصرت کیش بنا کامی آن گروه کمال جلادت بکار برده جهد او را بدست آوردند - کشته شدن چنین سردارے (که در علو مرتبهٔ سپه کشي و فوج آرائي سهیم و عدیل نداشت) درین هنگام موجب فراوان بیدلی سران مخالف و باعث دل شکني محصوران گشته مقدمهٔ انفتاح قلعه گردید - پسرش فخر الملک نیز درین سلطنت علیه بمنصب سه هزاري دو هزار سوار در سلک امرا انتظام داشت - پیش از فرار پدر در سال پنجم باجل طبیعي در گذشت - حسین خان وغیره پسران فخر الملک بعد کشته شدن یاقوت خان نوکري عادلشاه اختیار نمودند - پسر حسین خان برهنموتي بخدمت بیدار بدرگاه فلک اشتباه اعلی حضرت ناصیهٔ عجز و استکانت سوده داخل بندها گردید - و در سال نهم باضافهٔ هزاري پانصد سوار بمنصب سه هزاري دو هزار سوار امتیاز یافت - و به تنخواه جاگیر دکن کام اندوز دل گردید *

* یوسف محمد خان تاشکندي *

تاشکند شهرے ست از ولایت فرغانه که از اقلیم پنجم است و در کنارا معمورهٔ عالم واقع شده - شرقي آن کاشغر و غربي آن سمرقند و جنوبي کوهستان سرحد بدخشان و شمالي (اگرچه پیش ازین شهرها بود مثل المالیغ و الماتو (۲)

---

(۲) نسخهٔ [ج] ا ۰

و بانکي (که به اترار[2] مشهور است] اما الحال بسبب عبور و مرور اوزبکیه اثرے از رسوم و اطلال آنها هم نمانده ۔ غیر از جانب غربي (که کوه ندارد) گذار[3] بیگانه صورت پذیر نیست - و دریای سیحون (که بآب خجند مشهور است) از میان شرق و شمال این ولایت آمده بسمت غرب میرود - و از شمال خجند و جنوب فناکت (که بشاهرخیه اشتهار دارد) گذشته پایان ترکستان در ریگ فرو رفته غایب میگردد - و درین دیار هفت قصبه واقع است ۔ پنج بجانب جنوب - اندجان و اوش و مرغینان و اسفره و خجند و از شمال آخسي و شاش[4] (که از بلاد قدیم است و سابق بفناکت اشتهار داشته) الحال به تاشکند و تاشکنت[5] معروف - لاله زار آنجا چون گل سرخ بخارا بین الجمهور مشهور - خصوصاً لالۀ هفت رنگ که خاصۀ آن ناحیه است *

بالجمله (چون خان مذکور از وطن مالوف وارد هندوستان گردید) ایامے چند بمرافقت عبد الله خان فیروز جنگ بسر برد - آخر بمعادت منشي و بخت ياري بخدمت شاهزاده شاهجهان پیوست - و بحسن خدمت و دوام حضور مباهات اندوخت - و در سفر و حضر بلوازم خدمتگاري قیام

---

(۲) نسخۀ [ج] اترار - (۳) نسخۀ [ب] گذر - (۴) نسخۀ [ج] شایش - (۵) نسخۀ [ج] تاسکنت و نسخۀ [ب] تا سکنیت *

ورزید - و پس از سریر آرائي بمنصب دو هزاري هزار سوار و مرحمت علم و نقاره و اسپ و فیل و پانزده هزار روپیه نقد چهرهٔ کامیابي بر افروخت - و بتفویض تیولے از نواحي ماندو اختصاص گرفت - و سال چهارم در یساق دکن باقتضای نیرنگ پردازیهای تقدیر بیک ناگاه گرفتار حادثهٔ غیبي گردید - یعني بهمراهي بهادر خان روهیله در روز نوبت کهي با رندوله خان و بهلول خان عادلشاهیه تلاشهای بهادرانه و کوشش های رستمانه نموده بزخمهای گران در میدان افتاد - مخالف فوزے عظیم دانسته او را با بهادر خان برداشته بردند - مدتے در بیجاپور مقید و محبوس بود - چون در سال پنجم یمین الدوله آصف خان بتاخت و تاراج حوالي بیجاپور پرداخته آنرا محاصره نمود عادل شاه هر دو را نزد یمین الدوله فرستاد - چون بر آستانهٔ خلافت ناصیهٔ دولت بر سودند پادشاه قدر شناس بمراحم خسروانه (که در بارهٔ بندگان وفا گزین عقیدت آئین مبذول است) تدارک گذشته فرمود - تا هر کدام بمرحمت خلعت و شمشیر و سپر با یراق طلای میناکار و اسپ و فیل سر بر افراخت - یوسف محمد خان از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري دو هزار سوار و عطای نقاره و بیست هزار روپیه مباهي گردید - و پستر بصوبه داري تهته علم اعتبار بر افراخت *

گویند پیشتر مغلیهٔ توران نوکر داشت - چون درین سانحه بخلاف متوقع بے حقیقي و بیوفائی ازینها - مشاهده نمود [که آقای ولي نعمت خود را باسیری مخالفان داده خود صحیح و سالم از معرکه بر آمده بمحال جاگیرش شتافتند - و از پدر بزرگوار خان مذکور (که ترک روزگار نموده درویشانه بسر مي برد) غدر کرده بتحکم مبلغی بصیغهٔ طلب بر گرفتند] ازین جهت مغل را کمتر نگاه میداشت - اکثر هندوستان زا را نوکر میکرد - و پس ازان بفوجداری بهکر مامور شد - چون در سال یازدهم قلعهٔ قندهار بتصرف پادشاهي در آمد او با فوجدار سیوستان تا بندوبست آن ناحیه بکمک تعین گشت - خان مشار الیه بهمراهی قلیچ خان ناظم آن الکه در تسخیر قلعهٔ بست مساعی جمیله بکار برد - و در سال دوازدهم از فوجداری بهکر تغیر شده بصوبه داری ملتان و اضافهٔ هزار سوار کامیاب دولت گشت - و در همین سال سنهٔ (۱۰۴۹) هزار و چهل و نهم رخت سکونت بعدم آباد کشید - دو پسر داشت میرزا روح الله و میرزا بهرام - نخستین در آخر سال بیست و هشتم بمنصب هزار و پانصدی هشت صد سوار و فوجداري و جاگیر داری ماندو سرفراز گشت - و بجهتی مورد عتاب گردید - و هزاري بحال ماند - و پهنور

بفوجداري و قلعه داري کانگره دستوري يافت - و در اوايل جلوس عالمگير شاهي بصدور برخي حرکات مخالف مرضي پادشاهي از منصب و جاگير افتاده گوشهٔ انزوا بر گزيد * پسرانش با وصف خانه زادي بنابر سوء مزاج خلد مکان منصب ياب نگشته چندے برفاقت خان جهان بهادر کوکلتاش گذرانيدند - پس ازان ميرزا عبد الله در سرکار شاهزاده محمد اعظم شاه نوکر شده قور بيگي گرديد - و پايهٔ عزت و اعتبار برتر افراخته آب رفته بجو آورد - و به ميرآتشي امتياز يافته در جنگ جاجو (۳) اداى حق نمک بجا آورده بهمراهي آن شاه والا همت نقد هستي بر افشاند - خلف او ميرزا فتح الله (که خرد سال بود) بحالت خان سلطان نظر اعظم شاهي بعلاقهٔ آشنائي و خواجه تاشي بتربيتش توجه بر گماشت - بعد فوتش در سرکار آصف جاه نظام الملک نوکر گشته بداروغگي ديوانخانه و هرکارها اختصاص يافت - و به همين عنايت آن امير سلاطين نظير بمنصب و خطاب موروثي سر عزت بر افراخت - در حالت تحرير بقيد حيات است - با راقم اين سوانح محبت و الفت دارد *

(۲) نسخهٔ [ج] عالمگيري - (۳) نسخهٔ [ج] حاجو *

* یکه تاز خان عبد الله بیگ *

پسر منصور حاجی بلخي ست که مرد فهمیدهٔ آزموده کار و از اعیان دولت نذر محمد خان والی بلخ و بدخشان بود - خان مزبور در سال دوازدهم او را با قدرے تنسوقات بعنوان سفارت پیش فردوس آشیاني فرستاده - از پیشگاه (۲) خلافت بانعام پنجاه هزار روپیه نقد و دیگر عطایا مشمول نوازش خسرواني گردیده رخصت انصراف یافت (۳) - پسرانش نیز همراه بودند - هر یکے بعطیهٔ درخور کامیابي اندوخته بوطن مالوف شتافتند - هنگامے (که بسعی شاهزاده مراد بخش ولایت بدخشان و بلخ بحوزهٔ تصرف پادشاهي در آمد و نذر محمد خان آوارهٔ بیابان نوردي گردید) حاجی مذکور بایالت و حراست قلعهٔ ترمذ مي پرداخت - از صوابدید و بہ اندیشي پسران خویش محمد منصور و عبد الله بیگ را بخدمت شاهزاده فرستاده اظهار بندگی درگاه والا نمود - در همانوقت از جانب شاهي استمالت نامهٔ با خلعت مصحوب یکے از معتمدان ارسال یافت - و سعادت خان نبیرهٔ زین خان کوکلتاش بحفاظت ترمذ تعین گردید - او قلعهٔ مذکور را بخان مشار الیه تسلیم نموده بجناب شاهي پیوست - و غایبانه بمنصب دو هزاری هزار

---

(۲) نسخهٔ [ب] او از پیشگاه خلافت - (۳) نسخهٔ [ب] آنطرف ٭

سوار و خدمت صدارت بلخ سرافراز گردید - و پسرانش نیز بمنصبی مناسب سرمایهٔ افتخار اندوختند - و در همین ایام پسر کلانش محمد محسن جبهه سای پیشگاه خلافت گشت - و در سال بیست و یکم منصب هزاری چهار صد سوار و خطاب خانی یافته تعین بنگاله گردید - و در سال بیست و سیوم بشرب مدام رو بنهانخانهٔ نیستی نهاد - و عبد الله بیگ در سال و بیست و یکم از بلخ آمده بتلثیم ساحت سلطنت فرق طالع برافراخت - و بعنایت خلعت و خنجر مرصع و اضافهٔ منصب و انعام پنج هزار روپیه نوازش یافت - و در سال بیست و چهارم باضافهٔ پانصدي بمنصب هزار و پانصدی پانصد سوار اختصاص گرفت - و در سال بیست و هفتم بخدمت میر تزکي و خطاب مخلص خان و از اصل و اضافه بمنصب دو هزاری هشت (۲) صد سوار کام دل اندوخت - و در اواخر عهد اعلی حضرت بهمراهی مهاراجه جسونت تعین مالوه گشت - و چون راجه از جانب دارا شکوه (که بست و گشاد سلطنت در دستش بود) اشاره داشت که هرگاه صاحب مداران دکن و گجرات ارادهٔ حضور نمایند نگذارد که پای جسارت پیش نهند - درین هنگام (که موکب عالمگیري عبور نربده نموده رهگرای مستقر الخلافه

---

(۲) نسخهٔ [ب] شش صد ٭

بود) راجه بترتیب فوج پرداخته هفت کروهی اوجین سد راه گردید - نبردے سترگ در پیوست - مخلص خان با جمعی از سپاهیان نامی توران در قراولي بود - چون هوان راجپوتیه عاف تیغ بیدریغ گشتند راجه ننگ فرار بر خود پسندیده و نیل عار بر چهرهٔ روزگار خود کشیده با راجپوتان زخم خورده طی راه پیش گرفت - و اکثرے از امرای پادشاهي بتگ تگ پا جان بدر بردند - مشارالیه با گروهے دیگر از خیل مخالف جدا شده برهنموني بخت باستلام عتبهٔ عالمگیري سعادت اندوخت *

و [چون پیش ازین (هنگام بر افراختن رایات عزیمت جهانگیري از دکن) خطاب مخلص خاني نامرد قاضي نظامای کرهرودي شده بود] او را بخطاب یکه تاز خان و منصب سه هزاری هزار و پانصد سوار و انعام بیست هزار روپیه مباهي گردانیدند - پس از جنگ کهجوه (چون شجاع هزیمت نصیب بجانب بنگاله رهسپر وادیٔ فرار گردید) او هم بهمراهیٔ شاهزاده سلطان محمد بتعاقب تعین گشت - و (چون شاهزاده از کوته اندیشي و تبه رائي بشجاع ملحق گشت) معظم خان (که کار فرمای این یساق و سردار عساکر پادشاهي بود) بعد انقضای برسات در حوالیٔ پل کلهه (۲)

(۲) نسخهٔ [ج] پل کهله - و نسخهٔ [ب] پل کهنه *

(که بیست و چهار کروهی اکبرنگر است) در عقب
ناله عمیقی قرار اقامت داده دو جسر بفاصلهٔ نیم کروهي
از هم بران ناله بست - و دران طرف جسرها مورچال بسته
با ادوات توپخانه استحکام داد - و شجاع در ماه ربیع الآخر
سال دوم در مقابل فرود آمده هنگامهٔ توپ و تفنگ گرم
ساخت - چون دید که جسر محاذی لشکر معظم خان بافزونی
توپخانه استوار است بهراولی سلطان محمد بسمت جسر
دیگر روان شد - یکه تاز خان با همراهان خود بقدم همت
و جلادت بقصد ممانعهٔ مورچال این طرف آب آمد -
معظم خان ازین آگاهي (۲) ذو الفقار خان را با فرقهٔ اعزان
و روزبهانیان بکمک فرستاد - از طرف شجاع مقصود بیگ
مخاطب به قدر انداز خان و سرمست افغان هدف ناوک
قضا شدند - و ازین طرف یکه تاز خان با برادر خرد خود
نقد جان نثار کرد - و جوقی دیگر نیز سر بجیب نیستي
فرو بردند - و بسیارے زخم برداشتند *

* یلنگتوش خان بهادر (۳) *

سال چهاردهم جلوس خلد مکان بعطای شمشیر و
جمدهر و برچهي محسود اقران گردید - و سال نوزدهم
روز طوی او بعنایت خلعت و سرپیچ زمرد و اسپ

(۲) نسخهٔ [ج] اعوان * (۳) در [بعضی نسخه] یلنگلوش خان *

با ساز طلا و فیل با ساز نقره سرمایهٔ مباهات اندوخت - و سال بیستم از اصل و اضافه بمنصب *دو هزاری هفت صد سوار چهرهٔ عزت بر افروخت - و سال بیست و پنجم از عزل ابونصر خان قور بیگی گشت - پس ازین معاتب گردیده سال بیست و هشتم به بحالی منصب آب رفته بجو آورده از انتقال بختاور خان بداروغی خواصان قامت قابلیت آراست - و سال بیست و نهم باز ببیطرفی خدمت و منصب بپایهٔ عتاب آمد - تتمهٔ احوالش بدریافت نیامده *



خاتمه

(۲) الحمد لله که این نسخهٔ اتمام طلب بانضمام مآثر تتمهٔ مردم حسن انصرام گرفت - الحال خامهٔ تکمله نویس بعرض مدعا مي پردازد * * بیت *

* اگرچه نیک نیم خاک پای نیکانم *
* عجب که تشنه (۳) بمانم سفال ریحانم *

نظر برین پارهٔ از سرگذشت خود هم بزبان قلم مي دهد * نام این بے بضاعت عبد الحي است - در سنهٔ (۱۱۴۲) هزار و یکصد و چهل و دو هجري از عالم کمون بساحت بروز پیوستند - بعد وصول بسن تمییز چندے بجزو کشي در مدارس گذرانیده بتحصیل علوم درسي پرداخته و لختے بکسب فنون ادبیه و عربیه و فصلے بمطالعهٔ کتب حکمت نظري و عملي همت گماشته - سال (۱۱۶۲)

(۲) نسخهٔ [ج] الحمد لله - (۳) نسخهٔ [ج] بماند ه

هزار و یکصد و شصت و دو هجري بمنصب و خطاب خاني اعتبار یافته از جانب ناصر جنگ شهید بدیوانی صوبهٔ برار و متصدیگری محالات تیول آن نوئین بلند مرتبه (که دران صوبه بود) مامور گردید - و در عمل صلابت جنگ بنظامت بلدهٔ خجسته بنیاد و قلعه داری قلعهٔ دولت آباد نامزد شد *

و چون مقدمهٔ ناگزیر والد مغفور بعرصهٔ وقوع رسید و زمانه بکام بد خواهان شد (اگر چه چندے بکنج تواري بر نشاندند و از همه سو یاس نمودار گردید) ناگهان جاذبهٔ عنایت نواب نظام الملک نظام الدوله دست این پا شکسته برگرفت و بانواع عواطف بنواخت - ابتدا به بحالی منصب قدیم و عطای خطاب موروثي بر فراز امتیاز آورد - و بتفویض تعلقهٔ دیوانی صوبجات دکن (که ارثي ست) بین الاقران تفوق بخشید - در بزم و رزم جلیس خود ساخت - و در معارک و مهالک مورد تحسین و نوازش داشت - درینولا بوفور مرحمت و قرب هم نشینی آن امیر بے نظیر ممتاز است - و بمنتهای منصب مرسوم الوقت و خطاب صمصام الملک سرفراز * به مناسبت آن صارم تخلص مي کند - و شعرے چند از گفتهاے خود بر صفحهٔ بیاض یادگار مي گذارد *

* شعر *

* دیدن آسان نیست حسن آتشین خوی ترا *
* آفتاب آئینه باشد جلوهٔ روی ترا *

وله

* بدیها نیک گردد چون مناسب با مزاج افتد *
* که باشد آب حیوان آتش سوزان سمندر را *

وله

* هنرور کي تواند دید زیر چرخ آرامی *
* دُر غلطان ندارد یار شکل آرمیدنها *

وله

* ز خط پشت لبش نقش و نگارے میکند پیدا *
* عقیق از کندن نام اعتبارے میکند پیدا *

وله

غنچه سان تا بفکر در باشي * نتوان دید دل کشائیها

وله

* ناتوانانرا نمي باشد غم از آشوب دهر *
* موج دریا از برای کاه بازوی شنا ست *

وله

* بعد استعمال بوی عطر کاهد دم بدم *
* قدر کمتر ساز خوبان هرچه همت آمیزش است *

وله

* آئینه تا صفای رخ یار دیده است *
* در چشم خویش سرمهٔ حیرت کشیده است *

وله

* غافل مشو ز فتنهٔ مکر زبان نرم *
* با سنگ کار تیشه کند آب عاقبت *

وله

* دامان زلف را ز کف من کشید و رفت *
* گفتم که من شکار تو ام دام چید و رفت *

وله

* گہے تغافل و گہ ناز و گہ جفا دارد *
* برای کشتن عشاق شیوها دارد *

وله

* سخن بقدر ضرورت بود بزرگان را *
* که جز جواب نگردد صدا ز کوه بلند *

وله

* دل دیوانه از چشم تو هر دم کام میخواهد *
* ز خود رفتست مست ما و دیگر جام میخواهد *

وله

* ماتمکده گر نیست جهان بهر چه هر صبح *

* شد هرکه در چار دگرے دست بسر زد *

وله

* دل شد ز شوق خطش محبوس زندان ذقن *
* عاقبت این طفل نادان را پري در چاه برد *

وله

* از خم قامت پدیدست عیان شکل فنا *
* آه دیوار چو گردید دوتا مي افتد *

وله

* گران جانان نمي دانند رسم رازداري ها *
* بر آري گر سخن از لب بکوهستان صدا گردد *

وله

* دل نازک مزاجان از نسیمي مي شود برهم *
* صبا در گلستان بر خویشتن لرزیده مي آید *

وله - قطعه

* خار را گل میدهد جا در پناه خویشتن *
* دست شفقت برمگیر از خیر خواه خویشتن *
* لازم افتادست در عالم مکافات عمل *
* چاه کن اول زند در قعر چاه خویشتن *

وله

* تا ز باغ دیدهٔ من رفتي اي جان نگاه *

* هر سو مژگان من شد خار دامان نگاه *

ولهُ

* مپیچ با سخن لغو سنگدل هرگز *

* که منتفع نشود از جواب کوه کسی *

ولهُ

* قدے که خم شده از طول عمر محراب است *

* ازان بترس که با پیر بے ادب باشی *

* رباعیه *

* هر کس که زند برلب خود مهر ادب *

* بدخواهش را بود هم بسته دو لب *

* ای شمع خموش تا بمحفل باشي *

* هرگز نکشي ز جور مقراض تعب *

رباعیه

* با خلق ز حسن خلق بیکار مباش *

* سود ار نرساني پی آزار مباش *

* چون گل نکني اگر دل کس را خوش *

* بارے بخراش دامن خار مباش *

رباعیه

* دنیا که براه چار سو مي ماند *

* هر کوچهٔ تنگ او بمو مي ماند *

* تا در گذري ازو نکوئي مي کن *
* کز مرد همين نام نکو مي ماند *

رباعيه

* بگذشت شباب و عهد پيري چو رسيد *
* حيف است سياه کردن موی سفيد *
* ای محو خيال خواب غفلت تا چند *
* شب آخر شد سفيدهٔ صبح دميد *

رباعيه

* ای خاتم انبيا چه عالي شاني *
* آني تو که خود مرتبه ات ميداني *
* چون ذات خدا که خالق بے مثل است *
* تو مخلوقي ولے نداري ثاني *

رباعيه

* ای راکب دوش فيض آمای نبي *
* وی ذات تو عين ذات والای نبي *
* زين رو ست که در مکه کسے فرق نکرد *
* چون خوابيدي شبے تو بر جای نبي *

الحال ختم کلام بر ستایش مالک علام و درود بر رسول
خیر انام (عَلَیهِ وَ عَلیٰ آلِهِ السَّلامُ) مینماید *

* تمت *

تمام شد جلد ثالث

مآثر الامرا بعون الله الملک الوهاب
* و الیه المرجع و المآب *



تاریخ طبع مآثر الامرا

قمری هجری

۱۳۰۹

* اُتْمِمَتْ بِعَوْنِ اللهِ الْعَزِیْزِ الْحَکِیْمِ *

* قطعه *

چو گشت طبع کتاب مآثر الامرا * که مخبر است ز احوال منصب هندی
۱۳۰۸
نوشت از سر انصاف خامه تاریخش * بعون ماثر ارباب منصب هندی

(دیگر)

شد طبع چو از عنایت حق * این دفتر مخبر السوانح
۱۳۰۹
تاریخ وی از خرد بجستم * بر خواند - چه مظهر السوانح

(دیگر — مثنوي)

چو از افادت ایشیاتک سوسیتی بنگ * کتاب پر ز نم دانم مآثر الامرا

۱۳۰۹

بگفت طبع ضیای خرد سنش بنمود * سنه ای بزم سوانح مآثر الامرا

(دیگر)

چو شد مطبوع این تاریخ بے عیب

ببردم سر بسر سال در جیب

۲

که هاتف خوش بگفت از دامن غیب

۱۵۱۹ ۲۱۲

تواریخ امیران است بے ریب

(دیگر)

ختام چو شد طبع این تذکرهٔ بے مثال

از مدد ذو المنن و از کرم ذو الجلال

۱۴

جست دلم سال آن گفت خرد از حجاب

۵۸۹ ۷۰۶

پرده ز رخ بر کشید شاهد صدق المقال

* دیگر - ظاهراً و باطناً *

۱۳۰۹

* بمه محرم الحرام یک هزار سیصد و نه از هجري *

شمسی عیسوی

١٨٩١

* تم طبع مآثر الامرا بعون العلي المبدي *

١٨٩١

(دیگر) — ختم بالخیر جدا

(قطعه)

چو از حسن توفیق و عون الٰهي * بآخر رسید این بیاض مآثر

١٨٩١

بجستم ز دل سال طبعش که ناگه * خرد گفت - الحق ریاض مآثر

(دیگر)

کتاب پر ز اثرها مآثر الامرا * زهے کلید ظفرها مآثر الامرا

١٨٩١

چو طبع شد پی سالش گشاد لب خامه * کلید باب خبرها مآثر الامرا

(دیگر — مثنوي)

طبع بپایان رسید دل ز پی سال زود

آمده در جستجو نکتهٔ خوش بر سرود

١٨٢٦

دولت صمصام ملک جوهر خالص نمود

٤٢　　٢٣

تیغ بلاغت کشید سر ز امیران گشود

* دیگر - ظاهرًا و باطنًا *

١٨٩١

* بمه اکمت بسال هزار هشتصد و نود و یک عیسوي *

* دیگر - ظاهرًا هجري و باطنًا عیسوي *

* فرد *

١٨٩١

شده بماه محرم نصاب طبع انجام * هزار و سیصد و نه سال هجري قد

بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست نامهای مردمان و قبائل و اقوام و مواضع و قلعجات و آبها وغیره (که در سیومین جلد **مآثر الامرا** اندراج یافته اند) بترتیب حروف هجاء ـ مرتب بر دو منظر ـ اولین برای مردمان ـ و دومین برای مواضع وغیره ۞ شعر ۞

حَسْبِيَ اللهُ العَالَمِینَ فَاِنَّهُ ۞ مَوْلَى حَسِیبٌ قَادِرٌ وَ نَصِیرٌ

منظر اول در اسامی مردمان و قبائل و اقوام وغیره

۞ حرف الف ۞

* حرف با *

● حرف پے ●

• حرف تا •

• حرف ثاء •

* حرف جیم *

* حرف چی *

* حرف خا *

• حرف دال •

● حرف ڈال ●

● حرف ذال ●

• حرف را •

● حرف سين ●

* حرف شین *

* حرف صاد *

٭ حرف ضاد ٭

* حرف غین *

* حرف فا *

---

* حرف قاف *

* حرف کاف فارسی *

* حرف لام *

* حرف ميم *

* حرف نون *

* حرف واو *

* حرف ها *

* حرف يا *

منظر دوم در اسمای مواضع و قلعه‌جات و آبها و کوهها و غیره

حرف الف

* حرف با *

* حرف پے *

*** حرف تے ***

* حرف ٹے *

* حرف جیم *

* حرف حا *

* حرف خا *

● حرف دال ●

* حرف ڈال *

* حرف را *

* حرف زا *

* حرف سين *

* حرف صاد *

* حرف طاء *

* حرف ظاء *

* حرف عین *

* حرف غین *

* حرف فاء *

حرف کاف

حرف کاف فارسی

* حرف لام *

* حرف میم *

* حرف نون *

● حرف واو ●

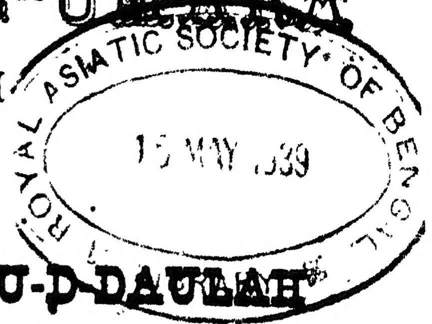
* حرف ها *

تمام شد

فهرست اسماي مواضع واقعه در جلد سیوم مآثر الامرا

MAÁSIRU-L-UMARA

VOL. III



BY

NAWÁB SAMSÁMU-D-DAULAH

SHÁH NWÁZ KHÁN.

EDITED FOR

THE ASIATIC SOCIETY OF BENGAL

BY

MAULAVÍ MIRZÁ ASHRAF 'ALÍ

FIRST PERSIAN TEACHER,

CALCUTTA MADRASAH.

PRINTED BY MUNSHI MAULA BAKHSH AT THE URDU GIUDE PRESS

AND PUBLISHED BY THE ASIATIC SOCIETY OF BENGAL

57 Park Street.

CALCUTTA.

1891.